امامت در پرتو

کتاب و سنت

جزء اول

**تألیف:**

**شیخ الإسلام ابن تیمیه**/

**(661 ـ 728 ﻫ)**

**با**

**حواشی و زیرنویس‌ها و تخریج‌ احادیث:**

**محمد مال ‌الله** /

|  |  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | امامت در پرتو کتاب و سنت جزء اول | | | | |
| **تألیف:** | شیخ الإسلام ابن تیمیه | | | | |
| **ترجمه:** | محمد مال ‌الله | | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | | |
| **منبع:** |  | | | | |
|  |  | | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | | |  |
| **ایمیل:** | | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | |  | | |
|  | | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه‌ی کتاب 9](#_Toc393644774)

[فصل اول پاسخ به کسی که مدعی‏است ولایت علی ثابت شده همان گونه که خداوند برای خود و رسول‏خود آن را ثابت کرده است 24](#_Toc393644775)

[اول: 27](#_Toc393644776)

[دلیل دوم: پاسخ به آیه مذکور از چند جهت می‌تواند حق باشد: 29](#_Toc393644777)

[فصل دوم: پاسخ به کسی که مدعی است قرآن دلالت بر این دارد که پیامبر مأمور به تبلیغ امامت علی بوده است 53](#_Toc393644778)

[از چند جهت می‌توان به این مسائل پاسخ گفت: 55](#_Toc393644779)

[فصل سوم تردید بر کسی که مدعی است خبر دادن خداوند از تکمیل دین و اتمام نعمت، بر امامت علی دلالت دارد 71](#_Toc393644780)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 72](#_Toc393644781)

[فصل چهارم پاسخ بر ادعای روایت حدیث از ابن عباس مبنی بر سقوط ستاره‌ای در منزل علی 79](#_Toc393644782)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 79](#_Toc393644783)

[فصل پنجم پاسخ به کسی که مدعی است علی به دلیل پاک و معصوم بودن، امام است 89](#_Toc393644784)

[به چند دلیل می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 103](#_Toc393644785)

[فصل ششم پاسخ به ادعاي كسي كه مي‌گويد: بيت علي در زمره‌ی بيوت انبياء محسوب مي‌شود 107](#_Toc393644786)

[از چند جهت می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 108](#_Toc393644787)

[فصل هفتم پاسخ به کسی که مدعیست امامت مختص علی است به این دلیل که خداوند او را به خاطر اینکه دوست داشتن وی بر همگان واجب است برتر از دیگران قرار داده است 113](#_Toc393644788)

[از چند ناحیه می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 113](#_Toc393644789)

[به این ادعا از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: 124](#_Toc393644790)

[فصل هشتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که وی در میان دیگر صحابه به فداکاری و از خودگذشتگی برای پیامبر منحصر به فرد بود (و هیچ کدام از دیگران این ویژگی را نداشتند) 127](#_Toc393644791)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 128](#_Toc393644792)

[فصل نهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی با پیامبر مساوی است؛ زیرا پیامبر برای مباهله با مسیحیان او را تعیين کرد 137](#_Toc393644793)

[در پاسخ به این استدلال باید گفت: 138](#_Toc393644794)

[فصل دهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل این که برای توسل جستن به او با پیامبر برابر است 145](#_Toc393644795)

[از چند نظر به این استدلال می‌توان پاسخ گفت: 145](#_Toc393644796)

[فصل یازدهم پاسخ به کسی که از ابن مسعود با این مضمون حدیث روایت کرده است که پیامبر فرمودند: دعوت به من و علی منتهي شده است 149](#_Toc393644797)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 149](#_Toc393644798)

[فصل دوازدهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که خداوند فقط او را به طور ویژه دوست داشت، نه دیگر اصحاب‏را 153](#_Toc393644799)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 153](#_Toc393644800)

[فصل سیزدهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است با استدلال به این مقوله: ای علی، به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند 157](#_Toc393644801)

[می‌توان به استدلال فوق از چند نظر پاسخ گفت: 157](#_Toc393644802)

[فصل چهاردهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که امت اسلامی از ولایت و دوستی او سؤال خواهند شد 163](#_Toc393644803)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 163](#_Toc393644804)

[فصل پانزدهم پاسخ به کسی که از ابوسعید خدری بغض (دشمنی) با علی را روایت کرده است 167](#_Toc393644805)

[فصل شانزدهم پاسخ به کسی که مدعیست علی فضیلت پیشگامی در پذیرش دعوت پیامبر را دارد و برای هیچ کدام از اصحاب این فضیلت ثابت نشده است 175](#_Toc393644806)

[پاسخ به این استدلال نیز به چند وجه ممکن است: 175](#_Toc393644807)

[فصل هفدهم پاسخ به کسی که مدعی امامت برای علی است به دلیل اینکه فضیلت ایمان و هجرت و جهاد به او اختصاص داشت نه به غیر او 179](#_Toc393644808)

[به این ادعا از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: 179](#_Toc393644809)

[فصل هیجدهم پاسخ به کسی که مدعی است تنها علی مالش را به عنوان صدقه بخشید و هیچ مسلمانی دیگر چنین عملی را انجام نداده است 183](#_Toc393644810)

[در پاسخ به این ادعا باید گفت: 184](#_Toc393644811)

[فصل نوزدهم پاسخ به کسی که مدعیست انبیاء به منظور اقرار به ولایت علی برانگیخته شده‌اند 191](#_Toc393644812)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 191](#_Toc393644813)

[فصل بیستم پاسخ به کسی که مدعی اثبات امامت علی است به گمان اینکه او گوش شنوایی است که در قرآن آمده نه غیر او 195](#_Toc393644814)

[به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: 196](#_Toc393644815)

[فصل بیست و یکم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به استناد فضایلی که از سورة انسان اخذ می‌شود و دالّ بر اثبات امامت است 199](#_Toc393644816)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 200](#_Toc393644817)

[فصل بیست و دوم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل اینکه وی به فضیلت راستگویی اختصاص یافته نه غیر او 211](#_Toc393644818)

[به این استدلال نیز از چند نظر می‌‌توان پاسخ گفت: 211](#_Toc393644819)

[فصل بیست و سوم پاسخ به کسی که امامت برای علی را به استناد اینکه فقط او به فضیلتِ تأیید پیامبر اختصاص داشته نه دیگر اصحاب، ثابت می‌کند 217](#_Toc393644820)

[این ادعا را نیز می‌توان به این نحو پاسخ گفت: 218](#_Toc393644821)

[فصل بیست و چهارم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که او به فضیلت پيروي از پیامبر اختصاص یافته و غیر او این فضیلت را ندارند 223](#_Toc393644822)

[فصل بیست و پنجم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی از سایر اصحاب برتر است چون به فضیلت حبّ خدا اختصاص یافته است 233](#_Toc393644823)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 233](#_Toc393644824)

[فصل بیست و ششم پاسخ به کسی که از امام احمد حدیث «راستگویان سه نفرند» را روایت کرده است 243](#_Toc393644825)

[به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: 244](#_Toc393644826)

[فصل بیست و هفتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی‏است به استناد اینکه به فضیلت بخشش و انفاق شبانه‌روز و پنهان و آشکار اختصاص یافته و دیگران از این ویژگی بی‌بهره‌اند 249](#_Toc393644827)

[به این ادعا نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: 249](#_Toc393644828)

[فصل بیست و هشتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که خداوند در قرآن تمامی اصحاب پیامبر را مورد سرزنش و عتاب قرار داده جز علی 253](#_Toc393644829)

[به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: 253](#_Toc393644830)

[فصل بیست و نهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی افضل آل محمد است 261](#_Toc393644831)

[فصل سي‌ام ردّ و پاسخ کسی که تفسیر ابن عباس را در مورد آیت «مرج البحرین» روایت می‌کند 267](#_Toc393644832)

[برای روشن کردن این دروغ چند راه وجود دارد: 270](#_Toc393644833)

[فصل سي و يكم پاسخ به كسي که مدعی امامت علی است و می‌گوید که فقط علی بر علم الکتاب آگاهي دارد 273](#_Toc393644834)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 273](#_Toc393644835)

[فصل سي و دوّم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به ادعاي این که علي از ابراهيم و محمّدص والاتر است چون او در وسط و آن‌ها در كنارند! 277](#_Toc393644836)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 277](#_Toc393644837)

[فصل سي و سوم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی خير البريّه (بهترين انسان‌ها) است! 281](#_Toc393644838)

[از چند نظر به این استدلال می‌توان پاسخ گفت: 281](#_Toc393644839)

[فصل سي و چهارم پاسخ به کسی که مدعي امامت علي است به دليل اين‌كه او ویژگی دامادی پیامبر را دارد 287](#_Toc393644840)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 287](#_Toc393644841)

[فصل سي و پنجم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل اين‌كه عصمت و صديق بودن ویژه اوست، نه دیگر اصحاب 289](#_Toc393644842)

[می‌توان به استدلال فوق از چند نظر پاسخ گفت: 289](#_Toc393644843)

[فصل سي و ششم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که او به اين فضيلت اختصاص دارد كه قبل از همه نماز خوانده و همراه پيامبر ركوع نموده است 295](#_Toc393644844)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 296](#_Toc393644845)

[فصل سي و هفتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است با استدلال به روايت ابن عباس مبني بر اين‌كه رسول خدا گفته: خدايا وزيري را از اهلم برايم قرار ده 299](#_Toc393644846)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 299](#_Toc393644847)

[فصل سی و هشتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علي است به این دليل که به او به برادري پیامبر برگزيده شده است 303](#_Toc393644848)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 304](#_Toc393644849)

[فصل سي و نهم پاسخ به کسی که مدعی امامت عليس است به ادعاي اين‌كه او امير تمام بنی‌آدم است 313](#_Toc393644850)

[فصل چهلم پاسخ به کسی که مدعی‏است علیس به دلیل اين‌كه «صالح المؤنين» است، امام است 317](#_Toc393644851)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 317](#_Toc393644852)

[فصل اوّل بيان روايت دروغي مبني بر جمع‌آوري چهل نفر از مردان بني عبدالمطلب از سوي پیامبر 324](#_Toc393644853)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 325](#_Toc393644854)

[فصل دوم بيان اين كه امامت علي از جمله اموري نبوده كه پیامبر مأمور به تبليغ آن بوده باشد 337](#_Toc393644855)

[فصل سوّم نقض استدلال روافض به حديث «أنت مني بمنزلة هارون من موسي» تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسي هستي 355](#_Toc393644856)

[فصل چهارم نقض قياس شيعه مبني بر قياس جانشيني بعد از وفات، بر جانشيني در حال غيبت 369](#_Toc393644857)

[فصل پنجم اثبات اين كه روایت: «علي برادر و وصي و جانشين و قاضي دین من است» دروغ و ساختگي است 381](#_Toc393644858)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 381](#_Toc393644859)

[فصل ششم اثبات اين كه احاديث مربوط به برادري بين علي و پيامبر مجموعاً ساختگي هستند 387](#_Toc393644860)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 388](#_Toc393644861)

[فصل هفتم پاسخ به کسی که امامت علي را اثبات مي‌كند با ادعاي اين‌كه محبت خدا و رسولش به او اختصاص دارد 393](#_Toc393644862)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: 394](#_Toc393644863)

[فصل هشتم اثبات اين كه حديث پرنده از دروغ‌هاي ساختگي است 399](#_Toc393644864)

[از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ داد: 399](#_Toc393644865)

[فصل نهم به اتفاق مسلمانها، سيد المرسلين و امام المتقين و رهبر كساني كه محل وضويشان منور مي‌شود فقط رسول الله است 419](#_Toc393644866)

[به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: 419](#_Toc393644867)

[فصل دهم سيّد عترت، رسول‏الله است نه علي 425](#_Toc393644868)

[به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: 425](#_Toc393644869)

[فصل يازدهم رد كساني كه مدعي امامت علي هستند به استناد حديث محبّت 429](#_Toc393644870)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 430](#_Toc393644871)

[فصل دوازدهم اثبات کذب برخي احاديثی که در مورد محبّت علي بر پیامبر ساخته اند 433](#_Toc393644872)

[از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: 433](#_Toc393644873)

[فصل سيزدهم رد بعضي روايات مورد اعتماد رافضه تا در قيامت عليه ايشان حجتي باشد 441](#_Toc393644874)

[فصل چهاردهم پاسخ رد به كسي كه مدعي امامت علي است به ادعاي اين كه فقط او در وقت نجوا با پيامبر صدقه تقديم نموده است 449](#_Toc393644875)

[فصل پانزدهم پاسخ رد به كسي كه مدعي امامت علي است به دلیل اين كه علي گفته من صاحب جهاد هستم 453](#_Toc393644876)

[فصل شانزدهم هشدار در مورد اين‌كه ضروري نيست هرچه در مسند احمد **/** جمع‌آوري شده صحيح باشد 457](#_Toc393644877)

[فصل هفدهم فضيلت حمل علي توسط پيامبر 459](#_Toc393644878)

[فصل هيجدهم حديث: أنت منّي و أنا منك (تو از من و من از تو هستم) 461](#_Toc393644879)

[فصل نوزدهم فضايل دهگانة علي 465](#_Toc393644880)

[فصل بيستم فضيلت محبّت علي 469](#_Toc393644881)

[فصل بيست و يك حديث روز شوري 479](#_Toc393644882)

[فصل بيست و دوّم رد اين سخن كه دوست داشتن علي حسنه‌اي چنان بزرگ است كه بعد از آن گناه ضرر ندارد 491](#_Toc393644883)

[فصل بيست و سوّم رد اين ادعا كه خورشيد به خاطر علي برگشته است 497](#_Toc393644884)

مقدمه‌ی کتاب

حمد و ستایش از آنِ پروردگار عالمیان است و درود و رحمت خداوند بر پیامبر برگزیده‌اش که رحمت برای جهانیان است و بر آل و اصحاب و کسانی باد که از او پیروی می‌کنند تا روز قیامت!.

مسأله‌ي امامت و ولایت در اعتقاد شيعه از مبانی دین بوده و در قلب و درون ایشان دارای منزلتی بالاتر از شهادتین و دیگر ارکان دین است.

ابوحمزه از ابوجعفر روایت می‌کند که گفته است: اسلام بر پنج پايه بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و به هیچ کدام از آنها به اندازة ولایت دعوت نشده‌است[[1]](#footnote-1).

فضیل بن یسار از ابوجعفر روایت می‌کند که گفته است: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و به هیچ کدام از آنها به اندازة ولایت دعوت نشده است. مردم چهار مورد آن را قبول کرده و این آخری یعنی ولایت را ترک گفته‌اند[[2]](#footnote-2).

زراره از ابوجعفر روایت می‌کند که گفته است: اسلام بر پنج چیز بنا گردیده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره می‌گوید: پرسیدم، کدام یک از آنها برتر است؟ گفت: ولایت برترين است، چون ولایت کلید آنها و والی، راهنما و دلیل آنهاست...[[3]](#footnote-3).

و از ذكر روایات فراوانی که آنها در مورد ولایت وضع کرده‌اند به سبب طولانی شدن موضوع اجتناب کرده‌ایم.

از دیدگاه تشیع خداوند عمل هیچ کسی را قبول نمی‌کند مگر اینکه به ولایت امامان معصوم اقرار کند و خداوند به امامت آنها تصریح نموده و مردم جز به پيروي از آنها و اعتقاد به ولایت أئمه و برائت و بيزاري از دشمنان ناصبی‌شان راه دیگری ندارند. پس ولایت، محور و مدار هر چیزی است، و بنده اگر در روز قیامت نماز و روزه و زکات و جهاد و حج همراه داشته باشد مادامی که اعتقاد به ولایت نداشته باشد عملش مردود است و به ادعاي آنها امام صادق گفته است: اولین چیزی که از بنده هنگام ایستادن در پیشگاه خداوند می‌پرسد: نمازهای واجب، زکات واجب، روزه و حج و ولایت ما اهل بیت است، اگر به ولایت ما اقرار کند و بمیرد، نماز و روزه و زکات و حج او مقبول خواهد شد و اگر به ولایت ما در پیشگاه خداوند اقرار نکند، خداوند هیچ کدام از اعمال او را نمی‌پذیرد.

حتی اگر انسان از آن روزی که خداوند آسمان و زمین را آفرید در بین رکن كعبه و مقام ابراهيم و عبادت خدا و دعا و انابت بسوي خدا به سر ببرد ولی به ولایت موهوم و مزعوم اهل تشیّع اقرار نکند، داخل جهنم خواهد شد. آنان می‌گویند: جبرئیل نزد پیامبر خدا آمد و گفت: ای محمد، خدا بر تو سلام می‌کند و می‌گوید آسمان‌های هفتگانه و آنچه در آنهاست و زمین‌های هفتگانه و هرکس بر روی آنهاست، را آفریدم و جایی برتر از رکن و مقام را نیافریدم و اگر بنده‌ای از روزی که آسمان‌ها و زمین‌ها را آفریدم در آن‌جا مرا خوانده باشد، سپس به نزد من برگردد در حالی که ولایت علی را انکار کند او را در جهنم خواهم انداخت[[4]](#footnote-4).

در روایت دیگری آمده است: هر کس با ما پیوند داشته باشد خداوند با او پیوند برقرار می‌كند‌ و هر کس ما را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد. و کسی که ما را محروم کند خداوند او را محروم خواهد کرد. آیا می‌دانید چه قسمتی از زمین‌ها برتر است؟ کسی از ما سخنی نگفت، خودش پاسخ داد و گفت: مکه‌ي حرام است که خداوند آن را حرم خود برگزیده و خانه‌ی خود را در آن قرار داده است. سپس گفت: آیا می‌دانید کدام قسمت مکه منزلت بیشتری دارد؟ کسی از ما سخنی نگفت، خودش پاسخ داد و گفت: مسجد‌الحرام. سپس گفت: آیا می‌دانید چه قسمتی از مسجدالحرام نزد خدا برتر است؟ کسی از ما پاسخ نداد. خودش جواب داد و گفت: بین رکن و مقام و دروازه‌ی کعبه که آنجا حطیم اسماعیل است؛ آنجایی که گوسفندانش را می‌چرانید و نماز می‌خواند. به خدا سوگند اگر بنده‌ای در آن مقام بایستد و شبانگاهان و صبحگاهان به طور پیوسته نماز بخواند و حق و قدر ما (اهل بیت) را نشناسد، خداوند هیچ چیزی را از او نمی‌پذیرد([[5]](#footnote-5)).

همچنین اگر خداوند به بنده‌ای عمر طولانی دهد و هزار سال در بین رکن و مقام و در بین قبر و منبر پیامبر عبادت کند، سپس مظلومانه در بسترش همچون گوسفندی قربانی شود، ولي بدون ولایت ما به حضور خدا برگردد بر خداوند است که او را بر روي دهان و بيني در جهنم فروکوبد([[6]](#footnote-6)).

شیعه برای امامانشان قائل به صفات خداوند شده و از آن حد نیز تجاوز کرده می‌گویند: خداوند دارای صفت بداء است. بداء یعنی پس از پیدا شدن چیزی بدان علم پیدا کند و از آن مطلع گردد در حالی که بي‌اطلاعي و سهو و غفلت را از امامان مزعومشان نفی کرده و گمان می‌برند که آنها علم غیب دارند. و بر آنچه در دل‌ها و رحم‌هاست آگاهند.

تشیع همه كساني را تکفیر مي‌كنند كه در مسأله‌ي امامت با آنان مخالف‌اند، بلكه آنان را نجس می‌دانند. و در مقابل فضائل و مناقب فراوانی را برای معتقدین به ولایت برشمرده‌اند که از تزکیه‌ی یهود برای نفس‌هایشان نیز بیشتر است. عجیب‌تر این‌که می‌گوید: گناه هر شیعه بر مخالفان آنها نوشته می‌شود كه منظورشان از مخالفین، اهل سنت هستند[[7]](#footnote-7) و حدیث (الطینه) نزد آنها مشهور است.

با توجه به اين‌كه شیعیان دروغ را وسیله‌ی تقویت و تحکیم قواعد دین خود قرار داده‌اند، قرآن را متناسب با اهداف خود كه خدمت به ايده و اعتقادشان است تأویل می‌کنند و حتی در گستاخي از اين هم فراتر رفته و همچون پیشگامان یهودی خود اقدام به تحریف کتاب آسمانی کرده‌اند. کسی که به تحریفات آنها در قرآن و افزودن نام امامان در ضمن آیات قرآن بنگرد به شگفتی‌های فراوان بر می‌خورد. بعنوان نمونه به ذکر یک مثال بسنده می‌کنیم و کسانی که می‌خواهند در این زمینه بیشتر بدانند، به کتاب‌هایی که پیرامون تحریف شیعیان در قرآن نوشته شده اند، مراجعه کنند.

از محمدبن فضیل روایت شده که از ابوالحسین ماضی پیرامون این فرمودة خداوند پرسیدم که مي‌فرمايد: ­﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ [الصف: 8].

در پاسخ گفت: مقصود خاموش کردن ولایت امیرالمؤمنین است. در ادامه گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ﴾ [الصف: 8].

«خداوند کامل‌کننده نور خود است».

گفت: مقصود کامل کردن نور امامت است به دلیل اینکه خداوند می‌فرماید:

«الذین آمنوا بالله ورسوله والنور الذی أنزلنا»[[8]](#footnote-8). «آنان که به خدا و رسولش و نوری که از جانب خود نازل کردیم ایمان آوردند».

پس نور همان امام است.

گفتم خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ﴾ [التوبة: 33].

«او ذاتی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاده است».

گفت: خداوند همان است که به رسولش نسبت به ولایت جانشین خود امر کرده و ولایت همان دین حق است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ [التوبة: 33].

«تا دینش را بر تمامی ادیان غلبه داده و آشکار کند».

گفت: در هنگام قیام امام غائب (مهدی مزعوم) آن را غالب مي‌كند و مقصود خداوند این است که ولایت خود را با قیام قائم تمام می‌کند، اگرچه کافران به ولایت علی خوشنود نیستند.

گفتم: آیا آنچه گفتی قرآن است؟

گفت: آری اين حرف، از جانب خدا نازل شده و غیر آن تأویل است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ﴾ [المنافقون: 3].

«آن بدان جهت است که آنها ایمان آورده سپس کافر گشتند».

گفت: خداوند -تبارک و تعالی- کسانی را که از پیامبر در امر ولایت وصی‌اش پيروي نکردند منافق نامیده است. و هر کس امامت وصی او را انکار کند خداوند آن را به منزله‌ی انکار محمد قلمداد کرده است. و به همین منظور قرآن نازل کرد و فرمود: ای محمد! هرگاه به نزد تو در رابطه با ولایت وصی‌ات آمدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که تو فرستاده‌ي خداوند هستی، خداوند می‌داند که تو فرستاده‌اش هستی و خداوند گواهی می‌دهد که منافقین به ولایت علی به راستی دروغگویند. سوگندهایشان را سپری برای برگشتن از راه خدا قرار داده‌اند در حالی که راه خدا همان (وصایت) است و این کاری است ناپسند که آنها انجام می‌دهند. به سبب اینکه به رسالت تو ایمان آوردند ولی به امامت وصی تو کفر پیشه کردند. بنابراین خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَفۡقَهُونَ ٣﴾ [المنافقون: 3].

«این بخاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دلهای آنان مهر نهاده شده، و حقیقت را درک نمی‌کنند!».

گفتم: معنی ﴿لَا يَفۡقَهُونَ ٣﴾ چیست؟ گفت: یعنی نبوت تو را درک نمی‌کنند.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ يَسۡتَغۡفِرۡ لَكُمۡ رَسُولُ ٱللَّهِ﴾ [المنافقون: 5].

«هنگامی که به آنان گفته شد بیایید تا رسول خدا برایتان طلب مغفرت کند».

گفت: مقصود این است که به آنها گفته شد به ولایت علی برگردید تا پیامبر برای گناهانتان طلب بخشش کند.

﴿لَوَّوۡاْ رُءُوسَهُمۡ﴾ [المنافقون: 5].

«سرهای خود را (از روی غرور و تکبر، و به عنوان استهزاء) تکان می‌دهند».

و ﴿وَرَأَيۡتَهُمۡ يَصُدُّونَ﴾ [المنافقون: 5].

«و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض می‌کنند».

که مقصود ولایت علی است.

﴿وَهُم مُّسۡتَكۡبِرُونَ ٥﴾ [المنافقون: 5].

«در حالی که آنها استکبار می‌ورزند».

یعنی بر علی استکبار ورزیدند، سپس خداوند به دنبال آن می‌فرماید:

﴿سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ أَسۡتَغۡفَرۡتَ لَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ لَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٦﴾ [المنافقون: 6].

«بر آنان مساوی است چه برای آنها طلب مغفرت کنی چه نکنی، خداوند آنها را نمی‌بخشد؛ زیرا خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند».

که مقصود، ظالمین به وصی پیامبر (یعنی علی) است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَمَن يَمۡشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجۡهِهِۦٓ أَهۡدَىٰٓ أَمَّن يَمۡشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢٢﴾ [الملک: 22].

«کسی که روی در خاک نهاده راه می‌رود رهیافته‌تر است یا آن کس که صاف بر راه مستقیم راه می‌رود؟».

گفت: خداوند کسی را که با ولایت علی دشمنی کند، روی در خاک نهاده و هدایت نیافته قلمداد کرده و کسی هم که از او تبعیت کند به منزله‌ی صاف راه رونده بر طریق مستقیم تشبیه می‌کند. بنابراین صراط مستقیم همان علی است. گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَقَوۡلُ رَسُولٖ كَرِيمٖ ٤٠﴾ [الحاقة: 40].

«آن قرآن گفتة فرستاده‌ای ارجمند است».

گفت: جبرئیل است که از جانب خدا به ولایت علی مأمور گشته است.

گفت: گفتم:

﴿وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖۚ قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ ٤١﴾ [الحاقة: 41].

«آن گفتة شاعر نیست ولی ایمان‌آورندگان اندک‌اند».

گفت: زیرا گفتند: محمد بر خدا دروغ می‌بندد. خداوند او را به وصیت علی دستور نداده است، بنابراین خداوند قرآن نازل کرد و گفت: ولایت علی از جانب خدا نازل شد. و اگر محمد سخنی بر ما ببندد در آن صورت با تمام قدرت او را گرفته و شاهرگش را خواهیم زد. و به دنبال آن می‌فرماید: ولایت علی پندی است برای پرهیزگاران. و ما می‌دانیم که در میان شما کسانی هستند که ولایتش را تکذیب می‌کنند و علی مورد حسرت کافران بوده و ولایت وی حق و یقین است. «پس ای محمد ! تو پروردگارت را از هر عیب و نقصی منزه دار». یعنی پروردگارت را به خاطر این فضل سپاسگذار باش. گفتم: خداوند از زبان جنیان می‌فرماید:

﴿وَأَنَّا لَمَّا سَمِعۡنَا ٱلۡهُدَىٰٓ ءَامَنَّا بِهِۦۖ﴾ [الجن: 13].

«هنگامی که (دعوت هدایت را) شنیدیم بدان ایمان آوردیم».

گفت: مقصود هدایت همان ولایت علی است که جنیان نیز بدان ایمان آوردند، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان بیاورد، خداوند درباره اش می‌فرماید:

﴿فَلَا يَخَافُ بَخۡسٗا وَلَا رَهَقٗا ١٣﴾ [الجن: 13].

«از نقصان و ظلم نمی‌هراسد».

گفتم: این از جانب خداوند نازل شده است؟ گفت: خیر، بلکه تأویل است.

گفتم: خداوند از زبان پیامبر می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنِّي لَآ أَمۡلِكُ لَكُمۡ ضَرّٗا وَلَا رَشَدٗا ٢١﴾ [الجن: 21].

«من مالک ضرر و هدایت شما نیستم».

گفت: رسول خدا مردم را به ولایت علی دعوت کرد، قریش بر او تجمع کرده و گفتند: ای محمد، در این مورد عذر ما را قبول کن و از این مسأله صرفنظر کن، پیامبر فرمود: این دعوت از جانب خداوند است نه از طرف خودم، به همین سبب پیامبر را متهم کرده و از اطراف او پراکنده شدند.

لذا خداوند فرمود:

﴿قُلۡ إِنِّي لَن يُجِيرَنِي مِنَ ٱللَّهِ أَحَدٞ وَلَنۡ أَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلۡتَحَدًا ٢٢ إِلَّا بَلَٰغٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِسَٰلَٰتِهِۦ﴾ [الجن: 22-23].

«بگو اگر من از فرمان خدا سرپیچی کنم هیچ کس نمی‌تواند مرا از عذاب خدا باز دارد و بجز خدا پناهگاهی نخواهم یافت مگر اینکه از جانب آنچه بدان‌ها مأمور گشته‌ام به مردم برسانم».

که مقصود این است که رسالات خدا در خصوص علی را به مردم برسانم.

گفتم: آیا این از جانب خداوند نازل شده است؟ گفت: آری، سپس به منظور تأکید گفته‌ی خود گفت: خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ٢٣﴾ [الجن: 23].

«هر کس از خدا و رسولش سرپیچی کند در آتش جهنم جاودانه خواهد ماند».

گفتم: در ادامه آیه فوق خداوند می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوۡاْ مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعۡلَمُونَ مَنۡ أَضۡعَفُ نَاصِرٗا وَأَقَلُّ عَدَدٗا ٢٤﴾ [الجن: 24].

«(این کار شکنی کفار همچنان ادامه می‌یابد) تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند، آنگاه می‌دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است!».

گفت: منظور از آن امام قائم و هواداران و ياورانش هستند.

گفتم:

﴿فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ [طه: 130].

«و در برابر آنچه (دشمنان) می‌گویند شکیبا باش».

گفت: يعني در باره‌ي تو چيزهايي مي‌گويند، به نیکویی آنها را ترک کن و مرا با این تکذیب‌کنندگان به -وصي تو- که صاحب نعمت دنیایی هستند تنها بگذار و اندکی به آنها فرصت بده.

گفتم: اینکه گفتی «الـمكذبين بوصيك» از جانب خداوند نازل شده است؟.

گفت: آری.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿لِيَسۡتَيۡقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ﴾ [المدثر: 31].

«تا اهل کتاب یقین حاصل کنند».

گفت: يعني یقین اهل کتاب بر این است که خدا و رسول و وصی رسولش حق هستند.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَزۡدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ [المدثر: 31].

«تا (اين آيات) موجب فزونی ایمان اهل ایمان گردد».

گفت: با ولایت وصی (امامت علی) ایمانشان افزایش می‌یابد.

گفتم خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يَرۡتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ﴾ [المدثر: 31].

«تا اهل کتاب و مؤمنان تردید نکنند».

گفت: یعنی به ولایت علی تردید نکنند.

گفتم: این تردید چیست؟.

گفت: مقصود این است که اهل کتاب و مؤمنانی که خداوند یادآوری کرده است در ولایت تردید و شک نکنند.

گفتم خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكۡرَىٰ لِلۡبَشَرِ ٣١﴾ [المدثر: 31].

«خبر قیامت جز پندی برای بشریت نیست».

گفت: آری، ولایت علی پندی است برای بشریت.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهَا لَإِحۡدَى ٱلۡكُبَرِ ٣٥﴾ [المدثر: 35].

«آن یکی از خبرهای بزرگ است».

گفت: مقصود ولایت علی است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿لِمَن شَآءَ مِنكُمۡ أَن يَتَقَدَّمَ أَوۡ يَتَأَخَّرَ ٣٧﴾ [المدثر: 37].

«هر کس از شما خواست طاعت و بندگی به پیش فرستد یا به تأخیر بیاندازد».

گفت: مقصود این است که هر کس بیشتر ولایت امامان ما را بپذیرد از جهنم به تأخیر می‌ا فتد و هر کس با تأخیر به سوی ولایت آنها بیاید زودتر به جهنم درخواهد افتاد.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّآ أَصۡحَٰبَ ٱلۡيَمِينِ ٣٩﴾ [المدثر: 39].

«جز اصحاب دست راست».

گفت: به خدا سوگند آنان شیعیان ما هستند.

گفتم: خداوند از زبان اهل جهنم می‌فرماید:

﴿قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ ٤٣﴾ [المدثر: 43].

«گفتند: از نمازگزاران نبودیم».

گفت: مقصود آن کسانی است که ولایت وصی محمد و اوصیاء بعدی را گردن ننهاده و آنان نیز برایشان درود نفرستادند.

گفتم خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَا لَهُمۡ عَنِ ٱلتَّذۡكِرَةِ مُعۡرِضِينَ ٤٩﴾ [المدثر: 49].

«پس چه شده است که از پند روی‌گردانند؟».

گفت: مقصود روی‌گردانی از ولایت است.

گفتم خداوند می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّهُۥ تَذۡكِرَةٞ ٥٤﴾ [المدثر: 54].

«نه چنان است که آنان می‌پندارند بلکه این اندرزی است».

گفت: یعنی ولایت علی پند و اندرزی است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾ [الانسان: 7].

«به نذر وفا می‌کنند».

گفت: یعنی به نذری وفا می‌کنند که خداوند از آنها گرفته که همان عهد و پیمان بر ولایت امامان است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ تَنزِيلٗا ٢٣﴾ [الانسان: 23].

«قرآن را به تدریج بر تو نازل کردیم».

گفت: یعنی قرآن را به تدریج بر ولایت علی نازل کرد.

گفتم: آیا این از جانب خداوند نازل شده است؟ گفت: آری داراي تأویل است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَٰذِهِۦ تَذۡكِرَةٞۖ﴾ [الانسان: 29].

«این آیات پند و عبرتی هستند».

گفت: مقصود از پند ولایت ماست.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿يُدۡخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحۡمَتِهِۦ﴾ [الانسان: 31].

«خداوند هر کس را که بخواهد در رحمت خود داخل می‌کند».

گفت: مقصود از رحمت، ولایت است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلظَّٰلِمِينَ أَعَدَّ لَهُمۡ عَذَابًا أَلِيمَۢا ٣١﴾ [الانسان: 31].

«برای ظالمین عذاب دردناکی فراهم کرده است».

گفت: نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٥٧﴾ [البقرة: 57].

«ما بر آنها ستم روا نداشتیم بلکه خودشان به خود ستم کردند».

و در ادامه گفت: خداوند باعزت‌تر و ارجمندتر از آن است که ظلم کند یا ظلمی متوجه او شود و ستمی را به خود نسبت دهد. بنابراین ما را با خود درآميخته و ظلم بر ما را ظلم بر خود و ولایت ما را ولایت خود قلمداد کرده است. پس در اين موضوع قرآن را بر پیامبرش نازل کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ١١٨﴾ [النحل: 118].

«ما به آنها ستم نکردیم، اما آنها به خودشان ظلم و ستم می‌کردند!».

گفتم: آیا آنچه گفتی از جانب خداوند نازل شده است؟ گفت: آری.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ١٥﴾ [المرسلات: 15].

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان».

گفت: خداوند می‌فرماید: ای محمد! وای بر تکذیب‌کنندگانی که بدانچه به تو از جانب خداوند برای ولایت علی نازل شده تکذیب کردند. که خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ نُهۡلِكِ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٦ ثُمَّ نُتۡبِعُهُمُ ٱلۡأٓخِرِينَ ١٧﴾ [المرسلات: 16-17].

«آیا پیشینیان را هلاک نساختیم سپس به دنبالشان دیگران را نیز هلاک می‌سازیم».

و پیشینیان همان کسانی بودند که پیامبران را در اطاعت از اوصیاء تکذیب کردند. و خداوند می‌فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ ١٨﴾ [المرسلات: 18].

«ما این گونه با مجرمین رفتار می‌کنیم».

(گفت:) مقصود از مجرمین کسانی‌اندکه در رابطه با وصايت آل محمد مرتکب جرم شدند.

گفتم: خداوند در ادامه آیات می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي ظِلَٰلٖ وَعُيُونٖ ٤١﴾ [المرسلات: 41].

«متقیان در سایه‌ها و چشمه‌سارانند».

گفت: به خدا سوگند منظور ما و پیروان ما هستند و فقط ما بر دین ابراهیم هستیم و دیگر مردم از دین ابراهیم فاصله داشته و به دورند.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ﴾ [النبأ: 38].

«روزی که روح و دیگر ملائک به صف ایستاده و هیچ کس صحبت نمی‌کند».

گفت: به خدا سوگند ما در روز قیامت از جانب خداوند اجازه سخن گفتن داشته و سخن درست خواهیم گفت.

گفتم: اگر سخن گفتيد چه مي‌گوييد؟

گفت: پروردگارمان را مورد تمجيد و ستايش قرار مي‌دهيم و بر پیامبرمان درود می‌فرستیم و برای پیروان خود شفاعت می‌کنیم. و خداوند نیز به ما جواب رد نخواهد داد.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ١٧﴾ [المطففین: 17].

«پس گفته می‌شود این است آن چیزی که شما آن را تکذیب می‌کردید».

گفت: یعنی امیرالمؤمنین علی را تكذيب كرديد.

گفتم: آیا آنچه گفتی از جانب خداست؟ گفت: آری[[9]](#footnote-9).

جای شگفتی نیست که روافض بر این روش باشند، زیرا پایه‌گذار مذهب آنان شخصی یهودی به نام عبدالله ‌بن سباء بود و شیوة انتخابی را که یهود در گذشته و حال بدان خو گرفته به ناچار عبدالله بن سباء و امثال او را به نوعی از حیرت و شک و سؤال واداشت که چگونه ممکن است جانشين و رهبر مردم انتخابی باشد؟

این امر نفوس سرکش آنان را با قداست بخشیدن به این دو امر گمراه ساخته و حوادث تاریخ نیز بر شک و اضطراب آنها افزوده است. بنابراین به منظور یافتن گذرگاهی از این شک و اضطراب تنها راه چاره را در وصیت و امامت که جزئی از رسالت آسمانی شمرده می‌شود، یافتند. و از آن‌جایی که در قرآن و احادیث صحیح چیزی را که از مذهب و ديدگاه آنها پشتیبانی کند نیافتند، به خود اجازه دادند -برای اثبات ادعای خود- به سراب درآویخته و بدان چنگ زنند. لذا احادیث و رواياتي را ساختند، از جمله گفتگوي خورشید با علي و مناقشات و مناظره راهبان با مسلمانان و غيره و در اين راستا افسار گسيخته وارد عمل شدند كه هدف آنها جز ارضای عقده‌های روانی و به فساد کشاندن چهره‌ي متعالی دین و احادیث پاک نبوی، با پوشش و نقابی تحت عنوان دفاع از اهل بیت و بالا بردن درجه و جايگاه آن‌ها، با اين روش كه گویا معجزات متعدد بر دست آنها ظاهر شده تا با استدلال به آن ثابت كنند كه فقط ايشان شايستگي سردمداری و رهبری داشته و فقط پیروان آنها رستگارند. آنها غافل بودند از اینکه راهی که در پیش گرفته‌اند رسوا شده است؛ زیرا بر مبناي قاعده و اساسی که اسلام آورده عمل مقدّم بر نسب و خویشاوندی است[[10]](#footnote-10).

پيشنهاد و سفارش جمعي از برادران، بنده را بر آن داشت که اقدام به تصنیف کتابی کنم که در آن شبهاتی را پاسخ دهم که روافض (شیعه) در کتاب‌هایشان پیرامون مسأله‌ي امامت مطرح کرده‌اند، به ویژه استناد و استشهاد آنها به روایات اهل سنت جهت اثبات صحت اعتقاداتشان. پس با استخاره به درگاه خداوند بلندمرتبه آنچه مقدور و میسر بود از کتاب «منهاج السنه» شیخ الاسلام ابن تیمیه جمع‌آوری کردم که در برخی جاها نیز حاشیه‌ای در حد حاشیه دکتر محمد رشاد سالم -رحمت واسعه خداوند شامل حال او گردد و او را ببخشاید و بهترین پاداش برای اسلام و مسلمانان را شامل او گرداند!- و با این عبارت -به عبارت: «قال ابوعبدالرحمن (م)-» که در پایان حاشیه ذکر شده به حاشیه خود اشاره کرده‌ام.

از خداوند بلندمرتبه و قدرتمند با توسل به اسماء زيبا و صفات والايش می‌خواهم که پاداش این عمل را در ترازوی نیکی‌های من در روز قیامت گذاشته و از من درگذرد و مرا از زمرة بندگان صالح خویش قرار دهد.

ابوعبدالرحمن محمد مال‌الله – 17 صفرالخیر 1413 ه‍. ق

**بخش اول**

فصل اول  
پاسخ به کسی که مدعی‏است ولایت علی ثابت شده همان گونه که خداوند برای خود و رسول‏خود آن را ثابت کرده است

رافضی گفت: ادله و براهینِ برگرفته شده از کتاب خدا كه بر امامت علی دلالت مي‌كنند، فراوانند.

دلیل اول: اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

«تنها خدا و پیامبر او و مؤمنان دوست و یاور شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای آورده و زکات مال خود را می‌پردازند».

گفت: همه اتفاق نظر دارند بر اين‌كه اين آيه در رابطه با علي نازل شده است!.

ثعلبی با سند خود از ابوذر نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا با این دو گوش شنیدم، اگر دروغ بگویم گوش‌هایم کر شوند، و با این دو چشمان خود دیدم و اگر ندیده باشم دو چشمم کور شوند، که فرمودند: علی پیشوای نیکوکاران و قاتل کافران است. پس هر کس یار و ياور او باشد، پیروز، و هر کس با او بجنگد شکست خورده و نابود خواهد شد[[11]](#footnote-11).

ابوذر می‌گوید: یک روز با رسول خدا نماز ظهر می‌خواندم، ناگهان گدائی از اهل مسجد چیزی درخواست كرد، ولي کسی به او چیزی نداد، گدا دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا تو گواهی که در مسجد رسول خدا تقاضایی کردم ولی کسي به من چيزي نداد. علی در حالت رکوع بود، با انگشت کوچک دست راستش به انگشتر خود اشاره کرد. گدا پیش آمده و انگشتر را گرفت. این كار در برابر دیدگان پیامبر اتفاق افتاد. پیامبر هنگامی که نمازش را تمام کرد، سرش را به سوی آسمان بلند کرده فرمود: پروردگارا، موسی از تو خواست و گفت:

﴿قَالَ رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي ٢٥ وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي ٢٦ وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي ٢٧ يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي ٢٨ وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ٢٩ هَٰرُونَ أَخِي ٣٠ ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي ٣١ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ٣٢﴾ [طه: 25-32].

«پروردگارا سینه‌ام را فراخ و گشاده‌ دار و کار مرا برایم آسمان گردان و گره از زبان من بگشا تا سخنم را بفهمند و یاوری از اهلم برای من قرار بده و آن هم هارون، برادرم باشد. به وسیله او پشت مرا استوار گردان و او را در کارم شریک من گردان».

پس قرآن ناطق بر او نازل شد و گفت:

﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجۡعَلُ لَكُمَا سُلۡطَٰنٗا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيۡكُمَا بِ‍َٔايَٰتِنَآۚ أَنتُمَا وَمَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلۡغَٰلِبُونَ ٣٥﴾ [القصص: 35].

«ما بازوان تو را به وسیله برادرت تقویت و نیرومند خواهیم کرد و به شما سلطه و برتری خواهیم داد به سبب معجزات ما آنان به شما دسترسی نمی‌یابند و بر شما پیروز نمی‌گردند، بلکه شما و پیروانتان پیروز خواهید شد».

(و در ادامه گفت:) پروردگارا، من محمد فرستاده و برگزیده‌ی تو هستم پس به من گشادي سينه عطا کن و کارم را آسان گردان و وزیری از اهل من برایم برگزین و با علی از من پشتیبانی کن.

ابوذر گفت: به محض تمام شدن دعای رسول خدا جبرئیل از جانب خداوند بر او نازل شد و گفت: ای محمد، بخوان، فرمود چه چیزی را بخوانم؟ فرمود: بخوان:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

«تنها خدا و پیامبر او و مؤمنان دوست و یاور شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای آورده و زکات مال خود را می‌پردازند»[[12]](#footnote-12).

فقیه ابن مغازلی واسطی شافعی نقل کرده است که این آیه در شأن علی نازل شده است. بنابراین ولایت در این آیه برای علی ثابت شده همان گونه که خداوند آن را برای خود و پیامبرش ثابت کرده است.

- از چند جهت می‌توان به این ادعا پاسخ رد داد:

اول: آنچه مطرح شده غیر قابل حدس و گمان است، زیرا مجموعاً باطل و دروغ بوده و نوعی سفسطه‌ است. اگر آنها را قابل تصور و گمان در اندیشه خود بدانیم در آن صورت نامیدن آنها به عنوان دلیل و برهان موجب بدنامی و زشت و ناپسند شدن نام و مفهوم برهان و دليل می‌شود. حال آنکه در قرآن و غیر قرآن، برهان به چیزی اطلاق می‌شود که موجب علم و یقین‌بخش باشد؛ همان‌گونه كه خداوند فرموده:

﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١﴾ [البقرة: 111].

«گفتند: وارد بهشت نخواهد شد مگر کسی که یهودی یا مسیحی باشد. این پندارهای واهی آنهاست. بگو: اگر راست می‌گویید برهانتان را بیاورید».

و نيز می‌فرماید:

﴿أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٦٤﴾ [النمل: 64].

«آیا معبودهای دروغین شما بهترند یا آن کسی که آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را برگشت می‌دهد. و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی عطا می‌کند؟ آیا معبودی با خدا است؟ بگو دلیل و برهان خود را بیان دارید اگر راست می‌گویید».

بنابراین انسان راستگو بايد جهت اثبات گفتار خود برهان ارائه نماید و راستی قطعی آن است که معلوم و آشکار باشد. و این مرد (رافضی) همه دلایلی را كه ارائه نموده دروغ محض است و دلیلی ندارد که تمام مقدمات آن درست باشد، زیرا ممکن نیست از مقدماتِ درست نتیجه‌ی باطل گرفته شود. پس به خواست خداوند یکایک دروغ‌هایش را آشکار خواهیم کرد. و ثابت خواهیم نمود که نامیدن مقدمات مذکور به اسم برهان زشت‌ترین دروغ است.

سپس در ادامه برای تفسیر قرآن به گفته برخی از مردم اعتماد کرده که گاهي اين گفته‌ها را به دروغ به آن‌ها نسبت داده و اگر در نقل سخن هم صادق بوده باشد چيزي را نقل كرده كه اکثر مردم با آن مخالفند. و اگر قول شخصی باشد که درستی گفته‌‌اش معلوم نیست، يا اكثر مردم با ارائه‌ي آن به عنوان برهان و دليل مخالفت كرده باشند، در آن صورت دلایل زیادی گفتار او را نقض می‌کنند. که اگر صرف گفته شخصی را برهان بدانیم، گفته او با برهان‌های دیگر در تعارض و تناقض قرار می‌گیرد، حال آنکه برهان درست نباید با براهین دیگر در تعارض باشد.

به خواست خداوند متعال با اقامه براهینی درست و بدون هيچ‌گونه تناقض، دروغ و عدم صحتِ آنچه را که این رافضی تحت عنوان برهان، مدعی شده آشکار خواهیم ساخت؛ زیرا دروغ در مفهوم عمومی خود روشن و واضح است. دروغ بر کسی پوشیده است که خداوند چشم دل وی را کور کرده باشد. براهین دال بر نبوت پیامبر حق‌اند. همچنین قرآن و دین اسلام حقند. در حالی که همه اینها با آنچه شیعه مدعیست تناقض دارند. و هر انسان آگاه و هوشیاری با اندکی تأمل در اين ادعاها و لوازم آن درك خواهد كرد كه اين‌ها با ايمان و اعتقاد به قرآن و رسول خدا در تضاد هستند.

اصل و مبناي رافضه‌گري را گروهي از منافقين اسلام‌ستيز پايه‌گذاري كردند که هدفشان ضربه زدن به قرآن، پیامبر و دین اسلام بوده و می‌باشد. بنابراین احادیثی جعل کردند که صحیح پنداشتن آنها موجب مخدوش شدن چهرة دین می‌شود و آن را در میان فرقه‌های زیادی رواج و گسترش داده که در میان این گروه‌ها عده‌ای اهل هواهاي نفساني و نادان بودند كه به علت داشتن هواي نفساني و اهل بدعت بودن بدون توجه به حقیقت و درستی، آن را پذيرفتند. و عده‌ای هم اهل نظر بوده در آنها تدبر کردند با توجه به اینکه می‌دانستند بدگویی از اسلام ناپسند است، ولی به علت داشتن اعتقاد و ايده‌ي فاسد و منحرف آنها را پذیرفتند، يا به اين دليل كه ادعايشان را باور كرده بوده و معتقد شده بودند كه آن روایات درست و صحیح هستند، لذا این گونه عیبجویی‌ها و طعنه‌ها را از دین دانسته و بدان معتقد شدند.

بدین ترتیب اهل کفر از این در وارد شدند. دروغ‌هایی که شیعه را واداشت عليه اسلام بدگویی كنند و بدان طعنه بزنند از این زمره بوده است. لذا برای کسی که از دروغ بودن آنها آگاه نیست موجب شبهه شده و تصور می‌کند که به حقیقت اسلام دست یافته و بدان آگاه و مطلع گشته است.

بسیاری از اسماعیلیه‌، نصیریه و دیگر کفار و زنادقه و منافقین بر همین مبنا گمراه شدند. و تمامی این گمراهی‌‌ها ناشي از تصدیق دروغ‌های رافضه بود که پیرامون تفسیر قرآن و حدیث بسته بودند، از جمله رهبران عبیدیان که سرآغاز دعوتشان با دروغ‌هایي بود که رافضیه درست کرده بودند، تا بدین طریق شیعیان گمراه دعوت آنها را اجابت کنند. بدین ترتیب از طعنه و عیبجویی به اصحاب یک گام پیشتر رفته به علی و پیامبر و سپس به خداوند نیز رسانیدند، همان‌گونه که صاحب «بلاغ أکبر و ناموس اعظم» (ابن سباء) برایشان تدارک دیده بود، لذا وی بزرگترین دروازه و کانال برای رهسپاری بسوی کفر و الحاد می‌باشد.

دلیل دوم: پاسخ به آیه مذکور از چند جهت می‌تواند حق باشد:

اولاً: روایتی که در تأویل آیه ذکر شد باید صحت آن بررسی شود، یا می‌توان گفت: این روایت به گونه‌ای که قابل استدلال و اقامه‌ی حجت باشد مطرح نشده است؛ زیرا مجرد نسبت دادن آن به تفسیر ثعلبی و یا نقل اجماع بدون اطلاع و آگاهی از آنچه نقل شده، یا بدون آگاهی از صداقت راویان، به اتفاق علما حجت تلقی نمی‌شود مادامی که به ثبوت سند آن آگاهی نداریم.

بدین ترتیب اگر در فضیلت ابوبکر و عمر هم روایتی آمده باشد، مادامی که سند آن ثابت نشده باشد، به اتفاق آراي اهل علم اعتقاد به ثابت و قطعي بودن آن جايز نيست.

جمهور اهل سنت برای اثبات چیزی از این شیوه استفاده نمی‌کنند، چه مسأله پیرامون احكام باشد و چه در فضیلت شخصی یا هر مورد دیگری. و شیعه نیز به همین شیوه عمل می‌کنند. بنابراین به اتفاق تمامی فرقه‌ها ادعاي محض و اعتقاد به یک چیز نمی‌تواند حجت و دلیل باشد و این گونه استدلال باطل است، به همین ترتیب هر آنچه رافضی روایت کرده و به افرادی مثل ابونعیم یا ثعلبی یا نقاش یا ابن مغازلی و غیره نسبت داده قابل احتجاج نمی‌باشند.

ثانیاً: ادعای اجماع وی مبنی بر اینکه آیه مذکور در شأن علی نازل شده از بزرگترین ادعاهای دروغین است و اهل علم اجماع دارند که به طور خاص در حق علی نازل نشده است و علی انگشترش را در نماز صدقه نداده است. و اجماع اهل علم بر ساختگی و دروغ بودن داستان مذکور است[[13]](#footnote-13).

ولی در خصوص آنچه از ثعلبی[[14]](#footnote-14) نقل کرده، علمای حدیث اجماع دارند که ثعلبی تعدادی از احادیث موضوع را روایت کرده است. مثل احادیثی که در ابتدای هر سوره از ابو‌امامه پیرامون فضلیت سوره‌ها روایت می‌کند و احادیثی از این قبیل. به همین سبب می‌گویند: او مانند هیزم جمع‌کن شب است. همچنین واحدی[[15]](#footnote-15) شاگرد وی و ساير مفسرین که احادیث صحیح و ضعیف را در کتب خود آورده‌اند، همین گونه‌اند.

از آنجایی که بغوی[[16]](#footnote-16) عالم به حدیث بود و از ثعلبی و واحدی نسبت به آن آگاه‌تر بود در تفسیر خود که مختصر تفسیر ثعلبی است هیچ کدام از این احادیث موضوع که ثعلبی روایت کرده را در تفسیرش نیاورده است. و همچنین وی در تفسیرش از تفسیرهای اهل بدعت که ثعلبی از آنها یاد کرده، ذکری نکرده است. و با توجه به اینکه ثعلبی بهتر و متدین‌تر است ولی در تشخیص صحت و سقم احادیث خبرگی نداشت و در بسیاری از اقوال بین سنت و بدعت تفاوت و تمایز قائل نشده است.

ولی بزرگان اهل علم و تفسیر، امثال محمدبن جریر طبری، بقی‌بن مخلد[[17]](#footnote-17) و ابن ابی‌حاتم[[18]](#footnote-18) و ابن المنذر[[19]](#footnote-19) و عبدالرحمن بن ابراهیم دحیم[[20]](#footnote-20) و دیگران در تفاسیر خود این گونه احادیث موضوع را ذكر نكرده‌اند.

اكنون اگر از تفسير علماي بزرگتر امثال احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه[[21]](#footnote-21) بگذریم، افرادی از قبیل ابن حمید[[22]](#footnote-22) و عبدالرزاق[[23]](#footnote-23) نیز این گونه روایات را نیاورده‌اند. با وجود اینکه عبدالرزاق به تشیع تمایل داشت و روایاتی زیادی در فضائل علی نقل کرده است، و اگرچه ضعیفند؛ اما او بسيار بزرگوارتر از اين بوده كه امثال این گونه روایت‌های دروغین را روايت كند كه دروغ بودنشان آشکار است.

علمای حدیث اجماع دارند که صرف خبر یک شخص مثل ثعلبی، نقاش، واحدی و مفسرانی از این قبیل به دلیل فراوانی احادیث ضعیف و موضوعی که روایت کرده‌اند، جایز نیست مبنای استدلال واقع شود. اگر دروغ این مفسرین از جهات دیگری هم معلوم نشود، باز هم نمی‌توان به آنها اعتماد کرد، بنابراین به طریق اولی نمی‌توان به افرادی مثل ثعلبی و امثال او که روایت‌های دروغین آنها معلوم گردیده، اعتماد کرد.

به خواست خداوند متعال روایت‌هایی که دروغ‌ بودنشان آشکار است را از نظر عقل و نقل توضیح خواهیم داد، اما مقصود اصلي ما در اين‌جا صرفاً بيان افتراهاي اين نويسنده‌ي رافضی و جهل فراوان اوست. از جمله آنها این گفته: اجماع بر این است كه: آیه در شأن علی نازل شده، ولی اي كاش مي‌دانستم چه كسي چنین اجماعی را از اهل علم آگاه نسبت به اجماع در اين خصوص نقل كرده است؟ نقل اجماع از کسانی که هیچ گونه علمی به روایت‌ها ندارند و اجماع و اختلاف را نمي‌دانند غیر قابل قبول است. بنابراین اگر متکلم، مفسر، تاریخ‌نگار یا اهل هر رشته‌اي روایتی را به طور مجرد و بدون اثبات سند مدعی شود، نمی‌توان به او اعتماد کرد چه رسد به ادعاي اجماع؟.

دلیل سوم: باید گفت همان مفسرینی که این رافضی از کتاب‌هایشان نقل کرده، خود آنان و کسانی که از آن‌ها عالمترند روایت‌هایی نقل کرده‌اند که متناقض با این ادعاست. ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: این آیه در شأن ابوبکر نازل شده، و از عبدالملک روایت کرده است که از ابوجعفر پیرامون آن آیه سؤال کردم گفت:

﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

منظور، مؤمنین هستند. گفتم: مردم می‌گویند در شأن علی نازل شده است. در پاسخ گفت: علی نیز از زمرة مؤمنین است. و از ضحاک هم نظیر این قول روایت شده است.

ابن ابی‌حاتم در تفسیر خود از پدرش نقل می‌کند که گفت: ابوصالح، کاتب لیث از معاویه بن صالح از علی بن ابو‌طلحه از ابن عباس روایت می‌کند که در خصوص این آیه گفته است: هر آن کس که ایمان بیاورد، در حقیقت خدا و رسول و اهل ایمان را به دوستي و ولايت پذيرفته است. همچنین گفت: ابوسعید اشجّ از محاربی از عبدالملک بن ابوسفیان نقل کرده است که گفت: از ابوجعفر محمدبن علی در خصوص آیه مذکور پرسیدم: در پاسخ گفت: همان کسانی هستند که ایمان آوردند، گفتم در شأن علی نازل شده است؟ گفت: علی نیز از ایمان آورندگان است. و از سدّی نیز مانند این روایت شده است.

دلیل چهارم: از مصنف (رافضی) به سبب عدم ارائه اجماع درمی‌گذریم بلکه از او می‌خواهیم در خصوص آن موضوع فقط یک روایت با سند صحیح بیاورد؛ زیرا اسناد ثعلبی ضعیف است و اشخاص متهم در سند آن وجود دارند. ولی نقلی که ابن المغازلی واسطی[[24]](#footnote-24) آورده ضعیف اندر ضعیف است؛ زیرا بر کسی که کم‌ترین آگاهی از علم حدیث دارد پوشیده نیست که وی احادیث ساختگی دروغین را در کتابش جمع کرده است.

دلیل پنجم: اگر گفته شود که مقصود آیه پرداختن زکات در حالت رکوع است به طوری که به گمان برخی علی انگشترش را در حال نماز بخشید، در آن صورت چنین فعلی باید شرط برای سرپرستی و ولايت باشد، پس مسلمانان باید فقط با علی موالات و دوستی داشته باشند، و با حسن و حسین و سایر بنی‌هاشم موالات نداشته باشند. حال آنکه این مسأله بر خلاف اجماع تمام مسلمانان است.

دلیل ششم: «الذین» در آیه با صیغه‌ي جمع آمده و تنها علی را دربر نمی‌گیرد.

پاسخ هفتم: خداوند انسان را فقط به خاطر چیزی که نزد او شایسته ستودن است می‌ستاید و آن چیز هم یا واجب است یا مستحب. صدقه، آزادی برده، هدیه، بخشش، اجاره، عقد ازدواج، طلاق و مسائلی از این قبيل به اتفاق مسلمانان از زمره‌ي عقد‌ها هستند كه در حین نماز نه تنها واجب و مستحب نیستند، بلکه از نظر بسیاری از مسلمین نماز را باطل می‌کنند، حتي اگر صحبت هم نکرده باشد به محض اشاره (و عمل کثیر) نماز باطل می‌شود.

و از نظر عده‌ای هم به دلیل عدم اجراي صیغه ایجاب شرعی ملکیت تحقق نمی‌یابد. و اگر مستحب بود، پیامبر آن را انجام می‌داد. و اصحاب خود را بر این کار تشویق می‌نمود و علی نیز در زمان‌های دیگری غیر از این واقعه این عمل را تکرار می‌کرد.

بنابراین از آنجا که هیچ کدام از موارد فوق وجود نداشته، معلوم می‌گردد كه صدقه دادن در حالت نماز از اعمال نیک محسوب نشده و زمان كمك به گدا هم از دست نمي‌رود، بلکه فرد بخشنده می‌تواند بعد از سلام دادن خواسته وی را برآورده سازد.

دلیل هشتم: اگر فرض بر این باشد که این عمل در نماز هم مشروع است، چرا فقط مختص به رکوع باشد؛ زیرا در حالت قیام و نشستن، سزاوارتر از رکوع است. بنابراین چگونه می‌توان گفت که ولیّ و سرپرست شما فقط کسی است که در حال رکوع صدقه دهد، و اگر فرد بخشنده‌ای در حالت نشسته و ایستاده ببخشد مستحق سرپرستی نیست؟

اگر گفته شود که در آیه خصوصاً معرفی علی مدّ نظر بوده است، در آن صورت پاسخ این است که اوصاف ظاهری برای شناخت علی بسیارند، چگونه این همه اوصاف ظاهری ترک شده و فقط با چیزی معرفی شود که چندان معروف و مشهور نیست، و فقط كسي با آن صفت آشناست كه آن را شنیده و تصدیق کرده است (بدون هر گونه سند معتمد). در صورتی که جمهور امت اسلامی آن خبر را نشنیده‌اند و چیزی هم در همان مضمون در کتاب‌های معتبر اسلامی وجود ندارد. نه در کتب صحیح و نه سنن و جوامع و نه در فرهنگ‌های لغت و نه ديگر منابع اصیل و معتبر.

با توجه به این مقدمات، در هر صورت يكي از اين دو نتيجه لازم می‌آید: اگر مقصود از آیه مدح با توصيف باشد، چنین پنداری باطل است و اگر مقصود معرفی علی هم باشد، باز هم باطل است.

دلیل نهم: اين‌كه گفته شود: مقتضای فرموده‌ي:

﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

طبق ادعاي شيعه مبني بر اين‌كه ولي شما بايد كسي باشد كه در حالت رکوع زکات مي‌دهد؛ باز هم علی شامل اين حكم نمي‌شود، زيرا در زمان پیامبر از زمره کسانی بود که زکات بر او واجب نبود، به دلیل اینکه فقیر بود. و زکات نقره باید در یک سال به حد نصاب برسد كه علی مشمول آن نمی‌شد.

دلیل دهم: دادن انگشتری به عنوان زکات از دیدگاه بسیاری از فقها جایز نیست، مگر اینکه زکات در زیورآلات را واجب بدانند. که گفته شده باید از جنس آن زیورآلات باشد و کسانی که در قیمت جایز می‌دانند، قیمت‌گذاری در حالت نماز ممکن نبوده و قیمت‌ها نیز در شرایط مختلف فرق می‌کند.

دلیل یازدهم: آیه مذکور به منزله این فرمودة خداوند است که مي‌فرمايد:

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [البقرة: 43].

«نماز را بر پا داشته و زکات بدهید و با نمازگزاران نماز بگذارید».

در این آیه به رکوع امر شده است.

و هم چنین فرموده‌ی خداوند:

﴿يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [آل‌عمران: 43].

«ای مریم، خاشعانه به عبادت پروردگار بپرداز و همراه سجده‌کنندگان و رکوع‌کنندگان نماز بگذار».

در اینجا نیز به رکوع امر شده است.

اگر گفته شود: در آیات فوق ذكر ركوع به خاطر اين است كه با جماعت نماز بخوانند؛ زیرا نمازگزار در نماز جماعت هنگامی که جماعت را در حالت رکوع دریابد، برای وی رکعت محسوب می‌شود، بر خلاف کسی که در هنگام سجده به جماعت می‌رسد، در آن صورت آن رکعت را از دست داده است، ولی رسيدن به جماعت در حالت ایستاده جهت محسوب شدن آن ركعت شرط نيست، بلکه همین که به رکوع رسید کفایت می‌کند. خلاصه «واو» قبل از «وهم راکعون» یا عطف است، یا حالیه. که واو عطف رایج‌تر و معمول‌تر و معروف‌تر است و قول مصنف (رافضی) تنها در صورت حالیه بودن واو صحیح است. و اگر واو حالیه نباشد همین برای ابطال دلیل و حجت او کافیست. و دلایل دیگری که خلاف نظر وی را ثابت می‌کنند گواه بیشتری بر ابطال حجت اوست.

دلیل دوازدهم: در نزد اهل تفسیر، چه گذشتگان و چه متأخرین معلوم و مشهور است که این آیه در خصوص نهی از دوستی با کفار و امر به دوستی با مؤمنان نازل شده است؛ زيرا برخي از منافقین امثال عبدالله بن أبی، با یهود ابراز دوستی ‌کرده و مي‌گفتند: می‌ترسيم گرفتاری از جانب آنها متوجه ما شود، پس برخی از مؤمنین از جمله عباده بن صامت می‌گفت: ای رسول خدا، من با ولايت و دوستي خدا و رسولش نزد خداوند از دوستی و پیمان این کفار بيزاري مي‌جويم. به همین علت وقتی قبیله‌ی یهودی بنی‌قینقاع نزد آنها آمدند و عبدالله بن أبی بن سلول سبب دسیسه‌ی شان بر علیه مسلمانها بود، خداوند این آیه را نازل فرمود تا در آن وجوب دوستی و ولايت مؤمنان را برای عموم روشن سازد و عموم مسلمانان را از دوستی با کفار به طور کلی باز دارد. قبلاً در خصوص كلام صحابه و تابعین ذكر شد که گفتند مقصود آيه عموم صحابه است نه علی به طور خاص.

دلیل سیزدهم: با تدبر در قرآن، سیاق کلام بر آنچه گفتیم دلالت مي‌كند، زيرا در آیه مي‌فرمايد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١﴾ [المائدة: 51].

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید. ایشان برخی دوست برخی دیگرند. هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد بی‌گمان او از زمره ایشان به شمار می‌رود. و بی‌تردید خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی‌کند».

در این آیه خداوند از دوستی با یهود و نصاری نهی کرده است.

سپس فرمود:

﴿فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ يَقُولُونَ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ٥٢ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ إِنَّهُمۡ لَمَعَكُمۡۚ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَأَصۡبَحُواْ خَٰسِرِينَ ٥٣﴾ [المائدة: 52-53].

«می‌بینی کسانی را که بیماری در دل دارند بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم که بلائی بر سر ما آید امید است که خداوند فتح را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند و این گروه از آنچه در دل داشته‌اند پشیمان گردند. مؤمنان می‌گویند: آیا اینان همان کسانی هستند که با شدت و حدّت به خدا سوگند می‌خوردند و می‌گفتند آنها با شما هستند، کردارشان بیهوده و تباه گشت و زیانکار شدند».

در این دو آیه نیز کسانی را که در دل‌هایشان بیماری نفاق است و به کفار ابراز دوستی می‌کنند توصیف کرده.

سپس فرمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾ [المائدة:54].

«اي مؤمنان! هركس از شما از آئين خود بازگردد خداوند جمعيّتي را خواهد آورد كه خداوند دوستشان مي‌دارد و آنان هم خدا را دوست مي‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر كافران سخت و نيرومندند. در راه خدا جهاد مي‌كنند و به تلاش مي‌ايستند و از سرزنش هيچ سرزنش‌كننده‌اي هراسي به خود راه نمي‌دهند. اين هم فضل خدا است؛ خداوند آن را به هركس كه بخواهد عطاء مي‌كند. و خداوند داراي فضل فراوان و آگاه است».

در اين آيه هم خداوند مرتدين و از دين برگشتگان را يادآور شده و اعلان نموده كه آن‌ها هرگز نمي‌توانند به خداوند ضرری برسانند و عده‌ای را معرفی می‌کند که به جای آنها خواهند آمد.

سپس فرموده:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

«تنها خدا و پيغمبر او و مؤمناني ياور و دوست شمايند كه خاشعانه و خاضعانه نماز را به جاي مي‌آورند و زكات مال به در مي‌كنند».

این کلام دربرگیرنده احوال کسانی است که با نفاق وارد اسلام شدند و همچنین کسانی که از اسلام بر می‌گردند، و وضعیت مؤمنان ثابت‌قدم که ظاهر و باطنشان یکی است.

بنابراین این سیاق که به صورت جمع آمده، برای کسی که با علم و يقين در آن تدبر كند و بينديشد، بسي واضح و غیر قابل انکار است كه آيه عام است و همه مؤمنان متصف به این صفات را شامل می‌شود و به یک شخص معین محدود نمی‌شود، چه آن شخص ابوبکر باشد و چه عمر و عثمان و علی و یا هر فرد دیگری. ولی شایسته‌ترین افراد امت اسلامی سزاوارترند داخل در مصداق آیه باشند.

دلیل چهاردهم: الفاظی که در حدیث مورد استناد -رافضی- آمده بیانگر دروغ بستن آنها به پیامبر است، زیرا علی رهبر همه نیکوکاران عالم نیست، بلکه از رهبران نیکوکاران این امت است و همچنین قاتل‌ تمامی کفار نیست، بلکه وی برخی را کشته و غیر او نیز برخی دیگر از کفار را کشته‌اند. و این ویژگی همه مجاهدین اسلام بوده که هر کدام چندین نفر از کفار را به قتل رسانیدند. همچنین الفاظ «منصورٌ من نصره ومخذولٌ من خذله» «هر كس او را ياري كند پيروز است و هر كس ياريش نكند شكست خورده است» خلاف واقع است. و پیامبر جز به حق سخن نمی‌گوید خصوصاً بر مبنای قول شیعه که همه امت به خاطر قتل عثمان، با علی به مبارزه برخواستند. ولی معلوم و واضح است که در دوران خلفای سه‌گانه امت اسلامی پیروزی‌هایی را به دست آوردند که پس از آن عصرهای دیگر چنین پیروزی‌هایی را به چشم خود ندیده است. و بعد از قتل عثمان مردم به سه گروه عمده تقسیم شدند:

عده‌ای ياور علی بودند و در رکاب وی جنگیدند. عده‌ای دیگر با او به مبارزه بر خواسته و جنگیدند و گروه سوم هم کناره‌گیری کرده و با هیچ کدام از دو گروه دیگر مبارزه یا همکاری نکردند بلکه بی‌طرف مانده، و از مبارزه کناره‌گیری کردند.

آن گروهی که پيروز شدند و زمام امور به دست آنها افتاد، در هنگام امارت معاویه بر کفار پیروز شدند و سرزمین‌های زیادی را فتح کردند، و علی نیز مانند دیگران پیروزی‌های به دست آورد از جمله در مبارزه با خوارج و کفار پیروز شد.

آن اصحابی که با کفار و مرتدین مبارزه کردند، به پیروزی‌های بزرگی دست یافتند، پس پيروزي ايشان طبق وعدة خداوند بود آن‌جا که می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ٥١﴾ [غافر: 51].

«ما حتماً فرستادگان خودمان را و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌کنیم».

پس جنگی که از طرف خدا و رسول خدا برای مؤمنین علیه کفار و از دین برگشتگان و خوارج دستور داده شده بود، هر گاه مسلمانان پرهیزگاری و صبر پیشه کردند در آن پیروز شدند؛ زیرا پرهیزگاری و صبر و مقاومت مستلزم تحقق ایمان است و نتیجه نهایی آن نیز پیروزی و نصرت خداست.

همچنین دعایی را که مصنف (شیعی) از پیامبر به دنبال بخشيدن انگشتر ذکر کرده از جمله دروغ‌های واضح اوست. معلوم است که صحابه در راه خدا در هنگام نیاز انفاق می‌کردند، لذا بدیهی است که نفع و ارزش کار آنها بسیار با عظمت‌تر از بخشیدن یک انگشتر به یک گداست.

در صحیح مسلم و بخاری از پیامبر روایت شده که فرمودند: هیچ مالی مثل مال ابوبکر به من سود نرساند[[25]](#footnote-25).

و فرمود: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلا»[[26]](#footnote-26). «آن‌كه بيش از همه در صحبت و همدمي بر من منت گذاشت ابوبكر است، و اگر در زمين خليل و دوست صمیمی جز الله تعالي برمي‌گزيدم بدون شك ابوبكر را انتخاب مي‌كردم».

همچنين عثمان ذی‌النورین در غزوه‌ی تبوک هزار شتر در راه خدا بخشید. تا اینکه پیامبر فرمودند: هر آنچه عثمان بعد از این روز انجام ‌دهد بر او زیانی نمی‌رساند[[27]](#footnote-27).

انفاق و بخشش در راه خدا به منظور پایداری دین در ابتدای اسلام بسیار بزرگ‌تر از صدقه بر یک گدای نیازمنداست. به همین خاطر پیامبر می‌فرماید: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِ، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ». «به یاران من دشنام ندهید سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر هر کدام از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق کند، ارزش آن به یک پیمانه یا نصف پیمانه بخشش و انفاق آنها نمی‌رسد»[[28]](#footnote-28).

خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10].

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) بخشیده‌اند و جنگیدند (با دیگران) برابر و یکسان نیستند آنان درجه و مقامشان بالاتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بخشش نموده و جنگیده‌اند اما به هر حال خداوند به همه آنها پاداش نیکو می‌دهد. و او آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهند».

بدین ترتیب انفاقی که در ابتدای اسلام به منظور برپا داشتن دین انجام شده هیچ چیز نمی‌تواند با آن برابری کند. ولی بخشش و كمك مالي به نیازمندان و كساني كه درخواست مي‌كنند، تا روز قیامت انجام چنین عملی وجود خواهد داشت. بنابراین وقتی پیامبر برای انفاق‌های بسیار بزرگ و سودمند و ضروری که اصحاب انجام داده‌اند چنین دعایی را نمی‌کند، چگونه برای بخشش یک انگشتری به گدایی که ممکن است دروغگو باشد، دعا می‌کند؟!.

بدون تردید چنین دروغ جاهلانه‌ای جز مخالفت ورزيدن و مقابله با آن‌چه پیرامون ابوبکر صدیق ثابت شده، نمی‌باشد. آن‌جا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ [اللیل: 17-21].

«و لیکن پرهیزگارترین (انسان‌ها) از آن آتش جهنم دور داشته خواهند شد، آن کس که دارایی خود را می‌دهد تا خود را پاکیزه دارد، هیچکس بر او حق نعمت ندارد تا نعمت او جزا داده شود بلکه تنها هدف او جلب رضای پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً او (از این عمل خود) راضی و خشنود خواهد شد».

مقصودشان از بستن دروغ‌های مذکور این بوده که در شأن علی نیز چيزي شبيه این آیه را داشته باشند، و چون برای آنها ممکن نشده آنچه را ابوبکر در ابتدای اسلام انجام داد انکار کنند، لذا چنین دروغ‌هایی را ساخته‌اند که نمایانگر نهایت جهل آنهاست.

علاوه بر اين چگونه جایز است پیامبر در مدینه -بعد از هجرت و نصرت خداوند-، بگوید خدایا، وزیری از اهل من برایم قرار بده و آن هم علی باشد و پشت مرا به وسیلة او استوار دار. در حالی که خداوند با نصرت و یاری خود و مؤمنین او را عزتمند کرده بود. همان گونه که می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٢﴾ [الأنفال: 62].

«او کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنین تأیید کرد».

و می‌فرماید:

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40].

«اگر شما او را یاری ندهید خداوند او را نصرت داده است در آن هنگام که کفار او را از سرزمینش اخراج کردند در حالی که او دومین نفر بود هنگامی که آن دو در غار شدند، پیامبر به رفیقش می‌گفت: غم مخور که خدا با ماست».

بنابراین ابوبکر صدیق کسی بود که وقتي خداوند متعال پيامبر را نصرت بخشيد، آن‌گاه كه توسط کفار از سرزمینش رانده شد،‌ همدم و همراه وی بود. و آنها دو نفری بودند که خداوند سومین آنها بود. همچنین در روز بدر هنگامی که برای پیامبر خیمه درست کردند، تنها کسی از اصحاب كه داخل آن شد ابوبکر صدیق بود؛ اگرچه تمامی یاران پیامبر در نصرت و دفاع و یاری از وی تلاشی درخور پاداش و ستايش و عملی پسنديده داشتند.

روایت شده است که علی هنگامی که شمشیر به دست از جنگ احد برگشت به فاطمه گفت: این شمشیر را بشوی که در جنگ احد بر ما سرزنشی نیست، لذا پیامبر فرمودند: اگر تو فداکاری کردی، فلان و فلان، -عده‌ای از اصحاب را برشمرد- نیز مثل تو پیکار کردند[[29]](#footnote-29).

پس تنها علی نبود که پیامبر را یاری و پشتيباني كرد؛ زیرا معروف و مشهور نیست که پیامبر در جایی فقط به کمک علی احتیاج پیدا کرده باشد، چه کمک و یاری با عمل باشد و چه با زبان. و ایمان آوردن مردم به پیامبر خدا و اطاعت آنها از وی هرگز به خاطر علی یا به سبب دعوت او، یا علل خاص دیگری نبوده است، آن‌گونه که هارون همراه و همدم موسی بود، و بنی‌اسرائیل به شدت هارون را دوست داشته و از موسی می‌ترسیدند و هارون با آنها انس و الفت می‌گرفت.

رافضیه مدعی هستند که مردم با علی دشمنی ورزیدند و از او تبعیت نکردند، پس چگونه می‌توان گفت که پیامبر به او احتیاج داشت همان طوری که موسی به هارون نیازمند بود؟!

اين ابوبکر صدیق است كه پنج یا شش نفر از عشره مبشره از جمله: عثمان، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده بر دست او اسلام آوردند اما دانسته نشده کسی از پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار به دست علی و عثمان و یا دیگران اسلام آورده باشند.

و هم چنین مصعب بن عمیر نیز بر دست او ایمان آورد؛ همان شخصی که پیامبر در هنگام بیعت با انصار در شب عقبه وی را به مدینه فرستاد که بزرگان و رؤسای انصار امثال سعدبن معاذ -که با مرگ او عرش خداوند لرزید- و أسیدبن حضیر و دیگران به دست او مسلمان شدند[[30]](#footnote-30).

ابوبکر همراه پیامبر در موسم حج بیرون رفت و یشان را در دعوت کفار و مشرکین به اسلام بسيار كمك و پشتيباني می‌کرد، بر خلاف دیگران كه در آن شرايط ایشان را ياري نكردند. بدین سبب پیامبر در حدیث صحیح می‌فرماید: اگر من در میان اهل زمین دوستی صمیمی بر می‌گزیدم بی‌تردید ابوبکر بود[[31]](#footnote-31).

و پیامبر به مردم فرمودند: ای مردم! من به سوی شما آمدم و گفتم: فرستاده‌ي خدا بسوي شما هستم، ولي شما گفتید: دروغ می‌گویی امّا ابوبکر مرا تصدیق کرد. آیا همدم و يارم را برايم تنها رها می‌کنید؟![[32]](#footnote-32).

سپس، موسی زماني اين دعا و درخواست[[33]](#footnote-33) را به پروردگار عرضه كرد كه هنوز رسالت الهي را به كفار ابلاغ نكرده بود تا کمکی برای او باشد، ولی پیامبر هنگامی که خداوند او را به پیامبری برانگیخت رسالت خود را ابلاغ کرد،. و این عمل را به تنهایی انجام داد و تکمیل نمود. و اولین کسانی که به اتفاق تمامی اهل زمین به وی ایمان آوردند چهار نفر بودند: نخستین مرد، ابوبکر و نخستین زن، خدیجه کبری و نخستین طفل، علی و نخستین برده، زید بود.

و سودمندترین جماعت به اتفاق امت اسلام ابوبکر و سپس خدیجه بود؛ زیرا ابوبکر اولین مرد آزاده و بالغی بود که به پیامبر ایمان آورده و به دلیل خصال نیکی که داشت ارزش و جایگاه ویژه‌ای در میان قریش داشت و مطمئن‌ترین فرد به لحاظ همکاری و بذل و بخشش نزد پیامبر بود.

با تمامی این اوصاف پیامبر از خداوند تقاضا نکرد که با احدی پشت او را استوار گرداند، نه ابوبکر و نه غیر او. بلکه با اطاعت از امر پروردگار خود و با توکل بر او و صبر و پایداری به پاخواست. همان گونه که خداوند به او فرمان داد:

﴿قُمۡ فَأَنذِرۡ ٢ وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ ٣ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ٤ وَٱلرُّجۡزَ فَٱهۡجُرۡ ٥ وَلَا تَمۡنُن تَسۡتَكۡثِرُ ٦ وَلِرَبِّكَ فَٱصۡبِرۡ ٧﴾ [المدثر: 2-7].

«برخیز و بترسان، پروردگارت را به بزرگی یاد کن، از پلیدی دوری گزین، جامه خویش را پاکیزه دار، بذل و بخشش کن نه به منظور افزون طلبی، و برای پروردگارت شکیبایی کن».

و می‌فرماید:

﴿فَٱعۡبُدۡهُ وَتَوَكَّلۡ عَلَيۡهِ﴾ [هود: 123].

«فقط خداوند را پرستش کن و به او توکل نما».

بنابراین هر کس ادعا کند که پیامبر از خداوند خواست تا با شخصی از مردم پشت او را استوار کند همان طوری که موسی خواست با هارون پشتش استوار گردد، به رسول خدا دروغ بسته و ستم روا داشته است. و بدون ‌تردید «رفض» از شرک و کفر و نفاق ریشه گرفته که گاه این اوصاف از آن‌ها آشکار شده و گاهی نیز پوشیده باقی می‌مانده است.

دلیل پانزدهم: نهایت چیزی که پیرامون آیه مذکور می‌توان گفت این است که بر مؤمنان واجب است دوستی و ولايت خدا و رسولش و دیگر مؤمنان را داشته باشند، بنابراین علی را نیز باید دوست بدارند و بی‌تردید دوستی علی بر هر مؤمنی واجب است همان گونه که دوستی ديگر مؤمنانی امثال علی واجب است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ﴾ [التحریم: 4].

«اگر بر ضد او همدست شوید خداوند و جبرئیل و مؤمنانِ صالح او را یاری خواهند کرد و دوستدار او خواهند بود».

خداوند بیان می‌دارد که هر کدام از مؤمنین صالح که رسول خدا را دوست می‌دارند، خداوند و جبرئیل نیز او را دوست خواهند داشت. دوست داشتن مؤمنان صالح نسبت به پیامبر همان طور که خدا و جبرئیل او را دوست دارند، به این معنا نیست که مؤمنان صالح سرپرست و متصرف در امور پیامبر هستند.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ﴾ [التوبة: 71].

«مردان و زنان مؤمن دوستدار همدیگرند».

خداوند هر مؤمنی را ولی مؤمن دیگر قرار داده و این مستلزم آن نیست که یک مؤمن امیر مؤمن دیگر و معصوم باشد و تنها او سرپرست آن مؤمن باشد و نه غیر او. و مي‌فرمايد:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ٦٣﴾ [یونس: 62-63].

«آگاه باشید که دوستان خدا ترس و اندوهی ندارند همان کسانی که ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه گرفته‌اند».

پس هر مؤمن پرهیزکاری ولی خداست و خداوند نیز دوست اوست، همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [البقرة: 257].

«خداوند دوستدار اهل ایمان است».

و نيز می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ ١١﴾ [محمد: 11].

«آن بدان خاطر است که خداوند دوست و یاور اهل ایمان است و کافران دوست و یاوری ندارند».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ﴾ [الأنفال: 72].

تا فرموده‌ی خداوند:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٧٥﴾ [الأنفال: 75].

«کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کنند و کسانی که پناه داده و یاری می‌کنند و خویشاوندان برخی نزدیک‌تر و دوست‌داشتنی‌ترند نسبت به برخی دیگر در کتاب خداوند، الله بر هر چیز دانا است».

در تمامی این نصوص قرآنی دوستی مؤمنان به یکدیگر ثابت شده و فرشتگان و مؤمنان دوستدار رسول خدا هستند. همان طور که خدا و رسولش و مؤمنان دوستدار مؤمنان دیگر هستند. در هیچ کدام از این نصوص چیزی که دالّ بر سرپرستی و امارت یکی از مؤمنان نسبت به دیگري ‌باشد، يا اینکه یکی صاحب تصرف نسبت به دیگر باشد، وجود ندارد.

دلیل شانزدهم: فرق بین «وَلایت» با فتحه و «وِلایت» با کسره معروف و مشهور است. «وَلایت» به معنای دوستی یعنی ضد عداوت و دشمنی است که در نصوص فوق همین لفظ مدّنظر است و در این نصوص «ولایت» با کسره نیامده که به معنای سرپرستی و امارت باشد. این جاهلان «ولی» را به معنای «امیر» در نظر می‌گیرند. و تفاوتی بین وَلایت و وِِلایت قائل نیستند. امیر، والی نامیده می‌شود نه ولی. اما گاهی گفته می‌شود «ولی**‌**امر»، مثل «وَلَّیتُ أمرکم»: «کار شما را برعهده گرفتم» یا «أولوالأمر»: «صاحبان اختیار و کار مردم».

اگر مقصود از اطلاق واژه‌ي مولی، ولی باشد، این معروف و شناخته شده نیست، بلکه به ولی، مولی گفته می‌شود نه والی. به همین دلیل فقهاء گفته‌اند: اگر در جنازه‌ي میّت ولی و والی با هم باشند، برخی والی را مقدم داشته‌ و این قول اکثر آنهاست. و برخی ولی را مقدم می‌دارند.

پس معلوم گشت که وَلایت در این آیه به معنای دوستی در برابر عداوت یا دشمنی است. و برای جمیع مؤمنین این دوستی نسبت به یکدیگر ثابت می‌باشد و این همان چیزی است که خلفای چهارگانه و اهل جنگ بدر، و بیعت رضوان، همگان را در بر می‌گیرد. و همگی دوستدار یکدیگر بودند و آیه دلالتی بر اینکه یکی امیر دیگران باشد، ندارد، بلکه این اعتقاد از جهات گوناگون باطل است، بدین ترتیب لفظ ولی و ولایت غیر از والی است و آیه عام بوده و تمام مؤمنان را در برمی‌گیرد، اما امارت عام نیست، بلکه خاص است.

دلیل هفدهم: اگر مقصود ولی در آیه مذکور امارت و سردمداری بود، در آن صورت می‌گفت: «یتولّی علیکم الله ورسوله والذین آمنوا» و نمی‌گفت: ﴿مَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾، بنابراین به کسی که سرپرستی آنها گمارده شد نمی‌توان گفت: «تولّوه». بلکه باید گفت: «تولّی علیهم».

دلیل هیجدهم: خداوند متعال چنين توصيف نمي‌شود كه گفته شود متولي و امير بندگانش، او باشکوه‌ترين و نام‌هاي والايش از هر عیبی پاک و بری است. او خالق و روزی‌دهنده، پروردگار و پادشاه بندگان بوده و آفرينش و فرمان مختص اوست. بنابراین گفته نمی‌شود خداوند امیرمؤمنان است. مانندی که متولی مثل علی و دیگران به این اسم نامیده می‌شوند. و این را درباره‌ي رسول خدا هم نمی‌توان گفت؛ زیرا جایگاه رسول خدا بالاتر از آن است که امیرمؤمنان نامیده شود. و حتی به ابوبکر صدیق جز خلیفه‌ی رسول خدا نمی‌گفتند. و اولین کسی که به این نام خوانده شد عمر فاروق بود.

روایت شده است که عبدالله‌بن جحش امیر یک لشکر جنگی بود و امیرالمؤمنین نامیده شد، ولی این امارت ویژه آن لشکر بود و قبل از عمر به طور عموم، بر کسی این اسم تلقی نشده است و او برازنده این اسم بود.

اما ولایت در برابر عداوت به این معناست که خداوند بندگان مؤمن خود را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند. خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خداوند خشنود هستند و هر کس با دوست خداوند دشمنی ورزد خداوند با او اعلان جنگ کرده است. و این ولایت از رحمت و احسان خداست و مانند ولایت مخلوق به مخلوق دیگر که به خاطر نیازمندی یکدیگر است، نمی‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ﴾ [الإسراء: 111].

«بگو حمد و ستایش خدایی راست که فرزندی برای خود نگرفته و همتایی در پادشاهی خود ندارد و دوستی به سبب ضعف و ناتوانی برنگزیده است».

بنابراین خداوند دوستی که در احتیاج و خواری بدان نیازمند باشد برنگزیده است. و می‌فرماید:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًاۚ﴾ [فاطر: 10].

«هر کس طالب عزت است پس تمامی عزت‌ها در دست خداوند و مختص اوست».

بر خلاف پادشاهان و دیگران که برای حفظ جایگاه خويش یاوری ندارند که آنها را یاری کند، به همین خاطر به دیگران ابراز دوستی می‌کنند، ولي خداوند این گونه نیست.

دلیل نوزدهم: هرکس که امام عادل سرپرست و سردمدار اوست نمی‌توان گفت که آن شخص از حزب خداست تا غالب باشد؛ زیرا امام عادل بر منافقین و کفار هم سرپرستی می‌کند. همان طور که در شهر مدینه، اهل ذمه و منافقین زیر پرچم حکومت پیامبر بودند، و کفار و منافقین تحت حکومت علی بودند. و خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٥٦﴾ [المائدة: 56].

«و هر کس به خدا و رسول خدا و اهل ایمان دوستی کند و دوستدار آنها باشد آنها حزب غالب خداوند هستند».

اگر مقصود آیه امارت و سردمداری بود در آن صورت معنی آیه این می‌شد: «هر فردی که اهل ایمان بر آنها حکومت می‌کنند از حزب غالب او محسوب می‌شوند» حال آنکه این گونه نیست. همان‌گونه که کفار و منافقین بر اساس قضا و قدر خداوند تحت فرمان او هستند با وجود این، خداوند آنها را دوست نداشته و آنان مبغوض خداوند هستند.

فصل دوم:  
پاسخ به کسی که مدعی است قرآن دلالت بر این دارد که پیامبر مأمور به تبلیغ امامت علی بوده است

مصنف رافضی می‌گوید: برهان دوم ما برای اثبات امامت علی این آيه است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: 67].

«ای رسول، ابلاغ کن آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالتت را ابلاغ نکرده‌ای».

(اين نويسنده‌ي شيعه مي‌گويد:) اتفاق بر این است که اين آيه در حق علی نازل شده است. و ابونعیم با سند خود از عطیه[[34]](#footnote-34) روایت می‌کند که گفت: این آیه بر پیامبر در حق علی‌بن ابیطالب نازل گردیده است. در تفسیر ثعلبی در بیان معنی آن آمده است که: ای پیامبر ، آنچه در فضل علی بر تو نازل کردیم آن را ابلاغ کن! لذا رسول خدا دست علي را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ» يعني: «هر كس من مولاي او هستم پس علي هم مولاي اوست». و از آنجایی که به اجماع، پیامبر مولای (سرپرست) ابوبکر و عمر و دیگر صحابه است، پس علی نیز مولا و امام آنهاست.

و همچنین در تفسیر ثعلبی آمده است: هنگامی که پیامبر در غدیر خم بود با ندایی مردم را جمع کرده، سپس دست علی را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. و این سخن وی در سرزمین‌های دیگر نیز پخش و پراکنده شد.

هنگامی که به گوش حارث ‌بن نعمان فهری رسید سوار بر شتر شده نزد پیامبر آمد از شتر خود پیاده شد و آن را بست و به نزد پیامبر که در میان عده‌ای از اصحاب بود، رسید. سپس گفت: ای محمد ! به ما فرمان دادی که گواهی بدهیم معبود بر حقی جز خداوند نیست و تو رسول او هستی، ما نیز قبول کردیم. به ما دستور دادی پنج وعده نماز بخوانیم و زکات اموالمان را پرداخت کنیم و یک ماه روزه بگيريم و حج خانه خدا را به جا آوریم، همه را پذیرفتیم. به این بسنده نکردی تا اینکه بازوان[[35]](#footnote-35) پسر عمویت را گرفتی و او بر ما برتری دادی و گفتی: هر کس که من سرپرست اویم علی هم مولای اوست. آیا این سخن توست یا سخن خداوند است؟ پیامبر فرمودند: سوگند به خدایی که جز او معبود برحقی نیست این دستور خداست. حارث روی گردانیده به سوی شتر خود رفت و گفت: پروردگارا، اگر این سخن او حق است پس بارانی از سنگ بر ما بباران یا عذابی دردناک بر ما فرو فرست. هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوندی سنگی را بر فرق سرش فروکوبیده از پشت او خارج شد و او را به قتل رساند، آنگاه این آیات نازل شد:

﴿سَأَلَ سَآئِلُۢ بِعَذَابٖ وَاقِعٖ ١ لِّلۡكَٰفِرِينَ لَيۡسَ لَهُۥ دَافِعٞ ٢ مِّنَ ٱللَّهِ ذِي ٱلۡمَعَارِجِ٣﴾ [المعارج: 1-3].

«پرسشگری پرسید از عذابی که واقع می‌شود (بگو) هیچ کس نمی‌تواند عذاب خدا را از کافران دفع کند».

این روایت را نقاش[[36]](#footnote-36) از جمهور علمای تفسیر آورده است.

از چند جهت می‌توان به این مسائل پاسخ گفت:

نخست اینکه این نوع دروغ و افتراء از دروغ قبلی بزرگتر است. که به خواست خداوند متعال آن را توضيح خواهیم داد. و همچنین ادعاي این که به اتفاق در حق و منزلت علی نازل شده بزرگترین دروغ‌ها پیرامون این آیه است. این دو سخن از سوي هیچ کدام از علمایی که از سخن خود آگاه و مطلع‌اند گفته نشده است. ولی آنچه از ابونعیم در کتاب «حلیة» و «فضائل الخلفاء» روایت کرده و يا از افرادی مثل نقاش، ثعلبی، واحدی و از تفاسیر آنها آورده است، اهل علم حدیث به اتفاق می‌دانند که بسیاری از روایت‌های آنها دروغ و ساختگی‌اند. و اهل حدیث اتفاق نظر دارند که حدیث مذکور در تفسیر ثعلبی ساختگی و بی‌اساس است، كه بعداً دلایل ساختگی بودن آن و اين‌كه ثعلبی اهل علم حدیث نبوده را ارائه خواهیم داد.

به جاست که در اینجا قاعده‌ای را یادآور شویم و آن اینکه: روایت‌ها درآمیخته با راست و دروغ‌های فراوانند و برای تشخیص صحت و سقم و راست و دروغ بودن آنها باید به علمای حدیث مراجعه کنیم. همان گونه که در زبان و لغت به اهل آن رشته و در شعر و طبّ و دیگر متون به اهل آن فن مراجعه می‌کنیم و هر علمی متخصصین خود را دارد. دانشمندان علم حدیث ارجمندترین، راستگوترین، بالاترین و دیندارترین دانشمندان بوده و در صداقت و امانت و علم، تخصص و بيان جرح و تعديل راوي‌ها بزرگترین مردمان هستند. از جمله این افراد می‌توان مالک، شعبه، سفیان ثوری، یحیی بن سعید، عبدالرحمن بن مهدی، ابن المبارک، وکیع، شافعی، احمد، اسحاق بن راهویه، ابو‌عبید، ابن معین، ابن مدینی، بخاری، مسلم، ابوداود، ابو‌زرعه، ابو‌حاتم، نسائی، عجلی، ابو‌احمد بن عدی، ابن حاتم بستی، دارقطنی و دیگر افراد بی‌شمار از اهل علم رجال، جرح و تعدیل، اگر چه برخی آگا‌ه‌تر و عالم‌تر از برخي ديگر و برخي هم در معيار كلام از ديگران عادل‌ترند همان‌گونه كه ساير مردم هم در ساير علوم چنين هستند.

و کتاب‌هایی را به منظور آشنایی مردم با روایات و اخبار در شکل‌های بزرگ و کوچک تصنیف کرده‌اند که از جمله آن کتاب‌ها: طبقات ابن سعد، دو تاریخ بخاری، کتاب‌های نقل شده از احمدبن حنبل، یحیی بن معین و دیگر کتاب‌ها، می‌باشند و قبل از آن هم کتاب‌های یحیی بن قطان و کتاب‌ یعقوب بن سلیمان، ابن ابو‌خیثمه، ابن ابو‌حاتم و کتاب ابن عدی و کتاب‌های ابو‌حازم و امثال او تصنیف شده‌اند.

گاهی کتاب‌های حدیث بر اساس روايت تك تك روايات صحابه از پیامبر تأليف شده است، مانند: مسند احمد، اسحاق، ابوداود طیالسی، ابوبکر بن ابو‌شیبه، محمدبن ابو‌عمر، عدنی، احمدبن منیع، ابویعلی موصلی، ابوبکر بزار بصری و غيره. و گاه نیز در باب‌ها و موضوعات مختلف تصنیف شده‌اند که مقصود از آنها جمع‌آوری احادیث صحیح بوده است مانند: صحیح بخاری، مسلم، ابن خزیمه، ابو‌حاتم و دیگران. و افرادی هم احادیثی از صحیح مسلم و بخاری را تخریج کرده‌اند مثل: اسماعیلی، برقانی، ابونعیم و دیگر افراد.

و برخی نیز احادیث سنن‌ را تخریج کرده‌اند مثل: ابوداود، نسائی، ابن ماجه و غیره. برخی از محدثین كتاب جامع که پیرامون فضائل و دیگر مسائل است تخریج و جمع‌آوری نموده‌اند، مثل ترمذی و دیگران.

علم حدیث از بزرگترین و ارجمندترین علوم اسلامی بوده و بی‌تردید شیعه کم اطلاع‌ترین مردم نسبت به این علم هستند. در میان هواپرستان و اهل بدعت کسی نادان‌تر از آنها وجود ندارد؛ زیرا دیگر فرقه‌های اهل بدعت مثل خوارج و معتزله، در شناخت این علم کوتاهی کرده‌اند، ولی معتزله بسیار از خوارج آگاه‌ترند و خوارج نیز بسیار آگاه‌تر از شیعه هستند. همچنین خوارج راستگوتر، متدین‌تر و پرهیزکارتر از شیعه بوده و کسی از خوارج از روی عمد دروغ نمی‌گوید. بلکه آنها صادق‌ترین مردم بودند. معتزله نیز همچون سایر گروه‌های اسلامی هم افراد صادق و هم افرادی دروغگو در میانشان یافت می‌شود. ولی آن مقدار که اهل سنت و اهل حدیث به شناخت حدیث اهمیت می‌دادند، معتزله توجه و عنایت نداشتند؛ زیرا اهل سنت به معرفت حدیث اعتقاد دارند و مسایل دینی خود را از آن استنباط می‌کنند، و تمام تلاش خویش را مبذول می‌دارند صحیح و سقیم آن را به درستی دریابند.

روشی ديگري كه اهل بدعت در پیش گرفته و بدان تکیه زدند این است که قرآن و حدیث را در رابطه با اصول اعتقادی ذكر نمي‌كنند جز به خاطر تقويت ديدگاه و بینشي كه خود درست كرده‌‌اند، نه اين‌كه بدان متكي باشند و به آن‌ها عمل كنند.

شیعه از همه کس کمتر به این امر (توجه به قرآن و سنت در اعتقادات) توجه می‌کنند. و به سند و دیگر دلایل شرعی و عقلی برای مخالفت یا موافقت با اعتقادات خود توجه نمی‌کنند.

بدین سبب در نزد آنها سندهای متصل صحیح روايت هرگز وجود نداشته، بلکه هر سند متصلی که ذکر کرده‌اند ناگزیر شخصی که به دروغ و کثرت اشتباه معروف است در سلسله‌ي آن وجود دارد.

و آنها از این نظر شبیه یهودیان و مسیحیان هستند. ارائه‌ي سند از ویژگی‌های اسلام و امت مسلمان است و در میان مسلمانان نیز از مختصات و ویژگی‌های اهل سنت است و شیعه کم توجه‌ترین افراد به این مسأله هستند. مبنای درستی حدیث در نزد آنها مطابقت آن با هواهاي نفساني، و نشانه دروغ بودن حدیث مخالفت با هوای نفس آنها می‌باشد.

به همین دلیل عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: اهل علم واقعي همه چيز را مي‌نويسند، چه به نفع خودشان باشد و چه ضرر، ولی اهل بدعت فقط آنچه را روايت مي‌كنند يا مي‌نويسند که مطابق و موافق با امیال و به نفع آنهاست.

چون پیشگامان رافضیه بسیار دروغگو بودند، احادیث (دروغ) آنها به افرادی دیگری منتقل شد، و چون درست و نادرست را از هم تشخیص نمی‌دادند و قادر به تفکیک و تمییز آنها نبودند یا همه را تکذیب می‌کردند، یا همه را تصدیق می‌نمودند و به روایت‌هایی که سند غیر متصل داشتند استدلال کردند.

باید از آنها پرسید، آیا آنچه افرادی مثل ابونعیم و ثعلبی و نقاش و دیگران روایت کرده‌اند، به طور مطلق قبول می‌کنید یا به طور مطلق نسبت به آنها شک و تردید دارید؟ یا اینکه فقط آنچه را به نفع شماست می‌پذیرید و آن‌چه به زيان شماست رد مي‌كنيد؟.

یا فقط در روایت‌هایی که به ضرر شماست شک و تردید می‌کنید؟ اگر به طور مطلق همه آنها را می‌پذیرید، پس در آنها احادیث زیادی در فضائل ابوبکر و عمر و عثمان هست كه پذیرفتن آنها موجب نقض گفته‌های شما می‌شود.

ابونعیم در ابتدای کتاب «الحلیة» در فضایل اصحاب بزرگوار احادیثی روایت می‌کند و در کتاب مناقب ابوبکر و عمر و عثمان و علی احادیثی را آورده است که برخی صحیح و برخی دیگر نیز ضعیف و حتی منکر هستند[[37]](#footnote-37).

وی شخصی بود که به علم حدیث آگاه بود، ولی افرادی نظیر وی احادیثی در مورد یک مسأله روایت می‌کردند، وی مثل یک مفسر اقوال مردم را در تفسیر نقل می‌کند، یا مثل فقیه در باب فقه، یا مانند مصنفی و نويسنده‌اي که دلایل مردم ديگر را ذكر مي‌كند تا آنچه را آنها گفته‌اند یادآور شود، گرچه به صحت بسیاری از آنها اعتقاد نداشته و حتی به ضعف آنها معتقد بوده است؛ زیرا وی می‌گوید: آنچه دیگران گفتند من نقل کردم و مسئولیت تشخیص درست و نادرست آن بر عهده‌ي گوینده است نه ناقل.

و در بسیاری از تصنیفات در خصوص فضائل عبادت و فضائل اوقات و غیره به همین شیوه عمل شده که مصنفین، احادیث زیادی آورده‌اند که همه آنها به اتفاق اهل علم، ضعیف یا ساختگی‌اند.

مثلاً احادیثی که پیرامون فضلیت روزه ماه رجب آورده‌اند که از نظر اهل علم مجموعاً ضعیف و ساختگی‌ هستند. همچنین احادیثی که در فضیلت نماز رغائب در ابتدای شب جمعه و هزار رکعت نماز در نیمه شعبان و نيز احادیثی که در فضائل عاشوراء و درباره‌ي خرج كردن براي زن و فرزندان، و احادیثی که درباره‌ي فضائل دست به هم دان، حناء و خضاب و غسل کردن و نماز خواندن و دیگر موارد آورده که همگی ساختگی و دروغ بر پیامبر است.

در خصوص عاشوراء جز فضیلت روزه گرفتن، دیگر روایات، صحیح نیستند. حرب کرمانی می‌گوید: از احمدبن حنبل در خصوص این حدیث که هر کس روز عاشوراء بر زن و فرزندان خود گشاده دستی و خرج کند خداوند سایر ایام سال را بر وی گشایش و وسعت رزق خواهد داد، گفت: این روايت بي‌اساس است[[38]](#footnote-38).

افرادی زیادی در فضائل اصحاب از جمله علی و غيره، كتاب نوشته‌ و تصنیف کرده‌اند، امثال خیثمه بن سلیمان طرابلسی و غیره. که خیثمه قبل از ابونعیم بوده و با اجازه از وی روایت مي‌كرد. خلاصه، عادت و روش تمامی کسانی که در این موضوعات می‌نوشتند بر این بود که هر چه می‌شنیدند نقل مي‌كردند. تاریخ‌نگاران نیز به همین شیوه عمل می‌کردند، مثل تاریخ دمشق ابن عساکر و غيره. هنگامی که شرح حال یکی از خلفا را می‌نوشتند هر روايتي را در اين موضوع مي‌يافتند مي‌نوشتند. مثلاً در فضايل علی و معاویه ب روایت‌هایی ذکر کرده‌اند که دروغ بودن آنها برای اهل علم روشن است، اما احادیث ثابت و صحيح در صحیح مسلم و بخاری و غیر آنها در فضائل علی آمده است، اگرچه در این کتاب‌ها در فضیلت معاویه به طور ویژه چیزی نیامده، ولی او همراه رسول خدا در جنگ حنین و طائف و تبوک شرکت داشته و در حجة‌الوداع با پیامبر مراسم حج را به جا آورد و وی کاتب وحی و از زمره‌ي کسانی بود که پیامبر در کتابت وحی به وی اعتماد داشت، همان گونه که به دیگر اصحاب اعتماد داشت.

اگر مخالفین (شیعیان) تمامی روایت‌هایی را که مصنفین مذکور در کتاب‌هایشان آورده‌اند بپذیرند، در آن صورت روایات‌ بسیاری را نقل کرده‌اند که متناقض مذهب آنهاست. و اگر تمامی آنها را رد کنند استدلال آنان به آن احادیث باطل است. و اگر بگویند آنچه موافق مذهب ماست قبول و آنچه مخالف آن است رد می‌کنیم؛ در اين صورت مخالف او هم مي‌تواند همين را به او بگويد كه دليل هر دو باطل است، به دلیل اینکه برای صحت یک مذهب نمی‌توان این گونه استدلال کرد، زیرا در پاسخ او گفته مي‌شود: اگر صحت حدیث را دانسته‌اي ولي مذهب را قبول نداري، پس دليل صحت آن حديث چيست؟ و اگر صحت آن را فقط به این دلیل که موافق مذهب توست پذیرفته‌ای، تصحیح حدیث با مذهب ناممکن است. به سبب اینکه صحت مذهب به صحت آن حدیث بستگی دارد و صحت حدیث نیز به صحت مذهب وابسته است. در چنین حالتی دَور و تسلسل به وجود می‌آید، پس چنین استدلالی ممکن نیست.

و همچنین اگر درستی مذهب آنها از راه دیگری غیر از راه مذکور شناخته شده باشد، این مستلزم درستی و صحت آن روش نیست، زیرا چه بسا انسان سخن شخصی را تکذیب کند كه در واقع آن گفته حق باشد. بسیاری از مردم گفته‌ای از پیامبر را روایت می‌کنند که معني آن سخن درست است ولی پیامبر آن را نفرموده است. درست بودن سخنی مستلزم این نیست که فرموده‌ي پیامبر باشد.

اگر رافضه نیز درستی مذهبشان را به این روش شناخته باشند امکان ندارد که صحت آن روش را با صحت مذهب خودشان شناخته باشند؛ زیرا این کار منجر به دَور ممتنع می‌شود.

بنابراین در هر دو صورت ثابت شد که صحت احادیث مذکور صرفاً با موافقت آن با مذهب یک فرد یا گروهی محقق نمی‌شود. چه صحت آن مذهب معلوم باشد و چه معلوم نباشد. اگر کسی کمترین بهره از علم و انصاف داشته باشد می‌داند که در روایات، دروغ و راست هر دو وجود دارند. مردم در معايب یا ذکر محاسن و موارد دیگر دروغ بسته‌اند. و در موافقت و مخالفت با افراد چیزهایی گفته‌اند.

ما می‌دانیم که مردم در روایت‌های متعدد پیرامون فضائل ابوبکر، عمر و عثمان دروغ گفته‌اند، همان‌گونه كه در روایت‌های مربوط به فضائل علی دروغ گفته‌اند. و در میان اهل بدعت دروغگوتر از شیعه وجود ندارد، برخلاف خوارج که هرگز دروغ نمی‌گفتند، بلکه با وجود گمراهی و بدعتشان راستگوترين مردم بودند.

اهل علم و دین روایت‌ها را صرفاً به خاطر موافقت و مخالفت با اعتقادات خود تصدیق و تکذیب نمی‌کنند، بلکه گاه فردی احادیث فراوانی در فضائل پیامبر و امت و یارانش نقل می‌کند که آن را به دلیل دروغ بودن رد می‌کنند. و احادیث بسیاری را به دلیل صحت سندشان می‌پذیرند، گرچه ظاهر آن احادیث مخالف اعتقادات آنها باشد، زیرا بر مبنای اعتقادشان یا آن را منسوخ می‌دانند، یا تفسیری دارد که مخالف اعتقادات آنها نیست.

بنابراین، در روایت حدیث اصل و قاعده بر این است که آن را به ائمه و علمای حدیث ارجاع دهیم و هر کس از علم ايشان بهره‌مند شود آنچه آنها می‌دانند او نیز خواهد دانست. یا اینکه برای صحت و ضعف حدیث به دلیلی جدا از روایت استدلال کند. بنابراین وجود هر دو علم لازم است (علم روایت و علم درایت)، و الا اگر کسی گفت: فلاني آن را روايت كرده است قابل استدلال نيست، چه نزد اهل سنت و چه شیعه. و در ميان مسلمانان كسي نيست كه هر حديثي را که هر مصنفي روایت کند مورد احتجاج و استدلال قرار دهد. و هر حدیثی که مورد استدلال قرار می‌گیرد، در ابتدا باید صحت آن را بررسی کنیم.

به اتفاق اهل علم صرف اسناد روایتی به ثعلبی یا امثال او دلیل بر صحت آن روایت نیست، به همین سبب هیچ کدام از علمای حدیث در کتاب‌های مثل صحاح، سنن، مسانید و غیره که مردم برای حدیث به آنها مراجعه می‌کنند، آن روایت‌ها را نیاورده‌اند؛ زیرا دروغ بودن چنین رواياتي بر کسی که کمترین آگاهی از علم حدیث داشته باشد پوشیده نیست.

این مسأله در نزد اهل علم به منزله‌ي گمان برخی عوام يا عالم‌نماها است مبني بر اين‌كه پیامبر بر يكي از مذاهب چهارگانه اهل سنت بوده است، يا اين‌كه برخی عوام گمان می‌کنند ابوحنیفه / و امثال او قبل از پیامبر بوده‌اند!. یا گمان گروهی از ترکمان‌ها مبنی بر اینکه حمزه در جنگ‌های بزرگ شرکت کرده و در این خصوص روایت‌هایی در بین خود دارند، ولی علما اتفاق نظر دارند که او جز در غزوه‌ي بدر و اُحد در دیگر جنگ‌ها شرکت نکرده است و در جنگ اُحد به شهادت رسید. یا گمان برخی از مردم درباره‌ي اینکه در قبرستان‌های دمشق برخی از زنان پیامبر مثل ام سلمه و برخی از یاران پیامبر مثل أبی‌بن کعب، و اویس قرنی و دیگران مدفون هستند، در حالی که اهل علم می‌دانند که هیچ کدام از همسران به دمشق نرفته‌اند. اما در شام اسماء دختر یزیدبن سکن انصاری به خاک سپرده‌ شده که اهل شام او را ام سلمه نامیده‌اند و گمان نادانان بر این است که وی همان ام سلمه، همسر پیامبر است.

و أبی بن کعب نیز در مدینه از دنیا رفت و اویس قرني نیز تابعی بوده و به شام نرفته است.

یا گمان برخی از جُهال مبنی بر اینکه قبر علی در وسط نجف است[[39]](#footnote-39)، اما باطل بودن این گمان برای اهل علم روشن است و می‌دانند که علی و معاویه و عمروبن عاص از بيم اینکه مبادا خوارج آنها را نبش قبر کنند در همان منزل امارت خود دفن شدند؛ زیرا خوارج بر کشتن این سه نفر سوگند خورده بودند، لذا علی را به قتل رسانیده و معاویه را نیز مجروح کردند. و فردی به نام خارجه در مکان عمروبن عاص بود که قاتل ضربه‌ای بر وی وارد کرد به گمان اینکه عمرو است، پس او را به قتل رسانید. هنگامی که آشکار شد خارجه است قاتل گفت: هدفم کشتن عمرو بود ولی خدا خواست خارجه کشته شود و این مسأله ضرب‌المثل شد. از این قبیل گمان‌ها در بین افراد نادان و ناآگاه بسیار است، ولی اهل علم از طریق روایت‌ها خلاف آن را ثابت کرده‌اند.

پاسخ دوم: باید گفت در خود متن حدیث چیزهای زيادي وجود دارد که بر دروغ بودن آن دلالت دارند، مثلاً در این روایت آمده است که رسول خدا هنگامی که در جايي به نام غدیرخم بود، با ندایی مردم را جمع کرد و سپس دو دست علی را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم علی هم مولای اوست. و این فرموده‌ي وی در سرزمین‌های دیگر نیز پخش شد. وقتی خبر به حارث‌بن نعمان فهری رسید سوار بر شتر نزد پیامبر آمد که در أبطح در میان گروهی از یاران خود بود. پس یادآور شد که آنها بر امر رسول خدا در مورد شهادتین و نماز و روزه و حج فرمانبرداری کردند، سپس به پیامبر گفت: آیا به این اکتفا نکرده و راضی نشدی تا اینکه بازوان پسر عمویت را گرفته و او را بر ما برتری دادی؟ و گفتی هر کس من مولای اویم علی هم مولای اوست؟ آیا این از جانب خودت است یا از طرف خدا؟ پیامبر فرمودند: به امر و دستور خداست. سپس حارث بن نعمان به سوی مركب خود رفته از پیامبر روی گردانید و گفت: پروردگارا، اگر این حق و از جانب توست، بر ما از آسمان سنگ بباران یا عذاب دردناکی بر ما فروفرست. هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوند سنگی بر او فروفرستاد که بر فرق سر او اصابت نموده و از پشت وی خارج شد و او را به قتل رساند. و خداوند هم آیات یک تا سه معارج را که قبلاً گذشت نازل کرد: ﴿سَأَلَ سَآئِلُۢ بِعَذَابٖ وَاقِعٖ ١ لِّلۡكَٰفِرِينَ لَيۡسَ لَهُۥ دَافِعٞ ٢ مِّنَ ٱللَّهِ ذِي ٱلۡمَعَارِجِ ٣﴾ [المعارج: 1-3]. «پرسش‌گری تقاضای عذابی کرد که واقع شد! این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند، از سوی خداوند ذی المعارج [= خداوندی که فرشتگانش بر آسمانها صعود و عروج می‌کنند]!».

در پاسخ به این دروغگویان باید گفت: اجماع بر این است که آنچه پیامبر در غدیر گفت، در هنگام بازگشت وی از حجة‌الوداع بود كه شیعه نیز این امر را پذیرفته و آن روز را جشن مي‌گيرند كه روز هیجدهم ذی‌الحجه می‌باشد و پیامبر بعد از آن به مکه برنگشت، بلکه بعد از حجة‌الوداع به مدینه بازگشت. و در طول سه ماه ذی‌الحجه، محرم و صفر به حیات خود ادامه داد و در ابتدای ربیع‌الاول از دنیا رفت در حالی که در این روايت آمده كه بعد از آنکه پیامبر آن را فرمود، در سرزمین‌های دیگر هم اين سخن پخش شد و حارث در أبطح به نزد او آمد، در حالی که أبطح در مکه است، پس این دروغ را فردي جاهل ساخته كه از زمان غدیر خم هم بي‌خبر بوده است.

همچنین سوره‌ي معارج مذکور به اتفاق علماء مکی است و قبل از هجرت پیامبر به مدینه و حدود بيش از سیزده سال قبل از حادثه‌ي غدیر خم نازل شده است، پس چگونه ممکن است بعد از غدیر خم نازل شده باشد؟

همچنین آیه:

﴿وَإِذۡ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلۡحَقَّ مِنۡ عِندِكَ﴾ [الأنفال: 32].

«و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: «پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست...».

که در سوره‌ي انفال است به اتفاق رأي این سوره کمی پیش از جنگ بدر و سال‌ها قبل از غدیر خم نازل گشته. و به اتفاق اهل تفسیر به سبب سخنان مشرکین امثال ابوجهل و غيره كه قبل از هجرت به پیامبر می‌گفتند نازل گشته است، که خداوند با این آیه برای پیامبر از گفته آنها که مضمون‌ آیه است خبر داد:

﴿وَإِذۡ قَالُواْ ٱللَّهُمَّ إِن كَانَ هَٰذَا هُوَ ٱلۡحَقَّ مِنۡ عِندِكَ فَأَمۡطِرۡ عَلَيۡنَا حِجَارَةٗ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ أَوِ ٱئۡتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ٣٢﴾ [الأنفال: 32].

به او فرمان داد که این گفته‌ي آنها را برایشان یادآوری کند. مثل آیات دیگری از قبیل:

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ﴾ [البقرة: 30].

«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت».

یا مانند اين آيه كه مي‌فرمايد:

﴿وَإِذۡ غَدَوۡتَ مِنۡ أَهۡلِكَ تُبَوِّئُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [آل‌عمران: 121].

و آیاتی از این قبیل به خاطر آن بوده كه گذشته را به یاد پیامبر یا به یاد آنها بیاورد. که همگی حاکی از آن است كه گفته مشرکین قبل از نزول آیه بوده است.

همچنین هنگامی که مشرکین چنین درخواستی از خداوند کردند خداوند نیز فرمود مادامی که محمد در میان آنهاست عذابی بر آنها نمی‌فرستد:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ٣٣﴾ [الأنفال: 33].

«و مادامی که تو درمیان آنها هستی و یا آنها در استغفار و طلب بخشش از خداوند هستند خداوند آنها را عذاب نمی‌دهد».

علما بر این اتفاق دارند که وقتی مشرکین درخواست مذکور را مطرح کردند خداوند بر اهل مکه از آسمان سنگ نفرستاد و اگر چنین چیزی اتفاق افتاد مثل داستان اصحاب فیل شایع و منتشر می‌شد، چون انگیزه‌ها برای نقل اين‌گونه چيزها (كه نشانه‌ي خدا هستند) زیاد است. و اگر ناقل چنین چیزی گروهی از اهل علم باشند، پس چرا در کتاب‌هایی که مؤلفين علوم مختلف تألیف کرده‌اند مثل مسند، صحیح، فضائل، تفسیر، کتاب‌های سیره و امثال آن چنین روایتی را نیاورده‌اند. وقتی ثابت شد كه سند چنین ناشناخته است، دروغ و بی‌اساس بودن آن معلوم می‌گردد.

همچنین آن گونه که از حدیث برمی‌آید، حارث كه (به ادعاي شيعه) این سخن را گفته، به ارکان پنجگانه‌ي اسلام امر شده بود پس وی مسلمان محسوب می‌شد، زیرا گفت: ما از تو همه آنها را قبول کردیم و از همین راه معلوم می‌گردد که در زمان پیامبر چنین چیزی (امامت علی) به گوش هيچ مسلماناني نرسیده است.

علاوه بر اين، شخصی به این نام در میان اصحاب پیامبر شناخته شده نیست، بلکه از جنس اسم‌هایی است که در احادیث طرقیه و واهی آمده‌اند. روايت نیز از جنس‌ روایات‌ي است که پیرامون زندگی عنتر و دلهمه (پهلوان داستانی عرب) گفته‌اند. کتاب‌های زیادی در خصوص اسامی اصحاب پیامبر که در احادیث (حتی احادیث ضعیف) نام آنها ذكر شده، نوشته شده است مثل کتاب: الاستیعاب ابن عبدالبر و کتاب ابن منده، ابونعیم اصفهانی، حافظ‌ ابوموسی و امثال آنها، هیچ کدام نامی از شخص مذکور در حدیث نبرده‌اند. بنابراین معلوم می‌گردد که از او در روایات یادی به میان نیامده، زیرا نویسندگان مذکور جز آنچه اهل علم روایت کرده‌اند در کتاب‌های خود نیاورده‌اند، و روايات طرقیه مثل «تنقلات الأنوار» بکری کذاب و امثال او را كسي ذكر نكرده است.

پاسخ سوم: شما مدعی هستید که امامت علی با قرآن ثابت شده است، در حالی که در ظاهر قرآن به هیچ وجه چیزی دالّ بر امامت علی وجود ندارد. و این فرموده‌ي خداوند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: 67].

لفظ این آیه عام است و تمامی چیزهایی را در برمي‌گيرد که به پیامبر نازل شده و فقط بر یک چیز معین دلالت نمی‌کند. بنابراین ادعای اين مدعی مبنی بر اینکه، امامت علی همان چیزی بود که پیامبر مأمور به تبلیغ آن شده بود و آن را نیز تبلیغ کرد، با قرآن ثابت نمی‌شود؛ زیرا در قرآن چیزی که دالّ بر این امر معین باشد وجود ندارد. و اگر با نقل و روایت ثابت شود، در آن صورت با خبر (روایت) ثابت شده است نه با قرآن، و اگر کسی مدعی شود قرآن دلالت بر امر به تبلیغ امامت علی می‌کند، بر قرآن دروغ بسته؛ زیرا قرآن نه به طور عموم و نه به وجه خصوصی (اختصاصی) بر امامت علی دلالت ندارد.

پاسخ چهارم: باید گفت این آیه به آنچه از احوال پیامبر معلوم گشته، بر خلاف ادعا و اعتقاد شیعه دلالت مي‌كند. و احوال پیامبر حاكي از آن است که خداوند چنین چیزی را بر او فرو نفرستاده، و او را امر به تبلیغ امامت نکرده است؛ زیرا اگر چنین چیزی بود، حتماً آن را تبلیغ می‌کرد. و از امر خداوند سرپیچی نمی‌نمود.

به همین دلیل عایشه ل گفت: هر کس گمان کند که محمد چیزی از وحی را کتمان کرده دروغگوست، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: 67].

«ای رسول، ابلاغ کن آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالتت را ابلاغ نکرده‌ای».

ولی اهل علم به طور حتم و یقین می‌‌دانند که پیامبر چیزی دالّ بر امامت علی را ابلاغ نکرد، و با طُرُق مختلف و گوناگون این مسأله را اثبات می‌کنند که از جمله استدلال‌های آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

برای نقل چنین امری انگیزه‌ها و اسباب فراوانی وجود داشت لذا اگر اصل و اساسی داشت، حتماً نقل می‌شد، همان‌گونه که احادیث زیادی شبیه آن روایت شده، خصوصاً در فضائل علی روايات فراوان روایت شده که اصل و اساس ندارند و دروغ‌اند. پس چگونه حق و حقیقتی به این مهمی از طرف پیامبر ابلاغ شد ولی مردم آن را نقل نکردند؟ در صورتی که پیامبر به امت خود دستور داد هر آنچه از او می‌شنوند به دیگران برسانند. و کتمان آنچه پیامبر به رسانیدن و ابلاغ آن امر کرده باشد جایز نیست.

در هنگام وفات پیامبر برخی از انصار درخواست کردند که اميري از آنها و اميري از مهاجرین انتخاب شود، اصحاب پیامبر این مسأله را رد کرده و گفتند: که امارت باید از قریش باشد و از طرق مختلف قریشی بودن امیر را روایت کردند[[40]](#footnote-40).

ولی هیچ کدام از آنها نه در آن مجلس و نه در سایر جا‌ها چیزی را نقل نكرد که دالّ بر امامت علی باشد. و مسلمانان با ابوبکر صديق بیعت کردند در حالی که بیشتر فرزندان عبد مناف -بنی‌هاشم، بنی‌امیه و دیگران- تمایل داشتند که علی‌بن ابیطالب را به عنوان امیر برگزینند ولی هيچ يك از آنها یادی از این نص نکردند.

در زمان عمر و عثمان و خود علی به همین منوال پیش رفت. و حتی زماني كه ولایت به علی رسید، نه علی و نه كسي ديگر از اهل بیت او و نه احدی از اصحابِ معروف پیامبر نامی از این نص به میان نیاوردند و این نص بعدها و بعد از تمامی اینها ظاهر شد. افرادی که از حدیث و سنت آگاهی دارند و دوستدار علی می‌باشند مثل امام احمد بن حنبل و دیگر امامان، می‌گویند: علی بعد از عثمان خلیفه بود ولی عده‌ای از اهل علم و دیگران به منازعه پرداختند و گفته‌اند در دوران علی فتنه و اختلاف به وجود آمد و امت اسلام در خصوص وی و یا خلیفه‌ی دیگر به اتفاق نظر نرسیدند.

گروهی از مردم مثل کرامیه جايز دانسته‌اند در صورت نیاز هم علی و هم معاویه امام مردم باشند. و در باره‌ي زمان ابن زبیر و یزید هم چنين گفته‌اند، چون مردم را بر یک امام متفق ندیدند قائل به چنین نظری شدند.

و امام احمدبن حنبل که آگاه‌ترین عالم زمان خود به حدیث بود برای امامت علی به حدیثی استدلال کرده است که به این مضمون در سنن آمده: «خلافت بر منهج نبوت سی سال طول می‌کشد و سپس به پادشاهی تبدیل خواهد شد[[41]](#footnote-41)». برخی این حدیث را ضعیف دانسته‌اند، ولی امام احمد / آن را ثابت می‌داند.

این بود معتمدترين نصوصی که پیرامون خلافت علی بدان استدلال مي‌كنند و اگر شیعه به حدیثی مسند یا مرسل موافق با این مسأله دست می‌یافتند قطعاً بدان شاد گشته و افتخار می‌کردند.

بنابراین معلوم گردید آنچه روافض به عنوان نص مدعی آن هستند از جمله چیزهایی است که هیچ کدام از علمای حدیث، چه در قدیم و چه در جدید آنها را نشنیده‌اند. و علمای حدیث دروغ بودن این روایات را همچون سایر روایت‌های دروغین به خوبی می‌دانند.

دلیل دیگر اینکه مسأله‌ي حَکَميت در زمان علی اتفاق افتاد و اکثر مردم با علی بودند، ولي هیچ کدام از مسلمانان، چه آنان که یاور علی بودند و چه غير آن‌ها، با وجود کثرت پیروان علی چنین نصی را مطرح نکرده و بدان استدلال ننمودند. حال آنکه در چنان موقعیتی همه شرایط و اسباب و انگیزه‌ها برای اظهار چنین حقیقتی فراهم و مهیا بود[[42]](#footnote-42).

بدیهی است اگر نصی نزد شیعیان علی معروف و مشهور بود، عادت معروف ايشان مقتضي بود که یکی از آنها بگوید: این نص رسول خدا در مورد خلافت علی است و بايد بر اساس آن علی را بر معاویه مقدم داریم.

و ابوموسی که خود از برگزیدگان اسلام بود، اگر می‌دانست که پیامبر پیرامون خلافت علی چيزی گفته است هرگز عزل او را جایز نمی‌دانست. و یا هنگامی که او را عزل کرد، کسی او را از این کار منع می‌کرد و مي‌گفت: چگونه كسي را عزل می‌کنی که پیامبر با نص صريح او را به خلافت برگزيده است.

گاهی به این فرموده‌ي پیامبر استدلال مي‌كنند که فرمود: «تُقْتَلُ عَمَّارًا الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ». عمار به دست فرقه‌اي باغی و طغيان‌گر کشته می‌شود. ولی این حدیث خبر یک یا دو یا سه نفر و یا از این قبیل بوده و به حد تواتر نرسیده است[[43]](#footnote-43)، و نص نزد کسانی که آن را حجت می‌دانند باید متواترباشد. و جای تعجب است که چگونه استدلال شیعه‌ي علی به این حدیث قابل قبول واقع شده در حالی که هیچ کدام از آن‌ها به نص استدلال نکرده‌اند.

فصل سوم  
تردید بر کسی که مدعی است خبر دادن خداوند از تکمیل دین و اتمام نعمت، بر امامت علی دلالت دارد

رافضی می‌گوید: برهان سوم برای اثبات امامت علی این فرموده‌ي خداوند است:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتان را کامل گردانیده و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین و آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

ابونعیم با سند خود از ابوسعید خدری روایت می‌کند که پیامبر مردم را به غدیر خم فرا خواند و دستور داد تا خارهای زیر درخت را از ميان بردارند، سپس به پا خواسته و علی را فراخواند و بازوان وی را گرفت و بالا برد تا جایی که مردم سفیدی زیر بغل‌های رسول خدا را مشاهده کردند. هنوز مردم پراکنده نشده بودند که آیات مذکور (مائده:3) نازل شد. پس پیامبر فرمودند: الله اكبر برای کامل شدن دین و اتمام نعمت و رضايت پروردگار به رسالت من و ولایت علی. سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی مولای اوست. پروردگارا، دوست بدار هر که او را دوست بدارد، و دشمن او را، دشمن بدار و هر که او را یاری کرد یاری‌اش کن و هر که با او درافتاد شکستش بده[[44]](#footnote-44).

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود و به اتفاق علمای شیعه و سنی، صرف نسبت دادن روایت به ابو‌نعیم به معنای صحت آن حدیث نیست؛ زیرا به اتفاق علمای حدیث، اعم از شیعه و سنی بسیاری از احادیثی که ابونعیم روایت کرده ضعیف یا موضوع هستند و اگرچه حافظ بوده و احادیث و روایات زیادی دارد، ولی او نیز مانند سایر محدثین، مجموع روايات مربوط به يك موضوع را به منظور شناخت آن موضوع، روایت کرده در حالي كه تنها به برخی از آنها می‌توان استدلال کرد نه به همه.

علماء در کتاب‌هایشان شیوه‌های مختلفی دارند: برخی، از كساني كه مي‌داند دروغ مي‌گويند روایت نمی‌کند؛ مثل امام مالک، شعبه، یحیی‌بن سعید، عبدالرحمن بن مهدی، احمد بن حنبل، این افراد از شخصی که مورد اعتمادشان نیست روایت نمی‌کنند، همچنین روايتي که دروغ بودن آن معلوم شود و احادیث دروغگویانی که معروف به دروغ بستن عمدی به پیامبر هستند، و از این قبیل روایت‌ها را روایت نمی‌کنند. ولی گاهی روایت كسي را می‌آوردن كه ممکن است آن شخص دچار اشتباه شده باشد.

گاه امام احمد، اسحاق و دیگران احادیثی را روایت کرد‌ه‌اند که نزد آنها به دلیل متهم بودن راویان آنها به سوء حافظه، ضعیف تلقی می‌شوند، با این وجود به خاطر استشهاد آن روایات را می‌آورند؛ زیرا ممکن است گاهی شاهدی برای محفوظ بودن آن حدیث باشد، یا شاهدی بر اشتباه بودن آن وجود داشته باشد. یا ممکن است راوی آن مشهور به دروغگویی نباشد ولی باطناً آن را دروغ گفته باشد گرچه احادیث فراواني را که درست هستند روایت کرده باشد.

هر آنچه را که انسان فاسق و ناعادل روایت کرده؛ نمی‌تواند دروغ باشد، بلکه باید خبر او را تبیین کنیم همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ [الحجرات: 6].

«ای کسانی که ایمان آوردید، اگر شخص فاسقی خبری نزد شما آورد (صحت و سقم) خبر او را بررسی و تبیین کنید».

پس باید به سایر شواهد نگریست که آیا دلالت بر صدق آن روايت یا دروغ بودن آن می‌کنند یا خیر؟. ولی برای بسیاری از مصنفین تشخیص درست بودن خبر، سخت و دشوار است و از آن احساس عجز می‌کند و همان گونه که شنیده آن را روایت می‌کند و فهم و تشخیص آن را بر عهده دیگران می‌گذارد نه خود، ولی اهل علم به رجال و سند حدیث می‌نگرند.

پاسخ دوم: به اتفاق کسانی که از احادیث موضوع آگاهی دارند این روايت، موضوع است و علمای حدیث هم این امر را می‌دانند و باید به آنها مراجعه کرد، بدین سبب این حدیث در هیچ کدام از کتاب‌های مرجع اهل علم حدیث یافت نمی‌شود.

پاسخ سوم: در کتاب‌های صحاح و مسانید ثابت شده که این آیه هنگامی که پیامبر در عرفه ایستاده بود بر ایشان نازل شد. شخصی از یهودیان به عمربن خطاب گفت: ای امیرالمؤمنین، آیه‌‌ای در کتاب خداست و شما آن را قرائت می‌کنید، اگر بر ما گروه یهود نازل می‌شد روز نزول آن را عید می‌گرفتیم، عمر گفت: کدام آیه است؟ گفت این فرموده خداوند:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتان را کامل گردانیده و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین خداپسند برای شما برگزیدم».

پس عمرفاروق در پاسخ گفت: من می‌دانم در چه روزي و در کدام مکان نازل شد، در روز عرفه و در عرفات، در حالی که پیامبر در عرفه ایستاده بود نازل شده است. و از طریق دیگر این مسأله مشهور شده و در کتاب‌های مسلمانان مثل: صحاح، مسانید، جوامع، سیره، تفسیر و غیره نقل گردیده است[[45]](#footnote-45).

این روز نُه روز قبل از غدیر خم در روز جمعه نهم ذی‌الحجه بود. پس چگونه می‌توان گفت که در روز غدیر خم نازل شده است.

پاسخ چهارم: به هیچ وجه چیزی در این آیه وجود ندارد که دالّ بر امامت علی باشد، بلکه در آن به تکمیل دین و تمام کردن نعمت بر مؤمنین و رضایت الله به دین اسلام اشاره شده است، بنابراین ادعای اینکه قرآن دلالت بر امامت علی می‌کند از این جهت دروغی آشکار است. اگر گفته شود که حدیث دلالت بر آن دارد، در آن صورت اگر حدیث صحیح باشد، پس از طریق حدیث امامت او ثابت مي‌گردد نه از طریق قرآن. و اگر حدیث صحیح نباشد (که قطعا نیست) امامت او از هیچ وجه ثابت نمی‌شود.

پس بنابر هر دو تقدير، آیه بر امامت علی دلالت ندارد و ادعاي این چیزی است که دروغ بودن روايت را روشن می‌کند مبني بر اين‌كه ادعای نزول آیه به این سبب در حالی که هیچ دلیلی نیز وجود ندارد، تناقض است.

پاسخ پنجم: به اتفاق کسانی که از علم حدیث آگاهند این لفظ «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». یعنی: «خداوندا، دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار، دشمن او را، یاری کن یاری كننده‌اش را و شکست بده آن کسی را که همراه وی به مبارزه برخیزد» دروغ است[[46]](#footnote-46). ولی پیرامون اینکه «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست» علما دو قول دارند که به خواست خداوند در جای خود آن را مورد بحث قرار خواهیم داد.

پاسخ ششم: دعای پیامبر اجابت می‌شود، در حالی که این دعا از جانب خدا پذیرفته نشد. پس معلوم می‌شود که چنین دعایی را پیامبر نفرموده است و واضح است که در هنگام امامت علی مسلمانان سه گروه بودند: عده‌ای در رکاب وی و همکار او، گروهی علیه وی و دسته‌ی سوم نیز بی‌طرف بودند و بیشتر پیشگامان نخست در اسلام بی‌طرف بودند و حتی گفته شده که برخی از پیشگامان نخستین با او جنگیدند و ابن حزم آورده است که عماربن یاسر به دست ابوالغادیه که از پیشگامان و اهل بیعت رضوان بود به قتل رسید، و این افراد کسانی بودند که در خبر صحیح عدم دخول آنها به جهنم ثابت شده است. در صحیح مسلم و دیگر کتاب‌ها، جابر از پیامبر روایت می‌کند که فرمودند: هر کس که زیر درخت رضوان بیعت کرد داخل جهنم نمی‌شود[[47]](#footnote-47).

در خبر صحیح آمده است که غلام حاطب بن ابو‌بلتعه به پیامبر گفت: حاطب داخل جهنم می‌شود، پيامبر در جواب فرمود: دروغ گفتی، زیرا او در بدر و حدیبیه حضور يافت[[48]](#footnote-48). و حاطب همان شخصی بود که در نامه‌اي اخبار پيامبر برای اهل مکه نوشت، لذا آیه‌ي اول سورة ممتحنه پیرامون وی نازل شد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ﴾ [الـممتحنة: 1].

«ای کسانی که ایمان آوردید، دشمن من و دشمنتان را به دوستی نگیرید شما نسبت به آنان مودت می‌ورزید».

به سبب این عمل در سرزمین خود بدنام شد و غلام وی نیز به همین جهت آن سخن بر زبان آورد و پیامبر به دلیل این‌که حاتم در جنگ بدر و صلح حدیبیه حضور داشته بود سخن غلام را تکذیب نمود.

برخی از کسانی که در بیعت رضوان بودند مثل طلحه و زبیر، با علی جنگیدند و اگر قاتل عمار را نیز از آنها بدانیم مسأله روشن است، کسانی که با پیامبر زیر درخت رضوان بیعت کردند حدود هزار و چهار صد نفر بودند و همان‌ها بودند که خداوند به وسیله آنان خیبر را فتح کرد. و خداوند در سورة فتح به آنان وعده داده بود و اراضی خیبر را پیامبر در بین آنها به هیجده سهم تقسیم نمود، زیرا 200 نفر از آنها سواره بودند و برای هر سواره سه سهم در نظر گرفته شده سهمی برای سوارکار و دو سهم برای اسب یا وسیله سواریش. بنابراین ششصد سهم براي سواران، و برای جنگجويان پياده هزار و دویست سهم در نظر گرفت، این چیزی است که در احادیث صحیح آمده است و بیشتر علما مثل: مالک، شافعی، احمد و غیره بر این نظرند. ولی از نظر برخی، پیامبر برای سوارکار دو سهم در نظر گرفت، زیرا وسیله سواری سیصد رأس بود، این نظر اصحاب ابوحنیفه است.

بی‌تردید عده‌ای از پیشگامان نخستین اصحاب پیامبر همراه علی بودند و در رکاب وی جنگیدند از جمله سهل بن حنیف و عمار بن یاسر. ولی کسانی که در صف وی نبودند به لحاظ درجه برتر از آنها بودند. مثل سعدبن ابی‌وقاص، هیچ کدام از اصحاب بعد از علی بالاتر از او نبودند. همچنین محمدبن مسلمه که از انصار بود، در حدیثی آمده است که: «فتنه به وی آسیب نمی‌رساند»[[49]](#footnote-49).

علی و کسانی که همراه او بودند نسبت به معاویه و طرفدرانش بر حق‌تر بودند، همان گونه که از پیامبر ثابت شده که فرمودند: «گمراهی بر یکی از بهترین فرقه‌های مسلمان رخنه خواهد کرد و شایسته‌ترین گروه نسبت به حق با آنها خواهند جنگید»[[50]](#footnote-50).

زیرا علي در هنگام دو دستگی مسلمانان عليه خوارج جنگید، در حالی که گروهي ياور او بودند و در رکاب او جنگيدند و گروهی نیز علیه وی مبارزه می‌کردند. سپس كساني كه عليه او جنگيدند نه تنها شکست نخوردند، بلکه همواره پیروز بودند و سرزمین‌های بسیاری را فتح کردند و کافران زیادی را کشتند. در صحیح از پیامبر روایت شده که فرمودند: همیشه گروهی از امت من بر حق بوده و چیره خواهد شد و تا روز قیامت مخالفت و مبارزه دیگران نمی‌تواند ضرري را متوجه آنها کند[[51]](#footnote-51).

معاذبن جبل می‌گوید: آنها (گروه بر حق) در شام هستند. در صحیح مسلم ابوهریره از پیامبر روایت می‌کند که فرمودند: «لا يَزَالُ أَهْلُ الْمَغْرِبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»[[52]](#footnote-52). «تا به پا خواستن قیامت اهل مغرب زمین بر حق خواهند بود». امام احمد بن حنبل و دیگران گفته‌اند: اهل غرب همان مردم شام هستند. آنچه مدنظر بوده غرب شهر مدینه است که فرات، بیره[[53]](#footnote-53) و مناطق دیگر به سمت مدینه را شامل می‌شود. همانگونه که حران[[54]](#footnote-54)، رقه[[55]](#footnote-55)، سُمیساط[[56]](#footnote-56) و مناطق دیگر در جهت مکه قرار دارند. به همین جهت گفته‌اند قبله در این مناطق راست‌تر از دیگر مناطق است. به این معنا که شما پشت به قطب شمال کرده و کعبه رو در روی شما قرار می‌گیرد، پس سرزمین‌های غرب فرات تا انتهای آن سرزمین، غرب مدینه محسوب شده، و اهل شام نیز نزدیکترین اهل غرب به مدینه هستند.

و ارتشی که در رکاب معاویه می‌جنگیدند، هرگز حتی در جنگ عليه علی هم شکست نخوردند، پس چگونه ممکن است که پیامبر فرموده باشد: که خدایا، شکست بده آن را که با علی درافتاد و یاری‌ رسان آن کس را که به علی یاری رساند.

و کسانی که با علی بودند بر اینها پیروز نشدند. حتی شیعه که گمان می‌کند از طرفداران ویژة علی هستند؛ همیشه محکوم به شکست بوده و اگر پیروزی هم به دست آورده باشند یا با همکاری مسلمانان دیگر بوده یا با کمک و یاری کافران[[57]](#footnote-57)، در حالي كه آنها مدعی یاوری و نصرت علی هستند، پس پیروزی خداوند براي ياري كنندگان علي کجاست؟ این دليل هم مانند ساير دلایل بيانگر اين است كه اين روايت مورد استناد آنها دروغ است.

\* \* \*

فصل چهارم  
پاسخ بر ادعای روایت حدیث از ابن عباس مبنی بر سقوط ستاره‌ای در منزل علی

برهان چهارم مصنف شیعی برای اثبات امامت علی، این آيه است كه خداوند مي‌فرمايد:

﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢﴾ [النجم: 1-2].

«سوگند به ستاره هنگامی که غروب می‌کند. یار شما گمراه نشده و به کژراهه نرفته است».

فقیه ابن مغازلی شافعی[[58]](#footnote-58)با سند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: من با عده‌ای از نوجوانان بنی‌هاشم نزد پیامبر نشسته بودیم که ناگهان ستاره‌ای فرود آمد. پیامبر فرمودند: این ستاره در منزل هر کس فرود آید او پس از من جانشین من است. پس نوجوانان بنی‌هاشم به برخاستند و آن ستاره را می‌نگریستند که ناگهان در منزل علی فرود آمد. گفتند: ای رسول خدا در دوستی علی به بیراهه رفته و فریب خورده‌ای. پس خداوند آیه ﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢﴾ [النجم: 1-2]. را نازل فرمود.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

نخست اين‌كه از شما مي‌خواهيم همان‌گونه که قبلاً گفتیم صحت حدیث را اثبات كنيد؛ زیرا سخن بدون علم طبق نص قرآن و اجماع حرام است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: 36].

«در آنچه بدان علم نداری پیروی مکن».

و فرموده است:

﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33].

«بگو خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار را چه آشکارا انجام گیرد، چه پوشیده. و بزهکاری و ستمکاری را که به هیچ وجه درست نیست و اینکه چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهان واضح که از سوی خدا آمده باشد و به خداوند گفته‌ای نسبت دهید که نمی‌دانید».

(چیزی در خصوص خداوند بگوئید که بدان علم ندارید).

و فرموده است:

﴿هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ حَٰجَجۡتُمۡ فِيمَا لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٦٦﴾ [آل‌عمران: 66].

«هان! شما گروه (یهود و نصاری) درباره‌ی چیزی که آگاهی و اطلاع دارید مجادله و مناظره کردید ولی چرا دربارة چیزی که اطلاع و آگاهی از آن ندارید مجادله و مناظره می‌کنید، و الله می‌داند و شما نمی‌دانید».

و فرموده است:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيۡطَٰنٖ مَّرِيدٖ ٣﴾ [الحج: 3].

«از مردم کسانی هستند که بدون علم درباره‌ی خداوند مجادله می‌کنند».

همچنین می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡۖ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ ٣٥﴾ [غافر: 35].

«همانها که در آیات خدا بی‌آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می‌نهد!».

و سلطان همان حجت و دلیلی است که از جانب خداوند برای انسان‌ها آمده است، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿أَمۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ سُلۡطَٰنٗا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُواْ بِهِۦ يُشۡرِكُونَ ٣٥﴾ [الروم: 35].

«آیا بدانچه برای خداوند شریک می‌ورزند سلطانی از جانب خود بر آنها نازل کردیم؟».

و می‌فرماید:

﴿أَمۡ لَكُمۡ سُلۡطَٰنٞ مُّبِينٞ ١٥٦ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبِكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٥٧﴾ [الصافات: 156-157].

«آیا برهانی روشن دارید؟ پس اگر راستگو هستید کتابتان را (که آن سلطان مبین در آن است) بیاورید».

و می‌فرماید:

﴿إِنۡ هِيَ إِلَّآ أَسۡمَآءٞ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰن﴾ [النجم: 23].

«اینها فقط نام‌هایست که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اند خداوند دلیلی برآنها نفرستاده است».

پس پیامبران هر چيزي را از جانب خداوند آورده‌اند سلطان است، قرآن و سنت صحیح سلطان است. ليكن معروف نيست پیامبر از جانب خداوند چيزي را آورده باشد جز با نقل صادق و درست از جانب خداوند متعال، پس هر کس که قصد استدلال به روایتی از پیامبر را دارد قبل از آنکه به مدلول آن معتقد شود و بدان استدلال نماید، بايد صحت نقل نزد وی معلوم گردد. و اگر علیه شخصی به آن احتجاج نمود، بر او واجب است صحت آن را نیز بیان کند، در غیر این صورت سخن و استدلال بدون علم را به زبان آورده است. وقتی معلوم گشت که در کتاب‌های تألیف شده در خصوص فضائل، دروغ نیز وجود دارد، در آن صورت اعتماد به صرف آنچه در آنهاست مثل استشهاد به شهادت فرد فاسق است، که ممکن است با بررسی، تصدیق یا تکذیب شود. و اگر کذب آنچه در آنهاست معلوم نگشت مادامی که مورد اعتماد بودن راویان آن برای ما معلوم نشود مفيد علم نيست.

بين ما و پیامبر صدها سال فاصله افتاده است و ما به بداهت می‌دانیم آنچه مردم از پیامبر و غیر ایشان روایت کرده‌اند، می‌توانند هم دروغ باشند و هم راست. از پیامبر روایت شده است که بر من دروغ خواهند بست اگر این حدیث صحیح باشد پس به ناچار دروغ بر پیامبر بسته شده و اگر این حدیث درست نباشد، خود همين روايت گواه بر دروغ بستن به پیامبر است. بدین ترتیب هنگامی که در مسائل فرعی جایز نیست قبل از آنکه صحت حديثي به اثبات رسد بدان استدلال شود، پس چگونه می‌توان در مسائل اصول دین که در آن عیبجویی و مخدوش کردن چهرة بهترین افراد دورة اسلامی، و سرشناسان و دست پروردگان پیامبر و اولیاء مقرب درگاه ایزدی است، به حدیثی استناد کرد که صحت آن معلوم نیست.

اگر به اين شخص مدعی گفته شود: آیا علم به صحت حادثه (افتادن ستاره به منزل علي) داري كه چنين ادعایي را سر مي‌دهي؟ اگر بگوید آری. بدون شک دروغ می‌گوید؛ زیرا از کجا از وقوع آن آگاهی یافته است؟ باید از او پرسید: از کجا به صدق آن پی بردی حال آنکه ثبوت صدق آن، مشروط به سند درست و آگاهی داشتن از راویان آن می‌باشد؟ اگر بگوید: نمی‌دانم، باید به او گفت: چگونه به چیزی استدلال مي‌کنی که صحت آن را نمی‌دانی؟

پاسخ دوم اینکه: به اتفاق علمای حدیث این روایت دروغ است. و مغازلی مثل ابونعیم و امثال او از زمرة اهل حدیث محسوب نمی‌شود، و حتي نمی‌توان او را از جمله کسانی به حساب آورد که کتاب‌های حدیثي جامع داشته‌اند که بیشتر احادیث آن کتاب‌ها حق و کمی از آنها باطلند: مانند ثعلبی و امثال او. حتی وی اهل حديث هم نبوده بلكه فقط از کتاب‌های علما كه در فضايل علي نوشته‌اند جمع‌آوری کرده است. همان کاری که اخطب خوارزم انجام داد، در حالی که هر دوی آنها از حدیث نا ‌آگاه بوده‌اند. و هر دوی آنها احادیثی جمع‌آوری کرده‌اند که برای کسانی که کمترین آگاهی از علم حدیث دارند دروغ و ساختگی بودنشان آشكار است. البته در رابطه با این که هر کدامشان ممکن است عمداً این روایت‌های دروغین را نقل کرده باشند بر ما معلوم نیست؛ بلکه آنچه بدان یقین داریم دروغ‌های فراوانی است که -به اتفاق اهل علم- در روایت‌های آنها وجود دارد، که قبل از اینکه آنها روایت کنند هم علما آن احادیث را تکذیب کرده‌اند. زیرا آن دو نفر و افرادی نظیر آنها، گاه احادیثی روایت می‌کنند که نمی‌دانند دروغ است و گاهی نیز دروغ بودن آنها را می‌دانند. ولی معلوم نیست که به دروغ بودن آن روایات آگاه بودند و عمداً دروغ بسته‌اند، یا اين‌كه مطلع نبودند.

روايت مذکور را شیخ ابوالفرج (ابن جوزی) در «الـموضوعات[[59]](#footnote-59)» به شيوه‌ي دیگر[[60]](#footnote-60) از محمدبن مروان از کلبی از ابو‌صالح از ابن عباس روایت کرده است: «هنگامی که خداوند در شب معراج پیامبر را به آسمان هفتم برد و شگفتيهايي در آسمان به وی نشان داد، وقت صبح برای مردم پیرامون عجایب[[61]](#footnote-61) که مشاهده نموده بود سخن گفت. برخی از اهل مکه او را تصدیق و برخی دیگر تکذیبش کردند، در آن هنگام ستاره‌ای از آسمان فرود آمد. سپس پیامبر فرمودند: در منزل هر کس این ستاره فرود آید[[62]](#footnote-62) او پس از من جانشین من خواهد بود. مردم به كاوش پرداختند متوجه شدند که در منزل علی سقوط کرده است. اهل مکه گفتند: که محمد گمراه شده و فریب خورده است[[63]](#footnote-63).

در این حال پیامبر نزد اهل بیت[[64]](#footnote-64) خود آمده و به پسر عمویش علی‌بن ابیطالب نزدیک شد که این آیات سورة نجم نازل گردید:[[65]](#footnote-65)

﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢﴾ [النجم: 1-2].

«سوگند به ستاره‌ هنگامی که غروب کند، یار شما گمراه نشده و به کژراهه نرفته است».

شیخ ابوالفرج می‌گوید[[66]](#footnote-66): بی‌تردید این روايت موضوع و ساختگی است، واضع چقدر خنک و بی‌مزه بوده و چقدر چنین روایتی از حق دور است؛ زیرا در سند آن تاریکی‌هایی وجود دارد از جمله: وجود ابوصالح[[67]](#footnote-67) و کلبی و محمدبن مروان سدی.

و کلبی متهم است. ابوحاتم حیان می‌گوید: کلبی از زمرة کسانی است که می‌گویند «علی نمی‌میرد و به دنیا بر می‌گردد» و اگر ابری می‌‌دیدند می‌گفتند امیرمؤمنان در آن است. پس احتجاج به آن حدیث درست نیست. جای شگفتی[[68]](#footnote-68) است از غفلت[[69]](#footnote-69) سازندة این حدیث، که چگونه روایتی ساخته که عقل سلیم[[70]](#footnote-70) آن را نمی‌پذیرد. چگونه ستاره در منزلی فرود آمد[[71]](#footnote-71) و آن قدر ثابت ماند که دیده شد[[72]](#footnote-72).

از جمله سفاهت و حماقت راوی این است که این حدیث ساختگی را از ابن عباس روایت کرده است، در حالی که ابن عباس[[73]](#footnote-73) در وقت معراج پیامبر دو سال سن داشت، چگونه آن حالت را می‌توانست مشاهده کند تا راوی آن باشد؟! اگر این حدیث در تفسیر کعبی از ابن عباس معروف نباشد، پس آن از جمله احادیثی است که بعد از وی ساخته شده است و این امر نزدیکتر به حقیقت است. ابوالفرج[[74]](#footnote-74) می‌گوید: عده‌ای این حدیث را سرقت کرده و سند آن را تغییر دادند و با سندی غریب[[75]](#footnote-75) از طریق ابوبکر بن عطار از سلیمان بن احمد مصری از ابو‌قضاعه ربیعه بن محمد روایت ‌کردند، که ثوبان بن ابراهیم از مالک بن غسان نهشلی از انس[[76]](#footnote-76) نقل می‌کند که گفت: ستاره‌ای در زمان پیامبر فرود آمد، سپس پیامبر فرمودند: به این ستاره بنگرید، در منزل هر کس سقوط کند وی جانشین[[77]](#footnote-77) من می‌باشد. گفت: ما نیز نگاه کردیم، ناگهان[[78]](#footnote-78) ستاره‌ در منزل علی[[79]](#footnote-79) فرود آمد، عده‌ای از جمعیت[[80]](#footnote-80) حاضر گفتند: محمد در دوستی علی[[81]](#footnote-81) به بیراهه رفته و دچار فریب شده است. که خداوند این آیات را نازل کرد:[[82]](#footnote-82)

﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢﴾ [النجم: 1-2].

ابوالفرج در ادامه می‌گوید[[83]](#footnote-83): این همان حدیث پیشین[[84]](#footnote-84) است که برخی از راویان آن را به سرقت[[85]](#footnote-85) برده و سندش را تغییر[[86]](#footnote-86) داده‌اند. که نشانه بی عقلی سازنده‌ روايت این است که آن را به انس نسبت داده است، در صورتی که انس هنگام[[87]](#footnote-87) معراج و نزول آیات در مکه نبود؛ زیرا معراج یک سال پیش از هجرت اتفاق افتاده، و انس پیامبر را در مدینه شناخت.

بنابراین، در سند این روایت ابهاماتی فراوان وجود دارد.

در خصوص مالک نهشلی، ابن حبان می‌گوید: رواياتي را از افراد مورد اعتماد نقل می‌کند که هیچ گونه شباهتی با احادیث ثابت شده از آنها ندارد. ثوبان نیز برادر ذوالنون مصری است و در حدیث ضعیف می‌باشد. ابوقضاعه منکر الحدیث و متروک است. ابوبکر عطار[[88]](#footnote-88) و سلیمان بن احمد هر دو مجهول و ناشناخته هستند.

دلیل و پاسخ سوم: آنچه دروغ بودن روایت مذکور را روشن می‌کند ادعای حضور ابن عباس در هنگام سقوط ستاره در منزل علی و نزول سورة نجم است. زیرا ابن عباس در هنگام وفات پیامبر در نوجواني بود كه هنوز به حد احتلام نرسیده بود. و چنین چیزی از او در صحیح مسلم و بخاری ثابت شده است. بنابراین در هنگام نزول این آیه، یا اصلاً متولد نشده، یا کودکی بوده كه به سن تمییز نرسیده است. در هنگام هجرت پیامبر ابن عباس حدود5 ساله بود و نزدیکتر به صواب آن است که هنگام نزول سوره نجم به دنیا نیامده بود؛ زیرا اين سوره از سوره‌های اولیه نزول قرآن است.

پاسخ چهارم: هرگز ستاره‌ای در مکه یا مدینه یا هر سرزمین دیگری فرود نیامده است و اگر چه در هنگام مبعوث شدن پیامبر شهاب سنگ‌هاي زیادی مشاهد مي‌شد، اما ستاره به سوی زمین فرود نیامده است. و نه تنها چنین اتفاقی غیر عادی در عالم شناخته شده نیست، بلکه شبیه آن نیز در دنیا معلوم نگشته است. چنین روایتی جز از فردی که گستاخ‌ترین و بی‌شرم‌ترین آدم نسبت به دروغ گفتن و کم بهره‌مندترین مردم از شرم و دین است، سر نمی‌زند. و ترویج چنین روایتی از نادان‌ترین، کم‌خردترین، بی‌شناخت‌ترین و بی‌علم‌ترین انسان‌ها ممکن است.

پاسخ پنجم: نزول سورة نجم در آغاز اسلام اتفاق افتاده، علی نیز در آن هنگام بچه بود و اظهر اقوال این است که وی به سن احتلام نرسیده و با فاطمه ازدواج نکرده بود و هنوز نمازهای واجب چهار رکعتی، سه رکعتی، دو رکعتی و زکات واجب و حج خانه خدا، روزه ماه رمضان و دیگر قواعد عمومی اسلام تشریع نشده بود.

اگر فرمان خداوند مبنی بر سفارش پیامبر به جانشینی علی حق باشد، در آن صورت ‌بایستي در پایان کار نازل شده باشد – همان طور که در روز غدیر خم مدعی هستند-؟ پس چگونه در آن هنگام (در اوائل) نازل شد.

پاسخ ششم: اتفاق نظر علمای تفسیر بر خلاف این روایت است و نجم (ستاره‌) كه در اين سوره بدان قسم ياد شده یا نجوم آسمان است يا نجوم و قسمت‌هاي قرآن منظور است و کسی نگفته ستاره‌ای در منزل فردی از اهل مکه سقوط کرده است.

پاسخ هفتم: هر کس به پیامبر بگوید: گمراه شده‌اي، کافر تلقی می‌شود و پیامبر هرگز کفار را قبل از شهادتین و وارد شدن در اسلام به احكام و فروعات امر نمی‌کرد.

پاسخ هشتم: اگر ستارة مذکور صاعقه (رعد و برق) بود پس فرود صاعقه در منزل شخصی نشانه کرامت وی نیست و اگر از زمرة ستاره‌های آسمان باشد، پس نمی‌توان آسمان را بشکافد و اگر از جمله شهاب سنگ‌ها هم باشد، شهاب‌سنگ بسوي شیاطین پرتاب مي‌شوند و به زمین فرود نمي‌آيند و سقوط نمی‌کنند. و اگر فرض بر این باشد كه آن شیطان که شهاب بسوي آن پرتاب شد به منزل علي رسيد و در آن‌جا با اصابت شهاب سوخت، این هم نمی‌تواند بیانگر کرامت علی باشد، اگرچه چنین چیزی هرگز اتفاق نيفتاده است.

فصل پنجم   
پاسخ به کسی که مدعی است علی به دلیل پاک و معصوم بودن، امام است

شیعه می‌گوید: برهان چهارم برای اثبات امامت علی این فرمودة خداوند است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت، ببرد و به نیکویی شما را پاک کند».

امام احمدبن حنبل در مسند خود از واثله بن أسقع روایت می‌کند که گفت: به منزل علی رفتم و او را جویا شدم، فاطمه ل گفت: او نزد رسول خدا رفته است. ناگهان پیامبر و علی آمدند و من هم به همراه آنها وارد منزل شدم، سپس علی را در سمت چپ و فاطمه را در دست راست و حسین و حسن را پیش روی خود نشاند و ردایش را روي آنها انداخت و اين آیه را تلاوت كرد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33].

سپس فرمود: پروردگارا! اینان اهل حقیقی من هستند.

از ام سلمه روایت شده که پیامبر در منزل خود بود، فاطمه به همراه ظرفی که در آن حریره (نوعی حلوا) بود به نزد پیامبر آمد. پیامبر فرمود: ای فاطمه، همسر و دو فرزندت را نیز دعوت کن. سپس علی و حسن و حسین وارد منزل شده و نشستند و از آن حلوا خوردند.

پیامبر به همراه آنها روي بستری نشسته بودند که زیر آن جامه‌ای خیبری بود. ام سلمه گفت: من در حجره اصلی خودم بودم که خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الاحزاب: 33].

گفت: پیامبر مقدار اضافی آن رداء را برداشت و آنها را با آن پوشاند، سپس دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنها بزدا و به خوبي پاکشان گردان. و چندین بار این دعا را تکرار کرد. ام سلمه گفت: سرم را داخل کردم و گفتم: من هم با آنها هستم ای رسول خدا، فرمود: شما هم به سوی نیکی هستید.

این آیه دلالت بر عصمت دارد. و با لفظ «إنما» و دخول «الف و لام» بر خبر و اختصاص در خطاب «اهل بیت» و تکرار «یطهرکم» و «تطهیرا» تأكيد شده كه همگی گویای اهمیت موضوع است. و چون غیر آنها معصوم نیستند، امامت از آنِ علی است. و در بسیاری از گفته‌های خود مدعی این امر شده، مثل این گفته وی که: به خدا سوگند پسر قحافه (ابوبکر) لباس خلافت را بر تن کرد در حالي که می‌دانست جایگاه من برای خلافت همچون جایگاه محور برای سنگ آسیاب بود. و نفی پلیدی نیز از علی ثابت شده و او راستگو و امام بود.

پاسخ: در مجموع حدیث مورد استناد صحیح است؛ زیرا ثابت شده که پیامبر در باره‌ی علی، فاطمه، حسن و حسین فرمود: پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند. از اینان پلیدی را بزدا و به نیکویی پاکشان کن.

مسلم آن را از عایشه لروایت کرد که گفت: رسول خدا صبحگاهی از منزل بیرون رفت جامه‌ای بافته شده از موی سیاه داشت. پس حسن بن علی، حسین بن علی، فاطمه و سپس علی آمدند پیامبر آنها را یکی پس از دیگر در آن پارچه و قبای منسوج داخل کرد. سپس این آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الاحزاب: 33]. را قرائت کردند[[89]](#footnote-89).

و این روایت ام سلمه از روایت‌های احمد و ترمذی[[90]](#footnote-90) مشهور است، ولی هیچ‌گونه دلالتی بر امامت و عصمت ندارد.

تحقيق این موضوع از دو جهت قابل بررسی است: نخست خداوند می‌فرماید: «خداوند قطعاً می‌خواهد از شما اهل بیت پلیدی را بزداید و به نیکویی پاکتان کند» (احزاب: 33) این آیه، مثل آیات زیر است که خداوند می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ﴾ [المائدة: 6].

«خداوند نمی‌خواهد که سختی بر شما قرار دهد».

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: 185].

«خداوند بر شما آسانی را می‌خواهد و سختی بر شما نمی‌خواهد».

و همچنین این فرموده‌ی خداوند:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ٢٧﴾ [النساء: 26-27].

«خداوند می‌خواهد برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند و توبه شما را بپذیرد و خداوند آگاه و حکیم است. خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد و کسانی که به دنبال شهوات می‌افتند می‌خواهند شما بکلی منحرف شوید».

پس ارادة خداوند در این آیات به این معناست که خداوند به آن مقصودها راضی و خشنود بوده و آنها را دوست دارد، یعنی آن را برای مؤمن تشریع نموده و بدان امر کرده است. و این بدان معنا نیست که این مقصودها را خداوند خلق کرده و قضا و قدر خداوند بر آنها تعلق گرفته و یک چیز ضروری و انجام شده است.

به دليل اینکه پیامبر پس از نزول این آیه فرمودند: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، از آنها پلیدی را بزدا و به نیکویی پاکشان گردان. بنابراین از خداوند خواستار زدودن پلیدی از اهل بیت و پاک شدن آنها شد.

اگر مفهوم آیه خبر دادن از زدودن پلیدی و پاک شدن آنها بود، در آن صورت نیازی به دعا و درخواست نبود و این استدلال آنها به قول قدریه نزدیکتر است که به این توضیح که اراده خداوند در نزد آنها متضمن به وجود آمدن مراد و مقصود نیست، بلکه گاهی خداوند چیزی را اراده می‌کند که به وجود نمی‌آید و گاه چیزی را اراده نمی‌کند و به وجود می‌آید.

بنابراین در آیه مذکور اراده تکوینی خداوند مورد نظر نیست، به همین دلیل دلالت بر وقوع نمی‌کند.

با وجود اینکه این شیعه و امثال او قدری هستند، پس چگونه به این آيه برای وقوع آنچه اراده شده استدلال می‌کنند كه خداوند مي‌فرمايد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33].

چگونه چنين استدلال مي‌كنند حال آن‌كه خداوند اراده کرده تمام اهل زمین ایمان بیاورند؛ ولی مراد و خواست خداوند به وقوع نپيوسته. ولی از نظر اهل تحقیق و اثبات در خصوص این مسأله، ارادة خداوند در قرآن دو نوع است:

اول؛ ارادة تشریعی دینی که متضمن دوستی و رضایت خداست. دوم، اراده تکوینی و قدری که به معني خلقت و آفريدن و تقدیر اوست. ارادة تشریعی خداوند؛ مانند آیاتی که قبلاً مطرح شد.

و اراده تکوینی خداوند هم مثل این آیات كه مي‌فرمايد:

﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجٗا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِ﴾ [الأنعام: 125].

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را گشاده برای اسلام می‌کند و آن کس را که خدا بخواهد سرگشته و گمراه سازد سینه‌اش را به گونه ای تنگ می‌سازد که گویی در آسمان بالا می‌رود».

﴿وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغۡوِيَكُمۡ﴾ [هود: 34].

«هر گاه خدا بخواهد شما را هلاک و گمراه کند هر چند که بخواهم شما را اندرز دهم سودی به شما نمی‌رساند. خدا پروردگار شماست و به سوی او برگردانده می‌شوید».

بسیاری از اثباتیه و قدریه اراده را یک نوع دانسته همان گونه که اراده و محبت را یک چیز می‌دانند، پس قدریه اراده خداوند را نفی می‌کنند در آن‌چه در آيات تقدير بيان كرده كه مراد خدا چنين است، و اثباتیه ارادة خداوند را در آنچه روشن است مقصود اراده‌ي تشریعی است، نفی می‌کنند.

بنابراین، نزد آنها هر گاه گفته شود: فلان چیز مراد خداست، باید حتما به وجود بیاید. خداوند خبر می‌دهد که می‌خواهد توبه‌ی مؤمنین را بپذیرد و آنها را پاک گرداند، ولي عده‌ای توبه می‌کنند و عده‌ای دیگر توبه نمی‌کنند. عده‌ای پاک شده اما برخی دیگر پاک نمی‌شوند. اگر ارادة خداوند در آیه مذکور را دالّ بر وقوع پاکی و از بین رفتن پلیدی در نظر بگیریم، به مجرد آیه این ادعا ثابت نمی‌شود. و آنچه بیانگر مسأله است اینکه زنان پیامبر در آیه مطرح شده‌اند و سخن در آیات مذکور پیرامون امر خداوند بر لزوم پاک کردن آنهاست، و به کسانی که فرمان خدا را انجام دهند، وعده اجر و به آنهایی که فرمانش را ترک کنند، وعده‌ی عذاب داده شده است و آيات قبل آن چنين است:

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 30-33].

«ای همسران پیامبر ! شما مثل هیچ کدام از زنان دیگر نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید صدایتان را نرم و نازک نکنید که بیماردلان چشم طمع به شما بورزند بلکه شایسته سخن بگویید. و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید. و نماز را برپا داشته، زکات را بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت نمایید خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

در این آیات خطاب به زنان پیامبر بوده و همراه با امر و نهی، وعدة پاداش و وعید عذاب می‌باشد. ولی چون منفعت و بهره (فرمان‌برداري از اين فرامين الهي كه بهشت است) كه در این آیه ذكر شده هم عموم زنان و هم اهل بیت را دربر می‌گیرد، مسأله تطهیر و پاك كردن با این خطاب و شیوه‌های دیگری مطرح شده و این فقط به زنان پیامبر اختصاص داده نمی‌شود، بلكه تمام اهل بیت را در برگرفته و به طور اختصاصی علی، فاطمه، حسن و حسین را نیز شامل می‌شود، به همین جهت پیامبر اختصاصی برای آنها دعا کرده است. و نيز مثل این آيه كه خداوند فرموده است:

﴿لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ﴾ [التوبة: 108].

«اولین مسجدی که بر مبنای تقوی بنا نهاده شد».

که اين آيه به سبب مسجد قبا نازل شد، ولی حکم آن هم شامل مسجد قبا و هم شامل سایر مساجدی است كه شایسته‌تر بدان هستند، مانند مسجد مدینه. و آنچه این مطلب را تأیید می‌کند این است که در خبر صحیح ثابت شده از پیامبر در خصوص مسجدی که بر مبنای تقوا بنا شده پرسیدند؟ در پاسخ فرمود: این مسجد من (مسجد النبی[[91]](#footnote-91)) است و همچنین ثابت شده که پیامبر روزهای شنبه پیاده یا سواره به مسجد قبا می‌‌رفت، روز جمعه در مسجد النبی نماز برپا می‌کرد و روز شنبه به مسجد قبا می‌آمد[[92]](#footnote-92). هر دوی آنها بر اساس تقوی بنا نهاده شدند.

به همین سبب همسران پیامبر ، علی، فاطمه، حسن و حسین جملگي از اهل بیت پیامبر بوده در صورتی که علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیتی هستند که از همسران پیامبر نسبت به وی خاص ترند؛ لذا برای آنها دعا کرد. پیرامون آل محمد نیز مردم دچار اختلاف شده‌اند: برخی، از جمله عده‌ای از یاران ما، امام احمد بن حنبل/ و غيره کل امت محمد را آل ایشان قلمداد کرده‌اند. و برخی هم، اهل تقوا و پرهيزگاري از امت محمد را در نظر گرفته و برای اثبات ادعای خود اين حدیث را روایت کرده‌اند: «آل محمّد كلّ مؤمن تقيّ» «آل محمد هر مؤمن پرهیزگار است»، که «خلاّل» آن را روایت کرده است.

گروهی از پیروان امام احمد / و دیگران به این حدیث استدلال کرده اند، در حالی که این حدیث ساختگی است[[93]](#footnote-93). و عده‌ای از صوفیه نیز بر مبنای همین حدیث آل محمد را اولیاء خاص خداوند در نظر گرفته‌اند -آن گونه که حکیم ترمذی آن را مطرح نموده است- ولی صحیح این است که آل محمد اهل بیت اوست که از شافعی و احمد همین قول نقل شده و شریف ابوجعفر و دیگران نیز همین را برگزیده‌اند.

آیا همسران پیامبر از جمله اهل بیت او محسوب می‌شوند؟ در پاسخ به این سؤال دو قول وجود دارد که بر اساس دو روایت از احمد می‌باشد: اول: زنان پیامبر از اهل بیت نیستند، این قول از زیدبن ارقم روایت شده است.

دوم: این قول نیز صحیح است که همسران پیامبر از اهل بیت او هستند. به دلیل اینکه در صحیح ثابت شده که پیامبر روش صلوات فرستادن را با اين الفاظ به اصحاب خود یاد می‌داد: «اللهمّ صلّ علی محمّد وأزواجه وزريته» «خدایا، بر محمد و همسران و فرزندانش درود بفرست». بر طبق دلالت قرآن همسر ابراهیم و لوط از اهل بیت و آل او محسوب شده پس چگونه همسران پیامبر آل و اهل بیت وی محسوب نشوند؟ و به خاطر اینکه این آیه دلالت می‌کند بر اين‌که زنان پیامبر از اهل بیت او هستند در غیر این صورت ذكر آن بی‌معنا است. ولی پرهیزکاران امت محمد اولیاء او هستند، همان‌گونه که در حدیث صحیح ثابت شده، پیامبر فرمودند: آل بنی‌فلان دوستداران من نیستند. بلکه اولیاء من خدا و مؤمنین نیکوکردارند. پس دوستان وی مؤمنین صالح هستند.

همچنین در حدیث دیگر آمده است که: دوستان من پرهیزگارانند، در هر حال و در هر کجایی که باشند.

و خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدۡ صَغَتۡ قُلُوبُكُمَاۖ وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ٤﴾ [التحریم: 4].

«اگر بر ضد او همدست شوید خداوند و جبرئیل و مؤمنان نیکوکردار یار و پشتیبان و دوستان او هستند».

در کتب صحاح روايت شده كه پیامبر فرمود: «وَدِدْتُ أَنِّي رَأَيْت إخْوَانَنَا» «دوست داشتم برادرانم را ببینم». اصحاب عرض كردند: آیا ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ» «بلکه شما اصحاب من هستید، برادران من کسانی هستند که به من ایمان می‌آورند حال آنکه مرا ندیده‌اند»[[94]](#footnote-94).

وقتی چنین است پس بین دوستان پرهیزکار پیامبر و بین ایشان نزدیکی از طریق دین، ایمان و پرهیزگاری وجود دارد. و این نزدیکی دینی برتر و بزرگ‌تر از نزدیکی و قرابت نسبی است، نزدیکی بین دل‌ها و جان‌ها ارجمندتر از نزدیکی بین جسمهاست. به این سبب بهترین مخلوقات، دوستان پرهیزکار او هستند، ولی در میان نزدیکان نسبی، هم فاجر و هم کافر و هم نیکوکار و مؤمن وجود دارد. و اگر در میان آنها افرادی مثل علی، جعفر، حسن و حسین و دیگران برترند به سبب ایمان و پرهیزکاری آنها بوده نه صرفاً به خاطر نسب، و به همین اعتبار دوستان و اولیاء او بودند، پس درجة دوستان او بالاتر از آل اوست. اگر به تبع اسم پیامبر به آل ایشان صلوات فرستاده می‌شود، به معنای بالاتر بودن آنها نسبت به دوستان پیامبر نیست و دوستان پیامبر از اهل بیت ایشان بالاترند، گرچه به تبع اسم ایشان در صلوات داخل نشده‌اند. چنان‌‌چه پیامبران و رسولان از آل بیت پیامبر برترند و به آنها صلوات فرستاده نمی‌شود. گاهی اگر چیزی را به یک امر پایین‌تر اختصاص می‌دهیم، به معنی برتری آن نسبت به چیز بالاتر نیست، زیرا همان گونه که در صحیح ثابت شده به زنان ایشان صلوات فرستاده می‌شود ولی به اتفاق همه علماء، انبیاء از آنها بالاترند.

اگر گفته شود: به فرض این که قرآن دلالت بر زدودن پلیدی از آن‌ها و پاک کردنشان نداشته باشد، ولی دعای پیامبر برای آنها دلالت بر وقوع آن می‌کند، زیرا دعای پیامبر اجابت می‌شود.

برخی گفته‌اند: قرآن بر زدوده شدن پلیدی و پاک شدن اهل بیت دلالت نمی‌کند، چه رسد به اینکه بر عصمت و امامت دلالت کند. ولی استدلال کردن به احادیث جایگاه دیگری دارد.

سپس می‌گوئیم: فرض بر اینکه قرآن دلالت بر زدوده شدن پلیدی و پاک شدن آنها داشته باشد، زیرا دعایی که اجابت شود به ناچار پاکی و زدوده شدن مدعو محقق خواهد شد، ولی چیزی که دالّ بر عصمت از خطا و اشتباه باشد در آن وجود ندارد. به دلیل اینکه مقصود خداوند در فرمان خود به همسران پیامبر این نیست که هیچ گونه خطایی از آنها سر نزند، بلکه خطا برای آنها و برای غیر آنها مورد بخشودگي خداوند قرار می‌گیرد. و سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند اراده کرده پلیدی -که گناهان بزرگ و زشت‌اند- را از آنها بزداید و آنها را از این گناهان آشکار پاک گرداند.

و پاک کردن از گناه بر طبق فرمودة خداوند دو جهت دارد:

﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ٤﴾ [المدثر: 40].

«جامه‌ات را پاک دار».

﴿إِنَّهُمۡ أُنَاسٞ يَتَطَهَّرُونَ ٨٢﴾ [الأعراف: 82].

«آنها مردمانی هستند که می‌خواهند پاک شوند».

﴿مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِ﴾ [الأحزاب: 30].

«هر کس از شما دچار گناه آشکاری شود دو برابر عذاب خواهد دید».

پاک شدن گناه یا به اين صورت است كه گناه نمي‌كند، یا اینکه به وسیله‌ی توبه از آن برگردد. همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: 103].

«از اموال آنها صدقه بگیر تا آنها را پاک کرده و موجب رشد آنها شوی».

بر این اساس آنچه از پاکی که خداوند در ابتدا، امر و اراده کرده متضمن نهی از گناهان می‌باشد نه متضمن اجازه گناه.

بلکه خداوند -پاک و منزه- از آن گناه نهی کرده و به کسی که آن را انجام دهد به بازگشت و توبه کردن از آن دستور می‌دهد.

در حدیث صحیح از پیامبر روایت شده که فرمودند: خدایا، بین من و خطاهایم دوری بیفکن، همان‌گونه که بین مشرق و مغرب دوری افکندی. و مرا با آب خنک و برف بشوی. پروردگارا، مرا از خطاهایم پاک کن آن‌گونه که لباس سفید از آلودگی پاک می‌شود[[95]](#footnote-95).

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیامبر در داستان افک قبل از آمدن حکم برائت عایشه ل به وی فرمود: ای عایشه، اگر بی‌گناه باشی خدا تو را تبرئه خواهد کرد و اگر مرتكب گناه شده‌ای از خداوند طلب مغفرت کن و به درگاهش توبه نما، زیرا بنده اگر به گناه خود اعتراف کند سپس توبه نماید، خداوند توبه‌ي او را می‌پذیرد[[96]](#footnote-96). خلاصه لفظ «رجس» به معني آلودگی است و مقصود از آن شرک می‌باشد، مثل این فرموده خداوند:

﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ﴾ [الحج: 30].

«از پلیدی بت‌ها بپرهیزید».

و گاهی به معنی خوردنی و نوشیدنی‌هاي تحریم شده است، مانند:

﴿قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ فِسۡقًا﴾ [الأنعام: 145].

«بگو در آنچه به من وحی شده است چیزی را بر خورنده‌ای حرام نمی‌یابم مگر، مردار و خون روان و گوشت خوک، که همه اینها ناپاک و انجام آنها گناه است».

و:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ [المائدة: 90].

«خمر و قماربازی و بتان و تیرهای بخت‌آزمایی پلید و از عمل شیطان است».

که از بین بردن این گونه آلودگی‌ها در واقع از بین بردن تمام آنهاست و ما می‌دانیم که خداوند شرک و ناپاکی‌ها را از زنان پیامبر دور کرده است. لذا لفظ «الرجس» عام و همه‌گونه ناپاکی‌ها را در برمی‌گیرد و پیامبر نیز به همین خاطر و براي این دعا کرد.

ولی این فرموده اش که «آنها را به نیکویی پاک کن» در اینجا طهارت به طور مطلق مورد درخواست قرار گرفته که برخی گمان می‌کنند اگر یک نوع طهارت انجام شود کافیست، مانند اين فرمودة خداوند:

﴿فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ ٢﴾ [الحشر: 2].

«پند گیرید ای صاحبان بصیرت».

در این آیه به آنچه که عبرت گرفتن نام دارد امر شده است. چناچه اگر به شخصی گفته شود که فلانی را گرامی بدار یعنی آن فعلی را انجام بده که اکرام و گرامي‌داشت محسوب شود. عبرت گرفتن نیز به همین نحو است. و انسان اگر از این داستان عبرت بگیرد ولی از نظیر آن عبرت نگیرد، نمی‌توان به وی نام عبرت‌گیرنده اطلاق کرد. لفظ «طاهر» نیز بدین گونه است که اگر از چیزی پاک باشد و به چیزهای دیگر آلوده باشد، در آن صورت نمی‌توان وی را بطور مطلق طاهر ناميد.

و لفظ «طاهر» هم مثل لفظ «طیّب» است كه در این آیه شریفه آمده است:

﴿وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِ﴾ [النور: 26].

«مردان پاک از آنِ زنان پاک و زنان پاک از آنِ مردان پاکند».

همان‌گونه كه فرموده:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ﴾ [النور: 26].

«زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند».

روایت شده که پیامبر به عمار فرمودند: به او رخصت دهید، طیّب مطیّب خوش آمد[[97]](#footnote-97).

و همچنین طاهر مثل لفظ «متّقی» و «مزکّی» است که خداوند می‌فرماید:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ١٠﴾ [الشمس: 9-10].

«رستگار شد هر که نفس خود را پاک کرد و زیان دید هر کس آن را تزکیه نکرد و ناامید شد».

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: 103].

«از امول آنها صدقه بگیر تا آنها را پاک کرده و رشد دهی».

و فرمود:

﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ﴾ [النور: 21].

«اگر فضل خدا و رحمت او نبود هیچ کدام از شماها پاک نمی‌گردید ولی خداوند هر که را بخواهد پاک می‌گرداند».

شرط متقی بودن این نيست که دچار گناه نشود، یا اینکه از اشتباه و گناه معصوم باشد در آن صورت در میان امت هیچ متقی‌ای وجود نداشت، بلکه هر کس از گناهش توبه کند در زمرة متقین داخل می‌شود و هر کس بعد ازگناه عملی نيكي انجام دهد که كفاره‌ي گناهش قرار گيرد او نیز از متقین است. همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا ٣١﴾ [النساء: 31].

«اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید بپرهیزید ما گناهان کوچک شما را می‌بخشیم و شما را به جایگاهی گرامی وارد می‌کنیم».

پس دعای پیامبر مبنی بر پاک کردن آنها مانند این دعای ایشانست که از خداوند درخواست نموده آنها را تزکیه دهد و نیکوکار و متقی گرداند، و یا دعاهایی از این قبیل. بنابراین امور هر كس ديگر هم بر این شیوه باشد داخل این دعا می‌شود. طهارتی که پیامبر در حق آنها از خداوند خواست، بزرگتر از درخواستی نيست که در حق خود کرده است. همچنان که فرمود: خداوندا، مرا با برف و آب خنک از خطاهایم پاک گردان.

پس هر کس گناهش مورد بخشودگي و پوشش خداوند قرار گیرد، در حقیقت او را پاک گردانیده، ولی هر کس با حالت آلوده به گناه بمیرد، در حال حیات از گناهان پاک نشده است.

شاید بتوان گفت که کمال پاک شدن آنها در این باشد که از صدقه که چرک اموال است پاک شده و صدقه به آنها تعلق نمی‌گرفت. و پیامبر هر گاه دعایی می‌کرد، خداوند بر اساس استعداد دعاشونده دعایش را اجابت می‌نمود و هنگامی که برای مردان و زنان مؤمن استغفار می‌کرد، به این معنا نبود که مؤمن گناهکاری وجود نداشت، اگر چنین باشد؛ پس مؤمن نباید در دنیا و آخرت عذاب ببیند. در حالی که این گونه نیست، بلکه برخی را به خاطر توبه و برخی دیگر به خاطر کارهای نیکی که گناهان بسیاری را از بین می‌برد می‌بخشايد.

خلاصه تطهیری که خداوند اراده کرده و پیامبر نیز آن را از خداوند طلب نموده است، به اتفاق علما به معنی عصمت از گناه نمی‌باشد؛ زیرا نزد اهل سنت جز پیامبر هیچ کس معصوم نیست و از نظر شیعه پیامبر و امام، معصوم هستند. پس این قسمت مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است که عصمت خاص پیامبر و امام شامل هیچ کدام از زنان و دختران پیامبر و زنان دیگر نيست.

بر این اساس محال است که تطهیر مورد نظر پیامبر در دعای مذکور برای چهار نفر، شامل عصمتي باشد که مختص پیامبر -و امامان- از نظر شیعه – است.

در دعای پیامبر چیزی که دالّ بر عصمت علی و یا غیر او باشد وجود ندارد و او برای چهار نفر به طور مشترک دعا کرد، ولی هیچ کدام را به طور اختصاصی در دعايش جدا نكرد. همچنین دعا برای عصمت و پاک شدن از گناهان بر مبنای رأي قدریه محال است؛ زیرا در اعتقاد آن‌ها خداوند اعمال اختیاری -انجام واجبات و ترک محرمات- را تقدير نكرده است. و برای خداوند ممکن نیست که بنده را فرمانبردار یا عاصی، پاک يا ناپاک کند. بر اساس اصول آنها محال است که برای کسی از خداوند درخواست شود که او را در انجام واجبات و ترک محرمات بگمارد.

بلکه از نظر آنها آنچه برای خداوند مقدور است این است که فرد را برای انجام خیر و شر آماده سازد، مانند شمشیری که فرد می‌تواند با آن مسلمان یا کافر را به قتل برساند یا مالی که انفاق آن برای فرمانبرداری و معصیت ممکن است، سپس بنده با اختیار خود با آن قدرت که خداوند در او گذاشته است فعل خیر یا فعل شر را انجام مي‌دهد.

اصل فوق‌الذکر استدلال آنها را باطل می‌کند، چون حدیث دعای پیامبر برای پاکی اهل بیت دلیل بر ابطال این اصل قدریه است.

اگر بگویند مقصود آن است که خداوند آنها را می‌بخشايد و مؤاخذه نمی‌کند این خود دلیل محکم‌تری برای دلالت حدیث به بطلان عصمت است. پس روشن شد که در حدیث به هیچ وجه دلیلی بر اثبات عصمت وجود ندارد. عصمت به طور مطلق -فعل مأمور و ترک آنچه نهی شده است- از نظر آنها برای خداوند مقدور نیست و ممکن نیست خداوند فردی را فاعل اطاعت و تارک معصیت یا گناهی قرار دهد، چه آن فرد نبی باشد و چه غیر نبی . پس از نظر آنها محال است که فرد با یاری و هدایت خدا اطاعت کند، بلکه با اختیار خودش اطاعت می‌کند. و این بیانگر تناقض گفتة آنها در خصوص مسائل عصمت است که قبلاً گذشت. اگر فرض کنیم که عصمت هم ثابت شد، شرط امام، عصمت نیست و همچنین اجماع بر عدم عصمت غیر آنها وجود دارد. لذا دلیل آنها به هر طریقی ابطال می‌شود.

امّا اين‌كه مي‌گويد: «علی بارها ادعاي امامت كرده و نفی رجس و پلیدی از او هم اثبات شده، پس او راستگو است».

به چند دلیل می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

اول: ادعاي اینکه علی مدعي خلافت بوده!، این غیر قابل قبول است، زيرا ما با بداهت و یقین می‌دانیم که هرگز علی تا قتل عثمان چنین ادعایی را نداشت. گرچه قلباً گرایش به امارت مسلمین داشت، ولی هرگز نگفت من امام یا معصوم هستم یا اینکه پیامبر مرا پس از خود به امامت منصوب کرد، یا اینکه مردم را ملزم به تبعیت از خود کند و یا ادعاهایی از این قبيل.

و به طور بدیهی می‌دانیم که نقل چنین چیزهایی از وی دروغ بستن به اوست. و علی بسیار پرهیزگارتر از آن بود که مدعی دروغی آشکار شود که همه اصحاب به دروغ بودن آن واقف بودند.

اما اینکه از وی نقل شده: لباس خلافت را پسر ابوقحافه بر تن کرد حال آنکه می‌دانست جایگاه من در خلافت همچون سنگ آسیاب بود.

باید گفت: اولاً: سند این روایت کجاست؟ كدام راوي معتمد از كسي مثل خود با سند پيوسته آن را نقل کرده است؟ چنین چیزی اصلاً وجود ندارد. چنین روایتی در کتابی مثل: نهج‌البلاغه و امثال آن روایت شده و اهل علم می‌دانند که اکثر خطبه‌های این کتاب دروغ بستن به علی است. و به خاطر همین امر غالب آنها در کتاب‌های قديمي موجود نبوده و سند معروفی ندارند. و این روایتی که نقل کرده‌اند از کجا نقل شده است؟ این خطبه‌ها به منزله کسی است که مدعی شود من عباسی یا علوی هستم در حالی که هیچ کدام از گذشتگان وی نه چنین ادعایی را کرده‌ باشند و نه فردی در دفاع از وی ادعایش را تأیید کرده باشد. پس دروغگو بودنش معلوم می‌گردد.

همان گونه که نسب از اصل به فرع با اتصال ثابت می‌شود روایت‌ها نیز به ناچار باید به گونه‌ای باشد، شخصی که از او روایت شده، ثابت و شناخته شده و سند آن متصل باشد. اگر شخصی کتابی را تصنیف کند و خطبه‌های زیادی در آن از پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی نقل كند و هیچ کس قبل از وی آن خطبه‌ها را با سندی معروف روایت نکرده باشد، به طور قطع به دروغ بودن او پی می‌بریم. در خطبه‌های نهج‌البلاغه سخنانی وجود دارند که به طور قطع و یقین خلاف آنها از علی برای ما ثابت شده است. در اینجا در پی تبیین دروغ بودن این روایت نیستیم، بلکه کافیست که صحت نقل آن را از راوی بخواهیم. خداوند مردم را به تصدیق چیزی که دلیلی بر راست بودن آن نیست ملزم نکرده است، بلکه این کار محال است. خصوصاً برمبنای غیرممکن بودن تکلیف خارج از توان؛ زیرا این از زمرة بزرگترین تکلیف‌های غیر قابل تحمل و توان است.

چگونه برای این انسان ممکن است که ادعای علی برای خلافت را با حکایتی که در قرن چهارم مطرح شد، اثبات کند. هنگامی که دروغگویان بر علی زیاد شدند و دارای حکومتی شدند که هر آنچه می‌گفتند، چه دروغ و چه راست از آنها قبول می‌کرد و کسی نبود که صحت و درستی روایت‌های آن را بخواهد و این جواب در حقیقت پاسخ اصلی ما در خصوص آنچه بین ما و بین خداست، می‌باشد.

سپس مي‌گوييم: فرض كنيد علی چنین چیزی را گفته باشد، ولی دلیل شما برای معصوم بودن و ادعای عصمت علی چیست؟ چرا نمي‌گوييد شاید مقصود وی این باشد که من از دیگران مستحق‌تر به امامت هستم بر مبنای اعتقاد او که گمان می‌کرد ذاتاً از دیگران شایسته‌تر و سزاوارتر به امامت بوده است. در آن صورت نمی‌توان گفت که خبر از چیزی داده که عملاً مرتکب دروغ شده باشد؛ زیرا در صورت ادعای شایسته‌تر بودن می‌توان سخن وی را حمل بر اجتهاد کرد و در اجتهاد نیز ممکن است به حق اصابت کند یا به خطا رود. به اتفاق علماء نفی پلیدی به معنای معصوم بودن از اشتباه نیست، چون خداوند نخواسته که خطا را از اهل بیت به کلی بزداید با وجود اینکه از نظر آنها (شیعه و قدریه) برای خداوند این کار مقدور نیست. ولی خطا مورد بخشش خداوند بوده و ارتکاب آن ضرری نمی‌‌رساند. و همچنین عموم پلیدی در خطا داخل نمی‌شود و کسی که به خطای خود اعتراف کند معصوم محسوب نمی‌شود جز پیامبر ، در حالی که شیعه این را به امامان بعد از پیامبر نیز اختصاص می‌دهد. و در از بین بردن پلیدی علی، فاطمه و دیگر اهل بیت به طور مشترک برخوردارند.

و ما می‌دانیم که علی پرهیزگارتر از آن بود که دروغ بگوید؛ ابوبکر و عمر و عثمان و غیره نیز همین طور.

ولی اگر به استدلال‌کننده این آیه گفته شود که تو دلیلی بر اینکه دروغ از زمره پلیدی‌هاست نیاورده‌ای، و اگر دلیلی بر آن نیاوری از بین بردن پلیدی لازمة آن نیست که حتي یک دروغ هم نگويد، اگر فرض بر اين باشد که پلیدی از بین رفته است. و حالانکه او از زمره‌ی کسانی است که به قرآن استدلال می‌کند و در قرآن چیزی که دالّ بر از بین بردن پلیدی و اینکه خطا و دروغ از جمله پلیدی است وجود ندارد. و علی نیز چنین نگفته است و اگر از این مسائل چیزی هم درست باشد، صحت آن به مقدماتی است که در قرآن نیامده است؛ زیرا کدام دلایل‌اند که در قرآن در خصوص امامت آمده باشند؟ و جز کسی که شایسته و برازندة رسوایی و پشیمانی است، چنین ادعایی را نمی‌کند!.

فصل ششم   
پاسخ به ادعاي كسي كه مي‌گويد: بيت علي در زمره‌ی بيوت انبياء محسوب مي‌شود

مصنف رافضی می‌گوید: دلیل ششم برای اثبات امامت علی این آیه قرآن است که مي‌فرمايد:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوۡمٗا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلۡقُلُوبُ وَٱلۡأَبۡصَٰرُ ٣٧﴾ [النور: 36-37].

«در خانه‌هایی که در آنها اجازه داده شده نام خداوند برده شود. در آنها سحرگاهان و شامگاهان به تقدیس و تنزیه یزدان می‌پردازند. مردانی که بازرگانی و معامله آنان را از یاد خدا و نماز خواندن و زکات دادن غافل نمی‌سازد. از روزی می‌ترسند که دل‌ها و چشم‌ها در آن دگرگون و پریشان می‌گردند».

ثعلبی با اسنادش از انس و بریده روایت نموده که گفتند: پیامبر این آیه را تلاوت کردند، شخصی ایستاد و گفت: منظور کدام خانه‌ها است ای رسول خدا؟ فرمودند: خانه‌های پیامبران. سپس ابوبکر ایستاده و گفت: یا رسول الله! آیا این خانه نیز در ضمن آنها داخل است؟ منظورش خانه‌ی علی و فاطمه بود. فرمودند: بلی، (و این خانه) از بهترین آنها است. و خداوند به طور خصوص از مردان (رجال) یادآوری کرد، تا به برتری آنها دلالت کند پس علی امام است و الا تقدیم کهتر بر مهتر لازم می‌آید.

از چند جهت می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست اینکه طبق روال گذشته صحت این نقل را باید از استدلال‌کننده بخواهیم و صرف نسبت دادن روایت به ثعلبی به اتفاق اهل سنت و شیعه نمی‌تواند حجت باشد. نه تنها یک خبر که یک نفر از جمهور آن را روایت کرده نمی‌توان در نزد جمهور حجت قلمداد کرد، بلکه جمهور علما اتفاق نظر دارند که آنچه ثعلبی و امثال او روایت می‌کنند، چه در فضیلت ابوبکر و عمر و چه در اثبات حکمی از احکام دیگر، غیر قابل احتجاج است مگر این‌که ثبوت آن به روشی دیگر معلوم گردد.

شایسته نیست کسی بگوید برای شما به احادیثی که فردی از جمهور روایت کرده احتجاج و استدلال می‌کنیم، زیرا به منزله‌ي این است که فردی بگوید من علیه شما به شهادت یک نفر حکم می‌کنم. آیا احدی از علمای جمهور گفته‌اند که شهادت تک تک آنها عدل و صحیح است و یا هر کدام از آنها اگر حدیثی روایت کنند آن حدیث صحیح است؟ علاوه بر این جمهور علما متفقند که ثعلبی و امثال او هم احادیث صحیح و هم ضعیف را روایت کرده‌اند. و همچنین اتفاق نظر دارند که صرف روایت آنها موجب تبعیت از آنها نمی‌شود. به همین خاطر در خصوص ثعلبی و امثال او گفته‌اند: همچون هیزم جمع‌کن شب هستند که هر آنچه حدیث صحیح و ناصحیح به دست آورده‌اند، همگی را جمع‌آوری کرده‌اند.

در تفسیر ثعلبی گرچه بیشتر احادیث دروغ و موضوع نیز یافت می‌شود، بدین سبب هنگامی که ابومحمد حسین بن مسعود بغوی آن را مختصر کرد چون در فقه و حدیث آگاه‌تر از ثعلبی بود، احادیث موضوعی که در تفسیر روایت شده بود در مختصر خود نیاورد. و فقط احادیث صحیحی که به بخاری و دیگران نسبت داده، آورده است، اما در اقوال مفسرین که ثعلبی از او آگاه‌تر بود. همچنین اقوال نحوی‌ها و داستان انبیاء بغوی از تفسیر وی استفاده کرده و در مختصر خود آورده است.

بغوی در حدیث مؤلف کتاب‌ «شرح السنة» و «مصابیح» است و آنچه در صحیح مسلم و بخاری و سنن است در مختصر خود آورده است ولی احادیثی که موضوع بودن آنها برای علما روشن است چیزی در آن ذکر نکرده است بر خلاف مفسرین دیگر مثل واحدی، همدم ثعلبی که در عربی آگاه‌تر از ثعلبی بود. و یا زمخشری و دیگر مفسرین، احادیثی در تفاسیر خود آورده‌اند که برای اهل حدیث موضوع بودن آن معلوم گردیده است.

پاسخ دوم: حدیث مورد استناد از نظر علمای حدیث ساختگی است، لذا در کتاب‌های معبتر حدیث مثل صحاح، سنن، مسانید یادی از آن به میان نیامده است. گرچه در برخی از این کتب مذکور احادیثی ضعیف یا دروغ یافت می‌شود، ولی بسیار اندک‌اند و حدیث مورد بحث و امثال آن به حدی دروغ بودن آنها واضح است که در هیچ کدام از کتاب‌های مذکور نیامده است.

پاسخ سوم: باید گفت به اتفاق علما آیه‌ي مذکور در خصوص مساجد است[[98]](#footnote-98). همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦﴾ [النور: 36].

«در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است در آن نام خداوند برده شود و در آنها شبانگاهان و سحرگاهان به تقدیس و تنزیه خداوند مشغول گردند».

و منزل علی و دیگران به این وصف متصف نبوده است.

پاسخ چهارم: باید گفت منزل پیامبر به اتفاق همه مسلمانان بالاتر از منزل علی است با این حال در آیه‌ي مذکور داخل نمی‌شود به دلیل اینکه در منزل پیامبر جز خود وی و یکی از همسرانش مرد دیگری نبوده در حالی که مرد (رجال) در آیه به صورت جمع آمده است.

و خداوند هر جا در خصوص منزل پیامبر چیزی گفته به این شیوه فرموده است که:

﴿لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ﴾‌ [الأحزاب: 533].

«داخل منزل پیامبر نشوید».

یا:

﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾‌ [الأحزاب: 34].

«به یاد بیاورید آنچه در منزل‌هایتان تلاوت می‌شود».

پاسخ پنجم: این گفته که مقصود منازل انبیاء است، دروغ می‌باشد، زیرا اگر چنین بود مؤمنان سهمی از آن آیه ندارند در صورتی که خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢﴾‌ [النور: 36-37].

«شبانگاهان و سحرگاهان به تنزیه و تسبیح او هستند. مردانی که بازرگانی و تجارت آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد».

هر کس که متصف به این صفات باشد او را دربرمی‌گیرد.

پاسخ ششم: خداوند می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ﴾‌ [النور: 36].

نکره موصوفه بوده و نمی‌توان مدلول آن را معین در نظر گرفت و اگر مقصود آن را فقط به مساجد اختصاص ندهیم در آن صورت منازل بیشتر مؤمنین که متصف به این صفت هستند را در برمی‌گیرد. لذا می‌توان فقط به منازل انبیاء اختصاص داد. و اگر مقصود آن اختصاص مساجد به یاد خدا در نمازهای پنجگانه و دیگر مواردی که به مساجد اختصاص دارد باشد در آن صورت گرچه منازل انبیاء به دلیل سکونت آنها در آن دارای فضیلت است ولی خصوصیت مساجد را ندارد.

پاسخ هفتم: اگر مقصود از منازل انبیاء آن مکانی باشد که پیامبر در آن سکنی گزیده است در آن صورت در مدینه منازلی از انبیاء، جز منازل زنان پیامبر نیست. بنابراین منزل علی مشمول آیه نمی‌شود. ولی اگر مقصود منازلی باشد که انبیاء در آن داخل شده‌اند. در آن صورت پیامبر در منازل بسیاری از اصحاب داخل شده است.

هر چیزی هم در حدیث به تقدیر گرفته شود، باز نمی‌توان فقط منزل علی را از زمرة منازل انبیاء برشمرد و برای منزل ابوبکر و عمر و عثمان و غیره این ویژگی را قائل نشد. بنابراین فقط به منزل علی اختصاص ندارد و «الرجال» مشترک بین منزل او و منزل غیر اوست.

پاسخ هشتم: مردان مذکور در آیه به این شیوه توصیف شده‌اند که تجارت و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد در آیه چیزی که دالّ بر فضیلت توصیف‌شدگان بر غیرشان باشد و همچنین چیزی که خداوند از نیکوئی‌ها به آنها وعده داده، چیزی به میان نیامده است و آیه مذکور فقط آنها را ستوده است و این بدان معنا نیست که هر کس مورد ستایش قرار گرفته و یا به او وعدة بهشت داده، برتر از دیگران است. و لازمه‌اش این نیست که هر فرد توصیف‌شده‌ای در آن آیه از انبیاء برتر باشد.

پاسخ نهم: اگر فرض بر این باشد که توصیف مذکور دلالت بر برتری آنها نسبت به دیگرانی که این گونه نیستند، کند در آن صورت چرا این صفت را فقط به علی اختصاص دادید؟ زیرا هر کس که تجارت و معامله او را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و پرداختن زکات و ترس از قیامت باز ندارد او متصف به این صفت است. پس چگونه می‌توان گفت: که فقط علی متصف به این صفت است؟ در حالی که لفظ آیه دلالت می‌کند که آنها مردانی هستند نه یک مرد تنها. و همین دلیل است بر اینکه آن صفت مختص علی نیست بلکه علی و دیگران در آن صفت مشترکند و هیچ چیزی دلالت بر برتری علی نسبت به دیگران که در آن صفت با وی مشترکند ندارد.

پاسخ دهم: به فرض اگر پذیرفته شود که علی در این صفت از دیگران برتر است، اما چگونه می‌توان گفت که این برتری به معنای امامت است؟ ولی اینکه ممکن نیست فردی در درجه‌ي پایین‌تر از فضیلت قرار دارد بر فرد بالاتر مقدم شود، در صورتی است که در تمامی صفات متناسب با امامت این برتری او تحقق یابد در غیر این صورت برتری فردی در یک خصلت نیکو موجب استحقاق وی برای امامت نمی‌‌شود. زیرا در بین اصحاب کسانی بودند که بیشتر از علی کافران را کشتند، برخی پیش از علی از مال خود در راه خدا بخشیدند و یا برخی بیشتر از علی نماز خوانده و روزه می‌گرفتند. و در میان آنها کسانی بودند که در راه خدا بیش از علی مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. برخی از آنها عالم‌تر و مُسن‌تر از علی بودند. خلاصه هیچ کدام از انبیاء در تمامی جهات مثل یکدیگر نبودند اصحاب پیامبر نیز هیچ کدام در تمامی خصوصیات کاملاً شبیه همدیگر نبودند بلکه در شخصی که در فضیلت پایین‌تری بود ممکن است خصلتی باشد که با آن خصوصیت از شخص دیگر که برتر از اوست برتر و ممتاز باشد. پس آنچه در برتری معتبر و ملاک است در مجموعه‌ي خصال است نه در یک خصلت و ویژگی خاص.

فصل هفتم  
پاسخ به کسی که مدعیست امامت مختص علی است به این دلیل که خداوند او را به خاطر اینکه دوست داشتن وی بر همگان واجب است برتر از دیگران قرار داده است

دلیل هفتم شیعه برای اثبات امامت علی این فرمودة خداوند است که:

﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾‌ [الشوری: 23].

«بگو از شما پاداشی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه به نزدیکی خداوند».

امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: وقتی آیه‌ي مذکور نازل شد، عده‌ای گفتند ای رسول خدا! نزدیکان که دوست داشتن آنها برما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه و پسران آن دو. در تفسیر ثعلبی و صحیح مسلم و صحيح بخاری نیز بر همین نحو آمده است. به غیر از علی و سه نفر دیگر (فاطمه و حسن و حسین) دوست داشتن دیگران واجب نیست بنابراین علی برتر بوده و امام است. زیرا مخالفت با وی با دوست داشتن او منافات داشته و تنها با فرمانبرداری از اوامر او دوستی‌اش حاصل می‌شود، بنابراین اطاعت از او واجب بوده و معنی امامت همین است.

از چند ناحیه می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست اینکه صحت سند حدیث باید روشن شود و نسبت دادن آن به مسند امام احمد بن حنبل دروغی آشکار است، زیرا مسند احمد بن حنبل فراوان موجود است ولی چنین حدیثی در آن نیست و دروغی واضح‌تر از آن، اینکه ادعای وجود آنها در صحیح مسلم و بخاری کرده است. در حالی که چه در صحیح بخاری و چه در مسلم و مسند امام احمد احادیثی وجود دارد که مخالف با حدیث مذکورند. بی‌تردید این مرد شیعی (مصنف) و افرادی نظیر او از کتاب‌های اهل علم ناآگاه بوده و آنها را مطالعه نکرده و آنچه در آن کتب است را نمی‌دانند و برخی از آنها را دیده‌ام که کتابی برای خود در احادیث از کتاب‌های پراکنده جمع‌آوری کرد‌ه‌اند که گاه به صحيح مسلم و گاهی هم به صحیح بخاری و مسند احمد و نیز به خطیب خوارزم و ثعلبی و دیگران نسبت داده‌اند. و آن را «الطرائف في الرد علی الطوائف» نامیده‌اند. و دیگری کتابی تحت عنوان «العمدة» که اسم مصنف آن ابن بطریق می‌باشد جمع‌آوری کرده است.

شیعه با وجود دروغ‌های فراوانی که در کتب مذکور است احادیث آنها را روایت می‌کنند.

آنها بیشتر شبیه افرادی مثل ابوجعفر محمدبن علی که کتاب‌هایی برایشان تصنیف کرده، هستند.

و احادیثی را روایت کرده‌اند که برای نادان‌ترین مردم دروغ بودن آنها پوشیده نیست. دیدم بسیاری از استنادات و نسبت‌هایی که در آنها به سند و صحیح و دیگر کتاب‌ها داده‌اند، نادرست و بی‌اساس هستند. حدیثی را به مسند احمد نسبت می‌دهند که هیچ گونه اثری در مسند ندارد. در حالی که احمدبن حنبل کتابی در خصوص فضائل ابوبکر، عمر، عثمان و علی و دیگران تصنیف نموده که گاه روایت‌هایی در آن کتاب آمده که در مسند روایت نشده است و هر آنچه که امام احمد در مسند خود روایت کرده نزد او حجت نیست بلکه آنچه اهل علم روایت کرده‌اند، او نیز روایت می‌کند.

شرط وی در مسند بر این است که از افراد معروف به دروغگویی روایت نمی‌کند گرچه در مسند او احادیث ضعیف نیز وجود دارد و شرط او در مسند همان شرط ابوداود در سنن خود است. ولی در کتب فضائل، نویسنده هر آنچه از شیخ خود شنیده چه صحیح باشد چه غیر صحیح و ضعیف روایت می‌کند. و در پی آن نیست که فقط آنچه ثابت شده همان را روایت کند که به دنبال آن احمد و ابوبکر قطیعی چیزهایی به احادیث آن افزوده است.

و در افزوده‌های قطیعی بر کتب فضائل، احادیث دروغ و ساختگی زیادی موجود است. و آن جاهل (رافضی) گمان کرده که آن روایت امام احمد در مسند خود است و این اشتباهی ناپسند است، زیرا استادان قطیعی همگی پس از امام احمد بوده و از ايشان روایت کرده‌اند نه اینکه احمد از آنها روایت کرده باشد.

اینک مسند امام احمد موجود بوده و تمامی کتب آن از جمله کتاب زهد، کتاب ناسخ و منسوخ و کتاب تفسیر و دیگر کتب او موجودند، که در آن از وکیع، عبدالرحمن بن مهدی، سفیان، عبدالرزاق روایت شده است و گاهی نیز در آن کتب از ابوعمر قطیعی، علی‌بن جعد، ابونصر تمار روایت شده که این روایات را عبدالله افزوده است نه احمدبن حنبل. کتاب امام احمد در فضائل صحابه نیز به همین نحو، هم از عبدالله و هم از خود امام احمد روایت کرده‌اند و زیاداتی از قطیعی نیز در آن موجود است که از عبدالله حیار صوفی و امثال او روایت کرده که در طبقه راویان آن مثل عبدالله بن احمد است بیشترین تلاش عبدالله بن احمد این است که ازاحمدبن حنبل روایت کند.

زیرا امام احمد در اواخر عمر خود به خاطر درخواست خلیفه از او مبنی بر اقامتش نزد خلیفه و گفتن حدیث برای او و فرزندش به سبب ترس از فریب دنیا و درامان ماندن از آن به کلی روایت حدیث را ترک گفت. و چون قبل از ترک حدیث توسط احمد بن عبدالله احادیثی را گفته بود لذا بعد از اساتید خود حدیث احمد را نیز به یاد می‌آورد و نمی‌گفت که فلان شخص این حدیث را به من گفت اگر به این شیوه از وی می‌شنیدند خوشحال می‌شوند. قطیعی نیز از اساتید خود بسیار روایت می‌کرد که غالب آنها دروغ و ساختگی بود. روافض به این کتاب دلخوش کردند ولی در خصوص فضائل اصحاب دیگر در آن نمی‌نگرند بلکه فقط بر آنچه در فضائل علی است بسنده کردند. و هر حدیثی که در زیادت مسند بود گمان کردند که احمدبن حنبل آن را گفته است در حالی که رجال و طبقات حدیث را نمی‌شناسند. و اساتید قطیعی مانع می‌شوند از اینکه احمد از آنها حدیث روایت کند.

بنابراین رافضیه از فرط نادانی خود کتابی به غیر از مسند را نشنیده بودند و هر آنچه را که قطیعی در مسند روایت کرده بود گمان کردند که امام احمد آن را آورده است. این در حالی است که اگر قطیعی آنها را نمی‌افزود آنها نیز روایت نمی‌کردند؛ زیرا در نزد شیعه (رافضه) دروغ گفتن چارچوب ندارد. بدین ترتیب صاحب «الطرائف» و صاحب «العمدة» احادیثی را به امام احمد نسبت داده‌اند که وی در هیچ جا آنها را روایت نکرده است و هیچ کس هرگز آنها را نشنیده است. و بهترین وضعیت برای آنها این است که آن روایات را قطیعی روایت کرده باشد و آنچه قطیعی روایت کرده در آن، احادیث موضوع وجود دارد که ناپسندی و ساختگی آنها برای اهل علم پوشیده نیست. و نمی‌دانم نقل روایت این رافضی (حلی) از افرادی مثل صاحب کتاب عمده و الطرائف از خود صاحبان کتاب است یا از شخص دیگری. زیرا هر کس کمترین شناخت داشته باشد از نسبت دادن این حدیث به مسند و صحیح شرم می‌کند.

نسخه‌های صحیح مسلم و صحيح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل به فراوانی در روی زمین موجود و پراکنده‌اند ولی این حدیث در هیچ کدام آنها نیست. و در کتاب‌های علمی قابل اعتماد هیچ گونه اساسی ندارد. و فقط افرادی که هیزم جمع‌کن شب هستند مثل ثعلبی و نظیر او که چاق و لاغر را از هم تشخیص نمی‌دهند چنین روایتی را نقل کرده‌اند.

پاسخ دوم: این حدیث به اتفاق اهل علم حدیث که در این علم مرجع محسوب می‌شوند، ساختگی است و در هیچ کدام از کتاب‌های مرجع حدیثی یافت نمی‌شود[[99]](#footnote-99).

پاسخ سوم: آیه‌ي مورد استناد در سورة شوری واقع شده و این سوره به اتفاق اهل سنت مکی است. و تمامی سوره‌هایی که با حروف مقطعه «حم و طس» شروع می‌شوند مکی‌اند. واضح است که علی بعد از جنگ بدر، در مدینه با فاطمه ازدواج کرد و حسن در سال سوم و حسین سال چهارم بعد از هجرت متولد شدند در حالی که این آیه چندین سال قبل از تولد آنها نازل شده است. بنابراین چگونه پیامبر آن آیه را به وجوب دوست داشتن نزدیکان خود که هنوز شناخته نشده و به دنیا نیامده‌اند تفسیر می‌کند؟!.

پاسخ چهارم: تفسیری که ابن عباس در صحیح بخاری و مسلم از این آیه ارائه می‌دهد با ادعای آنها متناقض است در صحیح بخاری و مسلم از سعیدبن جبیر روایت شده است که گفت : در نزد ابن عباس در خصوص آیه‌ي 23 شوری (آیه مورد استناد) گفته شده که مقصود این است، محمد را با اذیت نزدیکانش نیازارید. ابن عباس به آن فرد گفت: عجله کردی؛ زیرا در میان قریش کسی نیست که با پیامبر نزدیکی و خویشاوندی نداشته باشند. سپس گفت: یعنی از شما اجری نمی‌خواهم بلکه از شما می‌خواهم قرابتی که بین من و شماست را حفظ کنید و از هم مگسلید[[100]](#footnote-100).

این هم ابن عباس که مفسر قرآن و آگاه‌ترین اهل بیت پیامبر بعد از علی بود می‌گوید معنای آیه دوست داشتن نزدیکان نیست بلکه معنایش این است که ای جماعت عرب و قریش، چیزی از شما بابت دعوت خود نمی‌خواهم جز اینکه نزدیکی و قرابت بین من و خود را حفظ کنید. بنابراین او از مردمی که به نزد آنها فرستاده شده بود درخواست کرد قرابت و صله رحم را حفظ کرده و به وی فرصت دهند که رسالت پروردگارش را برساند[[101]](#footnote-101).

پاسخ پنجم: اینکه خداوند به پیامبر می‌فرماید که بگو: از شما پاداشی جز دوستی در نزدیکی نمی‌خواهم. نفرمودند جز دوستی برای نزدیکان یا دوستی برای نزدیکی. اگر مقصود دوستی برای نزدیکان بود به همین عبارت می‌آورد با حروف اضافی «فی» همان طور که در این آیات می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الأنفال: 41].

«بدانید آنچه از غنیمت بهره‌مند شدید یک پنجم آن، از آنِ خدا و پیامبر و نزدیکان و خویشاوندان است».

و:

﴿مَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الحشر: 7].

«چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان است».

و همچنین می‌فرماید:

﴿فَ‍َٔاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ﴾ [الروم: 38].

«به خویشاوندان و تهیدست و در راه مانده حق او را بپرداز».

و:

﴿وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [البقرة: 177].

«مال را با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان می‌دهد».

و جاهای دیگری که به این شیوه آمده است. در جای جای قرآن که بر حقوق نزدیکان پیامبر و نزدیکان هر انسانی مطرح شده با لفظ «ذوی القربی» آمده است نه «في القربی» و همین که در این آیه نزدیکان به صورت مصدر آمده است نه اسم، گویای این است که دوستی نزدیکان مقصود نمی‌باشد.

پاسخ ششم: اگر دوستی نزدیکان پیامبر مدنظر بود در آن صورت می‌فرمود: «الـمودة لذوی القربی» و نمی‌گفت: «في القربی» پیامبر وقتی دوستی شخصی را از مردم می‌خواست، نمی‌فرمود که از شما دوست داشتن در فلانی یا در نزدیکان فلانی را می‌خواهم، بلکه می‌فرمود: دوست به فلانی یا محبت کردن به فلان شخص را از شما می‌خواهم. بنابراین وقتی دوست داشن با حروف «فی» آمده است معلوم می‌گردد که دوستی نزدیکان مقصود نبوده است.

پاسخ هفتم: مسلم است که پیامبر برای ابلاغ رسالت پروردگارش پاداشی را از مردم نمی‌خواست بلکه اجر و پاداش او طبق این آیات بر عهده خداوند است.

خداوند می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ٨٦﴾ [ص: 86].

«بگو از شما پاداش نمی‌خواهم و از زمرة مدعیان دروغین پیامبری نیستم».

و:

﴿أَمۡ تَسۡ‍َٔلُهُمۡ أَجۡرٗا فَهُم مِّن مَّغۡرَمٖ مُّثۡقَلُونَ ٤٠﴾ [الطور: 40].

«یا تو از آنها پاداشی می‌خواهی و همچون بار گرانی بر دوش آنها سنگینی می‌کند؟».

﴿قُلۡ مَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٖ فَهُوَ لَكُمۡۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ﴾ [سبأ: 47].

«بگو آنچه از پاداش و مزد که از شما خواستم آن برای شماست و من فقط پاداشم را از خداوند می‌خواهم و پاداش من بر خداوند است».

ولی در آیه‌ي مورد بحث، استثناء منقطع است مثل این آیه:

﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلٗا ٥٧﴾ [الفرقان: 57].

«بگو من در برابر ابلاغ این آیین هیچ پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم تنها پاداش من این است که کسی راه به سوی پروردگارش در پیش گیرد».

بی‌تردید محبت اهل بیت پیامبر واجب است. ولی با این آیه وجوب آن ثابت نمی‌شود و نه دوستی و محبت آنها پاداش ابلاغ رسالت نبی محسوب می‌شود بلکه آن مثل سایر عبادات خداوند ما را بدان مأمور کرده است.

و در خبری صحیح آمده است که پیامبر در غدیر خم -محلی در بین مکه و مدینه- برای مردم سخن می‌گفت. دو بار فرمودند: شما را از خدا در خصوص اهل بیتم می‌ترسانم. و در سنن نیز از پیامبر روایت شده است که فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست داخل بهشت نمی‌شوند تا اینکه اهل بیت را به خاطر خدا و به خاطر نزدیکی به من دوست بدارند[[102]](#footnote-102). بنابراین هر کس محبت اهل بیت را پاداش تمام و کامل ابلاغ رسالت پیامبر قرار دهد دچار اشتباهی بسیار بزرگ شده است. و اگر محبت اهل بیت پاداش او باشد پس ما به او پاداش دادیم به خاطر اینکه پاداشی را که پیامبر به خاطر ابلاغ رسالت دریافت کرد به او دادیم. آیا مسلمانی چنین چیزی را ادعا کند؟!.

پاسخ هشتم: لفظ «قربی» با لام تعریف، معرفه شده است پس به ناچار یابد برای مخاطبینی که خداوند در آیه مذکور آنها را بدان امر کرده شناخته شده باشند:

﴿قُلۡ مَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٖ﴾ [سبأ: 47].

ولی یادآور شدیم که در زمان نزول آیه نه فاطمه با علی ازدواج کرده بود و نه حسن و حسین به دنیا آمده بودند. بنابراین «قریبانی» که مخاطبین آیه می‌شناختند، محال است که این باشد بلکه آن نزدیک و قرابتی مدنظر است که بین پیامبر و مخاطبین آیه بوده و همگی آن را می‌شناختند. همان طوری که مثلاً شما می‌گویید: از تو چیزی جز دوستی در خویشاوندی که بین ماست را نمی‌خواهم، یا از تو فقط عدلی که بین ما و شماست را می‌خواهم. یا از تو جز اینکه از خدا بترسی در قبال این کار چیزی نمی‌خواهم.

پاسخ نهم: ما می‌پذیریم که دوستی و محبت علی بی‌آنکه به این آیه استدلال شود واجب است. ولی از وجوب دوستی و محبت او نمی‌توان این را که امامت و برتری نیز به او اختصاص دارد، فهمید (وجوب دوستی و محبت او مستلزم وجوب اختصاص وی به امامت و فضیلت نسبت به سایرین نمی‌باشد).

ولی این گفتة مدعی که «سه نفر دوستی آنها واجب نیست» ممنوع است بلکه دوستی و محبت آنها (خلفای سه‌گانه به غیر از علی) نیز واجب است و ثابت شده است که خداوند آنها را دوست دارد و هر کس را که خداوند دوست می‌دارد بر ما نیز دوست داشتن او واجب است؛ زیرا دوست داشتن و دوست نداشتن به خاطر خداوند واجب بوده و این مطمئن‌ترین چیزی است که نمایانگر ایمان است.

و همچنین آنها بزرگترین دوستان پرهیزگار خداوند هستند و خداوند دوستی آنها را که به نص قرآن ثابت شده بر ما واجب گردانیده است که خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از خداوند راضی و خشنودند. و هر کس که خداوند از او خشنود باشد او را دوست دارد و خداوند پرهیزگاران و نیکوکاران و عدالت‌پیشگان و صابران را دوست دارد. و اینها برترین افرادی هستند که بعد از پیامبر مشمول این آیه می‌شوند.

در صحیح از پیامبر روایت شده است که فرمودند: مؤمنین در دوست داشتن و مهربانی و حُسن همنوعی نسبت به یکدیگر مانند اعضای جسمی واحد هستند. که اگر عضوی از آن به درد آید بی‌خوابی و ناآرامی سایر اعضا را نیز دربرمی‌گیرد[[103]](#footnote-103). و پیامبر به ما خبر می‌دهد که مؤمنین در دوستی و مهروزی و حسن همدردی مانند اعضای یک جسم هستند. آنان ایمانشان به نصوص و اجماع ثابت شده، همان گونه که ایمان علی ثابت شده است و با مخدوش کردن و عیبجویی از ایمان آنها نمی‌توان ایمان علی را اثبات کرد بلکه هر روشی که دلالت بر ایمان علی کند به ایمان آنها بیشتر دلالت می‌کند. و هر طریق که به وسیله‌ي آن موجب جرح و مخدوش کردن آنها شوند به آن پاسخ گفته می‌شود همان گونه که در خصوص جرح علی محکوم و پاسخ داده شده هستند. بنابراین شیعه‌ای که از آنها عیبجویی می‌کند و برای علی تعصب به خرج می‌دهد، هیچ گونه حجتی ندارد و همانند یهودیان و مسیحیان هستند که نبوت را برای عیسی و موسی ثابت می‌کنند ولی بر نبوت محمد ایراد و جرح وارد می‌کنند.

بدین ترتیب ممکن نیست که شیعه علیه نواصب، خوارج و دیگران که نسبت به علی کینه‌توزند و ایمان او را مورد طعنه و عیبجویی قرار می‌دهند دلیل ارائه دهد؛ زیرا اگر از وی بپرسند که به چه دلیلی دانستی که علی مؤمن و دوست خداست؟ اگر در پاسخ بگوید : از طریق روایت‌های متواتر که در خصوص اسلام آوردن و نیکوکاری‌های او پی بردم به او گفته می‌شود: چنین روایت‌هایی در خصوص ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر اصحاب پیامبر نیز وجود دارد و حتی روایت‌های متواتر در خصوص نیکی‌های آنها که بدون هر گونه معارض باشد بیشتر از آنکه در حق علی باشد، روایت شده است. اگر بگوید: که قرآن دلالت بر ایمان علی می‌کند.

در پاسخ گفته می‌شود که قرآن با اسم‌های عام دلالت می‌کند، مثل:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنین راضی و خشنود شده است».

و از این قبیل آیات. در حالی که شیعه بزرگان اصحاب را از این عمومیت خارج می‌کند. و اگر یکی را خارج می‌کرد آسان تر بود از اینکه همه را خارج کند و فقط یکی از آنها را برگزیند که علی باشد.

و اگر بگوید با احادیثی که بر فضائل او دلالت دارند با نزول قرآن در خصوص علی پی به امامت علی بردم. باید گفت: احادیث در خصوص آنها (ابوبکر و عمر و عثمان و غیره) بیشتر و صحیح ترند ولی شیعه بر آنها عیب و طعنه می‌زند.

و احادیثی که در خصوص فضائل علی هستند همان اصحابی که شیعه بر آنها خدشه وارد می‌کند روایت کرده‌اند.

اگر عیبجویی بر آنها درست باشد پس نقل و روایت آنها باطل است و اگر نقل آنها صحیح باشد عیبجویی آنها باطل است و اگر شیعه مدعی شود که از طریق خود به تواتر اثبات شده است.

باید گفت: که هیچ کدام از رافضه در میان اصحاب نبودند در صورتی که بر همه‌ي آنها عیب و خدشه وارد می‌کنند و چند نفر انگشت شمار از اصحاب را قبول دارند. پس همان چند نفر انگشت شمار با هم تبانی کرده‌اند و این منقولات را روایت کرده‌اند پس کسی که بر روایت‌های جمهور عیب می‌گیرد چگونه اثبات روایت چند نفر اندک برای وی ممکن و مقدور خواهد بود (و این مسأله در جای مفصل بحث خواهیم کرد).

و این گفته که: غیر از علی دوستی سه نفر دیگر (ابوبکر و عمر و عثمان) واجب نیست، در نزد جهمور سخنی است باطل. بلکه در نزد اهل سنت دوستی آنها واجب‌تر از دوستی علی است؛ زیرا وجوب محبت و دوستی به میزان فضل افراد بوده و هر فردی که بهتر و برتر باشد دوست داشتن او نیز باید بیشتر باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ٩٦﴾ [مریم: 96].

«کسانی که ایمان می‌آورند و عمل صالح انجام می‌دهند خداوند آنها را دوست داشته و محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند».

یعنی خداوند آنها را دوست دارد و دوستی آنها را در دل دیگران می‌افکند و آن افراد (ابوبکر، عمر و عثمان) از هر کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد بعد از پیامبر برترند.

همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستادة خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سخت گیر و نسبت به همدیگر مهربانند. آنها را در رکوع و سجود می‌بینی دائماً جویای فضل و خشنودی خدا هستند. در چهره‌هایشان نشانه‌های سجود نمایان است».

در صحیحین آمده است که از پیامبر پرسیده شد کدام مردم نزد تو دوست‌داشتنی‌ترند؟ فرمودند: عایشه. پس پرسیده شد از مردان؟ فرمودند: پدر عایشه[[104]](#footnote-104).

در خبر صحیح روایت شده که عمر در روز سقیفه به ابوبکر گفت: تو سرور ما و بهترین و دوست‌داشتنی‌ترین ما در نزد رسول خدا هستی[[105]](#footnote-105).

و آنچه خبر فوق را تصدیق می‌کند این است که در کتب صحاح بدون هر گونه ابهام مشهور است که پیامبر فرمودند: اگر من در میان اهل زمین دوست صمیمی برمی‌گزیدم حتماً ابوبکر را انتخاب می‌کردم ولی دوستی ما به خاطر اسلام است. و این روایت بیانگر آن است که بر روی زمین شایسته‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از ابوبکر در نزد پیامبر کسی نبود و هر کس که نزد رسول خدا دوست داشتنی‌تر باشد نزد خدا نیز محبوبیت او بیشتر است. و کسی هم که نزد خدا و رسولش محبوبتر باشد شایسته است که نزد مؤمنین نیز دوست داشتنی‌تر باشد.

و مؤمنین کسانی هستند که آن چیزی را دوست می‌دارند که نزد خدا و رسول خدا محبوب‌تر است.

گذشته از اینکه استدلال آنها (شیعه) مبنی بر اینکه فردی با درجة پایین‌تر و فضیلت کمتر محبت و دوست داشتن آن واجب است ولی بالاتر واجب نیست خود دلیلی علیه آنهاست. دلایلی که دال بر شایسته‌گي و محبوب‌ بيشتر ابوبکر نسبت به دیگران وجود دارد بسیار زیادند.

و اما این گفته‌ي شیعه که «مخالفت با علی با دوست داشتن وی منافات داشته و فرمانبرداری از دستورات وی دوست داشتن اوست بدین ترتیب اطاعت از او واجب بوده و معنی امامت همین است».

به این ادعا از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

اول: اینکه اگر دوستی موجب اطاعت می‌شود در آن صورت چون دوستي نزدیکان و خویشاوندان پیامبر واجب است پس اطاعت از آنها هم واجب بوده و فاطمه نیز باید امام باشد لذا این اگر باطل باشد مقدمه قبل نیز باطل است.

دوم: مودت و دوست داشتن همزمان با وجوبش مستلزم امامت نیست و کسی که دوست داشتن وی واجب شده در همان زمان امام نبوده. به دلیل اینکه حسن و حسین مودت آنها قبل از امام شدن واجب و علی نیز در زمان پیامبر مودتش واجب شده در حالی که امام نبود بلکه موضوع امامت وی بعد از شهاد عثمان پيش آمد.

سوم: اگر واجب بودن مودت لازمه‌اش امامت باشد در آن صورت اگر امامت منتفی شود مودت نیز به تبع آن منتفی خواهد شد. پس مودت کسی جز امام معصوم واجب نیست. بنابراین خداوند هیچ کدام از مؤمنان را دوست ندارد و محبت و مودت هیچ کدام از آنها هنگامی که امام نباشند، واجب نیست. چه از شیعیان علی باشند چه نباشند در حالی که این گفته خلاف اجماع و مخالف آن چیزی است که از ضروریات دین اسلام محسوب می‌شوند.

چهارم: این گفته که «مخالفت با علی با دوستی او منافات دارد» باید گفت چه وقت چنین چیزی درست است؟ آیا در مواردی که باید از او اطاعت شود، مقصود است. یا خیر به طور مطلق مخالفت با او با مودت و محبت وی منافات دارد؟ اگر به طور مطلق مدنظر باشد، این قول ممنوع و باطل است در غیر این صورت اگر فردی چیزی را بر دیگری واجب کند که خداوندت بر وی واجب نکرده است اگر با او مخالفت ورزد پس دوستدار او محسوب نمی‌شود، لذا یک مؤمن دوستدار مؤمن دیگر نیست مگر اینکه به وجوب اطاعت از او معتقد باشد. چنین گفته‌ای نادرست بودنش معلوم است.

ولی در خصوص مواردی که باید از علی اطاعت شود باید گفت: در این صورت مخالفت خدشه‌ای بر محبت وارد نمی‌کند مگر اینکه مورد مخالفت شده از زمره مسائلی باشد که اطاعت از آن واجب است. بنابراین اول می‌بایست موردی که واجب است اطاعت شود، معلوم گردد تا بتوانیم مخالف با آن مورد را از زمرة کسانی محسوب کنیم که بر مودت خدشه وارد کرده است.

وقتی ثابت شد که وجوب اطاعت به صرف وجوب مودت و دوست داشتن باطل است و این یک دَوْر ممتنع است، در آن صورت نمی‌توان دانست که مخالف بر مودت خدشه وارد کرده است تا وجوب اطاعت نیز معلوم گردد. و وجوب اطاعت معلوم نمی‌شود مگر اینکه امام بودن فرد مشخص گردد. و نمی‌توان پی برد که شخص امام است تا اینکه معلوم شود مخالفت با او بر محبتش خدشه وارد می‌کند.

پنجم: باید پرسید : مخالفت با امام در کدام دو حالت بر محبت و مودت فرد نسبت به او خدشه وارد می‌کند؟ در حالت اینکه به اطاعت از فرمان او امر شده باشیم یا خیر امر نشده باشیم؟

به طور بدیهی دومی منتفی است (یعنی اگر بر اطاعت او امر نشده باشیم مخالفت با او به منزله مخدوش شدن مودت ما نسبت به او نیست) ولی در حالت اول باید گفت: که ما می‌دانیم علی در طول خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، مردم را به اطاعت از خودش امر نکرده است.

ششم: باید گفت: چنین استدلالی را عیناً می‌توان در خصوص ابوبکر و عمر و عثمان نیز مطرح کرد. پس مودت و محبت و دوستی آنها نیز همان طور که گذشت واجب است و مخالفت با آنها نیز مثل مخالفت با علی است.

هفتم: سخن اهل سنت غالب و راجح است. زیرا مردم را به دوستی و طاعت ابوبکر و عمر و عثمان دعوت می‌کنند. ولی شیعیان امامت آنها را رها کردند در حالی که خداوند اطاعت از آنها را واجب و مخالفت با آنها را موجب مخدوش شدن دوستی آنها و حتی خدشه وارد شدن بر محبت خدا و رسول خدا قلمداد کرده است.

بی‌تردید اولین کسی که رفض -رد و عدم قبول بدون دلیل- ابداع نمود نه تنها دوستدار خدا و رسولش نبود بلکه دشمن خدا بود. و این قوم (شیعه) نسبت به اهل سنت به منزله مسیحیان با مسلمانان، است. مسیحیان، مسیح را اله قرار داده و ابراهیم و موسی و محمد را کمتر از حواریون عیسی به شمار می‌آورند. و شیعیان نیز علی را امام معصوم یا نبی یا اله قرار داده و خلفای چهارگانه را حتی از مالک اشتر نخعی و افرادی نظیر او که همراه علی جنگیدند کمتر در نظر می‌گیرند.

بنابراین نادانی آنها بیش از آن است که قابل وصف باشد و به روایت‌های دروغین و الفاظ متشابه و قیاس‌های فاسد چنگ می‌زنند و ادعا می‌کنند که این روایت‌ها درست و حتی متواترند و نصوص نیز به گمان آنها آشکار و معقولات هم صحیح و شفاف هستند!!.

فصل هشتم  
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که وی در میان دیگر صحابه به فداکاری و از خودگذشتگی برای پیامبر منحصر به فرد بود (و هیچ کدام از دیگران این ویژگی را نداشتند)

شیعه می‌گوید دلیل هشتم ما برای اثبات امامت علی این فرمودة خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 207].

«و از مردم کسانی هستند که جان خود را به منظور رضای خداوند می‌فروشند».

ثعلبی می‌گوید: رسول خدا هنگامی که قصد هجرت کرد علی‌بن ابیطالب را به منظور پرداخت بدهی‌ها و بازگرداندن امانت‌های مردم که نزد او بود جانشین خود کرد. و در شبی که مشرکین منزل او را محاصره کرده بودند از منزل به سوی غار ثور خارج شد به علی دستور داد که در بستر وی بخوابد و فرمود: ای علی، خودت را با قبای سبز حضرمی‌ من بپوشان و بر بستر من بخواب و انشاء‌الله از جانب آنها آسیبی به تو نخواهد رسید. و وی نیز اطاعت کرد پس خداوند بر جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم پس کدام یک از شما برادر یا صاحبش را در زنده ماندن بر خود ترجیح می‌دهد؟ هر دو، زنده ماندن را انتخاب کردند. خداوند به آنها وحی فرستاد که آیا شما نمی‌توانید مثل علی‌بن ابیطالب باشيد که بین او و محمد -علیه الصلاة والسلام- برادری برقرار کردم و علی در بستر او خوابید و زنده بودن پیامبر را بر خود ترجیح داد؟ پس به زمین فرود آیید و او را از دشمنش حفظ کنید، پس فرود آمده و جبرئیل بر فراز سر او و میکائیل نیز نزد پاهایش بود. جبرئیل گفت: آفرین بر شخصي مثل تو! ای ابن ابیطالب، خداوند نزد فرشتگان خود به تو مباهات می‌کند. در حالی که پیامبر راهي مدینه بود خداوند این آیه را در منزلت علی نازل کرد:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 207].

ابن عباس می‌گوید: هنگامی که پیامبر از مشرکین مکه به سوی غار ثور گریخت، این آیه در خصوص علی نازل شد، و این فضیلتي است که برای غیر علی ثابت نشده است و دلالت بر برتری علی نسبت به تمام صحابه دارد. بنابراین وی امام است.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه طبق معمول صحت روایت باید معلوم شود و تنها نقل و روایات ثعلبي و امثال او، به اتفاق اهل سنت و شیعه حجت محسوب نمی‌شود. این حدیث نیز مرسل متأخر است و سند آن مذكور نيست، و در نقل این گونه اسرائیلیات و احادیث اسلامی مسائلی وجود دارد که باطل بودن آنها معلوم است اگرچه او عمداً دروغ نگفته باشد.

پاسخ دوم: حدیثی که مصنف شیعه به این طریق نقل کرده به اتفاق اهل حدیث و سیره و به استناد کتاب‌های مرجع در این خصوص دروغ است[[106]](#footnote-106).

پاسخ سوم: هنگامی که پیامبر همراه ابوبکر صدیق به مدینه هجرت کردند، هدف مشرکین علی نبود، بلکه هدف اصلي آنها پیامبر و ابوبكر بودند. و همان طور که در روايات صحیحي که اهل علم در صحت آن شکی ندارند، جايزه‌ي دستگيري هر کدام از این دو نفر خون بهای يك نفر در نظر گرفته بودند[[107]](#footnote-107). و پيامبر علی را بدان خاطر در بستر خود گذاشت که مشرکین گمان کنند پیامبر در منزل است، تا او را تعقیب نکنند. هنگامي كه مشرکین وقت صبح علی را در بستر پیامبر یافتند و نا امید شدند، به علی آزاری نرسانیدند. بلکه از او در خصوص پیامبر سؤال کردند و او نیز اظهار بی‌اطلاعی کرد. علی از کسی نمی‌ترسید بلکه ترس او به خاطر پیامبر و یار صدیق او بود. و اگر مقصود مشرکین علی بود هنگامی که او را در بستر پیامبر مي‌دیدند به وی حمله‌ور می‌شدند. پس عدم تعرض بر علی دالّ بر این است که به دنبال او نبودند. پس او چه ایثار و از خودگذشتگی را انجام داده است؟

بی‌تردید کسی که خودش را فدا کرد و با جان خود از پیامبر دفاع کرد و ضرر خود را بر ضرر پیامبر ترجیح داد، ابوبکر صدیق بود، هرگاه آن حضرت از تعقیب خویش توسط دیگران می‌هراسید ابوبكر صدیق را پشت سر مي‌ديد، و هرگاه متوجه خبر يا صداي مشكوكي مي‌شد، بلافاصله ابوبکر را پیش روی خود می‌دید كه جلو مي‌رفت و خبر كشف مي‌كرد. و اگر خطري در كار بود دوست داشت ضرر متوجه خودش شود نه پیامبر .

و بسیاری از اصحاب در مواقع جنگ خودشان را فدا می‌کردند، برخی در پیشگاه پیامبر کشته شدند و برخی دیگر دستشان فلج شد، مثل طلحه‌بن عبیدالله . و این جان‌فدايي بر همة مؤمنان واجب است. اگر فرض بر این باشد که علی در آنجا جان خود را فداي پیامبر کرد، این فضلی است مشترک بین او و سایر اصحاب، پس چگونه همگان نادیده گرفته شوند، در حالي که آنجا ترس و خطري متوجه علی نبود؟

ابن اسحاق در سیره -با وجود اینکه خود از دوستداران و متمایلین به علی بود- وقتی از خروج پیامبر از منزل خود و برگزیدن علی به جای خود در شب توطئه مشرکین و كفار عليه پیامبر یاد می‌کند، می‌گوید[[108]](#footnote-108): جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت[[109]](#footnote-109): امشب را در بسترخوابي که شب‌هاي ديگر را در آن مي‌خوابي سپري مكن. گفت وقتي كه شب فرا رسید؛ مشرکین وقت خواب پیامبر در زير نظر گرفتند تا در وقت مقرر بر ایشان حمله‌ور شوند، هنگامی که رسول خدا این وضعیت آنها را دید، به علی[[110]](#footnote-110) فرمود: در بستر من بخواب و خودت را با این (عبا) پارچة سبز حضرمی من بپوشان[[111]](#footnote-111) و در آن بخواب، از جانب آنها به تو آسیبی نخواهد رسید.

از محمدبن کعب قرظی[[112]](#footnote-112) روایت شده که گفت: هنگامی که مشرکین بر او جمع شدند، ابوجهل[[113]](#footnote-113) نیز در میان آنان بود و همگی بر منزل پیامبر تجمع کرده بودند. ابوجهل به آنها گفت: محمد گمان می‌کند اگر در این امر از وی پيروي کنید پادشاه عرب و غیر عرب خواهید شد. و پس از مرگتان زنده مي‌شويد و باغ‌هايي همچون باغ‌هاي پر درخت اردن[[114]](#footnote-114) به شما داده خواهد شد و اگر اطاعت نکنید کشته خواهید شد و پس از مرگ برانگیخته شده و در آتشی که آماده شده[[115]](#footnote-115) خواهید سوخت.

ابن اسحاق گفت: رسول خدا از منزل خارج شد[[116]](#footnote-116) و دو مشت خاک برداشته و گفت: آری[[117]](#footnote-117) من همین را می‌گویم. و تو نیز یکی از افراد اهل آتش هستی. ناخودآگاه خداوند بینایی آنها را نسبت به پیامبر گرفت به طوری که او را نمی‌دیدند[[118]](#footnote-118). و آن خاک‌ها را بر سر همه پاشید، سپس پیامبر به جهتی که مورد خواست ایشان بود رفت. یکی از مشرکین که با محاصره‌کنندگان نبود نزد آنها آمد و گفت: اینجا منتظر چه هستيد؟ گفتند: در انتظار محمد هستيم.

گفت: خداوند شما را نومید کرد، سوگند به خدا، محمد از ميان شما خارج شد و بر سر همة شما خاک ریخت[[119]](#footnote-119) و به دنبال کار خود رهسپار گشت. آیا نمي‌بينيد بر سر شما خاك ريخته؟

گفت: سپس همه دستشان را روي سر خود گذاشتند و متوجه شدند كه خاك روي سرشان افتاده سپس به جستجو پرداخته[[120]](#footnote-120) و علی را در بستر پیامبر ديدند كه عباي او را به خود پيچيده بود[[121]](#footnote-121)، گفتند: سوگند به خدا که این محمد است و عبایش را بر خود پيچيده و خوابيده است. تا صبح آنجا باقی ماندند. علی از بستر برخاست. مشرکین گفتند: آن کس که به ما خبر داد راست گفت[[122]](#footnote-122). و در آن روز[[123]](#footnote-123) آیات ذیل نازل شد:

﴿وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثۡبِتُوكَ أَوۡ يَقۡتُلُوكَ أَوۡ يُخۡرِجُوكَۚ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٣٠﴾ [الأنفال: 30].

«هنگامی که کافران دربارة تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا اینکه بیرون کنند، آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند و خدا تدبر و چاره‌سازی می‌کرد. و خداوند بهترین چاره‌ساز است».

و می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَقُولُونَ شَاعِرٞ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيۡبَ ٱلۡمَنُونِ ٣٠﴾ [الطور: 30].

«آیا آنان می‌گویند که او شاعر است و ما در انتظار مرگ او هستیم».

در این هنگام بود که خداوند به پیامبر [[124]](#footnote-124) اجازه هجرت[[125]](#footnote-125) داد.

و این داستان بیانگر آن است که مشرکین اساساً به دنبال علی نبوده و به او هیچ کاری نداشتند. و نيز پیامبر به وی ‌فرمود: خودت را در این جامة سبز من بپیچ و در آن بخواب، هیچ گونه آسیبی متوجه تو نخواهند کرد. و پیامبر این وعده را به وی داد و در وعده‌اش صادق بود. و در حقیقت آرامش علی به خاطر این فرمودة پیامبر بود که آنها ضرری به تو نخواهند رساند.

چگونه خداوند در مورد آن دو فرشته می‌فرماید کدام یک از شما دیگری را در حیات بر خود ترجیح می‌دهد؟

پاسخ چهارم: روايت برادری فرشتگان هیچ اساسی ندارد و در مورد فرشتگان چنين ادعاهاي باطل گفته نمي‌شود و اين باطل سزاوار آن‌ها نيست، هيچ‌كدام از آن‌ها گرسنه نمي‌شود تا ديگري نسبت به او ايثار و جان‌فدايي كند و غذايش را به او بدهد، هيچ‌كدام از ايشان در موقعيت خطر قرار نمي‌گيرد كه لازم باشد ديگري امنيت خود را فداي او كند، پس چگونه خداوند مي‌فرمايد: كدام يك از شما زندگي را براي برادرش ترجيح مي‌دهد،‌ عقد برادري بين فرشتگان هم بي‌اساس است،‌ بلكه جبرئیل وظیفه‌ی مخصوص خود را داشته که جدای از وظیفه‌ی میکائیل است و بالعكس.

و هر کدام وظیفه‌ی خاص خود را دارند، همان طور که در احادیث آمده است که وحی و یاری رساندن (به مؤمنان و ...) وظیفه‌ي جبرئیل و روزی و امور مربوط به باران از آنِ میکائیل است.

علاوه بر آن، اگر تقدير خداوند بر این باشد که عمر یکی از آن دو از عمر ديگري طولانی‌تر باشد، پس این چیزی است که تمام شده و نزد خداوند مقرر است. و اگر تقدير الهي براين باشد كه عمر يكي از آن دو طولاني‌تر باشد و از آن دو بخواهد که با هم در خصوص اینکه کدام یک عمر طولانی‌تر را انتخاب می‌کند به توافق برسند، یکی از آنها براي انتخاب عمر طولانی،‌ دیگری را بر خود ترجیح دهد و هر دو بدان راضی هستند و اين جاي بحث و حرفی نیست، ولی اگر هر دو نپسندند آن را پس چگونه شایسته حکمت و رحمت خداست که آنها را نسبت به هم تحریک کرده و در بین آن دو دشمنی ایجاد کند؟ و اگر چنین چیزی حق باشد -خداوند بلندمرتبه‌تر از آن است- با وجود باطل بودن اين فرضيه، پس چرا خداوند آن را در هنگام خلقت آن دو که قبل از آدم بوده؛ تا وقت هجرت پیامبر به تأخیر انداخت؟

پاسخ پنجم: پیامبر عقد برادري را بين علی دیگران قرار نداده و هر چه در این خصوص روایت شده دروغ است. و روايت عقد برادری علي با پيامبر -با وجود ضعف و بطلان که دارد- فقط در مدینه صورت گرفته كه ترمذی به این شکل نقل کرده است[[126]](#footnote-126). ولی در مکه با هر فرض و تقدیري باطل است. و معلوم گشت که به اتفاق علمای حدیث جان‌فدایی و از خودگذشتگی (در آن داستان) در کار نبوده است.

پاسخ ششم: فرود آمدن جبرئیل و میکائیل برای حفظ یک نفر از مردم یکی از بزرگترین مجهولات و ناشناخته‌هاست، زیرا خداوند بدون نياز به این كار هر کدام از مخلوقاتش را که بخواهد حفظ می‌کند. و فقط فرود آمدن آنها در روز جنگ بدر روایت شده است، آن هم برای یک امر بزرگ، و اگر برای حفظ فردی از افراد مردم نازل می‌شدند حتماً این کار را برای حفظ پیامبر و ابوبکر انجام می‌دادند که دشمنان از هر جهت آنها را دنبال مي‌كردند و برای كشتن هر کدام از آنها خون‌بهاي يك نفر (صد شتر) پاداش را تعیین کرده بودند و بر ضد آنها به شدت گستاخ و سیاه‌دل شده بودند.

پاسخ هفتم: آیه مورد استناد در سورة بقره قرار دارد كه این سوره به اتفاق آراء در مدينه و بعد از هجرت پیامبر به مدینه نازل شد نه در هنگام هجرت. ولي گفته شده که هنگام هجرتِ صهیب رومي، وقتی مشرکین او را دنبال كردند، او مالش را به آن‌ها بخشيد تا راهش را تخليه كنند و به مدینه رفت، که این آیه نازل شد و پیامبر فرمودند: ابایحیی (کنیة صهیب) در معامله سود برد. و این داستان در تفسیر آیه مشهور بوده و چندین نفر آن را روایت کرده‌اند[[127]](#footnote-127).

و روايت مربوط به صهيب ممکن است، چون صهیب از مکه به مدینه هجرت کرد و ابن جریر می‌گوید[[128]](#footnote-128): مفسرين در مورد اینکه این آیه در خصوص چه کسی نازل شده دچار اختلاف[[129]](#footnote-129) شده‌اند. برخی گفته‌اند در شأن مهاجرین و انصار نازل شده و در آن مجاهدان در راه خدا مورد نظر می‌باشند و این گفته را با سند خودش نقل كرده است[[130]](#footnote-130). از قتاده روایت شده است که گفت: برخی گفته‌اند در مورد گروه خاصی نازل شده است[[131]](#footnote-131). از قاسم روایت شده که گفت: حسین از حجاج[[132]](#footnote-132) از ابن جریج[[133]](#footnote-133) از عکرمه[[134]](#footnote-134) برای ما روایت کرده و گفت: در خصوص صهیب و ابوذر جندب[[135]](#footnote-135) نازل شده كه خانواده و نزدیکان ابوذر او را گرفتند، سپس او از دست ايشان فرار کرده و به نزد پیامبر آمد[[136]](#footnote-136) و هنگامی که به نزد قوم خود برگشت، از او جلوگيري به عمل آوردند و در میان خود نگه داشتند، ولي دوباره از دست آنها فرار کرده و نزد پیامبر آمد. و خویشاوندان صهیب نیز او را گرفتند، ولی با بخشش مال خود از دست آنها رهایی یافت. سپس به قصد هجرت حرکت کرد. قنفذ بن عمیر بن جدعان[[137]](#footnote-137) در راه به او رسید، بقیه مالش را به او داده[[138]](#footnote-138) و او نیز رهایش کرد[[139]](#footnote-139).

و برخی گفته‌اند: مقصود در آیه[[140]](#footnote-140) مذکور هر فردی است که جان خود را در طاعت خدا و جهاد در راه او و امر[[141]](#footnote-141) به معروف ببخشد. و این گفته را به عمر و حتی ابن عباس نسبت داده‌اند که صهیب سبب نزول آیه[[142]](#footnote-142) است.

پاسخ هشتم: لفظ آیه مطلق بوده و تخصیصی در آن وجود ندارد و هر کس جان خود را به منظور جستن رضای خدا بدهد در آن آیه داخل می‌شود و شایسته‌ترین افراد مشمول آیه پیامبر و ابوبکر صدیق هستند، زیرا آن دو جان خود را در پی جستن رضای خدا فروختند و در راه خدا مهاجرت کردند در حالی که دشمن از هر طریق در طلب آنها بود.

پاسخ نهم: این گفته مصنف (رافضی) که «این فضیلتی است که برای غیر علی دست نداده و ثابت نشده است و بر فضيلت او دلالت دارد، پس او امام است»؛ در پاسخ باید گفت: بی‌تردید فضیلتی را که ابوبکر در جريان هجرت با پیامبر به دست آورد و با کتاب و سنت و اجماع نیز ثابت شده است برای دیگر اصحاب حاصل نگردیده است و این برتری نیز فقط برای او ثابت شده نه عمر و عثمان و علی و دیگر اصحاب پیامبر . لذا او امام است. این آيه که دلیل صدق است و دروغ بدان راه نمي‌يابد، دليل بزرگواري و برتري ابوبکر است:

﴿إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدۡ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذۡ أَخۡرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40].

«اگر پیامبر را یاری نکنید خدا او را یاری کرد بدانگاه که کافران او را بیرون کردند در حالی که او دومین نفر بود هنگامی که آن دو در غار داخل شدند در این هنگام پیامبر به رفیقش گفت که غم مخور خداوند با ماست».

به طور قطع و یقین چنین فضیلتی برای غیر ابوبکر حاصل نشده است، بر خلاف دفاع و حمایت از جان پیامبر ، و اگر داستان علی درست باشد چندین نفر از اصحاب پیامبر از جان وی حفاظت و حمایت کردند و او را بر خود برتري دادند و این بر هر مؤمنی واجب است، و مختص فضائل بزرگان اصحاب نیست. و برتری فقط با ویژگی‌های خاص ثابت می‌شود نه ویژگی‌های مشترک بین افراد. آنچه موضوع را روشن می‌کند این است که هیچ فردی روایت نکرده است که علی در آن شب در بستر پیامبر مورد اذیت و آزار قرار گرفته است، ولی غیر او در حمایت از پیامبر دچار آزار فراوان شدند که گاهی با زدن و شکنجه و مجروح شدن و گاهی نیز با قتل مورد اذیت واقع شده‌اند؛ بنابراین کسی که از خودگذشتگی كرده و مورد اذیت واقع شده، برتر از کسی است که از خودگذشتگی کرده ولی مورد اذیت و آزار قرار نگرفته است. علما گفته‌اند: فضائل صحیح علی بین او و دیگران مشترک است. برخلاف ابوبکر که بیشتر فضائل او مختص اوست و دیگران در آن مشترک نیستند که این در جای خود قابل بسط و تفصیل است.

فصل نهم  
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی با پیامبر مساوی است؛ زیرا پیامبر برای مباهله با مسیحیان او را تعیين کرد

رافضی مدعی است که دلیل نهم برای اثبات امامت علی این آیه قرآن کریم است که:

﴿فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ٦١﴾ [آال‌عمران: 61].

«هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده است کسانی با تو به ستیز برخیزند، بدیشان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم شما هم فرزندان خود را فراخوانید و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید سپس به سوی خداوند دعا کرده و نفرین خدا را برای دروغگویان تقاضا می‌کنیم».

جمهور مجموعاً روایت کرده‌اند که «أبناءنا» اشاره به حسن و حسین و «نساءنا» اشاره به فاطمه و «وأنفسنا» اشاره به علی دارد. و این آیه به دلیل اینکه خداوند تعالی، علی را نفس رسول قلمداد کرده است دالّ بر ثبوت امامت برای اوست. و اتحاد و وحدت وجود علی و پیامبر محال است، پس اين باقي مي‌ماند كه مراد از مساوات ولايت است. علاوه بر آن اگر غير از علي و حسن و حسين و فاطمه با آنها مساوی بودند و براي استجابت دعا از آنها برتر بودند در آن صورت خداوند به پیامبر دستور می‌داد که كساني ديگر را هم همراه علی در کنار خود قرار دهد، چون مورد نیاز بود. و اگر آنها برتر بودند امامت در بین آنها معین می‌گردید. آیا دلالت آیه بر آنچه ذکر شد جز بر کسی که شیطان بر او چیره شده و تمام قلبش را دربرگرفته و دنیا بر او محبوب گشته؛ نیایی که فقط از طریق ممانعت از حق اهل حق می‌تواند بدان دست یابد، پوشیده است؟

در پاسخ به این استدلال باید گفت:

اینکه پیامبر علی و حسن و حسین و فاطمه را برای مباهله برگزید حدیثی صحیح است که امام مسلم از سعدبن ابی‌وقاص روایت کرده که در حدیثی طولانی گفت[[143]](#footnote-143): هنگامی که این آیه نازل شد ﴿فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 61][[144]](#footnote-144). پیامبر علی و فاطمه حسن و حسین را فراخواند و فرمود: پروردگارا، اینان اهل من هستند.

ولیكن این گفته هیچ گونه دلالتی بر برتری و امامت ندارد. و این ادعا که خداوند او را نفس رسول خدا قرار داده و چون اتحاد آن دو محال است پس اين باقي مي‌ماند كه با ایشان مساوی باشد و چون پیامبر ولایت عامه داشت پس علی هم چنین است.

در جواب باید گفت: نمی‌توان پذیرفت که جز مساوات پیامبر با علی چیزی باقی نمی‌ماند، چون نه تنها دلیلی بر آن نیست بلکه حمل آن بر مساوات غیر ممکن بوده و هیچ کس نه علی و نه غیر او با پیامبر برابری نمی‌کنند.

و این لفظ در زبان عربی به معنی مساوات نیست، خداوند در خصوص داستان افک می‌فرماید:

﴿لَّوۡلَآ إِذۡ سَمِعۡتُمُوهُ ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا﴾ [النور: 12].

«چرا هنگامی که این تهمت را ‌شنیدید مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان نیک بودن را نیندیشند».

این آیه لازمه‌اش اين نیست که زنان مؤمن و مردان مؤمن برابر باشند. و خداوند در داستان بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

﴿فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمۡ فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ عِندَ بَارِئِكُمۡ﴾ [البقرة: 54].

«به سوی پروردگارتان توبه کنید و نفس‌های مشرکتان را بکشید و این برای شما نزد خداوند بهتر است».

که در اینجا «انفس» مستلزم مساوی بودن آنها نیست و نيز مستلزم آن نیست که گوساله‌پرست برابر با کسی باشد که گوساله‌پرست نیست. و در خصوص این آیات هم چنين گفته شده است كه مي‌فرمايد:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ﴾ [النساء: 29].

«برخی از شما بعضی دیگر را نکشد».

و خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [الحجرات: 11].

«برخی از شما برخی دیگر را با اشاره و کنایه طعنه نزنید».

و از همه مؤمنان نهي شده که بعضی از آنها از بعض دیگر عیبجویی نکرده و طعنه نزند، با وجود اینکه چه در احکام و چه در فضیلت با هم مساوی نیستند و ظالم و مظلوم و امام و مأموم باهم برابر نیستند.

و در این باب این فرموده‌ی خداوند را نیز می‌توان ملاک قرار داد:

﴿ثُمَّ أَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تَقۡتُلُونَ أَنفُسَكُمۡ﴾ [البقرة: 85].

«اما این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید».

اگر لفظ «أنفسنا» در فرموده: ﴿وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ﴾ [آل عمران: 61]. مانند آن در فرموده ﴿وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [الحجرات: 11]. و آیه‌ی مورد استناد سورة نور و از این قبیل آیات باشد با وجود اینکه تساوی در آیات اخیر نه تنها واجب نیست بلکه ممتنع است، در آیه مورد استناد نیز این امر شدیدتر است. و لفظ آیات اخیر دلالت بر مساوات و مشابهت افراد دارد و تجانس و تشابه در برخی امور مشترک هستند مثل اشتراک در ایمان، كه مؤمنان در ایمان برادر هستند كه مراد از آیات 12 سورة نور و 11 سوره حجرات هم همين است.

و گاهي در دين اشتراک دارند گرچه منافق هم در بین آنهاست مثل اشتراک مسلمانان در اسلام ظاهری و اگر همراه دین اشتراک نسب هم باشد، این مساوات مؤكدتر می‌شود و در مورد قوم موسی هم به این اعتبار «أنفسنا» گفته شده است.

و آيه‌ي:

﴿فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ﴾ [آل‌عمران: 61].

«بیایید فرزندان خود و فرزندان شما، زنان خود و زنان شما و انفس خود و انفس شما را فرا بخوانیم».

يعني مردان ما و مردان شما، يعني آن مرداني که در دین و نسب از جنس ما هستند و آن مرداني كه از جنس شما هستند. یا مقصود از تجانس در قرابت باشد؛ زیرا می‌فرماید:

﴿أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ﴾ [آل عمران: 61].

چون فرزندان و زنان و مردان را مطرح کرده، پس معلوم می‌گردد که مقصود نزدیکان نسبی مرد و زن از فرزندان و خویشاوندان می‌باشد. به این دلیل حسن و حسین را از ميان پسران و فاطمه را از ميان زنان و علی را از مردان فراخواند و به لحاظ نسب هیچ کس نزدیک‌تر از اینها به پیامبر نبود و آنها را زير جامة خود قرار داد (مسأله کساء مدّ نظر است).

و مباهله فقط با نزدیکان نسبی پیامبر حاصل می‌شد و اگر پیامبر خويشاوندان نسبي دورتر خود را فرا می‌خواند، مقصود حاصل نمی‌شد اگر چه نزد خدا برتر و بافضيلت‌تر هم باشند، زیرا مقصود این بود که آنها نزدیکان نسبی خود را فراخوانند همان گونه که پیامبر نزدیک‌ترین افراد به خود را فرامی‌خواند و انسان آن‌گونه كه نسبت به نزدیکان خود نگران است و محبت می‌ورزد نسبت به دیگران چنين نيست. و آنها (مسیحیان) می‌دانستند که محمّد رسول خداست و اگر با او مباهله کنند، خود و نزدیکانشان دچار عذاب می‌شوند، بنابراین ترس و نگراني در مورد خود و نزدیکانشان در آنها جمع شد كه موجب امتناع و سرپیچی آنها از مباهله ‌گردید، زیرا انسان گاه مرگ خود را بر زنده بودن فرزندش برمی‌گزیند و انسان کهنسال گاهی مرگ را برمی‌گزیند تا نزدیکانش صاحب مال و نعمت باشند و این در میان انسان‌ها فراوان وجود دارد.

و چون پیامبر از آنها درخواست کردند برای مباهله، فرزندان، زنان و مردان یا نزدیکان هر دو طرف حاضر شوند، آن دسته از نزديكان خود را هم برای خود فراخواند.

آیه مباهله سال دهم هنگامی نازل شد که گروه مسیحیان نجران نزد پیامبر آمدند و هیچ کدام از عموهای پیامبر در قيد حيات نبودند و عباس نیز از پیشگامان نخستین اسلام نبود و مثل علی به پیامبر وابسته نبود و در میان پسر عموهایش هم مثل علی کسی نبود و جعفر هم در سال هشتم در جنگ مؤته شهید شده بود، پس علی انتخاب شد. و این به خاطر آن بود که در میان نزدیکان کسی نمی‌توانست جایگزین او شود، ولی این به معنای مساوی بودن وی با پیامبر در همه چیز، یا به معنای بالاتر بودن وی نسبت به سایر اصحاب نیست، بلکه مباهله یک نوع فضیلت برای وی محسوب می‌شد و این فضيلت بین او و فاطمه و حسن و حسین مشترک است و از ویژگی‌های امامت به حساب نمی‌آید؛ چون زن از ویژگی‌های امامت برخوردار نيست. و این بدان معنا نیست که هر کس با پیامبر در مباهله شرکت جست از دیگر اصحاب برتر است همان طور که نمی‌تواند به معنای برتری فاطمه و حسن و حسین نسبت به همه اصحاب باشد.

در پاسخ به این گفته‌ی رافض: «اگر غیر اینان با آنها مساوی بودند یا در استجابت دعا برتر از آنها بودند، در آن صورت خداوند به پیامبر دستور می‌داد که دیگران نیز همراه او باشند؛ زیرا نیاز به آن محسوس بود».

باید گفت: در این موضوع اجابت دعا مورد نظر نبوده است؛ زیرا دعای پیامبر به تنهایی کافی است. اگر مقصود از کسانی که در مباهله با پیامبر شرکت داشتند استجابت دعایشان بود، در آن صورت از همه مؤمنان تقاضا می‌کرد که همراه پیامبر دعا کنند، همان گونه که در طلب باران همگان را فرا می‌خواند. و یا همان‌گونه که پیامبر از بینوایان مهاجر کمک می‌طلبید و می‌فرمود: آیا جز این است که به وسیله‌‌ی دعا و نماز و اخلاص ضعفایتان یاری شده‌ايد و روزی می‌خورید؟[[145]](#footnote-145)؟.

بديهي است که حضور اینان اگر به منظور اجابت دعایشان بود، در آن صورت دعاي بيشتر از کثرت افراد بهتر بود. ولی مقصود پیامبر از فراخواندن آنها اجابت دعایشان نبود، بلکه به خاطر مقابله اهل خود و اهل طرف مقابل بود. و به طور بدیهی روشن است که اگر پیامبر ابوبکر، عمر، عثمان و طلحه، زبیر، ابن مسعود و ابی‌بن کعب، معاذبن جبل و غیره را برای مباهله فرامی‌خواند که از بزرگترین مردمان در پذیرش دعوت پیامبر بودند، و دعای این عده و دیگر اصحاب در اجابت دعا شایسته‌تر و رساتر بود. ولی خداوند وی را به این امر دستور نداد آن‌ها را همراه خود كند، چون مقصود مباهله حاصل نمی‌شد؛ زیرا مقصود این بود که مسيحيان کسانی را با خود بیاورند که به طور طبیعی به نسبت آنها مهرورزي و دلسوزی داشتند مثل فرزندان و زنان و مردانی که از دیگران به آنها نزدیکتر بودند، اگر پیامبر غیر از نزدیکان نسبی را فرامی‌خواند آنها نیز همین کار را مي‌كردند چون اگر بر افراد دورتر بلایی نازل می‌شد بر آنها سخت و دشوار نمی‌آمد آن گونه که برای نزدیکان بر آنها سخت و دشوار بود؛ زیرا سرشت بشر آن گونه که برای نزدیکان خود نگران است براي اجانب نگران نيست.

لذا به پیامبر دستور داده شد که از نزدیکان نسبی‌اش دعوت كند تا آنان نیز نزدیکان نسبی خود را به مباهله دعوت نمايند.

مردم در هنگام مقابله به یکدیگر می‌گویند: فرزندان و زنان خودتان را در نزد ما گرو بگذارید و اگر یکی از دو طرف فرد بیگانه‌ای گرو بگذارد طرف مقابل راضی نمی‌شود. به همین ترتیب پیامبر نیز اگر دیگران را فرامی‌خواند، طرف مقابل ایشان راضی نمی‌شدند. و لازم نيست شخصي كه در مقابل افراد طرف مقابل به مباهله فراخوانده مي‌شود نزد خدا از همه برتر باشد.

پس روشن شد كه آيه‌ی‌ مذكور به هيچ وجه بر مطلوب رافضي دلالت ندارد، ولی مصنف شیعی و امثال او از جمله کسانی هستند که در قلب آنها کژی و انحراف وجود دارد، مانند مسیحیانی که الفاظ و جملات مجمل را دستاويز خود قرار مي‌دهند و نصوص شفاف و صریح را رها می‌کنند، علاوه بر اين‌كه اين رافضی با ادعاي دروغین خود از بهترین افراد محمد عیبجویی می‌کند. و گمان می‌کند «أنفس» یعنی مساوی بودن، در حالی که چنین چیزی در زبان عربی کاربرد نداشته و استعمال نگردیده است.

از جمله چیزهایی که باطل بودن ادعايش را آشکارتر می‌کند، اين‌كه لفظ «نساءنا» فقط به فاطمه اختصاص ندارد، بلکه همه دخترانش را شامل می‌‌شود که فراخواند. ولی چون در آن هنگام فاطمه زنده بود و ام‌کلثوم و رقیه و زینب قبل از او فوت کرده بودند، فاطمه را به این کار اختصاص داد. همچنین لفظ «أنفسنا» مختص به علی نیست و مانند «أبنائنا» با صیغه جمع آمده است و لفظ «أبناءنا» نیز جمع به کار رفته، ولی چون به غیر از حسن و حسین نزدیکان نسبی فرزندی نداشت، لذا آن دو را فراخواند و اگر چه در آن موقع پسرش ابراهیم هم زنده بوده باشد، به علت اين‌كه کودک بوده فراخوانده نمی‌شد، ابراهیم فرزند ماریه قبطیه بود که مقوقس پادشاه مصر به پیامبر هدیه نمود. پادشاه مذکور، ماریه‌ی قبطیه و سیرین را به پیامبر هدیه کرد که این اتفاق بعد از صلح حدیبیه یا جنگ حنین بود و پیامبر سیرین را به حسان بن ثابت بخشید و ماریه را برای خود برگزیده که ابراهیم از او متولد شد و ده ماه و چند روز زيست، سپس از دنیا رفت. و پیامبر فرمودند: او مادر شیر‌دهنده‌ای در بهشت دارد که دوران شیر‌دهي او را کامل خواهد کرد[[146]](#footnote-146).

فصل دهم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل این که برای توسل جستن به او با پیامبر برابر است

دلیل دهم رافضی برای اثبات امامت علی این فرمودة خداوند است که می‌فرماید:

﴿فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٖ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ٣٧﴾ [البقرة: 37].

«و سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت داشت پس خداوند توبه او را پذیرفت».

فقیه ابن مغازلی شافعی[[147]](#footnote-147) با سند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: از پیامبر در مورد کلماتی که آدم از پروردگار خویش دریافت کرد و با آن توبه نمود، سؤال شد، در پاسخ فرمود: از خداوند خواست تا به حق محمد ، علی، فاطمه، حسن و حسین از او درگذرد و خداوند نیز توبه‌ی او را پذیرفت. و این فضیلتی است که هیچ کدام از اصحاب پیامبر شایستگی آن را نداشتند، پس او امام است به سبب مساوی بودنش با پیامبر در توسل جستن به او نزد خداوند بلندمرتبه.

از چند نظر به این استدلال می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: باید صحت این روایت بررسی شود؛ زیرا روشن شد که به اتفاق علما، صرف روایت ابن مغازلی نمی‌تواند مجوّز استدلال به آن باشد.

پاسخ دوم: به اتفاق علما این حدیث دروغ و ساختگی است و ابوالفرج ابن الجوزی آن را در کتاب «الـموضوعات» از طریق دارقطنی[[148]](#footnote-148) نقل كرده است که دارقطنی کتابی در رابطه با راويان فرد و روايات غريب[[149]](#footnote-149) دارد. دارقطنی می‌گوید: این حدیث را تنها عمروبن ثابت از پدرش و او نیز از ابومقدام روایت کرده است. و جز حسن اشقر از کسی دیگر از عمروبن ثابت روایت نکرده است. یحیی‌بن معین می‌گوید: عمروبن ثابت معتمد و قابل اطمینان نیست. و ابن حبان می‌گوید: وی موضوعات را از به افراد ثابت و معتمد نسبت می‌دهد.

پاسخ سوم: کلماتی که آدم از خداوند تلقي كرد در این آیه قرآن بيان شده است که مي‌فرمايد:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٢٣﴾ [الأعراف: 23].

«پروردگارا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نبخشی و به ما رحم نکنی قطعاً از زیان‌دیدگان خواهیم بود».

که از گذشتگان هم شبیه این، روایت شده است[[150]](#footnote-150).

و آنچه رافضی بدان استناد کرده در هیچ کدام از روایت‌های ثابت شده از گذشتگان وجود ندارد.

پاسخ چهارم: بدیهی است که اگر کافران و فاسقان هر کدام به سوی خداوند برگردند و توبه کنند، خداوند از آنان درمی‌گذرد و توبه آنان را می‌پذیرد، اگرچه خداوند را به کسی قسم ندهند. پس چگونه آدم در توبه خود نیازمند چیزی می‌شود که هیچ کدام از گناهکاران بدان نیازی ندارند، چه مؤمن باشند چه کافر؟! و عده‌ای روایت کرده‌اند که آدم به پیامبر توسل کرد و توبه‌اش پذیرفته شد و این دروغ است. و چنین چیزی از امام مالک در خطاب به منصور عباسی روایت شده در حالی که چنین چیز دروغ بستن به مالک است، اگرچه قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» آن را آورده است.

پاسخ پنجم: پیامبر به هیچ کس چه برای توبه و چه غیر توبه به دعایی دستور نداده است. و برای امتش تشریع نکرده که با توسل به مخلوق خداوند او را قسم دهند و اگر چنین دعایی مشروع بود حتماً به آنها امر می‌فرمود.

پاسخ ششم: قسم دادن خداوند با توسل به فرشتگان و انبیاء عملی است که در کتاب و سنت نیامده است و حتی از علمای زیادی مثل امام ابوحنیفه و ابویوسف و غیره به تصریح نقل شده که قسم دادن خداوند با توسل به مخلوق جایز نیست که در این خصوص سخن فراوان گفتیم.

پاسخ هفتم: اگر چنین چیزی مشروع باشد چگونه آدم كه پيامبر بزرگواری است به کسی نزد خداوند توسل مي‌جوید كه خودش از آن شخص نزد خدا گرامي‌تر است؟ بی‌تردید پیامبر از آدم بالاتر است ولی آدم از علی و فاطمه و حسن و حسین برتر است.

پاسخ هشتم: باید گفت: این موضوع نمی‌تواند از ویژگی‌های امامان باشد، زیرا برای فاطمه هم این ویژگی ثابت شده در حالی که ویژگی‌های امامت برای زنان ثابت نمی‌شود. آنچه که از خصلت‌ها و ویژگی‌های امامان محسوب شود، موجب امامان آنها نیز نمی‌تواند باشد و به ناچار دلیل امامت باید با آن باشد و با وجود آن دلیل امامت محقق گردد. و اگر این مسأله را دلیل امامت فرض کنیم، آنگاه هر کس که متصف بدان باشد باید مستحق امامت باشد در حالی که به استناد نص و اجماع زن نمی‌تواند امام باشد.

\* \* \*

فصل یازدهم   
پاسخ به کسی که از ابن مسعود با این مضمون حدیث روایت کرده است که پیامبر فرمودند: دعوت به من و علی منتهي شده است

دلیل یازدهم رافضی بدین شرح است که می‌گوید: خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي﴾ [البقرة: 124].

«(خداوند فرمود) من تو را به امامت برگزیدم، (ابراهیم) گفت: از سلالة من ...».

فقیه ابن مغازلی شافعی[[151]](#footnote-151) از ابن مسعود روایت می‌کند که گفت: پیامبر فرمودند: دعوت به من و علی پایان می‌یابد، زیرا هیچ کدام از ما دو نفر، هرگز برای بت سجده نبردیم، پس خداوند مرا به پیامبری و علی را به جانشیني من برگزید و این نص برای اثبات مسأله‌ی امامت علی است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

اول: طبق معمول صحت حدیث باید بررسی شود.

دوم: این حدیث به اتفاق علمای حدیث دروغ و ساختگی است[[152]](#footnote-152).

سوم: این سخن که دعوت به ما پایان پذیرفت، جایز نیست که به پیامبر نسبت داده شود؛ زیرا اگر مقصود پیامبر این باشد که دعوت قبل از ما به درستی انجام نشد، چنین سخنی غیر ممکن است زیرا فرزندان صالح ابراهیم در این دعوت داخل می‌شوند (یعنی آنها هم این دعوت را ابلاغ کردند) خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ نَافِلَةٗۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا صَٰلِحِينَ ٧٢ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ٧٣﴾ [الأنبیاء: 72-73]. «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را به عنوان ارمغانی عطا کردیم و همه را مردانی شایسته و بایسته نمودیم، ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها مرا می‌پرستیدند».

و فرمود:

﴿وَءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَٰبَ وَجَعَلۡنَٰهُ هُدٗى لِّبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ﴾ [الإسراء: 2].

«و به موسی کتاب دادیم و او را هدایتگر بنی‌اسرائیل قرار دادیم».

و در خصوص بنی‌اسرائیل می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا مِنۡهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا لَمَّا صَبَرُواْۖ وَكَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا يُوقِنُونَ ٢٤﴾ [السجدة: 24].

«و از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی برگزیدیم که به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند بدانگاه که بنی‌اسرائیل شکیبایی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند».

و فرموده است:

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥ وَنُمَكِّنَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [القصص: 5-6].

«می‌خواهیم که به ضعیفان و ناتوانان تفضّل نماییم و ایشان را پیشوایان و وارثان سازیم و آنان را در سرزمین مستقر سازیم».

تعدادي نص صريح از قرآن را ذکر نمودیم، و در خصوص این است که خداوند امامانی از فرزندان ابراهیم برای دعوت این دین قبل از ما فرستاده است.

ولی اگر مقصود از سخن مذکور (دعوت به ما پایان می‌پذیرد) این باشد که بعد از ما (علی و محمد ) امامی نیست، لازمه‌اش این می‌شود که حسن و حسین و دیگر امامان شیعه امام نبوده‌اند، در حالی که شیعه آنان را امام می‌دانند؛ پس استدلال به اینکه آنها برای بُت سجده نکرده‌اند، این علت در خصوص دیگر مسلمانان بعد از آنها نیز صدق می‌کند.

چهارم: اینکه فردی برای بت سجده نکرده باشد فضیلتی است که تمام کسانی که در اسلام متولد شدند در آن مشارکت دارند. در حالی که پیشگامان نخستین اسلام برتر از آنها هستند. پس چگونه برای این افراد که در درجه پایین‌تر قرار دارند استحقاق امامت قائل شویم ولی افرادی که برتر و بالاترند، از این حق محروم باشند؟

پنجم: اگر گفته شود: به دلیل اینکه علی قبل از بلوغ اسلام آورد، به همین جهت برای بت سجده نبرده، بعد از اسلام آوردن هم به همان‌صورت. پس همه مسلمانان از چنین حالتی برخوردارند و کودک مکلف نیست. و اگر گفته شود که علی قبل از اسلام سجده نکرد این نفی سجده از او معلوم نیست و گویندة آن نیز از جملة کسانی نیست که قابل اعتماد باشد. همچنین باید گفت: هر کسي که کفر نورزیده و مرتکب گناهی بزرگ نشده باشد، به طور مطلق بالاتر از کسی نیست که از کفر و گناه توبه کرده است، بلکه گاه توبه‌کنندة از فسق و کفر برتر از کسی است که هرگز مرتكب کفر و گناه نشده است، که کتاب خداوند نیز بر این امر دلالت دارد. خداوند کسانی را که قبل از فتح مکه مال خود را انفاق کرده و در راه خدا جهاد کردند بالاتر از کسانی که بعد از فتح این اعمال را انجام دادند قرار داده است، و آنها همگی بعد از کفر اسلام آوردند. و این عده نیز در میانشان کسانی بودند که در هنگام اسلام آوردنِ پدرانشان متولد شدند.

الله متعال پیشگامان نخستین اسلام را بر کسانی که به نیکویی از آنها پيروي می‌کنند برتری داده و آنها کسانی بودند که بعد از کفر ایمان آوردند و بیشتر تابعین در حالت اسلام متولد شدند. خداوند در قرآن بیان نموده است که لوط به ابراهیم ایمان آورده ولي او را هم به پیامبری برگزید.

و از زبان شعیب می‌فرماید:

﴿قَدِ ٱفۡتَرَيۡنَا عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا إِنۡ عُدۡنَا فِي مِلَّتِكُم بَعۡدَ إِذۡ نَجَّىٰنَا ٱللَّهُ مِنۡهَاۚ وَمَا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّعُودَ فِيهَآ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّنَاۚ﴾ [الأعراف: 89].

«اگر به دین شما برگردیدم بر خداوند دروغ بسته‌ایم بعد از آنکه خداوند ما را از دین شما نجات داد و شایسته ما نیست که به دین شما برگردیم مگر اینکه پروردگارمان بخواهد».

و مي‌فرمايد:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِرُسُلِهِمۡ لَنُخۡرِجَنَّكُم مِّنۡ أَرۡضِنَآ أَوۡ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ [ابراهیم: 13].

«کافران به فرستادگان خدا برای آنها گفتند: یا به دین ما برگردید یا اینکه شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم».

خداوند در قرآن کریم از برادران یوسف خبر داده و آنها را بعد از بازگشت و توبه آگاه گردانید و آنها اسباط بودند که ما در سوره‌های بقره، آل‌عمران و نساء مأمور به ایمان آوردن به آنچه از سوی خدا آورده اند، هستیم.

و از آن‌جا كه در میان فرزندان ابراهیم کسانی بودند که به پیامبري مبعوث شدند، معلوم است که انبیاء از دیگران برترند و این مسأله مورد منازعه شيعه و دیگران است. شیعه می‌گویند کسی که گناهی مرتکب شد پیامبر نمی‌شود و این نزاع برای کسی که اسلام آورده بیشتر می‌شود.

ولی آنچه معتبر است چیزی است که کتاب و سنت بر آن دلالت کند.

دلیل اساسی کسانی که گناه را مانع پیامبر شدن می‌دانند این است که شخصي که از گناه توبه می‌کند چون ناقص و قابل سرزنش است، مستحق نبوت نیست گرچه از عابدترین مردم باشد. و این همان اصلی است که در مورد آن نزاع می‌کنیم و سنت و اجماع بر باطل بودن گفتارشان دلالت دارد.

\* \* \*

فصل دوازدهم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که خداوند فقط او را به طور ویژه دوست داشت، نه دیگر اصحاب‏را

دلیل دوازدهم شیعه برای اثبات امامت علی عبارت است از اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ٩٦﴾ [مریم: 96].

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و اعمال پسندیده انجام دهند خداوند آنها را دوست داشته و محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند».

حافظ ابونعیم اصفهانی با سند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: آیه‌ی فوق در شأن علی نازل شده است. «وُد» در آیه مذکور به معنی محبت در قلب‌های مؤمنان است. و در تفسیر ثعلبی از براء بن عازب روایت شده که گفت: پیامبر به علی فرمودند: «ای علی، بگو: پروردگارا، برای من در نزد خود پیمانی قرار ده و دوستی مرا در سینه‌های مؤمنان بیافکن». پس خداوند آیة فوق را نازل کرد. و این ویژگی برای غیرعلی ثابت نشده، در نتیجه او امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

پاسخ اول: باید برای صحت حدیث دلیل اقامه شود در غیر این صورت به اتفاق علما استدلال به چیزی که مقدمات آن ثابت نشده باشد باطل است. و در واقع سخن گفتن بدون علم و پیروی از چیزی بدون آگاهی به آن است. همچنين به اتفاق شیعه و اهل سنت اسناد با آن شیوه در حدیث مذکور به معنای ثبوت آن نیست.

پاسخ دوم: به اتفاق علمای حدیث‌شناس هر دو روایت دروغ‌اند[[153]](#footnote-153).

پاسخ سوم: فرمودة خداوند در آیه‌ي: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا ٩٦﴾ [مریم: 96].

عام بوده و جمیع مؤمنین را دربرمی‌گیرد و جایز نیست که فقط به علی تخصیص دهیم بلکه هم علی و هم غیر او را دربرمی‌گیرد[[154]](#footnote-154). به دلیل اینکه حسن، حسین و دیگر مؤمنین که شیعه آنها را تعظیم می‌کند، در این آیه داخل می‌شوند و به اجماع معلوم شده که به علی اختصاص ندارد.

ولی این گفتة رافضی که «برای غیر علی از اصحاب پیامبر چنین ویژگی‌ای ثابت نشده است»- همان گونه که گذشت- چنین گفته‌ای بی اساس است؛ زیرا دوران آنها بهترین دورانهاست و کسانی که در آن دوران ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند از سایرین که در دوران‌های دیگر بودند برترند. و اهل ایمان و اعمال صالح در میان اصحاب پیامبر به نسبت همین دوره بیشتر از اهل ایمان و اعمال صالح در قرون دیگر است.

پاسخ چهارم: خداوند خبر داده است که برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند محبتی ویژه قرار خواهد داد.

و این وعدة راستین خداست. و معلوم است که خداوند برای اصحاب، محبتی ویژه در قلب هر مسلمانی قرار داده و خصوصاً برای خلفا به ویژه ابوبکر و عمر، که عموم اصحاب و تابعین آنان دو را دوست می‌داشتند و آنها بهترین انسان‌ها در تمام دوران‌ها بودند.

و لیكن علی این گونه نبود؛ زیرا بسیاری از اصحاب و تابعین نسبت به او بغض ورزیده و او را ناسزا مي‌گفتند و با او می‌جنگیدند. و روافض، نصیریه، غالیه و اسماعیلیه نسبت به ابوبکر و عمر بغض ورزیده و آنها را دشنام می‌دهند. و معلوم است کسانی که آن دو نفر (ابوبکر و عمر ب) را دوست داشتند برتر و بیشترند و کسانی که نسبت به آنها بغض و دشمنی ورزیدند از اسلام دورتر و تعدادشان نیز کمتر است. برخلاف علی، کسانی که با او دشمنی ورزیدند و جنگیدند بهتر از کسانی بودند که با ابوبکر و عمر دشمنی کردند.

و حتی پیروان عثمان که او را دوست می‌داشتند با علی دشمنی ورزیدند گرچه بدعتگزار و ظالم بودند و پیروان علی که او را دوست داشته و با عثمان دشمنی ورزیدند نسبت به طرفداران عثمان از نظر علم و دین ناقص‌تر و جاهل‌تر و ظالم‌تر بودند. پس روشن شد که دوستی سه نفر اول بالاتر و برتر است. اگر گفته شود که در خصوص علی ادعای الوهیت و نبوت شد، در پاسخ گفته می‌شود که در برابر، خوارج او را تکفیر کردند و مروانیه نسبت به او دشمنی ورزیدند. و خوارج و مروانیه از شیعه بهترند که ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهند، چه رسد به غالیه و شيعيان افراطي.

\* \* \*

فصل سیزدهم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است با استدلال به این مقوله: ای علی، به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند

دلیل سیزدهمِ شیعه برای اثبات امامت علی به این شرح است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ ٧﴾ [الرعد: 7].

«قطعاً تو ترساننده‌ای و برای هر قومی هدایتگری است».

در کتاب «الفردوس» از ابن عباس روایت شده است که گفت: پیامبر فرمودند: «من ترساننده و علی هدایت‌کننده است، ای علی! به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند. چنین چیزی را ابونعیم نیز روایت کرده است. و این در ثبوت امامت و ولایت علی واضح و روشن است».

می‌توان به استدلال فوق از چند نظر پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه دلیلی برای صحت این روایت اقامه نشده است. پس استدلال به آن نیز جایز نیست و کتاب «الفردوس» که از دیلمی[[155]](#footnote-155) می‌باشد در آن احادیث ساختگی فراوانی وجود دارد.

علمای حدیث اجماع دارند بر اینکه صرف نقل روایت بر صحت آن دلات نمی‌کند و همچنین روایت ابونعیم دالّ بر صحت حدیث نیست.

پاسخ دوم: این حدیث به اتفاق علمای حدیث[[156]](#footnote-156) دروغ و ساختگی است، لذا می‌بایست تکذیب و رد شود.

پاسخ سوم: جایز نیست این سخن را به پیامبر نسبت دهیم. این گفته که «من ترساننده هستم و ای علی به وسیله‌‌‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند»، ظاهر آن می‌رساند که هدایت‌شوندگان به وسیله‌ی تو هدایت می‌شوند نه بوسیله‌ی من و چنین سخنی را هیچ مسلمانی نمی‌گوید؛ زیرا ظاهر آن بدان معناست که ترساندن و هدایت بین پیامبر و علی تقسیم شده است. بنابراین پیامبر ترساننده بوده ولي به وسیله‌ی او هدایت حاصل نمی‌شد، بلكه علی هدایت‌کننده است و چنین سخنی را هیچ مسلمانی نمی‌گوید.

پاسخ چهارم: خداوند طبق این آیه محمد را راهنما و هدایتگر مردم قرار داده است:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢﴾ [الشوری: 52].

«تو به راه راست هدایت می‌کنی».

پس چگونه کسی که در قرآن به هدایتگری توصیف شده هدایتگر تلقی نشود، ولی کسی که توصیف نشده هدایتگر قرار داده شود؟!

پاسخ پنجم: این سخن که به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند ظاهرش بدین معناست که هر فردی از امت محمد که هدایت شود به وسیله علی هدایت می‌شود و این دروغی است آشکار؛ چون مردمان بسیاری به پیامبر ایمان آوردند و به وسیله‌ی او هدایت یافته و داخل بهشت شدند در حالی که یک کلمه از علی نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و به وسیله‌ی او هدایت یافتند، علی در هدایت آنها نقش نداشت، همچنین هنگامی که سرزمین‌ها به وسیله‌ی مسلمانان گشوده شدند، مردم آن مناطق به وسیله‌ی اصحاب و دیگرانی که در آن مناطق سکونت داشتند ایمان آورده و هدایت یافتند و توده‌های مؤمنین از علی چیزی نشنیدند، پس چگونه جایز است گفته شود: «وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت ‌شوند؟!».

پاسخ ششم: در خصوص معنای «**هاد**» در آیه مذکور گفته شده: ای محمد تو ترساننده‌ هستی و برای هر ملتی هدایتگری است و آن هدایتگر خداوند تعالی است، این گفته ضعیف است. و همچنین گفته کسی که می‌گوید: مقصود این است که ای محمد تو ترساننده و هدایتگر همة اقوام هستی این گفته نیز ضعیف است. معنای صحیح آیه این است که تو همانند ترسانندگان قبل از تو فقط ترساننده یا بیم‌دهنده هستی. و برای هر ملتی بیم‌دهنده‌ای است که آنها را هدایت می‌کند، یعنی دعوتشان می‌دهد. همان‌گونه که خداوند در جایی می‌فرماید:

﴿وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ ٢٤﴾ [فاطر: 24].

«هیچ امتی نیست که در آن بیم‌دهنده‌ای نیامده باشد».

این گفته‌ی جماعتی از مفسرین از جمله قتاده، عکرمه، ابو‌ضحی و عبدالرحمن بن زید است.

ابن جریر طبری[[157]](#footnote-157) می‌گوید: بشر از یزید[[158]](#footnote-158) از سعید از قتاده از ابوکریب[[159]](#footnote-159) از وکیع از سفیان[[160]](#footnote-160) از سدی از عکرمه و منصور و آن دو نیز از ابو‌ضحی روایت کرده‌اند که: تفسیر آیه این است که ای محمد تو بیم‌دهنده و هدایت‌کننده هستی.

همچنین از یونس[[161]](#footnote-161) از ابن وهب[[162]](#footnote-162) از ابن زید روایت شده است که گفت: برای هر قومی پیامبری[[163]](#footnote-163) است و بیم‌دهنده[[164]](#footnote-164) و هدایت‌کننده[[165]](#footnote-165) همان پیامبر است. و این آیات را قرائت کرد:

﴿وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ ٢٤﴾ [فاطر: 24][[166]](#footnote-166).

«هیچ امتی نیست که در آن بیم‌دهنده‌ای نیامده باشد».

﴿هَٰذَا نَذِيرٞ مِّنَ ٱلنُّذُرِ ٱلۡأُولَىٰٓ ٥٦﴾ [النجم: 56].

«این بیم‌دهنده‌ای از بیم‌دهندگان پیشین است».

گفت: پیامبری از پیامبران است. طبری می‌گوید: «بشار از ابوعاصم از سفیان‌ از لیث از مجاهد روایت می‌کنند که گفت: مقصود از بیم‌دهنده محمد : و برای هر قومی هدایت‌کننده است یعنی پیامبری است. و فرموده‌ی خداوند:

﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۢ بِإِمَٰمِهِمۡۖ﴾ [الإسراء: 71].

«روزی که همه انسان‌ها را به امامانشان فرامی‌خوانیم».

بنابراین امام همان کسی است که به او اقتدا می‌شود. یا گفته شده مقصود خداوند است که انسان‌ها را هدایت می‌کند ولی اولی صحیح‌تر است. ولی تفسیر آیه به علی باطل است؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ ٧﴾ [الرعد: 7].

«قطعاً تو ترساننده‌ای و برای هر قومی هدایتگری است».

یعنی هدایتگر یک قوم غیر از هدایتگر قوم دیگر است. هدایت‌کنندگان متعدند، پس چگونه می‌توان علی را هدایتگر اقوام پیشین و پسین قرار داد؟!.

پاسخ هفتم: هدایت‌یافتن به وسيله‌ي یک شخص گاهی به علت فرمانروايي و رهبري هدايت‌گر بر هدایت‌شوندگان نیست همان گونه که از یک عالم پيروي می‌شود. مثل حدیث پیامبر كه فرمود: «اصحاب من همچون ستارگانند که بر هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید[[167]](#footnote-167)» و این بر طور صریح به امامت دلالت نمی‌کند آن گونه که مصنف شیعی افتراء كننده ادعا مي‌كند.

پاسخ هشتم: هدايتگر در آيه‌: ﴿وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ ٧﴾ نکره است و در سیاق و روند اثبات است و دلالت بر شخص معین نمی‌کند و ادعای دلالت قرآن بر علی باطل است. و استدلال به حدیث با وجود اینکه آن حدیث نیز باطل است نمی‌تواند استدلال به قرآن محسوب ‌شود.

پاسخ نهم: «کل قوم» از صیغه‌های عموم است و اگر مقصود یک هدایت‌کننده برای جمیع مردم باشد در آن صورت باید گفت: برای جمیع مردم هدایتگریست نه اینکه برای هر قومي هدايتگري است. بنابراین قوم با آن قوم دیگر فرق دارد. و خداوند فرموده «لكل قوم» (برای هر قوم). و چنین چیزی را نمی‌توان گفت؛ بلکه کل را به نکره اضافه نموده نه به معرفه.

وقتی گفته می‌شود همه مردم، و مردم به صورت معرفه به کار می‌رود، معلوم است که اینجا اقوام متعدد مردم مدنظر بوده و هر قومی نیز دارای هدایتگری است غیر از قوم قبلی دیگر. و گفتة شخصی که در آیه مذکور خداوند را هدایتگر می‌داند، باطل می‌کند.

و همچنین باطل بودن ادعاي کسی که علی را در آنجا هدایتگر می‌داند را روشن‌تر می‌کند (به طریق اولی بر بطلان گفته‌ی این قوم نیز دلالت دارد).

فصل چهاردهم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که امت اسلامی از ولایت و دوستی او سؤال خواهند شد

استدلال چهاردهم رافضی بر امامت علی بدین شرح است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡ‍ُٔولُونَ ٢٤﴾ [الصافات: 24].

«آنها را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند».

که از طریق ابو‌نعیم از شعبی و از ابن عباس روایت شده است که آیه در خصوص ولایت علی است. و همچنین در کتاب «الفردوس» از ابوسعید خدری از پیامبر روایت شده است که هرگاه مردم از ولایت علی سؤال شدند باید بر آن ثابت باشند. و این ویژگی برای سایر اصحاب ثابت نشده بنابراین علی امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه صحت نقل روایت باید بررسی شود و صرف اسناد آن به «الفردوس» و به ابونعیم، به اتفاق علما نمی‌تواند مورد احتجاج واقع شود.

پاسخ دوم: این حدیث به اتفاق علمای حدیث ساختگی است[[168]](#footnote-168).

پاسخ سوم: خداوند می‌فرماید:

﴿بَلۡ عَجِبۡتَ وَيَسۡخَرُونَ ١٢ وَإِذَا ذُكِّرُواْ لَا يَذۡكُرُونَ ١٣ وَإِذَا رَأَوۡاْ ءَايَةٗ يَسۡتَسۡخِرُونَ ١٤ وَقَالُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ مُّبِينٌ ١٥ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ ١٦ أَوَ ءَابَآؤُنَا ٱلۡأَوَّلُونَ ١٧ قُلۡ نَعَمۡ وَأَنتُمۡ دَٰخِرُونَ ١٨ فَإِنَّمَا هِيَ زَجۡرَةٞ وَٰحِدَةٞ فَإِذَا هُمۡ يَنظُرُونَ ١٩ وَقَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا هَٰذَا يَوۡمُ ٱلدِّينِ ٢٠ هَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ٢١ ۞ٱحۡشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزۡوَٰجَهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٢٢ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَٱهۡدُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡجَحِيمِ ٢٣ وَقِفُوهُمۡۖ إِنَّهُم مَّسۡ‍ُٔولُونَ ٢٤ مَا لَكُمۡ لَا تَنَاصَرُونَ ٢٥ بَلۡ هُمُ ٱلۡيَوۡمَ مُسۡتَسۡلِمُونَ ٢٦ وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ ٢٧ قَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَأۡتُونَنَا عَنِ ٱلۡيَمِينِ ٢٨ قَالُواْ بَل لَّمۡ تَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٢٩ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيۡكُم مِّن سُلۡطَٰنِۢۖ بَلۡ كُنتُمۡ قَوۡمٗا طَٰغِينَ ٣٠ فَحَقَّ عَلَيۡنَا قَوۡلُ رَبِّنَآۖ إِنَّا لَذَآئِقُونَ ٣١ فَأَغۡوَيۡنَٰكُمۡ إِنَّا كُنَّا غَٰوِينَ ٣٢ فَإِنَّهُمۡ يَوۡمَئِذٖ فِي ٱلۡعَذَابِ مُشۡتَرِكُونَ ٣٣ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ ٣٤ إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ ٣٥ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۢ ٣٦ بَلۡ جَآءَ بِٱلۡحَقِّ وَصَدَّقَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٣٧﴾ [الصافات: 12-37].

«تو از انکارشان تعجب می‌کنی، ولی آنها مسخره می‌کنند!. هنگامی که بدانها قدرت خدا و ادله قیامت تذکر داده شد، متذکر و پندپذیر نمی‌شوند و هر گاه معجزه یا دلیلی نازل شود دیگران را به مسخره کردن فرامی‌خوانند. و خواهند گفت: این جادوی آشکار و روشن است آیا هنگامی که مُردیم و خاک و استخوان شدیم دوباره زنده می‌شویم؟ آیا پدران و نیاکان گذشته ما نیز زنده می‌گردند؟ بگو بلی در حالی که خوار و پست خواهید بود. تنها یک صدا خواهد بود و به ناگاه آنان می‌نگرند و خواهند گفت: ای وای بر ما این روز جزاست، این روز داوری و حسابرسی است. همان روزی که در دنیا دروغش می‌نامیدند. کسانی را که به خود ستم کرده‌اند همراه با همسران آنان به همراه آنچه می‌پرستیدند غیر خدا جمع‌آوری کنید. آنگاه آنها را به راه دوزخ راهنمایی کنید. آنان را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند. ای مشرکان چرا همدیگر را یاری نمی‌دهید؟ بلکه امروز کاملاً مطیع و تسلیم‌ هستند. بعضی رو به بعضی کرده همدیگر را بازخواست می‌کنند. می‌گویند شما از روی خیرخواهی به سوی ما می‌آمدید. می‌گویند: بلکه خودتان بی‌ایمان و بی باور بودید. ما که هیچ گونه قدرت و سلطه‌ای بر شما نداشتیم بلکه خودتان مردمان سرکش و نافرمانی بودید؛ پس عذاب پروردگارمان گریبانگیرمان شد و ما باید آن را بچشیم، ما خودمان گمراه بودیم و شما را هم گمراه کردیم در نتیجه آنان در عذاب، با یکدیگر و مشترکند. ما این گونه با بزهکاران رفتار می‌کنیم. وقتی که به آنها گفته می‌شد جز خدا معبودی نیست بزرگی می‌نمودند و می‌گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه‌سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟ در حالی که او حق را آورده و پیامبران را تصدیق کرده است».

و این آیات خطابی است از مشرکین در روز قیامت که اینان از یگانگی خداوند و ایمان به پیامبران و روز آخرت سؤال می‌شوند. آیا جایی برای ورود دوست داشتن علی در سؤال از اينها وجود دارد؟ اگر هم علی را دوست می‌داشتند آیا با این کفر و شرک که مرتكب شدند دوستی علی سودی به آنها می‌رساند؟ و اگر هم به علی دشمنی می‌ورزیدند، دشمنی آنها با علی کجا، و دشمنی آنها با انبیاء و کتاب‌ها و دین آسمانی کجا؟ يقيناً جز انسان از دین برگشته و کافر کسي دیگر قرآن را این‌گونه تفسیر نمی‌کند و به پیامبر نسبت نمی‌دهد. یا کسی که دین را بازیچه دست خود قرار داده و بر دین اسلام عیب جویی کرده و بي‌نهايت جاهل است و نمی‌داند چه می‌گوید. چه فرقی است بین دوست داشتن علی و دوست داشتن طلحه و زبیر و سعد و ابوبکر و عمر و عثمان ؟! اگر کسی می‌گفت که کافران از حب ابوبکر سؤال می‌شوند از گفته مذکور در خصوص علی بعیدتر نبود.

و در آیه چیزی که دلالت بر آن کند و بتوان آن را ترجیح داد وجود ندارد بلکه دلالت آیه بر ثبوت آن دو و انتفاء آنها برابر است. و دلایلی که بر وجوب دوست داشتن ابوبکر وجود دارند قوی‌ترند.

پاسخ چهارم: لفظ «مسئولون» در آیه مطلق بوده و ضمیری که آن را به یک چیزی تخصیص دهد وجود ندارد و در روند آيه نیز یادی از حب و دوست داشتن علی نشده و ادعای مدعی مبنی بر سؤال آنها از دوستی علی از دروغ‌ها و افترائات بزرگ است.

پاسخ پنجم: اگر فردی مدعی شود که مردم از حب ابوبکر و عمر پرسیده می‌شوند، بی‌تردید ادعایش باطل می‌شود و در خصوص علی به طریق اولی، باطل است.

\* \* \*

فصل پانزدهم   
پاسخ به کسی که از ابوسعید خدری بغض (دشمنی) با علی را روایت کرده است

دلیل پانزدهم شیعه برای اثبات امامت علی این فرمودة خداوند است که:

﴿وَلَتَعۡرِفَنَّهُمۡ فِي لَحۡنِ ٱلۡقَوۡلِ﴾ [محمد: 30].

«تو قطعاً آنها را در نحوة بیان و گفتار می‌شناسی».

ابونعیم با سند خود از ابوسعید خدری روایت می‌کند که مقصود آیه این است که از لحن گفتار آنها دشمنی ‌ايشان نسبت به علی را می‌شناسی. و این برای اصحاب دیگر ثابت نشده، پس علی از آنها برتر است و امام می‌باشد.

پاسخ اول: اینکه صحت این روایت باید ثابت و بررسی گردد.

پاسخ دوم: از نظر اهل حدیث این روایت به ابوسعید دروغ بسته شده است[[169]](#footnote-169).

پاسخ سوم: اگر ثابت شود که ابوسعید خدری آن را گفته است سخن او سخن يك صحابه است و گفته‌ی یک صحابه اگر با سخن صحابه‌هاي دیگر مخالفت داشته باشد، به اتفاق علما حجت نیست. اصحاب تنقیص‌های زیادی بر علی وارد کرده‌اند كه برای پاسخ به آنها باید از قرآن و سنت استفاده کرد نه قول اصحاب.

پاسخ چهارم: به طور بدیهی می‌دانیم که عموم منافقین به گونه‌ای نبوده‌اند که بتوان از لحن آنها به نفاقشان پی برد، بنابراین تفسیر قرآن به اینکه لحن سخنشان مقصود دشمنی با علی است، دروغی آشکار است.

پاسخ پنجم: علی در شدت دشمنی‌اش نسبت به کافران و منافقان از عمرفاروق پیش قدم‌تر نبود و آن گونه که آنها از عمر اذیت و آزار دیدند، از علی ندیدند و کسانی که از علی اذیت دیدند دشمنی آنها نسبت به عمر بیشتر از علی بود.

پاسخ ششم: در روايت صحیح از پیامبر روایت شده که فرمودند: نشانه‌ی ایمان دوست داشتن انصار و نشانه‌ی نفاق کینه‌توزی نسبت به آنهاست[[170]](#footnote-170). همچنین فرمودند: کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، نسبت به انصار کینه و دشمنی نمی‌ورزد[[171]](#footnote-171). بنابراین اگر شناخت منافقین را با نحوة گفتارشان در نظر بگیریم، بنابراين منافقين با دشمني انصار بهتر از لحن سخنشان شناخته مي‌شوند.

این احادیث صحیح‌تر از روايتهايي هستند كه از علی نقل شده‌اند که گفت: «پیمان پیامبر بر من این بود که فقط مؤمن مرا دوست می‌دارد و فقط منافق نسبت به من بغض و كينه دارد». این احادیث فقط مسلم روایت كرده كه عدی بن ثابت از زرّ بن حبیش از علی روایت كرده است[[172]](#footnote-172) ولي بخاري از اين روایت روي گردانده است، بر خلاف احادیث انصار كه همه اهل حديث بر آن اتفاق نظر دارند، هم بخاري و هم غير بخاري. و علمای حدیث به طور علم و یقین می‌دانند که پیامبر آن را فرموده است، ولی در مورد حدیث علی برخی از علما شک کرده‌اند.

پاسخ هفتم: نشانه‌های نفاق فراوانند همان گونه که در صحیح مسلم و بخاری ثابت شده که پیامبر فرمودند: نشانه‌هاي منافق سه تا هستند كه عبارتند از اين‌كه: هنگام سخن گفتن دروغ مي‌گويد، چون وعده دهد خلاف کند و اگر امین گرفته شود خیانت ورزد[[173]](#footnote-173).

این موارد علامت‌های ظاهری منافق هستند. پس معلوم شد که نشانه‌های نفاق به دوست داشتن يا دوست نداشتن شخص يا گروه اختصاص ندارد، اگرچه این نیز از علامات آن باشد. بی‌تردید هر کس علی را به خاطر رضاي خدا و به جهت اینکه از جانب خدا مستحق محبت است دوست بدارد؛ دلیل بر ایمان اوست، همچنین هر كس انصار و ياري دهندگان پیامبر را دوست بدارد، این نشانه‌ی ایمان فرد است؛ زیرا آنها خدا و رسول را یاری کردند و هر کس نسبت به علی و انصار به خاطر آنچه از ایمان به خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا در آنهاست، دشمنی ورزد و کینه‌توزی کند، منافق است.

ولی اگر کسی انصار یا علی یا هر فرد دیگری را به خاطر یک امر طبیعی مثل خویشاوندی بین آنها دوست بدارد مانند دوستی ابوطالب نسبت به پیامبر، نزد خداوند سودی به او نمي‌رساند. هر کس در حق انصار یا علی با مسیح یا پیامبر غلو و زیاده‌روی کند و آنها را دوست داشته و بالاتر از جایگاه آنها در مورد ايشان معتقد باشد، در حقیقت آنها را دوست ندارد، بلکه چیزی را دوست داشته که وجود خارجی ندارد، مثل دوست داشتن مسیحیان نسبت به عیسی، و مسیح بالاتر از علی است. و این گونه محبت‌ها سودی به آنها نمی‌بخشد؛ زیرا دوستی اگر برای خدا باشد سودمند است، نه اینکه در کنار خدا یا با خدا باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا﴾ [البقرة: 165].

«برخی از مردم به غیر از خدا همتایانی را برای خدا می‌گیرند و آنها را همانند خداوند دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند به شدت خداوند را دوست می‌دارند».

بنابراین هر کس فرض کند که از برخی انصار چیزی شنیده است که موجب دشمنی وی شده و به خاطر آن با آنها دشمنی ورزد گمراه و خطاکار است و به خاطر آن منافق نمی‌شود. همچنین کسی در خصوص برخی اصحاب اعتقادی خلاف واقع داشته باشد و به گمان اینکه او کافر یا فاسق است به او کینه ورزد، جاهل و ظالم محسوب می‌شود نه منافق.

این چیزی که بیان می‌دارد، از جمله چیزهایی است که بیانگر دروغ بودن روایاتی است که از برخی اصحاب مثل جابر روایت شده است؛ زیرا وی گفته در زمان پیامبر منافقین را فقط به سبب کینه‌توزی آنها نسبت به علی بن ابیطالب می‌شناختیم[[174]](#footnote-174) و این نفی واضح‌ترین امور دروغین است و بی‌اساس بودن آن بر تک تک مردم روشن است چه رسد به اینکه برای افرادی مثل جابر و امثال او پوشیده باشد.

خداوند در سورة توبه و دیگر سوره‌ها نشانه‌ها و صفات منافقین را امور متعدد برشمرده است که در هیچ کدام اشاره به بغض و دشمنی با علی نیامده است مثل این آیات:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓۚ أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْ﴾ [التوبة: 49].

«عضی از آنها می‌گویند: «به ما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم)، و ما را به فتنه نیفکن»! آگاه باشید آنها (هم اکنون) در فتنه سقوط کرده‌اند».

و مي‌فرمايد:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ٥٨﴾ [التوبة: 58].

«از آنها کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیب‌جویی می‌کنند. اگر چیزی به آنها داده شود بدان خشنود شوند و اگر چیزی از آن به آنها داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند».

و مي‌فرمايد:

﴿وَمِنۡهُمُ ٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلنَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٞۚ قُلۡ أُذُنُ خَيۡرٖ لَّكُمۡ يُؤۡمِنُ﴾ [التوبة: 61].

«در میان منافقان کسانی هستند که موجب اذیت پیامبر شده و می‌گویند او سراپا گوش است بگو: سراپا گوش بودن او به نفع شماست او به خدا ایمان دارد».

﴿وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ٧٦ فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقٗا فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ٧٧﴾ [التوبة: 75-77].

«درمیان آنها کسانی هستند که با خدا پیمان می‌بندند که اگر از فضل خود ما را بی‌نیاز کند بدون شک صدقه و احسان می‌پردازیم و از زمرة شایستگان خواهیم بود. هنگامی که خداوند از فضل خود بدانان بخشید بخل ورزیده سرپیچی کردند و روی برگرداندند. خداوند نفاق را در دل‌هایشان پدیدار کرد تا آن روزی که خدا را در آن ملاقات می‌کنند. این به خاطر آن است که پیمان خدا را شکستند و همچنین دروغ گفتند».

و امثال این صفات که منافقین با آن توصیه شده‌اند و نشانه‌ها و اسباب موجب نفاق را نیز برشمرده است.

و هر آنچه موجب نفاق شود همان دلیل و نشانه‌ی نفاق است. چگونه برازندة انسان عاقل است که بگوید: منافقین نشانه‌ای برای شناخته شدن جز بغض علی نداشتند؟ و از جمله نشانه‌های آنها بازماندن از جماعت مسلمین است که در صحیح مسلم از ابن مسعود روایت شده است که گفت: «ای مردم، از نمازهای پنجگانه‌ی خود در هر مکانی که به آنها فراخوانده شدید، محافظت كنيد؛ زیرا حفظ نمازهای پنجگانه از روش‌های هدایت است و خداوند برای پیامبرش روش‌های هدایت را تشریع نموده و اگر شما مثل فردی که در منزل خود نماز می‌خواند و در جماعت شرکت نمی‌کند، باشید سنت پیامبرتان را ترک كرده‌ايد. و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید گمراه مي‌شوید، خودتان مشاهده کردید که فقط شخصی که نفاق او معلوم بود در نماز جماعت تخلف می‌کرد. گاهي شخصی در ميان دو نفر به كمك آن‌ها آورده مي‌شد تا در صف جماعت قرار مي‌گرفت»[[175]](#footnote-175).

نشانه‌های عمومی و اسباب نفاق در هیچ کدام از گروه‌های امت اسلامی واضح‌تر و آشکارتر از شیعه دیده نمی‌شود و در میان آنها به حدی نفاق شدید و آشکار است که در میان غیر آنها آن اندازه ديده نمي‌شود و شعار دین آنها تقیه است، بدین معنا که چیزی را با زبان می‌گویند که در قلبشان نیست و این نشانه‌ی نفاق است، همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٦٦ وَلِيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْۚ وَقِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ قَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدۡفَعُواْۖ قَالُواْ لَوۡ نَعۡلَمُ قِتَالٗا لَّٱتَّبَعۡنَٰكُمۡۗ هُمۡ لِلۡكُفۡرِ يَوۡمَئِذٍ أَقۡرَبُ مِنۡهُمۡ لِلۡإِيمَٰنِۚ يَقُولُونَ بِأَفۡوَٰهِهِم مَّا لَيۡسَ فِي قُلُوبِهِمۡۚ وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا يَكۡتُمُونَ١٦٧﴾ [آل‌عمران: 166-167].

«و آنچه در روزی که دو دسته با هم نبرد کردند به شما رسید به فرمان خدا بود و برای این بود که خداوند ایمان مؤمنان را بنمایاند. و نیز برای این بود که منافقان را ظاهر گرداند منافقانی که چون بدیشان گفته شد بیایید در راه خدا بجنگید یا برای دفاع (از خود) برزمید گفتند اگر می‌دانستیم که چنین واقع خواهد شد بی‌گمان از شما پیروی می‌کردیم. آنان در آن روز به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان. ایشان با دهان چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست. و خداوند داناتر بدان چیزی است که پنهانش می‌دارند».

و مي‌فرمايد:

﴿يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدۡ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلۡكُفۡرِ وَكَفَرُواْ بَعۡدَ إِسۡلَٰمِهِمۡ وَهَمُّواْ بِمَا لَمۡ يَنَالُواْۚ﴾ [التوبة: 74].

«منافقان به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند در حالی که قطعاً سخنان کفر‌آمیز گفته‌اند و پس از ایمان آوردن به کفر برگشته‌اند و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند».

و مي‌فرمايد:

﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗاۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ١٠﴾ [البقرة: 10].

«در دل‌های ایشان بیماری است و خداوند بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد و عذاب دردناکی به سبب دروغگویی و انکارشان در انتظارشان می‌باشد».

در آیه اخیر دو قرائت وجود دارد یَکذبون و یُکذّبون[[176]](#footnote-176) و خلاصه نشانه‌های نفاق مثل: دروغ، خیانت، خلاف وعده و پیمان‌شکنی در هیچ گروهی به اندازة شیعه وجود ندارد. و این صفات همیشگی‌ آنها بوده و حتی آنها با علی، حسن و حسین نیز پیمان‌شکنی کردند.

در صحیحین از عبدالله‌بن عمر روایت شده است که فرمودند: چهار خصلت در هر فردی باشد منافق خالص است و هر کس یکی از این خصلت‌ها در او باشد در حقیقت دارای یکی از خصلت‌های نفاق است تا اینکه آنها را ترك مي‌کند: هرگاه صحبت كند دروغ مي‌گويد، و هرگاه وعده دهد خلاف وعده عمل مي‌کند، در عهد پیمان غدر و خيانت كند و هنگام دشمنی مرتكب جرم و جنايت شود[[177]](#footnote-177). این مسأله در جای دیگر به طور مفصل بحث شده است.

مقصود از بيان اين موضوع اين است که ممتنع است گفته شود نفاق جز دشمنی با علی نشانه‌ای ندارد و چنین چیزی را هیچ کدام از اصحاب نگفته‌اند و آنچه در این خصوص می‌توان گفت این است که بغض و دشمنی علی یکی از نشانه‌های نفاق است همان گونه که در حدیث مرفوع آمده است که پيامبر فرمود: «جز منافق کسی به من كينه نمی‌ورزد»[[178]](#footnote-178). نكتة قابل توجه این كه هر کس ایمان به خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا را از علی مشاهده كرد و نسبت به آن آگاه بود، سپس بر آن كارها او را مبغوض داشت و نسبت به او دشمني ورزيد، او منافق است و نفاق کسی که با انصار دشمنی ورزد آشکارتر و بیشتر است؛ زیرا انصار قبیله‌ی بزرگی بودند و مدینه از آنِ آنها بود و آنها بودند که منزل و ایمان خود را برای مهاجرین آماده کردند و با هجرت مهاجرین به سرزمینشان اسلام عزت يافت و اهل ایمان آشکار شدند و چنان نقشی در یاری خدا و رسول خدا ايفا كردند که اهل هیچ شهر و قبیلة دیگری نداشت. پس جز منافق کسی با آنها دشمنی و کینه‌توزی نمی‌کند.

با این توصیف از مهاجرین بالاتر نبودند، بلکه مهاجرین از آنها برترند. بنابراین معلوم گشت که اگر بغض داشتن نسبت به یک شخص از علامات نفاق بود موجب آن نيست که آن فرد از دیگران برتر باشد.

بدون شك هر کس از احوال اصحاب آگاه باشد شکی ندارد که عمر با کافران و منافقین دشمنی شدیدتر و سخت‌تری نسبت به علی داشت. و تأثیر او در پیروزی و عزت اسلام و ذلت کفار و منافقین خيلي بيشتر از تأثیر علی بود و کفار و منافقین و دشمنان پیامبر او را بيشتر از علی مورد بغض و نفرت خود مي‌داشتند و با او دشمني می‌ورزیدند.

و لذا کسی که عمر را به قتل رساند کافر بوده و نسبت به دین اسلام دشمنی می‌ورزید. و آن شخص به خاطر کینه‌توزی با پیامبر و دین و امتش داشت عمر فاروق به قتل رساند. ولي کسی که علی را به قتل رساند نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و قرآن قرائت می‌کرد. و علی را به این اعتقاد که خدا و رسولش از این کار خشنود هستند به قتل رساند. و این عمل را به گمان خود به خاطر محبت به خدا و رسولش انجام داد گرچه در این کار گمراه و بدعت‌گزار بود.

خلاصه اینکه نفاق در دشمنی بر عمر آشکارتر است از آن در دشمنی با علی. بنابراین از آن‌جایی که شیعه در میان فرقه‌ها بیشترین نفاق را دارند، عمر را فرعونِ امت محمد مي‌نامند و ابولؤلؤ که کافرترین انسان‌ها و بزرگ‌ترین دشمن خدا و رسول خداست دوست می‌دارند**.**

فصل شانزدهم   
پاسخ به کسی که مدعیست علی فضیلت پیشگامی در پذیرش دعوت پیامبر را دارد و برای هیچ کدام از اصحاب این فضیلت ثابت نشده است

دلیل شانزدهم شیعه برای اثبات امامت علی این فرمودة خداوند است که:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ١٠ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡمُقَرَّبُونَ ١١﴾ [الواقعة: 10-11].

«پیشی‌گیرندگان، پیشی‌گیرندگان، آنان هستند که نزدیکان درگاه خداوند هستند».

ابونعیم از ابن عباس در خصوص این آیه روایت می‌کند که پیشگام‌ترین فرد در این امت علی‌بن ابیطالب است.

فقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد از ابن عباس در خصوص آیت واقعه نقل کرده که گفت: یوشع بن نون بر موسی و موسی نیز بر هارون و صاحب یاسین بر عیسی و علی نیز به سوی محمد از دیگران پیشی می‌گیرند و چون این فضیلت برای اصحاب دیگر ثابت نشده پس او امام است.

پاسخ به این استدلال نیز به چند وجه ممکن است:

پاسخ اول: اینکه صحت حدیث باید بررسی شود و دروغ‌های بسیاری این و آن روایت کرده‌اند.

پاسخ دوم: چنین سخنی از ابن عباس بی‌اساس است و اگر هم از او صحیح باشد اگر فردی قوی‌تر با آن مخالفت کرده باشد حجت محسوب نمی‌شود[[179]](#footnote-179).

پاسخ سوم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها تبعیت کردند خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خداوند خشنود هستند و برای آنها باغ‌هایی که در زیر نهرها جاری است آماده کرده است».

﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [فاطر: 32].

«سپس کتاب را به بندگان برگزیدة خود عطاء کردیم برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند و گروهی از ایشان میانه‌روند و دسته‌ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی‌ها پیشتازند. این واقعاً فضیلت بزرگی است».

و پیشگامان نخستین همان کسانی هستند که قبل از فتح مکه مال خود را انفاق کرده و در راه خدا جنگیدند. همان کسانی که از افرادی که بعد از فتح انفاق کرده و جنگیدند برتر بودند و اهل بیعت رضوان نیز از زمرة آنان هستند که بیش از هزار و چهارصد نفر بودند، پس چگونه می‌توان گفت که پیشگام این امت یک نفر بود.

پاسخ چهارم: این سخن که «این فضیلت برای اصحاب دیگر ثابت نشده است» غیرقابل قبول است گرچه در خصوص اول کسی که ایمان آورد علماء اختلاف کرده‌اند، برخی گفته‌اند: ابوبکر صدیق اولین کسی بود که اسلام آورد و پیش از علی اسلام را پذیرفت. و برخی هم گفته‌اند: علی پیشتر اسلام آورد اما علی کودک بود و در خصوص اسلام کودک بین علما نزاع است، ولی در اینکه اسلام ابوبکر سودمندتر و کامل‌تر بوده اختلافی نیست. پس او کامل‌ترین مسلمانی است که به اتفاق در اسلام آوردن پیشگام بود و به طور مطلق اگر قول دیگر در نظر گرفته شود، باز هم پیشگام‌ترین فرد به اسلام بود. بنابراین چگونه می‌توان گفت که علی پیشتر از ابوبکر ایمان آورد آن هم بدون دلیلی که بر آن دلالت کند.

پاسخ پنجم: این آیه پیشگامان نخستین را برتری داده، ولي دلالت بر اين ندارد که هر کس پیشتر از دیگران اسلام آورد از دیگران برتر است، بلکه دلالت می‌کند بر اينکه پیشگامانِ بر اسلام برترند خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمۡ أَلَّا تُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ [الحدید: 10].

«کسانی از شما را که قبل از فتح انفاق کرده و مبارزه نمودند، با آنهایی که بعد از فتح انفاق و جهاد کردند برابر نیستند پیشگامان برترند از نظر درجه ولی خداوند به هر دوی آنها وعدة نیکی داده است».

پس کسانی که قبل از صلح حدیبیه در انفاق و جنگ پیشی گرفتند از کسانی که بعد از آنها این کار را کردند برترند؛ زیرا پیامبر فتح (ذكر شده در آيه را) را به صلح حدیبیه تفسیر کرد. بنابراین اگر در میان آن پیشگامان نخستین برخی نسبت به برخی دیگر پیشتر اسلام آوردند، در دو آیه مذکور چیزی که دالّ بر برتری آنها باشد وجود ندارد، بلکه گاه فردی در پذیرفتن اسلام پیشی می‌گیرد در حالی که فرد دیگری در انفاق و جنگ از او پیشی می‌گیرد. لذا عمر از جمله کسانی بوده که پس از (39) نفر اسلام آورد در حالی که طبق نصوص صحیح و اجماع صحابه و تابعین برتر از اكثر ايشان بوده است و هرگز کسي ندانسته فردی گفته باشد زبیر و امثال او از عمر برترند، در حالی که زبیر قبل از عمر اسلام آورد. و هیچ کدام از اهل علم معروف نگفته که عثمان از عمر برتر است،‌ در حالی که عثمان قبل از وی اسلام آورد. و اگر فضیلت پیشگامی در انفاق مال و جنگ باشد، معلوم است که ابوبکر از همه خاص‌تر به این ویژگی‌ بود؛ زیرا قبل از وی کسی نه با زبان و نه با دست مبارزه نکرده است، بلکه وی از زمانی که به پیامبر ایمان آورد، مالش را انفاق کرده و بر حسب امکان جهاد می‌کرد و چندين نفر از بردگاني را كه در راه خدا شکنجه می‌شدند خریداري و آزاد كرد و همراه پیامبر قبل از دستور به جنگ و بعد از آن مجاهدت ‌کرده اند همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَٰهِدۡهُم بِهِۦ جِهَادٗا كَبِيرٗا ٥٢﴾ [الفرقان: 52].

«با آنها با تمام وجود جهاد کن».

پس پیشگام‌ترین و کامل‌ترین مردم در انواع جهاد جانی و مالی ابوبکر بود. بنابراین پیامبر در حدیث صحیح می‌فرمایند: «كسي كه بيش از همه در مصاحبت و همراهی و دست‌گشادگی و صرف مال بر من منّت دارد ابوبکر بود.» پس پیامبر خبر داده شخصی که بيشتر از همه مردم بر وی در جان و مال منّت داشت ابوبکر بود.

\* \* \*

فصل هفدهم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت برای علی است به دلیل اینکه فضیلت ایمان و هجرت و جهاد به او اختصاص داشت نه به غیر او

دلیل هفدهم شیعه برای اثبات امامت علی این فرمودة خداوند است:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ [التوبة: 20].

«کسانی که ایمان آورده و هجرت و جهاد کردند در راه خدا با اموال و جان‌های خود، در نزد خداوند درجه‌ی بزرگ‌تری دارند».

رزین بن معاویه در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» روایت می‌کند كه آیه مذکور هنگامی که طلحه‌بن شیبه و عباس به خود مباهات کردند در حق علی نازل گردید.

به این ادعا از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت حدیث مذکور باید بررسی شود و رزین[[180]](#footnote-180) در کتاب خود چیزهایی آورده است که در کتاب‌های ششگانه حدیث صحیح اهل سنت وجود ندارد.

پاسخ دوم: حدیثی که در صحیح است آن نیست که رزین آورده است، بلکه روایتی كه در صحيح است آن است که نعمان بن بشیر می‌گوید: من در کنار منبر رسول خدا بودم که مردی گفت: باکی ندارم از اینکه بعد از اسلام عمل دیگری جز آب دادن حجاج انجام دهم (فقط همین عمل را انجام دهم) و دیگری گفت: بعد از اسلام به عملی جز آباد كردن مسجدالحرام توجهی ندارم. و شخص سوم نیز گفت: جهاد در راه خدا از آنچه گفتید برتر است. عمر آنها را سرزنش کرد و فرمود: صدایتان را در نزد منبر پیامبر بلند نکنید -در حالی که آن روز، روز جمعه بود- وقتی نماز جمعه اقامه شد شخصي بر رسول خدا وارد شد و در خصوص آنچه اختلاف کردند پرسید که خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَجَٰهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ لَا يَسۡتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِۗ﴾ [التوبة: 19].

که مسلم آن را تخریج کرده است[[181]](#footnote-181).

معنی حدیث اين است که گفته‌ی علی مبني بر اينکه جهاد را بر آب دان و خدمت به حجاج ترجیح داده صحیح‌تر است از گفته‌ی کسی که آب دادن و خدمت کردن را ترجیح می‌دهد. و علی نسبت به این مسأله از کسی که با او منازعه می‌کرد، نسبت به حق آگاه‌تر بود، و این صحیح است.

و عمر فاروق در موارد متعدد رأي داده که خداوند قرآن را موافق آن نازل فرموده است. به پیامبر می‌گفت: چه می‌شد مقام ابراهیم را محل نماز قرار می‌دادی که این آیه نازل شد:

﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ مُصَلّٗىۖ﴾ [البقرة: 125].

«مقام ابراهیم را محل نماز انتخاب کنید».

و گفت: ای رسول خدا، بر زنان تو انسا‌ن‌های نیک و بد داخل می‌شوند و چه می‌شد آنها را امر به حجاب می‌کردی، و خطاب به همسران رسول خدا گفت: چه بسا اگر شما را طلاق می‌داد خداوند زنانی بهتر از شما را برای او در نظر می‌گرفت که مسلمان و مؤمن و فرمان‌پذیر و توبه‌کننده باشند[[182]](#footnote-182). و امثال این مسائل زیاد بوده است. و همه این موارد در اخبار صحیح ثابت شده است و این خیلی بزرگتر از تأیید و تصویب رأی علی در یک مسأله است.

و اما برتری به خاطر ایمان و هجرت با پیامبر و جهاد برای تمامی یاران پیامبر که ایمان آورده و هجرت کردند ثابت شده است، ولي در اینجا فضیلتی که مختص علی باشد وجود ندارد، که گفته شود این فضیلت برای غیر علی ثابت نشده است.

پاسخ سوم: اگر فرض بر این باشد که علی بر یک مزیت خاصی اختصاص یافته نمی‌توان این مزیت خاص را از ویژگی امامت او دانست. همچنین نمی‌توان آن را ملاک برتری بی‌چون و چرای وی تلقی کرد؛ زیرا خضر که داستان آن در سورة کهف بيان شده سه مسأله را می‌دانست كه موسی از آن آگاهی نداشت، ولي نمی‌توان گفت که به طور مطلق برتر از موسی است. و هدهد به سلیمان گفت:

﴿أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ﴾ [النمل: 22].

«به چیزی احاطه و آگاهی یافتم که تو بدان احاطه نداری».

ولي با اين وصف به طور مطلق آگاه‌تر از سلیمان نبود.

پاسخ چهارم: اگر علی این مسأله را می‌دانست، پس از کجا می‌توان پی برد که دیگر اصحاب پیامبر آن را نمی‌دانستند؟ پس ادعای اختصاص علم آن به علی باطل است و به فرض هر دو صورت اختصاص علم و امامت به علی باطل است. و به تواتر معلوم گردیده که جهاد ابوبکر با مال بزرگتر از جهاد مالي علی بود؛ زیرا ابوبکر دارا و ثروتمند بود. پیامبر در خصوص وی می‌فرماید: «هیچ مالی همچون مال ابوبکر به من سود نرسانید». در حالی که علی فقیر بود.

و نيز جهاد ابوبکر با جان خود نیز بسیار بزرگتر از جهاد علی است که به خواست پروردگار یادآور خواهیم شد.

فصل هیجدهم   
پاسخ به کسی که مدعی است تنها علی مالش را به عنوان صدقه بخشید و هیچ مسلمانی دیگر چنین عملی را انجام نداده است

دلیل هیجدهم روافض برای اثبات امامت علی این فرمودة خداوند است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ﴾ [المجادلة: 12].

«ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه با پیامبر به نجوی پرداختید قبل از انجام آن صدقه بپردازید».

از طریق حافظ ابونعیم از ابن عباس روایت شده است که گفت: خداوند سخن گفتن یاران رسول الله را با ایشان حرام گردانید مگر اینکه قبل از سخن گفتن صدقه بدهند. دیگران بخل ورزیدند و قبل از سخن با پیامبر صدقه ندادند، علی این كار را انجام داد و هیچ کدام از مسلمین این کار را نکردند.

و در تفسیر ثعلبی آمده است که ابن عمر گفت: علی سه ویژگی داشت که اگر من به یکی از آنها مفتخر می‌گشتم برایم از شتران سرخ موی، دوست‌داشتنی‌تر بود که عبارتند از: ازدواج با فاطمه، دريافت پرچم در جنگ خیبر و آیه نجوی (همين آيه مورد بحث فوق). رزین بن معاویه در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از علی روایت می‌کند که گفت: غیر از من كسي به این آیه عمل نکرده است. پس به وسیله‌‌ی من خداوند برای امت تخفیف قائل شد. و این دلالت بر برتری علی بر دیگران داشته و او شایسته‌ترین فرد به امر امامت است.

در پاسخ به این ادعا باید گفت:

چيزي كه ثابت شده اين است که علی نجوا کرده و صدقه داده، ولي قبل از اینکه دیگران به آن عمل کنند نسخ گردید. و آیه، صدقه‌ای را برای آنها واجب نمی‌کند، بلکه به آنها دستور داده است که هر گاه با پیامبر درگوشي سخن گفتند صدقه بدهند[[183]](#footnote-183). و اگر نجوا نکردند صدقه‌ای هم واجب نمی‌شود. پس وقتب نجوا واجب نباشد، شخصی که آن را ترک کرده سزاوار سرزنش نیست. و هر کس از پرداخت صدقه ناتوان بوده باشد، اگر به فرض اینکه نجوا كرد، بنابر نیتش پاداش می‌گیرد. و اگر شخصی ناچار نشد با پیامبر درگوشي سخن بگويد ناقص تلقی نمی‌شود. ولی به دلیل بخل آن را ترک کند، این شخص در حقیقت مستحبی را ترک کرده است.

ممكن نيست كسي عليه خلفاي راشدين گواهي دهد كه از زمرة بخل‌ورزندگان بودند و همچنین معلوم نیست که خلفای سه‌گانه در هنگام نزول این آیه آنجا حضور داشتند يا خير، بلکه ممکن است برخی غایب بوده باشند، یا ممکن است سبب نجوای آنها فراهم نبوده باشد، یا به دلیل نیازمندي صدقه نداده باشند و ممكن است انگيزه‌اي براي مناجات با پيامبر نداشته باشند.

علاوه بر آن زمان عدم نسخ حکم چندان طول نکشید تا دانسته شود که در آن زمان طولانی نیازی به نجوا و سخن گفتن بوده و سبب آن فراهم آمده باشد. و به فرض اینکه یکی از اصحاب مستحبی را ترک گفته باشد، بارها بیان کرده‌ایم که اگر شخصی مستحبی را انجام دهد، دلیل بر برتری وی به طور مطلق نسبت به دیگران نیست. در حدیث صحیح از پیامبر ثابت شده است که به اصحاب خود فرمود: چه کسی از میان شما امروز را با روزه سپری کرد؟ ابوبکر پاسخ مثبت داد. سپس پیامبر پرسید: چه کسی امروز از میان شما در تشییع جنازه‌ای شرکت کرد؟ ابوبکر دوباره پاسخ مثبت داد. سپس پرسید: چه کسی امروز بیماری را عیادت کرد؟ ابوبکر صدیق گفت: من، پیامبر فرمود: آیا امروز در میان کسی شما صدقه داده است؟ باز هم ابوبکر پاسخ مثبت داد. پیامبر فرمودند: بنده‌ای که این خصلت‌ها و ویژگی‌ها در او جمع شده باشد از اهل بهشت است[[184]](#footnote-184).

چنین خصال چهارگانه‌ای برای هیچ کس چه علی و چه غیر او ثابت نشده است. در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است که پیامبر فرمودند: هر کس به دو زوج در راه خدا انفاق کند از تمام درهای بهشت فراخوانده می‌شود که ای بندة خدا، این نیکوتر است پس اگر نمازگزار بود از درِ نماز و اگر مجاهد بود از درِ جهاد و اگر اهل صدقه بود از درِ صدقه به او ندا داده می‌شود. هر کس به هر خصلتی متصف بود، برای همان خصلت دری از بهشت به روی او گشوده می‌شود و بدان فراخوانده می‌شود.

پس ابوبکر گفت: ای رسول خدا، پس حال کسی که از تمامی آن درها فراخوانده می‌شود چگونه است؟ آیا شخصی هست که از تمام آن درها فراخوانده شود؟ فرمود: آری، امیدوارم که تو از زمرة آنها باشی[[185]](#footnote-185). و چنین ویژگی‌هایی فقط در حق ابوبکر روایت شده است.

در صحیحین از پیامبر روایت شده است که فرمودند: مردی گاوی را می‌راند در حالی که بر آن بار حمل کرده بود. گاو رو به مرد کرده گفت: من برای این کار خلق نشده‌ام، بلکه برای کشاورزی آفریده شده‌ام. مردم گفتند: سبحان الله (پاک و منزه است خداوند)!! گاوی سخن می‌گوید: پیامبر فرمودند: من و ابوبکر و عمر به آن ایمان می‌آوریم و آن را تصدیق می‌کنیم در حالی که آن دو آنجا نبودند.

ابوهریره می‌گوید: رسول خدا فرمودند: روزي چوپانی با گوسفندانش بود که ناگاه گرگی بر آنها حمله کرده و گوسفندی را گرفت. چوپان در پی گرگ رفته و گوسفند را از دست آن نجات داد. سپس گرگ رو به چوپان کرده گفت: چه کسی آن در روز سخت که همه چيز رها مي‌شود و جز من چوپانی ندارد آن را حفظ خواهد کرد؟ مردم گفتند: سبحان الله (پاک و منزه است خداوند)!!.

پس پیامبر فرمودند: من با ابوبکر و عمر آن را تصدیق می‌کنیم و آن دو نفر آنجا نبودند[[186]](#footnote-186).

پیامبر فرموده است: هیچ مالی همچون مال ابوبکر به من سود نرساند[[187]](#footnote-187). روشن و آشکار است که این خصلت ویژة ابوبکر بوده و هیچ کس دیگری چه علی و چه غیر علی با وی در این ویژگی مشارکت نداشت. همچنین پیامبر در صحیحین می‌فرماید: «كسي كه بيش از همه در همراهی و همکاری با من با مال و با جان بر من منّت دارد ابوبکر است و اگر من دوستی صمیمی به غیر از پروردگار می‌گرفتم حتماً ابوبکر بود ولی برادري و محبّت اسلامي را با هم داريم. تمام درهای مسجد بسته شود جز در ابوبکر[[188]](#footnote-188)».

در سنن ابوداود روایت شده که پیامبر به ابوبکر فرمودند: ای ابوبکر، تو اولین کس از امت من هستی که وارد بهشت می‌شوی[[189]](#footnote-189). در سنن ترمذی و ابوداود از عمر روایت شده است که گفت: از سوی پیامبر مأمور شدیم که صدقه بدهیم. مال مناسبی برایم فراهم شد، پس گفتم: امروز از ابوبکر در مسابقه پیشی می‌گیرم، نصف مالم را برداشتم و نزد پیامبر آوردم. آن حضرت فرمود: چقدر برای خانواده‌ات نگه داشتی؟ گفتم: به اندازه‌ای که آوردم، سپس ابوبکر هر آنچه داشت آورد، پس پیامبر فرمودند: ای ابوبکر، چه چیز برای خودت باقی گذاشتی؟ گفت: خدا و رسول خدا را. من گفتم: هرگز در هیچ چیزی از او پیشی نمی‌گیرم[[190]](#footnote-190).

در صحیح بخاری از ابو‌درداء روايت شده که گفت: نزد پیامبر نشسته بودم که ناگهان ابوبکر به نزد پیامبر آمده و دامن لباس پیامبر را گرفت تا جایی که زانوی وی آشکار شد. پس پیامبر فرمودند: یار شما (ابوبکر) خشمگین به نظر می‌رسد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، بین من و ابن خطاب مسأله‌ای بود که من شتاب کردم، سپس پشیمان شده و از او درخواستم مرا ببخشد ولی نپذیرفت، لذا به شما روي آوردم. پس پیامبر سه بار فرمودند: خداوند تو را ببخشاید ای ابابکر. در پی آن عمر نیز پشیمان شده به منزل ابوبکر آمد. و گفت: ابوبکر در منزل است؟ گفتند: خیر. به نزد پیامبر آمده و سلام کرد. پیامبر از وی ناراحت بود. تا اینکه ابوبکر بر وی اشفاق نمود و بر روی دو زانویش نشست و گفت: ای رسول خدا! والله که گناه از من بود (دوبار گفت) پس پیامبر فرمودند: «خداوند مرا به سوی شما برانگیخت، همه گفتيد دروغ گفتي و ابوبكر مرا تصدیق کرد. و مرا با مال و جان خود یاری کرد. آيا یار مرا براي من رها مي‌کنید و دوبار این گفته را تکرار کرد. بعد از این ابوبکر هرگز مورد آزار قرار نگرفت».

حدیث مذکور با لفظ دیگری نیز بدین شرح آمده است که پیامبر فرمودند: «ای مردم، من رسول خدا به سوی همه‌ی شما هستم، شما گفتيد دروغ می‌گویی، ولی ابوبکر گفت: راست مي‌گويي»[[191]](#footnote-191).

و در روایتی مرفوع از ترمذی آمده است که پیامبر فرمودند: «شایسته نیست برای گروهی که ابوبکر در میانشان باشد كسي دیگر را به امامت برگزینند»[[192]](#footnote-192).

و هزار شتری که عثمان در اختیار پیامبر گذاشت بسیار بیشتر از صدقة علی است، انفاق در جهاد فرض است بر خلاف صدقه در هنگام نجوا نزد پیامبر ؛ زیرا صدقه دادن مشروط است به مناجات با پیامبر و کسی که قصد سخن گفتن برای پیامبر داشت باید صدقه بدهد نه کسی که نمی‌خواست و اصلا نجوایی در کار نبود.

خداوند در خصوص برخی از انصار چنین می فرماید:

﴿وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾ [الحشر: 9].

«دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند که خود به شدت نیازمند باشند».

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده است که گفت: مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من گرسنه و درمانده‌ام.

پس پیامبر فردی را نزد همسرش فرستاد تا چیزی به او بدهند؛ همسر رسول خدا گفت: قسم به کسی که تو را به حق فرستاد جز آب چیزی نداریم. سپس نزد همسر دیگر پیامبر رفت او نیز مثل قبلی پاسخ داد، تا اينکه همة همسران پیامبر همان گفته‌ی اول را تکرار کردند. پیامبر رو به اصحاب کرده فرمودند: چه کسی این مرد را برای امشب میهمان می‌کند خداوند او را رحم کند؟ (تا مشمول رحمت خداوند شود) مردی از انصار به پا خواست و گفت: من ای رسول خدا! سپس او را به منزل خود برده به همسرش گفت: آیا چیزی داریم؟ گفت: خیر، فقط یک وعده غذای کودکانمان را داریم. گفت: کودکان را با چیزی سرگرم کن هر گاه میهمان ما داخل منزل شد چراغ را خاموش کرده تا غذا بخوریم. هنگامی که تصمیم گرفتند غذا بخورند همسرش به پا خواسته و چراغ‌ را خاموش کرد. گفت: بنشینید، سپس میهمان از آن غذا خورد. هنگامی که صبح روز بعد فرارسید، پیامبر فرمودند: خداوند از آنچه در حق میهمان دیشب انجام دادی خوشایند شد. و در روایتی هم آمده است که آیت 9 سورة حشر که گذشت نازل شد[[193]](#footnote-193). و خلاصه در خصوص انفاق در راه خدا برای بسیاری از مهاجرین و انصار فضائلی است که برای علی چنین فضائلی ثابت نشده؛ زیرا علی فقیر بوده و در عهد پیامبر مالی نداشت که ببخشد.

\* \* \*

فصل نوزدهم   
پاسخ به کسی که مدعیست انبیاء به منظور اقرار به ولایت علی برانگیخته شده‌اند

دلیل نوزدهم روافض مبنی بر ولایت و امامت علی این فرموده‌ی خداوند است:

﴿وَسۡ‍َٔلۡ مَنۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رُّسُلِنَآ﴾ [الزخرف: 45].

ابن عبدالبر و ابونعیم روایت کرده‌اند که پیامبر که به «اسراء» برده شد، خداوند متعال او و سایر انبیاء را جمع کرده و به محمد گفت: ای محمد از آنها بپرس برای چه مبعوث شده‌اند؟. در پاسخ گفتند: ما به منظور شهادت به کلمه‌ی توحيد لا إله إلا الله و اقرار به نبوت تو و ولایت علی مبعوث شده‌ایم. و این در اثبات امامت علی روشن و آشکار است.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت و عدم صحت این حدیث قابل بررسی است و باید از مدعی آن پرسیده شود. و سخن ما در خصوص این روايت دروغ و زشت و امثال آن در درجه‌ی اول اين است كه بايد ابتدا صحت آن بررسي شود.

بی‌تردید این روايت از زشت‌ترین و گستاخ‌ترین نوع دروغ است، ولی به منظور کوتاه آمدن در مناظره و هم چنین اگر قطعا ندانیم که این روایت دروغ است، تا هنگام ثابت شدن صدقش استدلال بدان جایز نیست باید گفت: استناد و احتجاج به چیزی که صحت آن معلوم نگردیده به اتفاق اهل علم جایز نیست؛ زیرا اين كار سخن گفتن بدون علم است و سخن بدون علم به استناد قرآن و سنت و اجماع حرام است.

پاسخ دوم: این روايت از جمله احادیثی است که علمای حدیث بر دروغ و ساختگی بودن آن اتفاق نظر دارند.

پاسخ سوم: این روایت از جمله روایت‌هایی است که هر کس دین و آگاهی داشته باشد می‌داند که دروغ و بی‌اساس بوده و صاحب دین و عقل آن را تأیید و تصدیق نمی‌کند و چنین روایاتی را جز انسان‌های گستاخ و بی‌شرم جعل نمی‌کنند؛ زیرا پیامبران ‡ چگونه از چیزی سؤال می‌شوند که در اصل ایمان جایی ندارد؟ و مسلمانان اتفاق نظر دارند بر اینکه اگر شخصی به پیامبر ایمان آورد و از او اطاعت کند و در زندگی خود قبل از آنکه بداند خداوند ابوبکر و عمر و عثمان و علی را خلق کرده بمیرد، این عدم آگاهی ضرری را به ایمان او نمي‌رساند و مانع دخول بهشت نمی‌شود. وقتی در امت محمد این گونه است، پس چگونه می‌توان گفت که بر پیامبران لازم است به یکی از اصحاب پیامبر مانند علی ایمان بیاورند؟! خداوند از انبیاء ‡ عهد پیمان را گرفت که هر گاه محمد برانگیخته شد و آنها هم زنده بودند، به او ایمان آورده و او را یاری نمایند. که ابن عباس و دیگران نیز همین را گفته‌اند[[194]](#footnote-194).

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥۚ قَالَ ءَأَقۡرَرۡتُمۡ وَأَخَذۡتُمۡ عَلَىٰ ذَٰلِكُمۡ إِصۡرِيۖ قَالُوٓاْ أَقۡرَرۡنَاۚ قَالَ فَٱشۡهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٨١﴾ [آل‌عمران: 81].

«و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! بعدا (خداوند) به آنها گفت: «آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟» گفتند: «(آری) اقرار داریم!» (خداوند به آنها) گفت: «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم»».

ایمان به صورت تفصیلی بدانچه محمد بدان مبعوث شده از پیامبران قبلی انتظار نرفته، پس چگونه برای ولایت و دوستی یکی از اصحاب پیامبر مؤمنین مؤاخذه می‌شوند؟!.

پاسخ چهارم: لفظ این آیه:

﴿وَسۡ‍َٔلۡ مَنۡ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلۡنَا مِن دُونِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ءَالِهَةٗ يُعۡبَدُونَ٤٥﴾ [الزخرف: 45].

«از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!».

هیچگونه دلالتی بر سؤال از علت بعثت انبیاء در این آیه وجود ندارد.

پاسخ پنجم: اگر مقصود این ادعا که انبیاء به این سه چیز برانگیخته شدند، این باشد که فقط به همان سه امر مبعوث شده‌اند، این دروغي می‌باشد كه عليه پیامبران بسته شده است. و اگر مقصود این باشد که آنها اصولی هستند که بر آن مبعوث شده‌اند، این هم دروغ است؛ زیرا اصول دینی که انبیاء بدان خاطر برانگیخته شده‌‌اند عبارت است از: ایمان به خدا و روز آخرت و اصول شریعت‌ها.

و ایمان به یکی از اصحاب پیامبر نه تنها جزء اصول ادیان محسوب نمی‌شود، بلکه اقرار به نبوت محمد نیز جزء اصول دیانت آنها محسوب نشده و تنها اقرار به محمد به طور اجمالی بر آنها فرض شده بود همان گونه که اقرار به نبوت انبیاي سابق به صورت مجمل بر ما فرض است. ولی در خبر صحیح آمده كه هر فردی انبیاي گذشته را درک کرده باشد، واجب است به طور تفصیل به شریعت آنها ایمان بیاورد همان گونه که بر ما فرض است به طور تفصیلی بدانچه پیامبر ما از جانب خداوند آورده است ایمان بیاوریم.

و ایمان به شریعت انبیاء گذشته به صورت تفصیلی برای امت‌های خودشان واجب بوده است، پس چگونه آنچه را که بر امت‌هایشان واجب است ترک می‌کنند و چیزی را مطرح می‌کنند که واجب محسوب نمی‌شود؟

پاسخ ششم: شب اسراء مدتی قبل از هجرت پیامبر از مکه به مدینه اتفاق افتاده است. برخی گفته‌اند یک سال و نیم قبل از هجرت و برخی گفته‌اند پنج سال. و اقوال دیگری نیز پیرامون مسأله مطرح است، در حالی که علی در شب معراج نوجوان بود و هنوز هجرت و جهاد و چیزی که انبیاء آن را مطرح کنند برای او اتفاق نیفتاده بود و انبیاء در کتا‌ب‌های خود هیچ یادی از علی نکرده‌اند. اینک کتا‌ب‌های انبیاء موجود و در دسترس همگان است و آنچه در خصوص پیامبر در آنها مطرح شده علماء درآورده‌اند، ولی در آن‌ها یادی از علی نشده است، بلکه آورده اند در تابوتی که نزد مقوقس بوده در آن تصاویر انبیاء بوده است که تصویر ابوبکر و عمر همراه با تصویر پیامبر نیز در آن وجود داشته که خداوند بدان وسیله امر خود را برپا می‌کند و كساني از اهل کتاب که اسلام را پذیرفته‌اند يادآور نشده‌اند كه‌ علی در کتاب‌های آنها مطرح شده باشد. پس چگونه می‌توان گفت که تمام انبیاء به منظور اقرار به امامت علی برانگیخته شده‌اند، در حالی که آن را برای امت‌های خود یادآور نشده و هیچ کدام از امت‌هایشان هم این مسأله را نقل نکرده‌اند؟

\* \* \*

فصل بیستم  
پاسخ به کسی که مدعی اثبات امامت علی است به گمان اینکه او گوش شنوایی است که در قرآن آمده نه غیر او

دلیل بیستم شیعه برای اثبات امامت علی این آیه‌ی قرآن است:

﴿لِنَجۡعَلَهَا لَكُمۡ تَذۡكِرَةٗ وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ ١٢﴾ [الحاقة: 12].

«و گوش‌های شنوا آن (قرآن، هدایت) را فراگیرند و به خاطر بسپارند».

در تفسير ثعلبي گفته‌ است که رسول خدا فرمود: ای علی، از خداوند درخواست كردم که گوش تو را گوش فراگيرنده قرار دهد. از طریق ابونعیم[[195]](#footnote-195) نیز روایت شده که پیامبر فرمودند: ای علی، خداوند به من دستور داد به تو نزدیک شده و به تو آموزش دهم که حفظ کنی و به خاطر بسپاری. و این آیه بر من نازل شده است:

﴿لِنَجۡعَلَهَا لَكُمۡ تَذۡكِرَةٗ وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ ١٢﴾ [الحاقة: 12].

«و گوش‌های شنوا آن (قرآن، هدایت) را فراگیرند و به خاطر بسپارند».

پس تو گوش شنوا هستی، و این فضیلت برای هیچ کس دیگری به دست نیامده است. بنابراین علی امام است.

به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت سند حدیث باید روشن شود. ثعلبی و ابونعیم احادیثی روایت کرده‌اند که به اجماع علماء قابل استناد نیست.

پاسخ دوم: به اتفاق علمای حدیث این روایت ساختگی است[[196]](#footnote-196).

پاسخ سوم: در فرموده خداوند:

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلۡمَآءُ حَمَلۡنَٰكُمۡ فِي ٱلۡجَارِيَةِ ١١ لِنَجۡعَلَهَا لَكُمۡ تَذۡكِرَةٗ وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ١٢﴾ [الحاقة: 11-12].

«بدانگاه که آب طغیان کرد شما را سوار کشتی کردیم تا آن مایة اندرزی برای شما بوده و گوش‌های شنوا آن را فرگیرند و به خاطر بسپارند».

مراد از آن فقط گوش یک شخص نيست،‌ بلکه خطاب به همه فرزندان آدم است.

حمل فرزندان آدم بر کشتی یکی از بزرگترین نشانه‌های خداوند است همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَءَايَةٞ لَّهُمۡ أَنَّا حَمَلۡنَا ذُرِّيَّتَهُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ٤١ وَخَلَقۡنَا لَهُم مِّن مِّثۡلِهِۦ مَا يَرۡكَبُونَ٤٢﴾ [یس: 41-42].

«ما آدمی‌زادگان را در کشتی مملو حمل می‌کنیم، و برای ایشان همسان کشتی چیزهایی را آفریده‌ایم که بر آن سوار می‌شوند».

و مي‌فرمايد:

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱلۡفُلۡكَ تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنۡ ءَايَٰتِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ ٣١﴾ [لقمان: 31].

«آیا نمی‌بینی که کشتی بر روی آب، به نعمت و لطف خداوند جاری می‌شود تا خداوند نشانه‌هایش را به شما نشان دهد. به راستی که در آن نشانه‌هایی است برای هر صبرکنندة شکرگذاری».

چگونه همه اینها ممکن است برای آن باشد که فقط یک نفر از مردم گوش شنوا داشته باشد و به نیکی بشنود؟! آری، گوش علی از جمله گوش‌های شنواست همان گونه که گوش شنوای ابوبکر، عمر و عثمان و غیره آن چنان بود. در آن صورت نمی‌توان فقط به علی اختصاص داد و به طور بدیهی روشن است که گوش شنوا فقط گوش علی نیست. آیا به نظر شما گوش رسول خدا شنوا نیست؟! و همچنین گوش‌های حسن و حسین و عمار، ابوذر، مقداد، سلمان فارسی، سهل بن حنیف و دیگران که بر فضیلت و ایمان آنها توافق دارید گوش‌های شنوای کامل نیستند؟!.

بنابراین وقتی گوش شنوا هم برای علی و هم برای غیر اوست، در آن صورت نمي‌توان گفت که این فضیلت برای غیر او حاصل نشده است. و بی‌تردید این رافضی نادان و ستمکار ادعاي خود را بر مقدمات باطل بنا می‌کند؛ زیرا در میان فرقه‌های اهل بدعت فرقه‌ای سست بنیان‌تر و ضعیف‌تر از شیعه به لحاظ استدلال شناخته نشده است. بر خلاف معتزله و دیگر فرقه‌ها که دارای دلایل چنان پيچيده‌اي هستند که گاه علما را هم با مشکل مواجه می‌کند. ولی شیعه هرگز دلیل و حجتی ارائه نکرده است مگر اینكه با اميال افراد جاهل و اهل هواهای نفساني سازگار است که آنچه مطابق میل و هوایشان باشد برمی‌گزینند و آنچه نبود رها می‌کنند، چه باطل باشد، چه حق. و به همین سبب باید دربارة آنها گفت: عقل، نقل و دینِ صحیح ندارند و در دنیا نیز پیروزمند نیستند. و عده‌ای از علما گفته‌اند: اگر حکمی را به جاهل‌ترین مردم معلق کنند، بی‌گمان شیعه را دربرخواهد گرفت. مثلاً شخصی سوگند بخورد که من با نادان‌ترین مردم دشمنی می‌ورزم، شيعه را شامل مي‌شود. و از این قبیل احکام. ولی اگر چيزي را برای نادان‌ترين مردم وصیت کند صحیح نیست، چون وصیت قربت است و اگر برای عده‌ای وصیت کند که در میان آنها کافر هم وجود داشته باشد جایز است، ولي اگر کفر و جهل را شرط و جهت در استحقاق وصیت قرار دهد جایز نیست.

سپس اين شیعه در مورد چيزي ادعا می‌کند از فضایل علی است که اصلاً چنين نیست و بعد از آن مدعی می‌شود که آن فضیلت مختص علی بوده و برای غیر او نیست در حالی که گاهی این فضایل مشترکند، زیرا فضایلی که برای علی ثابت شده عموم آنها بین وی و دیگران مشترک است.

بر خلاف فضایل عمر و ابوبکر ب، كه عموما فضایلی دارند که مختص و ویژه‌ی آنهاست و شخص دیگری با آنها مشترک نیست، علاوه بر این شیعه مدعی است که آن فضیلت موجب امامت علی است، ولی روشن و بدیهی است که فضیلت جزئی در امری از امور مستلزم فضیلت به طور مطلق و امامت نیست و نمی‌توان گفت که آن فضیلت مختص امام بوده، بلکه برای امام و غیر او ثابت می‌شود و برای فردی که به طور مطلق برتر است و غیر او این فضایل ثابت می‌شود.

بنابراین مصنف شیعه، کار خود را بر این مقدمات سه‌گانه بنا نهاده در حالی که هر سه باطلند، سپس مقدمة چهارمی را بدان می‌افزاید که جای گفتگو و بحث است که ما در آن منازعه نمی‌کنیم بلکه می‌پذیریم که هر کس برتر باشد امام است ولی شیعه برای اثبات آن دلیلی ندارد.

\* \* \*

فصل بیست و یکم  
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به استناد فضایلی که از سورة انسان اخذ می‌شود و دالّ بر اثبات امامت است

دلیل بیست و یکم شیعه برای اثبات امامت علی سورة «هل أتی» (سوره‌ی انسان) است که در تفسیر ثعلبی به طرق مختلف آمده است که می‌گوید: حسن و حسین بیمار شدند. رسول خدا و عموم عرب به عیادت آن دو رفتند. پس به علی گفتند ای ابالحسن، کاش برای فرزندانت نذری می‌کردی! وی سه روز روزه گرفت، فاطمه، مادر آن دو (حسن و حسین) و «فضه»، کنیزشان نیز روزه گرفتند. پس آن دو از بیماری شفا یافتند، آل محمد چیزی برای خوردن نداشتند. علی سه پیمانه جو قرض کرد و فاطمه یک پیمانه از آن را آرد کرد و پنج قرص نان از آن پخت، برای هر کدام یک نان. علی همراه پیامبر نماز مغرب به جای آورد، سپس به منزل برگشت و غذا را پیش كشيدند كه تناول كنند که ناگهان بينوايي سر رسید و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد، من بينوايي مسلمان هستم، به من طعام دهید خداوند از سفرة بهشت به شما طعام دهد. علی درخواست را شنیده و دستور داد که به او غذا دهند، پس تمام غذای حاضر را به او دادند و آن روز و شب را فقط با آب خالص گذراندند. در روز دوم نیز فاطمه یک پیمانه از آن را نان پخت و علی همراه پیامبر نماز را به جای آورد و سپس به منزل برگشت و غذا را پیش روی گذاشتند، ناگهان یتیمی به منزل آنها آمد و بر درِ منزلشان ایستاد و گفت: سلام بر اهل بیت رسول خدا، من یتیمی از فرزندان مهاجرین هستم که پدرم در روز عقبه به شهادت رسیده، به من غذا دهید، خداوند شما را از سفره‌هاي بهشتی غذا دهد. علی آن را شنیده و دستور داد تا غذا را به او بدهند، پس تمام غذا را به او دادند و دو شبانه‌روز را فقط با آب خالص گذراندند. در روز سوم فاطمه پیمانه سوم را نیز تبدیل به آرد و نان کرد. علی با پیامبر نماز خواند و به منزل برگشت و غذا را پیش روی وی گذاشتند. ناگهان اسیری آمد و گفت: آیا مرا به اسارت گرفته و آواره‌ام می‌کنید و به من غذا نمی‌دهید؟ طعامی به من بدهید که من اسیر محمد هستم خداوند شما را از کمک‌های بهشتی بهره‌مند کند! هنگامی که روز چهارم شد، به نذرهايشان وفا کرده و علی، حسن را با دست راست و حسین را با دست چپ خود گرفته به نزد پیامبر آمدند در حالی که آنها از شدت گرسنگی می‌لرزیدند. هنگامی که پیامبر آنها را دید فرمود: چقدر سخت است بر من آنچه برایم اتفاق افتاده است و آنچه از وضعیت شما می‌بینم. به منزل دخترم، فاطمه برویم. پس به سوی وی رفتند در حالی که در حجره خود بود و از شدت گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده و چشمانش به گودی رفته بود. هنگامی که پیامبر او را دید، فرمودند: پناه بر خدا که اهل بیت پیامبر از گرسنگی بمیرند. پس جبرئیل امین نزد پیامبر فرود آمد و گفت: ای محمد، بگیر آنچه را که خداوند در خصوص اهل بیتت، تو را به آن دلشاد کرد. پیامبر فرمود: چه چیزی را بگیرم ای جبرئیل؟ پس این را بر او خواند:

﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ حِينٞ مِّنَ ٱلدَّهۡرِ لَمۡ يَكُن شَيۡ‍ٔٗا مَّذۡكُورًا ١﴾ [الانسان: 1].

«بر انسان مدت اندکی از زمان گذشته است که چیز قابل ذکری نبود (و ناچیز بود و قدرت و توانی نداشت)».

پس سوره انسان دلالت بر فضائل فراوانی دارد که برای هیچ کس داشتن چنین فضائلی حاصل نشده و هیچ کس بدان دست نیافته جز علی بن‌ابیطالب، پس علی از دیگران برتر و امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

پاسخ اول: طبق روال گذشته صحت روایت باید بررسی شود. به اتفاق اهل سنت و شیعه صرف روایت ثعلبی و واحدی دالّ بر صحت آن روایت نیست. اگر دو شخص در مسأله‌ای از مسائل احکام یا فضائل به نزاع و کشمکش بپردازند و یکی از آنان به روایتی استناد کند که دلیلی بر صحت آن وجود ندارد، جز همان روایت شخص واحد از این مفسرین که در تفسیرشان روایت شده، صرف آمدن آن روایات در این کتاب‌ها دلیل بر صحت آنها نیست و به اتفاق علما نمی‌توان آنها را در موضوع مورد مناقشه حجت قلمداد کرد.

عادت این مفسرین بر آن است که آنچه دیگران روایت کرده‌اند آنها نیز روایت کنند و بسیاری از روایت‌هایی که نقل می‌کنند از صحت و ضعف آنها آگاهی ندارند. گاهي احادیث اسرائیلیات را روایت می‌کنند که دیگران نمی‌دانند این روايات در اساس و اصل باطل هستند؛ زیرا آنان فقط هر چه روایت شده همان را می‌آورند یا حکایات موجود بر زبان مردم را روایت می‌کنند.

گرچه بسیاری از این دو مورد باطل و بی‌اساسند و چه بسا در خصوص صحت و ضعف برخی روایت‌ها سخن می‌گویند ولی نه آنها را به کلی رها کرده و نه در عمل به آنها ملتزم می‌شوند.

پاسخ دوم: از نظر دانشمندان و پیشوایان رشتة حدیث که گفته‌ی آنها در این خصوص قابل استناد و معتبر است این روايت موضوع و ساختگی می‌باشد، و آن‌ها در هیچ کدام از کتاب‌های مرجع و قابل استناد[[197]](#footnote-197) مثل کتب صحیح و مسانید و جوامع و سنن اين روايت را نقل نكرده‌اند و مصنفینی که در خصوص فضائل نوشته‌اند گرچه در روایت احادیث ضعیف سهل‌انگاری نموده‌اند نیز آن را روایت نکرده‌اند مانند نسائی که در خصوص فضائل علی تصنیف کرده و تعدادی احادیث ضعیف نیز در آنها آورده‌است. چنین افرادی نیز حدیث مورد بحث را نیاورده‌اند[[198]](#footnote-198).

همچنین ابونعیم در کتاب الخصائص[[199]](#footnote-199) و خیثمه بن سلیمان[[200]](#footnote-200) و ترمذی در کتاب «جامع» خود احادیث زيادي در فضائل علی آورده‌اند که بیشتر آنها ضعیف است، ولی این افراد حدیث مورد بحث را به خاطر آشکار بودن دروغ آن نیاورده‌اند. و نویسندة کتاب‌های سیره مثل ابن اسحاق و دیگران در فضائل علی چیزهای ضعیفی ذکر کرده‌اند ولی چنین حدیثی را نیاورده‌اند، زیرا به اتفاق دانشمندان حدیث‌شناس و امامان تفسیر، کسانی که روایت‌ها را با سندهای معروف نقل می‌کنند مثل تفسیر ابن جریج و سعیدبن ابی‌عروبه، عبدالرزاق، عبدالله بن حمید، اسحاق، تفسیر بقی‌بن مخلد، ابن جریر طبری، محمدبن اسلم طوسی، ابن ابی‌حاتم، ابوبکر بن منذر و دیگر علمای بزرگ که نام نیکی در اسلام از خود به جای گذاشتند و تفسیرهایشان حاوي روایت‌های قابل اعتماد است، این حدیث ساختگی می‌باشد.

پاسخ سوم: دلایل فراوانی دال بر دروغ بودن روايت مذکور هستند از جمله: علی با فاطمه در مدینه عقد شده و بعد از جنگ بدر با او عروسي كرد همان گونه که در اخبار صحیح ثابت شده است. و حسن و حسین بعد از آن در سال سوم و چهارم متولد شدند. و مؤرخین متفقند که علی با فاطمه در مدینه ازدواج کرد. و فرزندان علی فقط در مدینه متولد شدند. و این از علم عمومی و متواتر است و هر کس اندکی از این قبیل مسائل آگاهی داشته باشد این مسأله را می‌داند. و سورة «هل أتی» به اتفاق علمای تفسیر و حدیث مکی است و هیچ کس از علماء نگفته است که مدنی است. این سوره در بیان اصول مشترک دین میان انبیاء، ایمان به خدا و روز آخرت و یادآوری آفرينش و برانگیخته شدن، به روش سوره‌های مکی است. به همین سبب گفته شده که پیامبر این سوره را با سورة سجده[[201]](#footnote-201) در صبح روز جمعه قرائت می‌کردند؛ زیرا خلقت آدم و دخول به بهشت و رستاخيز و قیامت در آن لحظه اتفاق می‌افتد. و این دو سوره دربرگیرنده مفاهیمی چون ابتدای خلقت آسمان‌ها و زمین و خلقت انسان تا ورود عده‌‌ای به بهشت و عده‌ای در جهنم می‌باشند. و وقتی که سوره در مکه و قبل از ازدواج علی با فاطمه نازل شده باشد، دروغ بودن این روایت که آیه‌ی مذکور بعد از بیماری حسن و حسین نازل شده از دروغ‌های روشن و آشکار محسوب می‌شود.

پاسخ چهارم: ساختار این روايت و الفاظ آن از ساخته‌های دروغگویان نادان است. از جمله اینکه جد آن دو و عموم عرب، آن دو را عیادت کردند، در حالی که عموم عرب در مدینه نبودند و عرب‌های کافر هم به منظور عیادت به نزد آن دو نمی‌آمدند.

همچنین این گفته که: «ای ابالحسن، چرا برای دو فرزندت نذر نمی‌کنی!» سخنی جاهلانه است؛ زیرا علی دین را از عرب‌ها نمی‌گرفت، بلکه از پیامبر می‌گرفت. و اگر این امر آنها به منظور اطاعت از آن بوده، پس پیامبر از آن عرب‌هایی که در آنجا بودند بر حق‌تر به این بود که به علی دستور دهد و اگر اطاعت محسوب نشود، پس علی هم ملزم نبود که آنچه آنها امر می‌کنند انجام دهد. سپس چگونه چنین چیزی را علی از آنها بدون اینکه به پیامبر مراجعه کند قبول می‌کرد؟!.

پاسخ پنجم: در صحیح مسلم و بخاری از پیامبر روایت شده که از نذر نهی کرده و فرمودند: خیری را به دنبال ندارد، بلکه فقط از بخیل چیزی را اخراج می‌کند[[202]](#footnote-202). و به طریق دیگر روایت شده که فرمود: «نذر انسان را به تقدیر خداوند برمی‌گرداند و برای نذر چیزی داده می‌شود که برای غیر آن داده نمی‌شود»[[203]](#footnote-203). بنابراین پیامبر از نذر نهی می‌کرد و می‌گفت: نذر خیری به دنبال ندارد بلکه بنی‌آدم را به تقدیر الهی برمی‌گرداند و اگر علی و فاطمه و دیگران چنین چیزی را نمی‌دانستند در حالی که عموم امت آن را می‌دانند، پس این بر علم آنها خدشه وارد می‌کند. مدعی عصمت آنها کجاست؟ و اگر آن را می‌دانستند کاری را انجام دادند که در آن اطاعت خدا و رسول خدا نیست و برای آنها فائده‌ای ندارد و حتی از آن کار نهی شده بود که این نهی یا تحریمی است یا تنزيهي است که آن کار بر دین یا عقل یا علم آنها اشكال وارد کرده است و از آنها صدور چنین کاری عیب است. و چنین چیزهایی که در فضائل آنها روایت می‌کنند نشان جهل و نادانی است؛ زیرا به جای ستایش، آنها را مخدوش و معیوب می‌کند. و به جای اینکه آنها را بالا ببرد ارزش آنها را پایین می‌آورد و به جای مدح، آنها را ذم می‌کند. و به همین سبب برخی از اهل بیت خطاب به شیعه چیزی با این مضمون گفته‌اند: که محبت شما نسبت به ما موجب رسوایی ما گشته است. و یا در ضرب‌المثل است که دشمن دانا به از دوست نادان.

خداوند کسانی را که به نذر خود وفا کنند ستوده است نه اینکه عقد نذر كاري پسندیده باشد. مرد از ظهار همسرش نهی شده است و اگر مرتکب ظهار شود باید کفارة آن را بپردازد، و اگر از گفته‌ی خود برگشت به خاطر انجام فعلی واجب ستوده می‌شود که آن هم پرداخت کفاره‌ی آن است نه به خاطر خود فعل ظهار. همچنین اگر زنش را طلاق داد و به نیکی از او جدا شد، به خاطر آن فعلی که برای طلاق لازم است ستایش می‌شود نه خود طلاق که ناپسند دانسته شده است. و همچنین کسی که چیزی را می‌فروشد و یا کالایی را می‌خرد وقتی آنچه بر عهده اوست را به طرف مقابل ببخشد، به خاطر آن ستوده می‌شود یعنی آنچه که عقد مستلزم آن است به خاطر آن ستوده می‌شود نه به خاطر خود عقد. که نظیر این مسأله بسیارند.

پاسخ ششم: علی و فاطمه کنیزی به نام فضه نداشتند و حتی هیچ کدام از نزدیکان پیامبر کنیزی با اين نام نداشتند و در مدینه کنیزی که نام او فضه باشد شناخته شده نیست و هیچ کس از اهل علم و کسانی که احوال کنیزان را به دقت نظر مورد بررسی و تفحص قرار می‌دهند، یادی از کنیزی به نام فضه نکرده‌اند. ولی فضه مذکور در اینجا بیشتر شبیه نام «ابن عقب» است که گفته می‌شود: معلم حسن و حسین بوده که سیبی به آنها داد در آن علم حوادث آینده بود. و دروغ‌هایی از این دست که در این مردمان نادان منتشر شده است.

در حالی که علماء اجماع دارند حسن و حسین معلمی نداشتند و در میان اصحاب نیز کسی تحت عنوان «ابن عقب» وجود نداشته است.

این گونه داستان‌های به هم بافته شدة منسوب به «ابن عقب» از ساخته‌های برخی از رافضه (شیعه) نادان متأخر است که در زمان نورالدین و صلاح‌الدین، هنگامی که بسیاری از مناطق شام در دست مسیحیان بود و مصر نیز به دست قرامطة از دین برگشتة از بقایای بنی‌عبیده افتاد فرصت پیدا کردند تا داستان‌هایی که مناسب آن زمان است را جاهلانه به نظم عامی درآوردند.

مسأله کنیزی به نام فضه نیز از این قبیل است. در صحیح بخاری از علی ثابت شده است که فاطمه از پیامبر خادمی را تقاضا کرد. پس پیامبر به وی آموخت که در هنگام خوابیدن سی و سه مرتبه تسبیح خدا و همان تعداد تکبیر و سی و چهار مرتبه حمد خدا را بگوید و فرمود: این برای تو بهتر از خادم است. علی می‌گوید: از وقتی که آن کلمات را از پیامبر شنید‌ام هرگز آنها را ترک نکردم. به او گفته شد: حتی درشب جنگ صفین هم ترک نکردی؟ در پاسخ گفت: حتی در شب جنگ صفین هم آنها را ترک نگفتم. و این به اتفاق علمای حدیث صحیح است[[204]](#footnote-204). و این بدان معناست که پیامبر خادمی به فاطمه نداد و ممکن است آن دو نفر (علی و فاطمه ب) بعد از آن، خادمی را به دست آورده باشند، ولی بی‌تردید نام خادم آنها فضه نبوده است.

پاسخ هفتم: در حدیث صحیح ثابت شده است که برخی از انصار مهمان خود را در هنگام صرف شام بر خانواده خود ترجیح داد و دختر بچه‌ی خود را به خواب کرده و خود و همسرش شب را با گرسنگی به صبح رسانیدند. پس خداوند آیه 9، سورة حشر را نازل کرد:

﴿وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: 9][[205]](#footnote-205).

«دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند گرچه به شدت نیازمند باشند».

اين مدح و ثنا كه در آیه فوق بيان شده بسیار بزرگتر از اين آیه سورة انسان است که مي‌فرمايد:

﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨﴾ [الانسان: 8].

«غذا را با وجود دوست داشتن آن به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند».

زیرا مثل این فرموده خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ﴾ [البقرة: 177].

«و مال را با وصف دوست داشتن آن به نزدیکان و یتیمان و تهیدستان می‌دهد».

در صحیح مسلم و بخاری از پیامبر روایت شده است که از وی پرسیده شد: کدام صدقه بالاتر و برتر است؟ فرمودند: «مالت را ببخشی در حالی که سالم و حریص به آن مال هستی و آرزوی ماندن داري و از فقر و تنگ دستی در هراس هستي. و سستی نکن تا هنگامي كه جان به گلوگاه مي‌رسد، در آن هنگام بگويي: فلان چیز برای فلان شخص و فلان چيز برای شخص دیگر. یا در حالی که فلان چیز برای فلان شخص بوده است»[[206]](#footnote-206).

خداوند می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ [آل‌عمران: 92].

«به نیکی (مطلوب) نمی‌رسید تا اینکه آنچه را که دوست دارید ببخشید».

بنابراین بخشش و صدقه دادن از آنچه که انسان آن را دوست دارد؛ اسم جنس است که انواع کثیری تحت شمول آن قرار می‌گیرد. و ترجیح دیگران بر خود با وجود نیاز و حرص شدید؛ خیلی کامل‌تر از مجرد بخشش از روی محبت است؛ زیرا هر بخشنده‌ای دوستدار و ایثارگر نیست و هر بخشنده‌ای نمي‌تواند حریص و محتاج باشد، بلکه گاهی چیزی را که دوست دارد می‌بخشد و به برخی از آن بسنده می‌کند همراه محبتی که به حد نیاز مبرم نمی‌رسد.

بنابراین اگر خداوند انصار را به خاطر ترجیح مهمان بر خود در یک شب این‌گونه مي‌ستايد در حالی که ایثار مذکور در داستان اهل بیت بسیار بزرگتر از آن است، پس شایسته بود که اهل بیت را هم بیشتر بستايد؛ اگر این از زمرة چیزهایی باشد که شایستة ستایش است. ولي اگر از چيزي قابل ستایش نباشد، در آن صورت در مناقب آنها داخل نمی‌شود.

پاسخ هشتم: در این داستان چیزی است که شایسته نیست آن را به علی و فاطمه ب نسبت دهیم؛ زیرا گرسنه نگه داشتن فرزندان به مدت سه شبانه‌روز و نيز سه شبانه‌روز روزه گرفتن بدون افطاري كاري نامشروع است؛ زیرا چنین گرسنگی گاهي عقل و جسم و دین را به فساد می‌کشاند و این مثل داستان مرد انصاری نیست، به دلیل اینکه وی خانواده‌اش را یک شب گرسنه نگه داشت و چنین چیزی در خصوص کودکان امکان دارد، بر خلاف سه شبانه‌روز که از نگاه عقل امکان ندارد.

پاسخ نهم: در داستان فوق ذكر شده که یتیم گفت: پدرم در روز عقبه به شهادت رسید و این دروغی آشکار است؛ زیرا در شب عقبه هيچ جنگی اتفاق نیفتاده است، بلکه پیامبر با انصار در شب عقبه قبل از هجرت بیعت کرد و این قبل از آن بود که پیامبر مأمور به جنگ شود و این دالّ بر آن است که نه تنها روايت مذکور دروغ است، بلکه دروغی است که از نادان‌ترین انسان‌ها نسبت به احوال پیامبر ساخته شده است. اگر می‌گفت: پدرم در روز اُحد به شهادت رسیده به حقیقت نزدیکتر بود.

پاسخ دهم: باید گفت: پیامبر هزينه و مخارج فرزندان کسانی را که در رکاب وی به شهادت رسیدند بر عهده می‌گرفت، به همین سبب وقتی فاطمه از او خادمی را تقاضا کرد به او فرمود: یتیمان بدر را رها نمی‌کنم تا به تو خادمی بدهم. پس اینکه یتیم مذکور از فرزندان مجاهدین بدر بود که پیامبر خرج و سرپرستی‌اش را برعهده نگرفته بود دروغي عليه پیامبر و خدشه وارد کردن بر ایشانست.

پاسخ یازدهم: هرگز در مدینه اسیری وجود نداشته که از مردم درخواست كمك كند، بلکه مسلمانان نیاز اسیرانی را که خود می‌گرفتند برآورده می‌کردند. پس ادعای اینکه اسیران نیاز به درخواست از مردم بودند دروغ بستن بر اصحاب و عیب‌جویی از آنهاست. افراد زيادي در روز جنگ بدر و قبل از ازدواج علی و فاطمه به اسارت درآمدند و بعد از آن تاريخ كمتر اتفاق افتاده كه افراد به اسارت درآيند.

پاسخ دوازدهم: اگر چنین داستانی صحیح هم باشد، اما این به منزله آن نیست که صاحب آن برترین مردم است، یا فقط او امام باشد نه غیر او. جعفربن ابیطالب بیش از همه به فقرا غذا می‌داد تا جایی که پیامبر به او فرمودند: «در خِلقت و اخلاق شبیه من هستی» و ابوهریره می‌گوید: کسی بعد از پیامبر در پيروي از پیامبر بهتر از جعفر نبود، یعنی در نیکوکاری و بخشش در حق تهیدستان و ديگر فضائل، با وجود این، از علی و دیگران برتر نبود چه رسد به اینکه مستحق امامت شود.

پاسخ سیزدهم: معلوم است که بخشش اموال ابوبکر صدیق بزرگتر و دوست‌داشتنی‌تر بود نزد خدا و رسول خدا ، زيرا اطعام افراد گرسنه از جنس صدقة مطلق است که هر کسی می‌تواند تا روز قیامت آن را انجام دهد. بلکه همه امت اسلامی گرسنگان مسلمان و غیر مسلمان را اطعام می‌کنند، گرچه غیر مسلمان به وسیلة آن به خدا نزدیک نمی‌شوند، ولی مؤمنین آن کار را به خاطر رضای خدا انجام می‌دهند. و با همین ویژگی از غیر مسلمانان متمایز می‌شوند. همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا نُطۡعِمُكُمۡ لِوَجۡهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمۡ جَزَآءٗ وَلَا شُكُورًا ٩﴾ [الانسان: 9].

«فقط برای رضای خداوند به شما طعام می‌دهیم و از شما پاداش و قدردانی نمی‌خواهیم».

اما انفاق ابوبکر صدیق و امثال او در ابتدای دعوت اسلام و به منظور رهایی اهل ایمان بود، در حالی که کفار او را مورد آزار قرار داده و در پی قتل او بودند. مثلاً با مال خود هفت نفر را که در راه خدا شکنجه می‌شدند خرید و آزاد كرد كه بلال حبشی از جملة آن افراد بود. تا جایی که عمر گفت: ابوبکر سرور ماست و سرور ما بلال را آزاد کرد[[207]](#footnote-207).

انفاق ابوبکر بر نیازمندان اهل ایمان و در جهت یاری اسلام بود به گونه‌ای که همة اهل زمین دشمن اسلام بودند. و انفاقی نظیر انفاق ابوبکر دیگر نخواهد بود. به همین سبب پیامبر در حدیثی که اتفاق در صحت آن است می‌فرماید: «اصحابِ مرا دشنام ندهید سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر هر کدام از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق کنید ارزش آن به یک پیمانه انفاق آنها نمی‌رسد». و این در خصوص نفقه‌ای که آنها بدان اختصاص یافته بودند ولی جنس اطعام گرسنه به طور مطلق انجام آن مشترک بوده و تا روز قیامت ممکن و مقدور است.

فصل بیست و دوم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل اینکه وی به فضیلت راستگویی اختصاص یافته نه غیر او

دلیل بیست دوم شیعه برای اثبات امامت علی این است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾ [الزمر: 33].

«کسی که حقیقت و صداقت را با خود آورده و کسی که آن را تصدیق کرده‌، آنان متقیان (پرهیزگاران) هستند».

از طریق ابو‌نعیم از مجاهد روایت شده است که منظور از فرمودة خداوند:

﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ محمد است و منظور از ﴿وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ علی‌بن ابیطالب است، «یعنی محمد صدق را آورد و علی صدق را تصدیق کرد» و از طریق فقیه شافعی[[208]](#footnote-208) از مجاهد روایت شده است که در رابطه با ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ [الزمر: 33]. گفت:

محمد صدق را آورد و علی آن را تصدیق کرد. و این فضیلتی است که علی بدان اختصاص یافته بنابراین او امام است.

به این استدلال نیز از چند نظر می‌‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: این روایت از پیامبر نقل نشده است و گفته‌ی مجاهد به تنهایی برای پيروي مسلمانان از آن، حجت نيست، البته اگر این نقل از مجاهد صحیح باشد. ولی اگر این روایت از مجاهد ثابت نشود چگونه خواهد بود؟

آنچه از مجاهد ثابت[[209]](#footnote-209) شده بر خلاف این روایت است و آن اینکه «صدق» قرآن است و کسی هم که آن را تصدیق کرد هر مؤمنی است که به آن عمل کند. پس مجاهد آن را عام در نظر گرفته است. طبری و دیگران از مجاهد روایت کرده‌‌اند که گفت[[210]](#footnote-210): آنها اهل قرآن هستند که قرآن را روز قیامت می‌آورند و می‌گویند: این آن چیزی است که شما برای ما آوردید و ما نیز از آنچه در آن بود پيروي کردیم[[211]](#footnote-211).

پاسخ دوم: این روايت با آنچه نزد علمای تفسیر مشهورتر از آن است در تعارض می‌باشد و آن اینکه آن کس که صدق را آورد محمد بود و کسی که آن را تصدیق نمود ابوبکر بود. این مطلب را گروهی از اهل تفسیر گفته‌اند و طبری نیز با سند خود از علی آورده است که گفت: محمد صدق را آورد و ابوبکر تصدیق کرد. در این خصوص حکایتی است که برخی آن را آورده‌اند. این حکایت از ابوبکر عبدالعزیز بن جعفر، غلام ابوبکر خلال نقل شده است که سؤال‌کننده‌ای از او در خصوص این آیه پرسید. پس به او گفت -یا برخی از حاضرین به او گفتند- در شأن ابوبکر نازل شده است. سؤال‌کننده پرسید در شأن علی نازل شده است؟ ابوبکر بن جعفر گفت: آیه بعدی را بخوان:

﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٤ لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ أَسۡوَأَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٣٥﴾ [الزمر: 34-35].

«آنان پرهیزگاران واقعی هستند، هرچه بخواهند برایشان در پیشگاه پروردگارشان آماده است این پاداش نیکوکاران است. خداوند (چنین تفضلی در حق ایشان می فرماید) تا بدترین کارهای ایشان را ببخشاید و آنان را برابر نیکوترین کارهایشان پاداش عطاء کند».

پس سؤال‌کننده مات و مبهوت شد.

پاسخ سوم: لفظ آیه عام و مطلق بوده و به علی یا ابوبکر گفته نمی‌شود بلکه شامل هرکس می‌شود که در عمومیت حکم آن داخل شود. بی‌تردید ابوبکر و عمر و عثمان و علی شایسته‌ترین امت نسبت به مدلول لفظ این آیه هستند، ولی فقط به آنها اختصاص نمی‌یابد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدۡقِ إِذۡ جَآءَهُۥٓۚ أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡكَٰفِرِينَ ٣٢ وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾ [الزمر: 32-33].

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کسی که بر خدا دروغ ببندد و سخن راست را هنگامی که به سراغ او آمده تکذیب کند؟! آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟! پس هر کس که صدق را آورد و آن کس که آن را تصدیق کرد آنان پرهیزگاران واقعی هستند».

خداوند پاک و منزه و بلند‌مرتبه کسی که بر خدا دروغ ببندد را نکوهش کرده و دروغ‌پندارندة صدق و تکذیب‌کنندة آن را مذمت کرده است و این مذمت و نکوهش عام است.

شیعه از همه بدعتگذاران بیشتر در این وصف مذموم داخل می‌شود، زیرا آنها دروغگوترین گروه‌ها نسبت به خداوند هستند. و از بزرگترین دروغ‌پنداران و تکذیب‌کنندگان راستی و راستگویان که به نزدشان می‌آید هستند. و از همه گروه‌ها نسبت به تصدیق حق و گفتن و آوردن آن دورترند.

و اهل سنت خالص پیامبر نزدیک‌ترین گروه ‌به حقند، زیرا راست می‌گویند و حق را از هر جایی که باشد تصدیق می‌کنند و میل و کششی جز به سوی حق ندارند. خداوند بلندمرتبه فرد راستگو را به خاطر آنچه می‌آورد و کسی که حق را تصدیق می‌کند می‌ستاید. پس این آیه نیز در ستایش پیامبر و هرکس که به او و آنچه با خود آورده است ایمان می‌آورند، آمده است.

خداوند نفرمود: کسی که صدق را آورد و کسی که صدق را تصدیق کرد تا آنها را دو صنف و گروه توصیف کند، بلکه آنها را در یک صف قرار داده؛ زیرا مقصود این است که یک نوع که آورندة صدق و تصدیق‌کنندة آن است ستوده شود؛ بنابراین، این نوع به خاطر اجتماع دو وصف مورد ستایش و تمجید خداوند قرار گرفته است که شأن و منزلت چنین نوع انسانی این است که هم صدق را می‌آورد و هم صدق را تصدیق می‌کند. و این فرمودة خداوند: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ﴾ اسم جنس برای هر نوع صدقی است، گرچه اهل قرآن شایسته‌تر از دیگران مشمول آن می‌شود. به همین سبب تصدیق صدق، یعنی هر صدقی که تحت شمول صدق باشد و گاه صدقی را که مورد تصدیق قرار داده عین همان صدقی نیست که آورده است.

همان طور که گفته می‌شود فلانی حق را می‌شنود و حق می‌گوید و حق را می‌پذیرد، یا به حق امر می‌کند و خود بدان عمل می‌کند. یعنی شخص موصوف به این است که برای دیگران حق را بگوید و حق را از دیگران نیز بپذیرد و بین امر به عدل و عمل به آن جمع می‌کند، گرچه ممکن است بسیاری از اعمالی که دیگران را بدان امر می‌کند، عین همان عمل نباشد که خود بدان عمل می‌نماید.

وقتي خداوند شخصی را که متصف به دو وصف دروغگویی و تکذیب حق است مورد نکوهش قرار ‌داد، هر کس از این دو وصف دوری کرده و خویشتن را پاک کرد، ستایش نمود. و او آن کسی است که راستی می‌آورد نه دروغ را، با وجود این؛ حق را نیز تصدیق می‌کند، نه اینکه وقتی حق به او گفته شود؛ آن را تصدیق نکند. برخی از مردم، خود راست می‌گویند و دروغ نمی‌گویند بلکه به خاطر حسادت و رقابت با دیگران ناپسند می‌دارند که دیگران در راستگویی از آنان سبقت بگیرند. به همین سبب دیگران را در آنچه راست می‌گوید تکذیب کرده و از آنها روی می‌گرداند. برخی هم گروه دیگر را در آنچه می‌گویند تصدیق می‌کنند قبل از اینکه صدق یا کذب سخن آنها معلوم گردد. و عده‌ای دیگر هم سخن دیگران را گرچه صادق هم باشند تصدیق نمی‌کنند، بلکه خود را مخیّر کرده که یا آن را تصدیق کنند یا از آن روی بگردانند.

این ویژگی‌ها در بین عموم اهل بدعت موجود است. مي‌بيني بسیاری از آنها در آنچه می‌گویند راستگو هستند، ولی از آنچه از غیر گروه خود نقل شده باشد روی می‌گرداند، چنین افرادی شایسته نکوهشند نه ستایش؛ زیرا حقی که برای آنها آمده است تصدیق نکردند.

خداوند متعال هم شخص دروغگو و هم تکذیب‌کننده حق را مورد ذم و نکوهش قرار داده است و می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥٓۚ﴾ [العنکبوت: 68].

«چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می‌بندد و حقی را که برای او آورده می‌‌شود تکذیب می‌کند».

و مي‌فرمايد:

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِ‍َٔايَٰتِهِۦٓ﴾ [الأنعام: 21].

«چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می‌بندد و آیات خداوند را تکذیب می‌کند».

به همین سبب وقتی که خداوند پیامبران را با آوردن صدق و راستي و تصديق آن توصيف می‌کند، آنها شایسته‌ترین مردم به این وصف نیکو هستند، آنها صدق و راستی ‌آوردند و هرگز دروغ نمی‌گفتند. و همگی هم خود راستگو بودند و هم راستی را تصدیق می‌کردند. و از آنجایی که در فرمودة خداوند واژة «الذي» يكي از اصناف است و یک صنف معین مقصود نمی‌باشد، به همین سبب ضمیر با صیغه جمع آورده و فرمود است:

﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ٣٣﴾ [الزمر: 33].

«آن کسی که صدق را آورد و آن کس که آن را تصدیق کرد همانان پرهیزگاران واقعی هستند».

می‌بینی بسیاری از کسانی که منتسب به علم و دین هستند در آنچه می‌گویند مرتکب دروغ نمی‌شوند، بلکه فقط صدق و راستی را می‌گویند. ولی صدق و راستي و حقيقت ديگران را نمی‌پذیرند، بلکه هواهای نفسانی و نادانی آنها را به تکذیب دیگران وامی‌دارد؛ حتي اگر آن‌چه ديگران مي‌گويند حق و راستي باشد، چه آن چيزي كه تکذیب مي‌كند نظير مذهب خودش باشد و چه از نوع ديدگاه فرقه یا گروه دیگر باشد.

و خود تکذیب کردن فرد راستگو دروغ محسوب می‌شود به همین خاطر خداوند تکذیب‌کنندة صدق را در کنار کسی که به خدا دروغ می‌بندد آورده و مي‌فرمايد:

﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى ٱللَّهِ وَكَذَّبَ بِٱلصِّدۡقِ إِذۡ جَآءَهُۥٓ﴾ [الزمر: 32].

«چه کسی ظالم‌تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می‌بندد و صدقی که بر او آمده تکذیب می‌کند».

پس هر دوی آنها دروغ‌گو هستند، یکی در آنچه از خداوند خبر می‌دهد، و دیگر خبر راست و درستي که از سوی خدا به واسطة شخص ديگري به او رسیده است را تکذیب می‌کند.

در میان مسیحیان افرادی که به خداوند دروغ می‌بندند فراوان اند و در میان یهودیان نیز افرادی که سخن حق را تکذیب می‌کنند به کثرت دیده می‌شوند. خداوند – پاک و منزه – تکذیب‌کننده‌ی صدق نوع دوم شمرده است؛ زیرا خداوند جمیع انواع دروغ را یادآور نشده، بلکه فقط دروغ بستن بر خدا را یادآور شده است. و اگر در این مسأله تدبر نمائی و بدانی که هر دو نوع چه دروغ بستن به خدا و چه تکذیب کردن، ظلم و گناه بزرگی است و سزاوار مدح و ستايش نيست، و جز كسي كه صدق آورده و آن را هم تصديق مي‌كند خواهی دانست که این از زمرة چیزهایی است که خداوند بدان وسیله بندگانش را به شاهراه مستقیم هدایت می‌کند.

با تأمل در این مسأله روشن می‌شود که بسیاری از بدی‌ها از یکی از این دو گروه سرمی‌زند؛ بنابراین یکی از دو گروه یا دو نفر را می‌بینی که در آنچه می‌گویند دروغ نمی‌گوید، بلکه آنچه گروه دیگری بگوید اگر حق هم باشد نمی‌پذیرد. و چه بسا کسانی که هر دو صفت دروغ بستن بر خدا و تکذیب کردن سخن حق را در خود جمع کرده‌اند. این صفت گرچه ممکن است عموم فرقه‌ها هم مقداری از آن برخوردار باشند، ولی هیچ کدام به اندازة شیعه مشمول این صفت نمی‌شود؛ زیرا آنها دروغگوترین فرقه‌ها در دروغ بستن به خدا و رسول خدا و اصحاب و نزدیکان رسول خدا هستند. همچنین در تکذیب کردن سخن راست وقیح‌ترین فرقه هستند که سخن درست و ثابت و معلوم و صحیح و معقول و آشکار را تکذیب می‌کنند.

بنابراین آیة مذکور – به فضل خدا – هر مدح و ستایشي در برداشته باشد؛ شامل همان اصحابی می‌شود که شیعه بر آنها دروغ بسته و در حق آنها ظلم کرده اند؛ زیرا اصحاب هم سخن راست گفته و هم سخن راست را تصدیق کرده اند و در واقع بزرگترین مردمان اهل زمین در مدلول آیه مذکور هستند كه علی نيز یکی از آنهاست. نکوهشی که در ادامه آیات مطرح شده شیعه مستحق‌ترین افراد برای آن هستند و این آیات از هر دو جهت علیه آنها حجت است. و در آن آیه دلیلی بر اختصاص آن به علی و خلفای سه‌گانه وجود ندارد، بلکه از هر جهت علیه شیعه حجت است و به هیچ‌وجه به نفع آنها نیست.

فصل بیست و سوم   
پاسخ به کسی که امامت برای علی را به استناد اینکه فقط او به فضیلتِ تأیید پیامبر اختصاص داشته نه دیگر اصحاب، ثابت می‌کند

دلیل بیست و سوم شیعه برای اثبات امامت علی از این فرمودة خداوند است:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٢﴾ [الأنفال: 62].

«او کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید کرد».

از طریق ابو‌نعیم از ابوهریره روایت شده است که گفت: بر عرش خداوند نوشته شده است که هیچ معبود بر حق جز خدای یگانه نیست و او را شریکی نباشد و محمد بنده و فرستادة من است که او را با علی بن ابوطالب تأیید کردم، و این سخن اوست که: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٢﴾ [الانفال: 62].

یعنی او را به علی تأیید کرد[[212]](#footnote-212). و این از بزرگترین ویژگی‌های منحصر به فرد علی است و هیچ کدام از اصحاب از این فضیلت بهره‌مند نبودند، پس علی امام است.

این ادعا را نیز می‌توان به این نحو پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت روایت باید بررسی شود و صرف نسبت دادن آن به ابونعیم به اتفاق علماء حجت محسوب نمی‌شود. و ابونعیم کتابی مشهور در فضائل صحابه[[213]](#footnote-213) دارد. قسمتی از فضائل را در ابتدای کتاب «حُلیه» آورده است که اساس و ستون بنای شیعه را در هم می‌ریزد و اگر آنچه وی روایت کرده برای آنها غیر قابل اعتماد است در آن صورت آنچه آنها روایت کرده‌اند را به اهل علم حدیث و روش‌هایی که صدق و کذب حدیث به وسیله‌ی آن معلوم می‌شود ارجاع می‌دهیم، با این توضیح که در سند و رجال آنها دقت کرده و معتمد بودن یا نبودن آن را بررسی می‌کنیم، به شواهد حدیث توجه می‌کنیم تا آنچه بر صدق و کذب بودن آن دلالت می‌کند معلوم گردد و از نظر ما تفاوتی نيست که در فضائل علی باشد یا غیر علی. آنچه صدق آن ثابت شود آن را تصدیق و آنچه کذب آن معلوم گردد آن را تکذیب می‌کنیم. ما سخن راست می‌گوییم و سخن راست دیگران را نیز تصدیق می‌کنیم، نه دروغ می‌گوییم و نه سخن راست دیگران را تکذیب می‌کنیم. و این در میان امامان اهل سنت معروف است، ولی هر کس بر خدا دروغ بندد و حق را تکذیب کند، بر ماست که او را در دروغی که مرتکب شده و حقی که تکذیب کرده، تکذیب کنیم. مثل پیروان مسیلمه کذاب که آنچه را پیامبر آورده بود تکذیب کردند؛ همان چیزی که مؤمنان و خصوصاً ابوبکر صدیق آن را تصدیق کرده و از آن تبعیت نمودند.

پاسخ دوم: بنابراین باید گفت: حدیث مورد بحث به اتفاق علمای حدیث دروغ و ساختگی است. این روايت -و امثال آن- را که به دروغ بودنش قطع و یقین داریم، گواهی‌ می‌دهیم که دروغ و ساختگی است و -سوگند به خدایی که معبود بر حقی جز او نیست- با علم ضروریی که در دل‌های ماست می‌دانیم و براي ما قابل رد کردن نيست كه این روايت دروغ بوده و ابوهریره چنین چیزی را نگفته است و همچنین در مورد امثال اين حدیث که در باره‌ی آنها چنین نظری داریم.

پاسخ سوم: خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٢ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٣﴾ [الأنفال: 62-63].

«خداوند همان ذاتی است که تو را (پیامبر ) به یاری خود و مؤمنان تأیید نمود و بین دل‌های مؤمنان الفت ایجاد کرد که اگر تو ای پیامبر ، آنچه در زمین است همه را یکجا جمع می‌کردی تا بین دل‌های آنان الفت ایجاد کنی نمی‌توانستی ولی خداوند در دل‌های آنان الفت ایجاد کرد، چرا كه او عزيز و حكيم است».

این نص بیانگر آن است که مؤمنین متشكل از افرادي هستند که بین دل‌های آنها الفت ایجاد شده است، در حالی که علی یکی از آنهاست و دل‌های فراوانی ندارد تا بین آنها الفت ایجاد شود. و مؤمنین با صیغه‌ی جمع آمده است و این نص صريح است و اين احتمال را برنمي‌دارد که مقصود فرد معین باشد، پس چگونه می‌توان گفت: که مراد فقط علی است؟!.

پاسخ چهارم: باید گفت به طور ضروری و تواتر معلوم است که به پا داشتن دین پیامبر فقط با موافقت علی نبوده است؛ زیرا علی یکی از کسانی بود که اسلام آورد و اسلام در ابتداء ضعیف بود و اگر خداوند دیگران را به ایمان و هجرت و نصرت هدایت نمی‌کرد، فقط با علی تأیید و نصرت حاصل نمی‌شد و ایمان مردم و هجرت و نصرت آنها با دست علی نبوده است.

علی نه در مکه و نه در مدینه به منظور دعوت مردم به ایمان از سوی پیامبر منتصب و گماشته نشده بود همان گونه که ابوبکر به این کار گماشته شده بود. روایت نشده که فردی از پیشگامان نخستین چه مهاجرین و چه انصار به دست علی اسلام آورده باشد و حتی فردی از اصحاب را نمی‌شناسیم که بر دست علی اسلام آورده باشد. و هنگامی که پیامبر او را به یمن فرستاد اگر عده‌ای توسط او اسلام آورده‌ باشند و اگر چنین چیزی نیز واقع شده است آنها از اصحاب پیامبر نبودند در حالی که بزرگان اسلام به دست ابوبکر اسلام آوردند. علی مشرکین را دعوت نمی‌داد و با آنها به گفتگو و مناظره نمی‌پرداخت آن‌گونه که ابوبکر آنها را به اسلام دعوت داده و با آنها مناظره می‌کرد. و همچنین مشرکین آن گونه که از ابوبکر و عمر بيم و هراس داشتند از علی نمی‌ترسيدند.

در کتب صحیح و مسانید و مغازی ثابت شده و مورد اتفاق علماست که در روز جنگ اُحد که مسلمانان دچار شکست شدند؛ ابوسفیان از کوه بالا رفته گفت: آیا محمد در میان شماست؟ آیا محمد در میان شماست؟ پیامبر فرمودند: جوابش ندهید. دوبار گفت: آیا در میان شما ابن ابی‌قحافه است؟ دوباره تکرار کرد پیامبر فرمودند: جوابش ندهید.

سپس گفت: آیا ابن خطاب در میان شماست؟ پیامبر فرمود: جوابش ندهید. ابوسفیان به یاران خود گفت: آیا نبودن اینها برای شما کافی نیست؟ عمر فاروق نتوانست خود را کنترل کند و گفت: دروغ می‌گویی دشمن خدا. کسانی که برشمردی همه زنده‌اند. و همان کسانی که تو از آن‌ها بدت مي‌آيد زنده‌اند. ابوسفیان گفت: شكست ما در بدر به اين شكست شما. عمر گفت: برابر نیست؛ زیرا کشته‌های ما به بهشت و کشته‌های شما در جهنم هستند. سپس ابوسفیان شروع به رجز خواندن کرد و گفت:

اُعـــل هـبـل... اُعــل هبــــل

سرفراز باد هبل، سرفراز!. پیامبر فرمودند: آیا به او پاسخ نمی‌دهید؟ اصحاب گفتند: چه بگوییم: ای رسول خدا؟ فرمود: بگویید خداوند بالاتر و ارجمندتر است. ابوسفیان گفت: عزی از آن ماست و شما عُزّي ندارید. پیامبر فرمودند: آیا به او جواب نمی‌دهید؟ اصحاب گفتند: چه جواب دهیم؟ فرمود: بگویید خداوند یار و یاور ماست و شما یار و یاوری ندارید. ابوسفیان گفت: در ميان کشته‌گان برخی را مثله‌ خواهيد يافت من به آن دستور نداده‌ام و نه از آن ناراحت هستم[[214]](#footnote-214).

اين لشكر مشرکین بود كه در آن موقع فقط از پیامبر و عمر و ابوبکر می پرسید. اگر مشرکین از علی یا عثمان یا طلحه و زبیر یا افرادی نظیر آنها می‌ترسیدند، یا اینکه تأیید و تقويت پیامبر از طریق این افراد بود همان گونه که با ابوبکر و عمر تأیید شد، چنانچه از ابوبکر و عمر جويا ‌شدند آنها را نیز جويا مي‌شدند؛ زیرا مقتضای درخواست آنها موجود بود. وقایعی هم در میان نبود و با وجود قدرت و انگیزه و نبودن هر گونه مانع وجود فعل تحقق می‌یافت.

پاسخ پنجم: هر اثر نیکی که علی در اسلام از خود به جای گذاشته، دیگر اصحاب نیز نظیر آن را به جای گذاشته‌اند و حتی برخی، آثاری بیشتر از علی از خود به جای گذاشتند. و این مطلب برای کسی که از سیرة صحیح ثابت آگاهی دارد معلوم و واضح است. ولی کسی که روایات و احادیث دروغگویان و رجال را دست‌مایة خود قرار دهد، باب دروغ نیز باز می‌شود و این دروغ‌ها از نوع دروغ بستن به خداست که در آیه 68 سوره‌ی عنکبوت گذشت.

مجموع غزوه‌هاي که در آنها جنگ با پیامبر بود نُه غزوه بود، و کل غزوات به بیست و چند غزوه رسید، ولی لشکرکشی‌ها به قولی بالغ بر هفتادمورد بوده است[[215]](#footnote-215).

و مجموع كشته‌هاي كفار در غزوات حدود هزار نفر يا كمتر يا بيشتر بوده است که از این تعداد یک دهم و حتی نصف یک دهم توسط علی به قتل نرسیدند، و او در اکثر لشکرکشی‌ها (سریه‌ها) نیز حضور نداشت و بعد از پیامبر علی و طلحه و زبیر در هیچ کدام از فتوحات حضور نيافتند مگر اینکه با عمر به شام خارج شده‌ باشند. و اما زبیر در فتح مصر حاضر بود و سعد نیز در فتح قادسیه حضور داشت و ابوعبیده در فتح شام. با چنین وضعیتی چگونه تأیید پیامبر فقط با یک نفر از صحابه صورت گرفته باشد و دیگران نقشی نداشته‌ باشند؟! و کجاست تأیید پیامبر توسط تمام مؤمنین، از پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و کسانی که زیر درخت رضوان با ایشان بیعت کردند و همچنین كساني که به نیکویی از آنها تبعیت و پیروی کردند؟ مسلمانان در جنگ بدر سیصد و سیزده نفر و در جنگ احد هفتصد نفر و در جنگ خندق بیش از هزار نفر یا نزدیک به آن بودند و در بیعت رضوان هزار و چهار صد تن و هم آنها در فتح خیبر حاضر شدند. و در روز فتح مکه ده هزار نفر و در جنگ حنین دوازده هزار نفر بودند که از این تعداد ده هزار نفر شرکت‌کننده در فتح مکه و دو هزار نفر هم از آزاد شده‌هاي فتح مکه به آنها پیوستند.

در جنگ تبوک شركت‌كنندگان خیلی زیاد و حتی بیش از سی هزار نفر بوده‌اند، و اما در حجة‌الوداع کسانی با پیامبر کسانی که با پیامبر شریک شده بودند از شمارش بیرون بوده‌اند و در دوران پیامبر تعداد کثیری او را دیده و از زمرة اصحاب ایشان بودند که خداوند، پیامبر را به وسیله‌‌ی آنها یاری کرد و اینها مؤمنانی بودند که خداوند به وسیله‌ی آنها پیامبرش را تأیید کرد. و حتی هر کس که ایمان آورد و تلاش کند تا روز قیامت مشمول این معنا می‌شود.

\* \* \*

فصل بیست و چهارم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که او به فضیلت پيروي از پیامبر اختصاص یافته و غیر او این فضیلت را ندارند

دلیل بیست و چهارم رافضی برای اثبات امامت علی این است که خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: 64].

«ای پیامبر ، خداوند برای تو و مؤمنانی که از تو تبعیت می‌کنند کافیست».

از طریق ابونعیم روایت شده که گفت در شأن علی نازل شده و چنین فضیلتی برای اصحاب دیگر حاصل نشده پس او امام است.

پاسخ از چند نظر ممکن است:

پاسخ اول: صحت حدیث ثابت نشده است.

پاسخ دوم: این گفته حجت محسوب نمی‌شود.

پاسخ سوم: این سخن بزرگترین دروغ بر خدا و رسول خداست . به دلیل اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: 64].

«خداوند برای تو و برای مؤمنانی که از تو تبعیت می‌کنند کافی است».

پس خداوند برای تو و مؤمنانی که با تو هستند کافی است. این مثل گفته‌ی عرب است که برای تو و زید یک درهم کافیست. و از جمله شاعر می‌گوید: برای تو و ضحاک یک شمشیر هندی کافی است. توضیح اینکه «حَسْب» مصدر بوده و هنگامی که اضافه شود شایسته نیست چیزی به آن عطف شود مگر اینکه حرف جرّ را بر مضاف‌الیه آن برگردانیم، زیرا عطف بدون آن گرچه بنابر دو قول جایز است، ولی کم اتفاق می‌افتد. و برگرداندن اعراب معطوف به مضاف‌الیه، بهتر و فصیح‌تر است، پس به معني عطف می‌شود و مضاف‌الیه در معنای منصوب است، پس معنی‌ این گفته «فحسبك والضحك» به این نحو است که کفایت می‌کند برای تو و ضحاک. مصدر عمل فعل را انجام می‌دهد، ولی هرگاه اضافه شود در غیر مضاف‌الیه عمل می‌کند، بنابراین اگر بر فاعل اضافه شود، مفعول منصوب می‌شود و هر گاه بر مفعول اضافه شود فاعل را مرفوع می‌کند. پس می‌گویی: «أعجبنی دق القصار الثوبَ» «کوبیدن لباس توسط شوینده مرا به شگفتی واداشت». که توجيه اصلی کلام همین است. برخی از علمای نحو می‌گویند: عمل کردن مصدر به صورت نکره، بهتر از عمل کردن آن به صورت مضاف است، زیرا با اضافه شدن شباهت آن را به اسم‌ها تقويت می‌كند ولی درست این است که اضافه شدن آن به یکی از دو معمول و اعمال آن در دیگری بهتر از نکره شدن و اعمال آن در هر دو معمول است؛ پس این گفته که «کوبیدن شویندة لباس مرا به شگفتی واداشت»، بهتر است از این گفته که «کوبیدن لباس به وسیله‌ی شوینده مرا به شگفتی واداشت». همچنین نکره از ویژگی‌های اسم است و اضافه خفیف‌تر است؛ زیرا مصدر اسم بوده و اصلی در اسم اضافه شده و عمل نکرده است، ولی چون اضافه کردن آن، هم به فاعل و هم به مفعول، دشوار و غیر ممکن است، لذا به یکی از آن دو اضافه می‌شود و در دیگری عمل می‌کند. در چیزهایی که معطوف می‌شوند نیز چنین است.

اگر اضافه کردن آن به تمامی آنها ممکن باشد، مثل اضافه کردن ظاهری چند اسم، پس این بهتر است. مثل این فرموده پیامبر : «خداوند حرام گردانید معاملة خمر، گوشت مردار، خون، خوک و بت‌ها را[[216]](#footnote-216)» که هر گاه غیر ممکن بود شایسته نیست اضافه شوند. مثل این گفته: برای تو و زید یک درهم کافی است و شبیه آن این فرموده خداوند است:

﴿وَجَعَلَ ٱلَّيۡلَ سَكَنٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ حُسۡبَانٗاۚ﴾ [الأنعام: 96].

«شب را مایة آرامش و خورشید و ماه را وسیلة حساب قرار داده است».

که اسم فاعل مانند مصدر است که گاه مضاف واقع شده و گاهی نیز عمل می‌کند[[217]](#footnote-217).

برخی به غلط گمان کرده‌اند که معنی آیه این است كه خداوند و مؤمنین برای تو کفایت می‌کنند، در آن صورت «مَنِ اتّبَعَكَ» رفع بوده و به خداوند عطف می‌شود که این اشتباهی بزرگ است و لازمه‌ي آن کفر است؛ زیرا خداوند به تنهایی برای تمام مخلوقات کافی است همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣﴾ [آل‌عمران: 173].

«کسانی که مردم به آنها گفتند: مردم برای شما جمع شده‌اند پس بترسید از آنها سپس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند خداوند برای ما کافی است و او بهترین کارساز است».

یعنی خداوند به تنهایی برای همة ما کفایت می‌کند. در صحیح بخاری از ابن عباس در خصوص این سخن روایت شده است که ابراهیم وقتی در آتش افکنده شد آن سخن را به زبان آورد و محمد نیز هنگامی که مردم به آنها گفتند: مردم علیه شما جمع شده‌اند پس بترسید از آنها بر ایمانشان افزوده شد و گفتند خدا برای ما کافیست و او بهترین مدافعان و کارسازان است[[218]](#footnote-218).

همه انبیاء گفتند: خداوند برای ما کافی است و برای خدا شریکی از جهت اینکه برای آنها در کنار خدا کفایت کند قائل نشده اند پس دلالت می‌کند بر اینکه الله به تنهایی برای آنها کافیست و با او کس دیگری نیست. و از جمله فرموده‌های خداوند این است که می‌فرماید:

﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِكَافٍ﴾ [الزمر: 36].

«آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست».

و مي‌فرمايد:

﴿وَلَوۡ أَنَّهُمۡ رَضُواْ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ سَيُؤۡتِينَا ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَرَسُولُهُۥٓ﴾ [التوبة: 59].

«چه می‌شد که آنها خشنود می‌شدند به آنچه خداوند و رسولش به آنها داده است و می‌گفتند خداوند برای ما کافیست. خداوند به ما از روی فضلش خواهد داد و رسولش نیز».

این آیه آنها را فرا می‌خواند که بر آنچه خدا و رسول خدا به آنها داده است خشنود باشند و بگویند: خدا برای ما کافیست نه اینکه خدا و رسول خدا برای ما کافیست؛ زیرا فقط دادن (دنیایی) به اذن رسول بوده است همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: 7].

«آنچه را پیامبر به شما داده بگیرید و آنچه که شما را از آن نهی کرده انجام ندهید».

و رغبت و میل نیز باید به خداوند باشد که می‌فرماید:

﴿فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ٧ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب ٨﴾ [الشرح: 7-8].

«هنگامی که (از کارَت) فارغ شدی (برای آغاز کار دیگری) رنج ببر و به سوی پروردگارت با تمام وجود بگرای».

بنابراین کفایت که همان توکل کردن است مختص خداست و به مردم امر شده‌اند که بگویند: خداوند برای ما کافیست، نه اینکه خدا و رسول خدا برای ما کافی هستند. وقتی كه جایز نباشد كسي بگوید خدا و رسول خدا برای مؤمن کافیست، پس چگونه می‌توان جايز دانست که گفته شود: خداوند و مؤمنان برای رسول خدا کافی هستند؟!.

همچنین مؤمنان محتاج و نيازمند خداوند هستند همان گونه که رسول به خدا محتاج است. پس لابد بايد همه به خداوند اکتفا کنند و جایز نیست که یاری و قوت آنها از رسول باشد که خود پیامبر از آنها قوت گرفته‌است؛ زیرا این مستلزم دَور می‌شود. بلکه قوت مؤمنان و رسول هر دو از خداست. و خداوند تنها قوت و قدرت مؤمنان را مي‌آفريند و به تنهایی قوت رسول الله را خلق می‌کند. همان‌گونه كه مي‌فرمايد:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَيَّدَكَ بِنَصۡرِهِۦ وَبِٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٢ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ﴾ [الأنفال: 62-63].

«او ذاتی است که تو را و دیگر مؤمنان را با یاری خود تأیید کرد و در بین شما الفت ایجاد نمود».

که خداوند به تنهایی مؤيد و پشتيبان پيامبر است با دو چیز: اول با نصر و یاری خود که به پیامبر یاری می‌رساند. دوم: از طریق مؤمنانی که خود آنها را به وجود آورده است.

به همین سبب خداوند فرموده است: خداوند برای تو کافی است و نفرمود یاری خدا؛ زیرا یاری خدا نیز از اوست همان گونه که مؤمنین نیز، آفریده‌های خداوند هستند. پس هر دو چیز را که هر كدام به نوعی از اوست به هم عطف کرده است، ولی براي خداوند – پاک و منزه - شریکی در به وجود آوردن اشیاء نیست. بلکه او به تنهایی آفريدگار همه چیز است و در خلقت آفریده‌ها به هیچ کس احتیاج ندارد.

هنگامی که این روشن شد معلوم است که شیعه دچار جهل اندر جهل شده و خود را در تاریکی‌های متداخل گرفتار کرده‌اند، و بر این گمانند که معنی ﴿حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤﴾ [الأنفال: 64]. اين است كه خداوند متعال به همراه مؤمنانی که از تو تبعیت کرده‌اند براي تو كافي هستند، سپس معني مؤمنان پيرو پيامبر را به علی‌بن ابیطالب اختصاص داده‌اند.

نادانی آنها در اینجا آشکارتر از اول است؛ زیرا مورد اول گاه برخی از مردم را به اشتباه می‌اندازد، اما این مورد بر هیچ عاقلی پوشیده نیست، زیرا علی به تنهایی در میان آفریده‌ها برای رسول خدا کفایت نمی‌کند و اگر تنها علی با پیامبر بود هرگز دین ایشان برپا نمی‌شد. همین علی با وجود اینکه بیشتر لشکریان با او بودند در جنگ با معاویه که اهل شام او را همراهی می‌کردند نتوانست از دیگران بی‌نیاز باشد. و معاویه در برابر او مقاومت و پایداری کرد و پیروز شد چه با نیروی جنگ و چه با مکر و حیله، زیرا جنگ فریب و خدعه است. ترجمه شعر:

|  |
| --- |
| تدبیر و نظر قبل از شجاعت دلیران است |
| یعنی در ابتدا تدبیر، و شجاعت در مکان دوم است |

«که هر گاه هر دو یکباره در فردی جمع شوند، به بالاترین مکان‌ها می‌رسد»[[219]](#footnote-219).

پس وقتی که علی بعد از ظهور اسلام با وجود تبعیت اکثر مردم نتوانست از آنها بی‌نیاز شود، چگونه می‌توانست به تنهايي برای پیامبر کافی باشد و او را از دیگران بی‌نیاز کند در حالی که همه اهل زمین دشمن او بودند؟! و اگر گفته شود که عدم غلبه علی بر معاویه و طرفداران وی بدين سبب بود که لشکریانش از او اطاعت نکرده و دچار اختلاف شدند، در پاسخ می‌توان گفت: هنگامی که افراد مسلمان که با او بودند از او اطاعت نکردند پس چگونه کفاری که پیامبر و علی را رد کردند، از او اطاعت می‌کردند؟!

روافض به دلیل نادانی و ظلم فراوان خود بین دو نقیض جمع می‌کنند و علی را کامل‌ترین و شجاع‌ترین و قدرتمندترین مردم قلمداد می‌کنند؛ به اندازه‌ای که او را برپا دارنده دین پیامبر تلقی کرده و پیامبر را محتاج او می‌دانند. و سخن کفر را بر زبان مي‌آورند که او را در برپا داشتن دین محمد شریک خدا قرار می‌دهند. سپس او را به نهايت عجز و ناتوانی و سستی و تقیه توصیف می‌کنند. آن هم بعد از ظهور و قدرتمندی اسلام که مردم گروه گروه داخل آن می‌شدند. و به طور قطع معلوم است که مردم بعد از دخول در دیانت اسلام بيشتر تابع اسلام حق بودند نسبت به قبل از دخول در آن. پس کسی که با خداوند در برپا داشتن دین محمد مشارکت داشت؛ تا جایی که کافران را شکست داده و مردم را هم به اسلام آوردن واداشته باشد، چگونه چنین عملی را با گروهی که بر او ستم روا داشتند و از کافران موجود در زمان پیامبر نیز کمتر بوده و قدرت کمتری داشتند و از آنها نزدیکتر به حق بودند نتوانست انجام دهد؟! زیرا کفار در هنگام بعثت پیامبر بیشتر از کسانی بودند که با علی به نزاع و درگيري برخواستند و از حق نیز دورتر بودند.

اهل حجاز، شام، یمن، مصر، عراق، خراسان و مغرب همگی مشرک، اهل کتاب، مجوسی و ستاره‌پرست بودند. در هنگام وفات پیامبر در جزیرة عرب اسلام سیطره داشت و هنگامی که عثمان کشته شد اسلام بر شام و مصر و عراق و خراسان و مغرب چیره شده بود. دشمنان پیامبر در هنگام وفات پیامبر کمتر و ضعیف‌تر از زمان ایشان بودند، و دشمنی آنها نیز کم‌رنگ‌تر از هنگام بعثت پيامبر بود. همچنین در هنگام قتل عثمان تعداد آنها کمتر و قدرتشان ضعیف‌تر بود. تمام چیزهایی که علی به خاطر آن می‌جنگید جزئی از حق بود که پیامبر برای آن مبارزه می‌کرد. هر کس حقی را که محمد بدان مبعوث شده بود تکذیب ‌کرد و برای آن جنگید، آنچه را که علی برای آن مبارزه می‌کرد تکذیب کرد. پس وقتی که علی در این حال نسبت به یاری حق و از بین بردن باطل ضعیف و ناتوان بود، وضعیت او در هنگامی که ضعیف‌تر و ناتوان‌تر بود و دشمنان حق نیز بزرگتر و بیشترشان با شدت بيشتري دشمني مي‌ورزيدند، چگونه بود؟! مَثَل رافضیه در اینجا مَثَل مسیحیان است که در خصوص مسیح مدعی الوهیت شده و گفتند او صاحب و مالك هر چیز است و بر هر چیزی قادر است. سپس می‌گویند دشمنان عیسی به او سیلی زده و خار بر سر او نهاده و او را به صليب زدند، او نیز شروع كرد به طلب یاری، ولی به او کمک نکردند. بدین ترتیب مسیحیت نه با آن ادعای قدرت قاهره‌ای که به عیسی نسبت می‌دادند پيروز شدند و نه با اثبات ذلت کامل به پیروزی دست یافتند.

اگر گفتند مورد اخیر به رضایت عیسی بوده است. باید گفت: که پروردگار فقط به این راضی می‌شود که از او اطاعت شود نه اين‌كه از او نافرمانی شود. و اگر کشته شدن و صلیب کشیده شدنش به رضای او بود، پس آن بندگی و اطاعت خداست. بنابراین یهودیانی که او را به صلیب کشیدند در واقع خدا را بندگی كرده‌ و از امر خداوند اطاعت کردند؛ لذا به خاطر آن کار، شایستة مدح و ستایشند نه نکوهش. که این از بزرگترین نوع کفر و نادانی است. لذا هر کس شباهتي با مسیحیان و شیعه داشته باشد، مانند اهل غلو و بزرگانشان، در نهايت ادعا و انتهای ناتوانی قرار دارند. همان‌گونه که پیامبر در حدیث صحیح می‌فرماید: «سه نفر هستند که خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و به آنها نمی‌نگرد و آنها را پاک نمی‌کند و عذاب دردناکی دارند: پیرمرد زناکار، پادشاه دروغگو و فقیر متكبر. و در لفظ دیگری آمده است: عائله‌مند خودپسند. و در لفظ دیگری فقير مستکبر[[220]](#footnote-220).

پیشوایان دعاوی و انحرافات نیز این چنین هستند. یکی از آنها مدعی الوهیت می‌شود و یا مدعی چیزی بالاتر از نبوت می‌شود و پروردگار را از مقام ربوبیت و پیامبر را از رسالت برکنار می‌کند.، سپس او را در مقامي پايين‌تر از مقام گدا قرار مي‌دهد که از دیگران درخواست خفظ و دفاع می‌کند، يا مانند ترسویی که از ظالم برای دفع ظلم کمک می‌گیرد و به یک لقمه نیازمند بوده و از زخمي شدن می‌ترسد. پس این فقر و ذلت کجا و آن ادعای ربوبیت که متضمن بی‌نیازی و عزت است کجا؟![[221]](#footnote-221).

این وضعیت مشرکانی است که خداوند در خصوص آنها می‌فرماید:

﴿وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ ٣١﴾ [الحج: 31].

«کسی که برای خدا انبازی قرار دهد انگار از آسمان فروافتاده است و پرندگان او را می‌ربایند یا اینکه تندباد او را به مکانی بسیار دوری پرتاب می‌کند».

و مي‌فرمايد:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلۡعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتۡ بَيۡتٗاۖ وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١﴾ [العنکبوت: 41].

«مثل کسانی که به غیرخداوند سرپرستانی برمی‌گزینند مانند عنکبوتی است که خانه‌ای برای خود درست کرده است ولی سست‌ بنیادترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است اگر می‌دانستند».

و مي‌فرمايد:

﴿سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗاۖ﴾ [آل‌عمران: 151].

«در دل‌های کسانی که برای خداوند بدون دلیل روشن که از سوی او آمده باشد شریک قائل می‌شوند ترس می‌افکنیم».

در میان مسیحیان نیز شرک آشکاری وجود دارد چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [التوبة: 31].

«پیشوایان و روحانیون خود را به غیر خداوند به خدایی گرفته‌اند و همچنین مسیح پسر مریم را در حالی که فقط به این امر شده بودند که خداوند یگانه را پرستش کنند که هیچ معبود بر حقی جز او نیست و او پاک و منزه است از آنچه برای وی شریک قائل می‌شوند».

همچنین غالیان شیعه‌ و گوشه‌گیران و ریاضت‌کشان در شرک و غلو شبیه مسیحیان هستند و یهودیان نیز متکبر بودند و این تکبر نتیجه‌اش ذلت و خواری است. خداوند می‌فرماید:

﴿ضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيۡنَ مَا ثُقِفُوٓاْ إِلَّا بِحَبۡلٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبۡلٖ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَبَآءُو بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَضُرِبَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَسۡكَنَةُۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ يَكۡفُرُونَ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ١١٢﴾ [آل‌عمران: 112].

«ایشان هر جا باشند مهر خواری و ذلت بر ایشان خورده است مگر با پیمان خدا و پیمان مردم و آنان شایسته خشم خدا شده و مهر بیچارگی و ذلت بر آنها خورده است. چرا که به آیات خدا کفر ورزیده و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. و این به سبب سرکشی و تجاوز می‌باشد».

یا می‌فرماید:

﴿أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ فَفَرِيقٗا كَذَّبۡتُمۡ وَفَرِيقٗا تَقۡتُلُونَ ٨٧﴾ [البقرة: 87].

«هر زمان پیامبری بر خلاف میل شما چیزی آورد خود بزرگ‌بینی کرده در نتیجه عده‌ای را تکذیب کرده و عده‌ای دیگر را به قتل رسانیدند».

و تکذیب و کشتن انبیاء به دلیل استکبار یهود بود. و شیعه از جهتی شبیه یهود و از جهت دیگر همانند مسیحیان است. از جهت شرک و غلو و تصدیق دروغ و باطل، شبیه مسیحیان و از جهت بزدلي و کبر و حسد و تکذیب‌ حق شبیه یهود هستند.

به همین ترتیب، در ميان غیر شیعه، کسانی که اهل هواهاي نفساني و بدعت‌اند می‌توان نوعی از گمراهی و ستمگری و شرک و اغراق را یافت. ولی شیعه از دیگران در گمراهی و بدعت پیشی گرفته‌اند، به همین سبب از همة فرقه‌ها بیشتر خانه‌های خدا را تعطیل کرده[[222]](#footnote-222) و مساجد و نماز جماعت را ترک گفتند، نماز جماعتی که دوست‌داشتنی‌ترین اجتماعات در نزد خداست. و همچنین آنان با کفار و دشمنان دین نمی‌جنگند و بسیاری از آنها با کفار رابطه دوستی برقرار کرده و با ايشان عليه مسلمانان همدست شده و دشمني مي‌ورزند[[223]](#footnote-223). پس با دوستان خدا دشمنی می‌کنند و با دشمنان خدا از مشرک و اهل کتاب رابطه دوستی برقرار می‌کنند. همان‌گونه که با بهترین انسان‌ها از جمله مهاجرین و انصار و تابعین نيك ايشان دشمنی ورزیده و با کافرترین انسان‌ها از جمله‌ فرقة نصیریه و دیگر مرتدین ارتباط دوستانه دارند. گرچه می‌گویند آنها کافرند ولی دل‌ و جانشان به آنها بیشتر گرایش دارند تا مهاجرین و انصار و تابعین و دیگر مسلمانان.

تمام اهل بدعت، حتی آنانی که به علم کلام و فقه و حدیث و تصوف منتسب هستند، بخشی از این اوصاف را دارا هستند، همان‌گونه که بخشی از آن در میان اهل هواهای نفساني از پادشاهان و وزیران و نویسندگان و تجار نیز وجود دارد؛ ولی شیعه از تمام گروه‌های اهل بدعت ستمگرتر و گمراه‌تر است.

\* \* \*

فصل بیست و پنجم  
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی از سایر اصحاب برتر است چون به فضیلت حبّ خدا اختصاص یافته است

دلیل بیست و پنجم رافضی برای اثبات امامت علی این فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید:

﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: 54].

«خداوند قومی را خواهد آورد که خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست می‌دارند».

ثعلبی می‌گوید: «در شأن علی نازل شده و این دالّ بر برتری اوست، پس علی امام می‌باشد».

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: این حدیث را به دروغ به ثعلبی نسبت داده‌اند؛ زیرا در تفسیر خود در خصوص این آیه می‌گوید: علی و قتاده و حسن گفته‌اند که آنها ابوبکر و یاران او هستند و مجاهد می‌گوید: آنها اهل یمن هستند و حدیث عیاض بن غنم آورده است که آنها اهل یمن هستند. و در آن حدیث آمده است که اهل یمن نزد شما می‌آیند. و ثعلبی نقل کرده است که علی این آیه را به ابوبکر و یاران او تفسیر کرده است.

ولی از نظر بزرگان علم تفسیر از جمله طبری[[224]](#footnote-224) از مثنی از عبدالله‌بن هاشم[[225]](#footnote-225) از سیف‌بن عمر از ابو‌روق از ضحاک از ابوایوب از علی در خصوص این آیه روایت می‌کند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ﴾ [المائدة: 54].

گفت: خداوند از مؤمنان آگاه است و معنای بد ارتداد در خصوص افراد فرومایه‌ای از منافقین که در میان مؤمنان بودند و کسانی که ارتداد آنها در علم خدا بود تحقق یافت. پس خداوند می‌فرماید:

﴿مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ﴾ [المائدة: 54].

«در زمان آنها از دین برگشته‌اند».

و در ادامه می‌فرماید:

﴿يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: 54].

«خداوند آنها را دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست دارند».

یعنی به وسیله‌ی ابوبکر و اصحابش .

و این قول را با سند خود از قتاده، حسن و ضحاک و ابن جریج[[226]](#footnote-226) آورده است و از عده‌ای نقل کرده که آن قوم انصار هستند[[227]](#footnote-227).

و عده‌ای دیگر هم گفته‌اند که آنها اهل یمن‌اند[[228]](#footnote-228)، که طبری همین قول اخیر را ترجیح داده است که آنها گروه ابوموسی بودند[[229]](#footnote-229).

طبری[[230]](#footnote-230) می‌گوید: اگر روايت صحيح از پیامبر در اين باره نيامده بود که مورد اخیر را تأیید كند، در مورد مصداق آیه همان رأي را برمی‌گزیدم که در باره‌ی مراد آيه ابوبکر و یاران او را ذکر[[231]](#footnote-231) کرده است. و می‌گویند: هنگامی که عده‌ای مرتد شدند، خداوند این قوم را در زمان عمر به صحنه آورد[[232]](#footnote-232).

پاسخ دوم: این سخن بدون صحت و دلیل است و قبول آن لازم نیست.

پاسخ سوم: این روايت با آنچه مشهورتر و آشکارتر است، در تعارض می‌باشد و آن اینکه در حق ابوبکر و یاران او نازل شده است. همان کسانی که مرتدین با آنها جنگیدند و این در بین علماء همان‌گونه که قبلاً گذشت، معروف و مشهور است. ولی این دروغگویان فضائلی که در حق ابوبکر آمده برای علی قرار می‌دهند و این از جمله حیله‌های پلیدی است که فقط اهل خود را در برمی‌گیرد.

یکی از افراد مطمئن یاران ما گفت: با مردی که ديندار و پرهیزگار و داراي احوال نيك بود برخورد کردم، ولی او به تشیّع گرایش داشت. گفت: نزد وی کتابی بود که آن را بزرگ می‌داشت و مدعی بود که آن کتاب از اسرار بوده و آن را از گنجينة خلفاء گرفته است و بسیار در توصیف آن زیاده‌روی کرد. هنگامی که آن را به حضور من آورد؛ ديدم کتابی است با خط زيبا نوشته شده و احادیثی که در مسلم و بخاری در فضائل ابوبکر و عمر و دیگران آمده است برای علی قرار داده است. و شاید این کتاب از گنجينه‌هاي بنی‌عبید مصر تهيه شده باشد که سرانشان زندیق و از دین برگشته بوده و هدفشان تحريف و دگرگونی اسلام بود. احادیث دروغینی را می‌ساختند تا به وسیله‌ی آنها دین را نقض کنند و فقط خدا می‌دانست که چه احادیثی بود.

نظیر این افراد نادان گمان می‌کنند احادیثی که در بخاری و مسلم آمده از خود بخاری و مسلم گرفته شده است، همان گونه که ابن طیب و امثال او که حقیقت مطلب را نمی‌دانند، گمان می‌کنند که احادیث غلط و نادرست توسط بخاری و مسلم نشر و گسترش يافته است و عمداً احادیث دروغین را رواج داده‌اند. در حالی که نمی‌دانند وقتی می‌گوییم بخاری و مسلم فلان حدیث را روایت کرده‌اند یعنی اینکه روایت آنها نشانه‌ی ثبوت صحت آن روایت است و صحت آن نیز به خاطر این نیست که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، بلکه احادیث بخاری و مسلم را علمای دیگر حدیث که تعداد آنها را فقط خداوند می‌داند نیز روایت کرده‌اند. آن دو نفر تنها آن احادیث را نیاورده‌اند، بلکه هیچ حدیثی نیست مگر اینکه قبل از آنها و هم در دوران آنها و هم بعد از آنها گروه‌های زیادی آن را روایت کرده‌اند. اگر افرادی مثل بخاری و مسلم به صحنه نمي‌آمدند هیچ نقضی بر دین وارد نمی‌شد؛ زیرا آن احادیث با سندهایشان موجود بودند و مقصود و فراتر از مقصود هم حاصل می‌گشت.

وقتی گفته می‌شود بخاری و مسلم روایت کرده‌اند مثل این است که گفته شود قاریان هفتگانه، قرآن را قرائت کرده‌اند. در حالي كه قرآن با تواتر نقل شده است و نقل قرآن به این قاریان هفتگانه اختصاص ندارد. در تصحیح حدیث نیز امامان حدیث از بخاری و مسلم تقلید نکرده‌اند، بلکه بیشتر احادیثی که بخاری و مسلم آنها را صحیح دانسته‌اند قبل از آنها نزد علمای حدیث، صحیح و مورد قبول بوده است. همچنین در دوره‌ی خودشان و در دوران‌های بعد از آنها علمای حدیث در کتاب‌های آنها به دقت نظر کرده و در تصحیح آنچه که آن دو نفر تصحیح کرده‌اند جز در موارد بسیار اندك در حدود بیست حدیث که غالب آن در مسلم است با آنها موافق بوده‌اند.

و عده‌ای از حافظان حدیث که بر آنها انتقاد کرده‌اند، بیشتر این انتقادات بر صحیح مسلم است که گروهی از اهل حدیث از آنها دفاع کرده و گروهی نیز انتقادات را تأیید و تصویب نموده‌اند.

بی‌تردید رأي درست این است که جاهایی از صحیح مسلم قابل انتقاد و بررسی است، مثل حدیث ام‌حبیبه، حدیث آفرينش موجودات در روز شنبه و حدیث نماز کسوف با سه رکوع یا بیشتر.

و جاهایی در صحیح مسلم که قابل انتقاد است، در صحیح بخاری بر آن موارد نمی‌توان انتقاد کرد؛ زیرا صحیح بخاری از انتقاد دورتر است و شايد هر لفظی را که بر آن انتقاد وارد باشد، لفظ دیگری آن را روشن و تبیین ‌کند. و هر لفظی که در صحیح مسلم قابل انتقاد باشد، در صحیح بخاری مورد نقد آن روشن و تبیین شده است. و خلاصه کسی که هفت هزار درهم را بررسی ‌کند، انتظار نمی‌رود که جز در اندکی دچار اشتباه شده باشد، با وجود این اگر اندکی ناخالصی در آنها باشد نمی‌توان مجموع هفت هزار درهم را ناخالص و تقلبی محسوب کرد؛ زیرا فرد بررسی‌کننده در فن خود استاد است.

در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم هفت هزار و اندی حدیث وجود دارد و مقصود اینکه احادیث بخاری و مسلم از طرف امامان چیره‌دست حدیث چه قبل از آنها و چه بعد از آنها مورد نقد و بررسی قرار گرفته و افراد زیادی که تعداد آنها را فقط خداوند می‌داند آن احادیث را روایت کرده‌اند و آن دو نفر به تنهایی نه در روایت و نه در تصحیح نقش نداشتند. خداوند -پاک و منزه- خود حفظ این دین را ضمانت کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«ما قرآن را نازل کردیم و ما نیز آن را محافظت می‌کنیم».

و این مسئله نیز همچون بسیاری از مسائل دیگری که در کتاب‌های تصنیف شده در مذاهب امامان مثل «القدوری، التنبیه، الخرقی والجلاب» آمده می‌باشد، بطور مثال هر گاه گفته شود: فلان شخص آن را آورده معلوم می‌گردد که آن گفته مذهب همان امام است که دیگر پیروان او نیز هم آن را نقل کرده‌اند و آنها تعدادشان بسیار است و مذهب امام خود را به تواتر نقل می‌کنند. در این کتاب‌ها مسائلی است که فقط رأی یکی از علمای آن مذهب است و برخی مسائل هم مورد اختلاف است، ولی غالب مسائل مطرح شده در آنها رأي طرفداران همان مذهب است، امّا صحیح بخاری و مسلم و بسیاری از احادیث که در آنهاست، علمای حدیث در خصوص آنها اتفاق نظر دارند، علمایی که بسیار به الفاظ پیامبر توجه و دقت می‌کنند و در حفظ و شناخت الفاظ حدیث خیلی بیشتر از پیروان امامان مذاهب کوشش می‌کردند. همچنین علمای حدیث بسیار آگاه‌تر به مقاصد پیامبر در الفاظ حدیث نسبت به پیروان امامان مذاهب به مقاصد الفاظ امامان خود بودند و اختلاف در بین علمای حدیث در خصوص الفاظ مقاصد حدیث بسیار کمتر از پیروان مذاهب بوده است.

شیعه به سبب جهل و ناداني گمان می‌کنند اگر در یک نسخه حدیثی را دگرگون‌ کنند و فضائل ابوبکر صدیق را برای علی قرار دهند، این مسأله برای اهل علم که خداوند دین را به وسیله‌ی آنها حفظ کرده است، پوشیده خواهد ماند.

پاسخ چهارم: باید گفت: آنچه در بین مردم به تواتر رسید این است که ابوبکر صدیق با اهل رده و از دين برگشتگان جنگید. با مسیلمه کذاب مدعی پیامبری و پیروانش از بنی‌حنیفه و اهل یمامه جنگید، که گفته می‌شود صد هزار نفر یا بیشتر بودند و با طلیحه اسدی که در نجد ادعای پیامبری کرده بود و قبايل زيادي از قبیل اسد و تمیم و غطفان از او پیروی می‌کردند. و با سجاح کذاب جنگيد که همسر مسیلمه کذاب بود و ادعای پیامبری کرد.

همچنین در میان عرب‌ها عده‌ای از اسلام برگشتند اگرچه از پیامبران دروغین تبعیت نکرده بودند و عده‌ای از آنان نیز به شهادتین اقرار کردند ولی از احکام سرباز زدند مثل آن دسته که از پرداخت زکات سر باز زدند. و داستان این عده مشهور بوده و به تواتر رسیده است. و هر کس کمترین شناختی به این مسائل داشته باشد این را می‌داند.

و کسانی که با مرتدین جنگیدند همان کسانی هستند که خداوند آنها را دوست داشت و آنها نیز خداوند را دوست دارند. و آنها شایسته‌ترین افراد در مصداق آیت مذکور هستند. همچنین کسانی که با سایر کفار روم و فارس جنگیدند، ابوبکر و عمر و جمعي از اهل یمن و پیروان آنها بودند. به همین سبب روایت شده هنگامی که این آیه نازل شد از پیامبر در بارة افرادی که مصداق آیه هستند سؤال شد، پس به ابوموسی اشعری اشاره کرده و فرمودند: آنها قوم این مرد هستند[[233]](#footnote-233).

به تواتر و به طور ضروری شناخته شده است کسانی که دین اسلام را در هنگام مرتد شدن جمع کثیری در جزیرة‌العرب به پا داشتند و بر آن ثابت‌قدم بودند و با کفار و مرتدین جنگیدند در این آیه داخل می‌شوند:

﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ﴾ [المائدة: 54].

«پس قومی‌ خواهند آمد که خداوند آنها را دوست داشته و آنها نیز خدا را دوست دارند در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران عزتمند هستند در راه خدا مبارزه کرده و از ملامت هیچ سرزنشگری نمی‌هراسند».

اما علی هم بی‌تردید از جمله کسانی بود که خداوند او را دوست داشت و او نیز خدا را دوست داشت، ولی در این صفت از ابوبکر و عمر و عثمان شایسته‌تر نبود و جهاد او با کفار و مرتدین نیز بزرگ‌تر از جهاد این افراد محسوب نمی‌شود و مصلحت دینی که به وسیله او به دست آمد بزرگ‌تر از مصلحتی که این افراد حاصل کردند، نبود، بلکه هر کدام از آنها تلاشی درخور پاداش و اعمال نیک و آثار صالحه‌ای از خود به جای گذاشتند و خداوند نیز پاداش آنان را به بهترین نحو خواهد داد؛ زیرا آنان خلفای راشد و امامان هدایت یافته‌ای بودند که به حق حکم کرده و به وسیله‌ی آن عدالت برقرار می‌کردند.

ولی اگر شخصی در صدد این باشد که پیشوایاني را که داراي بزرگ‌ترين نفع دیني و دنیوي بودند کافر و فاسق و ظالم قلمداد کند و شخص دیگری را که خیرات و نيكي‌هايش به اندازة نفع هيچ كدام از آنها نيست شریک خدا، یا شریک پیامبر خدا جلوه دهد و تنها کسی را مؤمن بداند که به معصوم بودن او به طریق نص ایمان داشته باشد و هر کس را كه چنين فكر نكند کافر تلقی كند و کفار و مرتدینی را که با خلفای راشدین جنگیدند مسلمان محسوب کند و مسلمانانی را که نمازهای پنجگانه را ادا کرده و ماه رمضان را روزه می‌گیرند و حج خانه‌ی خدا را به جای آورده و به قرآن ایمان داشتند، به دلیل درگير شدن با علی کافر بداند، بر عمل چنین شخصی جز نادانی و دروغ و ستم و کفر در دین نام دیگری نمی‌توان نهاد. و این عمل او، عمل کسی است که عقل و دین و ایمان ندارد.

علماء همواره یادآور شده‌اند كه اولین شخصي كه اعتقاد به «رفض» را پدید آورد شخصی کافر و از دین برگشته‌اي بود که هدف او به فساد کشانیدن دین اسلام بود. بنا براین «رفض» شیعه‌گری پناهگاهی برای کافران و از دین برگشتگاني همچون غالیه، معطله، نصیریه، اسماعیلیه و غیره شد. «اول اندیشه بعد عمل» بنابراین اول کسی که رفض را پدید آورد هدفش به فساد کشیدن دین اسلام و معیوب نمودن آن و نهایتاً هم از ریشه برکندن اساس و ستون دین بود. ولی هر چه تلاش کرد نتوانست کاری از پیش ببرد، زیرا خداوند هرگز چنین اجازه‌ای را به کسی نمی‌دهد و خداوند نور هدایت خود را به تمام و کمال می‌رساند گرچه برای کافران خوشایند نباشد.

و چنین اعمالی از عبدالله‌بن سباء و پیروان او معروف و مشهور است و او کسی بود که مدعی منصوص بودن امامت علی شد و ابتدا معصوم بودن علی را مطرح کرد. پس شیعیان امامیه پیروان و غلام دين‌ستيزان و وارث منافقین هستند نه سردمداران و برگزیدگان مرتدین و ملحدین.

پاسخ پنجم: باید گفت: به فرض اينکه آیه در شأن علی نازل شده باشد، آیا می‌توان گفت: که فقط به او اختصاص دارد در حالی که لفظ آن با صراحت به صورت جمع آمده است؟ خداوند در آیه 54 سوره‌ی مائده (که آیه مورد بحث ماست) به صراحت مي‌فرمايد:

﴿مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾ [المائدة: 54].

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از آیین خود بازگردد خداوند گروهی را خواهد آورد که خداوند آنها را دوست دارد و آنان نیز خداوند را دوست دارند. در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران عزتمند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند.».

یک فرد در زبان عرب قوم نامیده نمی‌شود چه به طور مجازی و چه به صورت حقیقی.

اگر بگوید: مقصود علی و پیروان اوست، در پاسخ باید گفت: اگر در آیه به همراه علی کسی دیگری را نیز داخل کنیم، بی‌تردید آنهایی را که با کافران و مرتدین جنگیدند مستحق‌تر از افرادی هستند که با مسلمانان و اهل قبله جنگيدند، پس بدون شک اهل یمن و کسانی که در رکاب ابوبکر و عمر و عثمان مبارزه کردند از شیعیان مستحق‌تر به دخول در مصداق آیه هستند، زیرا اینان (شیعیان) با یهود و نصاری و مشرکین رابطه‌ی دوستی داشته و با پیشگامان نخستین اسلام دشمنی می‌ورزند.

اگر گفته شود افرادی که در رکاب علی می‌جنگیدند بیشترشان اهل یمن بودند، در پاسخ باید گفت: کسانی که با او جنگیدند نیز بیشترشان اهل یمن بوند. در هر دو لشکر علی و معاویه بسیاری از افراد یمنی و قیسی بودند و بیشتر سران و پادشاهان قبایل یمن مثل ذی‌ کلاع، ذی رعین و امثال آنها با معاویه بودند؛ همان کسانی که به «ذوین» معروف بودند «پادشاهان یمن»؛ چنانچه شاعر می‌گوید: مقصود من از آن، کوچکتران نیست بلکه مقصود من بزرگان یا سران است.

پاسخ ششم: خداوند می‌فرماید:

﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: 54].

«خداوند قومی را خواهد آورد که آنها خدا را دوست دارند و خداوند نیز آنها را دوست دارد».

لفظ مطلق است و شخص معینی مدنظر نمی‌باشد. و لفظ آیه هر فردی که این صفات را داشته باشد دربر می‌گیرد نه به ابوبکر اختصاص دارد و نه به علی. هنگامی که به هیچ کدام از آنها اختصاص ندارد، پس این از ویژگی‌های فردی آنها محسوب می‌شود؛ بنابراین برتری دادن یکی از آنها در این صفات مشترک باطل است چه رسد به اینکه امامت به وسیله‌ی آن ثابت شود.

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه تا روز قیامت هر گاه عده‌ای از اسلام برگشتند، خداوند قومی را برخواهد انگیخت که آنها را دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست دارند، براي مؤمنان فروتن و عليه کافران عزتمندند، ولی با مرتدین مبارزه می‌کنند. ارتداد گاه از اصل دین است مثل اهل غلو از جمله نصیریه، اسماعیلیه كه به اتفاق اهل سنت و شیعه مرتد هستند و مانند عباسیه[[234]](#footnote-234)، و گاهی نیز ارتداد از قسمتی از دین است مثل اهل بدعت، شیعه و غيره. و خداوند –بلند مرتبه- قومی را برمی‌انگیزاند که آنها را دوست داشته و آنها نیز خدا را دوست دارند و با کسانی که از كل دین يا از قسمتی از آن برگشته باشند، مبارزه می‌کنند. همان گونه که عده‌ای در تمامی دوران‌ها علیه شیعه که از دین برگشته‌اند یا از قسمتی از دین روی‌گردان شده‌اند مبارزه می‌کنند. از خداوند پاک و منزه می‌خواهیم که ما را از زمرة کسانی قرار دهد که خداوند را دوست دارند و خداوند نیز آنها را دوست مي‌دارد؛ و عليه مرتدین و پیروان آنها مبارزه کرده و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسند.

فصل بیست و ششم   
پاسخ به کسی که از امام احمد حدیث «راستگویان سه نفرند» را روایت کرده است

دلیل بیست و ششم روافض برای اثبات امامت علی این آیه قرآن است که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ [الحدید: 19].

«کسانی که به خدا ایمان آوردند آنان راستگویان و شاهدان در نزد خداوند هستند».

احمد بن حنبل با سند خود از ابن ابی‌لیلی و او نیز از پدرش روایت می‌کند که پیامبر فرمودند: راستگویان سه نفر هستند؛ حبیب‌بن موسی نجار، مؤمن آل یاسین، کسی که گفت: ای قوم من، از فرستادگان تبعیت کنید و حزقیل مؤمن آل فرعون، همان فردی که گفت: آیا مردی را به جرم اینکه می‌گوید پروردگار من الله است می‌کشید؟ و سومی هم علی‌بن ابیطالب است که برتر از آن دو نفر است.

و شبیه این روایت را ابن مغازلی فقیه شافعی[[235]](#footnote-235)، و صاحب کتاب «الفردوس»[[236]](#footnote-236) نیز روایت کرده‌اند. و این فضیلت دلالت بر امامت علی دارد.

به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت حدیث باید بررسی شود و این حدیث در مسند امام احمد وجود ندارد و صرف روایت او در فضائل، اگر روایت هم کرده باشد دالّ بر صحت آن حدیث نزد وی نیست. و این مورد اتفاق علمای حدیث است، زیرا او حدیثی را روایت می‌کند که دیگران روایت کرده‌اند گرچه صحت آن ثابت نشده باشد.

و هر کس که با علم حدیث آشنايي داشته باشد می‌داند كه هر حدیثی را احمد ابن حنبل / در فضائل یا چیزهایی از این دست روایت کرده باشد مدعی صحت آن نیست و حتی احادیثی که در مسند روایت شده اند، گاه در برخی از آنها علتی که دالّ بر ضعف حتی بطلان آنهاست، وجود دارد.

ولی بیشتر و اکثر احادیث آن خوب و قابل استناد هستند و از احادیث سنن ابو‌داود بهتر است.

گاهی معلوم می‌شود که در یک حدیث محدث اشتباه کرده یا بدون اینکه از محدث آن آگاه باشیم با دلایلی دیگر دروغ بودن حدیث معلوم مي‌گردد.

اهل کوفه دروغ و راست را درهم آمیخته‌اند که گاه دروغ یا اشتباه آنها برای متأخرین پوشیده می‌ماند، ولی باید با دلایلی دیگری به صدق و کذب آنها پی برد.

پس حدیث مذکور چگونه خواهد بود که امام احمد آن را در مسند و در کتاب فضائل روایت نکرده است؟.

این حدیث از زیادات قطیعی[[237]](#footnote-237) است که از محمد بن یونس[[238]](#footnote-238) قرشی از محمد انصاری[[239]](#footnote-239) از عمروبن جمیع از ابن ابی‌لیلی[[240]](#footnote-240) از برادرش و او نیز از عبدالرحمن از ابن ابی‌لیلی[[241]](#footnote-241) از پدرش روایت کرده‌اند که پیامبر این مسأله را فرمودند، تا آخر حديث[[242]](#footnote-242).

و قطیعی به طریق دیگری[[243]](#footnote-243) نیز آن را روایت کرده و می‌گوید: عبدالله‌بن غنام کوفی[[244]](#footnote-244) برای ما نامه نوشت و در آن یادآور شده بود که حسن بن عبدالرحمن بن لیلی نابینا، برای آنها روایت کرده و گفت[[245]](#footnote-245): عمروبن جمیع از محمدبن ابی‌لیلی از عیسی[[246]](#footnote-246) آن حدیث را روایت کرده است، سپس متن حدیث را آورد[[247]](#footnote-247).

در حالی که عمروبن جمیع از جمله کسانی است که روایت او غیر قابل استناد بود. و ابن عدی می‌گوید: وی متهم به جعل حدیث است. یحیی می‌گوید: دروغگوی فرومایه‌ای است. دارقطنی و نسائی می‌گویند: متروک است. ابن حبان می‌گوید: احادیث ساختگی را از اَثبات و احادیث منکر را از علمای مشهور حدیث روایت می‌کند، استفاده از کتاب‌های حدیثی او جز به منظور پند و عبرت گرفتن جایز نیست[[248]](#footnote-248).

پاسخ دوم: این حدیث دروغ بستن به پیامبر است.

پاسخ سوم: در خبرهای صحیح تسمیه‌ی صدیق برای غیر علی به کار برده شده است؛ مثل تسمیه ابوبکر به صدیق، پس چگونه می‌توان گفت که راستگویان سه نفرند؟ در صحیح از انس روایت شده است که پیامبر همراه ابوبكر و عمر و عثمان از کوه احد بالا رفتند، پس کوه زير پاي آنها لرزید. پیامبر فرمودند: «ای احد! ثابت شو که يك پیامبر و يك صدیق و دو شهید بر روی تو قرار دارند». امام احمد از یحیی‌بن سعید از قتاده از انس[[249]](#footnote-249) روایت نموده. و در روایتی دیگر آمده است که احد به حرکت درآمد[[250]](#footnote-250).

و خبر صحیح از ابن مسعود از پیامبر روایت شده است که فرمودند: «پايبند به راستگويي باشید که راستگویی انسان را به نیکوکاری رهنمود می‌کند و نیکوکاری هم به بهشت. انساني كه همواره راست می‌گوید و براي راستگویی تلاش مي‌كند، نهایتاً نزد خداوند به عنوان صدیق نوشته می‌شوند. و از دروغگویی برحذر باشيد؛ زیرا دروغگویی انسان را به سوی بدکاری و بدکاری نیز به سوی جهنم سوق مي‌دهد و مردی که برای مدتی دروغ می‌گوید و در پي دروغگویی است نزد خداوند نامش به عنوان کذاب نوشته می‌شود»[[251]](#footnote-251).

پاسخ چهارم: خداوند مریم را صدیقه نامیده است، پس چگونه می‌توان گفت که راستگویان سه نفر هستند؟!.

پاسخ پنجم: اگر مقصود مدعی از اینکه راستگویان سه نفر هستند این باشد که فقط همین سه نفر راستگویند، پس این سخن دروغ و بر خلاف قرآن و سنت پیامبر و اجماع مسلمانان است. و اگر منظور این باشد كه راستگویی کامل مختص این سه نفر است، این نیز اشتباه است؛ زیرا امت ما بهترین امتی است که خداوند برای راهنمایی مردم انتخاب کرده است، پس چگونه ممکن است که تصدیق‌کننده‌ی موسی و و تصدیق کننده‌ی فرستادگان عیسی بهتر از تصدیق‌کنندگان محمد باشند؟!.

خداوند مؤمن آل فرعون و صاحب آل یاسین را صدیق ننامیده است، بلکه آنها رسولان را تصدیق نمودند و تصدیق‌کنندگان محمد از آنها برترند. خداوند متعال پیامبرانش را صدیق نامیده است، چنانکه در این آیات آمده:

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا ٤١﴾ [مریم: 41].

«در کتاب، ابراهیم را به یاد بیاور که بسیار راستگو و پیامبر بود».

خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِدۡرِيسَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيّٗا ٥٦﴾ [مریم: 56].

«در کتاب، ادریس را به یاد بیاور که بسیار راستگو و پیامبر بود».

و در خصوص یوسف می‌فرماید:

﴿أَيُّهَا ٱلصِّدِّيقُ﴾ [یوسف: 46].

«ای بسیار راستگو».

پاسخ ششم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ﴾ [الحدید: 19].

«کسانی که ایمان به خدا و پیامبرانش آورده، آنان همان راستگویان هستند و شاهدان نزد خداوند هستند».

این آیه بدان معناست که هر مؤمنی که به خدا و فرستادگان او ایمان بیاورد صدیق است.

پاسخ هفتم: اگر استحقاق امامت با صدیق بودن باشد پس شایسته‌ترین مردم برای صدیق بودن ابوبکر صدیق است، زیرا او کسی است که این اسم با دلایل فراوان و با خبر متواتر و حتمی‌تر و خاص و عام برای وی ثابت شده است و حتی دشمنان اسلام نیز این مسأله را می‌دانند. بنابراین او مستحق امامت است و اگر صدیق بودن او مستلزم امامت نباشد پس حجت شما نیز باطل است.

فصل بیست و هفتم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی‏است به استناد اینکه به فضیلت بخشش و انفاق شبانه‌روز و پنهان و آشکار اختصاص یافته و دیگران از این ویژگی بی‌بهره‌اند

دلیل بیست و هفتم روافض برای اثبات امامت علی این آیه قرآن است:

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ﴾ [البقرة: 274].

«آنانی که اموالشان را شبانه‌روز آشکارا و پنهانی انفاق می‌کنند».

از طریق ابونعیم با سندش از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن علی نازل شده است. او چهار درهم داشت که یک درهم را در شب، یک درهم در روز، یک درهم به طور پنهانی و یک درهم را هم به طور آشکارا بخشید. و ثعلبی آن حدیث را روایت کرده است. چون برای غیر او این فضیلت حاصل نشده است، بنابراین او برتر و امام است.

به این ادعا نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: روایت ابونعیم و ثعلبی دلالت بر صحت نقل نیست لذا صحت این روایت باید بررسی شود.

پاسخ دوم: این روایت دروغ بوده و ثابت نشده است[[252]](#footnote-252).

پاسخ سوم: آیه عمومیت دارد و هر فردی که در شبانه‌روز و بطور پنهان و آشکار انفاق کند مشمول آن می‌شود؛ چه علی باشد و چه غیر او. و ممکن نيست که فقط یک شخص معین مورد نظر باشد.

پاسخ چهارم: آنچه در روایت ساختگی آمده با مفهوم آیه در تعارض است، زیرا آیه دلالت بر انفاق در دو زمانی که همة اوقات را در برمی‌گیرد و دو حالتی که همة حالات را در بر می‌‌گیرد، دارد. بنابراین هر كاري باید در زمان انجام شود که این زمان هم یا شب است، یا روز. و هر كاري نیز یا به طور آشکارا انجام می‌شود، یا پنهانی و در خفا. و انسان هرگاه در شب به پنهانی انفاق کند، در واقع شبانه و پنهانی انفاق کرده است و هر گاه به طور آشکار در روز انفاق کند در حقیقت آشکارا و در روز انفاق کرده است. و انفاق به طور آشکار و پنهان خارج از انفاق در شب و روز نیست. و هر کس بگوید که مقصود این است: یک درهم را در شب و یک درهم را در روز و یک درهم را به طور آشکار و یک درهم را پنهانی انفاق کند، چنین فردی جاهل است؛ زیرا کسی که مال را پنهان و آشکارا انفاق کند، در واقع آن را يا در شب یا در روز انفاق کرده است. و کسی که آن را شبانه و روزانه انفاق می‌کند، دیگر آشکار و پنهان چه معنی ای دارد؟ پس لزومی نیست که مراد چهار صفت باشد. ولی این گونه تفاسیر بی‌اساس را بسیاری از نادانان می‌گویند، همان‌گونه که در تفسیر اين آیه آخر سورة فتح كه مي‌فرمايد:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا﴾ [الفتح: 9].

گفته‌اند: کسی که با محمد است ابوبکر و آن کس که بر کافران سختگیر است عمر و آن کس که رحم و مهربانی دارد عثمان و علی نیز دائماً در رکوع و سجده است. در عين اين‌كه این صفات را برای موصوف‌های متعدد قرار می‌دهند، آنها را برای این چهار نفر هم به طور خاص تعیین می‌کنند.

ولی آیه در ابطال و بی‌اساس کردن هر دو رأی واضح و شفاف است؛ زیرا آیه به طور صریح دلالت می‌کند که همه این صفات برای افرادی است که متصف به این صفات هستند و آنها یک نفر نبودند، بلکه جمع کثیری هستند و بی‌تردید چهار شخص مذکور از همه برترند. و هر کدام از آنان موصوف به تمام این صفات هستند گرچه ممکن است این صفات در برخی نسبت به بعضی دیگر قوی‌تر باشد. و شگفت‌انگیزتر اینکه برخی از جاهلان اهل تفسیر در مورد این آیات:

﴿وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيۡتُونِ ١ وَطُورِ سِينِينَ ٢ وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ ٣﴾ [التین: 1-3].

می‌گویند مقصود چهار نفر است (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) در حالی که این تفسیر مخالف عقل و نقل است. بلکه خداوند به سه مکانی که سه کتاب خود را در آنجا نازل کرد قسم يادكرده است، تورات و انجیل و قرآن و موسی و عیسی و محمد در آن مکان‌ها ظاهر شدند. همان‌طور که در تورات می‌گوید: خداوند از طور سینا آمد و از ساعین درخشید و در کوه‌های فاران آشکار شد.

بنابراین تین و زیتون، یعنی سرزمینی که عیسی در آن مبعوث شدند و بسیار اتفاق می‌افتد که زمین را بدانچه که روی آن می‌روید نام می‌نهند. مثلاً گفته می‌شود که فلانی به انگور یا زیتون یا انار رفت، مقصود این است که به سرزمینی که این میوه‌ها در آن می‌رویند رفت. چون زمین آن را دربرگرفته است، به همین سبب جزئی از زمین محسوب شده و از همان جزء به کل زمین تعبیر می‌شود. و طور سینین مکانی است که خداوند با موسی سخن گفت، و ﴿وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ ٣﴾ [التین: 3] مکه است كه محمّد در آن مبعوث شد. و کسی که به معنی آیه مورد بحث قبلی جاهل است گمان کرده کسی که در خفا و آشکارا انفاق می‌کند غیر از کسی است که در شب و روز انفاق می‌کند و می‌گوید: در شأن کسی نازل شده که چهار درهم را انفاق کرد چه علی و چه غیر علی؛ ولی خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ﴾ [البقرة: 274].

بین نهار و سرّ «واو» عطف نیاورده است، زیرا این دو (سر و علانیه) در شب و روز داخل می‌شوند. چه گفته شود که به عنوان مصدر منصوب شده‌اند چون دو نوع از انفاق هستند، یا گفته شود به عنوان حال منصوب هستند. چه به صورت سراً و علانیةً و چه با تقدير مسراً و معلناً، روشن می‌گردد که دروغی که مدعی گفت بیانگر جهل او به دلالت قرآن است. و جهل در تشیّع ناشناخته نیست.

پاسخ پنجم: اگر فرض کنیم که علی چنین کاری را انجام داده و آیه نیز در شأن او نازل شده است، آیا غیر از این است که در اینجا چهار درهم در چهار حالت مختلف انفاق شده و دروازة این عمل تا روز قیامت باز است. و كساني كه اين عمل را انجام مي‌دهند غیر قابل شمارشند. و هر فردی که اهل خیر و نیکی است حتما يا در شب انفاق مي‌کند يا روز،‌ يا پنهانی و يا آشکارا آن را انجام مي‌دهد. و این را نمی‌توان از ویژگی‌های فردی برشمرد و هیچ‌گونه دلالتی بر فضیلت امامت نمی‌کند.

\* \* \*

فصل بیست و هشتم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که خداوند در قرآن تمامی اصحاب پیامبر را مورد سرزنش و عتاب قرار داده جز علی

دلیل بیست و هشتم شیعه برای اثبات امامت علی این است که: احمدبن حنبل از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: هر آیه‌ای در قرآن ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ در آن بود، علی در رأس آن قرار دارد و امیر و شریف آن آیه است. خداوند اصحاب محمد را در قرآن مورد سرزنش قرار داده است، ولی از علی جز به نیکی یاد نکرده است و این دلالت بر برتری او دارد پس او امام است.

به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت حدیث باید بررسی شود و این حدیث در مسند نیامده است. و صرف روایت او -اگر روایت کرده باشد- در خصوص فضائل، دلالت بر صدق آن نمی‌کند. و امام احمد / آن را نه در مسند و نه در فضائل روایت نکرده است. بلکه آن در زیادات قطیعی آمده که وی[[253]](#footnote-253) آن را از ابراهیم، از شریک کوفی از زکریا بن عیسی کسائی از عیسی[[254]](#footnote-254) از علی بن بذیمه از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است. چنین اسنادی به اتفاق علما قابل استدلال نیست؛ زیرا یحیی در خصوص زکریا بن یحیی کسائی، می‌گوید: «مرد بدی است احادیثي را گفته که به خاطر آن سزاوار است که چاهی کنده شود و در آن افکنده شود». و دارقطنی می‌گوید: متروک است. ابن عدی نیز می‌گوید: احادیثی در عیب‌جویی اصحاب روایت می‌کرد[[255]](#footnote-255).

پاسخ دوم: این روايت به دروغ بر ابن عباس ساخته است و آنچه از ابن عباس به تواتر رسیده این است که ابوبکر و عمر را بر علی برتری داده و انتقاداتي را از علی داشته و در برخی از امور بر او خرده می‌گیرد. و حتی هنگامی که علی مرتدینی را در آتش انداخت که وی را به الوهیت گرفته بودند ابن عباس گفت: اگر من جای او بودم آنها را نمی‌سوزاندم، به دلیل اینکه پیامبر از شكنجه و اذيت با آنچه خدا با آن عذاب می‌دهد، نهی کرده است، بلکه به جاي سوزاندن گردنشان را می‌زدم به دلیل آنکه پیامبر می‌فرماید: «هر کس دینش را تغییر دهد او را بکشید» که بخاری و دیگران روایت کرده‌اند[[256]](#footnote-256). وقتی این گفته ابن عباس به علی رسید، گفت: وای به حال مادر ابن عباس!.

و از ابن عباس ثابت شده است که وی -در صورت نبودن نص- به گفته‌ی ابوبکر و عمر فتوا می‌داد. این تبعیت او از ابوبکر و عمر و آن هم مخالفت او با علی.

چند نفر از جمله زبیر بن بکار روایت کرده‌اند که علی در مورد مالي كه ابن عباس از مردم بصره گرفته بود ابن عباس را مورد انتقاد قرار داده و نامه‌اي شديد اللحن برايش فرستاد، سپس علی نامه‌ای به او پاسخ داد و مطالبي را با اين موضوع نوشت: آنچه من انجام دادم کمتر از آن چیزی است که تو انجام دادی و آن هم ریختن خون‌های مسلمانان برای سردمداری و مسائلی مادی از این قبیل بود.

پاسخ سوم: در این سخن، علی مدح نشده است؛ زیرا خداوند بسیاری اوقات به منظور عتاب و سرزنش مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد، مثل این فرموده‌ی خداوند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢ كَبُرَ مَقۡتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٣﴾ [الصف: 2-3].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای چه چیزی را می‌گویید که بدان عمل نمی‌کنید بسیار گناه بزرگی است نزد خدا که چیزی را بگویید و بدان عمل نکنید».

اگر علی در رأس این آیه باشد پس این عملی که خداوند آن را ناپسند داشته و نکوهش کرده از علی سر زده است. و خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ﴾ [الـممتحنة: 1].

«ای مؤمنان، دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید که شما نسبت به ایشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید».

در کتب صحاح ثابت شده که این آیه در خصوص حاطب بن ابو‌بلتعه نازل شده که برای مشرکین مکه نامه نوشت. سپس پیامبر علی و زبیر را فرستاد تا زن حامل نامه را بیاورند و علی از گناه حاطب به دور بود، پس چگونه او در رأس مخاطبین نکوهیده شده این گناه قلمداد شود؟!.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنۡ أَلۡقَىٰٓ إِلَيۡكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسۡتَ مُؤۡمِنٗا﴾ [النساء: 94].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید تو مؤمن نیستی».

این آیه در مورد کسانی نازل شد که مردی را در کنار گوسفندانی که داشت یافتند آن مرد ‌گفت من مسلمان هستم، او را تصدیق نکرده و گوسفندهایش را گرفتند. پس خداوند به آنها دستور داد که تحقیق و بررسی کنند و سریع تصمیم نگیرند و آنها را نهی کرد از اینکه به خاطر طمع در مال شخص، ادعای مسلمان بودن او را تکذیب کنند، علی از گناه این افراد مبراء و به دور بود، پس چگونه می‌توان گفت که او در رأس آنهاست؟! امثال این موارد در قرآن فراوان است.

پاسخ چهارم: علی از جمله کسانی است که خطاب آيه شامل آن‌ها می‌شود اگرچه سبب خطاب آيه او نبوده باشد، چون بدون ‌تردید همان‌گونه که لفظ آيه دیگران را در بر می‌گیرد او را نیز شامل می‌شود و لفظ آيه هیچ‌گونه جدایی و تفاوتی بین مؤمنی با مؤمن دیگر وجود ندارد.

پاسخ پنجم: این سخن که علی سردمدار و شریف و سرور آیات مذکور قرار گرفته، حقیقت ندارد. اگر مقصود این باشد که علي اولین مخاطب آیات است، این خلاف حقيقت است؛ زیرا خطاب آيه همزمان همه مخاطبین را به یکباره شامل می‌شود و هیچ کدام در شمول آیات مقدم نیست. و اگر گفته شود او اولین کسی است که به آن آیات عمل می‌کند، باز هم خلاف واقعيت است؛ زیرا در میان آن آیات، آیاتی وجود دارند که صحابه‌ی کرام قبل از علی به آنها عمل نموده‌اند و آیاتی نیز هستند که نیازی نبود علی بدان عمل کند. و اگر گفته شود: شمول آیات برای غیر علی یا عمل کردن به آنها مشروط به علی است، مانند وجود امام در نماز جمعه، این گفته به هیچ وجه صحیح نیست، زیرا دربرگرفتن خطاب نسبت به برخی مشروط به شمول آن برای دیگران نیست. و واجب بودن عمل بر بعضی مشروط به این نیست که آن عمل بر برخی دیگر نیز واجب بوده باشد. اگر گفته شود علی برترین کسی است که مورد نظر آیات هستند، بر این مبنا که او بهترین مردم است اگر افضل بودن علی ثابت شود نیازی به استدلال این آیه نیست. و اگر ثابت نشود استدلال به این آیات جایز نیست، پس استدلال به این آیات با هر دو فرض باطل است.

و نهایت چیزی که می‌توانید یادآور شوید این است که ابن عباس علی را برترین می‌دانست در صورتی که این دروغ بستن به ابن عباس است، چون خلاف این ادعا از ابن عباس معلوم گردید. و اگر فرض بر این باشد که ابن عباس با وجود مخالفت جمهور صحابه چنین چیزی را گفته باشد، با وجود مخالفت جمهور صحابه گفته‌ی او حجت تلقی نمی‌شود.

پاسخ ششم: این گفته که خداوند در قرآن اصحاب محمد را مورد سرزنش قرار داده و از علی جز به نیکی یاد نکرده است دروغیست آشکار؛ زیرا شناخته نشده است که خداوند در قرآن ابوبکر را سرزنش کند و حتی بدی در حق پیامبر کرده باشد، بلکه از پیامبر روایت شده که در خطبة خود فرمودند: «ای مردم، حق ابوبکر را بشناسید؛ زیرا هرگز بدی در حق من روا نداشته است»[[257]](#footnote-257).

احادیث صحیح و ثابت دلالت می‌کنند بر اين که پیامبر از مردم می‌خواست ابوبکر را یاری کنند و از مخالفت با او مردم را منع می‌نمود و روایت نشده که در حق پیامبر بدی کرده باشد، بر خلاف دیگران. علی هنگامی که از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، پیامبر خطبة معروفی[[258]](#footnote-258) را ایراد نمود که مثل آن در حق ابوبکر هرگز اتفاق نیفتاده است.

همچنین علی هرگز همراه پیامبر در امور عمومی وارد نمی‌شد آن‌گونه که ابوبکر همراه ایشان وارد می‌شد؛ مثلاً در مشورت عمومی در مورد ايالت‌ها و جنگ‌ها و بخشش و دیگر موارد، با او مشورت می‌کرد؛ زیرا ابوبکر و عمر برای پیامبر همچون دو وزیری بودند که در خصوص اسیران بدر و چگونگی رفتار با آنها پیامبر با آن دو مشورت کرد. و همچنین در خصوص گروه بنی‌تمیم که چه کسی را بر آنها بگمارد با آن دو مشورت ‌کرد و دیگر امور عمومی که پیامبر با آنها مشورت کرده و آن دو نفر را شورای خاص خود قرار داده بود. و در روايت صحیح از علی روایت شده هنگامی که عمر وفات یافت به وی گفت: به خدا سوگند امیدوارم که خداوند تو را همراه دو یارت روز قیامت حشر کند؛ زیرا بسیار از رسول خدا می‌شنیدم که می‌گفت: «من و ابوبکر و عمر داخل شدیم، من و ابوبکر و عمر خارج شدیم و من و ابوبکر رفتیم». و ایشان در امور جنگی که پیش می‌آمد با ابوبکر مشورت می‌کرد همان گونه که در داستان افک و تهمت به مادر مؤمنان (عائشه‌ی صدیقه ل با او مشورت کرد، همچنان که از اسامه بن زید مشورت گرفت و از بریره سؤال ‌کرد. و این کار ویژگی‌ او بود. هنگامی که در مسألة عایشه ل دچار تردید شد که او را طلاق دهد یا نگه دارد؟ از بریره در خصوص باطن کار عایشه سؤال کرد و با علی نیز در خصوص آن مشاوره کرد. اسامه گفت: اهل و خانواده‌ي توست و ما جز خیر چیزی نمی‌دانیم. علی گفت: خداوند بر تو تنگ نکرده و سخت نگرفته است و زن غیر از او فراوان است. با وجود این، قرآن برای برائت عایشه و باقی ماندن او در نکاح پیامبر بنابر آنچه اسامه بن زید بدان اشاره کرده بود نازل شد[[259]](#footnote-259).

و عمر در چنین شورایی وارد می‌شد و در کارهای خاص پیامبر با زنانش سخن می‌گفت تا اینکه ام سلمه به او گفت: ای عمر، در همه چیز وارد شدی و حتی در کارهایی که بین پیامبر و زنان اوست نیز دخالت کردی. در امور عمومی کلی که تمام مسلمانان را در برمی‌گرفت اگر وحی خاص در خصوص آن نبود پیامبر با ابوبکر و عمر مشورت می‌کرد. گرچه فرد دیگری هم در شورا داخل می‌شد ولی آن دو نفر اصل شورا بودند و گاه قرآن موافق نظر عمر نازل می‌شد و گاهی نیز حق بر خلاف نظر او روشن می‌گردید، پس از نظر خود برمی‌گشت. دانسته نشده که پیامبر چیزی را از ابوبکر ناپسند داشته باشد[[260]](#footnote-260) (موجب رنجش خاطر پیامبر شود). ابوبکر در هیچ کاری پیشدستی نمی‌کرد جز اینکه او و عمر در خصوص اینکه چه کسی به فرماندهی و سرپرستی بنی‌تمیم گمارده شود با یکدیگر به نزاع پرداختند تا اینکه صدایشان بلند شد پس خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ وَلَا تَجۡهَرُواْ لَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ﴾ [الحجرات: 2].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای‌هایتان را بیشتر از صدای پیامبر بلند نکنید و در حضور وی بلند سخن نگویید».

که اذیت پیامبر در این داستان بیشتر از اذیت او در داستان فاطمه نبود.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ﴾ [الأحزاب: 53].

«شایسته نیست برای شما که فرستاده خدا را اذیت کنید».

و خداوند در شأن علی این آیه را نازل کرد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ﴾ [النساء: 43].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالت مستی نزدیک نماز نشوید».

هنگامی که نماز خواند و قرآن را اشتباه قرائت کرد[[261]](#footnote-261)، پیامبر فرمودند: انسان در بیشتر چیزها اهل مجادله است. هنگامی که به علی و فاطمه گفت آیا نماز نمی‌خوانید، پس گفتند: جان‌های ما فقط در دست خداوند پاک و متعال است[[262]](#footnote-262) (یعنی او اختیار ما را دارد و حق امر و نهی دارد. مترجم)

\* \* \*

فصل بیست و نهم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی افضل آل محمد است

دلیل بیست و نهم شیعه برای اثبات امامت علی این فرموده‌ی خداوند است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب: 56].

«خداوند و فرشتگان او بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آوردید، (شما هم) بر او درود بفرستید و چنان که شایسته است سلام بفرستید».

در صحیح بخاری از کعب‌بن عجره روایت شده است که گفت: از پیامبر سؤال کردیم: ای رسول خدا، درود بر شما اهل بیت چگونه است؟ زیرا خداوند به ما آموخته است که چگونه سلام بفرستیم؟ پیامبر فرمود: بگویید: «اللهم صلّ علی محمدٍ وعلی آل محمد».

در صحیح مسلم آمده است که گفتیم: ای رسول خدا، با چگونگي سلام كردن به تو آشنا شده‌ايم، پس درود فرستادن بر تو چگونه است؟ فرمود: بگویید: «اللهم صلّ علی محمدٍ وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم» و بی‌تردید علی بالاترین فرد آل محمد است، پس به امامت شایسته‌تر است.

پاسخ: شکی نیست که این حدیث صحیح و مورد اتفاق مسلم و بخاری است و علی نیز از جمله‌ی آل محمد است، ولی این از ویژگی‌های خاص او نیست؛ زیرا تمامی بنی‌هاشم در آن داخل می‌شوند، مثل عباس و فرزندانش، دختران پیامبر ؛ دو همسر عثمان، رقیه و ام‌کلثوم و دخترش فاطمه و همچنین همسران پیامبر همان طور که در صحیحین از ایشان روایت شده که فرمودند: «اللهم صلّ علی محمدٍ وعلی أزواجه وذریته» و حتی سایر اهل بیت ایشان تا قیامت در آن داخل می‌شوند و برادران علی مثل جعفر و عُقیل مشمول آن می‌شوند. و معلوم است که دخول این افراد در سلام و درود، دلالت بر برتري افراد مشمول آن صیغه بر غير خود نمي‌كند. و با شامل بودن اين درود شایستگي امامت را پيدا نمي‌كنند، چه رسد به اینکه آن را مختص امامت بدانیم. آیا نمی‌بینی که عمار، یاسر، مقداد، ابوذر و دیگران که شیعه و اهل سنت بر فضل آنها اتفاق دارند در درود فرستادن بر آل محمد داخل نمی‌شوند، در حالی که عقیل و عباس و فرزندانش مشمول آن می‌شوند. حال آنکه به اتفاق اهل سنت و شیعه آنها از اینها برترند. همچنین عایشه و دیگر زنان پیامبر داخل صيغة درود هستند ولی زن برای امامت شایسته نیست و به اتفاق اهل سنت و شیعه زن افضل مردم محسوب نمی‌شود، پس این فضیلت مشترک بین علی و دیگران است و هر کس به آن متصف باشد برتر از دیگری که بدان متصف نیست، نمی‌باشد. و در صحیحین از پیامبر روایت شده است که فرمودند: «بهترین دوران‌ها دوره‌ی من است، سپس کسانی که به دنبال مردمان این دوره می‌آیند...». بنابراین تابعین از افراد قرن سوم بهترند. برتری دادن جمع یا کلی بر جمع دیگر مستلزم آن نیست که تک تک افراد جمع اول بر تک تک افراد جمع دوم برتر باشند؛ زیرا در قرن سوم و چهارم افرادی بودند که از بسیاری که اصحاب پیامبر را دیده‌اند بهتر و برتر بودند؛ مثل اشتر نخعی و امثال او که اهل فتنه و آشوب بودند و مختار بن ابو‌عبید و امثال او از دروغگويان و اهل افتراء، و حجاج‌بن یوسف و نظیر او که اهل ظلم بودند[[263]](#footnote-263).

علی بالاترین فرد اهل بیت نیست، بلکه برترین اهل بیت، خود پیامبر بودند، چنان که رسول الله به حسن فرمودند: آیا نمی‌دانستی که ما اهل بیت صدقه نمی‌گیریم[[264]](#footnote-264) و این سخن، هم متکلم و هم همراهانش را دربرمی‌گیرد. همان‌گونه که فرشتگان می‌گویند:

﴿رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ﴾ [هود: 73].

«رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت باد!».

پیامبر می‌فرماید: «اللهم صلّ علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم». «خداوندا، به محمد و آل محمد درود بفرست همان گونه که به ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی» و ابراهیم نیز داخل اهل بیت خود بود. همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَا عَلَيۡهِمۡ حَاصِبًا إِلَّآ ءَالَ لُوطٖۖ نَّجَّيۡنَٰهُم بِسَحَرٖ ٣٤﴾ [القمر: 34].

«ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت درمی‌آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم!».

که لوط هم در آل لوط داخل می‌شود:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣﴾ [آل‌عمران: 3].

«خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل‌عمران را در میان مردمان عالم برگزید».

که ابراهیم نیز داخل در آل است:

﴿سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ ١٣٠﴾ [الصافات: 130].

که یاسین در سلام داخل است.

پس در فرموده پیامبر : «اللهم صلّ علی آل أبي أوفی»[[265]](#footnote-265). که ابوأوفی نیز در آن داخل می‌شود و نيز در خصوص ابوموسی می‌فرماید: به این مرد، مزماری از مزامیر آل داود، داده شده است[[266]](#footnote-266). اگر علی بعد از پیامبر برترین اهل بیت است، به معنای افضل بودن او از همه مردم بعد از پیامبر نیست، زیرا بنی‌هاشم از دیگران برتر هستند؛ چون پیامبر از آنهاست و اگر از آنها خارج شود لزومی ندارد که برترینِ آنها بعد از پیامبر ، از غیر آنها برتر باشد؛ همان گونه که اگر تابعین، برتر از تابع تابعین هستند و در میان آنها یکی برتر بود لزومی ندارد که نفر دومِ تابعین برتر از برترین فردِ تابع تابعین باشد. بلکه اگر جماعتی بر جماعت دیگر برتری داده شد و برترِ آنها از برترِ دومی نیز برتر بود و آنچه بعد از آن است، باید برای اثبات اين برتري دلیل اقامه گردد؛ بلکه گاهی گفته می‌شود: لازم نیست که برترین گروه اول، برتر از فاضل گروهِ دوم یا گروه‌های دیگر باشد مگر اینکه دلیل اقامه شود.

در صحيح مسلم از پيامبر نقل شده كه فرمود: «همانا خداوند متعال از پسران اسماعيل كنانه را برگزيد و قریش را از نسل کنانه برگزید، و از نسل قریش بنی‌هاشم را بر گزید([[267]](#footnote-267)) و اینکه قریش به صورت عموم از دیگران برتر هستند، به این معنی نیست که تک تک آنان از دیگران برترهستند، بلکه در ميان عرب و غیر عرب هم مؤمناني هستند که از اکثر قریش برتر و فاضل‌ترند، كساني از قریش كه جزو سابقين اول هستند افراد انگشت‌شماری اند، و اکثرشان در سال فتح مکه به اسلام روی آوردند که لقب «طُلَقاء» یعنی آزاد شدگان بر آنان اطلاق شد.

و همة مهاجرین از طايفه‌ی قریش نیستند، بلکه مهاجرین هم قریشی و هم از غیر قریش بوده‌اند، مانند: ابن مسعود هُذلی، عمران بن حصین خزاعی، مقداد بن الأسود کندی،که آنان و دیگران از اهل بدر از بیشترین بنی هاشم برتر و فاضل‌ترند. سابقین از ميان بنی هاشم عبارتند از: حمزه، علی، جعفر، عبیده بن حارث فقط چهار نفر. در حالیکه اهل بدر تعدادشان سیصد و سیزده نفر بودند كه از میان آنان تنها سه نفر از بنی هاشم بودند، پس سائر اهل بدر از سائر بنی هاشم برترند.

این توضیحات همه بنابر این است که درود و سلام فرستادن بر آل محمد و اهل بيت ایشان مقتضي اين است كه آنان از ساير اهل بيت برتر هستند كه اين نظريه مذهب اهل سنت و جماعت می‌باشد که می‌گویند: بنی هاشم بزرگان قریش هستند و قریش هم بزرگترین و برترین اهل عرب هستند، و عرب نیز برترین بنی آدم هستند.

این چیزی است که از أئمه‌ی اهل سنت نقل شده است، همانطور که «حرب کرمانی» از مشایخ خود مثل: امام احمد و اسحاق و سعید بن منصور و عبدالله بن زبیر حمیدی و غيره آن را ذکر می‌نماید. بعضی هم این برتری را بنا به این دلیل قبول ندارند مانند: قاضی ابوبکر، و قاضی ابو یعلی در کتاب «المعتمد» آن را ذکر کرده‌اند و غیر آنان هم بعضی دیگر بر این باورند.

اما گفته‌‌ی اول صحیح‌تر است، چون در حديث از پیامبر ثابت و نقل شده که فرموده: «خداوند کنانه را از نسل اسماعیل برگزیده و قریش را هم از کنانه برگزیده و هاشم را از قریش برگزیده و من را هم از بنی هاشم برگزیده». و نیز روایت شده که فرموده اند: «خداوند اولاد اسماعیل را برگزیده» که این روايت در غیر از اینجا هم زیاد ذکر شده است.

فصل سي‌ام   
ردّ و پاسخ کسی که تفسیر ابن عباس را در مورد آیت «مرج البحرین» روایت می‌کند

رافضي می‌گوید: دلیل سی‌ام، این آیه شریفه است كه می فرماید:

﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ [الرحمن: 19-20].

«دو دريا را [به گونه‏اى] روان كرد [كه] با هم برخورد می‌‌كنند. ميان آن دو حد فاصلى است كه به هم تجاوز نمى‏كنند».

از تفسیر ثعلبی و از طریق ابی نعیم از ابن عباس روایت شده كه گفت: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩﴾ منظور علی و فاطمه می‌باشد ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ منظور پیامبر می‌باشد.

﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ [الرحمن: 22]. «از هر دو دريا مرواريد و مرجان برآيد» منظور حسن و حسین می‌باشد، و این فضیلت و جایگاه برای هیچ‌کدام از صحابه حاصل نشده پس او از همه برای امامت شایسته‌تر است.

پاسخ این گفته: این نوع تفسیر و امثال آن طرز تفکر مفسری است که خود نمي‌فهمد چه مي‌گويد؛ زیرا این تفسیر به یاوه‌گوئی بیشتر شبيه است تا به تفسیر قرآن. این تعبير از نوع تفسیر بی‌دینان و قرامطه([[268]](#footnote-268)) در قرآن است؛ بلکه بسیار بدتر هم از تفسیر آنان می‌باشد. این نوع تفسیر کردن راه را برای بی‌دینان مي‌گشايد تا قرآن را مورد انتقاد قرار دهند. تازه تفسیر قرآن به این شکل بزرگترین اشکال و ایراد را بر قرآن وارد می‌نماید.

ناگفته نماند بعضی نادانان منتسب به اهل سنت تفاسیری در مورد چهار خلیفه دارند که این تفاسیر هم مثل تفاسیر رافضی‌ها باطل است، مثل تفاسیري که می‌گویند منظور از کلمه‌ی ﴿ٱلصَّٰبِرِينَ﴾: محمد ﴿وَٱلصَّٰدِقِينَ﴾: ابوبکر، ﴿وَٱلۡقَٰنِتِينَ﴾ عمر، ﴿وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ١٧﴾ علی است. و یا در باره‌ی این آیه گفته‌اند:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ منظور: ابوبکر، و ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾: عمر و ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾: عثمان و ﴿تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا﴾: علی می‌باشد.

و يا می‌گویند مقصود از ﴿وَٱلتِّينِ﴾: ابوبکر و از ﴿وَٱلزَّيۡتُونِ ١﴾: عمر، و از ﴿وَطُورِ سِينِينَ ٢﴾: عثمان، و از ﴿وَهَٰذَا ٱلۡبَلَدِ ٱلۡأَمِينِ ٣﴾: علی می‌باشد. و یا در مورد سوره‌ی عصر که خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ منظور ابوبکر و از ﴿وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ عمر و از ﴿وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ﴾ عثمان و از ﴿وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ علی می‌باشد.

این نوع تفاسیر از جنس همان تفاسیر شیعیان می‌باشد و با کفر و الحاد شیعیان شباهت دارد. همانگونه که در تفسیر این آیه:

﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ١٢﴾ [یس: 12].

«و هر چيزى را در كارنامه‏اى روشن برشمرده‏ايم».

می‌گویند منظور از کلمه‌ی امام، علی می‌باشد. و یا در تفسیر آیه:

﴿وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ٤﴾ [الزخرف: 4].

«و همانا كه آن در كتاب اصلى [لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پر حكمت است».

می‌گویند: منظور علی پسر ابی طالب است. و در مورد شجره‌ی ملعونه در این آیه می‌گویند:

﴿وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ فِي ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾ [الإسراء: 60].

«و آن درخت لعنت‏شده در قرآن».

منظور بنی‌أمیه است.

و نمونه‌ی این گفته ها نزد آنان زیاد است که اگر کسی کمی از خدا شرم بکند و یا ایمان به خدا و کتابش داشته باشد این گفته‌ها را بر زبا ن نمی‌آورد. همانطور است این گفته که در تفسیر این آیه:

﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩﴾ [الرحمن: 19].

«دو دريا را [به گونه‏اى] روان كرد [كه] با هم برخورد كنند».

رافضی می‌گوید‌: مقصود علی و فاطمه می‌باشد و یا در تفسیر ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ [الرحمن: 20]. گفته: منظور از آن برزخ و فاصله پیامبر می‌باشد. و در مورد ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ [الرحمن: 22]. «از هر دو [دريا] مرواريد و مرجان برآيد» گفته: منظور از مرواريد و مرجان حسن و حسین می‌باشد. کسی که کمترین علم و آگاهی داشته باشد، خوب می‌داند که این تفسیر چقدر باطل است و شکی نیست که ابن عباس این را نگفته و از این گفته‌های بیهوده مبرا است. این تفسیر فقط می‌تواند از نوع تفسیر ثعلبی باشد که همراه با سند روایت می‌کند، اما راویان نا مشخص و ناپیدا هستند و از سفیان ثوری هم روایت می‌کند، که این خود دروغ بزرگی است نسبت به او. روایت به این شرح است: ثعلبی گفت: حسن پسر محمد دینوری مرا خبر داد که موسی پسر محمد پسر علی پسر عبدالله گفت: پدرم در کتابش که برای ابی محمد پسر حسن پسر علویه القطان می‌خواند من هم گوش می‌دادم که بعضی از یارانمان برایمان نقل کرده‌اند که مردی در مصر به نام «طسم» معروف بود و او هم از ابو حذیفه او هم از پدرش و او هم از سفیان ثوری نقل می‌کند که در مورد این آیات: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ [الرحمن: 19-20]. می‌گوید: منظور فاطمه و علی می‌باشند، ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ [الرحمن: 22]. حسن و حسین می‌باشند. این سند تاریکی بر تاریکی است که هیچ چیزی را اثبات نمی‌کند.

برای روشن کردن این دروغ چند راه وجود دارد:

اوّل: این آیات در سوره الرحمن هستند، این سوره هم به اجماع مسلمانان در مکّه مکّرمه نازل شده است در حالیکه حسن و حسین در مدینه متولد شده اند.

دوّم: اینکه نامگذاری فاطمه و علی به بحرین «دو دریا» و حسن به مروارید و حسین به مرجان و نکاح علی و فاطمه به در هم آمیختن دو دریا اصطلاحی است که در فرهنگ و زبان و قواعد عرب به هیچ وجه قابل توجیه نيست، نه در معنی حقیقی و نه در مجازی، بلکه همانطوری که دروغ و افتراء است بر خدا و قرآن مجید، به همان شیوه بر لغت و زبان قواعد عرب هم دروغ است([[269]](#footnote-269)).

سوّم: اینکه در خلقت آنها چیزی زیادتر از خلقت باقی بنی‌آدم دیده نمی‌شود چون هر کسی که ازدواج کند و دارای دو بچه شود از همان جنس می‌باشد. پس در ذكر خلقت ایشان بدين‌صورت چیز عجیبی دیده نمی‌شود که سبب نشان دادن عظمت و قدرت خداوند گردد (البته در خلق انسان نهایت عظمت و قدرت خداوند دیده می‌شود) مگر همان چیزی که در بقیه بنی‌آدم دیده می‌شود. پس خلق آنان موجب تخصیص نمی‌باشد. و اگر هم به دلیل جایگاه و مقام زن و شوهر (علی و فاطمه) و دو تا بچه (حسن و حسین) باشد پس جايگاه ابراهیم و اسحاق و یعقوب و منزلتشان از جايگاه علی بزرگتر و برتر است. در حدیث صحیح آمده که از پیامبر سوال شد: چه کسی از همه گرامي‌تر است؟ فرمود: کسی که تقوايش بيشتر باشد. عرض کردند: ما در این باره از شما سؤال نکردیم، پس فرمود: یوسف پیامبر خدا پسر یعقوب پیامبر خدا پسر اسحاق پیامبر خدا پسر ابراهیم دوست خدا([[270]](#footnote-270)).

و همچنین خاندان ابراهیم که خداوند ما را مأمور ساخته در نماز همانند مقام آنها برای آل پیامبرمان بطلبیم جایگاهشان بالاتر از خاندان علی است اما لازم است بگوییم که مرتبه‌ی محمد ‌از ابراهیم بالاتر است.

چهارم: خداوند در آیت دیگری از سوره‌ی فرقان می‌فرماید که خودش این دو دریا را با هم مخلوط کرده:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ وَجَعَلَ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٗا وَحِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ٥٣﴾ [الفرقان: 53].

«و اوست ذاتى كه دو دريا را موج‏زنان به سوى هم روان كرد اين يكى شيرين و گوارا و آن يكى شور و تلخ است و ميان آن دو مانع و حريمى استوار قرار داد».

اگر منظور از این کار علی و فاطمه بود این خود برای یکی از ايشان ذّم تلقی می‌شود و این هم با اجماع تمام اهل سنت و تشیع باطل است.

پنجم: اینکه خداوند فرموده: ﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ [الرحمن: 20]. اگر منظور علی و فاطمه بود باید برزخ و پرده‌ای که مانع شده که آنان به یکدیگر تجاوز ننمایند پیامبر باشد-به گمان ايشان- و یا غیر او باشد که مانع باشد یکی از ایشان به دیگری تجاوز نماید و این به جای مدح بیشتر به ذمّ شباهت دارد.

ششم: تمامي مفسرین بر خلاف این نظریه متفق هستند، همانطور که ابن جریر و غیره ذکر می‌کنند که ابن عباس گفته: دریای آسمان و دریای زمین هر سال به هم می‌رسند. و حسن گفته: مرج البحرین، یعنی دریای فارس و روم، بینهما برزخ، یعنی جزیره‌ها([[271]](#footnote-271)) و این آیه: ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ [الرحمن: 22]. زجاج گفته: چیزی که از دریا خارج می‌شود نمک است و جمع کردن این دو دریا به خاطر این است اگر از هر کدام چیزی خارج شود و در واقع از دیگری هم همینطور چون با هم هستند، همانگونه که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ ٱلۡقَمَرَ فِيهِنَّ نُورٗا وَجَعَلَ ٱلشَّمۡسَ سِرَاجٗا ١٦﴾ [نوح: 16].

اما در مورد «لؤلؤ و مرجان» دو رأي هست، یکی اینکه مرجان یعنی مروارید ریز و کوچک و لؤلؤ یعنی مروارید بزرگ. این گفته ابن عباس و قتاده و فراء و ضحّاک است. زجاج می‌گوید: «لؤلؤ» نامی است برای تمامی دانه‌هایی که از دریا خارج می‌شود و مرجان هم یعنی کوچکترین این دانه‌ها. قول دوم: لؤلؤ به معنای کوچک و مرجان به معنای بزرگ آمده. این را مجاهد و سدی و مقاتل گفته‌اند. ابن عباس گفته: هنگامی که از آسمان باران می‌بارد و صدفها دهانشان را باز می‌کنند، هر چیزی که داخل آنها شود لؤلؤاست، اما ابن جریر می‌گوید: اگر قطره‌ای داخل آنان شود لؤلؤ مي‌شود. ابن مسعود گفته: مرجان به معنی صدفهای سرخ می‌باشد.

زجاج گفته: که مرجان بسیار سفید است. از ابی یعلی حکایت شده که مرجان نوعي از لؤلؤ است[[272]](#footnote-272).

\* \* \*

فصل سي و يكم   
پاسخ به كسي که مدعی امامت علی است و می‌گوید که فقط علی بر علم الکتاب آگاهي دارد

روافض می‌گویند: دلیل سی و یکم بر امامت علی این آیه از قرآن می‌باشد که می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ ٤٣﴾ [الرعد: 43].

از طریق ابی نعيم از ابن حنفیه روایت شده گفته: او علی بن ابی طالب است. و از تفسیر ثعلبی از عبدالله بن سلام روایت شده که گفته: گفتم چه کسی است که علم الکتاب نزد اوست؟ گفت: علی بن ابی طالب، و این خود دلیلی است بر برتری و بزرگواری او، پس او شایسته‌ی امامت است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

اوّل: اینکه طبق معمول صحت روايت از ابن سلام و ابن حنفیه بررسي شود.

دوّم: به فرض صحت آن، به علت مخالفت با قول جمهور حجت نيست.

سوّم: این روایت دروغ است بر زبان آنها ساخته شد است.

چهارم: این تأویل و تفسیر از اساس باطل است؛ زیرا وقتی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَسۡتَ مُرۡسَلٗاۚ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدَۢا بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ ٤٣﴾ [الرعد: 43].

«بگو كافى است ‏خدا و آن كس كه نزد او علم كتاب است ميان من و شما گواه باشد».

اگر منظور از ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ ٤٣﴾ علی بود پس در واقع پيامبر برای ادعای نبوتش پسر عمویش علی را به عنوان شاهد معرفی می‌کرد. و نتیجتاً شهادتش هیچ نفعی برای رسول خدا نداشت و این شهادت حجتی بر مردم نبود و این شهادت برهان مستدلّی نمی‌بود، و به این شهادت هیچ کس تسلیم نمی‌شود و مردم می‌گفتند که علی با محمد یکی است، در نتیجه محمد شاهد بر نفس خود است و شاید گفته می‌شد: علی پسر عموی محمد و از کسانی است که در اولین مرحله به او ایمان آوردند به همین دلیل گمان می‌رفت که علی برای طرفداری و فریب دادن شهادت می‌دهد.

پس شهادتش مورد قبول نمی‌بود و حکم به شهادتش داده نمی‌شد. تازه اگر کسانی مثل ابوبکر و عمر به صدق نبوتش شهادت می‌دادند برای رسول خدا سودبخش‌تر بود، چون آنان از این تهمتها دورتر بودند. چون می‌گفتند اینان شاید از اهل کتاب (یهود ونصاری) و یا غیب‌گویان چیزهایی در مورد محمد شنیده باشند نه محمد، بعکس علی چون در آن هنگام کوچک بوده و دشمنان می‌گفتند او به غیر از چیزی که با چشم دیده هیچ نمی‌داند. و اما اگر اهل کتاب به نبوت پیامبر شهادت می‌دادند به دلیل این‌که از پیامبران خودشان اوصاف محمد را شنیده بودند این شهادت مفيد‌تر بود، چون به منزله‌ی این بود که انبیاء حاضر باشند و شهادت بدهند چون ثابت بودن نقلی که به حد تواتر رسیده باشد به منزله‌ی شهادت خودشان است.

به همین دلیل ما بر امت‌ها شهادت مي‌دهيم با آن‌چه از پیامبر درباره‌ی آن‌ها شنيده‌ايم، همانطور که خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: 143].

«و بدين‌گونه شما را امتى ميانه قرار داديم تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر بر شما گواه باشد».

این آدم جاهل که مفهوم این آیه ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ ٤٣﴾ را فضیلتی برای علی می‌داند و به علی بر می‌گرداند، بزرگترین اشکال را به علی و بر پیامبر که علی توسط ایشان مسلمان شد وارد می‌نماید. و نيز همه دلایلي را که بر حقانیت این دین دلالت می‌نمایند زیر سوال برده است. و این را جز کافر يا جاهلي نمي‌گويد که عمیقا در جهل فرو رفته باشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن کنت لا تدري فتلك مصیبة |  | وإن کنت تدري فالمصیبة أعظم |

اگر از رروی نادانی چنين مي‌گویی این خود مصیبت است، واگر از روی عمد چیزی بدون واقعیت را بگویی این مصیبت بزرگ‌تری است.

پنجم: خداوند سبحان در چندین آیه از قرآن مجید اهل کتاب را شاهد می‌آورد، به طور مثال می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كَانَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ثُمَّ كَفَرۡتُم بِهِۦ﴾ [فصلت: 52].

«بگو به من خبر دهيد اگر [قرآن] از نزد خدا [آمده] باشد و آن را انكار كرده باشيد چه كسى گمراه‏تر از آن كس خواهد بود كه به مخالفتى دور و دراز [دچار] آمده باشد».

﴿وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ مِثۡلِهِۦ﴾ [الأحقاف: 10].

«و شاهدى از فرزندان اسرائيل به مشابهت آن [با تورات] گواهى داده است».

و مي‌ماید:

﴿فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ فَسۡ‍َٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَ﴾ [یونس: 94].

«اگر از آنچه به سوى تو نازل كرده‏ايم در ترديدى از كسانى كه پيش از تو كتاب (آسمانى) مى‏خواندند بپرس».

آیا علی از کسانی بوده که کتابهای آسمانی را قبل از پیامبر ‌خوانده؟

و فرموده:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِم﴾ [یوسف: 109].

«و ما پيش از تو پيغمبراني نفرستاده‌ايم، مگر اين كه مرداني بودند که بديشان وحي كرده‌ايم».

﴿فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٤٣﴾ [النحل: 43].

«از آگاهان (از كتابهاي آسماني همچون تورات و انجيل) بپرسيد، اگر (اين را) نمي‌دانيد».

ششم: فرض کنیم که علی شاهد هم باشد، این به معنی بزرگی و فضیلت علی نیست همانطور که اهل کتاب مثل عبدالله بن سلام و سلمان و کعب الاحبار و غیره بر صدق نبوتش شهادت می‌دادند و این به معنی بزرگی آنان نسبت به سابقین اولین از مهاجرین و انصار مانند: ابوبکر وعمر و عثمان و جعفر و غیر آنان نمی‌باشد[[273]](#footnote-273).

فصل سي و دوّم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به ادعاي این که علي از ابراهيم و محمّدص والاتر است چون او در وسط و آن‌ها در كنارند!

روافض می‌گویند: دلیل سی و دوم این آیه است که می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥۖ﴾ [التحریم: 8].

«در آن روز خدا پيامبر [خود] و كسانى را كه با او ايمان آورده اند را خوار نمى‏گرداند».

ابن نعيم از طریق ابن عباس مرفوعا روایت کرده که گفته: اولین کسی که خود را به لباس اهل بهشت می‌پوشاند ابراهیم است سپس رسول خدا ؛ چون او برگزیده‌ی خداست، پس علی در وسط آنان داخل بهشت می‌شود، سپس ابن عباس این آیه را تلاوت نمود:

﴿يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥۖ﴾ [التحریم: 8]. گفت: يعني علی و یاران او. و این دلالت بر این داردکه علی از همه برتر است؛ پس شایسته‌ی امامت است.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه طبق معمول صحت روایت باید معلوم شود، مخصوصا در این مورد که هیچ واقعیتی ندارد.

دوّم: به اتفاق علمای اهل حدیث این روایت یک دروغ ساخته شده است[[274]](#footnote-274).

سوم: این گفته باطل است چون این به معنی این است که علی از ابراهیم و محمد برتر است، چون علي در وسط آنان قرار گرفته و آنان در اطراف و جانب او هستند، در حالي كه ابراهيم و محمد برترين مخلوق خدا هستند کسی که او را بر آنان برتری می‌دهد از یهود و نصاري کافرتر است.

چهارم: در صحیحین از پیامبر ثابت گردیده که فرموده: «اولین کسی که روز قیامت لباس بر تن می‌پوشد ابراهیم است»[[275]](#footnote-275). در این حدیث از پيامبر و علی یاد نشده. قبل از همه بر تن ابراهیم لباس پوشانيده مي‌شود، و اين بدين معنی نیست که ابراهيم از محمد بزرگ‌تر است و بر او برتری دارد، خير اصلا، همانگونه که در روایتی می‌فرماید: «در روز قیامت مردم همه بیهوش می‌شوند، اولین کسی که به هوش می‌آید من هستم، در آن هنگام موسی ‌را می‌بینم که عرش را گرفته، نمی‌دانم آیا قبل از من به هوش آمده یا نه از زمره‌ی کسانی است که خدا او را استثناء نموده است[[276]](#footnote-276).

به فرض اینکه پیش از پیامبر ‌موسی به هوش آمده باشد، یا اصلاً بيهوش نشده باشد، به این معنی نیست که موسی از پیامبر اسلام بزرگ‌تر است.

اما اگر این ترجیح و برتری بر وجه چشم پوشی از نقص مفضول باشد، از آن نهي شده است، همان‌گونه كه در اين حديث از برتری دادن خودش بر موسی نهي فرموده، یا مانند اين‌كه در جواب کسی که گفت: «یا خیر البریة» يعني اي برترين انسان‌ها. فرمودند: آن ابراهیم است[[277]](#footnote-277).

و در حديث صحیح فرمود: «أنا سيد ولد آدم ولا فخر، آدم فمن دونه تحت لوائي يوم القيامة ولا فخر»[[278]](#footnote-278). یعنی: «من بزرگ‌ترین اولاد آدم هستم و اين فخرفروشي نيست، آدم و باقی اولاد او در روز قیامت زیر پرچم من است و اين فخرفروشي نيست».

بحث و گفتگو در مورد برتری دادن صحابه هم به همان صورت است که باید رتبه و مقام هر کدام حفظ شود بدون اين‌که با هوا و هوس و دروغ افترا در موردشان سخن گفته شود.، مانند روش شیعه و ناصبي‌هايي كه این کار را انجام می‌كنند و حق و حقوق بعضی از صحابه کرام را نقص می‌كنند.

پنجم: اين آيه که می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥۖ نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَٱغۡفِرۡ لَنَآۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٨﴾ [التحریم: 8].

«در آن روز خدا پيامبر [خود] و كسانى را كه با او ايمان آورده بودند خوار نمى‏گرداند، نورشان از پيشاپيش آنان و سمت راستشان روان است، مى‏گويند پروردگارا نور ما را براى ما كامل گردان و بر ما ببخشاى كه تو بر هر چيز توانايى».

و همچنین:

﴿يَوۡمَ تَرَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ يَسۡعَىٰ نُورُهُم بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۖ بُشۡرَىٰكُمُ ٱلۡيَوۡمَ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٢﴾ [الحدید: 12].

«آن روز كه مردان و زنان مؤمن را مى‏بينى كه نورشان پيشاپيش‌شان و به جانب راستشان دوان است [به آنان گويند] امروز شما را مژده باد به باغهايى كه از زير [درختان] آن نهرها روان است در آنها جاودانيد اين است همان كاميابى بزرگ است».

اين آيه‌ها نص عام است که شامل تمام كساني است که با پیامبر هستند و سیاق کلام دلالت بر عمومیت آن دارد و آثار روایت شده در این مورد دلالت بر عمومیت دارد.

ابن عباس گفته: هر مسلمانی در روز قیامت از طرف خداوند به او نوری داده می‌شود، اما انسان منافق در روز قیامت نورش خاموش می‌شود، انسان مؤمن هنگامی که می‌بیند منافق نورش خاموش می‌شود می‌ترسد و می‌گوید: ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا﴾ [التحریم: 8]. عمومیت در این آیه معلوم و مشخص است، نه اینکه منظور تنها علی باشد.

\* \* \*

فصل سي و سوم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی خير البريّه (بهترين انسان‌ها) است!

رافضی مدعی است که دلیل سي و سوم برای اثبات امامت علی این آیت قرآن کریم است كه مي‌فرمايد:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ ٧﴾ [البینة: 7].

«بي‌گمان كساني كه مؤمنند و كارهاي شايسته و بايسته مي‌كنند، آنان مسلّماً خوبترين انسانها هستند».

حافظ ابو نعيم در روایتی که سندش را به ابن عباس نسبت مي‌دهد می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر به علی فرمود: ای علی تو و گروه تو در روز قیامت می‌آیید در حالی که راضی و مورد رضایت هستید و دشمنانت آورده می‌شوند در حالیکه خشمگین و در مانده‌اند، پس وقتی که «خیر البرية» باشد، او شایسته‌ی امامت است.

از چند نظر به این استدلال می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: باید صحت این روایت بررسی شود، اگر چه ما در کذب این روایت شکی نداریم اما طلب اثبات صحت روایت را جز انسان ستيزه‌جو همه قبول دارند. و همه مي‌دانيم كه به اتفاق تمامی طایفه‌های مسلمان تنها نسبت روایت به ابی نعیم نمی‌تواند دلیل باشد.

دوّم: به اتفاق علمای اهل حدیث اين روایت دروغ و ساختگي محض است

سوّم: این با دیدگاه كساني مانند خوارج و غيره در تعارض و تناقض است که می‌گویند: آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند ناصبي‌ها بوده و هر کس با علي محبت داشته کافر است و در زمره‌ي اهل ایمان و عمل صالح داخل نمی‌شود. در حالی که آنان در اين قضیه آیت زیر را مورد استدلال قرار می‌دهند که می‌گوید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: 44].

مي‌گويند: هر كه غير از خدا را به عنوان حاكم قرار دهد در دين خدا در واقع به غير از آنچه كه از سوي خدا نازل شده حكم كرده پس او كافر است و هر كس هم كافر را دوست بدارد و او را ولي قرار بدهد كافر است .

به اين دليل كه خداوند مي فرمايد: ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ [المائدة: 51].

«هركس از شما با ايشان دوستي ورزد (و آنان را به سرپرستي بپذيرد) بيگمان او از زمره‌ی ايشان به شمار می‌رود».

و مي‌گويند: علي و عثمان و هر كس ولايت و دوستي آنان را داشته باشد مرتد هستند، به دليل حديث پيامبر كه مي‌فرمايد: «جماعتي از حوض من دور انداخته مي‌شوند، مانند شتر گم شده، مي‌گويم خداوندا آنان اصحاب من هستند، گفته مي‌شود: شما بي‌خبر هستيد و نمي دانيد كه آنان بعد از شما چه كرده‌اند، آنان از همان زماني كه شما از آنان جدا شديد مرتد شده‌اند»[[279]](#footnote-279).

گفتند آنها کسانی هستند که بدون حكم شريعت و تنها با رأي خود در خون و اموال مردم حکم می‌نمایند. به دليل فرمودة پیامبر که فرمود «بعد از من کافر نشوید و به جان همدیگر نیافتید که بعضی گردن بعضي دیگر را بزنيد![[280]](#footnote-280)» گفته‌اند: آنانکه بعد از پیامبر به جان همدیگر افتادند، کافر و مرتد شده اند.

این نمونه و امثال آن از دلایل خوارج هستند، ‌اگر چه بی تردید دلیل باطلی است، اما دلیل شیعه‌ باطل‌تر از آن است و خوارج عاقل‌تر و راست‌گوترند و ظاهراً و باطناً بیشتر از شیعه تابع حق و راستی و اهل دین هستند. اما گمراه و جاهل از دين خارج شده هستند همچون تیری که از شكار خارج می‌شود، لیکن شیعه جهل ودروغ و هواي نفساني بر شعور و دینشان غالب شده، و بسیاری از رهبران و افرادشان کافر و بی‌دین هستند و هیچ هدفی در علم و دین ندارند، بلکه: ﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُۖ وَلَقَدۡ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلۡهُدَىٰٓ ٢٣﴾ [النجم: 23].

«آنان جز از گمانهاي بي‌اساس و از هواهاي نفس پيروي نمي‌كنند در حالي كه هدايت و رهنمود از سوي پروردگارشان براي ايشان آمده است».

مروانيه که با علی جنگیدند اگر چه او را تکفیر نکردند؛ اما دلیلشان از شیعیان قوی‌تر است. جاحظ کتابی را در مورد مروانیه تألیف کرده و دلایل آنان را ذکر نموده، تا جایی که شیعه نمی‌تواند آن را نقض نماید، بلکه زیدیه هم نمی‌توانند آن را نقض كنند چه رسد به شیعه!. و اما اهل سنت به دلیل اینکه جماعتی معتدل و ميانه‌رو هستند شیعه به بعضی از گفته‌هایشان حق ايشان در مورد علی استدلال می‌نمایند، ليكن اهل سنت هنگامی كه در مورد علی چیزی را می‌گویند در فضل و بزرگی هر چهار خلیفه و ديگر صحابه‌ی کرام سخن گفته‌اند، نه در نزد اهل سنت و نه غیر آنان دلیلی یافت نمی‌شود که علی را به مدح و ستايش اختصاص دهد و دیگران را مذموم معرفي كند. این كار ممتنع است مگر به دروغ و افتراء آن را ادعا كنند‌.

چهارم: در جواب استدلال به اين آيه:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ ٧﴾ [البینة: 7].

بايد گفت:

این فرموده عام است و شامل هر کسی که متصف به ایمان و عمل صالح باشد می‌شود، چه چیزی باعث شده این آیه مبارکه به شیعیان تخصیص داده شود؟!.

اگر گفته شود: چون غیر شیعه کافر هستند. گفته می‌شود: اگر کفر دیگران به دلیل ثابت شده، این شما را از تطویل بی‌نیاز می‌کند، در غير اين صورت اين دلیل هيچ سودی به شما نخواهد بخشید چون این دلیل از جهت نقل ثابت نمی‌شود، اگر ممكن است ادعای خویش را با دلیل منفصل و جداگانه ثابت كنيد، پس ديگر تكيه بر آن دليل مي‌شود نه بر آيه مبارکه.

پنجم: در پاسخ باید گفته شود: معلوم و متواتر است كه ابن مسعود بیشتر با طرفداران غیر علی دوست بوده تا طرفداران و شیعیان علی حتی با خوارج نشستها و گفتگوهايي داشته و برايشان فتواهایی داده است. اگر معتقد بود که آنان که ایمان و عمل صالح دارند تنها شیعیان هستند، و غیر آنان کافر هستند، هرگز این کار را نمی‌کرد همچنین برخورد ابن عباس با بنی‌امیه از بارزترین دلایل است بر اين که آنها به اعتقاد ابن عباس مؤمن بوده‌اند نه کافر.

اگر گفته شود: ما نمی‌گوییم غیر از شيعه ديگران کافر هستند، بلكه می‌گوییم شيعه «خیر البریة» (خوبترین مردم) هستند. در جواب گفته می‌شود: مفهوم آیه این است کسانی که ایمان و عمل صالح دارند بهترين مردم هستند. اگر بگويید این آیه جز شامل حال شيعه نمی‌شود پس يا مي‌گوييد غير شيعه کافر است یا فاسق، بطوری که از زمره‌ی کسانی نيستند که اهل ایمان و عمل صالح باشند، اگر چه اسمشان داخل در ايمان باشد و گر نه هر کس كه مؤمن باشد فاسق نیست، پس این آیه شامل حالش می باشد.

اگر بگويید غير شيعه فاسق است، به شما گفته می‌شود اگر فسقشان ثابت شده دیگر لازم به ذکر دلیل نیست و این برای شما کافی است. و اگر هم فسق آنان ثابت نشده برایتان این ادعا هیچ نفعی ندارد، و اگر شما طایفه‌ای را به فسق متهم می‌کنید؛ همان طایفه برای شما اثبات می‌کنند که شما از خیلی از آن‌ها فاسق‌تريد. پس هیچ دلیل صحیحی پیدا نمی‌کنید که با آن از خود دفاع نمايید، و اگر به خودتان نگاه کنید؛ غالبا فاسق هستید، به دلیل دروغ زياد و فحشاء و ظلمی که انجام می‌دهید، که در خوارج و باقی دشمنان شما کمتر به چشم می‌خورد. حتی ظلم وستم و دروغ و فواحش بنوامیه از ظلم وستم و دروغ و فواحش شیعیان بسیار کمتر است، اگر چه در بعضی از شیعیان راستی و زهد هم به چشم مي‌خورد، اما در تمام طوائف دیگر این نمونه‌ها از شیعیان زیادتر است. به عنوان مثال همين خوارج كه رسول خدا در توصيف ايشان فرمود: «هر یک از شما نمازش را در مقايسه با نماز آن‌ها تحقير مي‌كند، روزة خود را در مقابل روزة آن‌ها و قرائت خود را در برابر قرائت ايشان ناچيز مي‌دانيد»[[281]](#footnote-281).

ششم: در جواب باید گفت قبل از این آیه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ شَرُّ ٱلۡبَرِيَّةِ ٦﴾ [البینة: 6].

«مسلّماً كافرانِ اهل كتاب، و مشركان، جاودانه در ميان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شك بدترين انسانها هستند».

سپس می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ ٧﴾ [البینة: 7].

«(اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا)یند!».

و این بیان‌گر آن است كه اینان غیر از مشرکان و اهل کتاب هستند. در قرآن در جاهای بسیاری جمله‌ی ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ ذکر شده که همگی معنای عام دارند. پس چه چیزی موجب شده که فقط اين مختص شما باشد بدون نظائر آن در آیات دیگر. این تنها ادعای شیعیان نيست، بلکه غیر آنها هم از ساير طایفه‌های اهل بدعت و کافران هم این ادعا را دارند، مثل خوارج و بسیاری از معتزله و جهمیه که ادعا می‌کنند تنها آنان اهل ایمان و عمل صالح هستند و ديگران از این اوصاف محرومند. و مانند گفته‌ی یهود ونصاری:

﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١ بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١١٢﴾ [البقرة: 111-112].

«و گويند: جز كسي كه يهودي يا مسيحي باشد هرگز (كس ديگري) به بهشت در نمي‌آيد. اين آرزو و دلخوشيهاي ايشان است. بگو: اگر راست مي‌گوييد دليل خويش را بياوريد. آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند. (بنابر این، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست)».

بلکه این آیه عام است و هر کس را شامل می‌شود كه خالصانه آن‌چه را خداوند به او فرمان داده انجام دهد. پس عمل كارهايي است که به آن‌ مأمور شده ایم، و تسليم كردن رو، به خدا خالصانه قصد كردن خدا و رضايت اوست.

فصل سي و چهارم   
پاسخ به کسی که مدعي امامت علي است به دليل اين‌كه او ویژگی دامادی پیامبر را دارد

رافضی می‌گوید: دلیل سی و چهارم این آیه است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَآءِ بَشَرٗا فَجَعَلَهُۥ نَسَبٗا وَصِهۡرٗاۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرٗا ٥٤﴾ [الفرقان: 54].

«و او ذاتی است كه از آب انسانها را آفريده است و ايشان را به (دو گروه) ذُكور و اناث تبديل كرده است، و پروردگار تو همواره (بر انجام هر چه بخواهد) توانا بوده (و هست)».

در تفسیر ثعلبی از ابن سیرین روایت شده که گفته: این آیه در شأن پیامبر و علی بن ابی‌طالب نازل گردیده که پیامبر فاطمه را به عقد علی در آورده و خدا ذاتي است که از آب «نطفه» انساني را آفرید و او را سبب خویشاوندی حاصل از ازدواج و دامادي قرار داده است. و این امتياز برای غیر او ثابت نشده است، پس علی از همه بزرگوارتر است، بنابراين او امام است».

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

اول: طبق معمول صحت حدیث باید بررسی شود.

دوّم: بدون تردید این دروغ و افتراست كه به ابن سیرین نسبت داده شده است.

سوّم: سخن ابن سیرین نمی‌تواند به تنهايي دلیل باشد، در حالی که بسیاری با او مخالفت می‌کنند.

چهارم: باید گفته شود که این آیه در سوره‌ی فرقان واقع شده كه مکی است، این آیات هم مکی هستند و به اتفاق مردم قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده پس چطور منظور وسبب نزول آن علی و فاطمه می‌باشد؟

پنجم: این آیه مطلق است و شامل تمام خویشاوندان حاصل از ازدواج می‌باشد[[282]](#footnote-282). نه این كه بطور اختصاصي شامل افرادي باشد، چون بی‌تردید همانطور که شامل حال خویشاوندی علی با پیامبر می‌شود دو بار هم شامل عثمان می‌شود، همانطور که شامل ابوبکر و عمر ب می‌شود به دلیل اين‌كه با پیامبر خويشاوندي ازدواج داشتند؛ زيرا پيامبر با عایشة صدیقه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر ‌ازدواج نمود و هر دو دخترش با نام‌های رقیه و ام کلثوم را به عقد ازدواج عثمان در آورده، پس مصاهره و خویشاوندی ازدواج بین پیامبر و هر چهار خلیفه ثابت شده و حتی روایت شده که فرمود: اگر دختر دیگری هم داشتم آن را به نکاح عثمان در می‌آوردم، حال مصاهره و خويشاوندي ناشي از ازدواج بین علی و غیر او مشترک است و مخصوص او نبوده چه رسد به این که دلیل افضلیت و ثبوت امامت وی باشد.

ششم: به فرض این که منظور از این آیه دامادي علی هم باشد، به اتفاق اهل سنت و شیعه تنها مصاهره به معنایي که ذکر شد دلالت بر افضلیت و برتری نمی‌کند، چون مصاهره برای هر چهار خلیفه دیگر هم ثابت شد. با اين‌كه بعضی از آنان بر بعضی برتری دارند، پس اگر مصاهره موجب برتری بود مستلزم تناقض است.

\* \* \*

فصل سي و پنجم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل اين‌كه عصمت و صديق بودن ویژه اوست، نه دیگر اصحاب

رافضی می‌گوید: دلیل سی و پنجم فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119].

««اي مؤمنان! از خدا بترسيد و همگام با راستان باشيد».

خداوند در این آیه بر ما واجب نموده با راستگويان باشيم. و چنين كسي بايد معصوم باشد، چون اگر معصوم نباشد ممكن است کاذب باشد. پس چنين كسي فقط علی است. چون در بین چهار خلیفه او معصوم است و در حدیثی که ابو نعیم از ابن عباس روایت نموده این آیه در مورد علی نازل شده است.

می‌توان به استدلال فوق از چند نظر پاسخ گفت:

اوّل: اینکه صدیق صيغه مبالغة صادق است، پس هر صدیقی می‌تواند صادق باشد، اما هر صادقی صدیق نيست و به دلایل زیادی ثابت شده كه ابوبکر صدیق است، پس باید این آیه شامل او باشد. حتی شمولیت این آیه نسبت به ابوبکر بیش از ساير صحابه است و هنگامی که ما به خلافت او اقرار می‌نماییم درست نیست بگوییم علی امام است و بس، پس آیه بر ضد چیزی که آنان می‌خواهند دلالت می‌کند.

دوّم: باید گفته شود علی یا صدیق است، یا نیست، اگر صدیق نیست، پس ابوبکر صدیق است و همراه شدن با صادق صدّیق از بودن با صادقی که به درجه‌ی صدیق نرسیده باشد واجب‌تر است.

و اگر هم صدیق باشد، پس عمر و عثمان هم صدیق هستند، در نتیجه اگر هر چهار نفر صدیق باشند، پس صدیقیت تنها مخصوص علی نیست. و همچنین صادقیت هم به او اختصاص ندارد. پس اگر هم صادق باشد نباید با یکی باشید و بقیه را رها کنید. و اگر هم فرض کنیم که تعارضی در كار است، سه نفر براي همراهي كردن بيش از يك نفر اولويت دارند، چون آنان از حیث عدد بیشتر هستند مخصوصا که از لحاظ صداقت کامل‌ترند.

سوّم: باید گفته شود که این آیه شأن نزولش داستان و جریان کعب بن مالک است هنگامی که در غزوة تبوک تخلف نمود و با راستگویی تمام خدمت پیامبر رسید و گفت که بدون هیچ عذری تخلف نموده، پس خداوند به برکت راستگویی توبه را از او پذيرفت، در حالی که جماعتی از کسانی که در این غزوه تخلف نمودند به او اشاره می‌نمودند که معذرت بیاورد و ودروغ گوید، همان طور که غیر او از منافقین معذرت خواهی کردند و دروغ گفتند. این موضوع در کتاب‌های صحیح و اسنادهای معتبر وکتاب‌های تفسیر ثبت شده است و مردم در این مورد متفق هستند[[283]](#footnote-283).

مشخص است که این داستان هیچ اختصاصی به علی ندارد، بلکه کعب بن مالک گفته: پس از این ماجرا طلحه به سرعت بسویم آمد و مرا در آغوش گرفت و جز او - به خدا سوگند- هیچ‌کدام از مهاجرین بسویم نیامدند و هیچ وقت کعب این حالت تلخ را فراموش نمی‌کرد. وقتی که جریان چنين است پس حمل آن فقط بر علي باطل است.

چهارم: قطعا این آیه در این قصه نازل شده و کسی نگفته که او معصوم است، نه علی و نه غیر او، معلوم شد که خداوند وقتی که فرمود ﴿وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ معصوم بودن را شرط قرار نداده است.

پنجم: او فرموده «مع الصادقین» این کلمه از حیث لغوی جمع است و علی مفرد است، پس فقط او مراد نیست.

ششم: در آيه ﴿وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ یا منظور خداوند این است که در راستگويي و توابع آن با صادقين باشید و مانند راستگویان صداقت پيشه باشيد و با دروغگویان نباشید. همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [البقرة: 43]. «و با ركوع‏كنندگان ركوع كنيد».

و مانند اين آيه:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: 69].

«و كسي كه از خدا و پيغمبر اطاعت كند، او همنشين كساني خواهد بود كه خداوند بديشان نعمت داده است از پيغمبران و راستروان و شهيدان و شايستگان، و آنان چه اندازه دوستان خوبي هستند!».

و يا اين آيه كه مي‌فرمايد:

﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَسَوۡفَ يُؤۡتِ ٱللَّهُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١٤٦﴾ [النساء: 146].

«پس آنان از زمره‌ی مؤمنان خواهند بود (و پاداش مؤمنان را خواهند داشت) و خداوند به مؤمنان پاداش بزرگ خواهد داد».

و یا مراد این است که با راستگویان باشید در همه چیز اگر چه این چیزها به صدق هم تعلق نداشته باشد.

منظور دوم باطل است، چون واجب نیست انسان در مباحات و امثال آن با صادقین باشد، پس اگر منظور اول صحیح باشد در این آيه امر نشده که همراه یک نفر معلوم و مشخص باشیم، بلکه منظور این است که صادق باشید نه دروغگو.

همانطور که پیامبر ‌در حدیث صحیح می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إلَى الْجَنَّةِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدِّيقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إلَى النَّارِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا».

يعني: «پايبند به راستگويي باشید، زيرا صداقت بسوي نيكي رهنمود مي‌كند و نيكي بسوي بهشت، انسان وقتي بصورت پيوسته راست مي‌گويد و دنبال راستي است، نزد خدا نامش به عنوان صديق ثبت مي‌گردد، و از دروغ برحذر باشيد؛ زيرا دروغ به سوي گناه انسان را سوق مي‌دهد و فرجام گناه هم بسوي دوزخ است، وقتي كسي هميشه به دنبال دروغ و ناراستي است تا اين‌كه نزد خدا نامش به كذاب نوشته مي‌شود».

همان‌گونه كه گفته مي‌شود: همراه مؤمنان باش، با نيكان باش، يعني در این اوصاف با آنان همراه باش، منظور این نیست که بر شما واجب است در همه چیز از آنان اطاعت نمایی.

هفتم: گفته می‌شود: اگر منظور آیه اين باشد که بطور مطلق با صادقین باشید، به این خاطر است که صدق مستلزم دیگر کارهای خوب می‌باشد، همانطور که پیامبر فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إلَى الْجَنَّةِ، و...». در این هنگام این وصفی است برای هرکس که متصف به آن باشد ثابت می‌شود.

هشتم: گفته می‌شود: خداوند در این آیه به ما دستور داده که با صادقین باشیم و نفرموده با کسانی که صدق در آنان معلوم است، همان طور که می‌فرماید:

﴿وَأَشۡهِدُواْ ذَوَيۡ عَدۡلٖ مِّنكُمۡ وَأَقِيمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَ لِلَّهِ﴾ [الطلاق: 2].

«و بر (نگاهداري و يا جدائي) آنان دو مرد عادل از ميان خودتان گواه كنيد».

نفرموده کسی که دانستيد در بین شما آنها صاحب عدالت هستند. و یا در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النساء: 58].

«خدا به شما فرمان مى‏دهد كه سپرده‏ها را به صاحبان آنها رد كنيد» نفرموده به کسی که اگر دانستید که او اهلش هست. و یا این كه فرموده:

﴿وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ﴾ [النساء: 58].

«و چون ميان مردم داورى مى‏كنيد به عدالت داورى كنيد».

نفرموده حکم به چیزی که دانستید عادل است، بلکه حکم را به وصف معلق کرده است.

بر ما لازم است که به اندازه‌ی امکان در مورد شناخت صدق و عدالت و اهل امانت و عدل اجتهاد کنیم نه اینکه در این مورد مکلف باشیم به علم غیب، همانطورکه به پیامبر ‌ دستور داده شده به عدالت حکم نماید.

پيامبر هم فرموده: «وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إلَيَّ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِيَ لَهُ عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ مِنْهُ، فَمَنْ قَضَيْت لَهُ بِشَيْءٍ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ فَلَا يَأْخُذْهُ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنْ النَّارِ» يعني: «شما برای رفع خصومت و منازعه پیش من می‌آیید، شاید بعضی از شما دلایل را بهتر ارائه دهد، و من به همان صورت كه به منازعه شما گوش فرا می‌دهم حکم صادر می‌کنم، پس اگر کسی بنا به دلایلی که مطرح می‌نماید و در آن حق برادرش را پايمال می‌گرداند هیچ چیزی را بر ندارد، چون چیزی را که از برادرش به ناحق می‌گیرد به قطعه ای از آتش برایش تمام می‌شود»[[284]](#footnote-284).

نهم: فرض كنيد که منظور کسانی است که معلوم است راستگو هستند. اما این علم و دانستن مثل علم و دانستنی است که در این آیه بیان شده: ﴿فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ﴾ [الـممتحنة: 10]. در حالی که ایمان از صدق هم مخفي‌تر است.

دهم: در نظر بگیرید که صدق او برایمان معلوم شده، اما باید گفته شود که صداقت ابوبکر و عمر و عثمان هم معلوم و شناخته شده است، و هرگز آنان بر دروغ تکیه نکرده‌اند، اگرچه ممكن است دارای خطا و بعضی از گناه هم بوده باشند، دروغ از خطا و گناه هم بدتر است، به همین لحاظ است که شهادت دادن شاهدی که یک بار هم دروغ گفته باشد بنابه یکی از دو قول علماء مردود است و این یکی از دو روایت از امام احمد است و در این مورد حدیث مرسلی روایت شده. ما بطور یقین می‌دانیم که آنان هرگز نه به زبان پیامبر ‌و نه غير از آن عمداً دروغ نگفته‌اند. و این را هم قبول نداریم که جز شخص معصوم كسي نمي‌تواند اهل دروغ نباشد، چون در بین مردم کسانی هستند که اگر ايشان را بيازمايي با يقين مي‌داني كه دروغ نمي‌گويد، اگر چه اهل خطا و گناهان ديگر هم باشد. و باز هم قبول نداریم که هر کس معصوم نباشد عمداً دروغ می‌گويد. این خلاف واقعيت است، چون اعتماد بر دروغ بستن کار بدترین مردم است، و اصحاب بزرگوار هیچ کدام از کسانی نيستند که بر پیامبر دروغ ببندند. اهل علم خوب می‌دانند که کسانی مثل: امام مالک و شعبه و یحیی بن سعید ثوری و شافعی و احمد و امثال آنان از کسانی نیستند که بر پیامبر دروغ ببندند، بلکه به غیر از پیامبر هم دروغ نمي‌بندند، حالا کسانی بالاتر از آنان مثل ابن عمر و ابن عباس و ابی سعید و غیره چطور؟!.

يازدهم: اگر به فرض هم بگوئیم که منظور از این آیه شخص معصوم است، این را قبول نداریم که معصوم فقط علی است و این صفت در غیر علی منتفی است، چون همانطور که قبلا ذکر شد، بسیاری از مردم که از شیعه به مراتب بهترند همين ادعای شيعه را سر مي‌دهند، اگر چه آن را با عبارات ديگر هم بيان كنند، و اگر علي معصوم باشد، ما نمی‌پذیریم که عصمت ساير اصحاب منتفی باشد، بلکه یا اینکه معصوم بودن همه آنها منتفی است و یا همه معصوم هستند.

\* \* \*

فصل سي و ششم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که او به اين فضيلت اختصاص دارد كه قبل از همه نماز خوانده و همراه پيامبر ركوع نموده است

رافضی می‌گوید: دلیل سی و ششم این آیه است که می‌فرماید:

﴿وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [البقرة: 43].

از طریق ابن نعیم از ابن عباس روایت شده که: این آیه به صورت اختصاصي در مورد پیامبر و علی نازل گردیده و اینان اولین کسانی هستند که نماز خوانده‌اند و به رکوع رفته‌اند[[285]](#footnote-285). این دلالت بر فضیلت علی دارد و ثابت می‌کند که او شایسته‌ی امامت می‌باشد.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه صحت نقل روایت باید بررسی شود و هيچ دليلي را بر صحت آن ارائه ننموده است.

دوّم: این روایت به اتفاق اهل حدیث ساختگي و موضوع است.

سوّم: این آیه در سوره بقره قرار دارد كه به تفاق مسلمانان مدنی است و سیاق آن خطاب با بنی‌اسرائیل است، فرق ندارد خطاب آن با بنی‌اسرائیل باشد يا با مسلمانان[[286]](#footnote-286)، خطابی است که بعد از هجرت نازل گردیده كه تعداد نمازگذاران و رکوع‌كنندگان زیاد شده است، در اوائل اسلام نازل نگردیده که گفته شود این آیه مخصوص کسی است که اولین بار نماز خوانده و رکوع برده است.

چهارم: این آيه ﴿مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ از حیث قواعد جمع است و اگر منظور از آنان پیامبر و علی بود گفته می‌شد: ﴿مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ با صیغه‌ی مثني، چون صیغه‌ی جمع به اتفاق بر دو دلالت نمي‌كند، بلکه حداقل بر سه نفر و از سه نفر بالاتر دلالت مي‌كند، اما اینکه منظور از صیغه‌ی جمع مثني باشد، خلاف اجماع است.

پنجم: خداوند خطاب به مریم فرموده:

﴿يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [آل‌عمران: 43].

«اى مريم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده كن و با ركوع‏كنندگان ركوع نما».

و مریم هم قبل از اسلام زيسته، پس معلوم است که قبل از اسلام هم «راکعون» وجود داشته‌اند كه علی در میان آنان نبوده است، پس چطور ممكن است «راکعون» در اول اسلام بوده باشند و علي هم در میان آنان نباشد، و صيغة مثني واحد باشد.

ششم: آیه مطلق است و در مورد شخص معینی نمی‌باشد، بلکه به انسان مسلمان دستور داده شده که با نمازگران نماز بگذارد و با رکوع کنندگان رکوع برد.

هفتم: اگر منظور فقط رکوع بردن با آنان (پیامبر و علی) بود بعد از وفات آنان این حکم قطع می‌شد و هیچ کس مأمور نبود با رکوع کنندگان ركوع نماید.

هشتم: این قول که علی اولین کسی بوده که با پیامبر نماز خوانده ممنوع است، بلکه رأي اکثر مردم مسلمان بر خلاف این است و می‌گویند ابوبکر صدیق اولین کسی بوده که قبل از علي با پیامبر نماز خوانده است.

9- اگر در این آیه امر به رکوع بردن با پیامبر بود، دلیل بر این نیست که اولین کسی که با او رکوع برده امام است، چون -به فرض صحت- در این نماز علي امام نبوده، بلکه با پیامبر رکوع برده است.

\* \* \*

فصل سي و هفتم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است با استدلال به روايت ابن عباس مبني بر اين‌كه رسول خدا گفته: خدايا وزيري را از اهلم برايم قرار ده

روافض می‌گویند: دلیل سی و هفتم این فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ٢٩﴾ [طه: 29].

از طریق ابو نعیم از ابن عباس روایت شده که گفت: ما در مکه بودیم، پیامبر دست من و علی را گرفت و چهار رکعت نماز خواند و دستش را به سوی آسمان بلندکرد و فرمود: (خداوندا موسی بن عمران از تو خواست من هم محمد پیامبر تو، از تو می‌خواهم که: سینه‌ام را بگشاي و گره از زبانم باز كن تا سخنانم را بفهمند و وزيري از خاندانم را برايم قرار بده كه برادرم علی بن ابی طالب است و بوسیله‌ی او پشت مرا استوار گردان او را در کار (رسالت و تبلیغ) من شریک گردان. ابن عباس گفته که: صدایي را شنیدم می‌گفت: ای احمد چیزی را كه درخواست کردی به شما داده شد. و این روایت در این باب نص صريح است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود و به اتفاق علمای شیعه و سنی، صرف نسبت دادن روایت به ابو‌نعیم به معنای صحت آن حدیث نیست.

دوّم: به اتفاق علمای حدیث این حدیث دروغ و ساختگي است[[287]](#footnote-287)، بلکه آنان می‌دانند که این روایت از زشت‌ترین دروغهايی است که به پیامبر ‌ نسبت داده شده است.

سوّم: در بیشترین وقتی که پیامبر در مکه بود ابن عباس به دنیا نیامده بود، بلكه ابن عباس هنگامی که بنی‌هاشم در شعب ابی طالب محاصره شده بودند به دنیا آمد و هنگامی که پیامبر بسوی مدینه هجرت نمود ابن عباس به سن «تمیيز» نرسیده بود و از کسانی نبوده که وضو گرفته باشد و با پیامبر به نماز ايستاده باشد، پیامبر وفات يافت و ابن عباس هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و در هنگام هجرت پنج ساله و شاید کمتر از پنج سال بود كه بچه در این سن و سال به وضو گرفتن و نماز خواندن دستور داده نمی‌شود، چون پیامبر در حدیثی فرمود: «از هفت سالگی به فرزندان تان دستور دهید نماز بخوانند و در ده سالگی آنان را بر ترك نماز تنبیه بدنی کنید و رختخواب آنان را از هم جدا کنید[[288]](#footnote-288). ‌کسی که در این سن و سال باشد عقل نماز خواندن را ندارد و نمی‌تواند این دعا را حفظ کند مگر اینکه به او تلقین شود و به محض شنیدن نمی‌تواند آ ن را به خاطر بسپارد.

چهارم: آنان قبل از این در آیه‌ی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ [المائدة: 55]. و در حدیث بخشیدن انگشتر در نماز ادعا کردند پیامبر این دعا را خوانده و در اینجا می‌گویند این دعا را در مکه قبل از این واقعه به چند سالی خوانده است، این آیت در سوره‌ی مائده است که نزولش در اواخر نزول قرآن بوده و این يكي در مکه، پس وقتی که اولین دعا را در مکه خوانده باشد و دعای او مستجاب شده، چه نيازي به تكرار این دعا در مدینه و چند سال بعد داشته است!؟.

پنجم: ما قبلاً از چند راه متعدد بطلان این روایت را بیان نمودیم، چون این کلام دروغی است از راه‌های زیادی به پیامبر نسبت داده شده است، اما در اینجا چیزهایی به آنان اضافه نمودند که قبلاً آن را نگفته بودند و آن جملة ﴿وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ٣٢﴾ [طه: 32]. است كه اینجا تصریح نمودند علی در امر رسالت با پیامبر شریک است، همان‌گونه که هارون با موسی شریک بود، و این گفتة کسی است که به نبوتش اقرار می‌نماید، این هم کفر صریح است و قول امامیه نيست، بلکه ادعاي که اهل غلو و افراط می‌باشند.

شریک در امر بمعنی خلیفه شدن بعد از او نیست، چون آنان ادعای امامت بعد از وفات او و مشارکت او در امر رسالت پیامبر در حال حیاتش را دارند، و امامیه اگر چه کسانی که قائل به مشارکت در نبوت باشد را تکفیر می‌نمایند، اما سياهي لشكر و اقوال و گفته‌هايشان را با كساني افزايش مي‌دهند كه معتقد به كفر و گمراهي ايشان هستند، و اقوالي را وارد دينشان مي‌كنند كه مي‌دانند كفر و گمراهي است؛ زيرا با افراط شديد دين اسلام را دور انداخته و شديداً با جماعت مسلمين مخالفت مي‌ورزند و با اولياي پرهيزگار و دوستان خدا دشمني دارند، و ايشان را مرتد و از دين برگشته قلمداد مي‌كنند، پس مصداق این ضرب المثل اند که می‌گوید: «مرا به داشتن دردي متهم مي‌كند كه خود بدان مبتلا گشته است».

اين رافضی دروغگو می‌گوید: این نص است در این باب. باید در جوابش گفته شود: ای سبك‌‌مغز يعني علي در حال حيات پيامبر در امر نبوت شريك او بود همان‌گونه كه هارون شريك موسي بود؟! آيا به موجب اين نص صريح اعتقاد داري، یا از استدلال به دروغ‌هاي ساختگي و افترائات وترّهات هم کیشان اهل گمراهی و باطل برمي‌گردي؟!.

\* \* \*

فصل سی و هشتم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت علي است به این دليل که به او به برادري پیامبر برگزيده شده است

مصنف شيعي می‌گوید: دلیل سی و هشتم بر امامت علي این آیه است که می فرماید:

﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: 47].

در مسند امام احمد که سندش به زید بن ابی اوفی بر می‌گردد, گفته: در مسجد النبي به خدمت پیامبر رسیدم. در مورد عقد اخوت و برادري پيامبر يادآور شد، علي گفت: از ناراحتي اين كه تنها مانده بودم نزديك بود روح از جسدم جدا شود و توان حركت كردن را نداشتم و رو به پيامبر كردم و گفتم: اگر اين كار از روي خشمگيني خدا بر من است كه من تنها مانده‌ام و شما اين كار را با اصحاب كرده‌اي، پس تو صاحب دنيا و آخرت هستي.

سپس پیامبر فرمود: قسم به خدایي که مرا به پیامبري برگزيد؛ تو را تنها برای خودم انتخاب نمودم، چون تو نسبت به من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی هستي، جز این که بعد از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث من هستی، و در بهشت همراه با فاطمه دخترم در قصر من هستيد، تو برادر و رفیق من هستی. سپس پیامبر این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: 47]. یعنی کسانی که بخاطر خدا همدیگر را دوست دارند بر سر بالشهاي مخصوصي به همدیگر نگاه می‌کنند، پس برادری مستدعی مناسبت و مشابهت است. پس هنگامی که علی به برادری پیامبر برگزیده شد به این معنی است که او امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود. این حدیث نه در مسند امام احمد / است و امام احمد هرگز در مسند و در الفضائل و حتی پسرش هیچ وقت آن را روایت نکرده اند. ادعاي این رافضی مبني بر اي که: در «مسند امام احمد» روايت شده دروغ وافترا است بر «الـمسند» بلکه این از زیاداتی است که قطیعی به اتفاق علمای اهل حدیث اضافه کرده و دروغ محض و ساختگي است. قطیعی[[289]](#footnote-289) از عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی روایت کرده که محمد ذراع برایمان روایت کرد، عبدالمؤمن بن عباد برایمان روایت کرد، یزید بن معن برایمان روایت کرد، او هم از عبدالله بن شرحبیل از زید بن ابی‌اوفی روایت کرده[[290]](#footnote-290) است. اين رافضي به صورت کاملی آن را تمام نکرد ودر جايی که به این جمله می‌رسد که تو برادر و وارث من هستی، گفت: چه چیزی را از شما به ارث می‌برم اي رسول الله؟

فرمود: چیزی که انبیاء قبل از من به ارث بردند. او هم عرض نمود انبیاء چه چیزی را به ارث برده اند؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرانشان[[291]](#footnote-291).

این اسناد تاريك است، عبدالمؤمن بن عباد يكي از مجروحين است و روايتش مردود مي‌باشد و ابو حاتم قول يزيد بن معن را ضعيف مي‌شمارد[[292]](#footnote-292) و نمي‌داند او كيست؟ شايد او كسي باشد كه به دروغ از عبدالله بن شرحبيل نقل می‌کند، و او مجهول است از مردی از قریش از زید بن ابی‌اوفی.

دوّم: به اتفاق اهل معرفت این یک دروغ و افتراء ساخته شده است.

سوّم: احادیث وارده در مورد مؤاخات و برادری بین مهاجرین با هم و انصاری‌ها با هم مجموعاً دروغ است و پیامبر هم با علی برادری به این شیوه نکرده است. و در بین ابوبکر و عمر هم این کار را نکرده، ولی در بین مهاجرین و انصار پيوند مؤاخات و برادري را بر قرار کرده همانطور که بین عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ربیع، و بین سلمان فارسی و ابی درداء، و بنی علی و سهل بن حنیف برادری برقرار نموده است و این برادري برقرار کردن در خانه‌های بنی نجار بوده همانطور که انس در حدیث صحیحی از آن خبر می‌دهد و در مسجد پیامبر نبوده؛ همانگونه كه در این حدیث ساختگي گفته شده، بلکه در خانه ای که مربوط به بعضی از بنی نجار بود برقرار شده. این عقد مؤاخات و برادری است که صحیحین از عاصم بن سلیمان احول روایت می‌کند که گفت: به انس گفته آیا خبر داری که پیامبر فرموده: «لا حلف في الإسلام» «هم‌پيماني در اسلام نيست». أنس گفت پیامبر بین قریش و انصار در خانه‌ی من پیمان برادری را بست[[293]](#footnote-293).

چهارم: این که در این حدیث گفته: شما برادر و وارث من هستی، نزد اهل سنت و شیعه باطل است، چون اگر منظور میراث مال باشد قولشان باطل است، چون فاطمه وارث ایشان است، و چطور عمویش عباس در قید حیات باشد ارث به پسر عمویش علی می‌رسد. یا چه چیزی او را تخصیص داده در بین این همه پسر عموها که در يك سطح خويشاوندي قرار دارند فقط او وارث باشد؟ و اگر منظور وارث بودن از علم و ولایت باشد، دلیلشان باطل است به فرموده‌ی خدا:

﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ﴾ [النمل: 16]. «سليمان وارث (پدرش) داود شد».

همچنین ﴿فَهَبۡ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّٗا ٥﴾ [مریم: 5]. «پس از فضل خويش جانشيني به من ببخش».

چون لفظ ارث اگر احتمال بر این معنی داشته باشد، به همین خاطر امکان دارد آن انبیاء ارث برده باشند همانطور که علی از پيامبر ارث برده است، اما اهل سنت اين را به خوبي مي‌دانند چيزي كه پيامبر از علم به ارث گذاشته، مخصوص علی نمی‌باشد، بلکه مربوط به تمام اصحاب بود و هر یک به اندازه و سهم خود از آن ارث برده است. علم مانند مال نیست، هر کسی می‌تواند آن را به ارث ببرد و هیچ کس مزاحم دیگری نمي‌شود، چون علم و دانشي را كه کسی به ارث مي‌برد؛ در همان حال كسي ديگر هم مي‌تواند ياد بگيرد و مانعی نیست كه کسی دیگر هم آن را بداند، مثل مال نیست که اگر کسی آن را برداشت کسی دیگری نتواند از آن بهرمند شود.

پنجم: پیامبر اخوت و برادری را براي غیر علی ثابت نموده همانطورکه در صحیحین آمده که به زید فرمود: «تو مولا و برادر ما هستی». و هنگامی که پیامبر دختر ابوبكر را خواستگاری کرد به وی عرض کرد آیا شما برادر من نیستی؟ فرمود: من برادرت هستم و دخترت هم حلال من است[[294]](#footnote-294). در صحیح آمده که در حق ابوبکر فرمود منظور برادری و اخوتی است که اسلام آن را به وجود آورده است. باز هم در حدیث صحیح آمده که فرمود: «دوست داشتم که برادرانم را ببینم». عرض کردند: مگر ما برادران شما نیستیم ای پیامبر خدا؟. فرمود: «نه شما اصحاب و یاران من هستید، برادرانم کسانی هستند که بعد از من می‌آیند، به من ايمان مي‌آورند در حالي مرا نمی‌بینند». و فرمود: شما امتیازتان از برادری بيشتر است و آن صحابه بودن و رفاقت است، اما آنان تنها برادر هستند.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: 10].

و پیامبر فرمود: «با هم قطع رابطه نکنید، و از هم روگردان نشوید و با هم کینه نداشته باشید، به هم حسد نورزید و با هم به صورت بندگان خدا و برادران دینی رفتار کنید» صحیحین[[295]](#footnote-295).

و فرموده: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لاَ يَظْلِمُهُ وَلاَ يُسْلِمُهُ»[[296]](#footnote-296).

و فرموده: «والذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مِنْ الْخَيْرِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»[[297]](#footnote-297). «قسم به كسي كه جانم در دست اوست ايمانتان كامل نمي‌گردد تا آن‌چه را براي خود مي‌خواهيد براي ديگران هم نخواهيد».

این احادیث و امثال آنها در کتاب‌های معتبر زیادند، پس برادری موجب نمی‌شود که از هر رو مساوي شوند، بلکه از بعضی جهات است، پس چرا گفته شده که اگر عقد برادري علي با پيامبر صحیح باشد موجب می‌شود علی از دیگران برتر و شایستة امامت باشد. با وجود این که برادري مشترک است و در کتب صحاح ثابت شده که پیامبر در چند حالت جداگانه فرموده: «اگر در میان اهل زمین می‌شد که دوست صميمي و خليل را انتخاب نمایم ابوبکر را بر مي‌گزيدم، اما همراه شما (پيامبر ) رفيق خليل و دوست صميمي خداست، هيچ دريچه‌اي را در بين مسجد و خانه‌ها باز نگذاريد جز دريچة خانة ابوبكر، آن‌كه بيش از همه در بخشش مال و رفاقت بر من منت دارد ابوبكر است».

در این حدیث امتیازاتی برای ابوبکر در نظر گرفته شده که غیر از او این امتیاز را ندارند و با صراحت بیان شده که در میان تمام مردم سرزمین هیچ کس نزد پیامبر محبوب‌تر از ابوبكر نيست و از جايگاه بالاتر و منزلت رفيع‌تر برخوردار نيست و بيش از او به ايشان اختصاص ندارد.

همان‌گونه که در صحیحین آمده که به پیامبر عرض شد: چه کسی نزد تو از همه محبوبتر است؟ فرمود: عائشه. عرض کردند در میان مردان. فرمود: پدرش. باز در صحیحین از عمر روایت شده که به ابوبکر گفت: شما از ما نزد پیامبر خدا بزرگوارتر و خوب‌تر و محبوب‌تر هستی.

این احادیث که به اتفاق علمای اهل حدیث، صحیح و مقبول مي‌باشد و کسی نتوانسته به آنها اشکال وارد کند، جملگی این را مشخص می‌کنند که ابوبکر نزد پیامبر از همه محبوبتر و جایگاهش از همه مردم بلندتر بوده است.

پس اگر برادری و پائین‌تر از آن مرتبه باشد که برای ابوبکر بوده؛ تعارضي در كار نيست و اگر بالاتر از برادری ابوبکر باشد، این احادیث صحیح دلالت می‌کند که احادیث مربوط به برادري مجموعاً جعل شده و دروغ هستند اگر چه ما می‌دانیم که بدون تعارض هم جز احادیث برادري پيامبر با ابوبکر بقیه دروغ هستند.

هدف اصلی این است که این احادیث صحیح مشخص می‌نمایند که ابوبکر نزد پیامبر از علی محبوبتر است و قدر و منزلتش نزد او از علی و غیر علی بالاتر بوده، و برای این ادعا شواهد زياد است. در حدود هشتاد و چند نفر از علی روایت کرده‌اند که فرموده: «بعد از پیامبر ، برترين اين امت ابوبکر است سپس عمر». این روایت را بخاری در صحیح از علی نقل می‌کند. علي شايسته‌ي چنين ديدگاه و بينشي است نسبت به ابوبکر و عمر که از بزرگان صحابه‌ هستند و او جايگاهش را در دین از همه بهتر درک کرده و تأثیر و نقش تعيين‌كننده آنان در دین را شناخته است، تا جايي كه آرزو مي‌كند در حالي به ملاقات خدا برود كه همانند اعمال و كارهاي عمر را داشته باشد.

ترمذی و غیره مرفوعا از علی روایت کردند که پیامبر فرمود: این دو، (ابوبکر و عمر) سرور بزرگسالان اهل بهشتند، از امت‌هاي اول و آخر، اما این بشارت را به آنها مگو ای علی»[[298]](#footnote-298).

این حدیث و امثال آن اگر با حدیث پيوند برادري و حدیث «طیر» و غیره مقايسه گردند، به اتفاق تمام مسلمین از آنها صحیحتر می‌باشد. اگر احادیثی که شک در صحت آنها نيست به اين‌ها افزوده شود چگونه است؟ علاوه بر دلایل روشن و قوی و متعدد که برای هر کس آن‌ها را به خوبی درک کند ضرورتاً و بداهتاً مي‌داند که ابوبکر نزد پیامبر محبوبترین صحابه بوده است. و از عمر و علی و عثمان بلند مرتبه تر بود. هر کس که آشنایی به سنت رسول اکرم داشته باشد این را خوب‌تر درک می‌کند.کسی در آن شک و گمان دارد که فرق میان احادیث ضعیف و صحیح را نمی‌داند. یا باید همه را قبول نماید یا در همه توقف نماید.

واما علماي حدیث‌شناس و متخصصان علم حدیث این را خوب می‌دانند. و بدون ترديد هر کس در ميان اين امّت زبان صدق و راستگويي داشته باشد، می‌داند که علماء و اهل عبادت و پرهيزگاري متفق هستند بر این که درجه و منزلت ابوبکر و عمر از علی و سائر صحابه بالاتر است همانطور که بیهقی از شافعی/ نقل مي‌كند که مي‌گفت: كسي از صحابه و تابعين در بارة برتري ابوبكر و عمر و مقدم بودنشان بر سايرين اختلاف ندارد. همچنین از علمای اسلام کسي در این مورد مخالفت نورزیده است همان‌گونه كه اين قول مالک و اصحابش و ابي‌حنیفه و اصحاب او و احمد و یارانش و ثوری و یارانش و لیث و یارانش و اوزاعی و یارانش و ابن جریر و یارانش و ابی ثور یارانش است.

همچنين این رأي تمام علمای مشهور است مگر کسی که به او توجه نمی‌شود.

کسی را در بین آنان که این را روایت می‌کنند پیدا نمی‌کنم که نزاع و مخالفتي در اين باره داشته باشد مگر این روایتی که از حسن بن صالح بن حیّ نقل شده که علی را ترجیح و برتری می‌داد وگفته شده که این دروغی است بر او بسته شده است. و اگر چنین چیزی صحیح هم باشد به نقل اجماع از سوي شافعی اشکال وارد نمی‌کند، چون حسن بن صالح نه از صحابه و نه از تابعین بوده است. شافعی هم اجماع صحابه و تابعین را در مورد برتری ابوبکر بر علی و ساير اصحاب ذکر کرده، اگر چه حسن آن را گفته باشد، پس اگر یکی از صد هزار امام و یا زیادتر خطاء كنند، امری منكر نیست.

در میان بزرگان و شیوخ روافض کسی یافت نمی‌شود که در چیزی از علوم اسلامی و حدیث و فقه و تفسیر و قرآن آگاه باشد، بلکه بزرگان و علمای شیعه یا نادان هستند و یا زندیق (کسی که در باطن کافر باشد و تظاهر به ایمان کند) مثل علماي اهل کتاب.

علاوه بر آن، در ميان سابقين اوّل و امامان سنت و اهل حدیث همگی اتفاق نظر دارند بر مقدم بودن عثمان بر علي ب. با وجود این که آنان با رغبت يا تهديد بر اين رأي جمع نشده‌اند، با اين‌كه داراي آراء و علوم و سليقه‌های مختلف بوده‌اند و در غير اين موضوع و در مسائل علمي اختلاف آراء داشتند. أئمة صحابه و تابعین بر این قضیه متفق هستند سپس کسانی که بعد از آنان آمدند مانند مالک بن انس، ابن ابی‌ذئب و عبدالعزیز بن الماجشون و غيره از علماي مدینه.

امام مالک از از تمامی کسانی که دیده و آنان را ملاقات کرده اجماع حکایت می‌کند و می‌گوید: که هیچ کدام اختلاف نظر ندارند بر این که ابوبکر و عمر بر ساير صحابه مقدم ترند. ابن جریج و ابن عیینه و سعد بن سالم و مسلم بن خالد و غیر آنان هم از علماء مکه و ابوحنیفه و ثوری و شریک بن عبدالله و ابن ابی لیلی و غیر آنان هم از علمای کوفه، -كه کوفه مركز شیعیان بوده- و حتی ثوری می‌گوید که هر کس علی را بر ابوبکر مقدم قرار دهد به نظرم عمل او به آسمان و به سوی خدا برده نمی‌شود. [ابوداود در سنن خود این را روایت کرده است][[299]](#footnote-299).

و حماد بن زید و حماد بن سلمه و سعید بن ابی عروبه و امثال آنان از علماي بصره، و سعید بن عبدالعزیز و اوزاعی و غيره از علماي شام و لیث و عمرو بن حارث ابن وهب و دیگران از علماء مصر. سپس كساني مثل عبدالله بن مبارک و وکیع ابن جراح و عبدالرحمن ابن مهدی و امام ابی یوسف و امام محمد بن حسن و مانند امام شافعی و امام احمد ابن حنبل و اسحاق بن ابراهیم و ابی‌عبید و مانند امام بخاری و ابی داود و ابراهیم الحربی و مانند فضیل بن عیاض و ابی سلیمان الدارنی و معروف الکرخی و سری سقطی و جنید و سهل بن عبدالله التستری و... كه فقط خدا تعدادشان را مي‌داند، از کسانی که در اسلام زبان صدق دارند و خوش‌آوازه هستند و همه با عزم جازم معتقد بودند که ابوبکر و عمر ب فاضل‌تر و برتر می‌باشند. همانطور که معتقد به امامت آن دو می‌باشند. با این که آنها باتمام وجودشان تابع پیامبر بودند وایشان را دوست داشتند. آیا این بدين معنا نیست که می‌دانستند پیامبر ، ابوبکر و عمر را بر علی مقدم ‌داشته و آن دو را با محبت، ذکر خیر، مشاورت با آنها و غیره بر علی برتری داده است.

\* \* \*

فصل سي و نهم   
پاسخ به کسی که مدعی امامت عليس است به ادعاي اين‌كه او امير تمام بنی‌آدم است

مصنف شيعي می‌گوید: دلیل سی و نهم این آیه می باشد که می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآۚ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢﴾ [الأعراف: 172].

«یعنی (ای پیغمبر برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون ) پدیدار کرد، ایشان را بر خودشان گواه گرفته و خطاب به آنان فرموده است): که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند: آری گواهی می‌دهیم تا روز قیامت نگويید ما از این غافل و بی‌خبر بودیم».

در کتاب «الفردوس» که مؤلفش ابن شیرویه[[300]](#footnote-300) است مرفوعا از حذیفه بن یمان روایت می‌کند که گفته پیامبر فرموده: اگر مردم می‌دانستند از چه زمانی علی به عنوان امیر نامگذاری شده است، فضل و برتری او را انکار نمی‌کردند. او در حالی که آدم بین روح و جسد بوده امیر المؤمنین ناميده شد. خداوند می فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ﴾ [الأعراف: 172].

«و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت، و آنها را گواه بر خویشتن ساخت، (و فرمود:) «آیا من پروردگار شما نیستم؟».

ملائکه گفتند: بله چرا؟ پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: من پروردگار شما هستم، و محمد پیامبر شما و علی امیر شماست. و این جریان در اين باب صریح است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود و به اتفاق علمای شیعه و سنی، صرف نسبت دادن روایت به «الفردوس» به معنای صحت آن حدیث نیست. ابن شیرویه دیلمی همداني احادیث بسیاری را آورده اعم از صحیح و حسن و موضوع، اگر چه او صاحب علم و دین بوده و کسی نبوده که عمداً دروغ پردازي كند، اما أحادیث را از کتب مردم نقل کرده كه کتب‌ هم حاوي صدق و كذب هستند. و او کاری را انجام داده که بقیه انجام داده‌اند كه جمع‌آوري احادیث با اسناد و بدون اسناد است.

دوّم: به اتفاق علمای اهل حدیث این روایت کذب و موضوع است.

سوّم: اینکه خداوند در قرآن فرموده: ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ﴾ [الاعراف: 172]. در این آیه ذکر پیامبر و علی به ميان نيامده است. چون خداوند به دنبال آن می فرماید:

﴿أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ١٧٣﴾ [الأعراف: 173].

«یا بگویید: «پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم، (و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم؛) آیا ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام دادند مجازات می‌کنی؟!».

این دلالت بر پیمان و میثاق توحید دارد به خصوص نه پیمان نبوت. چه رسد به پایین‌تر از درجه نبوت!».

چهارم: در احادیث معروف در این مورد که در المسند و الموطأ و کتاب‌های تفسیر و غیره قرار دارند چیزی در این باره ذكر نشده است. و اگر در اصل چیزی در این باره گفته شده بود، مردم همه را اهمال نمی‌کردند و تنها فردی آن را ذکر نمی‌کرد که صدقش معلوم نیست، بلکه معروف به دروغ‌گويي است.

پنجم: این پیمان از تمام ذریه‌ی آدم گرفته شده، پس -به ادعاي شما- باید علی أمیر أنبیاء و پيامبران هم باشد از نوح گرفته تا محمّد رسول خدا و این گفته‌ی دیوانگان است، چون آنان قبل از این که علی به دنیا آيد وفات يافتند، پس چگونه علی امیر آنها است؟

نهایت چیزی که ممکن است این که علی بر اهل زمان حیاتش امیر باشد، اما أمارت او بر پیشینیان دروغی است که هر کس گفته خود هم معني سخنش را نفهميده و نادان و بي‌خرد بوده، و از گفتة خود شرم وحیا نداشته است.

از همه شگفت‌انگيزتر این که این الاغ شیعه که از عقلاء یهود خرتر است؛ آنانیکه قرآن درباره‌ی شان می فرماید:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢاۚ بِئۡسَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥﴾ [الجمعة: 5].

«کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتابهایی حمل می‌کند، (آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد)! گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

عموم مردم معذورند از این که بگویند: شیعه خر یهودی است. چون عقلاء و خردمندان یهود با اینکه به درازگوش تشبیه شده‌اند، می‌دانند که چنين ادعايي از جهت عقلی و شرعی ممتنع و محال است و مانند اين است كه گفته شود: سقف خانه از زير بر آن‌ها فروريخت، در جواب گفته مي‌شود: عقل و قرآن این استدلال را قبول ندارد.

همچنین که علی امیر ذریه‌ی آدم باشد در حالیکه علی هزاران سال بعد از وفات آدم به دنیا آمده و اینکه علی امیر پيامبراني باشد که قبل از او آمده‌اند و از جهت زمان و مرتبه و منزلت بالاتر از او هستند، اینها از جنس گفته ابن عربی طائی و امثال او از بی‌دینان متصوفه است که می‌گویند: أنبیاء از چراغ‌دان خاتم الأولیاء استفاده علمي كردند كه حدود 600 سال بعد از رسول خدا محمد به وجود آمده است[[301]](#footnote-301).

ادعای آنها در مورد امامت از جنس ادعای آن متصوفه در مورد ولایت است و کار هر دوی آنان بر دروغ و غلو و اغراق و شرک و ادعاي باطل و مخالفت با قرآن و سنت و اجماع سلف صالح امت اسلام بنا شده است.

سپس این احمق رافضی می‌گوید: که این موضوع «و آن در اين باب صریح است» آیا این نظریه نزد هیچ یک از صاحب خردان می‌تواند دلیل باشد؟ یا این که می‌تواند نزد کسانی که اهلیت سخن گفتن داشته باشند مورد استدلال قرار گیرد؟! چه رسد به این که در مورد فاسق و نادان و كافر معرفي كردن بهترين و برترین مردان این امت به آن دلیل آورده شود؟.

اگر آن متجاوز ظالم تا این حد بر بهترین دوستان خدا، و سروران اهل زمین؛ برترین مردم بعد از پیامبران تجاوز نکرده بود؛ تجاوزی که دین اسلام را زير سؤال مي‌برد و باعث تسلط کفار و منافقین شده و شبهه و ضعف اعتقاد در بین مؤمنین در این مورد درست مي‌کند ضرورتی نبود که ما پرده را از راز و اسرار او برداریم و هتک حرمتش کنیم. خداوند براي او و همدستانش در قیامت كافي است.

\* \* \*

فصل چهلم   
پاسخ به کسی که مدعی‏است علیس به دلیل اين‌كه «صالح المؤنين» است، امام است

رافضي می‌گوید: دلیل چهلم این آیه می‌باشد که خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدۡ صَغَتۡ قُلُوبُكُمَاۖ وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ٤﴾ [التحریم: 4].

«اگر به سوي خدا برگرديد و توبه كنيد (خداوند برگشت و توبه‌ی شما را مي‌پذيرد) چرا كه دلهايتان (از حفظ سرّ كه پيغمبر دوست مي‌داشت) منحرف گشته است. و اگر بر ضدّ او همدست شويد (و براي آزارش بكوشيد، باكي نيست) خدا ياور او است، و علاوه از خدا ، جبرئيل، و مؤمنان خوب و شايسته، و فرشتگان پشتيبان او هستند».

به اجماع مفسرین علی صالح المؤمنین می‌باشد.

ابو نعیم این حدیث را روایت می‌کند که اسنادش را به أسماء بنت عمیس برمی‌گرداند كه گفته: شنیدم که پیامبر این آیه را تلاوت ‌کرد و فرمود: «صالح المؤمنین» علی بن ابی طالب است. و این دلیل بر این است كه علی از همه افضل‌ و برتر است، پس سزاوار امامت است. و آیات در مورد این معنی بسیارند، به علت اختصار به همين مقدار بسنده کردیم.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

اوّل: این که گفت اجماع مفسرین بر این است كه «صالح الـمؤمنين» علي است یک دروغ آشکار است، چون نه اجماع مفسرين بر چنين ادعايي است و نه هیچ كس این اجماع را نقل کرده است، نه علماي حدیث و نه غير آن‌ها. ما از او می‌خواهیم محل این نقل اجماع را به ما نشان دهد؟.

دوّم: باید گفته شود کتب تفسیر سرشار از مطالبي است كه اين ادعا را نقض و باطل مي‌كند. ابن مسعود و ضحاک و عکرمه و مجاهد و غیر آنان گفته‌اند: صالح المؤمنين ابوبکر و عمر هستند، این را جماعتی از مفسرین مانند ابن جریر و طبری و غیره نقل کرده‌اند.

و به گفته‌ی مکحول که از ابی‌امامه روایت کرده: ابوبکر است.

و به گفته‌ی سعید بن جبیر و مجاهد: عمر است. و به گفته‌ی ربیع بن أنس: مؤمنان برگزيده هستند. و به گفته‌ی قتاده و علاء بن زیاد و سفیان آنان پیامبران هستند.

و نیز گفته شده که علی بن ابی‌طالب است، ماوردی این را حکایت کرده، اما راوی را نام نبرده است شاید او هم شیعه بوده باشد[[302]](#footnote-302).

سوّم: باید گفته شود: از كساني كه سخنشان حجت است ثابت نشده كه صالح المؤمنین رابه علی اختصاص داده باشد و این روايت که ذکر گردیده دروغ و موضوع است و هیچ دلایلی بر صحت آن دلالت نمی‌کند و روايت ابي‌نعيم به تنهايي بر اين دلالت نمي‌كند.

چهارم**:** باید گفته شود جمله‌ی ﴿وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ﴾ اسمی است عام و شامل تمام مؤمنین صالح می‌شود. همانطور که در صحیحین از پیامبر روایت شده که فرموده: به مجرد اینکه فلانی از خانواده و خاندان ابی فلان هستند دوست من نیستند، بلکه دوست و ولی من خدا و صالح مؤمنین هستند.

پنجم: باید گفته شود خداوند در این آیه مؤمنان شايسته را یاوران پیامبر قرارداده است همان‌گونه خبر داده که خدا یاور اوست، پس هر کسی که از مؤمنان صالح باشد یقینا جزء یاوران پیامبر است. چون اگر از دوستان و یاوران او نباشد، از جمله صالح المؤمنین نيست. و گاهي ممكن است کسی دوست و یاور پیامبر باشد اگر چه از مؤمنین صالح هم نباشد، اما نمي‌توان اين را دوستی کامل ناميد، اما مؤمن صالح دوست و یاور اوست به صورت کامل و تمام و وافی، چون به محض اینکه صالح باشد، چیزی را که خدا و رسولش دوست داشته باشند او هم دوست دارد و هر چیزی را که خدا و رسولش مبغوض دارند او هم آن را دوست ندارد و دشمن آن است و هر چیزی خدا و رسولش از آن نهی کرده باشند، او هم از آن نهی می‌کند. این یعنی موالات و دوستی واقعی.

پیامبر به ابن عمر فرمود: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنْ اللَّيْلِ»[[303]](#footnote-303). «عبدالله جزو صالحین است اگر نماز تهجّد بخواند».

و در مورد أسامه بن زید فرمود: «إنه من صالحیکم، فاستوصوا به خیراً»[[304]](#footnote-304). او از صالحین شما است او را به خیر سفارش کنید.

و اما اینکه گفت آیات در این مورد و مفهوم بسیارند، نهایتش این است که این آیات هم از این نوع آیه باشند و این چیزی را که ذکر کرده خلاصه‌ای از آن باشد. ولي دروازة دروغ بسته نمي‌شود. بهمین خاطر است که بعضی در مقابل این همه دروغ و افترای آنان قد علم کرده و با قدرت تمام جواب آنها را می‌دهند، اما خداوند متعال با حق و راستی باطل را می‌کوبد و باطل از بین می‌رود. و افراد بسیار دروغگو هم عذاب جهنم در انتظارشان است.

و این که گفت که منظور از صالح المؤمنین علی است، اگر گفته می‌شود منظور به صالح المؤمنین ابوبکر و عمر و عثمان است از گفته ایشان دورتر و غریب‌‌تر نیست، بلکه این گفته بر گفته‌ی آنان ترجیح داده می‌شود، به خصوص در جاهای متعدد.

و اگر بگوید: این را کسی نگفته، بر خلاف سخن ما.

پاسخ آن از دو طریق می‌باشد:

نخست: ادعاي اين‌كه كسي نگفته صالح المؤمنين ابوبكر و عمر و عثمان هستند، ممنوع است، بلکه بعضی از مردم ابوبکر و عمر را به برخي از مضمون آيه و غير آن اختصاص داده‌اند.

دوّم: كسي که می‌گوید: این آیه به یکی از اصحاب اختصاص دارد. باید در جوابش گفت: اگر ممكن باشد به کس دیگری اختصاص داده شود و حجت آن هم از جنس حجت تو باشد، اين دلیل بر فساد و باطل بودن دلیل اوست. و اگر هم نگفته باشد، انسان هنگامی که دروغی را مرتکب می‌شود ممكن نيست با دروغی ديگر با او مقابله كرد، همانطور دفع آن را نمی‌توان کرد جز با چيزي که آن را دفع نماید. پس یا باید هر دو را تصدیق کرد، و یا هر دو را تکذیب کرد.

این موضوع مثل این حکایت مشهور است که از قاسم بن ذکریا المطرز[[305]](#footnote-305) نقل شده که گفت: روزی پیش یکی از شیعیان رفتم -می‌گویند او عباد بن یعقوب بود[[306]](#footnote-306)- به من گفت: چه کسی دریا را حفر كرده است؟ گفتم: الله تعالی. گفت: تو بگو چه کس آن را حفر کرده؟ گفتم چه كسي آن را حفر كرده؟ گفت: علی ابن ابی طالب.. گفت: چه کسی به آن آاب ریخته است؟ گفتم: خدا. گفت: تو بگو بگو چه کسی درون آن آب ریخته است؟ گفتم: چه کسی درون آن آب ريخته؟ گفت: حسن. سپس گفت: هنگامی که تصمیم گرفتم بروم. گفت: چه کسی دریا را شکافته؟ گفتم: معاویه، گفت: پس چه کسی آب را توی آن ریخته؟ گفتم: یزید. از این ناراحت شد و به حالتي از خشم و غضب برخاست[[307]](#footnote-307).

هدف قاسم این بوده که بگوید: ادعاي من هم مثل گفته شما است، شما به این گفته ناراحت می‌شوی و آن را دفع و طرد می‌کنی، ادعاي تو نیز رد و دفع می‌شود.

همچنین آن‌چه بعضی از مردم برای مبارزه و رد تأویلات فرقة قرامطه(فرقه‌ای از اسماءعلیه پیرو حمدان بن اشعث ملقب به قرمط) و رافضه و امثال آنها گفته‌اند. مثلاً در باره آيه: ﴿فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ﴾ [التوبة: 12]. آنان می‌گویند منظور طلحه و زبیر و ابوبکر و عمر و معاویه می‌باشد. خوارج به شدت به رد اين ادعا برخاسته و مخالفت كرده‌اند و می‌گویند: منظور علی و حسن و حسین هستند. ولي هر دو ادعا باطل است، اما هدف این است که خوارج هم با این دو دسته با نوع دلیلی که آنان می‌آوردند جواب می‌دهند. دلیل بر فساد يكي از آن دو رأي هر دو را دو قسم را دربرمي‌گيرد ، پس دانسته شد که همه این تأویلات باطل و فاسد است.

\* \* \*

**بخش دوّم**

فصل اوّل  
بيان روايت دروغي مبني بر جمع‌آوري چهل نفر از مردان بني عبدالمطلب از سوي پیامبر

مصنف رافضی مي‌گويد: منهج و روش سوم از دلایل قابل استناد، دلایلی هستند که به صورت حدیث از پیامبر نقل شده اند.

اوّل: تمام مردم نقل کرده‌اند هنگامی که این آیه نازل گردید: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214]. پیامبر تمام پسران عبد المطلب را در خانه ابی‌طالب جمع نمود که تعدادشان بالغ بر چهل مرد بود و دستور داد از يك ران گوسفند و مقداری نان و شیر برايشان غذا تهیه شود. همه این تعداد از این مقدار کم سیر شدند بدون اینکه غذا تمام شود. در حالي كه برخي به تنها در جاي خود يك گوسفند را مي‌خورد و یک سبو نوشيدني سر مي‌داد. با دیدن این وضعیت پیامبر آنان را شگفت‌زده کرد و به عنوان نشان پیامبری به آنان توضيح داد و فرمود: «ای پسران عبدالمطلب، خداوند مرا به حق برای عموم انسان‌ها و بسوی شما به طور خاص مبعوث کرده و این آيه را تلاوت کرد: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214]. و من شما را بسوی دو کلمه‌ی ساده و خفیف بر زبان، اما در میزان سنگین دعوت مینمایم، با این دو کلمه مالک عرب و عجم می‌شوید و تمام مردم جهان منقاد و فرمانبردار شما می‌شوند و به سبب آن به بهشت وارد می‌شويد و از آتش جهنم نجات مي‌يابيد. این دو کلمه عبارت است از شهادت دادن به اینکه هیچ خدایی جز الله معبود بر حق نيست و گواهي دادن به اين‌كه من رسول خدا هستم، هر کسی در این امر به من جواب مثبت دهد و مرا بر آن پشتیبانی نماید، بعد از من برادر، وزیر، وصی، وارث و جانشین من می‌شود».

هیچ کس از حاضرین به او جواب نداد، سپس علی گفت: ای رسول خدا، من در این مورد كاملاً از شما پشتیبانی می‌کنم، فرمود: بنشین پس بار دیگر این سخنان را خطاب به عشیرت خود بازگو نمود همگی ساكت و بی‌صدا شدند. علی گفت: بلند شدم و سخن اوّل را تکرار کردم. پس فرمود: بنشین، پس برای بار سوم سخنش را تکرار نمود، هیچ کدام از آنها حرفی را بر لب جاري نكرد. بلند شدم و گفتم: ای رسول خدا، من بر امر رسالت از شما پشتیبانی می‌کنم پس فرمود: تو ای علی برادر و وزیر و وصی و وارث و جانشین بعد از من هستی. خويشاوندانش همه برخاستند و به ابو طالب گفتند: امروز روز ذلت و ننگي تواست كه داخل دين برادر زاده‌ات شدي، و پسرت (علي) امير تو مي‌شود.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه طبق معمول صحت روایت باید معلوم شود. این که ادعا می‌کند همه مردم آن را نقل کرده اند، این از از ديدگاه علما و اهل حدیث از روشن‌ترین دروغ‌ها است، چون این حدیث در هیچ یک از کتب معتبر و مورد استفادة مسلمانان یافت نمی‌شود. نه در صحاح و نه در مسانيد و سنن و مغازی و تفسیرهایي که در مورد اسناد قابل حجت بحث مي‌کند[[308]](#footnote-308). و اگر این روایت در بعضی از کتب تفسیر که در آنها احادیث صحیح و ضعیف موجود می‌باشد مانند: تفسیر ثعلبی و واحدی و بغوی حتی تفسیر ابن جریر و ابن ابی‌حاتم كه یک روایت از آنها به اتفاق علماء و اهل علم به تنهايي حجت نيست. چون مشخص شده در این منقولات هم صحیح و هم ضعیف وجود دارد، لازم است که توضیح داده شود این نقل شده مثلا از نوع صحیح است يا ضعیف.

نهایت حد این است كه آن حدیث شاید در بعضی از کتب تفسیر ذكر شده باشد که روايات ضعیف و صحیح و حتی بسیاری از روايات موضوع و ساختگي در آن‌ها وجود دارد. ولي تفاسيري که این روايت در آن‌ها ذكر شده مانند تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم و ثعلبی و بغوی، احادیثی با اسناد صحیح نقل می‌کنند که با این روايت در تضاد هستند. مانند آن دسته از مفسرین که در شأن نزول آیه مذكور آن حدیث را آورده‌اند، با اسناد صحیحي که علماي اهل حدیث بر صحت آن اتفاق دارند احادیثی را ذکر کرده‌اند که حدیث مذکور را نقض می‌كند، اما این مفسران بر اساس عادت خودشان در مورد سبب نزول منقولاتی را ذکر می‌نمایند که هم صحیح و هم ضعیف اند. به همین خاطر است که در مورد سبب نزول آیه‌ای چند قول را ذکر كرده‌اند تا اینکه سخنان مردم و آن‌چه را در مورد سبب نزول گفته‌اند نقل کنند، اگر چه بعضی از این اقوال وگفته‌ها صحیح و یا بعضی حتی دروغ هم باشد. كسي که در تفسیر آیه‌ای به یکی از این منقولات ضعیف دلیل ‌آورد و روايات متناقض با آن را ترك كند، از فاسدترین روش استدلال استفاده نموده است. مانند کسی که دلیل می‌آورد به گواهي شاهدی، اما این شاهد نه تنها عادل نیست، بلکه در مورد او اشکالاتی وجود دارد و افراد عادل زيادي عليه او شهادت می‌دهند، یا اینکه به روایت یک نفر دليل می‌آورد که عدالتش به اثبات نرسیده، بلکه شهادتش باطل است، ولي در همان حال روایات چندین نفر اهل عدالت را رها می‌کند و به جای آن روایت‌هایی متناقض با آنها را می‌آورد.

بلكه اگر فرض کنیم که این حدیث راویانش اهل ثقه و اعتماد و عدالت باشند، جماعتی دیگر از اهل ثقه و عدالت هستند كه مخالف آن را روایت می‌کنند، پس در این صورت دقت در این دو روایت واجب می‌شود كه کدام راجح‌تر و ثابت شده‌تر است؟ پس اگر اهل علم و روایت متفق باشند بر اینکه روایات متناقض حدیث ذکر شده ثابت و صحیح است چطور؟.

بلکه این حدیث متناقض با معلوم متواتر است و بسیاری از امامان مفسر این روایت را ذکر نکرده اند چون خوب دانسته اند باطل است.

دوّم: ما به یکی از این دو روش از این روایت که به ادعاي وی عموم آن را روایت کرده‌اند از او راضی می‌شویم، یا این که باید اسنادی را که ذکر می‌کند از نوعی باشد که اهل علم آن را در مسائل مورد اختلاف و منازعه به عنوان دلیل می‌آورند، اگر چه آن یک مسئلة فرعی هم باشد. یا اینکه قول یک نفر معتبر و معتمد اهل حدیث را در مورد صحیح بودن روایتشان ذكر كنند.

چون اگر دو فقیه در مورد يكي از فروع با هم بحث و گفتگو کنند دلیلی در این بحث و گفتگو ثابت نمی‌شود مگر به حدیثی که اسناد آن معتبر و قابل اقامة حجت باشد یا اینکه کسیکه در این مورد این حدیث به او ارجاع داده شود آن را تصحيح كرده باشد، اما اگر اسناد آن حدیث معلوم نبود، و امامان نقل و روایت آن را به اثبات نرسانده بودند، از کجا معلوم می‌شود آن حدیث صحیح است؟ مخصوصا در مسائل اصولی که در آن طعنه و ایرادی بر جمهور و سلف امت وارد شود و به واسطه‌ی توسل به آن قاعده یک مسئله مهم منهدم شود؟ در چنین حالی چطور حدیثی قبول می‌شود که اسنادش مشخص نباشد و امامان روایت و نقل و حتی يك عالم آن را اثبات نكرده باشد و صحیح ندانسته باشد.

سوّم: نزد کارشناسان اهل حدیث این روايت دروغ محض است و هیچ عالم نیست که در علم حدیث تخصص داشته باشد مگر اینکه می‌داند این حدیث از نوع حدیث دروغ و موضوع است، به همین سبب است که هیچکدام از آنان در کتابهای مرجع خود آن را ذکر نکرده اند. چون هر کس مقداری شناخت بر حدیث داشته باشد می‌داند که دروغی بیش نیست.

ابن جریر و بغوی این حدیث را با اسنادی روایت كرده اند که در آن عبدالغفار بن قاسم بن فهد ابومریم کوفی[[309]](#footnote-309) وجود دارد که علماء بر متروك بودن او اتفاق نظر دارند، ابوداود و سماک بن حرب او دورغ‌گو معرفي كرده‌اند و امام احمد / می‌گوید: او موثق نیست، تمام احادیثی را که نقل می‌کند باطل و از درجه‌ی اعتبار ساقط هستند. یحیی می‌گوید: او هیچ ارزشی ندارد، ابن المدینی می‌گوید: او عمداً روايت جعل مي‌كند. نسائی و ابو حاتم می‌گویند: حدیث‌هایی که او روایت کرده همه متروک هستند، و ابن حبان بستی می‌گوید: عبدالغفار بن قاسم باده می‌نوشيد تا اینکه مست و بیهوش می‌شد در آن هنگام وبا وجود این حالت اخبار را تغییر می‌داد. پس استدلال به احادیثي که او روایت می‌کند درست نیست، و امام احمد و یحیی هر حدیثی که او آن را روایت کرده مردود مي‌دانند[[310]](#footnote-310).

ابن ابی حاتم آن را روایت ‌کرده، اما در اسنادش عبدالله بن عبدالقدوس است، و او هم ثقه نیست، یحیی بن معین در مورد او می‌گوید: او هیچ آدمی نیست بلکه یک شیعة پليد است. نسائی می‌گوید: ثقه نیست، و دارقطنی می‌گوید: ضعیف است[[311]](#footnote-311).

اسناد ثعلبی ضعیف‌تر است، چون در آن افراد ناشناخته و راویان ضعیف و متهم هستند که در کمترین و جزئی‌ترین مسئله گفته‌ی آنان قابل استدلال نيست.

چهارم: هنگامی که این آیه نازل شده پسران و نوادگان عبدالمطلب به چهل نفر نرسیده‌اند، چون این آیه در مکه و در ابتدای بعثت نازل شده و حتی در مدت حیات پیامبر تعدادشان به چهل نفر نرسیده است و از پسران عبدالمطلب جز چهار نفر به اتفاق تمام مردم، کسی بجا نمانده بود: ابوطالب، حارث، عباس و ابولهب. تمام اولاد عبدالمطلب از این چهار نفر بودند، آنان هم بنو هاشم هستند. و فقط این چهار نفر در زمان بعثت پیامبر در قيد حیات بوده‌اند، عباس و حمزه و ابوطالب و ابولهب. حمزه و عباس به پیامبر ایمان آوردند و ابولهب و ابوطالب كافر بودند، اما ابوطالب ایشان را یاری و پشتیبانی کرد و ابولهب با او دشمنی و از دشمنانش پشتیبانی می‌کرد.

و اما عموها و پسرعموها. ابوطالب چهار پسر داشت به نامهای: طالب، عقیل، جعفر، علی. طالب به اسلام نرسیده بود، اما سه نفر دیگر در زمان اسلام مي‌زيسته‌اند. علی و جعفر ایمان آوردند. در ابتدای بعثت جعفر به حبشه هجرت نمود و در سال فتح خیبر به مدینه بازگشت. عقیل هنگامی که بني هاشم هجرت نمودند بر مال و ثروتشان سيطره يافت و در آن تصرف نمود، به همین خاطر هنگامی که در سفر حج به پیامبر گفته شد: «فردا به خانة شما در مکّه می‌رویم» فرمود: مگر عقیل خانه‌ای برایمان باقي گذاشته است؟[[312]](#footnote-312).

و اما عباس پسرهایش همه کوچک بودند، تا وقتي كه در مکّه بود هیچ کدام آنها بالغ نشده بودند. اصلاً فرض کنید که همه مرد بودند آنان: عبدالله، عبیدالله، فضل بودند و قثم بعد از آنها به دنیا آمده و بزرگترینشان فضل است که عباس کنيه‌اش «ابوالفضل بوده». عبدالله (بن عباس) هنگامی که در شعب ابوطالب زندگی می‌کردند بعد از نزول این آیه ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214] بدنیا آمد.

او در هنگام هجرت سه یا چهار ساله بود. عباس در مدت حیات پیامبر غیر از فضل و عبدالله و عبیدالله نداشت و سائرین بعد از حیات ایشان بدنیا آمده‌اند.

و اما حارث بن عبدالمطلب و ابولهب پسرانش کمتر از ابوطالب و عباس هستند.

حارث دو پسر داشت: ابوسفیان و ربیعه، که هر دو در زمان فتح مکه مسلمان شدند. ابولهب هم سه پسر داشت که دو تای آنان به نامهای عتبه و مغیث در زمان فتح مکه مسلمان شدند و عتبه همان است پیامبر عليه او دعا کرد که درنده‌ای او را پاره کند، شبی با کاروان در زرقاء شام درنده او را از پاي درآورد[[313]](#footnote-313).

اینها تمام پسران عبدالمطلب بودند که تعدادشان به بيست نفر هم نرسید، پس این چهل نفر کجا هستند؟

پنجم: اینکه هر کدام از آنها یک گوسفند را بخورد، و این همه شیر را بنوشد، این یک دروغ بزرگی بر این جماعت است، چون طائفة بنی‌هاشم به پرخوری مشهور نیستند، و شنیده نشده که در بین آنان کسی باشد که گوسفندی را بخورد و این همه شیر را بنوشد.

ششم: اینکه پیامبر رو به این جماعت فرمود: هرکدام از شما بر امر رسالت مرا اجابت نماید و مرا پشتیبانی نماید برادر و وزیر و وصی و جانشین بعد از من خواهد بود، این گفته افتراء است به پیامبر ، هرگز نسبت دادن این گفته به ایشان درست نیست، چون تنها اجابت آنها به گفتن شهادتین و پشتیبانی بر آن موجب این همه امتیازات نمی‌شود، چون همه مسلمانان این دو کلمه را اجابت کرده‌اند و براي تبليغ رسالت ایشان را یاری داده‌اند، حتی نفس و مال خود را در این راه بخشیده‌اند، از سرزمين و وطن خود جدا شده‌اند و با برادران و دوستان خود دشمنی کرده‌اند و بر تفرق بعد از الفت و ذلت بعد از عزت و فقر بعد از ثروتمندي و سختی بعد از رفاه صبر نمودند، که در تاریخ سرشار از سروری آنان معروف و مشهور است، با وجود این همه، هیچ کدام از آنان به خاطر این همة از خودگذشتگی خلیفة ایشان نشدند.

و هم چنین اگر پیامبر این مهم را به تعداد چهل نفر عرضه کرده، باید که اکثرشان جوابش داده باشند؛ چرا هیچ کدام از این تعداد جانشین بعد از او نشدند؟ آیا یکی را بدون هیچ سببی تعیین نمود؟ یا اینکه در یک زمان همه را خلیفة خود کرده است؟ این همه امتیازات (وصی، خلافت، برادري و وزیر شدن) در گرو کار آسانی باشد که گفتن شهادتین و یاری كردن بر امر رسالت است، پس هر مسلمانی تا روز قیامت از این امتیازات برخوردار است و سهيم است و اگر هر کسی در گفتن شهادتين و ياري اسلام سهيم نباشد منافق است، پس چطور نسبت چنین کلامی به پیامبر عظيم‌الشان جائز است؟!.

هفتم: حمزه و جعفر و عبیده بن الحارث به آنچه علی اجابت نمود كه شهادتین و یاری نمودن بر امر رسالت و دعوت است، جواب دادند و آنان جزء سابقین اولین هستند و از کسانی بودند كه از ابتدای مبعوث شدن پیامبر به خدا و رسولش ایمان آورده اند، حتی حمزه قبل از این که تعداد مسلمانان به چهل نفر برسد مسلمان شده بود و پیامبر در خانة ارقم بن ابی الارقم بود، و حتی جلسات جمع شدن پیامبر با یاران در خانة ارقم به سبب او بود. و او با پسران عبدالمطلب و خويشاوندان در یک خانه اجتماع نکرده است، چون ابولهب نماد و مظهر دشمنی با پیامبر بود، و حتی هنگامی که بنو هاشم در شعب ابوطالب محاصره شده بودند ابولهب با آنان نبود.

هشتم: چیزی که در صحاح در بارة سبب نزول این آیه موجود است غیر از این است. در صحيحين از ابن عمر و ابی هریره - لفظ روايت او است ـ از پیامبر روایت شده هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214]. پیامبر قریش را فراخواند، همگی از فامیل و غیرفامیل جمع شدند، پس فرمود: ای پسران مرّه بن کعب خودتان را از آتش نجات دهید، ای پسران عبدشمس خودتان را از آتش نجات دهید، ای پسران عبدمناف خود را از آتش نجات دهید، ای پسران هاشم خود را از آتش نجات دهید، ای پسران عبدالمطلب خود را از آتش نجات دهید، ای فاطمه دختر محمد خودت را از آتش نجات ده، چون نزد خدا هیچ کاری از دست من ساخته نیست غیر از این که من با شما[[314]](#footnote-314) پيوند خويشاوندی دارم.

باز هم در صحيحين از ابوهریره بوایت شده هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر فرمود: ای جماعت قریش، خود را از خدا بخرید چون من نزد خدا برای شما هیچ کاری از دستم ساخته نیست، ای پسران عبدالمطلب، نزد خدا نمی‌توانم شما را بی نیاز گردانم، ای صفیه که «عمّه» رسول خدا هستی، نزد خدا نمی‌توانم هیچ کاری برایت انجام دهم، ای فاطمه دختر محمد ، نزد خدا هیچ کاری از دستم برایت ساخته نیست، هر اندازه که می‌خواهی از مالم بردار[[315]](#footnote-315).

مسلم آن را از حدیث ابن المخارق و زهیر بن عمرو[[316]](#footnote-316) روایت نموده است. و از حدیث عایشهل گفته: که پیامبر هنگام ایراد این سخنان بر کوه صفا ایستاده بود[[317]](#footnote-317).

و از حدیث قبیصه آمده: آن حضرت روي تپه رفت و بالای صخره قرار گرفت و با صدای بلند فرمود: ای پسران عبدمناف من برای شما ترساننده هستم، مثال من و شما به مانند کسی است که دشمن را دیده که بسویش می‌آید و اوهم نگران خانواده و اهل خويش است و از بيم اين كه قبل از او برسند با صدای بلند مردم را صدا می‌زند تا به فریادشان برسند[[318]](#footnote-318).

و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفته: هنگامی که این آيه نازل شد، پیامبر از منزل خارج شد تا به كوه صفا بالا رفت، پس با صدای بلند فریاد زد که دورش جمع شوند، مردم گفتند کيست فریاد می‌زند؟ گفتند: محمد است، فوراً بسویش رفتند و دورش جمع شدند، او هم مردم را به این لحن صدا زد و فرمود: ای پسران فلانی، ای پسران عبدمناف، و ای پسران عبدالمطلب. در روایتی فرمود: ای پسران و نوادگان فهر، ای پسران و نودگان عدی، ای پسران و نوادگان فلانی، به این عنوان همه را صدا زد، هر کس که می‌توانست می‌رفت و آن که هم نمی‌توانست، یکی را به جای خود می‌فرستاد تا این که بداند محمد برای چه فریاد می‌زند، همه جمع شدند، پس فرمود: «اگر به شما بگویم سواران دشمن از پشت این کوه می‌خواهند حمله کنند، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟» در جواب گفتند: تا به حال از تو دروغی نشنیده‌ایم، فرمود: «پس بدانید که من از طرف خداوند شما را از عذاب سختی می‌ترسانم» ابو لهب گفت: هلاک و نابود شوی برای این آن همه داد و فریاد زدي؟ پس بلند شد و مردم هم متفرق شدند.

به دنبال آن این سوره نازل شد: ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١﴾ [المسد: 1][[319]](#footnote-319). و در روایتی دیگر فرمود: چه می‌گويید اگر به شما خبر دهم که دشمن می‌خواهد صبحگاهی به شما حمله کند؟ آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: بله حتماً[[320]](#footnote-320).

اگر گفته شود جماعتی از مفسرین و مصنفین مانند: ثعلبی، و بغوی و مغازلی و دیگران در فضائل این حدیث را ذکر کرده‌اند. در پاسخ گفته می‌شود: که تنها روایت آن دسته به اتفاق علمای حدیث موجب ثبوت این حدیث نمی‌شود، چون در کتاب‌هاي آن دسته به اتفاق علمای اهل حدیث، موضوعات زیادی وجود دارد، و بسیاری از ادّله یقینی سمعی و عقلی بر دروغ بودن آن وجود دارد. و حتی چیزهایی در کتب آنها هستند ضرورةً باید دروغ دانسته شوند، اگر چه ثعلبی و امثالش از کسانی نیستند که بر دروغ تکیه کنند، بلکه آنان اهل دین و صلاح هستند و این باعث می‌شود که آنان را از دروغ منع نماید، اما متأسفانه هر چیزی را در هر کتابی دیده‌اند نقل نموده‌اند، و هر چیزی را که شنیده باشند روایت نموده‌اند، و هیچ کدام از آنان در مورد سند احادیث مهارت لازم براي اهل حدیث را نداشته‌اند، مانند شعبه و یحیی بن سعیدالقطّان و عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحیی بن معین و اسحاق و محمدبن یحیی الذهلی و بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی و ابی حاتم و ابی زرعه الرازیین و ابی عبدالله بن منده و دارقطنی و امثال اینها از امامان و نقّادان و حکم کنندگان و حافظین حدیث، كه كاملا بر احوال پیامبر و بر احوال نقل حدیث از پیامبر و از صحابه و تابعین بعد از آنان از ناقلان علم شناخت و خبرگی داشته‌اند.

این امامان اهل حدیث کتاب‌های زیادی را در مورد شناخت کسانی که حدیث را نقل کرده‌اند و نام آنها و اخبار آنها از کسانیکه از آنان حدیث گرفته‌اند تصنیف کرده‌اند، مانند کتاب «العلل وأسماء الرجال» از یحیی قطّان و ابن المدینی، و احمد، و ابن معین و بخاری و مسلم و ابی زرعه و ابی حاتم و نسائی و ترمذی و احمدبن عدی و ابن حبّان و ابی الفتح الازدی و دارقطنی و غيره.

اما در تفسیر ثعلبی هم احادیث موضوع و هم صحیح موجود است، احادیث موضوع در آن احادیثی است که در مورد فضائل سوره‌ها یکی بعد از دیگری ذکر شده‌اند.

همچنين زمخشري و واحدی این حدیث و احادیث دیگر را آورده‌اند که به اتفاق اهل حدیث دروغ و ساخته شده‌اند[[321]](#footnote-321).

همچنین واحدی، که شاگرد ثعلبی بوده و بغوی که تفسیرش را بطور اختصار از تفسیر ثعلبی و واحدی گرفته، اما این دو نفر (ثعلبی و واحدی) در مورد اقوال مفسیرین از بغوی ماهرتر بوده‌اند، و واحدی از هر دو بر قواعد عربی آگاه‌تر بوده، و بغوی هم از هر دو بیشتر تابع سنت بوده.

همین که کسی از جمهور باشد که معتقد به خلافت سه نفر دیگر (ابوبکر، عمر، عثمان ) باشد، بدين معني نیست که هر چه روایت کرده درست و راست است، همانطور که همین که کسی شیعه باشد به این معنی نیست که هر چه روایت می‌کند دروغ است، بلکه میزان اعتبار در این مورد عدالت و انصاف است.

چون بعضی از مردم بسیاری از احادیث دروغین در باب اصول و احکام و زهد و فضائل از پیامبر نقل می‌کنند و نيز در مورد فضائل خلفاء چهارگانه و امیر معاویه بسیار زیاد گفته‌اند. بعضی هم فقط قصدشان این بوده كه در باب مورد نظرش حدیث را نقل كند بدون اینکه صحیح و ضعیف را از هم جدا كند همانطور که ابونعیم در مورد فضائل خلفاء و غیر از او در مورد فضائل این کار را کرده‌اند. و مانند آنچه که ابوالفتح بن ابی الفوارس، و ابو علی الاهوازی و غیر از آنان در مورد فضائل معاویه جمع نموده اند. و مانند آنچه که نسائی در فضائل علی و ابوالقاسم بن عساکر در مورد فضائل علی و غیره جمع نموده‌اند، اینان و امثالشان قصدشان تنها این بوده هر چه بشنوند روایت کنند بدون این که در بین صحیح و ضعیف تمییز قابل باشند. پس نمی‌توان تنها به مجرد روایت یکی از آنان به اتفاق اهل علم حدیث، به صدق آن اذعان نمود، و اما مصنفینی که در باب اصول و فقه و زهد و رقائق حدیث را بدون اسناد ذکر می‌نمایند، بسیاری از این احادیث صحیح هستند و بسیاری هم ضعیف و موضوع، چنان‌چه در کتاب رقائق و رأی و غیره چنين است.

فصل دوم   
بيان اين كه امامت علي از جمله اموري نبوده كه پیامبر مأمور به تبليغ آن بوده باشد

رافضی می‏گوید: دلیل دوم از اثبات امامت علی خبر متواتر از پیامبر است هنگامی که آیه: ‌﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ﴾ [المائدة: 67].

نازل شد، پیامبر مردم را در غدیرخم مورد خطاب قرار داد و به همه آنها فرمود: ای مردم آیا من از شما نسبت به خودتان برتر نیستم؟ آنهاگفتند بله، پیامبر فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ». «هركس كه من دوست و مولاي او هستم، پس علي هم دوست و مولاي اوست، خدايا دوست بدار هركس علي را دوست مي‌دارد و دشمن بدار هركس او را دشمن مي‌دارد».

بعد عمر گفت: به به! او را دوست و سرور من و همه زن و مرد مؤمن قراردادی!.

در اینجا مقصود از مولی كسي است كه به تصرف در أمور و مسائل مختلف در اولويت است، به دلیل اين‌كه پیامبر در ابتدا فرمود: «آیا من از شما نسبت به خودتان برتر نیستم»؟

پاسخ به این نوع تفسیر و حدیث قبلا گذشت، و بیان کردیم كه اين دروغ است. آية: ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ﴾ مدت زمان درازی قبل از حجة الوداع نازل شد.

روز غدیر خم هجدهم ذی الحجه و بعد از برگشتن پیامبر از حج بود و بعد از آن پیامبر دو ماه و اندي در قيد حيات بود. بديهی است که آخرین آیت سورة مائده اين آیه بود:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾ [المائدة: 3].

«امروز (احكام) دين شما را برايتان كامل كردم و (با عزّت بخشيدن به شما و استوار داشتن گامهايتان) نعمت خود را بر شما تكميل نمودم و اسلام را به عنوان آئين خداپسند براي شما برگزيدم».

و این آیه نهم ذی الحجه در عرفه در حجة الوداع نازل شد و پیامبر در عرفه ایستاده بود، همان‌گونه در صحاح و سُنن ثبت شده است و تمام علماي تفسیر و حدیث و غیر آنها آن مطلب را گفته‌اند.

روز غدیر هیجدهم ذی الحجه بعد از بازگشت پیامبر به مکه و نه روز بعد از نزول آیه:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾ [المائدة: 3]. وده است. پس چطور آیة: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ﴾ [المائدة: 67].در آن وقت نازل شد، در حالی که میان اهل علم اختلاف نیست که این آیه قبل از آن نازل شده است. هر چند این آیه در سوره مائده است، اما از آیاتي است که اوائل در مدینه نازل شده است. همانطور که تحریم خمر در آن سوره آمده است، در حالیکه بعد از غزوه اُحُد در اوایل هجرت به مدینه شراب حرام شد.

و همچنين داوري میان اهل کتاب در آن آمده است، مانند آیة: ﴿فَإِن جَآءُوكَ فَٱحۡكُم بَيۡنَهُمۡ أَوۡ أَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡۖ﴾ [المائدة: 42]. «اگر ايشان نزد تو آمدند (و داوري از تو خواستند) در ميانشان داوري كن يا از ايشان روي بگردان».

این آیه یا دربارة حد زنا كار است وقتي كه يهوديان رجم شدند، یا درباره قضاوت میان بنی قریظه و بنی نضیر بوده است هنگامی که نزاع و خصومتشان بر سر خونبها را نزد پیامبر اسلام بردند. رجم یهوديان اولین كاري بوده که آن حضرت در مدینه انجام داد، و نيز قضاوت میان بنی قریظه و بنی‌نضیر هم در همان اوايل بود؛ زيرا بنی‌نضیر را قبل از جنگ خندق بيرون راند و به دنبال غزوه خندق بني‌قريظه را به قتل رسانيد.

و به اتفاق مردم جنگ خندق پیش از صلح حدیبیه و فتح خیبر بوده است. همه آنها هم پیش از فتح مکه و جنگ حنین بوده‌اند. و باز آنها هم پیش از حجة الوداع و حجة الوداع هم قبل از خطبه غدیر بوده است. پس کسی که می‌گوید: در سوره مائده چیزهایی در رابطه با غدیر نازل شده است، به اتفاق اهل علم، او دروغگو و افتراگر است.

و باز هم خداوند در کتاب خود می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ [المائدة: 67].

خداوند سبحان به پیامبر ضمانت داده اگر او رسالت الهی را تبلیغ کند او را از مردم حفظ مي‌كند تا از آسيب دشمنان در امان باشد، بهمین دلیل از پیامبر روایت شده که قبل از نزول این آیه از طرف اصحاب محافظت می‌شد، هنگامی که این آیه نازل شد با اطمینان خاطر نگهبان گذاشتن را ترك كرد[[322]](#footnote-322).

همه اینها قبل از تمام شدن تبلیغ رسالت الهی بوده است و در حجة الوداع این تبلیغ به اتمام رسید. پیامبر اسلام در حجة الوداع فرمود: «ألا هل بلغت، ألا هل بلغت؟» آگاه باشيد، آيا من پيام الهي را به شما ابلاغ كردم؟ گفتند: بله، پیامبر فرمود: «اللهم اشهد، اللهم اشهد» خدايا تو گواه باش، خدايا تو گواه باش. باز به مردم فرمود: «أيها الناس إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله. وأنتم تسألون عني فما أنتم قائلون»؟ «اي مردم من در ميان شما چيزي را ترک نموده‌ام اگر بدان چنگ زنيد هرگز گمراه نمي‌شويد و آن كتاب الله است، از شما در بارة من سؤال مي‌شود، چه مي‌گوييد؟». مردم در جواب گفتند: ما گواهی می‌دهيم که تو رسالت الهی را أداء کردی و بجا آوردی و خيرخواهي كردي. سپس پیامبر انگشتش را به سوی آسمان بلند کرد و آن را به سوی زمین پايين ‌آورد و فرمود: «اللهم اشهد، اللهم اشهد». این لفظ حدیث جابر در صحیح مسلم و غیر آن از احادیث صحیح است[[323]](#footnote-323).

پیامبر فرموده است: «ليبلِّغ الشاهد الغائب، فربَّ مُبلَّغٍ أوعى من سامع»[[324]](#footnote-324). باید حاضرین آنچه را که دیده و شنیده‌اند به غائبین برسانند چون بسیاري از كساني كه با ابلاغ ديگران آگاه مي‌شوند از حاضرین آگاه‌ترند.

آن مصونيتي كه خداوند قبلاً تضمين كرده بود در وقت تبلیغ هم موجود بود، پس این آیه بعد از حجة الوداع نازل نشده است، چون پیامبر قبل از آن تبلیغ را بجای آورده بود و از کسی نمي‌ترسيد كه محافظه‌كاري كند، بلكه همه اهل مکه و مدینه و حوالي آن بعد از حجة الوداع مسلمان و مطیع پیامبر بودند. و در میانشان کافری نبود، در حالی که منافقان شكست‌خورده بودند و نفاقشان را پنهان مي‌كردند، و کسی نبود که با پیامبر مبارزه كند یا پیامبر از او بترسد.

پس در چنين شرايطي به ایشان گفته نمي‌شود: ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ [المائدة: 67].

بنابر این، از آنچه که در روز غدیر خم رخ داد چیز مهمی نبود که پیامبر به تبلیغ آن أمر شده باشد، همانند آن چیزی که در حجة الوداع تبلیغ کرد؛ زيرا تعداد بسیار زیادی از آن کسانی که با پیامبر حج کردند با او به مدینه برنگشتند، بلکه اهل مکه به مکه و اهل طائف به طائف و اهل یمن به یمن و صحرا نشینان نزدیک به جایگاه خودشان برگشتند، و تنها اهل مدینه و کسانی که نزدیک آن بودند با پیامبر به مدینه برگشتند.

اگر آنچه پیامبر در روز غدیرخم ذکر کرد از آن رسالتي بود كه پيامبر مأمور تبليغ ان بود مانند آن‌چه در حج بیان کرد، در حجة الوداع آن را تبلیغ و بیان می‌کرد. پس مادامي در حجة الوداع در رابطه با امامت و امور متعلق به امامت چيزي بيان نكرد و نه با سند صحیح و نه ضعیف از هیچ کس نقل نشده که ذکری از امامت علی به میان آورده باشد و اصلا در خطبه‌اش نامی از علی نبرده است بلکه آن مجمع عمومی بوده که در آن به مسائل کلی أمر شده است، با همه اين‌ها معلوم شد که امامت علی جزء رسالت تبليغي امر شده نبود، همان‌گونه كه حديث موالات و حديث ثقلين و امثال آن كه در رابطه با امامت علي به آنها استدلال مي‌شود، هیچ کدام از آن احادیث ذکر شده کوچکترین تعلقی به این موضوع ندارد.

آنچه مسلم روایت کرده این است که پیامبر در غدیر خم فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله» «من در ميان شما کتاب الله را جامي‌گذارم. كتاب الله» را ذکر کرد و بر تمسك و چنگ زدن به آن تشویق کرد، بعد فرمود: «وعترتي أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي» «سپس عترت و اهل بيت، در باره اهل بيتم خدا را به ياد شما مي‌آورم». سه بار این را تکرار کرد. و تنها مسلم این را آورده است[[325]](#footnote-325). امام بخاری اين را روایت نکرده است. امّا ترمذی با عبارت اضافی «وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليَّ الحوض»[[326]](#footnote-326) را روایت کرده است. يعني اين دو از هم جدا نمي‌شوند تا وقتي كه بر حوض كوثر بر من وارد مي‌شوند. جز یک نفر از حافظان حديث، همه به این زیاده طعنه داده‌اند و گفته‌اند که: این زیاده جزء حدیث نیست و کسانی که به صحت آن اعتقاد دارند گفته‌اند: اين قسمت دلالت بر این دارد كه مجموع بنی‌هاشم که عترت هستند بر گمراهی متفق نمی‌شوند. اين را گروهی از اهل سنت گفته‌اند. و آن از جواب‌های قاضی أبی یعلی و غیر او است.

و در آن حدیثی که در صحیح مسلم آمده است که پیامبر چنین چیزی گفته است، جز سفارش و توصیه به پیروی از قرآن چیز دیگری نبوده است. و این چیزی است که قبلا در حجة الوداع به آن توصیه شده است. پیامبر به پیروی از عترت که همان اهل بیت است أمر نکرده، بلکه فرموده: من در رابطه با اهل بیتم شما را به خدا یاد آوری می‌کنم. و تذکّر به أمت در خصوص اهل بیت مقتضی آن است آنچه قبل از غدیر خم نسبت به دادن حقوق و پرهيز از ظلمشان بحثی به میان آمده بود أمت را به آن یادآوری کند.

پس معلوم شد که در غدیر خم أمر مشروعی که جزء أمور تبلیغی أمر شده از طرف خدا باشد چیزی در خصوص حق و امامت علی و غیر او نازل نشده است. لازم به ذکر است حدیث موالات که ترمذی و احمد در مسندش از پیامبر روایت کرده‌اند، پیامبر فقط این جمله را فرموده است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» که این را هم جهت رفع آن نگرانی در غدير خم فرمود، که بین علی و لشکرش پيش آمده بود، تا نگرانی‌ها و کدورت دلها برطرف گردد. اما دنباله‌ی آن روایت كه عبارت است از: «اللهم والِ من والاه و عاد من عاداه» زیادي بوده و بدون شک دروغ و افترا است[[327]](#footnote-327).

أثرم در سنن خود از احمد نقل کرده که عباس از حسین أشقر سؤال کرد و او هم دو حدیث را گفته است: یکی اینکه پیامبر به علی گفت: همانا تو را از من بری می‌دانند، امّا تو از من بری نمی‌شوی. و حدیث دوم اينكه «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» أبو عبيدالله به قطعی آن را انکار کرده است و بدون شک این دو حدیث را دروغ دانسته است. و نيز جملة: «أنت اولی بکل مؤمن ومؤمنة» را دروغ می‌داند و امّا جملة: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ». در صحاح نيامده، بلکه جزء روایت علماء است و مردم در صحت آن اشکال دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و گروهی از اهل علم نقل شده که حدیث مذکور را طعنه زده و آن را ضعیف دانسته‌اند، امّا احمد و ترمذی آن را حسن خوانده‌اند و أبو عباس بن عقده با تمام شیوه‌های روایت آن را نوشته است[[328]](#footnote-328).

ابن حزم[[329]](#footnote-329) گفته: آنچه از فضایل علی كه صحیح و فرمودة پیامبر است اين است: تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نمی‌آید. همچنين این قول که می‌فرماید: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». «من فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خداوند و رسولش هم او را دوست می‌دارند».

این صفت محبّت ورزی به خدا و رسولش برای هر مؤمن و مسلمی واجب است. پیامبر تضمین داده که علی را فقط مؤمن دوست دارند و جز منافق بغض علی را ندارد، همان‌گونه كه عملکرد اصحاب انصار بر این صحه می‌گذارد که بغض کسی را که به خدا و روز آخرت ایمان دارند نداشته‌اند.

ابن حزم می‌گوید: که اصلا از طریق راویان معتبر صحیح دانسته نشده است. و امّا سایر احادیثی که روافض بر آنها متكي هستند موضوع و ساختگي هستند. هر کسی کم‌ترین آگاهی داشته باشد، با شیوه اخبار و روایت آن احادیث آشنایی پیدا کرده و آنها را می‌شناسد.

اگر گفته شود: ابن حزم از آن‌چه در باره‌ی فضايل در صحيحين است اين قسمت را ذكر نكرده است: «أنت مني وأنا منك» يعني «تو از من و من از تو هستم». و حدیث مباهله و کساء را هم ذکر نکرده است.

در جواب گفته می‌شود که: مقصود ابن حزم همان حدیث صحیحی است که جز علی ذکر کسی دیگر در آن نرفته است، در حالی که در احادیث دیگر ذکر غیر علی نیز هست. مانند این که پیامبر به جعفر فرموده: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي». تو به ظاهر و اخلاق من شباهت داری. و باز هم به زید فرموده: «أنت أخونا ومولانا» تو برادر و دوست ما هستی. در حدیث مباهله و کساء نام علی و فاطمه و حسن و حسین ذکر شده‌اند، پس این اعتراض بر ابن حزم وارد نیست.

ما جواب معقول را می‌دهیم و می‌گويیم: اگر پیامبر چنین چیزی را نگفته باشد، حرفی نیست و اگر هم گفته باشد، قطعاً منظورش جانشینی حضرت علی بعد از خود نبوده است، چون در لفظ حدیث چیز آنچنانی نیست که بر آن دلالت کند. و از جهت دیگری مسأله‌اي با آن مهمّی و بزرگی واجب است بصورت شفاف و آشکار تبلیغ شود. در حدیث چیزی نیست که آشکارا دلالت بر خلافت علی بعد از پیامبر کند، چون کلمه‌ی «مولی» مانند ولی است همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [المائدة: 55].

«تنها خدا و پيغمبر او و مؤمناني ياور و دوست شمايند كه خاشعانه و خاضعانه نماز را به جاي مي‌آورند و زكات مال به در مي‌كنند».

و باز می‌فرماید:

﴿وَإِن تَظَٰهَرَا عَلَيۡهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ٤﴾ [التحریم: 4].

«و اگر بر ضدّ او همدست شويد (و براي آزارش بكوشيد، باكي نيست) خدا ياور او است، و علاوه از خدا، جبرئيل، و مؤمنان خوب و شايسته، و فرشتگان پشتيبان او هستند».

پس بیان فرموده که خدا و رسولش دوست مؤمنان هستند و آنها هم دوست خدا و رسولش هستند و مؤمنان هم دوست همديگرند.

دوستی متضاد دشمنی و جنگ است، و از هر دو طرف ثابت است هرچند یکی از دو دوست بزرگوارتر باشد و دوستیش با احسان و نيكي و دیگری با اطاعت و عبادت باشد، همان‌گونه كه خدا مؤمنان را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند. و امّا کفار خدا و رسولش را دوست ندارند، بلکه با آنها دشمنی مي‌ورزند.

و می‌فرماید:

﴿لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الـممتحنة: 1].

«اي مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خويش را به دوستي نگيريد».

و در صورت عدم اطاعت از فرمان خدا آنها را مجازات مي‌دهد و مي‌فرمايد:

﴿فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٩﴾ [البقرة: 279].

«پس اگر چنين نكرديد، بدانيد كه به جنگ با خدا و پيغمبرش برخاسته‌ايد، و اگر توبه كرديد (و از رباخواري دست كشيديد و اوامر دين را گردن نهاديد) اصل سرمايه‌هايتان از آن شما است، نه ستم مي‌كنيد و نه ستم مي‌بينيد».

خداوند دوست و سرور مؤمنان است و آنها را از تاریکی‌ها بسوی نور هدایت و راهنمایی می‌کند پس معنای دوستی همین است که خدا و پیامبر دوست و سرور مؤمنان هستند و علی هم دوست و مولاي آنها می‌باشد آن ولايتي که نقطة مقابل دشمنی است.

مؤمنان خدا و رسولش را مولاي خود قرار مي‌دهند، آن نوع ولايتي که در مقابل دشمنی است، و این برای هر مؤمنی حکم ثابتی می‌باشد، پس علی از زمرة آن مؤمنان است که مؤمنان دیگر و علی را هم به دوستی می‌گیرند.

در این حدیث ایمان درونی علی ثابت شده و گواهی داده می‌شود که او شایستة دوستی ظاهری و باطنی است. فرمودة پیامبر چیزهایی که دشمنان علی از خوارج و نواصب در باره‌ی او می‌گفتند را رد مي‌كند. اما در حدیث نیامده که مؤمنان جز علی دوست دیگری ندارند؛ زيرا پیامبر و همه مؤمنان صالح مولاي مؤمنان هستند، در مقابل علی هم داراي دوست و مولاست كه همه مؤمناني هستند كه او را دوست مي‌دارند.

همچنين پیامبر فرموده است: «همانا قبيله‌هاي اسلم و غفار و مزينه و جهينه و قريش و انصار بجز خدا و رسولش، دوست و مولايی ندارند»[[330]](#footnote-330). پس آنها را هم مولاي رسول خدا قرار داده همان‌گونه كه مؤمنان شايسته و خدا و رسول الله را مولاي آنها قرار داده‌است.

بنابراين در مجموع بین ولیّ و مولی و والي و مانند آنها تفاوت‌هایی هست. مثلا ولایتی که متضاد عداوت است چیزی است، و ولایت به معني إمارت چیز دیگر است و حدیث مذکور در رابطه با معنای اوّلی آمده است نه دومی. پیامبر نفرموده: «من كنت واليه فعليّ واليه». بلكه فقط با اين الفاظ آن را بيان فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ».

و امّا ادعاي اين كه مولي به معنای والی است باطل است، چون ولایت و دوستی دو طرفه است، مثلا مؤمنین أولیاء خدا و او هم مولای مؤمنان است. و امّا اینکه پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان برتر است، يك جانبه است و فقط از طرف پیامبر است و این از ویژگیهای نبوت او می‌باشد. اگر فرض بر اين باشد كه پیامبر با اين بيان به جانشینی علی بعد از خويش تصريح كرده، اين عبارت ايشان موجب نمي‌شود كه علي هم نسبت به مؤمنان از خودشان بيشتر در اولويت باشد، همان‌گونه كه همسرانش مادر مؤمنان نيستند. اگر مقصودش از آن، جانشين كردن علي بود می‌فرمود: هر کسی که من نسبت به او از خودش برترم. ولي این را نگفته و هیچ کس آن را نقل نکرده است و قطعا چنین معنایی باطل است: چون برتری پیامبر نسبت به هر مؤمنی از نفس خودش، چه در حال حیات او و چه بعد از وفات مسأله‌اي ثابت است. و خلافت علی- به فرض وجود آن- بعد از پیامبر می‌بود نه در حال حیات او، چون جائز نیست علی در حال حيات پیامبر خلیفه باشد، چون در آن صورت برتری پیامبر نسبت به مؤمنان معنایی نداشت. آنچه که گذشت همه دلالت بر آن می‌کند که چیزی در خصوص خلاف علی مراد نبوده و اینکه علي دوست و ولیّ هر مؤمنی است، صفت ثابت او در حیات پيامبر می‌باشد، و حکمش به وفات پيامبر و بعد از آن تأخیر نمی‌افتد، امّا خلافت تا بعد از وفات صورت نمی‌گیرد. و با اين توضيح معلوم شد که این تعریفها با هم متفاوتند.

و اگر پیامبر نسبت به مؤمنین در حال حیات و بعد از وفات تا روز قیامت سزاوارتر از خودشان است و اگر کسی را بر بعضی از كارها در حال حیاتش جانشین کرده، يا به فرض اين‌كه كسي را براي بعد از وفات خود جانشين كرده و با نص و اجماع خلیفه‌ی ایشان شده است، باز هم پيامبر است که نسبت به آن خلافت و نسبت به همه مؤمنان از خودشان در اولويت قرار دارد و هرگز غیر او نسبت به هر مؤمنی به ویژه در حال حیاتش برتری ندارد.

و امّا این که علی و غیر او مولای هر مؤمنی هستند صفت ثابتی برای علی در حال حیات پیامبر و بعد از ايشان و بعد از وفات علی است. پس علی امروز مولی و دوست هر مؤمنی است نه اینکه متولی أمور مردم امروز باشد. همچنين سایر مؤمنین دوست یکدیگرند چه در حال حیات و چه بعد از مرگ.

فصل سوّم   
نقض استدلال روافض به حديث «أنت مني بمنزلة هارون من موسي» تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسي هستي

مصنف رافضي می‌گوید: دلیل سوّم برای خلافت علی فرمودة پیامبر است که می‌فرماید: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلا أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي».

پیامبر همه منزلت‌های هارون را نسبت به موسی به استثناء برای علی ثابت کرده است، از جمله جايگاه هارون این است که جانشین موسی بوده و اگر هارون بعد از موسي می‌زیست جانشین او می‌شد. در غير اين صورت اين نقض و باطل كردن است. چون علی در حضور و غیاب پیامبر مدّت کمی جانشین بوده است و بعد از وفات و در مدت غیاب طولاني پيامبر به طريق اولويت جانشین است.

جواب:

این حدیث بدون شک در صحیحین ثبت شده است و پیامبر در غزوه‌ی تبوک این را به علی گفت. و هر گاه پیامبر راهي غزوه يا سفر عمره یا حج بود، يكي از اصحابش را بر مدينه جانشین می‌کرد. همان‌گونه که در غزوه‌ی ذی‌أمر، عثمان را[[331]](#footnote-331)، و در غزوه‌ی بنی‌قینقاع بشیر بن عبدالمنذر[[332]](#footnote-332) را جانشین خود بر مدینه کرد. و موقعی که با قریش جنگید ابن‌أم‌مکتوم را جانشین قرار داد[[333]](#footnote-333). محمد بن سعد[[334]](#footnote-334) و غیر او آن را ذکر کرده‌اند.

بديهی است که پیامبر از مدینه خارج نمی‌شد تا این که جانشینی برای خود قرار می‌داد. مسلمانان هم كساني را ذكر كرده‌اند كه پيامبر به عنوان جانشين قرار داده‌است. پیامبر برای دو عمره حدیبیه و عمره قضاء و برای حجة الوداع و برای بیش از بیست غزوه از مدینه خارج شده و سفر کرده اند. و در همه این حالت‌ها برای خود جانشین قرار داده‌اند. در مدینه مردان زیادی بودند که پیامبر آنان را جانشین خود بر مردم قرار داده‌است.

هنگامی که پیامبر به غزوه‌ی تبوک رفتند -که آخرین غزوه ایشان بود- و در هیچ غزوه‌اي مانند آن مردم شركت نكرده‌ بودند و جز زنان و كودكان يا افراد ناتوان و معذور يا منافقين همه در آن شركت داشتند و جز آن سه نفر كه بعداً توبه آنها پذيرفته شد مردان مؤمن در مدينه نبودند مانند دفعات سابق كه مردي را بر ايشان جانشين قرار مي‌داد. پس جانشيني اين دفعه از جانشيني‌هاي عادي ضعيف‌تر بود، زيرا در مدينه مردان قوي و نيرومند و چابك باقي نمانده بودند، آن‌گونه که در سفرها و غزوه‌هاي قبلی، در مدینه مردان توانایی از مؤمنین باقی مانده بودند تا این جانشینی را بر اهل مدینه به عهده گیرند. پیامبر در همه غزوه‌ها جانشین قرار داده بود، مانند غزوه‌ی بدر کبری و صغری، غزوه‌ی بنی مصطلق، غابه، خیبر، فتح مکه و سایر غزوه‌های که در آنها جنگ اتفاق نيفتاده است. پيامبر در حدود بيست غزوه شرکت داشته و جز موارد اندك بر مدينه جانشين گمارده‌اند.

هر بار كه راهي جنگ مي‌شد در مدينه مرداني بهتر از وقت غزوه‌ی تبوك در مدينه باقي مي‌ماندند، پس جانشيني همه كساني كه قبل از علي بر مدينه جانشين شده‌اند از جانشيني علي بهتر بود، به همین علت، علي (وقتي كه فهميد جانشين پيامبر بر مدينه مي‌شود) نزد پیامبر آمد و گریه کرد و گفت: آیا من را همراه زنان و کودکان در مدینه ترک می‌کنی؟

و گفته ‌شده: بعضی از منافقان به علی طعنه زدند و ‌گفتند: چون پیامبر او را دوست ندارد او را جانشین قرار داده. بعد پیامبر برای او بیان کرد که به خاطر امانت داری تو را جانشین قرار داده‌ام، و جانشين كردن نشان عیب و نقص نیست. چگونه اين نقص است حال آن‌كه موسی هارون را بر قومش جانشین قرار داد. پس اگر این نقص است، چرا موسی با هارون این کار را کرد؟ قلب علی با این توضيح خشنود شد و پیامبر بیان فرمود که جنس جانشینی نشان از کرامت و امانت‌داری کسی است که به جانشینی گمارده شده است، نه اینکه تحقير و خائن معرفي كردن باشد. چون جانشين از ديد پیامبر پنهان بود ولي همه اصحاب همراه ایشان خارج شدند.

هنگامی که پادشاهان و غیر آنها براي جنگ يا هر جاي ديگر خارج شوند کسانی را همراه خود می‌برند که استفاده و همكاري بيشتري برايشان داشته باشند و به مشاوره و زبان و دست و شمشیرشان احتیاج داشته باشند.

کسی که در شهر مي‌ماند اگر امور زيادي وجود نداشته باشد كه نياز به سیاست داشته باشد، نياز به چنين مرداني نيست. بنابراين برخي گمانشان بر اين بود كه اين به خاطر ارزش قائل نشدن براي علي و پايين آوردن جايگاه اوست، چون در موقعيت مهم و تعيين كننده‌اي قرار نگرفته كه نياز به تلاش و جديت داشته باشد، بلکه او را در جایی قرار داده که به سعی و نظر احتیاجی ندارد.

اما پیامبر بیان كرد که جنس جانشیني عیب و نقص نیست، چون اگر چنين بود موسی با هارون این کار را نمی‌کرد. و این جانشینی مثل جانشینی هارون نیست، چون قوم موسي و لشكريان نزد هارون بودند و موسي تنها رفته بود. برعکس جانشینی پیامبر كه همه سربازان و لشکر با او بودند جز زنان و کودکان و یا افراد معذور و نافرمان کسی در مدینه باقی نمانده بود.

كسي كه می‌گوید: این به منزله این است و یا این مثل این است، مانند تشبیه چیزی به چیز دیگر است و این تشبیه وقتی ممکن است که شیوه و روش آن دو چیز به هم نزدیک یا مثل هم باشند بدون در نظر گرفتن مساوات در همه چیز.

آیا نمي‌بيني در حدیثی که در صحیحین آمده هنگامی که پیامبر با ابوبکر و عمر ب در رابطه با اسیران مشورت کرد نظر ابوبکر اين بود از آنها فديه گرفته شود، ولي عمر به قتلشان اشاره کرد. پیامبر فرمود: در باره‌ی دو رفیق شما به شما خبر می‌دهم: نمونه‌ی تو أی ابوبکر مانند ابراهیم است كه گفت: ﴿فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ وَمَنۡ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣٦﴾ [ابراهیم: 36]. «هر كه از من پيروي كند، او از من است، و هركس از من نافرماني كند تو كه بخشاينده مهرباني».

و مانند عیسی است كه فرمود: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾ [المائدة: 118]. «اگر عذابشان كنى آنان بندگان تو اند و اگر بر ايشان ببخشايى تو خود توانا و حكيمى».

و مثال و نمونه‌ی تو ای عمر مانند نوح است كه گفت: ﴿رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ٢٦﴾ [نوح: 26]. «پروردگارا هيچ كس از كافران را بر روى زمين باقي مگذار».

و مانند موسی هستي که ‌فرمود: ﴿رَبَّنَا ٱطۡمِسۡ عَلَىٰٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ وَٱشۡدُدۡ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُواْ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ ٨٨﴾ [یونس: 88]. «روردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان،) دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!».

وقتي پیامبر به ابوبکر می‌گوید: نمونه‌ی تو مثل ابراهیم و عیسی است و باز هم به عمر گفت: تو مثل نوح و موسی هستي، بزرگتر از این است که به علی فرموده است: «نسبت تو به من، مانند هارون نسبت به موسی است». چون نوح و ابراهیم و موسی از هر نظر بزرگتر از هارون هستند. پیامبر این دو را مثل آنها قرار داده و منظورش این نبوده كه آنها در همه چیز مثل آن دو پيامبر هستند، بلکه از جهت شدت و خشونت و رخوت و نرمي مثل آنان هستند.

به همان شیوه تشبیه علی به هارون از آن جهت است که هر دو در غیاب سرورشان جانشین بودند و این جانشین سپردن از طرف پیامبر چیزی مخصوص علی نبوده است بلکه پیامبر ‌غیر از علی کسانی دیگر را جانشین قرار داده که بيش از علی در غزوه‌ها بوده‌اند و هنگامی که جانشین پیامبر قرار می‌گرفتند و علی هم در مدینه همراه آنها بود، این جانشینی آنها عامل و باعث اولیت و برتري آنها بر علی نشده بود، پس چگونه استخلاف در غزوات موجب تفضیلشان بر علی -که جانشین بود- می‌شود؟

پیامبر گاهي بیش از یک نفر را بر مدينه جانشین قرار می‌داد و نسبت همه آنها به پيامبر مانند نسبت هارون به موسی بوده است از این جهت که مانند علی و هارون در غیاب سرورشان جانشین بودند. البته جانشینی آنها بر كساني بوده كه به مراتب بهتر بودند از افرادي كه در غزوه‌ی تبوک در شهر بودند، در موارد قبل به جانشینی قوی و توانا نیاز شدید داشتند چون از دشمن می‌ترسیدند که بر مدینه تسلط یابد. با توجه به شرایط مذکور سال تبوک در واقع سال پر برکتی بود بدین لحاظ که تعداد زیادی از عرب حجاز مسلمان شدند و مسلمانان، مکّه را فتح کردند و دین اسلام با عزتی که یافته بود نمایان شد و با این دلیل خداوند به پیامبرش أمر کرد که با اهل کتاب شام وارد مبارزه شود، مدینه هم نیازمند کسی نبود که در آن با دشمن بجنگد. به همین دلیل پیامبر هیچ‌یک از جنگاوران را نزد علی باقی نگذاشت، بلكه همه را با خود همراه كرد. بر عکس سایر غزوه‌ها که جنگاورانی را در مدینه برای دفاع از آن همراه جانشین باقی می‌گذاشت.

اختصاص دادن علی به بحث و بیان در اینجا از طرف ناقد کتاب، مفهوم لقب است. لقب دو نوع است:

لقب جنس و لقبی که مانند عَلَم و اسم خاص افراد با آن معامله مي‌شود: مانند: زید و أنت. این مفهوم ضعیف‌ترین مفاهیم است. به همین دلیل رأي جمهور اهل أصول و فقه بر آن است كه به مفهوم لقب استدلال نمي‌شود، پس اگر گفته شد «محمد رسول الله » اين به معني نفي رسالت از غیر او نيست، اما اگر سياق و روند كلام مقتضي تخصيص باشد، در اين صورت –بنا بر قول صحیح- قابل استدلال است. مانند اين آيه كه خداوند می‌فرماید:

﴿فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ﴾ [الأنبیاء: 79].

و مانند: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ١٥﴾ [المطففین: 15].

امّا اگر اختصاص به علت سببی باشد که مقتضی آن است، به اتفاق مردم به آن احتجاج نمی‌شود، مانند ماجرای علی كه چون نزد پیامبر رفت و گريه كرد و از جانشین شدن بر زنان و کودکان شكوه سر داد و شکایت كرد، او را به اين بيانات اختصاص داد.

هر کس دیگری غیر از علی که جانشین قرار گرفته، چون گمان نكرده که جانشینی عیب و نقص است نیاز نبوده که مانند این کلام طولانی از او خبر دهد. اختصاص به علت وجود سببی که موجب و مقتضی بيان و تخصيص به ذكر باشد، اختصاص به حکم محسوب نمي‌شود، پس در حدیث چیزی نیست دلالت بر آن کند که غیر علی نسبتش به پیامبر مانند نسبت هارون به موسی نیست. همان‌گونه که وقتي بر شخصي حد باده گساري اجرا مي‌كردند و كسي او را نفرين كرد، رسول خدا از لعن و نفرين او نهي كرد و فرمود: «دعه فإنه يحب الله ورسوله» او را به حال خود بگذار، چون او خدا و رسولش را دوست دارد[[335]](#footnote-335). اين دليل نيست بر اين‌كه غير او خدا و رسولش را دوست ندارند، بلكه چون نياز به اين بيان بود چنين فرمود.

و هنگامی که عمر برای كشتن حاطب بن ابی‌بلتعه از پیامبر اجازه خواست، پیامبر فرمود: «دعه فإنه قد شهد بدرا»[[336]](#footnote-336). و این دلالت بر آن ندارد که غیر او شاهد بدر نبوده است. و این را فرمود تا عمر از او بگذرد.

همچنين وقتي كه براي ده نفر به بهشت گواهي داد بدين معني نیست که غیر آنها داخل بهشت نمی‌شود، ذکر این اختصاص به علت سببی است که مقتضی آن است. همان گونه وقتي که پیامبر به حسن و اسامه فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا» «پروردگارا من حسن و أسامه را دوست دارم، تو هم آنها را دوست بدار و کسی را هم دوست بدار که آنها را دوست دارد»[[337]](#footnote-337). چنین نیست که غیر این دو را دوست نداشته باشد. شاید محبت غیر این دو بزرگتر از محبت آنها باشد.

همچنين هنگامی که پیامبر فرمود: «لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة». «هیچ یک از کسانی که زیر درخت رضوان بیعت دادند داخل آتش نمی‌شوند». چنین نیست که غیر آنها داخل آتش می‌شوند.

و نيز هنگامی که پیامبر ابوبکر را به ابرهیم و عیسی تشبیه كرد مانعی ندارد که در أمت و گروه صحابه کسانی پیدا شوند شبیه ابراهیم و عیسی باشند. باز هم هنگامی که پیامبر عمر را به نوح و موسی تشبیه كرد مانعی ندارد که در أمت کسانی پیدا شوند شبیه نوح و موسی باشند.

اگر گفته شود که این دو بهترین کسانِ افراد امت هستند که شبیه آنها هستند. باز هم گفته شده که اختصاص به کمال مانع مشارکت در اصل تشبیه نمی‌شود.

و هنگامی که پیامبر در خصوص عروه بن مسعود فرمود: «إنه مثل صاحب ياسين»[[338]](#footnote-338). او مانند صاحب یاسین است. و به آن دو شخص که نامشان أشعر بود فرمود: «هُمْ مِنِّى وَأَنَا مِنْهُمْ» «آنها از من و من از آنها هستم»[[339]](#footnote-339). این مختص آنها نیست، بلکه به علی هم گفته است: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ». و پیامبر به زید فرمود: «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلانَا»[[340]](#footnote-340). «تو برادر و دوست ما هستی». و اين مختص زید نیست، بلکه أسامه هم برادر و دوست آنهاست. این گونه مثال و تشبیهات زياد هستند و موجب شباهت کلی و همه جانبه نمی‌شوند، بلکه در آن قسمت كه كلام در مورد آن وارد شده شبيه هم هستند، بلکه ممکن است غیر مشبه هم در آن تشبيه مشارکت داشته باشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖ﴾ [البقرة: 261].

«مثل كساني كه دارائي خود را در راه خدا صرف مي‌كنند، همانند دانه‌اي است كه هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد».

و فرموده:

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلًا أَصۡحَٰبَ ٱلۡقَرۡيَةِ إِذۡ جَآءَهَا ٱلۡمُرۡسَلُونَ ١٣﴾ [یس: 13].

«براي ايشان سرگذشت ساكنان شهر (انطاكيه) را مثال بزن، بدان گاه كه فرستادگان (خدا) به سوي آنان آمدند».

﴿مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَثَلِ رِيحٖ فِيهَا صِرٌّ﴾ [آل‌عمران: 117].

«مَثَل آنچه كافران در اين جهان بذل و بخشش مي‌كنند، همانند سرماي سختي است كه به كشتزار قومي اصابت كند كه (با كفر و معاصي) بر خود ستم كرده‌اند، و آن را نابود سازد».

گفته شده در قرآن چهل و دو مثل وجود دارد.

در مورد اين‌كه می‌گوید: پیامبر علی را در همه چیز بجز نبوّت به منزله‌ی هارون قرارداده است، اين سخن باطل است؛ زيرا قول پیامبر که فرمود: «آیا راضي نيستي كه نسبت به من مانند هارون به موسی باشی؟ این دلیل بر آن است که پیامبر می‌خواست با این سخن علی را شاد كند و جبران خاطري باشد براي آن نگرانی که تصور می‌کرد با جانشيني ساده تحقير شده و جايگاهش پايين آورده شده است.

و فرمودة پیامبر که فرمود: «... به منزله‌ی هارون نسبت به موسی» یعنی مانند منزلت و جايگاه او؛ زيرا منزلت هارون نسبت به موسی به شخص هارون تعلق داشت، اما آن‌چه براي غير او ثابت مي‌شود مشابه آن است، همان‌گونه که گفته می‌شود: این مثل این است. و فرموده‌ی پیامبر خطاب به ابوبکر و عمر که فرمود: «مثال تو مانند ابراهیم و عیسی است و مثال تو هم مانند نوح است» یعنی رأی و نظرتان به رأی و نظر آنها شباهت دارد.

چيزي كه بيانگر اين موضوع است اين كه جریان این گفته در سال تبوک یعنی سال هشتم هجری بود. سپس بعد از بازگشت از غزوه‌ی تبوک پیامبر ابوبکر را به عنوان امیر کاروان مراسم حج در سال هشتم هجری به سوی مکه فرستاد، و بعد علی را دنبال او فرستاد. ابوبکر به علی گفت: تو أمیری یا مأمور؟ علی جواب داد: من مأمورم و ابوبکر أمیر است و من مانند مأموری همراه أمیر هستم. در این سفر حج، علی پشت سر ابوبکر نماز می‌خواند و فرمانبردار او بوده است. و باز هم پشت سر ابوبکر با مردم راه می‌رفت و فریاد می‌زد: ای مردم آگاه باشید که بعد از امسال هيچ مشركي حق ندارد حج كند و هيچ كس اجازه ندارد با بدن برهنه كعبه را طواف كند[[341]](#footnote-341).

پیامبر علی را تنها برای این دنبال کاروان حج فرستاد تا عهد و پیمان عرب‌ها را لغو كند، چون از عادات عرب این بود که عهد و پیمان را تنها بزرگ قبيله يا يكي از افراد خانواده‌اش مي‌توانست نقض و باطل كند. پس الغا قراردادن عهد و پيمان را جز از مردی از خانواده‌ی پيامبر قبول نمي‌كردند.

بديهی است که اگر پیامبر می‌خواست که علی را بعد از خود بر امتش جانشین کند با این شیوه و گفته او را مخاطب قرار نمی‌داد و تأخیر نمی‌کرد که علی با گریه و شکایت از حال خود نزد او بیاید، بلکه این حکمی است که تبلیغ و بیان آن بطور شفاف و واضح برای عموم مردم واجب است.

سپس يكي از ناداني‌هاي شيعه تناقض‌گويي است؛ زيرا اين حديث دلالت بر آن دارد که جز آن روز كه غزوه تبوک بود هرگز رسول خدا او را با آن كلام مورد خطاب قرار نداده است، پس اگر علی می‌دانست که بعد از پیامبر جانشین او می‌باشد - همانطور که خودشان قبلا روایت كرده‌اند- علی خاطرجمع می‌شد که واقعا مثل هارون است، چه در حال حیات پیامبر و چه بعد از وفات ايشان، و ديگر با گریه بسوی او نمی‌رفت و نمی‌گفت: که آیا من را همراه زنان و کودکان جانشین قرار مي‌دهي؟.

اگر علی در کل بطور مطلق مثل هارون ‌بود، کسی بجای او جانشین پیامبر نمی‌شد در حالیکه علی در مدینه حضور داشته پیامبر غیر او را جانشین قرار می‌داد، همان‌گونه که در سال فتح خیبر غیر علی را بر مدینه جانشین قرار داد با وجود اين‌كه علی هم در مدینه بود، و پيامبر فرمود: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». یعنی: «من فردا پرچم را به مردی تحویل می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند».

و امّا قول رافضی که می‌گوید: چون علی مدت كمي در حالت وجود و حیات پيامبر جانشين ایشان بود، پس بعد از وفات پيامبر و در مدتي طولاني‌تر به طریق اولی باید كه جانشين ایشان باشد.

جواب قول مذکور این است که با توجه به وجود و غیاب پیامبر در حیات، مسؤلیت جانشینی بزرگتری از آنچه که به علی سپرده بود به غیر او داده است. مثلا بعد از تبوک در حجة الوداع غیر علی را بر مدینه جانشین کرده بود. پس جانشینی علی بعد از وفات پيامبر به خاطر اين‌كه علي بر مدينه جانشين شده نسبت به غير علي دلیل بر آن نمی‌شود که علی بعد از وفات پیامبر به جانشینی شایسته‌تر است. و آخرین جانشینی بر مدینه در حال حیات پیامبر سال حجة الوداع بود در حالیکه علی در یمن بود و برای شرکت در مراسم حج خود را به آنجا رساند و با همراهی پیامبر شاهد آن مراسم با شکوه بود.

اگر اصل بقاي جانشینی است، بقاي کسی که در حجة الوداع جانشین بوده، بهتر از بقاي آنهایی است که قبل از آن جانشین بوده‌اند.

در کل جانشینی بر مدینه خاص علی نبوده و دلیل بر افضلیّت و امامت او نيست‌. امّا آن نادان‌ها اولویت‌های عمومی و مشترک میان علی و غیر او را خاص علی کرده‌اند، هر چند که غیر او در آن کاملتر باشد همان‌گونه که از نصوص و حوادث دانسته می‌شود.

نصراني‌ها هم نسبت به عیسی چنين هستند، آیاتی که به گمانشان بر حلول و اتحاد (وحدت وجود) دلالت مي‌كنند، پيامبران ديگر هم در مورد آن مشترك هستند، در حالی که آياتي که به موسی وحی شده بزرگتر است از آنچه برای مسیح آمده بود، و هيچ سببی در اين‌جا وجود ندارد که این اتحاد را به عیسی مسیح اختصاص دهد هر چند که بدون شک در کل این حلول و اتحاد ممنوع و حرام است. اگر چه با امر ممكن مانند: کسب معرفت خدا و ایمان به او و بهره‌های حاصله از ایمان تفسير شوند. این قدر مشترك و ممکن است.

شیعه هم امور مشترك بين علي و غير علي را به او اختصاص مي‌دهند، و حتي از اين هم فراتر رفته و از امور مشترك نتيجه‌هايي همچون عصمت، امامت و افضليت و برتري را از آن مي‌گيرند، در حالي كه هيچكدام از آن برداشت‌ها منتفي است.

هر کس با سیره‌ی رسول و أحوال صحابه آگاه باشد و معانی قرآن و حدیث را بداند، می‌داند چیزی نیست که أفضلیّت و امامت را به علی اختصاص دهد، هر چه هست فضايل مشترک است. مانند اثبات ایمان و دوستی علی، و رد بر نواصب كه علي را ناسزا مي‌گويند، يا فسق و فجور و کفر را به علی نسبت می‌دادند. در فضایل ثابت علی ردی است بر نواصب، و فضايل سه خليفة راشد ديگر هم ردی است بر که بر روافض وارد شده است. روافض و خوارج هم در خصوص عثمان انتقادهایی وارد مي‌كنند، اما طرفداران عثمان معتقد به امامت عثمان هستند و نسبت به امامت علي انتقاد دارند،‌ ولي آن‌ها در بدعتشان از شيعيان علي بهترند. امّا زیدیه که ابوبکر و عمر را دوست دارند در آن میان مضطرب هستند.

خلاصه، جانشینی در حال حیات نوعی نیابت است که هر ولی أمر به آن نیاز پیدا می‌کند و آن بدین معنا نیست که هر کس شایستگی جانشینی در حیات ولی امر داشت بعد از مرگش هم آن شایستگی را دارد، زيرا پیامبر چندين نفر را در حال حیات جانشین خود کرده است که در میان آنها کسانی بودند که شایستگی جانشینی بعد از مرگ رسول را نداشته‌اند مانند: بشیر بن عبدالمنذر و غیره.

پیامبر در حیات خود با خواسته هایی روبه رو بود که واجب است به آنها قیام کند مانند رعایت حقوق مردم، سرپرستی و مدیریت امور آنها. اما بعد از وفات چيزي بر ایشان واجب نیست، چون به حقیقت ایشان رسالت را تبلیغ و امانت و وظایفش را أدا کرده و نسبت به امتش دلسوزي و خيرخواهي كرد و تا وقتي كه زنده بود خدا را عبادت نمود، ولي در حال حيات واجب بود به جنگ و مبارزه با دشمنان بپردازد، غنايم را تقسيم كند، حدود شرعي را اجرا كند و عمال و كارگزاران را به كار گيرد و ديگر كارهايي كه بر ولات امور لازم است، اما بعد از وفات هيچ‌كدام از اين‌ها بر ایشان واجب نمي‌ماند.

جانشینی در حال حیات ولی‌امر با جانشینی بعد از مرگ او متفاوت است، مثلا هنگامی که انسان زنده است کسی را بر کاری یا بر أولادش جانشین خود می‌کند، این جانشین وکیل محض است و آنچه موکلش به او امر کرده انجام می‌دهد. امّا اگر آن کس را بعد از مرگ بر اولادش جانشین خود کند، جانشین ولي مستقل است نه وکیل شخص مرده و مطابق مصلحت و مطابق فرمان خدا و رسول او عمل می‌کند.

همچنين ولي‌امرها هنگامی که یکی از آنها در حال حیات، کسی را جانشین می‌کند، آنچه که به او فرمان داده و برایش معین می‌کند انجام می‌دهد. اما اگر برای بعد از مرگ جانشین کرده، او می‌تواند که در ولایتش طبق أمر خدا و رسولش تصرف کند و دیگر این تصرف به جانشین تعلق دارد، نه به میّت به عکس آنچه که ولی‌أمر در حال حیات بوده است. این کجا و آن کجا؟! هیچ کس از عقلا نگفته اگر ولي‌امر کسی را بر بعضی از امور جانشين خود كرد و بعد مدت اين جانشيني تمام شد، دليل اين است كه بعد از مرگ آن صاحب امر جانشينش بر أمور باشد. اما افسوس که شيعه در معقول و منقول نادانترین مردمند.

\* \* \*

فصل چهارم  
نقض قياس شيعه مبني بر قياس جانشيني بعد از وفات، بر جانشيني در حال غيبت

شيعه می‌گوید: دلیل چهارم بر خلافت علی این است که پیامبر مدّت کوتاهی در غیاب خود علی را بر مدینه جانشین قرار داده است، پس واجب است که علی بعد از وفاتش جانشین او باشد. رأی غير علي اجماع نیست و پیامبر او را از جانشيني بر مدینه عزل نکرد، پس جانشیني او بعد از وفاتش در آنجا باقي است و اجماع بر این است که علی بر غیر مدینه هم خلیفه است.

در جواب این دلیل گفته می‌شود که همانا این استدلال و امثال آن از استدلال‌های باطله‌ای است که‌ مانند خانة عنکبوت‌اند. از چند طریق جواب این استدلال داده می‌شود:

اول: بنا بریکی از دو قول می‌گوییم: پیامبر ابوبکر را بعد از وفاتش جانشین کرده و اگر رافضی بگوید: خیر، بنابر یکی از دو قول می‌گوییم: کسان دیگری هستند که می‌گویند: عباس جانشین شده است، هر کسی كه از منقولات ثابته آگاهی داشته باشد می‌داند که احادیث دال بر جانشینی کسی بعد از وفات پيامبر فقط بر جانشینی ابوبکر دلالت می‌کنند، نه جانشینی علی و عباس، بلکه همه احادیث دلالت بر این دارند که این دو جانشین نشده‌اند، پس در این هنگام گفته می‌شود: اگر قرار باشد پیامبر کسی را جانشین خود کرده باشد، جز ابوبکر کسی را جانشین قرار نداده است. و در غیر این صورت نه این است و نه آن.

بنابراین که تعیین جانشیني بر پیامبر واجب باشد، جز ابوبکر جانشینی را قرار نمی‌داد؛ زيرا همه اهل علم حدیث و سیره اتفاق نظر دارند که احادیث ثابته بر جانشینی غیر ابوبکر دلالت نمی‌کنند، بلكه هرچه هست تنها به جانشینی ابوبکر اشاره دارند. و این موضوع نزد علماي حدیث از بديهيات ضروري است.

دوم: می‌گوییم که: شما كه قیاس را به عنوان دليل قبول نداريد، در حالی که این استدلال شما قیاس است، چون جانشیني بعد از وفات را با جانشینی در حال غیاب قياس كرده‌ايد. اگر ما بنابریکی از دو قول فرض کنیم، می‌گوییم که: فرق میان این دو جانشینی در این است که پیامبر ما را بر آن آگاه ساخته، چون عمر را در حیات خود جانشين قرار داده، ولي با وفات پيامبر جانشيني عمر متوقف شده چون پیامبر در حال حیات شاهد بر امتش بوده، خود یا نائبش مأمور انجام مدیریت آن امت شده‌اند. امّا بعد از وفاتش تکلیف از ایشان برداشته شده است. همانطور که مسیح می‌فرماید:

﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ﴾ [المائدة: 117].

«و تا آن زمان كه در ميان آنها بودم شاهد و گواه اعمال آنها بودم ولى هنگامى كه مرا از ميان آنها باز گرفتى خودت مراقب آنان بودى و تو بر هر چيز گواهى».

مسیح نگفته كه جانشین من شاهد بر آنها بوده است، و این دلیل است بر اين‌که مسیح برای خودش جانشین قرار نداده است، و بر انبیاء هم واجب نبوده است که برای بعد از خود جانشین قرار دهند. و همانطور که از پیامبر ثابت شده كه فرموده: همين را می‌گویم که عبد صالح گفت:

﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ﴾ [المائدة: 117][[342]](#footnote-342).

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ١٤٤﴾ [آل‌عمران: 144].

«محمّد جز پيغمبري نيست و پيش از او پيغمبراني بوده و رفته‌اند، آيا اگر او (در جنگ اُحُد كشته مي‌شد، يا مثل هر انسان ديگري وقتي) بميرد يا كشته شود، آيا چرخ مي‌زنيد و به عقب برمي‌گرديد و هركس به عقب بازگردد هرگز كوچكترين زياني به خدا نمي‌رساند و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

پس با مرگ رسول تکلیف از ایشان برداشته شده است، اگر رسول در حیاتش جانشینی قرار می‌داده، واجب نیست آن جانشین معصوم باشد، بلکه کسی مسؤلیتی را به عهده می‌گیرد و سپس دروغ و خیانتش آشکار می‌شود و عزل مي‌گردد، همان‌گونه که ولید بن عقبه بن ابی‌معیط ولی‌أمر شد، اگر او مردی را جانشین کند، واجب نیست معصوم باشد، یا اینکه بعد از فوتش بر او شاهد باشد و در مقابل آنچه جانشینش انجام می‌دهد، مکلف نیست آن را رد كند، بر عکس جانشینی در حال حیات ولی‌أمر.

سوم: گفته می‌شود: جانشینی در حیات بر هر ولی‌أمری واجب است، هر ولی‌أمری، رسول باشد یا امام، واجب است در غیاب خود جانشینی را براي اجراي أمور بگذارد، بر ولی أمر لازم است که در صورت امكان، خود یا نائبش مدیریت أمور را به خوبی انجام دهند، و مدیریت و سر پرستی کسانی از زیر دستان که در غیاب ولی أمر هستند را به کسی بسپارد که آنها را به معروف أمر کرده و از منکر باز دارد و از آنها مالیات بگیرد و حدود شرعي را اجرا کند و در قضاوت‌های میان آنها با عدالت رفتار کند. همان‌گونه که پیامبر بر همه كساني که در غیاب ایشان بودند جانشینی گذاشته است، و بر سریه‌هایی که به نقاط مختلف می‌فرستاد امیرانی را گماشته بود که به امامت آنها نماز می‌خواندند و جهاد می‌کردند، أمیران را به رعایت أمور شهرها مأمور می‌کرد، همانطور که (عتاب بن اسید) را به مکه و خالد بن سعید بن عاص، و (أبان بن سعید بن عاص) و أبا سفیان بن حرب و معاذ و أباموسی را بر شهرهاي عرینه و نجران و یمن مأمور کرد. همچنين پیامبر کارگرانی را برای جمع‌آوری زکات تعیین کرده و گماشته بود که زكات را از ثروتمندان زکات می‌گرفتند و آن را به كساني مي‌دادند كه واجد شرايط دريافت زكات بودند، و در اين راستا هم چندين نفر را به كار گرفته است.

و برای اجرای حدود شرعي کسانی را جانشين خود كرده، همان‌گونه که به أنیس فرمود: «يَا أُنَيْسُ عَلَى امْرَأَةٍ هَذَا، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا»([[343]](#footnote-343)). «ای أنیس نزد زن این برو، اگر اعتراف کرد، پس او را رجم کن». وقتي كه نزد او رفت اعتراف کرد و أنیس حكم رجم را بر او اجرا کرد.

همچنين که پیامبر در سال نهم؛ بعد از غزوه‌ی تبوک، ابوبکرصدیق را به اقامه‌ی حج فرستاده و او را أمیر کاروان قرار داد و علی هم از جمله رعيت و فرمانبرداران أبوبکر بود، پشت سرش نماز اداء مي‌كرد و از فرامينش اطاعت مي‌كرد، همانطور که پیامبر بارها و دفعات زیادی جانشینانی را بر مدینه گماشته است و هرگاه به سوی غزوه‌ای مانند غزوه‌ی: بدر، بنی مصطلق، فتح، حدیبیه، القضا، و حجة الوداع و غیره خارج شده، یا اینکه به هر منظوری به نقاط مختلف سفر داشته است، کسانی را جانشین قرار داده است. هنگامی که جانشینی در حال حیات بر ولی‌أمر واجب است، هر چند که نبی و رسول نباشد، تعیین جانشین بعد از وفات بر او واجب نیست، چون جانشینی در حیات ولي‌امر ضروری است که بدون آن هر أمر واجبی صورت نمی‌گیرد، به عکس، جانشینی بعد از مرگ که ولی‌أمر أمت را ابلاغ کرده كه بر آنها واجب است از او اطاعت كنند و بعد از مرگش آنها این امکان را دارند که کسی را براي ولايت أمر انتخاب كنند امورشان را اداره كند و از او اطاعت كنند، همانطور که در هر فرض کفایه‌ای که احتیاج به شخص معین دارد آن فرد منتخب و تعیین شده ممکن است. پس معلوم شد که از وجوب جانشینی در حال حیات، واجب بودن جانشینی بعد از مرگ لازم نمی‌آید.

چهارم: همانا جانشینی در حیات در پست‌ و مقام‌های مختلف واجب است، همانطور که پیامبر بر کسانی که از آنها غایب بود افرادی را جانشین قرار می‌داد تا واجبات را در میانشان اقامه کند، بديهی است که به اتفاق عاقلان تعیین این نوع جانشیتی برای بعد از مرگ واجب نیست. اصلا چنین چیزی غیر ممکن است. چون محال است ولی‌أمر موجود بتواند بعد از مرگ برای أمت تعیین تکلیف و جانشینی کار آمد را مٌتولّی أمورشان کند، بلکه اين مردم هستند که در هر عصر و زمانی برحسب شرایط و مصلحتشان کسی را متولّی أمور مي‌کنند، بدلیل اینکه شایستگی و حال افراد، و تشخیص مصلحت‌ها متفاوت است و گاهی، شخص جانشین شده بعلّت عدم شایستگی و لياقت لازم عزل می‌شود، پس تعیین چنان أمری از طرف ولی أمر برای بعد از مرگش جزء معذورات و محالات است همچنان‌كه ولید بن عقبه و سعد بن عباده در سال «فتح مكه» از طرف پیامبر عزل گرديدند و قیس پسر سعد را جایگزین او کرد. و امام جماعتی را عزل کرد چون در حال امامت نماز براي قوم خود، آب دهانش را رو به قبله انداخت. دفعه‌اي دیگر هم مردی را مسؤل انجام أموری کرد که آن را انجام نداد، بعد گفت «آیا نمي‌توانيد بعد از اين‌كه کسی را مسؤول انجام كاري کردم و نتوانست آن را انجام دهد مردي ديگر را براي انجام فرمان من انتخاب كنيد؟»[[344]](#footnote-344).

پیامبر عزل کسی را که ناتوان است به خود مردم واگذار کرده است، پس چگونه حق اختیار و انتخاب کسی را به آنها واگذار نمی‌کند که توانا و مسؤلیت‌پذیر و اهل عمل است؟!.

هنگامی که در حیات پیامبر کسی ولی‌أمر می‌شد و مسؤلیتش را انجام نمی‌داد، پیامبر او را عزل مي‌كرد، یا به عزل او فرمان می‌داد، پس اگر پیامبر کسی را براي بعد از وفاتش والي قرار دهد ولي او مسؤلیتش را انجام نمی‌داد، باید عزل شود، چون اگر مردم خود ولی‌أمر را منصوب یا عزل کنند، برایشان بهتر از آن است كه کسی را عزل كنند که پیامبر او را ولی أمر قرار داده است. و حكمت ترک جانشینی برای بعد از حیات در اين است.

پنجم: ترک جانشینی برای بعد از حیات بهتر از خود جانشینی است، همان‌گونه كه خداوند ترک آن را برای پیامبرش برگزیده است، چون خداوند جز بهترین امور را برای رسول خود برنمی‌گزیند. چون يا گفته می‌شود: واجب است که پیامبر کسی را جانشین نکند که معصوم نیست چون از بعضی جانشینها منکراتی صادر می‌شد که او آن‌ را منكر تلقي مي‌كرد و به خاطر آن توبيخ مي‌شدند و برخي را عزل مي‌كرد، همچنان‌كه که خالد بن ولید را عازم جنگ با بنی جذیمه كرد و او برخی از آنها را قتل کرد و بعد پیامبر نصف دیه‌ی کشته‌شدگان را به ايشان پرداخت و علی بن ابی‌طالب را نزد ايشان فرستاد تا که ضمانت خون و اموال ايشان را عهده‌دار شود حتی قیمت كاسه‌اي كه سگ در آن غذا مي‌خورد را نیز پرداخت کرد. پیامبر هم هر دو دستش رابه سوی آسمان بلند کرده و می‌گفت: «پروردگارا من از آنچه خالد کرده بيزاري می‌جویم».

خالد و عبدالرحمان بن عوف با هم ستیزه کردند تا اینکه پیامبر فرمود: «اصحابم را ناسزا نگوييد، سوگند به کسی که نفس من در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه اُحد طلا داشته و انفاق کند به اندازه‌ی مد يا نصف آنچه که یکی از اصحابم انفاق كرده‌اند نمي‌رسد». ولي با اين وجود پيامبر خالد را عزل و بركنار نکرد.

پیامبر ولید بن عقبه را برای جمع‌آوری زکات قومی به کار انداخت. وقتي كه برگشت به رسول خبر داد که آن قوم زکات را نمی‌دهند و به جنگ آمده‌اند، پس رسول خدا تصمیم به جنگ با آنها گرفت، طولی نکشید که این آیه نازل شد:

﴿إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَٰلَةٖ﴾ [الحجرات: 6].

«اگر فاسقى برايتان خبرى آورد نيك وارسى كنيد مبادا به نادانى گروهى را آسيب برسانيد و از آنچه كرده‏ايد پشيمان شويد».

و روز فتح مكه سعد بن عباده را امیر قسمتی از لشکر قرار داد. هنگامی که به رسول خبر رسید سعد گفته: امروز روز جنگ و کشتار است، روزی که حرام مباح می‌شود، او را عزل کرد و پسرش قیس را جایگزین او کرد و با عمامه‌ی خود که -نشانه عزل سعد بود- قیس را به نزد او فرستاد تا اینکه سعد بداند آن أمر از طرف پیامبر ‌ است.

مردم از دست بعضی از کارداران رسول گله داشتند و شکایت را نزد ايشان ‌بردند، ایشان هم به آنچه که خدا أمر می‌کرد فرمان مي‌داد، همان‌گونه که اهل قُبا از معاذ به علت طولاني كردن نماز جماعت با خواندن سوره‌ی بقره شکایت داشتند، پیامبر فرمود: «أفتَّانٌ أنت يا معاذ؟ اقرأ بسبح اسم ربك الأعلى، والليل إذا يغشى، ونحوها» «آیا براي دين موجب فتنه شده‌اي اي معاذ؟ سوره‌های کوتاه مانند: اعلی و لیل و غیره را بخوان»[[345]](#footnote-345). در صحیح آمده که مردی به رسول عرض کرد من به علت طول دادن نماز جماعت فلانی، از نماز صبح تأخیر می‌افتم. پس پیامبر فرمود: «إذا أَمَّ أحدُكم الناسَ فَلْيُخَفِّفْ فإن فيهم الصغيرَ والكبيرَ والضعيفَ والمريضَ وذا الحاجة وإذا صلى لنفسه فَلْيُطَوِّلْ ما شاء»[[346]](#footnote-346). «ای مردم! هنگامی که یکی از شما امامت نماز جماعت را بر عهده داشت در آن تخفیف کند، چون پشت سر او افراد ضعیف و پیر قرار دارند و هر وقت به تنهایی نماز خواند، هر چه میل دارد طولاني بخواند».

پیامبر امام جماعتی را دید که در مسجد رو به قبله آب دهان انداخت، فرمود: «إنك آذيت الله ورسوله»[[347]](#footnote-347). واقعاً تو با این کارت خدا و رسولش آزار دادی. هر یک از خلفاء و مسؤلین رسول خدا هنگامی که چیزی بر آنها مشکل می‌شد نزد پیامبر می‌آمدند و از آن سؤال می‌کردند. عادت رسول الله بر این بود که آنچه خلفاء و مسئولینش نمی‌دانستند به آنها یاد می‌داد، هنگامی که آنان منحرف می‌شدند راستشان می‌کرد و اگر نمی‌خواستند بلند شوند عزلشان می‌کرد، چون معصوم نبودند و پیامبر می‌دانست بر او واجب نیست کسی را مسؤل ‌کند كه معصوم باشد. باز این هم تکلیفی غیر ممکن است، چون خداوند جز رسولش کسی را معصوم خلق نکرده است، اگر بر پیامبر تکلیف می‌شد که معصومی را مسؤل یا جانشین کند، چنین تکلیفی از توانا و طاقت ایشان خارج بود و کسی را پیدا نمی‌کرد که مسؤلیتها را بعهده گیرد و احوال مردم در امور دین و دنیا به فساد کشیده می‌شد.

هنگامی که معلوم شد که جائز است -بلکه واجب هم هست- که پیامبر در حال حیات کسی را جانشین کند که معصوم نباشد، اگر کسی را براي بعد از خود جانشین می‌کرد همانطور که در حیاتش کرده، باز هم کسی را جانشین می‌کرد که غیر معصوم باشد، و آن هم ممکن نبود که او را آموزش دهد و از انحرافش باز دارد آن‌گونه که در حال حیات خود می‌کرد، پس در این صورت جانشینی از طرف پیامبر برای بعد از وفات بهتر از جانشینی در حال حیاتش نمی‌بود.

پیامبر امر و نهی خداوند را به أمت ابلاغ کرد و آنها هم آن را می‌دانند، پس آنان کسی را براي ولايت‌امور انتخاب مي‌كنند که به فرامين خدا و رسولش پایبند باشد و در صورت نیاز برای قیام به مسؤلیت‌ها و اتمام آن و رفع مشکلات، مردم با ولی أمرشان همکاری می‌کنند تا در صورت ممکن هر حقی به صاحبش برسد.

پس معلوم شد که ترک خلافت از طرف رسول اکرم برای بعد از خود در حق رسول کاملترین روش بود و کسی که وجوب خلافت بعد از مرگ را بر وجوب آن در حال حیاتش قیاس ‌کند از نادان ترین مردم است.

هنگامی که پیامبر دانسته که تنها فلانی در میان أمت شایستگی خلافت دارد، همانطور که دانست به حقیقت تنها ابوبکر به خلافت شایسته‌تر است. در ضمن این دلالت را به أمت ارائه می‌دهد که ابوبکر شایسته‌تر است، با توجه به اینکه پیامبر دانسته که أمت بعد از وفات ايشان ابوبكر را به حیث خلیفه برمي‌گزينند، ضامن جانشینی ابوبکر بعد از وفات خویش نبوده است. چون أمت مسؤلیت آینده را به عهده می‌گیرند و پاداش تعیین خلیفه از طرف أمت بزرگتر از حاصل شدن مقصود رسول الله است.

امّا هنگامی که ابوبکر دانست شخصي چون عمر در میان أمت موجود نیست و بيم آن داشت که اگر او را براي جانشیني تعیین نکند مردم او را بخاطر شدّتی که داشت انتخاب نكنند، جهت مصلحت أمت او را برای خلافت بعد از خود پيشنهاد كرد.

پيامبر مي‌دانست كه امّت اسلام ابوبکر را به ولايت بر مي‌گزينند، پس احساس نكرد نيازي به انتخاب او هست، با اين‌كه اشاره‌وار آنها را راهنمايي كرد كه ابوبكر بيش از همه به ولايت سزاوار أمر است. ولي ابوبكر نمی دانست که اگر عمر را معرفی نکند آیا أمت بعد از او عمر را جانشین می‌کنند يا خير. آنچه که پیامبر انجام داد تنها شایسته مقام نبوّت و فضل علم ایشان است و آنچه ابوبکر صدیق انجام داد شایسته مقام او بود که آنچه پیامبر می‌دانست او نمي‌دانست.

ششم: گفته می‌شود: فرض كن استخلاف واجب است و پیامبر ابوبکر را بر مدینه جانشین قرار داد و او را عزل نکرد، به گفتة كسي كه مي‌گويد: ایشان ابوبکر را خلیفه‌ی خویش قرار داد، و دلالت بر استخلاف او بنا بر قول دیگر نیز دارد.

اين‌كه (شيعه) می‌گويد: «علي را از جانشيني مدينه عزل نكرده است».

مي‌گوییم: این سخن باطل است، چون همين‌كه پیامبر از جایي بر گشته به محض برگشتن، علی و غیره او عزل شده‌اند، بعد از تبوک، پیامبر علی را به یمن فرستاد تا اینکه بعداً فرصت فراهم شد و در حجة الوداع خدمت پیامبر رسید که در این حال غیر علی بر مدینه جانشین بود.

آیا گمان می‌کنی که پیامبر مقیم مدینه و علی در یمن بود، اما با این حال بر مدينه خلیفه نیز بود؟!.

بدون شک این کلام جاهلانه‌ای نسبت به احوال پیامبر است مثل اینکه گمان کرده‌اند که علی پيوسته تا وفات رسول خدا بر مدینه خلیفه بوده است. ولي نفهميده‌اند كه بعد از آن پیامبر او را دنبال كاروان حج به مکه فرستاد و ابوبکر که امیر موسم حج بود بر او فرمان مي‌راند، سپس بعد از بازگشت همراه ابوبکر، پیامبر باز هم او را به یمن فرستاده است، همانطور که معاذ و أباموسی را فرستاده است. سپس هنگامی که پیامبر آخرين حج را بجا آورد، غیر علی را بر مدینه جانشین کرده بود. و علی از یمن به پیامبر ملحق شد، رسول الله صد شتر را براي قرباني كردن آورده بود دو سوّم شتران را با دست مبارک خود و بقيه را علي سر بريد.

همة اینها نزد اهل علم جزء بدیهیات است و برآن توافق دارند و اخبار متواتر آن را نقل کرده‌اند، مثل این که با دو چشم خود آنها را ديده باشي.

و کسی که به احوال رسول الله توجهی ندارد، نباید در این مسائل اصولی وارد شود و از آن حرف بزند.

خلیفه وقتی خلیفه است که ولی أمرش غایب یا مرده باشد، هرگاه پیامبر در مدینه بوده، اجازه نداده که با حضور او کسی جانشین او بر مدینه باشد، همان‌گونه ساير کسانی که در زمان غياب پیامبر جانشین ایشان بوده‌اند، هنگام رجوع ايشان خلافتشان باطل شده است.

بهمین دلیل شایسته نیست گفته شود: قطعاً خدا کسی را براي پیامبر ‌ جانشین قرار داده است؛ زيرا خداوند حیّ و قیوم، شاهد و مدبّر بندگانش است، از مرگ و خواب و غايب بودن منزه و مبراست.

بهمین دلیل هنگامیکه به ابوبکر می‌گفتند: «یا خلیفة الله» می‌گفت: من خلیفة خدا نیستم، بلکه خلیفة رسول الله هستم، و این برایم کافیست.

خداوند متعال چنين توصیف می‌شود که جانشین بنده اش است، همان‌گونه که رسول‌خدا فرموده است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ»[[348]](#footnote-348). و در حدیث دجال فرموده است: «وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»[[349]](#footnote-349). هر کس که خداوند در قرآن او را با خلافت توصيف کرده است، خلیفه و جانشين مخلوقی است که قبل از او بوده است مانند قول خدا كه مي فرمايد:

﴿ثُمَّ جَعَلۡنَٰكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِي ٱلۡأَرۡضِ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لِنَنظُرَ كَيۡفَ تَعۡمَلُونَ ١٤﴾ [یونس: 14].

«آنگاه شما را پس از آنان در زمين جانشين قرار داديم تا بنگريم چگونه رفتار مى‏كنيد».

﴿وَٱذۡكُرُوٓاْ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَآءَ مِنۢ بَعۡدِ قَوۡمِ نُوحٖ﴾ [الأعراف: 69].

«و به خاطر آوريد زمانى را كه شما را پس از قوم نوح جانشينان قرار داد».

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ [النور: 55].

«خدا به كسانى از شما كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‏اند وعده داده است كه حتما آنان را در اين سرزمين جانشين قرار دهد همان‌گونه كه كسانى را كه پيش از آنان بودند جانشين قرار داد».

و باز هم اين كه خداوند مي‌فرمايد:

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ﴾ [البقرة: 3].

«چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمين جانشينى خواهم گماشت».

يعني شما جانشين مخلوقي قبل از خودتان در اين زمین هستيد. همان‌گونه كه مفسرين و غير آنها ذكر كرده‌اند[[350]](#footnote-350). و امّا آنچه که طایفه‌ای از اتحادیه و غیر آنها گمان کرده‌اند که انسان خلیفة خداست، این جهل و گمراهي است.

\* \* \*

فصل پنجم   
اثبات اين كه روایت: «علي برادر و وصي و جانشين و قاضي دین من است» دروغ و ساختگي است

رافضی گفته است: دلیل پنجم برای خلافت علی آن است که جمهور از پیامبر روایت کرده‌اند که رسول الله به أمیرالمؤمنین فرمود:

«أنت أخی ووصیی وخلیفتی من بعدی وقاضی دینی».

و این حدیث نصی در باب می‌باشد.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود، چون این حدیث در هیچ یک از کتاب‌های معتبری که قابل حجت باشد نیامده است، و هیچ یک از امامان حدیث آن را صحیح ندانسته است.

اینکه می‌گویند: جمهور آن را روایت کرده است. اگر مقصودش علمای حدیث است مثل: کتاب بخاری و مسلم و مانند آنها كه گفته باشند صحیح است، این دروغی است که برآنها بسته‌اند. و باز هم اگر مقصود از آن فضائل روایت‌های المغازلی، ابی نعیم و خطیب و مانند آنها باشد، و یا اینکه روایاتی باشد که در کتب فضائل روایت شده، به اتفاق اهل علم این گفته در مسایل فروع حجت نیست، چه رسد به مسأله امامت که به اصول ارتباط دارد‍؟!.

دوّم: به اتفاق اهل علم حدیث، این حدیث موضوع و دروغ است[[351]](#footnote-351) قبلاً کلام ابن حزم گذشت که گفت سائر این احادیث موضوع است، هر کس که کمترین آگاهی به احادیث داشته باشد می‌داند که این روایات چگونه نقل و روایت شده‌اند.

به حقیقت این گفته ابن حزم درست است، واقعاً كسي كه كمترين شناختي در باره‌ی حديث صحيح و ضعيف داشته باشد مي‌داند كه اين روايت و امثال آن ضعیف و بلکه موضوع و دروغ است. به همین دلیل هیچ یک از اهل حدیث آن را در کتب معتبر نیاورده است، تنها کسانی آن را در کتاب‌هایی که همه نوع حديث را از درست و نادرست در آنها جمع کرده‌اند. آن کتاب‌هایی که هر عالمي می‌داند در آن کتابها بسیاری از روایت‌های دروغ نیز موجود می‌باشد مثل بسیاری از کتاب‌های تفسیر، مانند: تفسیر ثعلبی و واحدی و غیره و آن کتاب‌هایی که در باب فضایل نوشته شده‌اند و مملوء از ضعيف و درست هستند، بویژه خطیب خوارزم که بيش از همه مردم روايات دروغ را روايت كرده است و نه او و نه مغازلی از اهل علم حدیث نیستند.

أبوالفرج ابن جوزی آنگاه این حدیث[[352]](#footnote-352) را از طریق محمد بن سهل بن أيوب، از عمّار بن رجاء، از عبيد الله بن موسى، از مطر بن ميمون الإسكاف، از أنس([[353]](#footnote-353)) روایت نموده كه پيامبر فرمود: «إن أخي ووزيري وخليفتي من أهلي، وخير من أترك بعدي، يقضي دَيْني، وينجز موعدي: عليّ بن أبي طالب»([[354]](#footnote-354)). يعني: «همانا برادر و وزير و جانشينم از اهل من و بهترين كسي از خود جا گذاشته‌ام، كسي كه قرض‌هايم را پرداخت مي‌كند و وعده‌هايم را عملي مي‌كند، كه علي بين ابي‌طالب است».

گفته: این حدیث موضوع و ساختگي است. ابن حبان گفته: مطر بن میمون احادیث موضوع را از طریق افراد موثق روایت می‌کرده است. پس درست نیست که از او احادیث روایت شود.

باز هم از طریق احمد بن عدی شبيه این لفظ را روایت نموده است كه مدار روايتش عبیدالله بن موسی است از مطر بن میمون، كه عبیدالله بن موسی در واقع صادق است و بخاری از او روایت کرده است امّا به تشیّع معروف است از جهت شیعه‌گری از روایان غير معتبر آنچه که موافق ميل او بوده روایت کرده است همان‌گونه که از مطر بن میمون این را روایت کرده که دروغ است در حالیکه می‌دانسته دروغ است، امّا بخاطر هوا و تعصب از کذب آن بحث نکرده است، ولي اگر تحقيق می‌کرد برایش آشکار می‌شد که این حدیث دروغ است، با توجه به لفظی که آن محدثان روایت کرده‌اند در آن لفظ «خلیفتی من بعدی» نیست، بلکه با لفظ «خلیفتی في أهلی» که خلافت خاص است روایت کرده و آورده‌اند.

امّا آن لفظ آخر که ابن‌عدی روایت کرده گفته:[[355]](#footnote-355) «حدثنا ابن أبي سفيان[[356]](#footnote-356)، حدثنا عدي[[357]](#footnote-357) بن سهل، حدثنا عبيد الله بن موسى، حدثنا مطر[[358]](#footnote-358)، عن أنس قال: قال رسول الله : عليّ أخي و صاحبي وابن عمي وخير من أترك من بعدي[[359]](#footnote-359)، يقضي دَيْني وينجز موعدي»[[360]](#footnote-360).

بدون شک مطر بن میمون بسیار دروغگو است، هیچ‌کس از علمای کوفه از او روایت نکرده است، با توجه به روایتش از أنس، یحیی بن سعید قطّان، وکیع، أبومعایه، أبونعیم، یحیی بن آدم و امثال آنها، و بسیار دیگر از افراد شیعه که در کوفه بودند از او روایت نکرده‌اند، با توجه به این که بسیاری از عوام شیعه علی را بر عثمان فضل می‌دادند. امّا اهل کتب سته حدیثش را آورده‌اند، حتی ترمذی و ابن ماجه هم از افراد ضعیف روایت کرده‌اند نه از او.

و تنها عبیدالله بن موسی از او روایت کرده، چون عبیدالله از اهل هوا بوده و به تشيّع تمايل داشته است و به همین خاطر از این و از آن هر چند که بسیار دروغگو باشند روایت کرده است. و به همین دلیل احمد از عبیدالله بن موسی ننوشته است، به عکس عبدالرزاق. احمد ذکر کرده است که عبیدالله[[361]](#footnote-361) هر چه که نزد او بود آشکار کرده است به عكس عبدالرزاق.

و از جمله‌ی آنچه که مطر به دروغ گفته این حدیثی است که ابوبکر خطیب در تاریخش از حدیث عبید الله بن موسی، از مطر از أنس روایت کرده و گفته: نزد پیامبر بودم علی را رو به خود ديد و فرمود: «من و این حجت خدا در روز قیامت بر أمتم هستیم». ابن جوزی گفته:[[362]](#footnote-362) این حدیث موضوع و ساختگي است و مطر متهم به جعل آن است. ابو حاتم گفته: مطر حدیث موضوع را از طریق افراد معتبر روایت می‌کند، پس درست نیست از او روایت شود.

سوّم: اين که علی قرض پیامبر را پس نداده است، بلکه در صحیح آمده که پیامبر در حالی وفات يافت که زره‌اش را نزد یک یهودی در مقابل سی وسق از جو که برای خانواده‌اش از او خریده بود به رهن گذاشته بود[[363]](#footnote-363).

جز این قرض دیگری بر پیامبر نبوده است و آن هم زره‌اش را به عنوان رهن نزد آن یهودی گذاشته است. و در صحیح از پیامبر آمده که فرموده: ارث من تقسیم نمی‌شود، بعد از نفقة همسرانم و كراية خدمتکاران، بقيه‌ی آن صدقه باشد[[364]](#footnote-364).

اگر قرضي بر او می‌بود از ارثش پرداخت می‌شد، در حالی که قرض مقدم بر صدقه است، همان‌گونه که این در حدیث صحیح ثابت شده است.

\* \* \*

فصل ششم   
اثبات اين كه احاديث مربوط به برادري بين علي و پيامبر مجموعاً ساختگي هستند

رافضی مي‌گويد: ششم، حديث عقد برادري علي و پيامبر را انس روايت مي‌كند، مبني بر اين‌كه روز مباهله پيامبر ميان مهاجرين و انصار پيمان اخوت و برادري را برقرار نمود، در حالي كه علي را مي‌ديد و مي‌شناخت كه جلو آنها ايستاده بود اما ميان او و هيچ‌كس ديگري اخوت و برادري را برقرار نكرد، و علي گريه كنان از آن مكان دور شد، پس پيامبر فرمود: ابوالحسن چه كار كرد؟ گفتند: با چشماني پر از گريه بيرون رفت. پيامبر فرمود: اي بلال برو و او را اينجا بياور، پس بلال نزد او رفت و علي گريه كنان به منزل خويش برگشت. فاطمه به او گفت: چرا گريه مي‌كني؟ گفت: پيامبر ميان مهاجرين و انصار پيمان برادري برقرار كرد و مرا با هيچ يك از آنها به عنوان برادر قرار نداد. فاطمه گفت: خداوند تو را بي‌پشتيبان رها نمي‌كند، احتمالا تو را براي برادري با خودش باقي گذاشته است. بلال گفت: اي علي! خدمت رسول الله برو، پس علي خدمت پيامبر رفت. پيامبر فرمود: اي علي چه چيزي تو را به گريه واداشت؟ پس علي قضيه را براي ایشان بيان كرد، پيامبر فرمود: تو را براي خود باقي گذاشته‌ام، آيا راضي نمي‌شوي اگر به عنوان برادر پيامبرت انتخاب شوي؟ علي گفت: آري دوست دارم، پس پيامبر دست علي را گرفت و همراه او بالاي منبر رفت و گفت: خداوندا اين [علي] از من است و من از او هستم، بدانيد كه علي براي من به منزلة هارون براي موسي مي‌باشد، بدانيد من مولاي هر كس باشم علي نيز مولاي او است، سپس برگشت و عمر نيز دنبال او رفت و گفت: به به اي ابو الحسن، به عنوان مولاي من و هر مسلمان ديگر قرار گرفتي.

عقد برادري بر افضليت و برتري دلالت مي‌كند، پس او به عنوان امام انتخاب مي‌شود.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود؛ زيرا حديث را -طبق عادت خويش- به هيچ كتابي نسبت نداده است، هر چند كه روافض به كتاب‌هايي استناد مي‌كنند كه اصلا قابليت استدلال ندارند، و در اينجا هم به همان عادت گذشتگان رافضي خويش دروغ را بدون سند نقل مي‌كند. ابن المبارك گفته است: ذكر سند از دين محسوب مي‌شود، اگر سند ملاك قرار نمي‌گرفت، هر كس هر آنچه دوست مي‌داشت مي‌گفت، هنگامي كه سؤال از سند مطرح شد، (مبتدع) متحير و سرگشته توقف ‌مي‌كند.

دوّم: اين روايت از ديدگاه اهل احديث موضوع و ساختگي به حساب مي‌آید، هر كس شناختي بر احاديث داشته باشد در مورد ساختگي بودن آن ترديد ندارد[[365]](#footnote-365) و مي‌داند كه سازنده‌اش جاهل است؛ زيرا دروغ بودنش آشكار و روشن است و هر كس كوچك‌ترين شناختي بر حديث داشته باشد مي‌داند كه دروغ است، و در اين مورد بيشتر توضيح مي‌دهيم.

سوّم: مجموعاً احاديث مربوط پيوند برادری پيامبر با علي موضوع هستند[[366]](#footnote-366) و پيامبر با هيچ احدي پيوند برادري نبسته است و ميان هيچ مهاجري با مهاجر ديگر، حتی ميان ابوبكر و عمر و ميان هيچ انصاري با انصاري ديگر پيوند برادري برقرار ننموده است. اما در همان ابتداي ورود به مدينه ميان مهاجرين و انصار برادري را برقرار نمود[[367]](#footnote-367).

اما مباهله بعد از سفر هيئت نجران در سال نهم يا دهم هجري به مدينه صورت گرفت.

چهارم: دلايل و نشانه‌هاي دروغ بر اين حديث واضح و روشن است، از جمله: در روايت آمده: «روز مباهله پيامبر ميان مهاجرين و انصار اخوت و برادري برقرار نمود». اين در حالي است كه مباهله بعد از آمدن هيئت نجران به وجود آمد و خداوند سوره‌ي آل عمران را نازل فرمود، و آن هم در سال نهم، يا دهم هجري بود، به اتفاق تمام مردم مباهله قبل از اين نبوده است، و پيامبر با نصراني‌ها مباهله نكرد، ولي آنها را به مباهله دعوت نمود، او را منتظر كردند تا با همديگر مشورت كنند، بعد از مشورت گفتند: او پيامبر است، و هر قومي با پيامبر مباهله كرده باشد، حتما ريشه‌كن شده است، پس پرداخت جزيه (سرانه) را پذيرفتند و از مباهله خودداري كردند و آنها در ميان اهل كتاب نخستين كساني هستند كه جزيه را پذيرفتند و تمام مردم اتفاق نظر دارند كه پيوند برادري در آن روز نبوده است.

پنجم: پيوند برادري ميان مهاجرين و انصار در سال اول هجري در منزل بني‌نجار واقع شد، و كه با مباهله چند سال فاصله دارد.

ششم: پيامبر ميان مهاجرين و انصار برادري و اخوت را به وجود آورد و پيامبر و علي هر دو از مهاجرين هستند و عقد برادري مهاجرين با همديگر به وجود نيامده است، بلكه علي را با سهل بن حنيف برادر قرار داد، پس معلوم شد كه پيامبر خود را با علي برادر قرار نداده است و اين چيزي است كه با احاديث صحيحين موافق است كه پيامبر ميان مهاجرين و انصار عقد برادري بست و ميان مهاجرين با همديگر برادري به وجود نياورد.

هفتم: فرموده‌ي: «آيا راضي نيستي نسبت به من مانند هارون به نسبت موسي باشي؟» پيامبر اين جمله را يك مرتبه در غزوه‌ي تبوك فرمودند و به اتفاق تمام محدثين بار ديگر اين جمله را تكرار نكردند.

و اما حديث مربوط به موالات «هر كس من مولاي او هستم علي نيز مولاي اوست»، كساني كه اين روايت را نقل كرده‌اند يادآور شده‌اند كه پيامبر يك بار اين عبارت را در غديرخم فرمودند و در غير اين جلسه آن را تكرار نفرمودند.

هشتم: قبلا در مورد پيوند برادري سخن گفتيم و بيان كرديم كه عموميت آن روشن است و هرگز بر افضليت و امامت دلالت نمي‌كند. و يادآوري شديم كه فضيلتي كه براي ابوبكر صديق ثابت شده به خودش اختصاص دارد و كسي ديگر در آن مشاركت ندارد، مانند روايت: «اگر كسي از اهل زمين را خليل خود قرار مي‌دادم حتما ابوبكر را به عنوان دوست صميمي انتخاب مي‌نمودم». و مانند اعلام پيامبر به اين‌كه: ابوبكر محبوبترين مرد نزد او مي‌باشد، و گواهي اصحاب به اينكه ابوبكر محبوب‌ترين مرد نزد پيامبر مي‌باشد. و ساير رواياتي كه بيانگر باطل بودن روايات مربوط به پيوند برادري ميان پيامبر و علي مي‌باشد.

نهم: برخي گمان مي‌برند كه ميان بعضي از مهاجرين با بعضي ديگر پيوند برادري به وجود آمد است؛ زيرا در اين مورد احاديثي روايت شده، اما سخن حق و قابل اعتماد اين است كه چنين نيست، و هر آنچه در اين باره روايت شده است باطل مي‌باشد: يا اين كه كساني آن را روايت كرده‌اند كه عمداً دروغ مي‌گويند، يا در نقل آن اشتباه كرده‌اند، چگونه اين روايت صحيح است در حالي كه هيچ حديث صحيحي در اين باره گزارش نشده است و اهل احاديث صحيح در اين مورد حديثي را تخريج ننموده‌اند.

هر كس در رابطه با احاديث صحيح و سيره‌ي متواتر و احوال پيامبر و سبب برادر خواندگي و فائده و هدف آن آگاهي داشته باشد اين مسايل را مي‌داند، كه آنها به خاطر اين برادر خواندگي از يكديگر ارث مي‌بردند، پس پيامبر ميان مهاجرين و انصار پيوند برادري و اخوت برقرار كرد، همچنان كه ميان سعد بن ربيع و عبدالرحمن بن عوف و ميان سلمان فارسي و ابو درداء اخوت و برادري را به وجود آورد، تا مهاجرين و انصار را با هم پيوند دهد، تا وقتي كه خداوند اين آيه را نازل فرمود:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ ٧٥﴾ [الأنفال: 75].

«و كساني كه پس از ايمان آورده‌اند و مهاجرت كرده‌اند و با شما (اي مهاجران و انصار) جهاد نموده‌اند، آنان از زمره‌ی شما هستند و كساني كه با يكديگر خويشاوندند برخي براي برخي ديگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در كتاب خدا (بيان شده است و حكم خدا بر آن رفته است و) بيگمان خداوند آگاه از هر چيزي است».

و اين همان پيماني است كه خداوند در مورد آن اين آيه را نازل فرمود:

﴿وَلِكُلّٖ جَعَلۡنَا مَوَٰلِيَ مِمَّا تَرَكَ ٱلۡوَٰلِدَانِ وَٱلۡأَقۡرَبُونَۚ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَ‍َٔاتُوهُمۡ نَصِيبَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدًا ٣٣﴾ [النساء: 33].

«براي هر يك وارثاني تعيين كرديم تا از ميراث پدر و مادر و نزديكان برخوردار شوند و به كساني كه با آنان پيمان بسته‌ايد بهره خودشان را بدهيد (و بدانيد كه) بي‌گمان خدا بر هر چيزي حاضر و ناظر بوده است»[[368]](#footnote-368).

و فقهاء در اين مسئله اختلاف نظر داشته‌اند كه آيا اگر شخصي بدون نسب باشد اين برادر خواندگي موجب گرفتن ارث مي‌شود يا اينكه ارث به او داده نمي‌شود؟ دو رأي در اين مورد وجود دارد و آن هم دو روايت از امام احمد / است. رأی نخست: مذهب امام ابوحنيفه و دوم: مذهب امام مالك و امام شافعي است.

\* \* \*

فصل هفتم  
پاسخ به کسی که امامت علي را اثبات مي‌كند با ادعاي اين‌كه محبت خدا و رسولش به او اختصاص دارد

شيعه گفته: دليل هفتم روايتي است كه جمهور علماء بطور عموم روايت كرده‌اند كه بعد از آن كه پيامبر بيست و نُه شب خيبر را محاصره نمود و پرچم در دست علي بن ابي طالب بود، علي چشم‌‌درد گرفت و توان جنگيدن نداشت، و مرحب (فرمانده‌ی كفار) براي جنگ بيرون آمد، پس پيامبر ابوبكر را صدا زد و به او گفت: پرچم را بگير، ابوبكر در ميان گروهي از مهاجرين پرچم را به دست گرفت و به تلاش پرداخت ولي كارش بي‌‌فايده بود و شكست خورده برگشت، روز بعد عمر براي جنگ به پا خواست، اندكي رفت و برگشت، پيامبر فرمود: علي را نزد من بياوريد، به او خبر دادند كه علي چشمانش درد گرفته است. پيامبر فرمود: او را به من نشان دهيد، مردي را به من نشان دهيد كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نيز او را دوست دارند و هرگز فرار كننده نيست. سپس علي را نزد ایشان آوردند. پيامبر كمي از آب دهانش را بر دستانش انداخت و آن را بر چشم و سر علي ماليد، پس بهبودي يافت و پرچم را به او داد و خداوند بر دستان علي خيبر را فتح كرد و مرحب يهودي را به قتل رساند، و اين توصيفي كه پيامبر براي علي به كار گرفت دليل است بر اين كه آن صفت در ديگران وجود ندارد و علي بر ديگران برتري دارد، پس او امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود. در جواب ايشان كه گفت: «جمهور آن را روايت كرده‌اند» بايد گفت كه افراد موثق و مورد اعتماد آن را اينگونه روايت نكرده‌اند، بلكه در روايت صحيح چنين گزارش شده كه علي در جنگ خيبر غائب بود، حاضر نبوده‌ و به علت چشم‌درد از جنگ عقب افتاده بود. سپس عقب افتادن بر او سخت آمد و آنها ملحق شد، اما پيامبر قبل از رسيدن علي فرمود: «پرچم را به كسي مي‌دهم كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نيز او را دوست دارند و خداوند خيبر را به دست او فتح مي‌كند». ولي قبل از علي پرچم را به ابوبكر و عمر ب نداد و هيچ كدام از آن دو نفر از پرچم نزديك نشدند، بلكه اين از جمله‌ دروغ‌هاي ايشان است، بدين خاطر عمر گفت: جز آن روز هيچ وقت امارت را دوست نداشته‌ام و همه افراد در آن روز دوست داشتند كه پرچم به او داده شود، پس صبح آن روز پيامبر علي را صدا زد، به او خبر دادند كه علي چشم‌درد دارد، علي آمد و پيامبر آب دهانش را روي چشمان علي گذاشت تا چشمان علي خوب شدند، سپس پرچم را به او داد».

و علت تخصيص علي پاداشي بود در قبال اين‌كه با وجود چشم‌ درد آمده بود و خبر دادن پيامبر به اين مسئله با وجود اينكه علي در آن جا نبود و هيچ كس منتظر او نبود يكي از كرامات پيامبر مي‌باشد، پس در حديث هيچ‌گونه كاهشي براي مقام ابوبكر و عمر وجود ندارد.

دوم: خبر دادن پيامبر از اين كه «علي خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نيز او را دوست دارند» حق است و اين عبارت ردي است بر ناصبيه، اما روافضي كه مي‌گويند: اصحاب بعد از وفات پيامبر مرتد شدند نمي‌توانند به اين روايت استدلال كنند؛ زيرا خوارج به آنها مي‌گويند: علي نيز از كساني است كه مرتد شدند، همان‌گونه كه بعد از قضيه حكميت گفتند: اي علي! تو از اسلام مرتد گشته‌اي، پس به اسلام باز آي.

اشعري در كتاب (الـمقالات)[[369]](#footnote-369) مي‌گويد: «خوارج بر كفر علي اتفاق نظر دارند».

اما اهل سنت به دلايل زيادي مي‌توانند سخن خوارج را باطل كنند، اما آن دلايل به طور اشتراك بر ايمان هر سه خليفه دلالت مي‌كنند، ولي روافض آن دلايل را رد مي‌كنند، پس نمي‌توانند بر خوارج اقامه‌ي حجت كنند كه علي مؤمنانه وفات يافته است، بلكه هر دليلي كه ذكر مي‌كنند از طرف خوارج باطل گشته‌ و اساساً ريشه‌ی بي‌ارزش شمرده شده‌اند؛ زيرا اساس و پايه‌ي آنها فاسد است.

و اين توصيف پيامبر براي علي از ويژگي‌هاي منحصر به فرد آن بزرگوار نيست، بلكه ديگران نيز خدا و رسولش را دوست داشته و دارند، اما اين عبارت يك گواهي است براي شخص علي چنانكه پيامبر براي ده نفر از اصحاب مژده‌ي بهشت را داد و چنان‌كه مژده‌ي بهشت را به ثابت‌بن قيس داد، و براي عبدالله بن حمار كه چند مرتبه حدود شرعي را بر او اجرا كرده بود گواهي داد كه او خدا و رسولش را دوست دارد.

در رابطه با اين كه رافضی گفت: «و اين توصيف پيامبر براي علي دليل است بر اين كه اين صفت در ديگران وجود ندارد».

براي اين گفته دو پاسخ وجود دارد:

نخست: اگر درست باشد پيامبر فرمود: «پرچم را به كسي مي‌دهم كه خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نيز او را دوست دارند و خداوند خيبر را به دست او فتح مي‌كند». اين مجموعه صفات مخصوص به او است؛ زيرا اين فتح بر دستان علي به وقوع پيوست، ولي وقوع آن فتح معين بر دستان علي هرگز بر افضليت و برتري او دلالت نمي‌‌‌كند چه رسد به اينكه مختص به امامتش باشد.

پاسخ دوم: اين است كه گفته شود: ما نمي‌پذيريم كه اين بيانات موجب تخصيص شود، چنان‌كه اگر گفته شود: اين مال را به مرد فقيري يا مرد صالحي مي‌دهم، و امروز مرد بيمار و صالحي را دعوت مي‌كنم، يا اين كه اين پرچم را به مرد شجاعي مي‌دهم و ... اين الفاظ بيانگر آن نيستند كه اين اوصاف در ديگران وجود ندارند، بلكه اين دلالت مي‌كند بر اين كه آن يك نفر مذكور موصوف به آن صفات بوده است.

بدين خاطر اگر شخصي نذر كند كه هزار درهم را به يك مرد صالح يا فقير بدهد، و اين نذر كننده هزار درهم را به يك نفر داد، اين به معني عدم وجود اشخاص ديگر با اين صفت نمي‌باشد، و اگر گفت: اين مال را به شخصي بدهيد كه به نيابت من حج كرده است، پس پول را به مردي دادند، لازم نيست كه هيچ كس ديگري به نيابت او حج نكرده باشد.

سوم: اگر بپذیریم كه علي در آن روز از ساير اصحاب برتر و فاضل‌تر بوده است، لازم نيست كه بعد از آن روز نيز از ديگران فاضل‌تر باشد.

چهارم: اگر افضليت او را بپذيريم، دليل نيست كه ايشان امامي معصوم و منتخب با نص صريح است، بلكه بسياري از زيديه و متأخرين معتزله و ديگران نيز به افضليت علي اعتقاد دارند و معتقدند كه ابوبكر امام است و نزد آنها ولايت كسي كه در رتبه‌ي پايين‌تر باشد جايز است، و اين نكته‌اي است كه بسياري ديگر نيز آن را جايز دانسته‌اند، از جمله: كساني كه در برتري دادن بعضي از آن چهار نفر بر بعضي ديگر توقف نموده‌اند‌. همچنين كساني كه اعلام داشته‌اند اين مسئله نكته‌اي ظني است دليل قاطعي براي فضيلت شخص معيني نيست، هر كس به سنت صحيح آگاهي داشته باشد در اين شكي ندارد.

اما ائمه‌ي مشهور در ميان مسلمانان اتفاق نظر دارند كه ابوبكر و عمر از عثمان برترند و افراد زيادي در اين مورد اجماع را نقل كرده‌اند، چنان‌كه بيهقي در كتاب «مناقب الشافعي»– به سندي از شافعي– روايت كرده كه گفته است: هيچ كدام از اصحاب و تابعين در برتري داشتن ابوبكر و عمر بر ساير اصحاب اختلافي نداشتند»[[370]](#footnote-370).

امام مالك از نافع از ابن عمر روايت كرده كه گفته است: ما در عصر پيامبر بعضي را بر بعضي ديگر برتري مي‌داديم و مي‌گفتيم: بهترين افراد بعد از پيامبر ابوبكر سپس عمر است[[371]](#footnote-371).

و قبلا روايت امام بخاري از علي را در همين مورد نقل كرديم.

و شيعه‌هايي كه هم صحبت علي بوده‌اند اين را نقل كرده‌اند و از هشتاد طريق، اين روايت از علي روايت شده است.

و اين نكته‌اي است كه اهل علم بدان تصريح نموده‌اند و هر كس به احوال پيامبر و خلفاي راشدين آشنايي داشته باشد اين نكته بر او مخفي نيست.

\* \* \*

فصل هشتم   
اثبات اين كه حديث پرنده از دروغ‌هاي ساختگي است

شيعه گفته: دلیل هشتم بر امامت علی روايت پرنده (طائر) است. مجموعاً روايت كرده‌اند كه پيامبر پرنده‌اي آورد و گفت: «خداوندا! كسي كه از همه نزد تو و نزد من محبوب‌تر است پيش من بفرست تا از اين پرنده با من بخورد، سپس علي آمد و در را زد. انس گفت: پيامبر براي كاري بيرون رفته است. سپس برگشت. سپس پيامبر مانند بار اول دعا كرد، بعد علي در را زد، انس گفت: مگر نگفتم كه پيامبر براي حاجتي بيرون رفته است؟ پس علي برگشت. پيامبر باز هم آن دعا را تكرار كرد و علي به طرف منزل پيامبر باز آمد و اين مرتبه شديدتر از دو مرتبه‌ي قبل در را كوبيد. پيامبر كوبيدن در را شنيد و اجازه‌ي ورود را به او داد و گفت: چرا دير آمدي؟ گفت: آمدم، ولي انس مرا برگرداند، سپس آمدم و انس مرا برگرداند و باز هم آمدم و براي بار سوم انس مرا برگرداند. پيامبر فرمود: اي انس چرا اين كار را كردي؟ گفت: دوست داشتم كه اين دعا براي يكي از انصار اجابت شود، پيامبر فرمود: اي انس مگر در ميان انصار بهتر از علي يافت مي‌شود؟ آيا در ميان انصار بزرگتر از علي وجود دارد؟

پس اگر علي از همه كس نزد خداوند محبوب‌تر است واجب است او امام باشد.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ داد:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود. در جواب ايشان كه گفت: «جمهور آن را روايت كرده‌اند» بايد گفت اين دروغي است عليه جمهور ساخته شده است؛ زيرا حديث طير (پرنده) را هيچ كدام از اصحاب احاديث صحيح روايت نكرده‌اند و ائمه‌ي حديث آن را صحيح ندانسته‌اند، بلكه از رواياتي است كه بعضي از مردم آن را روايت كرده‌اند، چنان‌كه شبيه آن را در بيان فضيلت غير علي روايت كرده‌اند، بلكه در فضايل معاويه احاديث زيادي روايت شده است و كتاب‌هايي در اين مورد تصنيف شده است و اهل علم حديث هيچ كدام از اين و آن را صحيح ندانسته‌اند.

دوم: حديث پرنده (طائر) نزد اهل علم و آگاه به حقايق نقل از احاديث دروغ و موضوع به حساب مي‌آيد[[372]](#footnote-372).

ابو موسي مديني گفت: حفاظ بسياري طرق احاديث طير (پرنده) را جهت اعتبار و شناسايي جمع‌آوري كرده‌اند، از جمله: حاكم نيشابوري، ابو نعيم و ابن مردويه. از حاكم نيشابوري در مورد حديث طير سؤال شد، گفت: صحيح نيست. در حالي كه حاكم منسوب به تشيّع است و هنگامي كه از او درخواست شد در فضايل معاويه حديثي را روايت كند گفت: از قلبم بيرون نمي‌آيد، از قلبم بيرون نمي‌آيد، و به اين خاطر او را كتك زدند ولي باز هم نكرد. حاكم در كتاب «الاربعين» احاديث ضعيف، و حتی احادیثی که در نزد ائمه‌ی حديث موضوع است روايت مي‌كند، مانند گفته‌اش به جنگ بر ضد پيمان‌شكنان و قاسطين و مارقين، اما شيعه‌گري او و امثال او از علماي حديث مانند نسائي و ابن عبدالبر و امثال آنها هيچ‌گاه به این حد نمی‌رسد که علي را بر ابوبكر و عمر برتري بدهند، لذا در ميان علماي حديث كسي پيدا نمي‌شود كه علي را بر آن دو (ابوبكر و عمر) برتري داده باشد، بلكه نهايت شيعه‌گري شان اين بوده كه برخی از آنها علي را بر عثمان برتري داده‌ اند. و يا اين كه از ذكر محاسن و اوصاف نيكوي مقاتلین و مخالفين او رويگردان بوده اند؛ زيرا علماي حديث بر اثر شناختي كه به احاديث صحيح در مورد فضايل ابوبكر و عمر دارند، از سخنان دروغ و نابجا محفوظ بوده‌اند و كساني كه مايل به رافضي‌گري بوده از ميان آن دسته كه به احاديث اشتغال داشته‌اند مانند ابن عقده و امثال او، تنها كاري كه انجام داده‌اند اين است كه در فضايل علي احاديث دروغ و موضوع را جمع آوري كرده است، و نتوانسته كه احاديث مربوط به فضايل ابوبكر و عمر را دور اندازد؛ زيرا به اتفاق علماي حديث روايات مربوط به فضايل آن دو بيشتر و صحيح تر از احاديث مربوط به فضايل علي مي‌باشد.

و امام احمد بن حنبل نگفته است: احاديث صحيح مربوط به فضايل علي بيشتر از احاديث صحيح مربوط به فضايل ديگران مي‌باشد، بلكه امام احمد بزرگ‌تر از اين است كه چنين دروغي را بگويد، بلكه از او روايت شده كه گفته است: «پيرامون او رواياتي گزارش شده كه دربارة ديگران گزارش نشده است». در حالیکه پیرامون این روایت گفته‌هایی است که مناسب نیست در اینجا ذکر کنیم.

سوم: خوردن پرنده آن قدر مهم نيست كه با آمدن محبوب‌ترين مخلوق خداوند براي خوردن متناسب باشد؛ زيرا طعام دادن به افراد خوب و بد چيزي مشروع است، و اين فردي كه از اين پرنده مي‌خورد به وسيله‌ي خوردن از اين پرنده هيچ تقربي به خداوند كسب نمي‌كند، و هيچ گونه مصلحت ديني و دنيوي در آن يافت نمي‌شود، پس چه چيز مهمي اينجا نهفته است تا لازم باشد محبوب‌ترين خلق خدا آن را انجام دهد؟

چهارم: اين حديث با مذهب شيعه تناقض دارد؛ زيرا آنها مي‌گويند: پيامبر مي‌دانست كه علي محبوب‌ترين مخلوق خداوند و خليفه‌ي بعد از او مي‌باشد، اما اين حديث بيانگر اين است كه پيامبر ندانسته آن فرد محبوب نزد خداوند چه كسي است.

پنجم: اينكه گفته شود: يا اينكه پيامبر مي‌دانست كه علي محبوب‌ترين خلق نزد خداست، يا ندانسته است. اگر آن را دانسته، برايش اين امكان فراهم بوده كه كسي را دنبال او بفرستد، به همان صورت كه يكي از اصحاب را به حضور مي‌طلبيد. يا مي‌گفت: خداوندا علي را كه محبوب‌ترين خلق نزد تو است پيش من بياور، پس چه نيازي به ابهام در اين مسئله داشت؟ و اگر نام علي را ذكر مي‌كرد انس نيز از آن اميد باطل نجات مي‌يافت و در را بر روي علي نمي‌بست.

و اگر پيامبر آن را ندانسته، پس ادعاي آنها باطل است كه اعلام مي‌دارند پيامبر آن را دانسته است، سپس قول ايشان كه گفته: محبوب‌ترين خلق نزد شما و نزد من؛ چگونه او محبوب‌ترين خلق نزد خود را نشناخته است؟!.

ششم: احاديث ثابتي كه در صحاح آمده و اهل حديث بر صحت آن اجماع كرده‌اند و همه آن را مقبول دانسته‌اند با اين روايت تناقض دارد. هر كس در قسمت فضايل اصحاب در صحيح مسلم و بخاري بينديشد اين نكته را به خوبي درك مي‌كند، همچنان‌كه در صحيحين آمده پيامبره فرمود: «اگر در ميان اهل زمين يك خليل و دوست صميمي را انتخاب مي‌كردم حتما ابوبكر را انتخاب مي‌كردم». و اين حديث مستفيض و مشهور است، بلكه اهل علم حديث آن را متواتر دانسته‌اند، زيرا از راه‌هاي متعدد اين حديث گزارش شده است، از جمله از طريق ابن مسعود، ابي سعيد و ابن عباس و ابن زبير. اين حديث صريح اعلام مي‌دارد كه در ميان افراد كره‌ی زمين هيچ كس نزد ایشان محبوب‌تر از ابوبکر نيست؛ زيرا خليل و دوست صميمي نهايت محبت و دوست داشتن است، و اين گونه‌ دوستي بايد تنها براي خداوند شايسته است.

و در حديث صحيح آمده هنگامي كه از ايشان سؤال مي‌شود چه كسي را از همه بيشتر دوست دارد در جواب فرمودند: عائشه، گفته شد: در ميان مردها چه كسي را از همه بيشتر دوست داريد؟ فرمود: پدر عائشه.

و اصحاب مي‌گفتند: اي ابوبكر تو بهترين ما و سيد و ما و محبوب‌ترين فرد نزد پيامبر هستي، سيدنا عمر اين سخن را در ميان مهاجرين و انصار مي‌گفت و هيچ كس آن را انكار نمي‌كرد.

همچنين محبت پيامبر تابع و پيرو محبت خداوند متعال است و ابوبكر محبوب‌ترين شخص نزد خداوند است، پس نزد پيامبر نيز محبوب‌ترين فرد مي‌باشد؛ زيرا ابوبكر از همه پرهيزگارترين و گرامي‌ترين بود، و گرامي‌ترين فرد نزد خدا كسي است كه در برابر دستورات قرآن و سنت از همه پرهيزگارتر باشد.

و بدين خاطر ايشان متقي ترين فرد است زيرا خداوند فرمود:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ [اللیل: 17-21].

«و ليكن پرهيزگارترين از آن به دور داشته خواهد شد. آن كسي كه دارائي خود را مي‌دهد تا خويشتن را پاكيزه بدارد. هيچ كسي بر او حق نعمتي ندارد تا نعمت جزا داده شود. ‏ بلكه تنها هدف او جلب رضاي ذات پروردگار بزرگوارش مي‌باشد. قطعاً راضي خواهد بود و خوشنود خواهد شد»[[373]](#footnote-373).

و ما همراه با دليل سخن آنها را بيان مي‌داريم مي‌گوييم: «اَتقي» (باتقواترين) بعضي اوقات نوع و بعضي اوقات شخص مي‌باشد، و هرگاه نوع باشد اشخاصي را جمع مي‌كند. اگر گفته شود: در ميان آنها شخصي «اتقي» وجود ندارد، اين سخني باطل است؛ زيرا بدون شك بعضي از مردم نسبت به بعضي ديگر متقي‌تر هستند، همچنين اين قول خلاف نظر اهل سنت و شيعه مي‌باشد، زيرا اهل سنت مي‌گويند: ابوبكر بعد از پيامبر متقي‌ترين فرد اين امت است، و شيعه مي‌گويند: علي بعد از پيامبر متقي‌ترين است و بعضي از مردم گفته‌اند عمر بعد از پيامبر متقي‌ترين فرد است، و بعضي از مردم افراد ديگري را ذكر مي‌كنند. و كسي كه توقف نموده يا در مورد آنها شك داشته، هرگز نگفته كه آنها در تقوا مساوي هستند. اگر گفته باشد آنها در فضل مساويند، پس او با اجماع طائفه‌ها مخالفت كرده است، پس اين نظريه پذيرفته شد كه اين متقي‌ترين فرد مي‌باشد. ‌‌

و اگر «اتقي» نام شخص باشد، پس او يا ابوبكر است و يا علي. و هر گاه آن كلمه اسم جنس باشد شامل تمام كساني مي‌شود كه در آن داخل مي‌شوند و آن نوع است كه همان قسم اول مي‌باشد، و يا اينكه غير از آن دو براي آن كلمه معين مي‌شود. و به اتفاق شيعه و سني اين قسم در آيه منتفي است، و به كار بردن آن براي علي نيز باطل است؛ زيرا خداوند فرموده است:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ [اللیل: 17-21].

«و ليكن پرهيزگارترين از آن به دور داشته خواهد شد. آن كسي كه دارائي خود را مي‌دهد تا خويشتن را پاكيزه بدارد. هيچ كسي بر او حق نعمتي ندارد تا نعمت جزا داده شود. ‏ بلكه تنها هدف او جلب رضاي ذات پروردگار بزرگوارش مي‌باشد. قطعاً راضي خواهد بود و خوشنود خواهد شد».

و به چند دليد اين اوصاف در علي منتفي هستند:

نخست: به اتفاق علماء اين سوره مكي است و در مكه علي فقير و تحت كفالت پيامبر بود و مال و ثروتي در دست نداشت كه آن را انفاق كند، بلكه پيامبر به خاطر خشك‌سالي او را به خانواده خود ضميمه كرده بود.

دوم: خداوند فرمود:

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩﴾ [اللیل: 19].

«هيچ كسي بر او حق نعمتي ندارد تا نعمت جزا داده شود».

و به خاطر اينكه پيامبر علي را ضميمه‌ي خانواه‌اش كرده بود، پس از طرف پيامبر پاداشي براي علي وجود داشته، بر خلاف ابوبكر؛ زيرا ابوبكر هيچ‌گونه پاداش دنيوي را از طرف پيامبر كسب نمي‌كرد، بلكه تنها نعمت دين براي او وجود داشت و پاداش آن هم بر خداوند است و جز او هيچ كس ديگري توانايي پاداش را ندارد، پس نعمت پيامبر براي ابوبكر ديني است نه دريافت اجر، و نعمت پيامبر براي علي هم اجر دنيوي است و هم ديني.

و اين متقي كه هيچ كس را به قصد دريافت پاداش‏ نعمت نمى‏بخشد، صفت ثابت ابوبكر است و نمي‌توان آن را براي علي به كار گرفت.

اگر گفته شود: مراد اين است كه ايشان به خاطر كسب رضاي خدا داده است نه به عنوان پاداش كسي كه به او نعمت بخشيده است. و اگر فرض كنيم كه به كسي بخشيده كه با او نيكي كرده است و چيز ديگري را به خاطر خداوند بخشيد، پس اين از جمله چيزي است كه برای كسي به قصد دريافت پاداش‏ نعمت نبخشیده است.

در پاسخ گفته مي‌شود: فرض كن كه چنين است، اما علي جز آنچه پيامبر به او دستور مي‌داد چيز ديگري را انفاق نمي‌كرد و پيامبر براي علي نيكي‌هايي كرده و نعمتهايي بخشيده بود، پس پاداش داده شده محسوب مي‌گردد، و انفاقات علي مانند بخشش و انفاق ابوبكر خالي از پاداش دنيوي نيست.

علي از ديگران متقي‌تر است، اما در صفت پرهيزگاري و تقوا ابوبكر كامل‌تر است، زيرا الفاظ آيه چنان بر او مطابقت مي‌كند كه هيچ‌كس با او مساوي در نمي‌آيد، چون در ميان مهاجرين -عمر، و عثمان و علي و دیگران- قبل از اسلام و بعد از اسلام هيچ كس به اندازه‌ي ابوبكر با مردم نيكي نمي‌كرد، ايشان انيس و محبوب بود و مردم را در مشكلات ياري مي‌رساند، همچنان كه ابن الدغنه سيد قاره در هنگام خروج ابوبكر از مكه در مورد او گفت: شخصي همچون تو بيرون نمي‌رود و نه بيرون رانده مي‌شود، زيرا تو درمانده را كمك مي‌كني و مهمان نوازي مي‌كني و در وقت بلاهاي سخت به ياري مي‌شتابي[[374]](#footnote-374).

و در صلح حديبيه وقتي كه به عروه بن مسعود گفت: «امصص بظر اللات، أنحن نفرّ عنه وندعه»[[375]](#footnote-375). برو عورت لات را بمك، ما فرار مي‌كنيم و او را رها مي‌كنيم؟!. به ابوبكر گفت: اگر بر من دست منت و بخشش نداشتي كه پاداش آن را به تو نداده‌ام حتما پاسخ تو را مي‌دادم.

و قبل از اسلام و بعد از اسلام هرگز مشهور نيست كه كسي در دنيا بر ابوبكر خرج كرده باشد، پس ايشان شايسته‌ترين صحابه براي اين صفت مي‌باشد:

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩﴾ [اللیل: 19].

ما پيامبر نعمتي دنيوي را بر علي انفاق كرده بود. در مسند امام احمد آمده: وقتي كه شلاق از دست ابوبكر مي‌افتاد از هيچ كس نمي‌خواست كه آن را براي او بردارد، و مي‌گفت: دوست صميميم به من دستور داده كه هيچ چيزي را از مردم نخواهم[[376]](#footnote-376).

و در مسند و ترمذي و ابي داود حديث عمر فاروق آمده، ایشان گفت: پيامبر به ما دستور داد تا صدقه بدهيم. در آن روز اموالي در دست داشتم، با خود گفتم امروز از ابوبكر پيشي مي‌گيرم؛ زيرا هيچ وقت در بخشيدن اموال از او سبقت نگرفته بودم، پس نصف آن را با خود آوردم. پيامبر فرمود: چه چيزي را براي خانواده‌ات باقي گذاشته‌اي؟ گفتم: اندازه‌ي آنچه آورده‌ام در منزل جا گذاشته‌ام. سپس ابوبكر با تمام دارائي خويش آمد. پيامبر فرمود: چه چيزي را براي خانواده‌ات باقي گذاشته‌اي؟ فرمود: خدا و رسول خدا را براي آنها جا گذاشته‌ام. پس گفتم: هيچ‌گاه از شما پيشي گرفته نمی‌توانم.

ابوبكر تمام اموال خود را آورد، با اين حال هم از دست كسي چيزي براي خوردن نمي‌گرفت، بلكه تجارت مي‌كرد و از زحمات خويش كسب روزي مي‌كرد و هنگامي كه سرپرستي مردم را به عهده گرفت و به خاطر كار مسلمانان از تجارت بازماند و دور افتاد و نمي‌توانست مانند گذشته عمل كند، از مال خدا و رسول خدا كه براي او مقرر شده بود استفاده مي‌كرد و از اموال مردم هيچ‌گونه استفاده‌اي نمي‌كرد.

و پيامبر هيچ چيز خاصي را براي ابوبكر در نظر نمي‌گرفت و خصوصي چيزي را به او نمي‌داد، بلكه مانند ساير مردم به او مي‌بخشيد، و حتي از مال ابوبكر مي‌گرفت و بر ديگران انفاق مي‌كرد، و پيامبر مي‌فرمود: «من به مرداني مي‌بخشم و مرداني را رها مي‌كنم، اما كساني كه به آنها نمي‌بخشم نزد من از كساني محبوب‌ترند كه به آنها عطا مي‌كنم. به كساني عطا مي‌كنم كه جزع و هلع را در قلوب آنها مشاهده مي‌كنم، و برخی مردم را به استغنای که در قلب‌های شان وجود دارد سپرده است»[[377]](#footnote-377).

و هنگامي كه به پيامبر خبر دادند كه انصار سخناني گفته‌اند و پيامبر در آن مورد از آنها سؤال كرد، در جواب گفتند: اي رسول خدا! افراد بزرگ و برجسته در ميان ما چيزي نگفته‌اند، بلكه نوجوانان و تازه‌كاران در ميان ما گفته‌اند: خداوند رسولش را ببخشد، به قريش عطا مي‌كند و ما را رها مي‌كند در حالي كه خون از شمشيرهايمان مي‌چكد، پيامبر فرمود: «من به كساني عطا مي‌كنم كه تازه از كفر دست برداشته‌اند، آيا شما راضي نيستيد كه ديگران با اموال و دارايي برگردند و شما همراه با پيامبرتان به منزلگاه برگرديد، به خدا سوگند چيزي كه شما با آن بر مي‌گرديد بهتر از آن است كه ديگران بر مي‌دارند، گفتند: آري اي رسول خدا راضي هستيم. فرمود: «شما در آينده برخوردها و حوادث ناگواري خواهيد ديد، پس صبر و بردباري پيشه کنيد تا به ملاقات خداوند مي‌رسيد و نزد حوض كوثر با من ملاقات خواهيد كرد»، گفتند: صبر مي‌كنيم[[378]](#footnote-378).

و در آيه:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ [اللیل: 17-21].

«و ليكن پرهيزگارترين از آن به دور داشته خواهد شد. آن كسي كه دارائي خود را مي‌دهد تا خويشتن را پاكيزه بدارد. هيچ كسي بر او حق نعمتي ندارد تا نعمت جزا داده شود. ‏ بلكه تنها هدف او جلب رضاي ذات پروردگار بزرگوارش مي‌باشد. قطعاً راضي خواهد بود و خوشنود خواهد شد».

استثناء منقطع است و معني آن اين است كه تنها به كساني نمي‌بخشد كه نسبت به او نيكي كرده‌اند تا پاداشي براي كار نيك آنها باشد؛ زيرا اين كار كه در برابر نيكي آنها پاداش داده شود، يك امر رايج در ميان مردم است و مانند معامله و معاوضه زندگي روزمره است.

و اين بر هر كسي واجب است در حق او نيكي كرده‌اند نيكي كند، و اگر كسي با او نيكي نكرده باشد، نيازي به اين معاوضه ندارد، پس بخشش ايشان تنها به خاطر كسب رضاي خداوند مي‌باشد، بر خلاف كسي كه با كساني نيكي مي‌كنند كه با او نيكي كرده‌اند؛ زيرا ايشان نياز دارد جهت تلافي نيكي او در حق ايشان نيكي كند.

و نيز از آيه فهم مي‌شود كه برتري صدقه دادن فقط بعد از پرداخت معاوضات و پرداخت حقوق واجب است، چنانكه خداوند مي‌فرمايد:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَۖ قُلِ ٱلۡعَفۡوَ﴾ [البقرة: 219].

«و از تو مى‏پرسند چه چيزى انفاق كنند بگو: مازاد را».

پس بايد كسي كه پرداخت قرضهايي بر او است، بايد قبل از هر چيز آن را پرداخت نمايد، و صدقه بر انجام اين واجبها مقدم قرار نمي‌گيرد، اما اگر آن را انجام داد: فقهاء در مورد آن دو نظر معروف دارند كه آيا پذيرفته مي‌شود، يا اينكه مردود است.

و كساني كه در آن شرايط صدقه را مردود مي‌دانند به اين آيه استدلال مي‌كنند، زيرا خداوند كسي را مي‌ستايد كه مال خود را مى‏دهد تا پاك شود، و به هيچ كس به قصد دريافت پاداش‏ نعمت نمى‏بخشد، پس اگر بر او واجب بود - قبل از دادن مال خود جهت تزكيه‌ي نفس- پاداش كسي را بدهد، بايد آن را اجرا نمايد، اما اگر قبل از پاداش دادن كسي كه حقي بر او دارد مال خود را جهت تزكيه‌ بخشيد، آن شخص ستوده نيست و خداوند او را مدح نمي‌كند و عمل او مردود است؛ زيرا پيامبر فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرنَا فَهُوَ رَدٌّ». «هر كس كاري را انجام دهد كه ما بدان دستور نداده‌ايم مردود است و پذيرفته نمي‌شود»[[379]](#footnote-379).

سوم: به سند صحيح از پيامبر روايت شده كه فرموده است: «مال هيچ كس به اندازه‌ي مال ابوبكر به من سود نرسانده است». و باز فرموده: «ابوبكر از همه بيشتر بر ما منت گذاشته و دارايي خود را براي ما خرج نموده است». بر خلاف علي كه پيامبر هرگز ذكر نكرده كه علي از مال خود خرج كرده است، و مشهور است كه ابوبكر در ابتداي اسلام - تنها براي كسب رضايت خداوند- هفت نفر از افراد زير شكنجه را خريد و آنها را آزاد ساخت. و ابوبكر مانند ابوطالب نبود كه به خاطر تعصب نسبي و خويشاوندي به پيامبر كمك كند نه به خاطر خدا و جهت تقرب جستن.

و اگر قرار باشد كه «اتقي» اسم جنس باشد، بدون شك واجب است كه متقي‌ترين اين امت در آن داخل شود، زيرا اصحاب بزرگوار، بهترين افراد قرن‌ها هستند، پس متقي‌ترين اين امت هستند و متقي‌ترين اين امت يا ابوبكر است، يا علي و يا كسي ديگر. به اجماع تمام امت سومين گزينه منتفي است. و اگر گفته شود: علي در آن داخل مي‌شود چون بعد از اين كه ثروتمند شد دارايي خويش را جهت تزكية نفس انفاق نمود. پس گفته مي‌شود: ابوبكر در ابتداي اسلام و موقع نياز مبرم به مال و دارايي از ثروت خويش انفاق مي‌كرد، لذا آن صفت بيشتر بر او تطبيق مي‌شود.

و همچنين پيامبر در مواردي که امكان مشاركت ديگران نيست ابوبكر را جلو مي‌انداخت، مانند جانشين نمودن ابوبكر براي نماز و حج و انتخاب او به عنوان همسفر خويش در هنگام هجرت و صحبت کردن و گفتگوي خصوصي و حكم و داوري و فتوا دادن در حضور ايشان وراضي شدن به فتواي او و ديگر ويژگي‌هايي كه توصيف آن طولاني است.

و هر كس در اين صفت كامل‌تر باشد نزد خدا هم گرامي‌تر است، پس او بيش از همه مورد محبت خداوند قرار مي‌گيرد و به دلايل زيادي ثابت شده كه ابوبكر در صديّق بودن گرامي‌ترين صحابه بوده است، كه صديقين بعد از انبياء بهترين مخلوق هستند و هر كس در آن كامل‌تر باشد از همه بزرگ‌تر است.

همچنين در روايت صحيح از علي بن ابي طالب روايت شده كه فرمود: ابوبكر و عمر بعد از پيامبر بهترين افراد اين امت هستند و اين سخن علي مستفيض و متواتر گشت. همچنين كساني را كه او را بر آن دو برتري مي‌دادند به شلاق و تازيانه زدن تهديد نمود. و روايت شده كه علي آن را از پيامبر شنيده بود و بدون شك علي آگاهانه روي اين مسأله تأكيد مي‌كرد.

و اين مسأله در كتاب‌هاي زيادي به طور مفصل توضيح داده شده، ولي ما فقط جهت اثبات موضوع بودن حديث طير به اين توضيح پرداختيم.

\* \* \*

فصل نهم  
به اتفاق مسلمانها، سيد المرسلين و امام المتقين و رهبر كساني كه محل وضويشان منور مي‌شود فقط رسول الله است

شيعه مي‌گويد: «نهم: جمهور روايت كرده‏اند كه پيامبر به اصحاب دستور داد تا علي را امير خود قرار دهند و فرمود: علي سيد مسلمانان و امام متقيان و رهبر (غرّ محجلين) است. و فرمود: او (اشاره به علي) ولي و سرپرست هر مؤمني است كه بعد از من زندگي كند. و در حق او فرمود: علي از من و من از علي هستم و او براي هر زن و مرد مؤمني از خودشان نسبت به آنها سزاوارتر است». پس فقط علي براي امامت شايسته است. و این روايات در باب جانشيني علی نص صريح هستند.

به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت حدیث باید بررسی شود، او طبق عادت خويش آن را به هيچ كتابي نسبت نداده است. اما قولش كه گفت: «اين را جمهور روايت كرده‌اند» سخني است دروغ و بي اساس، چون در کتاب‌های معروف حدیث مانند صحاح و مسانید و سنن و غیره روایت نشده است و اگر متساهلین و هیزم جمع کنان شب آن را روایت کرده‌اند دال بر حجت بودن آن نيست تا مسلمانان از آن پیروی کنند.

خداوند دروغ را حرام گردانیده و قدغن کرده که از چیزهای سخن بگویيم که آن را نمی‌دانیم. همچنین رسول اکرم می‌فرماید: هر کس عمدی بر زبان من دروغ گوید باید جایگاه خودش را در آتش مهیا سازد[[380]](#footnote-380).

دوم: به اتفاق اهل علم، اين روایت موضوع و ساختگي است و هر انسانی با ابتدایی‌ترین علم حدیث به دروغ بودن روایاتی پی‌ می‌برد که در کتاب‌های معتمد حدیث مانند صحاح و مسند و سنن و غیره روایت نشده‌اند.

سوم: هرگز جائز نیست چنین چیزی به پیامبر نسبت داده شود، چون دروغ است و رسول اکرم بزرگ انبیاء و امام متقین و پیشرو امت در قیامت از دروغ مبرّاست.

اگر کسی بگوید: بعد از رسول خدا علی از همه بزرگ‌تر است، در پاسخ گفته می‌شود: در حدیث چیزی وجود ندارد که دال بر این تأویل باشد، بلکه خلاف این در روایت ذکر شده است، چون بهترین امت اسلامی قرن اول بوده و آن قرن غیر از رسول الله هيچ امام و بزرگ و رهبر دیگری نداشتند و پیامبر چگونه از چیزی خبر می‌دهد که وجود خارجی نداشته باشد در حالی که مردم نیازمند آن باشند؟

و همچنین امام و پیشرو در روز قیامت محمد است، پس علی چه کسانی را رهبری می‌کند؟ همچنین از دیدگاه شیعه، جمهور مسلماناني كه دست پا و محل‌هاي شسته شده با آب وضوی آنها می‌درخشد کافر و فاسق هستند، پس علي چه كساني را رهبري مي‌كند؟

در حدیث صحیح روایت شده که پیامبر فرموده: «آرزو داشتم که برادرانم را ببینم»، عرض شد: ای رسول خدا، مگر ما برادران تو نیستیم؟

فرمود: «شما اصحاب و یارانم هستید، برادرانم هنوز به دنیا نیامده‌اند».

عرض كردند: چگونه آنها را می شناسي؟

فرمود: فرمود: «اگر شما مردی را ببینید که اسب‌های فراوانی دارد و بعضی از آنها دارای پیشانی و دست و پاهاي سفید باشند آنها را در ميان اسب‌هاي سياه و تيره نمی‌شناسد»؟

گفتند: البته كه می‌شناسد.

فرمود: «برادرانم در حالی وارد محشر مي‌شوند که پیشانی و دست و پاهايشان بر اثر آثار وضو نوراني و سفيد هستند و من بر حوض کوثر میزبان آنها هستم».

این بیان‌گر آن است كه هر کس وضو بگیرد و اهل شستن دست و پا و صورت باشد «غُرّ مُحَجّل است» و چنین چیزی شامل همه مسلمان و در رأس آنها ابوبکر و عمر می‌گردد، اما شیعه که زیر پا و پاشنه را نمی‌شویند، از این نعمت بی‌بهره هستند، پس کسی از «غُرّ محجلین» باقی نمی‌ماند تا امام آنها باشد و نمی‌توانند وارد گروه «غُر محجلین» شوند چون سفيدي دست و پا و پيشاني فقط با شستن پاها به دست می‌آید یعنی همانطور که روشن و سفيدبودن دست موجب پیوستن به گروه «غر محجلین» می‌شود، پاها هم در رسیدن به این مقام سهيم هستند.

در حدیث صحیح ثابت شده که پیامبر فرمود: «وای به حال پاشنه و گودي پاهايي (كه شسته نمي‌شوند) از آتش دوزخ».

در لغت عرب مشهور است تنها به اسبی می‌گویند «محجل» که هم دست و هم پاهایش سفید باشند، پس محجّل بودن با شستن دست و پا است، اگر کسی آنها را نشوید هرگز از «غر محجلین» به حساب نمی‌آید، پس چگونه امام «غر محجلین» امام شيعه هم خواهد شد؟

سپس ادعاي اینکه بعد از رسول الله علی قائد و بزرگ و سید است، با بداهت و علم ضروري دروغ بودنش معلوم و آشكار است. چون رسول خدا هرگز چنین چیزی نفرموده، بلکه در بیانات تابناک حضرت خلاف این ثابت می‌شود. رسول اکرم ابوبکر و عمر را بدون محابا و پنهان‌كاري بر همه امت برتري داده است و این تفضیل به گونه‌ای شهرت یافته بود كه حتی کفّار از آن اطلاع يافته بودند.

در جنگ اُحُد وقتی مسلمانان شکست خوردند، ابو سفیان خطاب به مسلمانان گفت:

«آیا محمد میان شماست؟» سه دفعه این جمله را تکرار كرد. پیامبر به مسلمانان فرمود: جوابش را ندهید.

بعد فریاد زد: فرزند ابو قحافه میان شماست؟ سه بار هم این را تکرار کرد. باز هم پیامبر فرمود: جواب ندهید. بعد ابوسفیان سراغ عمر را گرفت ولی پیامبر باز هم اجازه‌ی جواب نداد.

ابوسفیان خطاب به قومش گفت: شکست خورده‌اند و از شرّ شان خلاص شديد.

عمرفاروق نتوانست خود را کنترل کند و فریاد زد: دروغ می‌گویي ای دشمن خدا، آنان كه برشمردي همه زنده‌اند و آن‌چه تو خوشت نمي‌آيد به جاي خود باقي است. تا آخر حدیث. امام بخاری و غيره آن را روایت کرده‌اند.

اين پيشرو كفار بود كه جز از ابوبكر و عمر سؤال نمي‌كرد، زيرا خاص و عام مي‌دانستند كه اين سه نفر رأي كار هستند و سرپرستي كارها بدون آن سه ممكن نيست.

و همچنین دال بر این است که کفار هم می‌دانستد ابوبکر و عمر وزیر رسول خدا هستند و از همه مردم بهتر اند و در اظهار و پشتيباني اسلام نقش منحصر به فردي ايفاء مي‌كنند و ديگران از چنين جايگاهي بهره ندارند. یعنی جايگاه آن دو براي کافران هم معلوم بود چه رسد به مسلمانان. و احادیث متواتری دال بر این موضوع وجود دارد.

در صحیحین (مسلم و بخاری) روايت شده كه ابن‌عباس گفت: وقتی عمر وفات يافت، مردم او را كفن پوشيدند و برايش دعا مي‌كردند و به نيكي او را مي‌ستودند و بر او نماز مي‌خواندند، من هم در این میان بودم. مردی مرا از پشت گرفت، وقتی که نگاه کردم ديدم علی است بر عمر ترحّم می‌کرد و خطاب به عمر ‌گفت:

«کسی را به جاي نگذاشته‌اي كه دوست داشته باشم با كارهاي نيك او به ملاقات خدا بروم، آن‌گونه كه آرزو مي‌كنم با كارهاي شايسته تو به حضور خدا بروم. سوگند به خدا، به نظرم خدا تو را با دو رفيقت (پيامبر و ابوبكر) حشر مي‌كند، چون خیلی از پیامبر شنیدم می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر آمدیم، یا من و ابوبکر و عمر رفتیم، (ای عمر) امیدوارم خداوند تو را با آنها جمع گرداند»[[381]](#footnote-381).

برتري ابوبکر و عمر بر علی و دیگران بر کسی پوشیده نبود، بدین علت شیعه‌های گذشته كه علي را ملاقات كرده‌بودند ابوبکر و عمر را بر علي ترجیح می‌دادند، مگر كساني كه از تشيع علوي هم منحرف شده بودند، بلكه تنها در ترجیح عثمان و علي بر يكديگر اختلاف داشتند.

همچنین روایت «علی ولی و سرپرست هر مؤمنی است بعد از من» دروغ محض است، چون رسول خدا در حال حیات و بعد از وفات دوست و ولي مؤمنان است و هر مؤمنی دوست رسول اکرم است. ولایت به معني دوستي که در مقابل عداوت قرار دارد به زمان اختصاص ندارد.

اما در مورد ولایتی که به معنی سرپرست و امارت است گفته می‌شود: والی هر مؤمنی است، مثلاً در فقه باب جنائز گفته می‌شود: اگر ولی (نزدیکان) و والی (امیر و سر پرست) نزد جنازه‌ای جمع شدند، در قول اکثر فقهاء والی مقدم است و بعضی هم می‌گویند: ولی حق امامت دارد.

پس جمله‌ی «علی بعد از من ولی هر مؤمنی است»، جائز نیست که به پیامبر خدا نسبت داده شود، چون اگر هدف دوستی باشد، نیازمند کلمه‌ی «من بعدی» (بعد از من) نیست و اگر هدف امارت و سرپرستی باشد، باید بگوید: «والٍ علی کل مؤمن بعدی» نه ولي[[382]](#footnote-382).

اما روایت «أنت منی وأنا منك» «تو از من و من از تو هستم» در این حدیث صحیح نیست، ثابت شده که پیامبر آن را در سال قضیه فرموده که علی و جعفر و زید بن ثابت در مورد سرپرستي و كفالت دختر حمزه اختلاف پیدا کردند. رسول خدا او را به خاله‌اش که همسر جعفر بود داد و فرمود: خاله مانند مادر است.

و خطاب به جعفر فرمود: تو در اخلاق و سیرت مانند من هستی. و به علی گفت: من از تو و تو از من هستی. و به زید فرمود: تو برادر و دوست ما هستی.

در صحیحین روایت شده که پیامبر فرمود: اگر قبیله‌ی اشعری به سفر بروند یا نفقه‌ی آنها در محل سکونت کم شود، همه چیز خود را در یک جا جمع می‌کنند و آن را میان همدیگر تقسیم می‌نمايند، سپس به اشعری‌ها فرمود: «آنها از من و من از آنها هستم». همان‌گونه كه به علی فرمود: «تو از من و من از تو هستم».

و به جلیبیب فرمود: «این از من است و من هم از او هستم».

پس روشن شد که این لفظ و عبارت بر امامت دلالت نمي‌كند و حتی اگر خطاب به کسی چنین بفرماید دال بر فضل او بر دیگران نيست.

فصل دهم  
سيّد عترت، رسول‏الله است نه علي

شيعه می‌گوید: دليل دهم حدیثی است که جمهور آن را روایت کرده‌اند كه رسول خدا فرموده:

«أيها الناس! إِنِّى تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ وَعِتْرَتِى أَهْلُ بَيْتِى وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». «اي مردم، من در ميان شما چيزي را جا گذاشته‌ام اگر بدان چنگ زنيد هرگز گمراه نمي‌شويد و آن كتاب الله و عترت و اهل بيت من است و از هم جدا نمی‌شوند تا هر دو بر حوض کوثر نزد من وارد ‌گردند».

یا در روایت دیگر فرموده: اهل بیتم مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس بر آن پشت کند غرق می‌گردد.

این دو روایت دلالت مي‌كند بر اين كه تمسک جستن به اهل بیت ايشان واجب است و علی سید اهل بیت است، پس پیروی از علی واجب مي‌باشد چون علی امام اهل بیت است.

به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: لفظ حدیثي كه در صحیح مسلم از زید ابن ارقم آمده این گونه است: «رسول خدا در مکانی به نام خم در كنار آبي بین مکه و مدینه به پا ایستاد و به ايراد سخنراني پرداخت و فرمود اي مردم: من بشر هستم، شاید فرستاده‌ی خدا نزد من آيد و من به او جواب مثبت دهم، هان آگاه باشید دو چیز سنگین را میان شما جا گذاشتم، یکی کتاب خدا که نور و هدایت است. کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک جویيد». مردم را به پیروی از کتاب خدا تشویق کرد، سپس فرمود: «دوم: اهل بیتم، در مورد اهل بيتم خدا را به ياد شما مي‌آورم[[383]](#footnote-383).

این حدیث دال بر این است که رسول خدا به تمسک و پیروی از قرآن دستور می‌دهد و هر کس پیرو آن باشد گمراه نمی‌شود.

و در احادیث دیگر هم این چنين روایت شده است، مثلاً حدیث مسلم درباره‌ی حجةالوداع می‌فرماید: من دو چیز را میان شما جا گذاشته ام و اگر به آنها تمسک جویيد هرگز گمراه نخواهی شد، کتاب خدا و سنت رسول، هان آگاه باشید، در روز قیامت در مورد من از شما پرسیده می‌شود شما در جواب چه می‌گویيد؟

همه گفتند: شهادت می‌دهیم که رسالت خود را اداء کردی و آن را به مردم ابلاغ کردی و نسبت به امت خيرخواه و دلسوز بودي.

پیامبر با انگشت به آسمان اشاره می‌کر‌‌‌د و می‌فرمود: خداوندا، شاهد باش، خدايا، شاهد باش خدايا شاهد باش.

اما دو جمله‌ی «وَعِتْرَتِى أَهْلُ بَيْتِى». و «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». را امام ترمذی([[384]](#footnote-384)) روایت کرده است.

در مورد این دو جمله از امام احمد سؤال شد. آنها را تضعیف کرد و علاوه بر او بسیاری از اهل علم این دو جمله را تضعیف کرده‌اند و گفته‌اند: صحیح نیستند.

اما گروه دیگری جواب داده‌اند که اهل بیت ایشان هرگز بر گمراهی اجماع نمی‌کنند و اگر انسان پیرو آنها باشد در هدایت هرگز گمراه نمی‌شود و گفته‌اند که این نظر و دیدگاه اهل سنت هم می‌باشد همانطور که امام قاضی ابو یعلی و دیگران فرموده‌اند.

اما خوشبختانه اهل بیت هرگز بر خصائص مذهب رافضیه اجماع نکرده‌اند حتی مخالف دیدگاه شیعه از آنها نقل شده است و از آلود‌گی‌هاي آنان پاک و مبراء هستند.

اما حدیث «اهل بیتم مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس از آن پشت کند غرق می‌شود» اسناد صحیح ندارد و در کتب معتمد هم روایت نشده است. و اگر متساهلین و هیزم جمع‌کنان شب آن را روایت کرده باشند، از اين هم بي‌ارزش‌تر است.

دوّم: پیامبرخدا در مورد اهل بیتش فرموده: اهل بیت و کتاب هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا به حوض‌کوثر نرسند.

این کلام پیامبر صادق و تصدیق شده است و بر حجت بودن اجماع اهل بيت دلالت می‌کند. قاضی در كتاب «المعتمد» این دیدگاه را نقل کرده و بیان می‌کند اهل بیت شامل بني‌هاشم و فرزندان عباس و علی و حارث و سایر فرزندان ابی طالب می‌شود چون تنها علی عترت رسول اکرم نیست.

سپس قاضی بیان می‌کند که عالمان اهل بیت مانند ابن عباس و غیره پیروی از علی را واجب نمی‌دانستند و حتی هیچ‌کدام از عالمان اهل بیت چنین حقی را برای علی قائل نبودند، بلکه علی را مانند عالمان دیگر قلمداد کرده‌اند.

سوّم: اهل بیت بر امامت و فضل علی اجماع نکرده‌اند، بلکه ائمه‌ی ايشان امثال ابن عباس و غیره در امامت و فضل؛ ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح داده‌اند، حتی افراد دیگر اهل بیت از بنی‌هاشم و بنی‌عباس و فرزندان جعفر و بیشتر علویان به امامت ابوبکر و عمر اذعان کرده‌اند. همچنین متأخرین آنها مانند امام مالک و ابی‌حنیفه و شافعی و احمد و دیگران، که چندين برابر امامیه بوده‌اند، به امامت ابوبکر و عمر اذعان كرده‌اند.

با نقل متواتر ثابت شده که اکثر عالمان اهل بیت از بنی‌هاشم و تابعین و تابع تابعین و فرزندان حسین بن علی و حسن، ابوبکر و عمر را دوست داشتند و آنها را بر علی برتري می‌دادند.

امام حافظ ابو حسن دار قطنی کتابی تحت عنوان «ثناء الصحابة علی القرابة وثناء القرابة علی الصحابة»[[385]](#footnote-385) تألیف کرده است که در آن کتاب گوشه‌هايي از این مطالب را ذکر فرموده است. همچنین هر کدام از اهل حدیث کتابی در باره‌ی سنت تـألیف کرده باشد، در این مورد هم سخنانی ذکر نموده است، مثلاً کتاب «السنة» عبدالله بن احمد و کتاب «السنة» خلال و کتاب السنة ابن بطه و السنة آجری، لالکائی، بیهقی و ابی‌ذر هروی و طلمنکی و ابی‌حفص بن شاهین و کتاب‌های زیادی که شیعه برای اثبات ادعاي خود به آنها استدلال می‌كنند، مانند کتاب «فضائل الصحابة» امام آمدی و کتاب ابی‌نعیم و تفسیر ثعلبی، احادیث فراوانی در فضل سه خلیفه دیگر ذکر کرده‌اند که همه علیه شيعه حجت هستند.

چهارم: این روایت معارض دلیل قوی‌تر است چون به دليل قران و سنت و اجماع، اجماع امت حجت است، ولی عترت بخشی از این امت هستند، پس اجماع امت مستلزم اجماع عترت است و به اجماع ثابت شده که بهترین مردم بعد از رسول خدا‌ ابوبکر است. اگر گروهی که اجماع آنها حجت باشد قائل به چنین سخنی باشد، لازم است از آنها پیروی شود.

اگر امامت علي ثابت نشود، پس ثابت مي‌شود كه ابوبکر امام است، اگر این را قبول نکنند، پس سخن آنها در مورد امامت باطل است که می‌گویند علی امام است، زيرا امامت او ثابت نشده است، پس بنا به قول او جایگاه ابوبکر بعد از پیامبر به نسبت امت، مانند جایگاه علی بعد از رسول خدا نسبت به عترت است.

فصل يازدهم   
رد كساني كه مدعي امامت علي هستند به استناد حديث محبّت

شيعه می‌گوید: دليل یازدهم حدیثی است که جمهور آن را در مورد محبت و ولایت علی روایت کرده‌اند.

امام احمدبن حنبل در مسندش روایت می‌كند که رسول خدا دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر کس این دو تا و پدر و مادرشان را دوست داشته باشد، در بهشت در درجه و مقام من قرار دارد[[386]](#footnote-386).

و ابن خالویه از حذیفه روایت می‌کند که رسول خدا فرمود: «هر کس دوست دارد به قصبه یاقوتی که با دست خدا درست شده چنگ زند، علی بن ابی طالب را بعد از من ولی و امیر خود قرار دهد».

و از ابی‌سعید روایت شده که رسول خدا به علی فرمود: دوست داشتن تو ایمان، و بغض و نفرت از تو نفاق است، اولین کسی که وارد بهشت می‌شود محب و دوست‌دار تو و اولین کسی که وارد جهنم می‌شود، دشمن تو است. و خداوند تو را شایسته‌ی این مقام قرار داده است، تو از من و من از تو هستم.

شقیق بن سلمه از عبد الله روایت کرده که گفت: رسول خدا را دیدم كه دست علی را گرفته بود و می‌گفت: «این دوست من است و من هم دوست او هستم، هر کس دشمنش باشد من هم دشمن او هستم و هر کس او را دوست داشته باشد من هم او را دوست دارم».

اخطب خوارزم از جابر روایت کرده که رسول خدا فرمود: جبرئیل از طرف خدا با لوح سبز رنگي پیش من آمد که با خطی سفید در آن نوشته بود: «من محبت علی را بر مردم واجب گردانیده‌ام تو هم این را به مردم ابلاغ کن».

روایات فراوان دیگری از طرف مخالفین روایت شده که قابل شمارش نیستند و همه آنها حاكي از برتري علی و استحقاق او براي امامت هستند.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت و عدم صحت حدیث نياز به بررسی دارد و باید مدعی آن را اثبات كند. در مورد اين كه می‌گوید: احمد بن حنبل آن را روایت کرده، گفته مي‌شود: مسند امام احمد مشهور است ولي کتاب معروفی هم در مورد فضل صحابه تألیف کرده است. اکثر احادیث آن را به علت ضعف و مرسل و بی‌سند بودنشان در مسند ذکر نكرده. سپس قطيعي- كه مسند را از عبدالله فرزند امام احمد روايت كرده- زياده‌هايي از اساتيدش روايت كرده و به مسند افزوده، كه به اتفاق اهل علم بعضی از آنها موضوع هستند.

این رافضی و امثال او از بزرگان جاهل شيعه، بدون تحقیق و جاهلانه روایت مسند را ذکر كرده به گمان اين‌كه هر چه قطيعي روایت كرده صحیح است، یا روایات عبدالله را امام احمد روايت كرده است و بین اساتيد امام احمد و اساتيد قطيعي تفاوت قائل نيستند. سپس گمان می‌کنند كه تمام احادیث امام در مسندش قرار دارد و بسياري اوقات اعلام می‌کنند که حدیث از مسند نقل شده، ولی وقتی به مسند نگاه كني اثری از این احادیث در آن به چشم نمي‌خورد همان‌گونه که ابن بطریق و نویسندة شيعه «الطرائف» و غير آن دو به سبب جهل مرتکب این اشتباه شده‌اند. البته این غیر از دروغ‌ و افتراهايي است که ساخته و پرداخته‌اند، چون دروغ در ميان شيعه بسيار زياد و رايج است.

اگر فرض کنیم که امام احمد حدیث را روایت کرده باشد، مجرد روایت احمد دال بر صحت نیست، چون امام بعضی از احادیث را تنها به این خاطر روایت كرده كه ضعيف بودن روايت را براي مردم بيان كند. و اين كلام امام احمد و سؤال و جوابش آشكارتر و بزرگ‌تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد خصوصاً در رابطه با اين اصل عظيم.

ولی این احادیثی که شیعی به انها استدلال می‌کند، اولی از زیادات قطیعی است[[387]](#footnote-387)، آن را از نصر بن علي جهضمي، از علي بن جعفر از برادرش موسي بن جعفر[[388]](#footnote-388) روايت كرده است. و امام ابن جوزی حدیث دوم را در موضوعات ذکر کرده و علت موضوع بودنش را بیان نموده است[[389]](#footnote-389)، اما روایت ابن خالویه به اتفاق اهل علم دلالت نمي‌كند بر اين‌ كه اين حديث صحیح است. همچنین روایت اخطب خوارزم یکی از دروغ‌هاي ساختگي و از زشت‌ترين نوع دروغ و ساخته‌كاري است به اتفاق اهل علم.

دوّم: احادیثی که ابن خالویه روایت کرده است به اتفاق اهل علم همه دروغ و موضوع هستند و اهل حديث قاطعانه مي‌دانند بر زبان رسول خدا ساخته شده و در کتب حدیث قابل اعتماد مانند صحیح و مسند و سنن و معجم و غیره نامی از این نوع احادیث برده نشده است.

سوّم: اگر انسان با دقت به الفاظ روایت بينديشد، متوجه می‌شود چنین چیزهای از کوزه‌ی نبوت نمی‌تراوند و جز دروغ و افتراء نيست. مثلاً جمله «شاخه‌ای از یاقوت که با دست خدا ساخته شده است» از خرافات روايت است. گويي وقتی که شنیده‌اند خداوند آدم را با دست خود از گِل ساخته و در آن روح خود را دمید و به آن فرمود: «کُن» بشو، این شاخه را هم بر خلقت آدم قیاس کرده‌اند، ولی این کجا و آن کجا. خلقت آدم را قرآن ثابت کرده، ولی از خاك آفريده شده، سپس خداوند به او فرمان داد كه به وجود آيد، سپس با دميدن روح در آن زنده شد.

همچنین آفرينش شاخه با درست کردن کامل شده، و پس از آن در حالتي نبوده كه به آن گفته شود «کن» تا به وجودآيد. و هیچ کس از اهل علم نگفته خداوند شاخه‌ی یاقوت را با دست خود خلق کرده است، بلکه در روایات فراوانی ذکر شده که خداوند تنها سه چیز را با دست خود خلق نموده است: آدم، قلم و بهشت. بقیه چیزها را با فرمان «کن» ایجاد کرده است.

از این گذشته مگر در گرفتن خلق یاقوت چه رازي نهفته است تا وعدة بزرگي بر آن داده شود؟!.

همچنین جمله «اولین کسی که وارد جهنم می‌شود دشمن علی است». آیا مسلمان می‌تواند بگوید: خوارج قبل از ابوجهل بن هشام و فرعون و ابولهب و ديگر مشركين امثال آن‌ها وارد جهنم مي‌شوند.

همچنین جمله «اولین کسی که وارد بهشت می‌شود، دوستان تو هستند» آیا انسان عاقل مي‌تواند بگوید: علت سبقت پیامبران گذشته به بهشت محبت علی بوده نه محبت خدا و پیامبران دیگر، در حالي كه محبّت خدا و پيامبران در اين مورد سبب است. و آیا ارتباط سعادت و بدبختی مردم و ورود ايشان به بهشت، به محبت علی بيش از ارتباط آنها با محبت ابوبکر و عمر و عثمان و معاويه است؟ پس اگر كسي بگوید: هر کس عثمان و معاويه را دوست داشته باشد وارد بهشت می‌شود، و هركس از آن‌ها متنفر باشد، وارد دوزخ مي‌گردد، آیا این دین است یا از جنس قول شيعه؟

\* \* \*

فصل دوازدهم   
اثبات کذب برخي احاديثی که در مورد محبّت علي بر پیامبر ساخته اند

شيعه می‌گوید: دليل دوازدهم: «اخطب خوارزم با سند خود از ابی‌ذر غفاری روایت کرده که رسول‌خدا فرموده: هر کسی خلافت را از علی بگیرد کافر است و با خدا و رسول در افتاده و هر کس در مورد علی شک کند کافر است».

و از انس روایت شده که گفت: نزد رسول‌خدا بودم، ناگهان علی را دید که به سوی ما می‌آمد فرمود: «‌من و او در روز قیامت برای مردم حجت هستیم».

«از معاویه بن حیده قشیری روایت است که گفته از رسول خدا شنیدم كه به علی می‌فرمود: «هر کس بمیرد و دشمن تو باشد بر ديو یهودي یا نصرانی مرده است».

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت و عدم صحت حدیث نياز به بررسی دارد. و اين را به عنوان تنازل با خصم مي‌گويم، زيرا نقل روایت از خطیب خوارزمی به تنهايي بر صحت حدیث از رسول اکرم دلالت نمی‌کند. و اين در صورتي است که معلوم نباشد خطیب احاديث دروغ و ساختگي را جمع‌آوري كرده است، اما كسي كه كمي در جمع‌آوري اين خطيب بينديشد، قطعاً مي‌گويد: سبحان‌الله! اين بهتان بزرگي است!.

دوّم: هر کسی مقداری به علم الحدیث آشنايي داشته باشد می‌داند که این روایت افتراء و دروغي است به نام رسول خدا ساخته و پرداخته شده است[[390]](#footnote-390).

سوّم: اگر اصحاب و تابعین این حدیث را روایت کرده‌اند؛ چرا میان آنها چنین مسئله‌ای مطرح نشده است؟ چه کسی حدیث را برای ما نقل کرده است؟ در چه کتابی نقل شده؟ هر کس به جریان آگاه باشد می‌داند که حدیث موضوع است و دروغ‌گویان آن را ساخته‌اند.

چهارم: ما مي‌دانيم که مهاجرین و انصار مسلمان بودند و خدا و رسول را دوست داشتند و رسول هم آنها را دوست داشته است بيش از علم و اطلاع ما نسبت به صحت اين احاديث، و مي‌دانيم كه ابوبكر بعد را رسول‌خدا امام بود. پس چگونه جايز است چيزي را رد كنيم كه با اخبار يقين‌بخش متواتر براي ما ثابت شده، با اخبار ورواياتي كه حقيرتر از آن هستند كه به آنها روايت آحاد هم گفته شود و معلوم نقل كنندة صادق داشته باشد، بلكه اهل علم اتفاق نظر دارند بر اين كه بزرگترين دروغ هستند، براي همين است كه هيچ كدام از آنها در کتابهای قابل اعتماد دیده نمی‌شود، بلكه أئمة حديث بر دروغ بودنش قاطع هستند.

پنجم: قرآن در مواضع متعدد شهادت می‌دهد که خداوند متعال از اصحاب راضی و خوشنود است و ايشان را با مدح زيبا ستوده است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: 100].

«پيشگامان نخستين مهاجران و انصار، و كساني كه به نيكي روش آنان را در پيش گرفتند و راه ايشان را به خوبي پيمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ايشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند براي آنان بهشت را آماده ساخته است».

و مي‌فرمايد:

﴿وَمَا لَكُمۡ أَلَّا تُنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحدید: 10].

«چرا در راه خدا نبايد ببخشيد و خرج كنيد، و حال اين كه برجاي مانده آسمانها و زمين به خدا مي‌رسد؟ كساني از شما كه پيش از فتح بخشيده‌اند و جنگيده‌اند، برابر و يكسان نيستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام كساني است كه بعد از فتح بذل و بخشش نموده‌اند و جنگيده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نيكو مي‌دهد».

و مي‌فرمايد:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده خدا است، و كساني كه با او هستند در برابر كافران تند و سرسخت، و نسبت به يكديگر مهربان و دلسوزند. ايشان را در حال ركوع و سجود مي‌بيني . آنان همواره فضل خداي را مي‌جويند و رضاي او را مي‌طلبند».

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18].

«خداوند از مؤمنان راضي گرديد همان دم كه در زير درخت با تو بيعت كردند».

به راستى خدا هنگامى كه مؤمنان زير آن درخت با تو بيعت مى‏كردند از آنان خشنود شد و آنچه در دلهايشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پيروزى نزديكى به آنها پاداش داد.

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ [الحشر: 8].

« همچنين غنائم از آنِ فقراي مهاجريني است كه از خانه و كاشانه و اموال خود بيرون رانده شده‌اند. آن كساني كه فضل خدا و خوشنودي او را مي‌خواهند».

«پس چگونه جايز است چيزهايي را رد كنيم كه قرآن قاطعانه بر آن دلالت مي‌كند، با اين روايات جعلي كه ساخته و پرداختة كساني هستند كه نه از مقام پروردگارشان ترس و بيمي داشته‌اند و نه براي خدا عظمت و شكوهي قائل بوده‌اند؟

ششم: این روایت دروغین علی را خدشه‌دار می‌سازد و مستلزم این است که علی خدا و رسول را تکذیب می‌کند و اصحاب رسول همه کافر و مرتد هستند و آنهای که خلفاء را انتخاب کرده‌اند از دائره دین خارج شده‌اند.

اما در مورد طعن علی ، چون به مفاد حدیث رسول خدا عمل نکرد و تن به خلافت آنها داد و حتی آنها را مسلم و مؤمن می‌دانست و از آنها بدتر خوارج بودند که علیه علی قیام کردند، ولی علی باز هم در حکم علیه آنها کوتاهی کرد و آنها را بر اساس حدیث رسول کافر ندانست، بلکه اموال و اسیرانشان را بر خود حرام کرد و خطاب به آنها می‌گفت: ما شما را از مسجد منع نمی‌کنیم و در فیئ و غنايمي كه بدون نبرد به دست مي‌آيد همانند ما حق دارید. حتی وقتی ابن‌ملجم علی را شهید کرد علی خطاب به نزدیکانش در مورد ابن ملجم گفت: اگر زنده ماندم خودم خون‌خواه خودم هستم ولي به مرتد بودنش حكم نكرد.

و در مورد اهل جمل به اثبات رسیده که علي از تعقیب و کشتن مجروحان و اسیرانشان نهی کرده است و نگذاشته اموالشان به غنیمت برده شود و زن و بچه‌هایشان اسیر و برده شوند.

اگر بر اساس نص حدیث موضع‌گیری علی را بررسی کنیم، باید علی کافر باشد چون اولین کسی است که رسول خدا را تکذیب کرده است.

همچنین علی بر کشته شده‌های اهل صفين نماز خواند و گفت: برادران ما علیه ما شوریدند و شمشیر آنها را پاک كرد. و اگر آنها را کافر می‌دانست‌، نباید بر آنها نماز بخواند و آنها را برادر بداند، بلکه حکم کفر را بر آنها صادر می‌نمود.

ما بالضروره از سیره‌ی علی متوجه این اصل می‌شویم که علی هرگز آن مخالفينش را كه عليه او جنگيدند کافر ندانسته و مسلمانان و خلفاي راشدين را از دائره‌ی اسلام خارج نکرده است. همچنین حسن و حسین و بعد از آنها علی بن حسین و پدرش جعفر هیچ کدام از آنها را کافر قلمداد نکرده‌اند. اگر مخالفین کافر باشند و روایت صحيح باشد، اولین کافر علی و اهل بیت هستند، چون او هم می‌توانست مانند خوارج عمل کند و در خارج از دار اسلام كناره‌گيري كند. اگر تاب مقاوت نداشته باشد و نتواند بر اهل سرزمين اسلام حكم كفر و ارتداد صادر كند، همان‌گونه که شیوخ و بزرگان شیعه چنین کردند. و اگر علی می‌دانست که مسلمانان او را قبول ندارند و علیه او قیام می‌کنند و حدیث رسول را رها می‌کنند، بایستي مانند مسیلمه کذاب خود و پیروانش بیرون می‌‌رفتند و برای خود سرزمين ديگري را تأسیس نمايند.

مگر پیامبر خود و یارانش در مکه در نهایت ضعف به سر نمی‌بردند، با اين وجود از کفار دوری می‌کردند و دشمنی و دوری خود را به آنها اعلام می‌کردند، به گونه‌ای که کافر و مسلمان خوب از هم جدا می‌شدند و هر دو دسته مشخص بودند. و نيز جمعي از ايشان به حبشه هجرت کردند و با وجود ضعفي كه داشتند در آنجا هم از مسيحي‌ها جدا بودند و در نزد آنها با دين خود سخن می‌گفتند.

این بلاد و سرزمين‌هاي اسلامی است که مملو از مردم یهودي و نصرانی بود كه دین خود را آشکار می‌کنند و خود را از مسلمین جدا می‌د‌‌انند، آیا علی به اندازه‌ی مسلمانان ضعیف مکه و نصرانی‌هاي امروزی دل و جرئت نداشت؟

اگر قرار باشد هر کس به خلافت علی و اهل بیت شک کند از اسلام خارج شود و مؤمن تنها کسی باشد که بعد از رسول خدا معتقد به امامت و عصمت علی و پیروانش باشد، پس علی اولین کسی است که دین را تغییر داده و مسلمان و کافر را از هم جدا نکرده است.

فرض کن که علی از جنگ علیه آنها عاجز باشد، آیا از مخالفت و عدم بیعت هم عاجز بوده است؟ یعنی از گروهک خوارج هم عاجزتر بود؟!. خوارج علیه علی قیام کردند و برای خود دار الاسلامی را بنا کردند و یاران علی را کافر قلمداد کردند و یاران خود را مؤمن واقعی می‌دانستند.

یا چگونه جائز است که حسن امارت مسلمانان را به کسی تحویل دهد که مرتد است و از یهودي و مسیحيان هم بدتر باشد- آن‌گونه كه در مورد حضرت معاويه حكم صادر مي‌كنيد؟ آیا کسی که مؤمن به خدا و روز قیامت باشد چنین کاری را انجام می‌دهد؟ حسن می‌توانست بر کوفه حكومت کند.

ضمناً معاویه جنگ شروع نکرد ولی در پایان طلب او را به جایی آورد اگر به جای پدرش می‌نشست معاویه با او نمی‌جنگید، چون فضل و بزرگواری حسن و حسین ثابت شده است. پیامبر می‌فرماید:

«این پسرم بزرگ و سید است و زود است که الله متعال به سبب او بین دو گروه بزرگ مسلمانان صلح به وجود آورد»[[391]](#footnote-391).

اگر علی و اهل بیتش -که حسن یکی از آنها است- بگویند: ما تنها بین مسلمین و مرتدین صلح برقرار می‌کنیم، لطمة بزرگی به جد ايشان رسول اکرم وارد می‌شود، چون رسول دو فرقه را مسلمان می‌داند ولی رافضیه رسول خدا را تکذیب می‌کنند.

بیان شد که رافضه یکی از بزرگ‌ترین دشمنان اهل بیت هستند و حرمت آنها را حفظ نمی‌کنند و با عقائد باطل خود، ساحت آنها را ملوث می‌مایند و سخن‌‌های بد و ناهنجار را به آنها نسبت می‌دهند‌، همانگونه که بعضی از آنها را دیدیم - البته این اولین و آخرین بدعت و گمراهی آنها نیست-.

روافض مدعی هستند که امام معصوم لطف خداوند بر بندگان او است تا مردم از او اطاعت کنند و مورد رحمت قرار گیرند، اما در میدان واقعی ما خلاف آن را می‌بینیم و علی برای عالم هیچ که نعمت نبود بلکه بدترین و سخت ترین عذاب بود چون دشمنانش مرتد و یارانش ذلیل شدند، با این وجود که موجب کفر مخالفین و ذلت موافقین باشد، چه مصلحت و حکمتی در امامت او وجود دارد؟ چرا باید بگویند بدون خلق علی عالم ناقص می‌شد؟ و سعادت دنیا و آخرت میسر نمي‌گشت؟ چه مصلحتی در امامت و خلق علی برای این جهان به بار آمد؟.

سپس آنها می‌گویند: بر خداوند واجب است که مصلحت دنیا و آخرت را برای بندگانش فراهم سازد، اما خداوند متعال خوارج را با آن همه گمراهی، به اوج شوکت و قدرت و عظمت مي‌رساند، اما علی امام و بزرگ مردم و پیروانش از یهود و نصاری و حتی اهل ذمه هم ذلیل‌تر باشند چون اهل ذمه می‌توانند دین و اعتقاد خود را آشکار كنند، ولی علی و سایر ائمه که حجت‌های خدا هستند نتوانند آزادانه دینداری کنند و به تقیه پناه ببرند و مطیع مرتدین باشند و در جامعه‌ی مرتدین با ذلت زندگی کنند؟! این چه لطفی است که خداوند به علی می‌کند؟ چرا بر اساس عقیده‌‌ی آنها خداوند مصلحت دنیا و آخرت را برای علی كه امام و بزرگ مهیا نمی‌سازد؟ چرا گروهی که لطف پروردگار بر زمین هستند و هدایت بدون آنها کامل نمی‌شود و نجات با ایمان به آنها و پیروی از آنها به قطعی می‌رسد و سعادت با اطاعت از آنها به دست می‌آید بیش از چهارده قرن از این امت گمراه شده و گم‌شده‌اند و آنان خود را زیر چتر تاریک تقیه حصار داده‌اند تا کسی از هدایت و رحمت آنها بهره نبرد و هیچ کس از آنها رحمتی نصیبش نشود و حتی به اندازه‌ي یهود و نصاری برای مردم رحمت به بار نیاوردند، چون قدرت و شهامت ظهور نداشتند كه مردم از نور و رحمت و لطف آنها بهره جویند؟

این همه سؤال های بی‌جواب است که اهل علم را به این سخن وادار کرده که بگویند: شیعه دست کار زنديقان ملحد هستند و هدف نهایی آنها نابود کردن و به فساد کشانیدن دین رحمت خداوند است ولی خداوند نمی‌گذارد دشمنان با دهان ناپاک خود نور دین را خاموش کنند، چون نور دین از این بزرگ‌تر است که با دهان خاموش گردد، نتیجه تلاش مذبوحانه‌ی آنها تکفیر علی و اهل بیت و اصحاب رسول الله است.

بدین علت صاحب دعوت باطنیه ملحد، دعوتش را بر چند مرحله مرتب مي‌كند و به مراحل خطرناک می‌رسد. در مرحلة اول مردم را به تشیع دعوت می‌کند، سپس وقتی مردم به او روي آوردند می‌گویند: آیا علی با این قدرت مثل مردم است؟ مرحله دومش شروع می‌شود که نقد و حمله به رسول الله است و بعد از آن خالق و آفريدگار هستي را انكار می‌کند. و ترتيب کتابش تحت عنوان «البلاغ الاکبر» یا «الناموس الأعظم» بر همين روال است، كه نویسنده‌اش آن را به قرامطي خارجی بحرین فرستاد. وقتی بر مکه سيطره يافت به کشتار حجاج بیت الله الحرام پرداخت و حرم الهي را بي‌حرمت كرد و حجر الاسود را بردند. همچنين حرمت‌‌ها را ساقط كردند و فرائض و محارم را حلال مي‌دانستند که سیره و تاريخ آنها نزد اهل علم مشهور است.

چگونه امکان دارد رسول خدا بفرماید: «هر کس علی را دوست نداشته باشد کافر است و بر کیش یهودی یا نصرانی از دنیا می‌رود» ولی خوارج علی را کافر می‌‌دانستند و خون او را حلال کردند، اما علی آنها را کافر نمی‌داند و حقوق اسلامی را برای آنها قائل است و آنها را اهل قبله و مؤمن می‌داند و با حكم يهود و نصراني‌ها بر آنها حكم نمي‌كند.

همچنین به نسبت بنی‌امیه و پيروانشان که علی را ناسزا مي‌گفتند و او را دوست نمي‌داشتند. چگونه کسی که اهل نماز و روزه و حج است مانند یهود و نصارا است؟ نهايت اشتباه مخالفانش اين بوده كه خلافت علی برایشان ثابت نشده يا بعد از شناخت كافي او را نافرماني كرده‌اند.

همه می‌دانند كه اهل علم و جمهور با علی عداوتی ندارند و خواهان تکذیب رسول اکرم نیستند و اگر آنها می‌دانستند که رسول‌خدا علی را جانشین کرده، او را تصدیق می‌کردند و به خلافت او تسلیم می‌شدند.

نهایتاً این است که چنین حکمی بر آنها مخفي بوده، پس چگونه چنين کسی مانند یهود و نصاری است و با آنها حشر می‌گردد؟

هدف از اين بحث سخن از تکفیر و چگونگی آن نیست، بلکه می‌خواهم هشدار دهم كه اين احاديث مورد بحث ما به دروغ به نام رسول خدا ساخته شده‌اند و اين مانند بديهيات ضروري، معلوم و روشن است و مخالف اصول دین است و مناقض اساس اسلام و حتی مستلزم تکفیر علی و پیروانش می‌باشد.

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد چنین سخنی نمی‌آورد چه رسد به اینکه بگوید کلام رسول خداست. بلكه نسبت دادن چنین سخنی به رسول خدا بزرگ‌ترین توهين و طعن به ایشان است. بدون شک هدف زنادقه، افساد اسلام و مسلمین است. لعنت خدا بر دروغ‌گویان باد. در این راستا تهدید رسول اکرم کافی است که می فرماید:

«هر کس بر من دروغ گوید، باید جایگاه خويش را در جهنم مهیا سازد».

فصل سيزدهم   
رد بعضي روايات مورد اعتماد رافضه تا در قيامت عليه ايشان حجتي باشد

شيعه می‌گوید: وقتی که شیعيان امامیه فضل و کمالات علی را به گونه‌ای دیدند که قابل شمارش نبود، که موافق و مخالف از او روایت کرده‌اند. و جمهور، از اصحاب دیگر طعن‌های فراوانی را نقل کرده‌اند، ولی از علی حتی یک طعن هم روایت نشده است. بلکه پیرو او بودند و او را امام خود قرار دادند، به گونه‌ای که موافق و مخالف او را از عیب تبرئه ساختند، ولی اصحاب دیگر را رها نمودند، بطوري كه آنان هم كه معتقد به امامتش نبودند از او روایت کرده‌اند.

در اینجا کمی از آن موارد را ذکر می‌کنیم که نزد ايشان صحیح و قابل اعتماد است، تا در روز قیامت علیه آنها حجت باشد.

یکی از آنها روایت ابو حسن اندلسی در «الجمع بین الصحاح الستة» از مؤطأ مالک و صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و ابی‌داود و نسائی از ام سلمه همسر رسول روایت کرده که فرموده آیه:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33].

«خداوند قطعاً مي‌خواهد پليدي را از شما اهل بيت دور كند و شما را كاملاً پاك سازد».

در حالی نازل شد که ما در خانه نشسته بودیم. عرض كردم: ای رسول خدا، آیا من اهل بیت هستم؟ فرمود: تو بر خیر و صلاح هستی تو همسر رسول خدا هستی. ام سلمه می‌فرماید: علی و حسن و حسین و فاطمه در خانه بودند، رسول خدا همه را با عبای خود پوشانید و فرمود: خداوندا اینها اهل بیتم هستند، آلودگی را از آنها بزدا و آنها را پاک گردان.

جواب: واقعاً فضائل ثابت شده برای ابوبکر و عمر از فضائل علی بیشترند و احادیثي را كه او ذکر کرده و به کتاب‌های قابل اعتماد اهل سنت نسبت داده، یکی از بزرگترین دروغ‌هاست، چون بیشتر احادیثی که ذکر می‌کند یا ضعیف هستند، یا موضوع و ساختگي و در دین اسلام جایگاهی ندارند و حدیث صحیحی که به آن استدلال می‌کند، به امامت علی اشاره نمی‌کند و دال بر فضل علی بر ابوبکر و عمر نیست، حتی نمی‌توان آن را از خصائص علی هم بر شمرد، چون علی در این فضل و بزرگواری تنها نیست، بلکه دیگران هم در آن با او شریک هستند، ولی ابوبکر و عمر در فضل و بزرگی و صفات پسنديده تنها هستند و هیچ کس با آنها شریک نیست. ضمناً در مقابل طعن و اشكالاتي که از شیعه متوجه آن سه خليفه می‌كنند، اشكالات بزرگ‌تري هم برای علی مطرح است.

پس روشن شد آن چه در اين باره ذكر كرد بزرگ‌ترین باطل است و برای آشکار شدن موضوع، بیشتر توضیح می‌دهیم.

می‌گوید: «او را امام خود قرار دادند به گونه‌ای که موافق و مخالف او را از عیب پاك دانستند و دیگران را رها نمودند و کسی که معتقد به امامت او هم نبوده از او روایت کرده است».

در جواب باید گفت: این کلام دروغ آشکاری است. چون مخالفان او را بی‌عیب ندانسته‌اند، بلکه آنها که بر او طعن زده‌اند طوائف متعدد اند و آنان از طعن‌زنندگان در ابوبکر و عمر و عثمان بهترند، بلكه هم خوارج و هم اصحاب و تابعيني كه عليه علي جنگيدند از ديدگاه جمهور مسلمين از شيعيان دوازده امامي بهتر اند كه معتقد به عصمت علي می‌باشند.

میان امت اسلامی تنها شیعه متعصب به ابوبکر و عمر توهين کرده‌اند و آن خوارج که علی را کافر می‌دانستد، ولايت ابوبکر و عمر را قبول داشتند و از آنها راضي بودند و گروه مروانیه که علی را ظالم قلمداد می‌کنند ابوبکر و عمر را قبول دارند حتی اعتراض آنها بر علی این بود که بر سیره و روش خلفاي راشدين حرکت نمی‌کند. چگونه رافضی می‌گوید: علی نزد مخالف و موافق بی عیب و نقص بود بر خلاف سه خلیفه قبل از خودش؟

پس روشن است طرف‌داران ابوبکر و عمر و عثمان از طرف‌داران علی بهترند. و مخالفان علی گروه معروفی بودند که از شیعه داناتر و متدین‌ترند، حتی شیعه در مقابل آنها در علم و دین ناتوان هستند و ممکن نیست رافضه بتواند عليه آنها حجت ايراد كند، با اين وجود همراه و ياور علی هم نبودند تا او را یاری کنند.

آنان که علی را مورد انتقاد قرار دادند و او را ظالم می‌دانستد به مرتد معروف نیستند، ولی مخالفین خلفاي سه گانه مانند شیعيان افراطي، از نصیریه که علی را خدا می‌دانند یا اسماعیلیه که از نصیریه هم بدترند چون علی را پیامبر می‌دانند، مرتد و کافرند و کفر و ارتداد آنها بر کسی پوشیده نیست.

آیا کسی که مقام الوهیت را برای بشر قائل باشد، یا معتقد به پیامبری بعد از محمد باشد، یا بگوید جبرئیل در ابلاغ رسالت اشتباه کرده و رسالت حق علی بود مسلمان است و می‌توان او را معتقد به قرآن دانست؟ .

اما دشمنان علی از خوارج و دیگران که علی را دشنام می‌دادند و او را نفرین می‌کرندد، به اصول و شریعت اسلام اذعان داشتند و نماز می‌خواندند و زکات را اداء می‌کردند و روزه می‌گرفتند و به حج می‌رفتند و حرام خدا را حرام و حلالش را حلال می‌دانستد و ظاهراً کافر نیستند، بلکه شعایر اسلامی را به درستي به جا می‌آوردند. البته این مطالب از کفر ابلیس مشهورترست، پس چگونه ادعا می‌شود که همه مخالفان طرف‌دار او بودند؟

اگر افرادی را که دشمن علي و دوست عثمان بودند با افرادی مقايسه كنيم که طرف‌دار علی و دشمن عثمان بودند، مي‌بينيم دوستا‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ن عثمان از چند جهت از دوستان علی بهتر و متدين‌تر هستند.

معلوم است اصحاب و تابعینی که مخالف علی بودند و او را مورد مذمت قرار دادند از دشمنان و مخالفان عثمان پرهيزگارتر بودند. اگر اهل سنت از دوستی و موالات علی دست بردارند، هرگز پیروان علی تاب مقاومت در مقابل خوارج و مروانیه را ندارند، چون گروه‌های زيادي هستند که پیروان علی توان مقابله با آنها را ندارند.

معلوم است خوارجی که علی را کافر می‌دانستند و خون او را مباح کرده بودند فقط هدفشان تقرب به‌‌ پروردگار بود، تا جايي كه یکی از شاعرانشان می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا ضربةً من تقیّ ما أراد بها |  | إلا لیبلغ من ذی العرش رضوانا |
| انی لأذکره حیناً فأحسـبه |  | أوفـی البـریة عنـدالله مـیزانـــا |

ای انسان متقی که با ضربه زدن به هدفي جز رسيدن به رضایت صاحب عرش نداشتي. من تو را هنگام ضربه زدن به یاد می‌آورم و معتقدم نزد خداوند از همه انسانها میزان نيكي‌هايت سنگين‌تر است.

ولی شاعر اهل سنت در مقابل او می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا ضربة من شقی ما أراد بها |  | الا لیبلغ من ذی العرش خسراناً |
| انی لاذکره حیناً فألــــعنه |  | لعناً وألعن عمران بن حـــطاناً |

ای انسان بدبخت و گمراهي که به علی ضربه زدی در حالی که تنها هدفت رسیدن به زیان و بدبختی نزد صاحب عرش بود. من او را در آن هنگام به یاد می‌آورم و نفرینش می‌کنم و بر عمران بن حطان نفرین می‌فرستم.

آن خوارج متشكل از هیجده گروه بودند، مانند ازارقه پیرو نافع بن ازرق[[392]](#footnote-392)، نجدات پیرو نجده حروری[[393]](#footnote-393)، اباضیه پیرو عبدالله بن اباض[[394]](#footnote-394)، مقالات و افكار و سیره و تاریخ این گروه‌ها در کتب حدیث و تاریخ و غیره مشهور است و آنها در زمان اصحاب و تابعین به سر می‌بردند و با آنها به مباحثه و مجادله می‌پرداختند، هر چند اصحاب با آنها جنگيدند، ولی نه آنها و نه علی خوارج را تکفیر نمی‌كردند.

اما در مورد غالیه (افراطي‌ها) که پیرو علی بودند، جمهور اصحاب و غير اصحاب آنها را کافر می‌دانند و علی آنها را به حکم ارتداد در آتش سوزاند و به هر کدام از آنها که دست مي‌يافت او را می‌کشت، ولی در مورد خوارج این‌گونه نبود، بلكه با آنها نجنگيد، تا اين‌كه يكي از مسلمانان را كشتند و اموال مسلمین را غارت کردند. پس علي و ديگر اصحاب طرفداران علی را مرتد مي‌دانستند، ولي در مورد مخالفان علي نه خود علي و نه ديگر مسلمانان حكم كفر صادر نكردند.

اين بيانگر اين نكته است كه در ميان مدعيان طرفداري از علي و دشمنان آن سه خليفه افرادي فاسد و سركش وجود داشتند که به اتفاق اصحاب و دیگران میان دشمنان علی مانند خوارج و غیره چنین چیزی دیده نشده است.

اما حدیث عبای رسول خدا صحیح است و امام احمد و ترمذی از ام‌سلمه[[395]](#footnote-395) آن را روایت کرده‌اند. و امام مسلم در صحیحش از عائشه روایت می‌کند که رسول خدا صبح زودی با عبای از موی سیاه بیرون آمد، حسن بن علی آمد، او را زیر عبا قرار داد، حسین آمد او را هم زیر آن قرار داد، سپس فاطمه آمد او را هم زیر عبا قرار داد و اين آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33].

«خداوند قطعاً مي‌خواهد پليدي را از شما اهل بيت دور كند و شما را كاملاً پاك سازد».

در این حدیث فاطمه و حسن و حسین با علي شریک هستند، و تنها ویژگی علی نیست. و براي همه معلوم است که زن شایستة امامت نیست، پس روشن ‌شد که چنین فضيلت مخصوص أئمه نيست، بلكه غير أئمه هم در آن مشاركت دارند. سپس مضمون حديث حاكي از اين است كه رسول خدا برای آنها دعا کرده که از پليدي و ناپاکی پاک شوند.

نهایتاً این که رسول اکرم برای آنها دعا ‌کرده تا از متقین و پرهيزگاراني باشند که اهل پليدي و ناپاكي نباشند و چنین دعایي برای هر مسلمانی لازم و دال بر امامت هم نیست.

خداوند می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ﴾ [المائدة: 6].

«خداوند نمي‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقّت اندازد، و بلكه مي‌خواهد شما را (از حيث ظاهر و باطن) پاكيزه دارد و نعمت خود را بر شما تمام نمايد».

و فرموده:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: 103].

«از اموال آنها صدقه‌اى (زكات) بگير تا به وسيله آن آنها را پاك سازى و پرورش دهى».

از اموال آنان صدقه‏اى بگير تا به وسيله آن پاك و پاكيزه‏شان سازى و برايشان دعا كن؛ زيرا دعاى تو براى آنان آرامشى است و خدا شنواى داناست.

و فرموده:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ٢٢٢﴾ [البقرة: 222].

«خداوند توبه‏كاران و پاكيزگان را دوست مى‏دارد».

پس نهایت چيزي كه در اين دعا است اين كه قدرت انجام نیکی و دوری از منکر براي آنها خواسته شده است.

ولی خداوند در مورد ابوبکر صدیق می‌فرماید:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ [اللیل: 17-21].

«و ليكن پرهيزگارترين از آن به دور داشته خواهد شد. آن كسي كه دارائي خود را مي‌دهد تا خويشتن را پاكيزه بدارد. هيچ كسي بر او حق نعمتي ندارد تا نعمت جزا داده شود. ‏ بلكه تنها هدف او جلب رضاي ذات پروردگار بزرگوارش مي‌باشد. قطعاً راضي خواهد بود و خوشنود خواهد شد».

همچنین خداوند در مورد مهاجرین و سابقین و پیروان نیکوی آنها می‌فرماید‌:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

«پيشگامان نخستين مهاجران و انصار، و كساني كه به نيكي روش آنان را در پيش گرفتند و راه ايشان را به خوبي پيمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ايشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند براي آنان بهشت را آماده ساخته است كه در زير آن رودخانه‌ها جاري است و جاودانه در آنجا مي‌مانند. اين است پيروزي بزرگ و رستگاري سترگ ».

حتماً آنها امر و فرمان خدا را عملي كرده‌ا‌ند و از منهیات پروردگار اجتناب ورزیده‌اند، چون چنین جزا و پاداشی تنها با این ویژگی قابل دستيابي است. پس در این هنگام پاک شدن از آلودگي يكي از صفات آنان است. آن چه رسول اکرم در دعايش برای آنها طلب كرده بخشی از صفات ویژة سابقین اول است و پیامبر برای غیر از یاران عبا دعا كرده كه خداوند رحمت و درود خود را بر ايشان بفرستد و براي اقوام متعدد درخواست بهشت با طلب و مغفرت و عفو کرده است که از دعای عبا بزرگ‌تر است، پس هرگز یاران عبا از مهاجرین و انصار بهتر نیستند.

اما چون خداوند بر اهل عبا واجب گردانیده که پاک باشند و از پليدي و ناپاكي دوری گزینند، پیامبر برای آنها دعا كرده تا بر انجام این فرمان مهم توفیق يابند و مستحق عذاب و سختی نشده، بلکه به فضل و بخشش نايل شوند.

\* \* \*

فصل چهاردهم   
پاسخ رد به كسي كه مدعي امامت علي است به ادعاي اين كه فقط او در وقت نجوا با پيامبر صدقه تقديم نموده است

شيعه مي‌گويد: دليل ديگر اين آيه است كه خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ﴾ [المجادلة: 12].

«اي مؤمنان! هرگاه خواستيد با پيغمبر نجوا و رازگويي كنيد، پيش از نجواي خود، صدقه‌اي بدهيد».

علی بن ابی طالب می‌گوید: هیچ کس غیر از من به این آیه عمل نکرد و با این صدقه خداوند این امر را بر امت تخفیف داد[[396]](#footnote-396).

جواب: صدقه بر مسلمانان واجب نبود تا ترک آن موجب گناه باشد، بلکه دستوری بود برای افرادی که با رسول خدا نجوا و سخن محرمانه داشتند. جمهور اتفاق دارند كه فقط علی صدقه را پرداخت کرد چون فقط او با رسول‌خدا نجوی کرد[[397]](#footnote-397).

چنین کاری مانند قربانی در تبدیل عمره به حج است، یا مانند دستور به ذبح حیوان هنگام منع شدن از حج، یا قربانی هنگام تراشیدن موی سر و غیره است.

آیة کفاره در مورد کعب بن عجره نازل شد كه وقتی پیامبر از کنار او عبور کرد كه در آتش زير ديگ غذا مي‌دمد و بر اثر شپش در موي سرش، اذیت مي‌شد[[398]](#footnote-398).

یا مانند دستور دادن به افراد بیمار يا مسافر كه روزه‌ را در روزهاي ديگر اعاده كنند. یا به کسی که سوگندش را می‌شکند دستور داده ده نفر را بپوشاند یا غذا دهد یا برده‌ای را آزاد کند.

یا دستور می‌دهد به هركس به نماز می‌ايستد دست و صورت و غیره را بشوید. یا هنگام خواندن قرآن به گفتن «اعوذ بالله» دستور می‌فرماید.

دستورات مشروط به شرط، اگر فقط یک نفر موفق به اجراي آنها شد، غير او به عملي كردن آن امر نمي‌شود. مسألة نجوا از اين نوع است، زيرا قبل از نسخ كسي با رسول خدا نجوا نكرد جز علي، پس بر افرادی که موفق به نجوا نشده‌اند جرم و گناهي ثابت نمي‌گردد. پس پرداخت صدقه براي نجوا از ويژگيهاي أئمه نيست، و نيز ويژگي منحصر به فرد علی نيست.

نمی‌توان گفت: غیر از علی افرادی بدون صدقه با رسول خدا نجوا کرده‌اند، چون مدت حکم آیه آن‌قدر طولاني نبوده كه در آن مدت کوتاه کسی نیازمند نجوا بوده باشد، و اگر امکان داشته باشد که بعضی نجوا کرده باشند، لازم نیست آنها ابوبکر و عمر بوده باشند. چگونه ممکن است ابوبکر بخيل بوده باشد در حالی که همه ثروت و دارايی خويش را تقدیم رسول خدا كرد، یا عمر كه نصف مالش را به رسول خدا می‌سپارد و هیچ نجوايی هم نکرد. علی در مقابل نجوا با رسول خدا یک دینار بخشيد، ولی ابوبکر همه مالش و عمر نصف مالش را بدون نجوا صدقه داد، کدام یکی بهتر است؟

زید بن اسلم از پدرش روایت می‌کند كه از عمر شنید می‌گفت: پیامبر دستور داد كه صدقه بدهيم، پس آن روز مالي در دست داشتم، با خود گفتم: امروز از ابوبکر سبقت می‌گیرم، چون هیچ وقت نتوانسته‌ام از او سبقت گیرم. پس نصف دارایي‌ام را آوردم. پیامبر فرمود: چقدر برای خانواده‌ات نگه داشته‌ای ای عمر؟ گفتم: به اندازة اين که آورده‌ام. گفت: ابوبکر نیز همه دارایی‌اش را آورد. پس پیامبر فرمود: ای ابوبکر تو چقدر برای خانواده‌ات جا گذاشته‌ای؟ ابوبکر گفت: من خدا و رسولش را برایشان گذاشته‌ام! گفتم: من هرگز نخواهم توانست از تو سبقت بگیرم ای ابوبکر!.

\* \* \*

فصل پانزدهم   
پاسخ رد به كسي كه مدعي امامت علي است به دلیل اين كه علي گفته من صاحب جهاد هستم

شيعه گوید: از محمد بن کعب قرظی روایت است که گفت: طلحه بن شیبه که از بنی‌عبدالدار است و عباس بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب هر کدام به خود می‌بالیدند، بدین جهت که طلحه بن شیبه گفت: کلید کعبه با من است اگر بخواهم شب آنجا می‌مانم. عباس هم گفت: من به حجاج آب زمزم می‌دهم و مسؤلیت این امر به عهده‌ی من است. پس اگر بخواهم در مسجد خواهم ماند. و علی گفت: من نمی‌دانم شما چه می‌گویيد؛ من شش ماه پیش از همه مردم رو به قبله نماز خوانده‌ام و من صاحب جهاد می‌باشم.

در این هنگام این آیه نازل شد که خداوند می‌فرماید:

﴿أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ كَمَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَجَٰهَدَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ لَا يَسۡتَوُۥنَ عِندَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٩﴾ [التوبة: 19].

«آیا آب‌دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را همسان کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کرده است؟ در نزد خدا برابر نمی‌باشند، و خداوند مردمانی را که ستم می‌کنند رهنمود نمی‌سازد».

پاسخ: این عبارت در هیچ یک از کتاب‌های معتبر وجود ندارد، بلکه نشانه‌های دروغ بودن آن آشکار است. به عنوان نمونه: شخصی به نام طلحه بن شیبه اصلاً وجود ندارد، بلکه خادم کعبه، شیبه بن عثمان بن ابی طلحه بود[[399]](#footnote-399)و این به تنهایی به عنوان دلیل عدم صحت این حدیث کافی است. سپس قول عباس که می‌گوید: اگر بخواهم در مسجد می‌مانم. «ماندن او در مسجد چه افتخاری دارد، که او به خود ببالد؟!».

سپس قول علی که می‌گوید: من شش ماه پیش از مردم نماز خوانده‌‌ام، سخنی است که باطل بودنش بدیهی و آشكار است. چون فاصلة زمانی مسلمان شدن او و زید و ابو بکر و خدیجه بيش از چند روز نبوده است، پس چگونه او شش ماه پیش از مردم نماز خوانده است؟!.

وهرگز علی نگفته: من صاحب جهاد هستم. چون تعداد بی‌شماری با او به جهاد رفته‌اند.

اما راجع به حدیث بايد گفت: این حدیث را مسلم در صحیح خود[[400]](#footnote-400) نقل كرده كه لفظ آن از نعمان بن بشیر روایت است كه گفت: من نزد منبر پیامبر بودم. مردی گفت: برای من مهم نیست که پس از مسلمان شدنم، جز آب دادن به حاجیان هیچ کار دیگری انجام ندهم. و مرد دیگری گفت: من هم برایم مهم نیست، اگر پس از مسلمان شدنم هیچ کاری را انجام ندهم جز تعمیر مسجد الحرام. و یکی دیگر گفت: جهاد در راه خدا مهم‌تر است از آن‌چه شما گفتید. پس عمر آنها را توبیخ نمود و گفت: نزد منبر پیامبر صدایتان را بلند مي‌کنید – و آن روز؛ روز جمعه بود- من پس از نماز جمعه خدمت پیامبر می‌روم ودر رابطه با این موضوع از ایشان طلب فتوا می‌کنم پس این آیه نازل شد:

﴿أَجَعَلۡتُمۡ سِقَايَةَ ٱلۡحَآجِّ وَعِمَارَةَ ٱلۡمَسۡجِدِ﴾ [التوبة: 19].

این حدیث نه از ویژگی‌های أئمه است و نه از ویژگی‌های علی. چون آنان که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌اند و در راه خدا جهاد کرده‌اند، تعدادشان خیلی زياد بوده. و همه مهاجر و انصار هم در این صفت سهیم هستند مخصوصاً که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٢٠﴾ [التوبة: 20].

«كساني كه ايمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (كوشيده‌اند و) جهاد نموده‌اند، داراي منزلت والاتر و بزرگتري در پيشگاه خدايند، و آنان رستگاران و به مقصودرسندگان (و سعادتمندان دنيا و آخرت) مي‌باشند».

و شکی نیست که جهاد ابوبکر به جان و مالش بزرگتر و مهم‌تر از جهاد علی و غیر او می‌‌باشد. چنانکه پیامبر در حدیث صحیح می‌فرماید: منت دارترین مردم برما در مصاحبت و بخشيدن دارائی ابوبکر می‌باشد[[401]](#footnote-401). و نیز فرموده است: «دارايی هیچ کس به اندازه‌ی دارايی ابوبکر به من سود نرسانده»[[402]](#footnote-402). و ابوبکر با دست و زبان مجاهدت كرده و اولین دعوت‌گر در راه خدا بوده و نخستين کسی است- پس از پیامبر - که در راه خدا اذیت شد. و اولین کسی است که از پیامبر دفاع نموده و در هجرت و جهاد با پیامبر خدا مشارکت نموده است و در روز بدر تنها او با پیامبر در سايبان بوده و از او محافظت مي‌كرد. و در جنگ اُحُد ابوسفیان تنها در مورد پیامبر و ابوبکر و عمر سؤال نمود، آنگاه که گفت: آیا محمد در میان شماست؟ پیامبر فرمود: کسی به او جواب ندهد. سپس گفت: پسر ابی قحافه در میان شماست؟ باز پيامبر فرمود: کسی به او جواب ندهد. سپس گفت: ابن خطاب در میان شما است؟ پیامبر فرمود: جوابش ندهید. سپس ابوسفیان گفت: از دست آنها خلاص شديد!. عمر نتوانست خود را کنترل کند و گفت: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا، آنهايی که برشمردی زنده هستند و خداوند آنها را نگاه داشته تا تو را ذلیل و زبون کنند». این حدیث را بخاری و غیره بیان كرده‌اند[[403]](#footnote-403).

\*\*\*

فصل شانزدهم   
هشدار در مورد اين‌كه ضروري نيست هرچه در مسند احمد / جمع‌آوري شده صحيح باشد

شيعه می‌گوید: يكي دیگر از دلايل امامت علي روايتي است که احمد بن حنبل از انس بن مالک روایت نموده که گفت: به سلمان گفتیم: از پیامبر سؤال كن که نائب و ولی ایشان کیست؟ پس سلمان عرض كرد: ای رسول خدا! نائب و ولی و امین تو کیست؟ پیامبر فرمود: «ای سلمان نائب و وصی موسی چه کسی بود؟ گفت: یوشع بن نون. فرمود: نائب و وصیّ من که قرض‌هايم را پرداخت كند و وعده‌هایم را عملي كند علی بن ابی طالب است».

جواب: این حدیث به اتفاق اهل حدیث دروغ و موضوع است[[404]](#footnote-404) و در مسند امام احمد هم نیامده است.

امام احمد کتابی را در موضوع «فضائل اصحاب» نوشته که در آن به بیان فضائل ابوبکر و عمر و عثمان و علی و گروهی از اصحاب، پرداخته و هر چه در این رابطه روایت شده اعم از صحیح و ضعیف، آن را ذکر نموده است[[405]](#footnote-405). پس همه آنچه او روایت نموده، صحیح نیست. سپس ناگفته نماند در آن کتاب، زياده‌هايي هست که قسمتی از آنها را پسرش عبدالله، افزوده و قسمت دیگری هم از روایات قطيعی، از استادانش می‌باشد.

و آن اضافاتی که قطيعی افزوده، بیشتر دروغ و نادرست هستند. چنانکه بعداً به گوشه‌ای از آنها اشاره خواهد شد. و استادان قطيعی از کسانی روایت نموده‌اند که در طبقه و ردیف امام احمد قرار داشته‌اند. و آن رافضی‌های نادان همين‌كه حدیثی را در آن دیده‌اند؛ فکر کرده‌اند احمد بن حنبل آن را روایت کرده است، در حالی که از روايت قطيعی از استادانش و از کسانی است که از طبقه‌ی‌ امام احمد / روایت نموده‌اند. و در مسند هم زياده‌هايي وجود دارد که مربوط به پسرش عبد الله هستند، به خصوص مسند علی ابن ابی‌طالب که زياده‌هاي فراواني در آن وجود دارد[[406]](#footnote-406)**.**

فصل هفدهم  
فضيلت حمل علي توسط پيامبر

رافضی گفت: از یزید بن ابی مریم، از علی روایت است که گفت: من همراه پیامبر رفتم تا به کعبه رسیدیم. پیامبر فرمود: بنشین! پس روی شانه‌ام بالا رفت، بلند شدم تا پیامبر را بالا حمل كنم، پیامبر احساس كرد که توان حمل او را ندارم، از روی شانه‌ام پایین آمد و نشست و فرمود: تو برو روي شانه‌‌ام. پس من بالای شانه‌ي او رفتم و مرا بلند کرد تا روی بام کعبه بالا رفتم- به گونه‌اي که خیال می‌کردم اگر بخواهم می‌توانم به آسمان هم برسم- و روی بام پوشيده از مجسمه‌های برنجی و مسي بود، آنها را به این سو و آن سو كنار زدم تا روي بام مستقر شدم. پیامبر فرمود: آنها را پرت کن، پس آنها را پرتاب نمودم و مانند شیشه خورد می‌شدند. سپس پایین آمدم و همراه پیامبر رفتیم و از هم سبقت می‌گرفتیم تا به خانه رسیدیم و خود را پنهان نمودیم از ترس اینکه یکی ما را ببیند.

جواب: اگر این روايت صحیح هم باشد بیانگر هیچ یک از ویژگی‌های أئمه یا ویژگی علی نمی‌باشد. چون پیامبر نماز می‌خواند در حالی که أمامه دختر ابی العاص بن ربیع روی دوش مبارکش بود. وقتی که به سجده می‌رفت او را روی زمین می‌گذاشت و وقتی بلند می‌شد او را روی دوش خود حمل می‌نمود. و بارها نیز هنگام سجده، حسن ‌خود را روی دوش ایشان قرار می‌داد، و پیامبر می‌فرمود: پسرم روی شانه‌ام سوار شده و پیشانی او را می‌بوسید.

پس وقتی که دختر بچه و پسر بچه را روی دوش خود قرار داده باشد، حمل نمودن علی هیچ‌گونه خصوصیت و امتيازي در بر ندارد، چون دیگران را هم حمل نموده است. علاوه بر اين، حمل نمودن علی به خاطر این بوده که علی نتوانست ایشان را حمل نماید. پس این از فضائل پیامبر است نه از مناقب علی، چون فضیلت کسی که پیامبر را حمل می‌کند بزرگ‌تر از فضائل کسی است که پیامبر او را حمل نموده، چنانکه در جنگ اُحد گروهی از صحابه ایشان را به دوش کشیدند مانند طلحه بن عبیدالله[[407]](#footnote-407)که در این صورت طلحه به پیامبر خدا سود رسانده، ولی او (علی) از پیامبر سود برده و مسلّم است کمک رساندن به مال وجان به پیامبر مهم‌تر و با ارزش‌تر از کمک گرفتن از پیامبر خدا است.

فصل هيجدهم   
حديث: أنت منّي و أنا منك (تو از من و من از تو هستم)

شيعه می‌گوید: از پیامبر خدا روایت شده که به علی گفت: «تو از من هستی و من از تو»

جواب: این حدیث صحیح است و بخاری و مسلم آن را در صحیح خود ازحدیث برّاء بن عازب؛ این چنین نقل نموده‌اند: هنگامی که علی و جعفر و زید در خصوص دختر حمزه، با هم اختلاف داشتند، و پیامبر به نفع پسر خاله‌اش حکم نمود و او را به جعفر داد، به علی فرمود: «تو از من هستی و من از تو هستم»[[408]](#footnote-408). و به جعفر هم گفت: «تو هم از لحاظ قیافه و هم از لحاظ اخلاق، به من شباهت داری».و به زید هم گفت: «تو برادر و دوست ما هستی».

اما این جمله را پیامبر به گروهی از اصحاب نیز گفته است. چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری آمده که پیامبر فرمود: همانا اشعری‌ها وقتی که دارايی خود را در جنگ از دست می‌دهند، یا نفقه عیالشان در مدینه کم می‌شود. هرچه دارند، آن را در یک جامه گرد می‌آورند و به طور مساوی میان خود تقسیم می‌کنند. آنها از من هستند و من از آنها هستم[[409]](#footnote-409).

و در مورد جلبیب فرمود: او از من است و من از او هستم. مسلم در صحیح خود[[410]](#footnote-410) از ابی برزه نقل می‌کند که گفت: در غزوه‌ای در خدمت پیامبر بودیم، خداوند غنیمت‌هایی به ایشان ارزانی داشت. خطاب به یارانش فرمود: آیا کسی را گم کرده‌اید؟ گفتند: بله فلانی و فلانی و فلانی. سپس گفت: کس دیگری را گم کرده‌اید؟ گفتند: بله فلانی و فلانی. باز فرمود: کس دیگری هست که نیامده باشد؟ گفتند: خیر. پیامبر فرمود: امّا من یکی را از دست داده‌ام وآن جلیبیب است. او را پیدا کنید. پس برای پیدا کردن او به جستجو در میان کشته شدگان پرداختند و او را در کنار هفت نفر یافتند که آنها را کشته بود. و خود هم کشته شده بود. پیامبر سر جنازه‌اش ایستاد و فرمود: «هفت نفر را کشته سپس او را کشته‌اند، این (با اشاره به جنازه‌اش) از من است و من از او هستم». این جمله را دو بار تکرار کرد و فرمود: او را روی بازوهایش قرار دهید در حالی که هر دو بازویش قطع شده بود، سپس پیامبر برايش قبر کند و او را در قبرش گذاشت و در مورد غسل او چيزي نفرمود.

پس روشن شد كه فرمودة پيامبر خطاب به علي: «تو از من هستی و من از تو هستم» ویژة علی نیست، بلکه اين جمله را به اشعری‌ها و به جلیبیب هم فرموده است. پس وقتی که از خصایص او نبوده باشد -بلکه افراد دیگری که قدر و منزلتشان از خلفای سه‌گانه هم پایین‌تر بوده، در این موضوع با او شریک بوده‌اند- پس این سخن پیامبر دلیل بر برتري و امامت علی نیست.

\* \* \*

فصل نوزدهم   
فضايل دهگانة علي

رافضی می‌گوید: از عمر بن میمون روایت است که گفت: علی بن ابی طالب ده فضیلت دارد که جز او کسی آنها را ندارد. پیامبر در باره‌ی او گفت: مردی را می‌فرستم که هرگز خداوند او را رسوا نمی‌کند، خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسولش او را دوست دارند. پس مدتی با خود فکر کرد و گفت: علی ابن ابی طالب کجاست؟ گفتند: چشم درد دارد و الآن در آسیاب مشغول آرد درست کردن است. گفت کس دیگری نبود مشغول آسیاب کردن باشد؟ پس علی آمد در حالی که چشمانش کم‌سو و تار بودند و به حدی درد داشتند که نزدیک بود چیزی را نبیند. سپس در چشمانش تف کرد و سه بار پرچم را به اهتزار در آورد، سپس آن را به او داد. و او صفیه دختر حیی را آورد. و سورة توبه را توسط ابوبکر فرستاد، سپس علی را راهي كرد تا آن را از او بگیرد. و گفت: هیچ کس آن را نمی‌برد جز کسی که او از من است و من از او هستم.

و گفت: پیامبر به عمو زاده‌هایش گفت: کدام یک از شما مرا ولی دنیا و قیامت خود قرار می‌دهد؟ هیچ کدام جواب ندادند، جز علی که در آنجا نشسته بود، گفت: ای پیامبر خدا! من تو را ولی دنیا و آخرت خود قرار می‌دهم. او را ترک نمود و رو به يكايك آنها کرد و گفت: کدام یک از شما مرا ولی دنیا و آخرت خود قرار می‌دهد؟ کسي جواب نداد، سپس علی گفت: من تو را ولی دنیا و آخرت خود قرار می‌دهم. پیامبر فرمود: تو در دنیا و آخرت ولی من هستی.

و می‌گوید: علی نخستين کسی است که پس از خدیجه اسلام را پذيرفت. و پیامبر عبای خود را گرفت و روی علی و فاطمه و حسن و حسین گذاشت و فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33].

«خداوند قطعاً مي‌خواهد پليدي را از شما اهل بيت (پيغمبر) دور كند و شما را كاملاً پاك سازد».

بعد می‌گوید: علی جانش را فدا کرد. لباس پیامبر را پوشید و در جای او خوابید و مشرکان بسوي او سنگ پراكني کردند.

پیامبر همراه مردم در غزوه‌ی تبوک بیرون رفت، علی گفت: آیا من هم با شما بیایم؟

فرمود: نه. علی گریه کرد و پیامبر فرمود: آیا راضی نمی‌شوی تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ جز این که تو پیامبر نیستی، من نباید بروم مگر اینکه تو جانشین من باشی.

سپس می‌گوید: پیامبر به علی گفت: تو بعد از من در میان مؤمنین ولي و جانشین هستی.

سپس پیامبر فرمود: درهای مسجد را ببندید جز درب علی را. و درب علی راه ورود به مسجد بود و جز آن راه دیگری نداشت. در حالي كه علي با حالت جنابت داخل مسجد می‌شد.

و باز به علی گفت: هر کس من مولایش هستم علی هم مولای اوست.

و به صورت «مرفوع» روایت شده که سورة برائت را توسط ابوبکر به مکه فرستاد، سپس به علی فرمود: ابوبکر را بازگردان و خودت آن را برسان و ابلاغ كن. وقتی که ابوبکر خدمت پیامبر بازگشت گریه كرد و گفت: ای پیامبرخدا آیا راجع به من چیزی روی داده؟ پیامبر فرمود: خیر، لیکن به من دستور داده شد که هیچ کس آن را نرساند جز خودم یا مردی از خودم.

جواب: این حدیث مسند و مرفوع نیست، بلکه مرسل است. البته اگر ثابت شود که عمرو ابن میمون آن را نقل نموده‌ باشد. و در این حدیث الفاظی وجود دارد که به دروغ به پیامبر نسبت داده شده‌اند. مانند جمله: آیا راضی نیستی تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، و من نباید بروم مگر اینکه تو را جانشین خود قرار دهم.

پیامبر بارها به سفر رفته و غیر علی را بر مدینه امير قرار داده است، مانند عُمرة حدیبیه که علی با ايشان همراه بود و کس دیگری را جانشین خود قرار داد. و بعد از آن در خیبر، و در غزوة فتح مكه و حُنین و طائف و آخرين حج و غزوة بدر و در همه اینها علی همراهش بوده و کسي دیگر را جانشین خود بر مدینه قرار داده است و در اغلب غزوه‌ها اگر چه جنگ هم روی نداده باشد علی با او بوده و کس دیگری را جانشین قرار داده است.

و اگر گفته شود: پیامبر همیشه برترها را جانشین قرار داده، پس باید گفت: در این صورت علی در اکثر غزوه‌ها و حج عمره‌ها کمتر از دیگران بوده، به خصوص وقتي که خلافت بر مردان مؤمن بوده باشد، در حالی که در جنگ تبوک خلافت او بر زنان و کودکان و ناتوانان یا کسانی که متهم به نفاق بوده‌اند، بوده. و درآن هنگام مدینه امن بوده و جانشین نیاز به جهاد و مبارزه نداشت، بر خلاف اکثر جانشینی‌های دیگر.

همچنین جمله: «همه درها را ببندید جز درب علی» این را شیعه جهت مقابله به مثل وضع نموده‌اند[[411]](#footnote-411)، چون حدیثی که از ابی‌سعید از پیامبر نقل شده؛ این است که پیامبر هنگام بيماري که بر اثر آن وفات یافت، فرمود: «ابوبکر با بخشش مال و رفاقت بيش از همه بر من منت دارد، اگر غیر ا‌‌ز خدا خليل و محبوب صميمي برمی‌گزیدم، ابوبکر را خليل و محبوب خود قرار می‌دادم، لیکن پيوند برادری و دوستی اسلامی را با او دارم. تمام درهای داخل مسجد را ببندید جز درب ابوبکر را». در صحیح بخاری و مسلم هم از روايت ابن عباس روايت شده است[[412]](#footnote-412).

و اين‌كه رافضی می‌گوید: «تو جانشین من در میان مؤمنان هستی» به اتفاق تمام محدثین ساختگي و دروغ محض است. و اگر فرضاً صحیح هم باشد، نه از خصوصیات ویژة أئمه است و نه منحصر به علي. بلکه دیگران هم در آن شریک هستند. همچنان که در دوستی خدا و رسول از طرف او و دوستی خدا و رسول نسبت به او، و نیز در موضوع خلافت او، و این که او نسبت به پیامبر همچون هارون نسبت به موسی است. و مانند این که «علی مولای کسی است که پیامبر را مولای خود قرار داده».چون هر مؤمنی خدا و رسولش را مولای خود می‌داند، در تمام این موارد غیر علی نیز با اوشریک بوده‌اند.

ومثل جریان رساندن سوره‌ی برائت که «کسی نباید آن را برساند مگر یکی از طائفه‌ی بنی‌هاشم». این هم مخصوص علی نبوده، بلکه همه بنی‌هاشم در آن با او شریک بودند. چون رسم و عادت بر اين بوده که نقض عهد و بستن پیمان باید از طرف یکی از افراد قبیله‌ی توانمند باشد.

فصل بيستم   
فضيلت محبّت علي

رافضی می‌گوید: يكي دیگر از آن دلايل این است که اخطب خوارزم از پیامبر روایت نموده که فرمود: «ای علی! اگر کسی به اندازة مدت زمانی که نوح میان قومش بوده خدا را بندگی کند و به اندازه‌ی کوه احد جواهرات داشته باشد و آن را در راه خدا خرج کرده باشد و آن قدر عمرش طولانی باشد که هزار حج را با پای پياده به جاي آورد، سپس در راه خدا بین صفا و مروه مظلومانه کشته شود، اما تو را مولای خود قرار نداده باشد؛ بوی بهشت به مشامش نمي‌رسد و هر گز داخل آن نمی‌شود».

مردی به سلمان گفت: چقدر علی را دوست داری؟ گفت: شنیدم از پیامبرخدا فرمود: کسی که علی را دوست داشته باشد من را دوست دارد، و کسی که نسبت به علی کینه داشته باشد؛ نسبت به من کینه دارد.

و از انس نيز روایت است که گفت: پیامبر فرمود: خداوند از نور سيماي علی هفتاد هزار فرشته آفریده که برای او و دوستدارانش تا روز قیامت طلب آمُرزش می‌کنند.

و ابن عمر می‌گوید: پیامبر فرموده: کسی که علی را دوست داشته باشد، خداوند نماز و روزه و عبادات او را قبول می‌کند و دعایش را اجابت مي‌كند. آگاه باشید کسی که علی را دوست داشته باشد خداوند به اندازه‌ی هر رگ که در بدن دارد در بهشت به او شهر می‌بخشد. آگاه باشید کسی که آل‌محمد را دوست داشته باشد؛ از ناراحتی‌های حساب و میزان اعمال قیامت در امان خواهد بود. و کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد، من با همه پیامبران ضامن و پشتیبان او در بهشت خواهیم بود. و کسی که آل محمد را دوست نداشته باشد، درحالی زنده می‌شود که در پیشانی او نوشته شده، بی‌بهره از رحمت الهي.

و از عبدالله بن مسعود روایت شده که گفت: از پیامبر شنیدم می‌فرمود: کسی که فکر می‌کند به من و آنچه آورده‌ام ایمان دارد؛ اگر نسبت به علی نفرت داشته باشد، دروغگو است و ایمان ندارد.

و از ابی‌برزه روایت شده که گفت: روزی در محضر پیامبر نشسته بودیم که پیامبر فرمود: قسم به کسی که جان من در دست اوست در روز قیامت هیچ کس قدم بر نمی‌دارد تا اینکه خداوند چهار چیز را از او نپرسد: 1- از عمرش که چگونه آن را سپری کرده است. 2- از جسمش که چگونه آن را فرسوده نموده است.3- از دارائیش که چگونه آن را به دست آورده و در چه راهی آن را صرف نموده است 4- و از دوستی ما و اهل بیت. عمر به او گفت: نشانه‌‌ی دوستی ما بعد از شما چیست؟ پیامبر دستش را روی سر علی ابن ابی طالب – که در کنار او بود –كشيد و فرمود: نشان دوستی شما نسبت به من بعد از وفاتم دوستی این است.

و از عبدالله ابن عمر روایت است که گفت: شنیدم از پیامبر خدا سؤال شد: در شب معراج پروردگارت با چه زبانی تو را مخاطب قرار داد؟ فرمود: پروردگارم با زبان علی مرا خطاب كرد و به من الهام نمود. عرض كردم: بار الها مرا مورد خطاب قرار داده‌ای یا علی را؟ فرمود: من همچون اشیاء نیستم، با مردم مقایسه نمی‌شوم و با اشیاء توصیف نمی‌گردم. تو را از نور خود آفریده‌ام و علی را از نور تو. به راز دلت پی بردم، در دل تو محبوب‌تر از علی نیافتم، پس به زبان او تو را مخاطب قرار دادم تا دلت آرام گیرد.

و از ابن عباس روایت شده که گفت: پیامبر فرمود: اگر نیزارها قلم باشند و دریاها مرکب شوند و جِن‌ها شمارشگر باشند و انسان‌ها نویسنده؛ نخواهند توانست فضائل علی را بشمارند و بنویسند.

و باز او می‌گوید: پیامبر فرمود: خداوند پاداشی را برای فضائل علی قرارداده که قابل شمارش نیست، هر کس یکی از آن فضائل را یاد کند و به آن اقرار نماید؛ خداوند تمام گناهان قبلی و بعدی او را می‌آمرزد، و هر کس یکی از فضائل او را بنویسد، تا وقتی که آن نوشته ماندگار است فرشتگان برایش طلب مغفرت می‌کنند. و کسی که یکی از فضائل او را بشنود، خداوند همه گناهانی را که به سبب گوش مرتکب شده می‌بخشايد، و کسی که کتابی را در مورد فضائل او مطالعه کند، خداوند همه گناهانی را که با چشم مرتکب شده می‌آمرزد، سپس فرمود: نگاه کردن به سيماي امیرمؤمنان علی و یاد او عبادت است. خداوند ایمان هیچ کس را نمی‌پذیرد مگر اینکه علی را ولی خود قرار دهد، و از دشمنانش بيزاري جويد.

و از حکیم بن حزام؛ از پدرش از پدر بزرگش، از پیامبر روایت است که فرمود: مبارزه علی با عمرو ابن عبدود در روز خندق برتر است از عمل امتم تا قیامت.

و از سعد ابن ابی‌وقاص روایت است که گفت: معاویه بن ابی‌سفیان به سعد دستور داد که علی را دشنام دهد، او امتناع ورزید. معاویه گفت: چرا او را دشنام ندادی؟ گفت: پیامبر سه نکته مهم را در مورد او فرموده که هرگز او را دشنام نمی‌دهم و اگر پیامبر یکی از آنها را در حق من می‌فرمود برایم از شتر سرخ گران‌بها‌تر بود. شنیدم که پیامبر هنگامی که علی را در يكي از غزوه‌ها جانشین خود قرار می‌داد، علی گفت: ای پیامبر آیا من را با زنان و کودکان جا می‌گذاری؟ فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؟. و باز شنیدم که در روز خیبر فرمود: پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. گفت: مدتی بعد، پیامبر فرمود: علی را برایم صدا کنید، سپس علی آمد در حالی که چشمانش درد داشتند و کم بينا شده بودند، پیامبر در چشمان او تف کرد و بعد پرچم را به او سپرد که خداوند فتح را نصیب او گرداند. و این آیه نازل شد:

﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلۡكَٰذِبِينَ ٦١﴾ [آل‌عمران: 61].

«بگو: بيائيد ما فرزندان خود را دعوت مي‌كنيم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانيد، و ما زنان خود را دعوت مي‌كنيم و شما هم زنان خود را فرا خوانيد، و ما خود را آماده مي‌سازيم و شما هم خود را آماده سازيد، سپس دست دعا به سوي خدا برمي‌داريم و نفرين خدا را براي دروغگويان تمنّا مي‌نمائيم».

پیامبر علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا کرد و گفت: اینها اهل و خاندان من هستند.

جواب: اخطب خوارزم در این زمینه كتابي دارد که سرشار از احادیث دروغین است. و دروغ بودن آنها بر کسی که کم‌ترین شناخت را در مورد احادیث داشته باشد پوشیده نیست، چه رسد به علمای حدیث! و باید گفت که او نه اهل حدیث است و نه از کسانی است که در این زمینه مرجعيت دارد[[413]](#footnote-413). و این روايات از جمله احادیثی هستند که حدیث شناسان آنها را دروغ قلمداد کرده‌اند، در حالی که این مرد مدعي است احادیثی که روایت نموده، نزد حدیث شناسان صحیح می‌باشند.

می‌گویم - از قول خودشان و از کتاب‌هايی که به آنها اعتماد دارند - چگونه چیزی را ذکر می‌کنند که بر دروغ و موضوع بودنش اتفاق دارند و در هیچ یک از کتاب‌های معتمد حدیث نقل نشده است و هیچ یک از علمای حدیث آن را صحیح ندانسته‌اند؟!.

ده حدیث اول تا آخر حدیث: «کشتن عمرو بن عبد ودّ توسط علی همه دروغ هستند»، و امّا حدیث سعد که امیر معاویه به او دستور می‌دهد دشنام دهد و او امتناع می ورزد ...تا آخرحدیث، این حدیث صحیح است و امام مسلم در صحیح خود آورده است[[414]](#footnote-414) و در آن سه فضیلت را برای علی بیان نموده است که نه از ویژگیهای ائمه است و نه از خصوصیات منحصر به فرد علی. چون این که می‌گوید: در يكي از غزوه‌ها او را جانشین خود نموده و علی گفت: ای پیامبر خدا مرا با زنان و کودکان جا می‌گذاری...تا آخر حدیث، از ویژگیهای علی نیست، چون در مدینه غیر از او را نیز جانشین خود نموده و جانشینی علی کامل‌تر و مهم‌تر از جانشینی دیگران نبوده است؟ چون پیامبر در هر غزوه‌ای مردانی را از مهاجرين و انصار در مدینه جا می‌گذاشت جز در غزوه‌ی تبوک که به همه مسلمانان دستور داد به جهاد بروند و هیچ کس جز سركشان و معذوران و زنان و کودکان در شهر باقي نماندند، به همین جهت علی به این جانشینی راضی نبود و گفت: آیا مرا با زنان و کودکان جا می‌گذاری و مرا با خود نمی‌بری؟ پس پیامبر برایش توضيح داد که ماندن در مدینه نقص و توبیخ نیست، موسی که هارون را بر قومش جانشین قرار داد به خاطر اعتماد و امانت‌داريش بود، پس تو هم همین طور نزد من امین هستی، به همین جهت تو را جانشین قرار می‌دهم با این تفاوت که موسی پیامبری را به جای خود قرار داد و به دنبال من پیامبری نخواهد بود تا او را جانشین قرار دهم. و این تشبیه در اصل جانشینی است. چون موسی، هارون را بر همه بنی‌اسرائیل جانشین قرار داد. اما پیامبر علی را بر تعداد کمی از مسلمانان جانشین قرار داد و اکثریت غالب مسلمانان همراه پیامبر در جنگ بودند و تشبیه او به هارون، بزرگتر از تشبیه ابوبکر و عمر؛ یکی به ابراهیم و عیسی و دیگری به نوح و موسی نیست؛ زیرا آن چهار نفر بزرگتر از هارون هستند، در حالی که هریک از ابوبکر و عمر را به دو نفر تشبیه نموده است، نه به یک نفر. پس تشبیه ابوبکر و عمر به آن چهار نفر بزرگتر از تشبیه علی به هارون است. چون تشبیه علی به هارون نمونه‌هایی در میان اصحاب دارد. در حالی که تشبیه آن دو نفر به پیامبران شبیه و نظیر ندارد. بنا براین جانشینی از ویژگی و خصوصیات نیست و تشبیه به پیامبر در برخی از احوال و شرايط، از خصائص و ویژگی‌ها محسوب نمی‌شود.

و در مورد جمله‌ی: پرچم را به دست کسی می‌دهم که خداوند و رسولش را دوست دارد ... تا آخر حدیث، این حدیث صحیح‌ترین حدیثی است که در مورد فضائل علی وارد شده است. صحیحین آن را نقل نموده‌اند. امّا این وصف نه مختص به أئمه است و نه به علی. چون خدا و پیامبر، هر مؤمن پرهیزکار را دوست دارند. و هر مؤمن پرهیزکاری نیز خدا و رسولش را دوست دارد. ولی این حدیث زیباترین حدیثی است که علیه نواصب، بدان استدلال می‌شود که نه علي را دوست دارند و نه مولایش قرار می‌دهند، بلکه از او بيزاري مي‌جويند. و چه بسا تکفیرش می‌کنند و او را فاسق می‌شمارند مانند خوارج. پیامبر گواهی داده که او خدا و رسولش را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند.

اما این دلیل به نفع رافضی‌ها هم -که نصوص دال بر فضائل صحابه را مربوط به قبل از مرتد شدن آنها می‌دانند- نیست، چون خوارج و بعضی از هواپرستان مانند معتزله و بعضی از مروانیه‌ و پیروانشان که علی را ناسزا مي‌گويند و از او تنفر دارند، در باره‌ی او نیز چنین می‌گویند!.

ولی این باطل است؛ زیرا چگونه ممكن است خدا و رسولش کسانی را مي‌ستايند که می‌دانند به کفر بر مي‌گردند و با آن از دنیا می‌روند؟!.

همچنین درحدیث مباهله فاطمه و حسن و حسین شریک او هستند، چنانکه در حدیث کساء آنها را شریک او قرار داده است. پس معلوم است که موضوع مختص به مردان و حتي پيشوايان نیست، بلکه شامل زنان و کودکان هم بوده است. چون حسن و حسین در وقت مباهله کوچک بودند؛ زیرا مباهله بعد از فتح مکه در سال نهم یا دهم، وقتی که گروهی از طائفة نجران به آنجا آمدند، روی داد و وقتی که پیامبر وفات يافت، حسین هفت سال را تمام نکرده بود و حسن نيز حدود یک سال از او بزرگ‌تر بود. و اینکه پیامبر آنها را خواند بخاطر این بود که او دستور داد هرکدام (از طرفین) بستگان خود را اعم از فرزندان و زنان که از لحاظ نسب به او نزدیک هستند، فراخوانند، پس هر کدام فرزندان و زنان و مردان نزدیک به خود از لحاظ نسب را فراخواندند. و آنها هم نزدیک‌ترین افراد از لحاظ نسب به پیامبر خدا بودند. هر چند غیر از آنها هم نزد پیامبر بزرگتر بودند، اما پیامبر دستور نداد که برترین پیروانش را برایش بخوانند، چون هدف پیامبر این بود که نزدیک‌ترین مردم به خود را فراخواند؛ زیرا طبیعت هر انسانی چنین است که هنگام خطر برخود و نزدیک‌ترین خویشانش ترس دارد. به همین جهت در حدیث کساء مخصوصاً به آنها توجه شده است.

و مسلّم است که دعا برای آنها و یا همدیگر را نفرین کردن عادلانه است. پس آنها هم نیاز داشتند که نزدیکترین مردم به خود را فراخوانند و از هر کس دیگری بیشتر برآنها ترس داشتند. و چه بسا انسان بیش از خود نگران فرزندانش مي‌باشد، لذا از مباهله و همدیگر را نفرین کردن، امتناع نمودند. چون می‌دانستند که ایشان بر حق است و اگر از او روی گردان شوند، نفرین خدا بر آنها و بر خویشاوندانشان محقق می‌گردد.

و اگر گفته شود: اگر صحیح است که جملات: پرچم را به کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند» و نیز «آیا خوشنود نیستی از اینکه تو به نسبت من همچون هارون به نسبت موسی باشی» و نیز حدیث: «خداوندا! اینها خاندان من هستند پلیدی را از آنها دور كن و آنها را پاک گردان» در مورد فضایل علی هستند، نه از خصوصیات او، بلکه شامل دیگران هم می‌شوند. پس چرا بعضی از اصحاب آرزو داشتند که آنها هم مشمول آن فضایل باشند. چنانکه از سعد، و عمر روایت شده است؟

جواب: اینکه در آن جملات پیامبر بر ایمان ظاهری و باطنی علی و دوستی او نسبت به خدا و رسولش شهادت می‌دهد و وجوب دوستی و محبت مؤمنان نسبت به او را ثابت می‌کند، که این ردّی است عليه ناصبیه که معتقد به کفر و فسق او بودند، یا همچون خوارج منحرف که از عابدترین مردم بودند، چنان که پیامبر می‌فرماید: «هركدام از شما نماز و روزه و قرائت خود را در مقايسه با آن‌ها تحقير مي‌كند. قرآن می‌خوانند ولي از گلویشان عبور نمي‌كند، از اسلام خارج می‌شوند همچنان که تیر از کمان خارج مي‌گردد، رها می‌شود. و هر جا به آنان برخورد کردید آنها را بکشید»[[415]](#footnote-415).

بله! آنها علی را تکفیر نمودند و خونش را مباح می‌دانستند، به همین جهت در نهایت ابن‌ملجم مرادی که یکی از آنها بود او را به قتل رساند. با وجود اینکه از عابد‌ترین مردم بود!.

در واقع نیاز علماء و اهل سنت به اثبات ایمان علی و عدالت و تدیّن او جهت رد بر آنها بیشتر از نیازشان به مناظره با تشیع است، زیرا آنها راستگوتر و دیندارتر هستند وشبهه‌ای که آنها به آن استدلال می‌کنند خطرناک‌تر از شبهه‌ای است که تشیع به آن استدلال می‌کنند. همچنان که مسلمانان در رابطه با حضرت مسیح نیازمند مناظره با یهود و نصرانيان هستند تا او را از لوث تهمت‌هايی که به او نسبت می‌دهند- مانند: نسبت ولد زنا، از جانب يهود و نسبت دادن الوهیت از جانب نصرانیها- پاک دارند و مبراء گردانند. مسلّم است که منازعه و اختلاف با یهودیان مهم‌تر و خطرناک‌تر از اختلاف با مسیحیان است. یهودیان اشکالاتی بر مسیح وارد می‌کنند که مسیحیان توان جواب دادن و ردّ آنها را ندارند، بلکه این مسلمانان هستند که از آنها دفاع می‌کنند و شبهه را رد مي‌كنند. مسیحیان هم خود اشکالاتی دارند که نمی‌توانند آنها را حل و فصل کنند، بلکه اهل سنت برایشان حل و فصل می‌کنند. همچنانکه بر شیعه‌ اشکالاتی وارد است که خود نمی‌توانند در مورد آنها پاسخ دهند، بلکه اهل سنت جواب می‌دهند، پس این احادیث صحیح که ایمان ظاهری و باطنی علی را ثابت می‌کنند؛ در واقع ردی است بر آنها- اگر چه آن روایات از خصوصیات او نبوده‌اند – همچون نصوصي که بر ایمان ظاهری و باطنی اهل بدر و (بیعت رضوان) دلالت دارند، که ردی بر شیعه و خوارج می‌باشند، چون آنها در این موضوع اختلاف دارند. هر چند چیزی که به آن استدلال می‌کنند از ویژگی‌های هیچ یک از آنها نیست. و هنگامی که پیامبر برای یک نفر شهادت دهد، یا در حق او دعا کند، بیشتر مردم آرزو مي‌كنند که برای آنها هم، چنین شهادت یا دعایي از جانب پیامبر ابراز شود. اگر چه در واقع پیامبر برای تعداد زیادی از مردم شهادت داده و دعا كرده است. و مشخص کردن خصوصیتی برای کسی از جانب پیامبر از بزرگترین فضائل و صفات بارز آن شخص به شمار می‌آید، مانند وعده‌ی بهشت برای ثابت ابن قیس ابن شمّاس[[416]](#footnote-416) و عبدالله بن سلام[[417]](#footnote-417) و غیره. و همچون گواهی پیامبر در رابطه با محبت خدا و پیامبرش برای عبدالله بن حمار، که به سبب باده‌گساري حد شرعي را بر او اجرا کردند. اگر چه برای کسانی بزرگتر از او نیز به آن شهادت داده است. و همچون گواهی پیامبر برای عمرو بن تغلب به بی‌نیازی و داشتن خیر زیاد در دل او. به همین جهت پیامبر در یکی از جنگ‌ها، از غنیمتی که به دست آورده بودند چیزی به او نداد. و پیامبر در حدیثی فرمود: من به مردانی می‌بخشم و مردانی را محروم می‌کنم و آن کس که محرومش می‌کنم نزد من محبوب‌تر از آن است که به او مي‌بخشم، به کسانی می‌بخشم که در دلشان بی‌تابی و دل واپسی هست و کسانی را به آنچه از غنا و بی‌نیازی و خیر زیاد که در دل دارند، می‌سپارم که عمروبن تغلب یکی از آنهاست[[418]](#footnote-418).

و در حدیث صحیح آمده که پیامبر وقتی که بر مرده‌ای نماز ‌خواند فرمود: پروردگارا! این مرده را ببخشاي و از گناهانش درگذر و به او رحم فرما و او را نجات ده، و منزلش را گرامی‌دار و جایش را گشاد کن، و او را با آب برف و باران و تگرگ بشوي، و او را از لغزشها و گناهانش پاک گردان چنانکه جامة سفید از لکه و آلودگی پاک می‌شود و منزلي بهتر از منزل اين دنيايش را به او عطا کن، و همسری بهتر از همسرش را به همدم او كن و او را از عذاب آتش دور گردان و قبرش را گشاد و نورانی ساز. عوف بن مالک گفت: آرزو داشتم که من آن مرده می‌بودم[[419]](#footnote-419). و این دعا مختص به آن مرده نبوده است.

\* \* \*

فصل بيست و يك   
حديث روز شوري

شيعه می‌گوید: از عامر بن واصله روایت است گفت: روز شوری همراه علی بودم به آنان گفت: دلیلی بر شما اقامه می‌کنم که عرب و عجم شما توان تغییر آن را ندارد، سپس فرمود: ای جماعت؛ شما را به خدا قسم می‌دهم آیا کسی در میان شما هست که پیش از من خدا را به یگانگی خوانده باشد؟ گفتند: البته كه نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در مان شما که برادری داشته باشد همچون برادر من جعفر طیار که در بهشت با فرشتگان باشد؟ گفتند: البته كه نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که عمويی داشته باشد همچون من حمزه شیرخدا و شیر پیامبر و سردار و سرور شهیدان؟ گفتند: نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که زنی داشته باشد مانند فاطمه همسر من که دختر پیامبر و بزرگ و سرور زنان بهشت باشد؟ گفتند: البته نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست میان شما که فرزندي داشته باشد چون دو فرزند من حسن و حسین سردار جوانان بهشت؟ گفتند: صد البته خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که ده‌ها مرتبه با پیامبر سرّی سخن گفته باشد و برای نجوای خود صدقه را تقدیم کرده باشد؟ گفتند: البته که نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به او فرموده باشد: کسی که من را مولاي خود می‌داند؛ علی نیز مولای اوست، پروردگارا دوست بدار کسی که را او را دوست مي‌دارد و دشمن بدار هر کس را که با علی دشمنی دارد. حاضرین این موضوع را به غائبین برسانند؟ گفتند: البته که نه گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر در حق او گفته باشد خداوندا محبوب‌ترین آفریدة خود و رسولت را به سوی من بفرست تا با من از گوشت این پرنده بخورد، پس آمده باشد و با او از آن غذا خورده باشد؟ گفتند: صد البته که نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به وی گفته باشد: پرچم را به مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند و برنمی‌گردد تا خدا فتح و پيروزي را بر دست او نصيب گرداند؟ گفتند: نه!. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست میان شما که پیامبر در مورد او به طایفه‌ی بنی‌وکیعه گفته باشد، دست بر می‌دارید یا اینکه مردی را به سویتان بفرستم که جانش مانند جان من است و فرمانبرداری از او مانند فرمانبرداری از من است و سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است و با شمشیر میان شما قضاوت کند؟ گفتند: نه؛ گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست میان شما که پیامبر در مورد او گفته باشد: دروغگو است کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد در حالی که از این (علی) تنفر داشته باشد؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما كه در یک وقت سه هزار نفر از فرشتگان و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر او درود فرستاده باشند‌‌‌‌ و آن هنگامي بود که در قُلیب آب را برای پیامبر آوردم؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم غیر از من کسی هست در میان شما که در آسمان ندا داده شود، شمشیر تنها ذوالفقار و جوانمرد فقط علی است؟ گفتند: نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم غیر از من کسی هست در میان شما که جبرئیل به او گفته باشد: اين است همكاری و مواسات. و سپس پیامبر به او گفت: همانا او از من است و من از او. پس جبرئیل گفت: من هم از شما هستم؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی در میان شما هست که پیامبر به او گفته باشد، تو متخلفین و عهدشکنان و مرتدین را می‌کشی؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به او گفته باشد، من بر سر نزول قرآن جنگیدم و تو بر سر ت‍‍‍‍‍‍‍‍‍أویل آن پیکار می‌کنی؟ گفتند: به راستی نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که خورشید به خاطر او برگشته باشد تا نماز عصر را سر وقت بخواند؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما كه پیامبر به او دستور داده باشد سورة برائت (توبه) را از ابوبکر پس بگیرد، سپس ابوبکر بگويد: ای پیامبر آیا در مورد من چیزی نازل شده؟ پیامبر به او گفت: خیر، لیکن جز علی کسی به نمایندگی از من این کار را انجام نمی‌دهد؟ گفتند: نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به او گفته باشد، جز مؤمن واقعی کسی تو را دوست ندارد و جز منافق و کافر کسی از تو تنفر ندارد؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر فرمان داد به بستن درهای شما و باز گذاشتن درب من. و شما چیزهايی را در این رابطه گفتید، پس پیامبر فرمود: من درهای شما را نبستم و درب خانه‌ی علی را هم باز نگذاشتم، بلکه خدا درهای شما را بست و درب علی را باز گذاشت؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم آیا می‌دانیدکه در روز طائف جلو مردم چه کسی سرّی با من درد دل می‌کرد و به آن طول داد. پس گفتيد: بدون ما با او سري سخن مي‌گويد. پیامبر فرمود: من با او سری حرف نمی‌زدم، بلکه این خدا بود که سری با او سخن می‌گفت، گفتند: بله. گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانیدکه پیامبر فرمود: حق با علی است و علی نیز همراه حق است. علی هرجا برود حق هم با او می‌رود؟ گفتند: بله. گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم: آیامی‌دانید که پیامبر فرمود: من دو چیز را در میان شما جا می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بيتم. تا وقتی که به آنها چنگ زنید و آنها را حفظ کنید گمراه نمی‌شوید. و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا هر دو بر روی حوض کوثر نزد من می‌آیند؟ گفتند: بله. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم غیر از من کسی هست میان شما که پیامبر را از شر مشرکین پناه داده باشد و در جای او خوابیده باشد، گفتند: البته كه نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست میان شما که به مبارزه‌ی عمرو ابن عبد ودّ عامری رفته باشد، هنگامی که حریف می‌خواست؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که آیه تطهیر در باره‌ی او نازل شده باشد كه اين است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33]. گفتند: نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم غیر از من کسی هست در میان شما که پیامبر به او گفته باشد تو سرور و مولای مؤمنان هستی؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به اوگفته باشد: هیچ چیزی را برای خود از خدا نخواسته‌ام مگر اینکه برای تو هم خواسته‌ام؟ گفتند: نه.

و هم چنین ابو عمرو زاهدی از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: علی چهار خصلت دارد که هیچ یک از مردم ندارند. او اولین کسی است در میان عرب و عجم که با پیامبر نماز خوانده است؛ او کسی است که در هر جنگی پرچمشان با او بوده است. او کسی است که در روز حُنین همراه پیامبر صبر و پايداري نمود و او کسی است که پیامبر را غسل داد و او را به خاک سپارد.

و از پیامبر روایت شده است فرمود: در شب معراج به کنار گروهی گذر کردم که آرواره‌هایشان شکافته می‌شد. گفتم: ای جبریل اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: گروهی هستند گه مردم را غیبت می‌کنند. بعد فرمود: گروه دیگری را دیدم که همهمه و غوغای داشتند‍‍. گفتم: ای جبریل اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کافران هستند. سپس به بیراهه رفتیم، وقتی که به آسمان چهارم رسیدیم علی را دیدیم که در حال نماز بود. گفتم: ای جبریل این علی است که از ما سبقت گرفته است؟ گفت: نه. گفتم: پس کیست؟ گفت: وقتی که فرشتگان مقرب درگاه خدا، فضائل و ویژگی‌های علی، و سخن تو در مورد او: «تو به نسبت من همچون هارون هستی به نسبت به موسی با اين تفاوت که بعد از من پیامبری نمی‌آید» را شنیدند، شوق دیدار علی را داشتند، پس خداوند فرشته‌ای به شکل و شمایل او آفرید تا هرگاه میل دیدار او را داشتند به آن جا بیایند، گويا علی را دیده اند.

و از ابن عباس روایت است که گفت: روزی پیامبر در حالی که بسیار شاد و با نشاط بود گفت: منم جوان پسر جوان برادر جوان. ابن عباس می‌گوید: پیامبر که می‌فرماید منم جوان، یعنی او جوان عرب است. و اینکه فرمود: فرزند پسرجوان، منظورش حضرت ابراهیم است که خداوند در باره‌اش می‌فرماید: ﴿قَالُواْ سَمِعۡنَا فَتٗى يَذۡكُرُهُمۡ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبۡرَٰهِيمُ ٦٠﴾ [الأنبیاء: 60]. «(كافران) گفتند: شنیدیم جوانی از بتها سخن می‌گفت که به او ابراهیم می‌گویند». و منظورش از برادر جوان، علی می‌باشد. و این معنی سخن جبریل است که در روز بدر در حالی که شادان به آسمان بلند می‌شد، می‌گفت: شمشیر تنها ذو الفقار است وجوانمرد تنها علی است.

و از ابن عباس هم روایت است که گفت: ابوذر را دیدم که به پرده‌های کعبه تکیه داده بود و می‌گفت: هر که من را می‌شناسد، مرا شناخته و هرکس من را نمی‌شناسد، من ابوذر هستم. اگر آنقدر روزه بگیرید که همچون تیر باریک شوید و آنقدر نماز بخوانید که همچون کمان خم شوید، سودی ندارد مگر اینکه علی را دوست داشته باشید.

جواب: در رابطه با سخن عامر بن واثله که از روز شورا نقل می‌کند، باید گفت: این ادعا به اتفاق همة محدثین دروغ است[[420]](#footnote-420).

و علی در روز شورا نه این سخن و نه هیچ سخن دیگری، شبیه آن را نگفته است. بلکه عبدالرحمن بن عوف به او می‌گوید: اگر به تو دستور دهم عادلانه رفتار می‌کنی؟ گفت: بله گفت: آيا به عثمان بیعت مي‌دهی و از او مي‌شنوی و فرمانبرداری می‌کنی؟ گفت: بله و رو به عثمان کرد و این سؤال‌ها را از او هم پرسید. سپس عبدالرحمن تا سه روز درنگ کرد و مردم در این مدت با او مشورت می‌کردند.

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده[[421]](#footnote-421) -این لفظ بخاری است-[[422]](#footnote-422) كه از عمرو بن میمون در رابطه با شهادت عمرفاروق نقل شده است، وقتی که مراسم تدفین و خاکسپاری ایشان به پایان رسید؛ آن گروه (اهل شورا) گرد هم آمدند و عبدالرحمن گفت: امور را به سه نفر از خودتان واگذار کنید. زبیر[[423]](#footnote-423) گفت: من کار خود را به علی می‌سپارم. و طلحه گفت:[[424]](#footnote-424) من کارم را به عثمان واگذار می‌کنم. سعد هم گفت: من کار خود را به عبدالرحمن می‌سپارم،[[425]](#footnote-425) پس عبدالرحمن گفت: کدام یک از شما این کار را به عهده نمی‌گیرد و خواهان آن نیست و به نظرش بهترین گزینه کدام است تا به وی واگذار کنیم و الله و مسلمانان رقیب او باشند؟ علی و عثمان ساکت شدند. سپس عبدالرحمن گفت: آن را به من واگذار مي‌كنيد؟ به خدا سوگند بر من واجب است از انتخاب بهترین‌تان تقصیر نکنم. هر دو گفتند: بله. دست یکی از آنها را گرفت و گفت: تو با پیامبر خویشاوند و در اسلام سابقه داری، چنانکه خودت می‌دانی، به خدایت سوگند می‌دهم آیا اگر ترا امیر قرار دهم به عدالت رفتار می‌کنی؟ و اگر کسی را امیر تو قرار دهم از وی مي‌شنوی و اطاعت می‌کنی؟ سپس رو به دیگری کرد و همین‌طور با او نيز این حرف‌ها را گفت. وقتی که از هر دوي آنها عهد گرفت، گفت: ای عثمان دستت را بلند کن[[426]](#footnote-426).

و در حدیث مسور بن مخرمه آمده که مسور گفت: گروهی که عمر این مسؤلیت را به آنان سپرده بود گرد هم آمدند و در میان خود مشورت نمودند. سپس عبدالرحمن به آنها گفت: هر چند من شایستگی این را ندارم که در این رابطه حرف بزنم[[427]](#footnote-427)، اما اگر دوست دارید من یکی را در میان شما انتخاب می‌کنم؛ همه پذيرفتند وحَکمّیت را به او سپردند. وقتی که عبدالرحمن حکمیت را قبول كرد همه مردم دنبال او رفتند به گونه‌ای که هیچ کس از آن جماعت پيروي نكردند، بلکه همه دنبال عبدالرحمن رفتند[[428]](#footnote-428) و در طول آن چند شب و روز -که در صبح روز آخر با عثمان بیعت نمودیم- با او مشورت می‌کردیم. مسور می‌گوید: عبدالرحمن پس از گذشت پاسی از شب درب خانة مرا زد و من را بيدار کرد و گفت: می‌بینم خوابیده‌ای! به خدا سوگند امشب چندان نخوابیده‌ام، برو زبیر و سعد را برایم صدا کن. آنها را برایش صدا نمودم. با آنها مشورت نمود و بعد گفت: علی را برایم صدا کن، علی را نیز آوردم، تا نیمه شب با او مشاوره و گفتگو نمود، سپس علی در حالی که هنوز هم امیدوار بود بلند شد و رفت. و عبدالرحمن خیلی نگران به وجود آمدن کشمکش بود.

در واقع این دروغی آشکار است. چون به اتفاق آراء پرچم پیامبر در روز جنگ احد در دست مصعب بن عمیر بود. و در روز فتح نیز با زبیر بن عوام بود. و پیامبر بدو دستور داد که پرچم را در حجون بر افرازد. عباس به زبیر بن عوام گفت: آیا پیامبر دستورداده که پرچم را در اینجا بر افرازی؟ بخاری این حدیث را در صحیح خود آورده است[[429]](#footnote-429).

و در باره اينكه می‌گوید: «و اوست که با پیامبر در روز حنین صبر نمود».

معلوم شد که کسی بيش از عباس بن عبدالمطلب و ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب به پیامبر نزديك نبوده است. و عباس افسار قاطر پیامبر را گرفته بود و ابو سفیان بن حارث نیز رکاب آن را گرفته بود و پیامبر به او گفت: اصحاب سمره را صدا کن. ابو سفیان گفت: با صدای بلند گفتم اصحاب سمره کجا هستند؟ به خدا قسم وقتی که صدای من را شنیدند مانند مِهر و علاقة گاو بر بچه اش بر من ترحم نمودند و گفتند: بله در خدمتیم، بله در خدمتیم. و پیامبر می‌فرمود: منم پیامبر هیچ دروغی نیست، منم پسر عبدالمطلب. و از مركبش پياده شد و مشتي خاک برداشت و به سوی مردم انداخت و گفت: خدای کعبه شما را نابود کند. عباس می‌گوید: به خدا قسم در همان حال که پیامبر به سوی آنها خاک پرتاب می‌كرد دیدم که سست و ناتوان شدند و نیرویشان ضعیف شد و امورشان به هم خورد و پا به فرار نهادند تا خداوند آنها را شکست داد. و بخاری و مسلم این حدیث را در صحیح خود آورده‌اند[[430]](#footnote-430).

و در عبارت بخاری چنین آمده: ابوسفیان افسار مركب پیامبر را گرفته بود[[431]](#footnote-431). و در همین روایت آمده كه عباس گفت: من و ابو سفیان در روز حنین در خدمت پیامبر بودیم و از او جدا نشدیم[[432]](#footnote-432).

واما غسل جنازة پیامبر و داخل قبر نمودنش، تنها (علی نبوده) بلکه همه خاندانشان مانند عباس و فرزندان و مولايش شقران و بعضی از انصار در آن سهیم بودند. اما علی به صورت مستقیم در شستن او دخالت داشت. و عباس به خاطر مقامش حضور داشت و علي به اين‌كه مستقيما در اولويت بود.

و اما جواب حدیث معراج و جمله: «فرشتگان مقرب وقتی که فضایل علی را شنیدند و.... تا آخر» اين در واقع دروغ جاهلانی است که دروغ‌پردازی را خوب بلد نیستند! چون معراج -به اتفاق همه مردم- قبل از هجرت و در مکه اتفاق افتاد چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١﴾ [الإسراء: 1].

«تسبیح و تقدیس خدای را سزاست که بنده خود رادر شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد آنجا که دور و بر آن را پر برکت ساخته‌ایم تا برخی از نشانه‌های خود را بدو بنمایانیم بی‌گمان خداوند بس شنوا و بینا است».

و اسراء از مسجد الحرام بوده، خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلنَّجۡمِ إِذَا هَوَىٰ ١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمۡ وَمَا غَوَىٰ ٢ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 1-4].

«سوگند به ستاره در آن زمان که غروب می‌کند، یار شما گمراه و منحرف نشده است و راه خطا نپوئیده است و کژراهه نرفته است. واز روی هوی وهوس سخن نمی‌گوید. آن، جز وحی و پیامی نیست که وحی و پیام می‌گردد».

تا آنجا که می‌فرماید:

﴿أَفَتُمَٰرُونَهُۥ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ١٢ وَلَقَدۡ رَءَاهُ نَزۡلَةً أُخۡرَىٰ ١٣ عِندَ سِدۡرَةِ ٱلۡمُنتَهَىٰ ١٤﴾ [النجم: 12-14].

«آیا با او در باره‌ی چیزی که دیده است ستیزه می‌کنید. او که بار دیگر وی را دیده است. نزد سدرة المنتهی».

تا آية 19 كه مي‌فرمايد:

﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩﴾

«آیا چنین می‌بینید که لات و عزی».

که به اتفاق مردم همه این آیات در مکه نازل شده‌اند.

و در مورد این که می‌گوید: آیا خشنود نیستی به این که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی؟. این را در غزوه‌ی تبوک گفت. و این غزوه در سال نهم هجرت و آخرین غزوه بود. پس چگونه گفته می‌شود: فرشتگان در شب معراج آن سخن پیامبر را شنیدند؟

سپس، معلوم شد که جانشینی بر مدینه در بین اصحاب مشترک بوده و همه جانشینی‌هايی که پیش از غزوه‌ی تبوک و بعد از آن روی داده، در حالی بوده که در مدینه مردان مؤمن و فرمانبردار موجود بودند که بر آنها خلافت می‌شد، در صورتی که در تبوک جز کسانی که توان جهاد را نداشته و از رفتن به جهاد معذور بودند هیچ مرد مؤمن و مطیعی در آن جا نمانده بود. بنابر این خلافت بر آنها در غزوة تبوک کم‌اهمیت‌تر و ضعیف‌تر است از خلافت بر آنها، در سفرها و غزوات و حج و عمره‌های دیگر پیامبر ، چون آن‌حضرت در مدینه نزدیک به سی سفر داشته و در هر سفر یکی را جانشین خود قرار داده است. چنانکه در غزوه‌ی الابواء سعد بن عباده و در غزوه بواط سعد بن معاذ[[433]](#footnote-433) جانشيني كرده‌اند. و بعد وقتی که از غزوه‌ی بواط برگشت و کُرز بن جابر فهری را دنبال كرد، زید بن حارثه[[434]](#footnote-434) را جانشین خود قرارداد. و در غزوة العشیره ابوسلمه پسر عبدالاشهل[[435]](#footnote-435)، و در جنگ‌هاي بدر و قرقرة الکدر[[436]](#footnote-436) و هنگامی که به سوی بنی‌سلیم رفت و در غزوه‌ی بنی‌‌نضیر و بنی‌قریظه، و هنگامی که پیامبر در طلب ماده شترانی که عیینه بن حصن آورده بود، خارج شد، و در آن روز ندا داده شد: ای اسب سواران خدا سوار شوید، و در غزوه‌ی حدیبیه و در غزوه‌ی فتح، در تمام این غزوات عبدالله ابن ام مکتوم[[437]](#footnote-437) را جانشین خود قرار داد. و در غزوة بنی‌قینقاع و سویق، ابولبابه را جانشين قرار داد. و در غزوة غطفان که به آن غزوه (انمار) هم می‌گویند، و نیز در غزوة ذات الرقاع؛ عثمان بن عفان را به جانشینی خود تعیین نمود. و در غزوه‌ی بدر موعد ابن رواحه و در غزوة دومة الجندل، و در غزوة خیبر نیز سباع بن عرفطه غفاری. و در غزوة المریسیع زید بن حارثه، و در عمرة القضاء، ابا رهم را جانشین خود قرار داد. که همه این جانشینی‌ها از جانشینی علی در تبوک کامل‌تر و مهم‌تر بودند. و همه این جانشین‌ها به منزلة جانشینی هارون به جاي موسی بودند. چون در این‌جا هدف، تشبیه در اصل جانشینی است نه تشبيه به شخص.

و اگر گفته شود: در غزوة تبوک سفر طولانی بوده است.

در جواب گفته شده: در آن موقع مدینه و اطراف آن در امنيت كامل بود و دشمن در آنجا نبوده که از آن ترس داشته باشند. چون همه اسلام آورده بودند. و کسانی هم که اسلام نیاورده بودند؛ از آنجا رفته بودند. اما د در ديگر موارد غير تبوک، دشمن در مدینه حضور داشته و از آن ترس داشتند، بنا بر این خلیفه به تلاش و جدّيت بیشتری احتیاج داشته است.

و حدیث ابن مسعود هم که می‌گوید: روزی پیامبر در حالی که بسیارخوشحال بود فرمود: منم جوان پسر جوان برادر جوان... و تا آخر روایت.

این روایت به اتفاق همه اهل حدیث، موضوع و دروغ آشکار است[[438]](#footnote-438)و از جهات مختلف کذب بودن آن معروف است.

زيرا لفظ «فتی» در قرآن و سنت و لغت عرب نه از اسماء مدح است و نه از اسماء ذم، بلکه همچون جوان و پیر و ... اسم است. و كساني که در مورد ابراهیم گفتند: شنیدیم جوانی که ابراهیم نام دارد، کافران بودند و هدفشان مدح ابراهیم نبود.

جالب‌تر این که پیامر خیلی بزرگتر از این است که به جد و پسر عمویش افتخار کند.

نکتة دیگر این که پیامبر پیمان برادری را بین مهاجرين و انصار قرار داد، نه میان علی و هرکس دیگر، یا بین دو نفر از مهاجرین.

علاوه بر آن، حدیث پیمان برادری خود با علی و ابوبکر و عمر با هم، از احادیث دروغ و موضوع می‌باشد.

همچنين سردادن ندا در روز بدر به آن صورت؛ دروغ است.

و نيز ذوالفقار نه مال علی بوده و نه از شمشیرهای مسلمانان هم بود. بلکه مال کافران و یکی از شمشیرهای ابو جهل بود که در جنگ بدر مسلمانان آن را به غنیمت بردند. چنانکه امام احمد و ترمذی و ابن ماجه از ابن عباس روایت می‌کنند که پیامبر در روز بدر آن را بخشید[[439]](#footnote-439).

و باز هم پیامبر پس از بعثت پیر شده بود و از سن جوانی گذشته بود.

و اما حدیث ابوذر که رافضی‌ها روایت می‌کنند موقوف است نه مرفوع، پس به آن استناد نمی‌شود. تازه نقل آن از ابوذر هم جای بحث است. البته شکی نیست که دوستی علی واجب است، اما از خصایص او نیست، همچنانکه باید عثمان و عمر و ابوبکر و نیز انصار را دوست داشته باشیم.

در صحیح آمده که پیامبر فرموده: دوستی انصار نشان ایمان است، و تنفر از انصار نشانه‌ی نفاق است[[440]](#footnote-440).

صحیح مسلم هم از علی روایت شده که فرمود: پيمان پیامبر امي است برای من که جز مؤمن مرا دوست ندارند، و جز منافق از من نفرت ندارد[[441]](#footnote-441).

\* \* \*

فصل بيست و دوّم   
رد اين سخن كه دوست داشتن علي حسنه‌اي چنان بزرگ است كه بعد از آن گناه ضرر ندارد

شيعه مي‌گويد: يكي از مناقب علی است آنچه صاحب «الفردوس» از معاذ بن جبل از پیامبر روایت می‌کند که فرمود: دوستی علی نيكي و حسنه‌اي است که در صورت وجود آن هیچ کار بدی ضرر ندارد و دشمنی با او گناهي است که با وجود آن؛ هیچ کار خوبی فايده ندارد.

می‌گویم: کتاب «الفردوس» مملو از احادیث موضوع است و تنها چیزی که در آن وجود ندارد راستی است. و مؤلف آن؛ ابن شیرویه شهردار دیلمی[[442]](#footnote-442) اگر چه از راویان حدیث است، اما احادیث را بدون سند نقل نموده است كه این کارش فاقد ارزش است؛ زيرا احادیث صحیح و ضعیف و موضوع را با هم آمیخته است. بنا بر این کتاب الفردوس پر از احادیث موضوع است. و این حدیث مذکور از آنهايی است که هر مسلمانی گواهي می‌دهد به اینکه پیامبر هرگز چنین چیزی را نمی‌فرماید[[443]](#footnote-443) چون دوستی خدا و رسولش بزرگتر و مهم‌تر از دوستی او می‌باشد، در حالی که با وجود آن هم، بدی مضر و خطرناک است. مگر پیامبر خدا حد شرعي را به خاطر نوشیدن شراب بر عبدالله بن حمار اجرا نکرد در حالی که در مورد او فرموده بود: او خدا و رسولش را دوست دارد[[444]](#footnote-444). و باید هر مؤمنی خدا و رسولش را دوست داشته باشد، اما این بدین معنی نیست که بدی و گناه ضرر نداشته باشد. و مسلمانان بر این مسئله اتفاق دارند و از بدیهیات دین است که شرک گناهی بس بزرگ است و خداوند مرتکبين آن را نمی‌بخشايد. اگرچه علی را هم دوست داشته باشد. مگر پدر علی او را دوست نداشت؟ پس چرا شرک نمودنش به او ضرر رساند و موجب ورودش به آتش دوزخ گردید! گروه الغالیه ادعا دارند که علی را دوست دارند، با وجود آن کافر و از اهل آتش هستند!.

مگر پیامبر در حدیث صحیح خود نمی‌فرماید: اگر فاطمه دختر پیامبر دزدی کند دستش را قطع خواهم كرد![[445]](#footnote-445) پس از بدیهیات اسلام است که اگر کسی مرتکب دزدی شود دستش بریده خواهد شد اگر چه علی را هم دوست داشته باشد. و اگر کسی مرتکب زنا شود، حد زنا بر او اجرا می‌گردد، و اگر قتل انجام دهد قصاص می‌شود، با اینکه علی را هم دوست داشته باشد. مگر نه این است که دوستی پیامبر بزرگتر از دوستی علی است؟ حال اگر کسی نماز نخواند، یا روزه نگیرد، یا زکات پرداخت ننماید، یا هر گناه بزرگی مرتکب شود به او ضرر می‌رساند اگرچه پیامبر را هم دوست داشته باشد، چه رسد به علی!.

سپس معلوم است کسانی که او را دوست داشتند و ایشان را دیده‌اند و با او به جهاد رفته‌اند از دیگران بزرگترند در حالی که علی همیشه از آنها انتقاد می‌گرفت و طعنه می‌زد و از کردار بد آنها اظهار بيزاري می‌كرد و آنها را سرزنش می‌کرد و از خداوند می‌خواست آنها را به بهتر از آنها تبديل كند، و بدتر از او را (به عنوان قائد و رهبر) به آنها بدهد. و اگر آنان تنها گناه سرپيچي از جهاد و مبارزه همراه او (علی) و سرپیچی از دستور و فرمانش را داشته‌اند، پس گناه بزرگ‌تر از آن نسبت به بدتر از آنان چگونه خواهد بود؟. خلاصه این سخن کفری آشکار است که باید از صاحبش درخواست شود توبه کند و بسوي خدا برگردد و كسي كه به خدا و رسولش ایمان داشته باشد چنین سخنی نمي‌گوید.

همچنین در مورد اینکه می‌گوید: «دشمنی با او گناهي چنان بزرگ است که هیچ كار نیکی با وجود آن ارزش ندارد». در واقع آنکه او را دوست ندارد، اگر کافر باشد این کفرش است که او را بدبخت کرده است و اگر مؤمن باشد، قطعاً ایمانش به او سود می‌بخشد، هر چند او را هم دوست نداشته باشد.

وحدیثی که از ابن مسعود بیان می‌دارد که پیامبر فرموده: یک روز دوستی خاندان محمد از عبادت یک سال بهتر است و کسی که بر دوستی آنها بمیرد داخل بهشت می‌شود. و نیز حدیثی که از علی نقل می‌کند که پیامبر فرمود: من و این (علی) حجت خدا بر آفریده‌هایش هستیم. این دو حدیث نزد محدثین موضوع و ساختگی هستند[[446]](#footnote-446). و عبادت یک سال شامل ایمان و نمازهای پنج‌گانه و روزه‌ی ماه رمضان و... می‌شود در حالی که به اتفاق همه مسلمانان، یک ماه دوستی آل محمد هم جای آن را نمی‌گیرد چه رسد به یک روز! و همین‌طور (حجت خدا بر بندگان) تنها به واسطه پیامبران صورت می‌گیرد، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِ﴾ [النساء: 165].

«تا مردم بعد از پیامبران دلیلی بر خدا نداشته باشند».

خداوند در این آیه نفرموده تا مردم بعد از پیامبران و امامان و اوصياء حجت و دلیلی بر خدا نداشته باشند.

همچنین جملة: «اگر همه مردم علی را دوست می‌داشتند خداوند آتش را نمی‌آفرید»، به اتفاق همه علماء دروغی است بس آشکار و بزرگ، چون اگر همه مردم علی را دوست بدارند هیچ سودی به آنها نمی‌رساند، ما دام که به خدا و فرشتگان و پیامبران و روز آخرت ایمان نداشته باشند و کردار نیک انجام ندهد، و اگر به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز آخرت ایمان داشتند و کردار نیک انجام دهند، داخل بهشت می‌شوند، هر چند علی را نشناسند و دوستی یا تنفر نسبت به او به دلشان هم خطور نکرده باشد! خداوند می فرماید:

﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ١١٢﴾ [البقرة: 112].

«آري! هركس خالصانه روبه خدا كند و نيكوكار باشد، پاداش او در پيش خدايش محفوظ است، و نه بيمي بر آنان است و نه اندوهگين خواهند گرديد».

و نيز مي‌فرمايد:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: 69].

«و کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند او همنشین کسانی خواهد بود که خداوند بدیشان نعمت داده است. از پیامبران و راست روان و شهیدان و شایسته‌گان، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!».

﴿وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ١٣٦﴾ [آل‌عمران: 133-136].

«و بر يكديگر سبقت بجوئيد براى رسيدن به آمرزش پروردگار خود و بهشتى كه وسعت آن آسمانها و زمين است و براى پرهيزگاران آماده شده است. همان‌ها كه در وسعت و پريشانى انفاق مى‌كنند، و خشم خود را فرو مى‌برند و از خطاى مردم مى‌گذرند، و خدا نيكوكاران را دوست دارد. و آنها كه هنگامى كه مرتكب عمل زشتى شوند يا به خود ستم كنند به ياد خدا مى‌افتند و براى گناهان خود طلب آمرزش مى‌كنند- و كيست جز خدا كه گناهان را ببخشد- و اصرار بر گناه نمى كنند با اينكه ميدانند. آنها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشتهايى است كه از زير (درختان) آنها نهرها جارى است، جاودانه در آن مى‌مانند و اين چه پاداش نيكى است براى آنها كه اهل عمل هستند».

و نيز مي‌فرمايد:

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ١٩ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعٗا ٢٠ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا ٢١ إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ ٢٢ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ دَآئِمُونَ ٢٣ وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ ٢٤ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ٢٥ وَٱلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ٢٦ وَٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ٢٧ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمۡ غَيۡرُ مَأۡمُونٖ ٢٨ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٢٩ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٣٠ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٣١ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ٣٢ وَٱلَّذِينَ هُم بِشَهَٰدَٰتِهِمۡ قَآئِمُونَ ٣٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ يُحَافِظُونَ ٣٤ أُوْلَٰٓئِكَ فِي جَنَّٰتٖ مُّكۡرَمُونَ ٣٥﴾ [المعارج: 19-35].

«آدمي كم‌طاقت و ناشكيبا، آفريده شده است. هنگامي كه بدي بدو رو مي‌كند، سخت بي‌تاب و بيقرار مي‌گردد. و زماني كه خوبي بدو رو مي‌كند، سخت دريغ مي‌ورزد. مگر نمازگزاران. نمازگزاراني كه هميشه نماز خود را به موقع مي‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. همان كساني كه در دارائي ايشان سهم مشخّصي است. براي دادن به گدا و بي‌چيز. آن كساني كه به روز جزا و سزا ايمان دارند. كساني كه از عذاب پروردگارشان بيمناك و ترسانند. آخر، عذاب پروردگارشان امان نمي‌دهد. و آن كساني كه عورت خود را محافظت مي‌دارند. مگر از زنان و كنيزان خود، كه در اين صورت لومه و سرزنشي بر ايشان نيست. آنان كه فراتر از اين را بطلبند، متعدّي و متجاوز اند. و كساني كه امانتدار بوده و نگاهدارنده عهد و پيمان خود هستند. و كساني كه گواهيهائي را كه بايد بدهند، چنان كه بايد اداء مي‌كنند. و كساني كه مواظب و مراقب (اوقات و اركان) نمازهاي خود مي‌باشند. آنان (كه داراي چنين صفاتي باشند) در باغهاي بهشت مورد احترام و اكرام هستند‏».

آنهايی که اوصاف مذکور در آیات فوق را دارند در بهشت هستند. و خداوند این اوصاف را ملاک داخل شدن به بهشت قرار داده، نه دوستی و محبت علی .

گروه‌های زيادي به عنوان هيئت اعزامي و نمايند نزد پیامبر می‌آمدند و ایمان می‌آوردند و چندين طایفه و گروه اصلا پیامبر را نديده‌اند و به او ایمان ‌آورده‌اند، درحالی که علی را نشناخته‌اند و نامش را نشنیده‌اند؛ اما از مؤمنان پرهیزگار و لایق بهشت - نزد خدا - به حساب می‌آیند.

همچنين شیعة رافضی و اسماعيلیه و نصیریه، ادعای دوستی علی و محبت او را دارند در حالی که بیشترشان اهل دوزخ می‌باشند و در آن ماندگار خواهند بود!.

\* \* \*

فصل بيست و سوّم   
رد اين ادعا كه خورشيد به خاطر علي برگشته است

رافضی می‌گوید: دو بار خورشید برای علی باز گشته است. یک بار در زمان حیات پیامبر و بار دیگر پس از وفات او.

اما بار اول؛ جابر و ابوسعید خدری روایت نموده‌اند که روزی جبریل بر پیامبر خدا نازل شد و کلام خدا را به او وحی كرد، آن حضرت هنگام نزول تحت فشار وحي قرار گرفت و ران امیر المؤمنین را بالین قرار داد و سرش را روی آن گذاشت و تا غروب آفتاب سر بلند نکرد. پس علی نمازش را با اشاره ادا نمود. وقتی که پیامبر بیدار شد گفت: ای علی از خدا بخواه تا خورشید را برگرداند و تو نماز عصرت را ایستاده بخوانی. پس علی دعا کرد و خورشید باز گشت و علی نمازش را ایستاده اداء نمود.

بار دوم هم به این ترتیب بود كه وقتی که علی می‌خواست از فرات به بابل برود، بیشتر یارانش مشغول جا بجايی حیوانات بودند. علی با تعدادي از یارانش نماز خواند و عده‌ای هم وقت نمازشان گذشت. یارانش در این رابطه با هم صحبت می‌کردند، پس علی از خدا خواست خورشید را باز گرداند. پس خورشید بازگشت. حمیری این دو جریان را در قالب شعر سروده که که مضمون آن چنین است:

خورشید بر او باز گشت چون وقت نمازش سپری شد و غروب نزدیک شد. اما باز نورش درخشید چنانکه وقت عصر می‌درخشد. سپس ناپديد شد همچون ناپديد شدن ستاره‌ها. باري دیگر هم بر او باز گشت در بابل در حالی که برای هیچ کس چنین حادثه‌ای روی نداده است.

در جواب باید گفت: بزرگواری و قدر و منزلت علی بر هیچ کس پوشیده نیست. و خدا را شکر از طریق علم و روایات این حقیقت برای همگان روشن گشته است و دیگر نیازی به دروغ‌پردازی و یاوه‌سرايي نیست. جریان بازگشت خورشید را کسانی همچون طحاوی و قاضی عیاض و غيره ذکر نموده‌اند و آن را از معجزات پیامبر بر شمرده‌اند. اما محدثین و علمای محقق روشن ساخته‌اند که این حدیث دروغی است بافته شده و در نوع خود بی نظیر. چنانکه ابن الجوزی در کتاب «الـموضوعات»[[447]](#footnote-447) آن را آورده است. او این حدیث را در کتاب ابی جعفر عقیلی- که در مورد احادیث ضعیف نوشته شده- از طریق عبیدالله بن موسی، از فضیل بن مرزوق، از ابراهیم بن حسن بن حسین، از فاطمه بنت حسین، از اسماء بنت عُمیس روایت می‌کند، که اسماء گفت: به سوی پیامبر وحی شد و پیامبر سرش در دامن علي بود. پس علی نماز عصرش را به جا نیاورد تا اینکه خورشید غروب کرد[[448]](#footnote-448). «پس پیامبر فرمود: آيا نماز عصرت را خوانده‌ای؟ گفت: خیر، اي پیامبر». پس پیامبر فرمود: پروردگارا علی در اطاعت تو و پیامبرت می‌باشد، خورشید را بر او باز گردان. اسماءگفت: خورشيد را دیدم پس از آن که غروب کرده بود، باز طلوع کرد.

ابوالفرج[[449]](#footnote-449) می‌گوید: بدون شک این روايت موضوع است. چون در سلسله راویان اضطراب و ناهمگوني هست؛ زیرا در این سلسله چنین آمده: سعید بن مسعود از عبیدالله بن موسی از فضیل بن مرزوق، از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از علی بن حسین[[450]](#footnote-450) از فاطمه بنت علی[[451]](#footnote-451) از اسماء که...: ابن جوزی می‌گوید:[[452]](#footnote-452) یحیی فضیل بن مرزوق را در این سلسله ضعیف می‌داند. و ابو حاتم بن حبان می‌گوید: فضیل احادیث موضوع را روایت می‌کند و در ذکر افراد مورد اعتماد اشتباه می‌کند[[453]](#footnote-453).

ابوالفرج هم می‌گوید مدار این حدیث عبیدالله بن موسی از او است[[454]](#footnote-454).

می‌گویم: بلکه روایت این حدیث از عبیدالله بن موسی، از فضیل بن مرزوق از ابراهیم بن حسن از فاطمه بنت حسین از اسماء- معروف است. و محمد بن مرزوق، از حسین الاشقر از علی بن عاصم از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار[[455]](#footnote-455) از علی بن حسین از فاطمه بنت علی از اسماء - روایت می‌کند. چنانچه بعداً هم ذکر خواهد شد.

ابوالفرج[[456]](#footnote-456) می‌گوید: ابن شاهین[[457]](#footnote-457) این حدیث را این چنین روایت می‌کند: احمد بن محمد بن سعید همدانی حدیث را برای ما بیان کرد از احمد بن یحیی صوفی از عبدالرحمن بن شریک[[458]](#footnote-458) از پدرش از عروه بن عبدالله بن قشیر گفت: پیش فاطمه بنت علی بن ابوطالب رفتم، ایشان این حدیث را برایم نقل كرد که اسماء بنت عمیس حدیث رد خورشید مربوط به علی بن ابوطالب را بیان کرد. ابوالفرج می‌گوید:[[459]](#footnote-459) این حدیث باطل است؛ زيرا ابوحاتم[[460]](#footnote-460) می‌گوید: عبدالرحمن بن شریک احادیث ضعیف را روایت می‌کند. و من جز ابن عقده[[461]](#footnote-461) کسی را به این حدیث متهم نمی‌کنم، چون او رافضی است و نسبت به اصحاب افترا و تهمت می‌زند. ابو احمد بن عدی حافظ می‌گوید از ابوبکر بن ابوطالب شنیدم می‌گفت:[[462]](#footnote-462) ابن‌عقده با روايت حديث در پي دينداري نيست، چون او شیوخ مکه[[463]](#footnote-463) را وادار به دروغ می‌کرد بدین صورت که نسخه‌ها و نوشته‌هايي برای آنان درست می‌کرد و به آنها دستور می‌داد که آن را نقل کنند. این را در چند نسخه دیگر در مورد او بیان کرده‌ایم[[464]](#footnote-464). «و از دارقطنی در مورد او سؤال شد، گفت: مرد بدی است. ابوالفرج می‌گوید: ابن مردویه آن را از حدیث داود پسر فراهیج از ابوهریره روایت کرده که گفت: داود ضعیف است. و شعبه او را ضعیف دانسته است»[[465]](#footnote-465).

می‌گویم: درمیان آنها کسی نیست که در غیر این موضوع به او استدلال شده باشد.

اما جریان دوم: بازگشت خورشید در بابل دروغ است، و شعر حمیری نیز دلیل نیست، چون خود شاهد قضیه نبوده است، بلکه او هم شنیده و آن را به صورت شعر در آورده است. و اهل غلو و اغراق‌گويي، در مدح و ذم، چیزهايی می‌سرایند که صحت ندارد، به خصوص حمیری که به غلو و افراط‌گری معروف است[[466]](#footnote-466).

بخاری و مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل كرده‌اند که گفت: یکی از پیامبران به جهاد رفت. به قومش گفت: مردی که چند زن دارد و می‌خواهد برای آنها خانه بسازد و هنوز نساخته است، و مردی که خانه‌اي ساخته و هنوز سقفش را كامل نكرده است، و مردی که گله‌ای را خریده و منتظر زائیدنشان است، با من نیاید. ابن عباس گفت: پس راهي جهاد در راه خدا شدند تا به روستایی نزدیک شدند، نماز عصر را نزدیک آن خواندند، به خورشید گفت: تو مأمور هستی و من هم مأمور، خداوندا قدری آن را نگهدار، پس بر او نگهداشته شد تا اینکه خداوند فتح و گشايش آن روستا را نصیبشان کرد[[467]](#footnote-467).

اگر گفته شود: این امت از بنی‌اسرائیل برتر ‌اند، پس وقتی که برای یوشع (پیامبر بنی‌اسرائیل) خورشید نگهداشته شده باشد؛ چه مانعی دارد که برای بزرگان این امت هم خورشید برگردد؟!.

در پاسخ باید گفت: خورشید برای یوشع بر نگشته است، بلکه غروب آن به تأخیر افتاده است و آن روز طولانی شده كه گاهي برای مردم محسوس نیست و آن را درک نمی‌كنند و اینکه خورشید برای یوشع توقف كرده امری است که خبر آن از جانب پیامبر به ما رسيده است.

و باز طولانی شدن روز مانعی ندارد و اگر خدا بخواهد این کار را می‌کند. و یوشع بدان نیاز داشته چون جنگ و كارزار پس از غروب آفتاب بر یوشع حرام بوده است. چون خداوند کار شب و روز شنبه را بر آنها حرام نموده بود. امّا امّت رسول خدا هیچ نیازی به آن ندارند و اصلاً هیچ سودی هم ندارد. چون آنکه نماز عصرش را در وقت خود نخوانده اگر در انجام آن كوتاهي ورزيده باشد و عمدی آن را ترک نموده باشد، گناهش جز با توبه پاک نمی‌شود. و توبه هم نیازی به بازگشت خورشید ندارد. و اگر كوتاهي هم نورزيده باشد مانند کسی که در خواب بوده یا آن را فراموش نموده است، جای هیچ سرزنشی نیست و می‌تواند پس از غروب آن را به جا آورد. و باز به محض غروب خورشید وقت نماز عصر سپری می‌شود. حالا اگر خورشید هم بازگردد، دیگر وقت شرعی آن گذشته و فرمودة خداوند که می‌فرماید:

﴿وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَاۖ﴾ [طه: 130].

«و پروردگارت را تسبیح کن قبل از طلوع خورشید و پس از آن».

این آیه شامل غروب متداول و معروف را در بر می‌گیرد. پس بنده باید پیش از این غروب نماز را برپا دارد، اگر چه طلوع کرده باشد و دوباره غروب نموده باشد. و احکامی که مربوط به غروب خورشيد هستند با این غروب حاصل می‌شوند، مثلاً اگر روزه‌دار باشد افطار نموده و اگر دوباره طلوع کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود. اگر چه این حالت برای هیچ‌کس اتفاق نيفتاده است. و فرض كردن آن فرض كردن چیزی است که وجود خارجی ندارد، به همین جهت هیچ یک از علما در این رابطه هیچ حکمی نداده‌اند. ‌

همچنين پیامبر در روز خندق نماز عصرش را در وقت خود از دست داد، بعدا آن را قضا نمود. بیشتر اصحاب هم همین كار را كرده‌اند، در حالی که چنان‌چه می‌دانیم پیامبر از خدا درخواست که خورشید را برایش باز گرداند. و در حدیث صحیح آمده که پیامبر هنگامی که جمعي از اصحاب را به بنی‌قریظه فرستاد فرمود: هیچ کس نماز عصرش را جز در بنی‌قریظه نخواند. وقتی که در میان راه وقت نماز عصر فرا رسید بعضی گفتند: پیامبر منظورش این نبوده که نماز عصر را از دست دهیم، پس نمازشان را خواندند. و عده‌ی دیگری هم گفتند: ما در بنی‌قریظه نماز می‌خوانیم. با اين حال پیامبر هیچ یک از این دو گروه را سرزنش نکرد[[468]](#footnote-468). آن دسته که با پیامبر بودند، نماز عصر را پس از غروب آفتاب خواندند. قطعاً که علی از پیامبر بزرگوارتر نیست- پس وقتی که پیامبر و یارانش نمازشان را بعد از غروب خوانده باشند، به طریق اولی علی هم ‌باید پس از غروب نمازش را بخواند. چون اگر نماز بعد از غروب ناقص و ناكافي باشد و به بازگشت خورشید نیاز ‌داشته باشد؛ بازگشت آن برای پیامبر سزاوارتر بود و اگر کفایت می‌کرد و کامل بود، پس نیازی نبوده خورشيد باز گردد.

از این گذشته، جریانی همچون این قضیه از مسائل مهم و خارج از عادت است که همت‌ها براي نقل آن انگيزه‌ دارند، پس اینکه تنها یک یا دو نفر آن را نقل نموده‌اند، مشخص است که دروغ می‌گویند. مگر شکافته شدن ماه در شب و وقت خواب مردم روی نداد؟ در حالی که بسیاری از صحابه آن را نقل نموده‌اند و در کتاب‌های صحیح و مسندها[[469]](#footnote-469) و غیره از جهات مختلف نقل شده است و قرآن هم بدان گواهی می‌دهد. حالا جریانی همچون بازگشت خورشید که در روز روی داده و مردم همه بیدار بودند، چرا مشهور نشده و جز یک یا دو نفر کسی آن را بازگو ننموده است. و چرا اهل علم نسبت به روایت آن بی‌اعتنا بوده‌اند؟!.

و هرگز دیده نشده که خورشید پس از غروب بازگشته باشد اگر چه بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان علوم طبیعی و بعضی از اهل کلام، منکر جریان شکافته شدن ماه و امثال آن هم هستند، و ما در اینجا در پی بیان آن نیستیم. بلکه هدف این است که این مسئله از بزرگ‌ترین خوارق‌عادات در نظام هستی است؛ که بیشتر مردم آن را غیر ممکن می‌دانند. پس اگر روی می‌داد بسیار واضحتر و روشنتر و نقل آن مهم تر و بزرگتر از شکافته شدن ماه است؛ در هر حال چگونه مورد قبول واقع می‌شود در حالی که سند مشهوری ندارد؟ بنا بر این به طور یقین معلوم است که این دروغی است که هرگز تحقق نيافته است.

و اگر جریان بدین صورت بوده باشد که خورشید با ابر یا مه پوشیده باشد و مردم فکر کرده باشند که غروب کرده و بعداً ابرها از روی آن كنار رفته باشند، امری است عادی که بارها اتفاق مي‌افتد و خداوند بيان فرموده كه در اين صورت كه وقت باقي است.

ابو القاسم عبدالله بن عبدالله بن احمد الحکانی این حدیث و راه‌های نقل آن را گردآوری نموده و آن را به «مسئلة في تصحیح رد الشمس وترغیب النواصب الشمس»[[470]](#footnote-470) نام گذاری نموده است.

و ابوالقاسم مصنف می‌گوید: این حدیث از پیامبر روایت شده از طریق اسماء دختر عُمیس خثعمی، و از طریق امیر المؤمنین علی ابن ابی‌طالب، و از طریق ابی‌هریره و ابی‌سعید، و حدیث اسماء را نیز از طریق محمد بن ابی‌فدیک نقل می‌نماید و می‌گوید: محمد بن موسی -قطری- به من خبر داد از عون بن محمد، از مادرش -ام جعفر- از مادر بزرگش اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که پیامبر نماز ظهر را خواند و سپس علی را برای کاری به جايی فرستاد. وقتی که برگشت، پیامبر نماز عصر را خوانده بود. پیامبر سرش را در دامان (آغوش) علی قرار داد و آن را حرکت نداد تا اینکه خورشید غروب کرد. پیامبر فرمود: پروردگارا! بنده‌ات علی در اطاعت و فرمانبرداری تو و پیامبرت می‌باشد. به خاطر پیامبرش خود را نگه داشته وحرکت ننموده پس خورشید را برایش بازگردان. اسماء می‌گوید: خورشید طلوع کرد، به گونه‌ای که روي کوه‌ها قرار گرفت، پس علی برخاست و وضو گرفت و نماز عصرش را خواند سپس خورشید غروب کرد.

ابوالقاسم مصنّف می‌گوید: ام جعفر - همان ام محمد بن جعفر بن ابو طالب است و کسی که این حدیث را روایت می‌کند، پسرش عون بن محمد بن علی است که پدرش محمد بن حنفيه مشهور است. و کسی که از او روایت می‌کند، محمد بن موسی مدینی است که به قطری معروف است که ستایش شده و موثق است و کسی که از او روایت کرده، محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک مدینی است که موثق است. و گروهی از او روایت می‌کنند که راوی حدیث مذکور از آنها است و به احمد بن ولید انطاکی معروف است. و از او هم کسانی روایت کرده‌اند که احمد بن عمیر بن حوصاء از آنها است و حدیث را با سندش از طریق او ذکر نموده است. و در آن آمده که پیامبر نماز ظهر را در صهباء خواند. سپس علی را برای کاری فرستاد، وقتی برگشت پیامبر نماز عصر را خوانده بود. پیامبر سرش را روی دامن علی گذاشت، علی هم آرام نشست تا وقت غروب، سپس پیامبر گفت: خداوندا! بنده‌ات علی به خاطر پیامبرش خود را حبس كرده و حركت نكرده، پس خورشید را برایش باز گردان. اسماء می‌گوید: خورشید طلوع کرد، تا جايي كه روی کوه‌ها قرار گرفت. سپس علی وضو گرفت و نمازش را خواند. این جریان در جايی به نام صهباء در غزوه‌ی خیبر واقع شده است.

مصنف می‌گوید: یکی دیگر از راویان این حدیث احمد بن صالح مصری از ابن ابی‌فدیک است. ابو جعفر طحاوی در کتاب «تفسیر متشابه الأخبار» که خود تألیف نموده، از او روایت کرده است.

و یکی دیگر از راویان آن: حسن ابن داود از ابن ابی‌فدیک است که آن را با سند و لفظش روایت نموده است: پیامبر نماز ظهر را در صهباء که در خیبر واقع شده، خواند، سپس علی را برای انجام کاری فرستاد، وقتی که بر گشت پیامبر نماز عصر را خوانده بود. پیامبر سرش را در آغوش علی قرار داد، وقتی که سر را بلند کرد آفتاب غروب کرده بود. گفت: ای علی آیا نماز عصر را خواندی گفت: نه و... تا آخر حدیث. و از اسماء فاطمه بنت حسین شهید این حدیث را روایت نموده است.

و از طریق ابی‌جعفر حضرمی نیز روایت می‌کند که محمد بن مرزوق، حدیث را از حسین اشقر، از فضیل بن مرزوق از ابراهیم بن حسن، از فاطمه، از اسماء بنت عمیس روایت نموده که گفت: جبرئیل پس از نماز عصر نزد پیامبر آمد. پیامبر سرش -یا صورتش را (نمی دانم کدامشان را گفت)- در آغوش علی قرار داد و علی نماز عصر را نخوانده بود که خورشید غروب کرد - و بقیة ماجرا ... .

مصنف می‌گوید: گروهی این حدیث را از فضیل بن مرزوق روایت نموده‌اند که عبیدالله بن موسی العبسی یکی از آنهاست و طحاوی از طریق او لفظ و عبارات را نقل نموده است. به پیامبر وحی شد در حالی که سرش در آغوش علی بود. و او (علی) نماز عصر را نخواند تا این که خورشید غروب کرد. و باز همین حدیث را از عمار بن مطر، از فضیل بن مرزوق از طریق ابو جعفر عقیلی، صاحب کتاب «الضعفاء» نیز روایت نموده است.

می‌گویم: این عبارت با عبارت اولی تناقض دارد، چون در عبارت اول آمده که: پیامبر وقت نماز عصر تا غروب خورشید در دامان علی خوابید و این جریان در غزوه خیبر در صهباء واقع شده. و در عبارت دومی می‌گوید: پیامبر بیدار بود و سرش را در آغوش علی قرار داده بود و در این هنگام به وی وحی شد و تا مغرب سرش را بلند نکرد! این تناقض در این دو روایت دلیل بر این است که این حدیث «محفوظ» نیست. چون در آن یکی می‌گوید: پیامبر خوابیده بود و در این یکی می‌گوید بیدار بود که به وی وحی شد! که هر دو عبارت باطل هستند، چون پیامبر بعد از عصر نخوابیده، زيرا خوابیدن بعد از عصر مکروه است و از آن نهی شده و پیامبر چشمانش می‌خوابیدند اما قلبش بیدار بود، پس چگونه علی نمازش را از دست می‌دهد؟

همچنين ترک نماز به این صورت یا جائز است، یا جا ئز نیست. اگر جائز است، دیگر گناهی مرتکب نشده است و بعد از غروب آن را خوانده. و مسلّم است که علی از پیامبر بزرگ‌تر نیست، در حالی که پیامبر نماز عصر را در جنگ خندق از دست داد و تا وقت غروب آن را نخواند؛ خورشید هم برایش باز نگشت! و برای سلیمان هم باز نگشت آنگاه كه خورشيد در پشت پرده‌ی افق پنهان شد.

و پیامبر بار دیگر با علی و یارانش خوابیدند تا خورشید طلوع کرد و نماز صبحشان قضا شد، امّا خورشید برایشان به شرق باز نگشت!.

و اگر ضايع كردن نماز حرام است و جائز نبوده، پس مرتکب گناه کبیره شده، چون پیامبر فرمود: کسی که نماز عصرش را از دست دهد مثل این است که از خانه و خانواده‌اش بریده شده باشد، یعنی مرده باشد[[471]](#footnote-471). باز هم علی خوب می‌دانست که نماز عصر همان نمازی است که پیامبر در مورد آن می‌فرماید:

«شَغَلُونَا عَنْ صَلاةِ الْوُسْطَى ، صَلاةِ الْعَصْرِ ، حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، مَلأَ اللَّهُ أَجْوَافَهُمْ ، أَوْ بُيُوتَهُمْ ، وَبُطُونَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا».

ما را سرگرم نمودند و نماز وسطی (عصر) را از یادمان بردند، خداوند شکمها وخانه‌هایشان را از آتش پر کند[[472]](#footnote-472). و این حدیث را در جنگ خندق فرموده، در حالی که جریان قبلی بعد از خندق واقع شده است. و علی خیلی بزرگ‌تر از این است که چنین گناه بزرگی را مرتكب شود و پیامبر و جبرئیل هم آن را تأئید کنند! و کسی که چنین کاری را انجام دهد از بدی اوست نه از فضائل او! که خداوند علی را از چنین کار زشتی دور می‌دارد. تازه این نکته هم گفته شود که وقتی نمازی از دست رفت با باز گشت خورشید گناهش ساقط نمی‌شود. و از جهت دیگر هم اگر این داستان در صحرای خیبر واقع شده، در آن‌جا بیش از 1400 نفر مسلمان و صحابه حضور داشته‌اند لازم بود آنها هم این جریان را مشاهده کرده باشند و آن را نقل کنند، چون خیلی عوامل و اسباب هستند که نیاز بدان را تشدید می‌بخشند. و اگر اصحاب آن را نقل می‌کردند اهل علم نیز همانند سایر مسائل مهم آن را از آنها نقل می‌کردند. چرا فقط یک یا دو نفر مجهول که حافظه و عدالتشان معلوم نیست آن را نقل نموده‌اند؟! مگر بقیه‌ی اصحاب کجا بودند؟ تازه در میان همه سندهای این حدیث تنها سندی وجود ندارد که حافظه و عدالت روایت کنندگان این حدیث را ثابت کند، یا معلوم کند که سلسلة اسنادش به کجا منتهی می‌شود!!.

و پیامبر در سال فتح خیبر فرمود: «پرچم را به مردی واگذار می‌کنم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند»[[473]](#footnote-473)، این حدیث از چندين صحابه روایت شده و در کتاب‌های صحیح و سنن و مسانيد موجود است. ولی آن روایت (جریان بازگشت خورشید) در هیچ یک از کتاب‌های مورد اعتماد نیامده و اهل کتاب‌های صحیح و سنن و مسندها نیز آن را نقل نکرده‌اند، بلکه به اتفاق آن را ترک نموده‌اند، پس چگونه چنین واقعة مهم را -که اگر حقیقت می‌داشت- از بزرگ‌ترین معجزات مشهور و آشکار بود، کتاب‌های صحیح و مسندها و علماء و محدثین نقل نكرده‌اند؟

و سند اولی را قطری از عون از مادرش از اسماء بنت عمیس روایت کرده، و عون و مادرش، حفظ و عدالتشان شناخته شده نیست. و به نقل علم هم معروف نیستند، و در کوچکترین مسئله‌ای به حدیث آنها استناد و استدلال نمی‌شود. پس چگونه در آن مسئله به روایت آنها استدلال شده؟ دیگر اینکه آن زن از اسماء دختر عمیس نشنیده، بلکه از کس دیگر شنيده که او از اسماء حکایت را شنیده است! و این نویسنده (ابو القاسم) از ابن ابی‌فدیک و از قطری به موثق و مورد اعتماد یاد می‌کند، حالا نمی‌توانست از ما بعد آنها هم به موثق و مورد اعتماد یاد کند؟! در حالی که در مورد آنها فقط نسبشان را ذکر نموده است. مسلم است شناخت نسب فردی موجب حافظه و موثق بودنش نيست.

و اما سند دوم که به فضیل ابن مرزوق منتهی می‌شود که نزد افراد قابل اعتماد، به اشتباه کننده در مورد افراد موثق معروف است، اگر چه عمدا ًدروغ نگفته[[474]](#footnote-474) است. و ابن حبان در مورد او می‌گوید: او در مورد افراد موثق به خطا رفته و احادیث موضوع[[475]](#footnote-475) را از عطیه نقل می‌کند. و ابوحاتم رازی[[476]](#footnote-476) می‌گوید: به روایات او استدلال نمی‌شود و یحیی بن معین یک بار در مورد او گفته: او ضعیف است. و سخن احمد بن حنبل در مورد او که می‌گوید: جز نیکی چیزی در مورد او نمی‌دانم، با سخنان یحیی تناقضی ندارد و سفیان می‌گوید: او مورد اعتماد است، و یحیی هم یک بار در مورد او گفته که او مورد اعتماد است، چون از کسانی نبوده که عمداً دروغ بگوید، اما اشتباه دارد. و اینکه مسلم احادیثی از او نقل کرده و دیگران هم از مسلم دنباله‌روی کرده‌اند، لازم نيست که احادیث منفرد از او روایت شوند.

و جهت اثبات این حدیث لازم است که دانسته شود هر یک از آنهايی که این حدیث را روایت کرده‌اند عادل و داراي حافظه و ضبط هستند در حالی که او از دیگری شنیده که «عدالت و ضبطش» معلوم نیست. و صاحبان کتاب‌های صحاح وسنن‌ آن را برای ابراهیم ذکر ننموده‌اند. و اصلاً در این کتاب‌ها نامی از او ذکر نشده است- به خلاف فاطمه دختر حسین، چون او حدیث معروفی دارد – پس چگونه به حدیثی همچون این روایت فضیل استدلال می‌شود؟ به همین جهت هیچ یک از محدثین معروف در کتاب‌های معتمد آن‌را نقل نکرده‌اند.

و اینکه مردی پدرش بزرگوار باشد دلیل بر این نمی‌شود که او از عالمان امین و مطمئن در نقل احادیث پیامبر است. و اسماء بنت عمیس نزد جعفر و همسر او بوده، سپس همسر ابوبکر و بعد هم همسر علی شده و از هر یک از آنها صاحب فرزند شده است. و آنها علی را بسیار دوست داشته‌اند، در حالی که هیچ یک از آنها این حدیث را از اسماء روایت نکرده‌اند.

و محمد بن ابوبکر که در آغوش و خانه‌ی علی بزرگ شده و پسر اسماء بوده و محبتش نسبت به علی مشهور است. پس چرا او این حدیث را از اسماء روایت نکرده است؟ و باز هم اسماء همسر جعفر ابن ابوطالب در حبشه با او بوده و پس از فتح خیبر با او به آنجا آمده است. در حالی که در این داستان (جریان باز گشت خورشید) چنین آمده که او در خیبر بوده! حال، اگر این جریان صحیح باشد؛ باید بعد از فتح خیبر واقع شده باشد. و آنهایي که با پیامبر در خیبر حضور داشته‌اند اهل حدیبیه که تعدادشان 1400 نفر بوده و جعفر و کسانی که با او از حبشه آمده بودند، امثال ابو موسی اشعری و یارانش؛ و افرادی از اهل خیبر، همه به سپاه و لشکر خیبر افزوده شده‌اند، در حالی که هیچ یک از آنها این حدیث را روایت نکرده است. و این بطور قطع و يقين دلیل دروغ و افترا بودن این حدیث است.

اگر يقين حاصل شود كه فضیل و کسانی که بعد از او بوده‌اند آن را روايت كرده باشند، آنها كه متهم و مورد طعن هستند، و گرنه نسبت دادنش به آنها جای تأمل است. چون روایت کنندة اول از فضیل که حسین بن حسن اشقر کوفی[[477]](#footnote-477) است، بخاری در مورد او می‌گوید: او احادیث منکر را روایت نموده. و نسائی و دارقطنی می‌گویند: او قوی نیست، و ازدی می‌گوید: ضعیف است. و سعدی می‌گوید: حسین اشقر افراطي است که از بهترین این امت بدگويی می‌کند. و ابن عدی می‌گوید: حدیث منکر را روایت نموده و به نظر من بلا و فساد (در روایت) از اوست. گروهی از راویان ضعیف کوفه احادیثی را که از او روایت می‌کردند، تغییر می‌دادند[[478]](#footnote-478).

و اما طریق سوم این روایت: که در آن «عمّار بن مطر از فضیل بن مرزوق» آمده. عقیلی می‌گوید: او احادیث منکر را از «ثقات» و راویان مورد ثقه، نقل نموده است. و رازی می‌گوید: او دروغ می‌گفت و احادیثش باطل هستند. و ابن عدی می‌گوید: احادیثش متروک هستند[[479]](#footnote-479).

و طریق اول از عبیدالله بن موسی العبسی[[480]](#footnote-480) در بعضی از روایت‌ها، عن فضیل (از فضیل). و در بعضي دیگر که، به کلمة:‌ حدثنا (حدیث را برای ما بازگو ‌کرد) آمده است؛ اگر ثابت نشود که او گفته باشد «حدثنا» (حدیث را برای ما بازگو کرد) ممکن است که او حدیث را نشنیده باشد، چون او از داعیان تشیع است و بر گردآوری احادیث شیعه‌گری بسیار حریص بوده و برای این کار، احادیث را از دروغ پردازان روایت می‌کرد و به آن کار معروف است. هر چند بعضی در مورد او گفته‌اند: او مورد اعتماد است. و دروغ نمی‌گوید: البته؛ اینکه عمدا دروغ گفته باشد یا خیر، خدا مي‌داند. امّا بدون شک از طریق دروغ‌پردازان معروف، احادیث را روایت می‌نمود!. به همین جهت امام بخاری احادیث را از او روایت نمی‌کرد مگر احادیثی که از طریق دیگری روایت شده باشد، و امام احمد بن حنبل / نیز هیچ حدیثی را از او روایت نمی‌کرد. مؤلف می‌گوید: او روایت دیگری از فاطمه -غیر از آنهایي که بیان کردیم- دارد[[481]](#footnote-481). سپس به روشي ستمگرانه روایت می‌کند -که اگر کسی کمترین شناختی نسبت به حدیث داشته باشد می‌داند که دروغ و افتراست- از حدیث ابو حفص کتانی[[482]](#footnote-482) روایت می‌کند: محمد بن عمر قاضی -جعانی- برای ما سخن می‌گفت، محمد بن ابراهیم بن جعفر عسکر از اصل کتابش برای ما حدیث بازگو می‌کرد، احمد بن محمد بن یزید بن مسلم برای ما حدیث بازگو می‌کرد، خلف بن سالم برای ما سخن می‌گفت، عبدالرزاق برای ما حدیث بازگو می‌کرد، سفیان ثوری برای ما سخن می‌گفت، از اشعث بن ابی الشعثاء از مادرش از فاطمه از اسماء که پیامبر برای علی دعا كرد تا این‌که خورشید برای او باز گشت.

و نقل این حدیث تنها از کسی پذيرفتني است که عدالت و ضبطش معروف باشد نه از کسی که مجهول و نامعروف است. و ثوری و عبدالرزاق آن را روایت نكرده‌اند. و اهل حدیث، ثوری و عبدالرزاق را می‌شناسند و احادیث آنها را هم می‌شناسند. پس چگونه خلف بن سالم آن را روایت نموده است؟ و اگر فرضاً آنها هم آن را روایت کرده باشند، ام اشعث ناشناخته و مجهول است و روایتش اعتباری ندارد.

و طریق دوم نیز از محمد بن مرزوق روایت شده که، حسین اشقر برای ما حدیث بازگو نمود از علی بن هاشم از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از علی بن حسین، از فاطمه دختر علی از اسماء دختر عمیس... تا آخر حدیث.

نظر علماء را قبلاً در مورد حسین اشقر بیان نمودیم. پس اگر همه راویان موثق و مورد اعتماد باشند و سند هم متصل باشد، روایت او چیزی را ثابت نمی‌کند. حالا اگر معتمد بودن راویان و اتصال سند، ثابت نشود چه؟ و علی بن هاشم که در این سلسله وجود دارد، امام بخاری می‌گوید: او و پدرش در مذهب خود غلو و افراط دارند. و ابن حبان می‌گوید: در تشیّع غلو داشته‌ و حدیث منکر را از محدثین مشهور روایت نموده‌ است[[483]](#footnote-483) و اینکه اهل حدیث روایتی را از غیر جانب او تخريج نموده‌اند موجب اثبات آنچه او بیان نموده است، نمی‌شود.

جالب این است که نویسنده، این حدیث و احادیث بعد از آن را از طریق روایت فاطمه بنت حسین بیان می‌دارد. در حالی که این فاطمه، دختر علی است نه دختر حسین!!

و طریق سوم را نیز از فاطمه دختر علی از عبد الرحمن بن شریک بیان می‌کند: پدرم برای ما از عروه بن عبدالله سخن می‌گفت، از فاطمه دختر علی، از اسماء، از علی بن طالب روايت را به پیامبر مي‌رساند كه به ایشان وحی شد، پس علی او را به جامه اش پوشاند و این حالت طول کشید تا خورشید غروب کرد. می‌گوید غروب کرد یا نزدیک غروب بود كه پیامبر آرام شد و گفت: آیا نمازت را خواندی ای علی؟ گفت: نه! گفت: خداوندا خورشید را بر علی باز گردان. پس خورشید بازگشت تا آفتاب به نیمه مسجد رسید.

این روایت چنین بیان می‌دارد که خورشید تا نزدیک وقت عصر باز گشته و این جریان در مدینه واقع شده است. در حالی که روایت قبلی بیان می‌دارد که این جریا ن در خیبر صورت گرفته و خورشید برگشته تا بر سر کوه‌ها پديدار شده است.

ابو حاتم رازی می‌گوید: احادیث عبدالرحمن بن شریک، ضعیف و سست هستند. و غیر ابو حاتم هم آن را ضعیف دانسته‌اند.

و طریق چهارم این روایت از حدیث محمد بن عمر قاضی- جعانی- از عباس بن ولید از عباد – که رواجنی است- علی بن هاشم برای ما سخن گفت، از صباح بن عبدالله بن حسین ابوجعفر از حسین مقتول، از فاطمه، از اسماء دختر عمیس، گفت: روز خیبر تقسیم غنایم جنگی علی را به خود مشغول نمود تا اینکه خورشید غروب کرد، یا نزدیک بود غروب کند. پیامبر فرمود: آیا نمازت را خواندی؟ گفت: خیر. پیامبر دعا كرد و خورشید تا وسط آسمان بالا رفت و علی نمازش را به جا آورد. وقتی که خورشید غروب می‌کرد صدایي داشت همچون صدای برخورد أرّه با آهن.

این عبارت چهارم، با سه عبارت قبلی تناقض دارد. پس روشن می‌شود کسی که این حدیث را روایت کرده، عدالت و دقت و احتیاط را لازم را نداشته است. و اصلاً این روایت ساختگی است و شخص دیگری شبیه این حدیث را درست کرده و این حدیث را از روی آن ساخته اند و جریان یکی است، چون در این روایت آمده که تقسیم غنایم جنگی علی را به خود مشغول نموده است، نه پیامبر ، در حالي كه اساساً تقسيم غنایم كار علي نبوده است. تازه غافل شدن از نماز به واسطه غنایم، به هیچ وجه درست نیست. چون خیبر پس از خندق در سال هفتم و بعد ازحدیبیه (سال ششم) اتفاق افتاده است و این حقیقتی است که به تواتر رسیده است .

واقعة خندق چهار یا پنج سال پیش از خیبر واقع شده و در آن خداوند آیه:

﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ﴾ [البقرة: 238].

«در انجام نمازها ونماز میانه «عصر» محافظت ورزید».

نازل شده که تأخیر در نماز را نسخ نموده است. اگر چه اکثر علماء بر این باورند که تأخیر در نماز برای جنگ بوده، و کسانی که می‌گویند تأخیر نسخ نشده، بلکه برای جنگ درست است، مانند امام ابوحنیفه و امام احمد در روایتی، با قول علماء تضاد و مخالفتی ندارد. چون همه علما بر این باورند که از دست دادن نماز به خاطر تقسیم غنایم درست نیست. چون تقسیم غنایم با تأخیر از دست نمی‌رود، اما نماز از دست می‌رود.

و اینکه می‌گوید: تا خورشید در وسط مسجد قرار گرفت دروغ آشکاری است. چون اگر چنین واقعه‌ای اتفاق می‌افتاد، از بزرگترین شگفتی‌های دنیا می‌بود. و گروه بی‌شماری آن را نقل می‌نمودند.

و اینکه می‌گوید: وقتی خورشید غروب کرد صدایي همچون صدای برخورد أرّه با آهن از آن شنيده شد دروغ بسیار بزرگ و آشکاری است. چون خورشید وقتی که غروب می‌کند با جسمی برخورد نمی‌کند تا چنین صدايی ایجاد شود که از مدار چهارم آسمان به زمین برسد!.

و چنین واقعة بزرگ و مهم، اگر اتفاق می‌افتاد از شگفتیهای جهان هستي بود، پس اصحاب -که خیلی جریان‌های عادی‌تر مربوط به خیبر و... را نقل نموده‌اند- چگونه این را نقل نمی‌کردند؟!.

و این جریان روایت، اگر سندش هم صحیح باشد، چیزی را ثابت نمی‌كند، چون علی بن هاشم بن برید، بسیار در مذهب شیعه‌گری غلو و اغراق داشته است و از هر كه که موافق هوای نفس او بوده روایت نقل كرده است. مثلاً از صباح نامی نقل می‌کند که هیچ کس نمی‌داند کیست! و در این حلقه صباح بن سهل کوفی که از حصین بن عبدالرحمن روایت می‌کند؛ موجود است که بخاری و ابوحاتم و ابو زرعه می‌گویند: او حدیث منکر دارد. و دارقطنی می‌گوید: ضعیف است. و ابن حبان می‌گوید: او احادیث موضوع را از افراد موثق و مورد اعتماد نقل نموده است، استدلال به اخبار او روا نیست.

و شخص دیگری دارند به نام صباع بن محمد بن ابی‌حازم بجلی احمسی کوفی که از مره همدانی روایت می‌کند. ابن حبان گفته: روایات موضوع را به انسان‌های ثقه نسبت می‌دهد.

و شخص دیگری به نام صباح عبدی دارند که رازی می‌گوید: او هویتش مجهول است. و شخص دیگری دارند به نام ابن مجالد که بقیه از او روایت می‌کند، او هم مجهول است و ابن عدی در مورد او می‌گوید: او معروف نیست. و او از استادان بقیة مجهولین است.

و اگر منظور از حسین مقتول، حسین بن علی باشد. او خیلی بزرگ‌تر از آن است که از یک نفر روایت کند و او هم از أسماء دختر عمیس خواه آن یک نفر فاطمه خواهرش باشد یا فاطمه دخترش. چون این داستان اگر واقعیت دارد حسين بيش از همه از آن خبر داشت و آن را هم از پدرش و هم از غير او و نيز از اسماء، نامادری خود و هم از دیگران شنیده بود. نه اين‌كه از خواهرش یا از دخترش از اسماء روايت كند.

پس او حسين بن علي نيست، بلکه شخص دیگری است، مجهول و ناشناخته یا اینکه عبدالله بن حسن ابوجعفر است که هر دو نمونه‌ی یکدیگرند.

و این حدیث ثابت نمی‌شود جز با روایت از کسی که عدالت و مورد اعتماد بودن و دقت و احتیاطش معلوم باشد و اهل علم حدیث او را بشناسند. چون شناخت سطحی کافی نیست. از طرف هر كس باشد، و در فرزندان اصحاب و تابعین هم افرادی هستند که روایتشان دلیل نيست اگر چه پدران‌شان از بهترین مسلمانان بوده‌اند. تازه این درصورتی است که علی بن هاشم آن را روایت کرده باشد، ولي راوی عباد بن یعقوب رواجنی است، ابن حبان در مورد او گفته: دعوتگري رافضی مذهب است، که احادیث منکر را از نامداران روایت می‌کند و باید ترک شود. و ابن عدی هم می‌گوید: او روایاتی در فضایل اهل بیت و بدگویی از دیگران دارد، که اهل حدیث آن روایات را منکر شمرده‌اند. بخاری و غیر او هم احادیثی از او نقل نموده‌اند که صحتشان معلوم نیست.

و حکایت قاسم المطرز از او که می‌گوید: علی بحر را حفر كرد و حسین آب را درون آن جاری نمود از روایاتی است که بی‌ارزش بودنش آشکار است[[484]](#footnote-484).

مؤلف می‌گوید: از اسماء احادیث دیگری هم غیر از آنهايی که بیان شد روایت شده. و از طریق ابو العباس بن عقده روایت شده که او با وجود حافظة بسیار قوی که داشته، بسیار در جمع‌آوری اکاذیب و دروغ‌های شیعیان فعال بوده است. احمد بن عدی می‌گوید: استادان بغداد را دیدم که از او به خوبي یاد نمی‌کردند و می‌گفتند که حق حدیث را ادا نمی‌کند و استادان کوفه را به دروغ وا مي‌داشت بدین صورت که چیزهایي را برای آنها می‌نوشت و به آنها دستور می‌داد که آن را روایت کنند. دارقطنی می‌گوید: مرد بدی است. ابن عقده[[485]](#footnote-485) می‌گوید: یحیی بن زکریا برای ما سخن گفت، یعقوب بن معبد به ما خبر داد، عمرو بن ثابت برای ما سخن گفت، که از عبدالله بن حسن بن حسن بن علی سؤال کردم در مورد حدیث «بازگشت خورشید بر علی». که آیا این جریان برای شما ثابت شده يا خير؟ گفت: خداوند در کتابش بزرگ‌تر ازحادثة بازگشت خورشید بر علی را نازل نکرده است!. گفتم راست می‌گویی، خدا مرا فدایت کند، اما می‌خواهم از زبان تو بشنوم. گفت: عبدالله برایم نقل كرد و گفت: ابوالحسن برایم سخن گفت، از اسماء دختر عُمیس که گفت: روزی علی می‌خواست نماز عصر را با پیامبر بخواند. به اتفاق پیامبر رفتند، در این هنگام وحي بر پیامبر نازل شد. پس علی او را به سینة خود تکیه داد. تا اینکه پیامبر حالش خوب شد. پس پیامبر فرمود: آیا نماز عصر را خواندی؟ گفت: وقتی که آمدیم وحی بر تو نازل شد. پس تا كنون سرت را روی سینه‌ام قرار دادم. پس پیامبر رو به قبله -در حالی که خورشید غروب کرده بود- فرمود: خداوندا! همانا علی در اطاعت تو بوده پس خورشید را بر او بازگردان، اسماء گفت: خورشید در حالی که صدای همچون صدای آسیاب داشت، بازگشت تا در جای وقت عصر قرار گرفت و ایستاد. پس علی در جای خود به پاخاست و نماز عصر را خواند. پس از فارغ شدن علی از نماز، خورشید در حالی که صدایي همچون صدای آسیاب داشت، غروب کرد و دنیا تاریک شد و ستاره‌ها پدیدار شدند.

می‌گویم: این عبارت و سخن پنجم، با عبارات و سخنان قبلی متناقض است و با هم همخوانی ندارند و دروغ و ساختگی بودنش برای خواننده بیشتر هویدا و آشکار می‌شود. چون در این روایت می‌گوید: خورشید بازگشت تا رسید به جای وقت عصر. و در روایت قبلی می‌گوید: خورشید بازگشت تا بر روی کوه‌ها نمايان شد! باز هم، در این‌جا می‌گوید: او را به سینه‌ی خود تکیه داد و ... و در روایت پیشین می‌گوید: سرش را روی دامان علی قرار داده بود!!.

و عبدالله بن حسن هرگز این سخن را نگفته و او خیلی بزرگوارتر از این است که چنین سخن دروغ و بی‌اساسی را بر زبان آورد و پدرش حسن نیز این حدیث را از اسماء روایت نکرده است؛ زيرا در این روایت آمده که: «خداوند در مورد علی در کتابش بزرگ‌تر از بازگشت خورشید بر علی را نازل نکرده است!!» حال كه مسلّم است خداوند در قرآن نه در مورد علی و نه در مورد هیچ کس این جریان را بیان نکرده است. و اگر ثابت شود که عمرو بن ثابت آن را از عبدالله روایت کرده باشد، یقیناً خودش آن را ساخته است، چون او به دروغگو معروف است. ابوحاتم ابن حبان می‌گوید: او احادیث موضوع را از افراد موثق روایت می‌نمود، و یحیی ابن معین می‌گوید: او آدم با شخصیتی نیست. مره می‌گوید: او امین و مورد ثقه نیست. نسائی می‌گوید: احادیثش متروک (رها شده) هستند[[486]](#footnote-486).

مصنف می‌گوید: و امّا روایت ابو هریره: عقیل ابن حسن عسکری به ما خبر داد، ابومحمد صالح بن‌ابی‌الفتح شناسی برای ما سخن گفت: احمد بن عمرو بن حوصاء برای ما صحبت کرد، ابراهیم بن سعید جوهری برای ما صحبت کرد، یحیی بن یزید بن عبدالملک نوفلی برای ما حدیث نمود از پدرش گفت: داود بن فراهیج برای ما روایت کرد از عماره بن فرو از ابوهریره و حدیث را ذکر نمود تا آخر. مصنف می‌گوید: این حدیث را از یک حدیث طولانی خلاصه نموده‌ام.

می‌گویم: این اسناد اشتباه است و نزد اهل علم هیچ چیزی با آن ثابت نمی‌شود. بلکه دروغ بودنش از چند جهت محرز است. چون علاوه بر اینکه داود بن فراهیج از طرف حدیث شناسان ضعیف قلمداد شده، شعبه نيز او را تضعیف نموده و نسائی می‌گوید: حدیث‌هایش ضعیف هستند. اسناد به او ثابت نمی‌شوند. چون (در آن سلسله) یزید بن عبدالملک نوفلی هم موجود است که از او و از عماره روایت می‌کند. بخاری می‌گوید: احادیثش هیچ ارزشی ندارند و بسیار ضعیف است. و نسائی می‌گوید: ترک شده است، (متروک) و احادیثش ضعیف هستند. و دارقطنی می‌گوید: بسیار احادیثش منکر هستند.

احمد می‌گوید: نزد او احادیث منکر موجودند، و دار قطنی می‌گوید: ضعیف است.

و اگر ابراهیم بن سعید آن را روایت کرده باشد، بلا و مصیبت اینجا است، اگر چه گفته می‌شود ثبوت آن نه از جانب ابراهیم بن سعید بوده و نه از جانب ابن حوصاء، چون این دو نفر هم خود و هم احادیثشان معروف اند، و مردم زیادی از آنها نقل نموده‌اند، به همین جهت وقتی که ابن حوصاء طریق اول را روایت كرد، روایت و سند آن از او معروف شده است. و روایتش از او با سند معروف همراه است. لکن شکل آن (حدیث) از افراد بعد از ابن حوصاء است.

امّا این حدیث را از جانب او نمی‌شناسند، و اگر فرضاً ثابت شود که این حدیث از او است، مشکل متوجه افراد بعد از او می‌شود. و ابوالفرج بن جوزی بیان می‌کند که ابن مردویه آن را از طریق داود ابن فراهیج ذکر نموده و ضعف ابن فراهیج را خاطر نشان ساخته است، بنابراین نسبت دادن آن حدیث به او هم جای بحث است.

مصنف می‌گوید: و امّا روایت ابی‌سعید خدری، محمد ابن اسماعیل جرجانی کتباً به ما خبر داد، که ابا ظاهر محمد بن علی واعظ به آنها خبر داده که محمد بن احمد بن منعم به ما خبر داد که قاسم بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر به ما خبر داد که پدرم برایم سخن گفت: از پدرش محمد از پدرش عبدالله، از پدرش محمد از پدرش عمر گفت: حسین بن علی گفت: از ابوسعید خدری شنیدم می‌گفت: نزد پیامبر رفتم در آن هنگام سرش در دامان علی بود و خورشید غروب کرده بود. پیامبر به هوش آمد و گفت: ای علی، نماز عصر را خواندی؟ گفت: خیر یا رسول الله. دوست نداشتم سرت را روی زمین بگذارم در حالی که تو ناراحت بودی و درد داشتی. پیامبر فرمود: ای علی، دعا کن خورشید بر تو باز گردد. علی گفت: ای رسول خدا، شما دعا کنید و من آمین می‌گویم. پیامبر فرمود: پروردگارا! علی در اطاعت و فرمانبرداری تو و رسولت می‌باشد، خورشید را بر او باز گردان. ابو سعید می‌گوید: به خدا قسم صدای خورشید را شنیدم، همچون صدای ماسوره بود تا اینکه بازگشت و سفید و روشن و پاک گشت.

می‌گویم: چنین سندی هیچ چیز به آن ثابت نمی‌شود. و بسیاری از مردان (مذکور در آن حلقه) به عدل و دقت و احتیاط (عدل و ضبط) شهرت ندارند و حامل علم نیستند و در کتاب‌های علم نامی ندارند و بیشتر مردان این سند بگونه‌ای هستند که وجود تنها یکی از آنها با این قدر و منزلت کافی بود برای عدم ثبوت آن (سند)، حالا که بیشترشان چنین وضعیتی دارند قضیه باید چطور باشد؟!.

مگر کس دیگری هست که به اندازه‌ی عمرو بن ثابت به دروغگو بودن معروف باشد؟!.

و در این روایت آمده که: او (پیامبر) درد داشت و خورشید که طلوع کرد صدايی همچون صدای ماسوره داشت. که اینها به حکم عقل باطل هستند. و هرگز آنان چنین حدیثی را ذکر ننموده‌اند. و اگر چنین حدیثی از ابو سعید- به خاطر دوستیش نسبت به علی و بیان فضائل او نقل می‌شد. قطعاً یارانش آن را روایت می‌کردند. همچنان که غیر این حدیث را در رابطه با فضائل علی ذکر نموده‌اند، مانند روایت خود ابوسعید از پیامبر که وقتی نام خوارج برده شد، فرمود: بهترین و بر حق‌ترین آن دو گروه آنها را می‌کشند، و یا مثل روایت دیگر ابو سعید که پیامبر به عمار گفت: گروه ستمگر و تجاوزكار تو را می‌کشند. در این حدیث صحیح از ابوسعید، بیان و روشن گردیده که علی و یارانش برحق‌تر از معاویه و یارانش هستند. پس چگونه چنين حدیثي از او روایت نمی‌شد اگر صحیح می‌بود؟!.

و حسین و برادرانش عمر و علی چنین حدیثی را نگفته‌اند. و اگر چنين حدیثي نزد آنان ‌بود، محدثین مشهورتر از آنها آن را نقل می‌نمودند، چون این قضیه‌اي مهم است.

مصنف می‌گوید: و امّا روایت امیر المؤمنین، پس ابو العباس فرغانی به ما خبر داد، ابوالفضل شیبانی به ما خبر داد، رجاء بن یحیی سامانی برای ما حدیث بازگو کرد، هارون بن مسلم بن سعید در سال 240 ﻫ در سامرا برای ما سخن گفت، عبدالله بن عمرو اشعث برای ما حدیث گفت، از داود بن کمیت از عمویش مستهل بن زید، از ابی‌زید بن سهلب از جویریه بنت مسهر گفت: با علی بیرون رفتیم. گفت‌: ای جویریه! به پیامبر وحی شد در حالی که سرش روی دامان من بود .... تا آخر حدیث.

می‌گویم: این اسناد از اسناد قبلی ضعیف‌تر است: چون رجال مجهولی در آن هستند که هیچ کدامشان به عدالت و ضبط معروف نیستند و چرا به صورت انفرادی آن را نقل نموده‌اند، در حالی که اگر علی چنین چیزی می‌گفت، قطعاً یاران مشهور و معروفش آن را روایت می‌کردند. و از طرف دیگر هم سندی مانند این سند، از چنین زنی – که او و کسانی که از او روایت کرده‌اند وضعیت و حالشان معلوم نیست و صرف نظر از صفاتشان هویت مشخص و محرزی هم ندارند- چیزی در آن ثابت نیست. و با سند قبلی که از این راجح‌تر است تناقض دارد هر چند که همه این روایتها دروغ هستند. چون مسلمانان در بارة فضائل علی و معجزات پیامبر کوچک‌تر از این مسئله را هم روایت نموده‌اند. پس چرا اهل علم و حدیث این روایت را ذکر ننموده‌اند؟

و گروه زیادی از علمای حدیث فضائل علی را به رشتة تحریر درآورده‌اند، همچون امام احمد و ابو نعیم و غيره و احادیث ضعیفی هم در این رابطه ذکر نموده‌اند، ولی این حدیث را نیاورده‌اند. چون دروغ بودن این روایت آشکار است.

همچنین ترمذی با وجود اینکه احادیث زیادی در فضائل علی گردآوری نموده، هر چند که بیشترشان ضعیف هستند، ولی این حدیث را ذکر نکرده است. همچنین نسائی و ابوعمر بن عبدالبر که نسائی کتابی را در خصوص ویژگی‌ها و خصال علی تالیف نموده است.

مصنف می‌گوید: ابو جعفر طحاوی[[487]](#footnote-487) از علی بن عبدالرحمان از احمد بن صالح مصری حکایت می‌کند که او (احمد بن صالح مصری) می‌گفت:[[488]](#footnote-488) «ضروري نيست کسی که راه دانش‌اندوزي در پیش گرفته از حفظ حدیث اسماء- در بازگشت خورشید- تخلف نماید؛ چون این جریان از نشانه‌های پیامبر و از معجزات اوست[[489]](#footnote-489).

می‌گویم: احمد بن صالح از طریق حلقة اول آن را روایت نموده و تمام راه‌ها و الفاظی که از جهات مختلفی بر دروغ بودن آن دلالت دارند را گردآوری ننموده و راویان طریق اول نزد او مجهول هستند و کاذب بودنشان برای او معلوم نبوده است.

و طحاوی عادتش نیست که حدیث را هم‌چون اهل علم نقد نماید. به همین دلیل در کتاب «شرح معانی الآثار» احادیث مختلفی را روایت نموده است و روایاتی که او ترجیح داده، اکثراً با قیاس بر احادیثی است که خود آن را قوی و حجت دانسته كه بیشترشان از لحاظ اسناد ضعیف و مجروح هستند و حجت واقع نمی‌شوند. چون شناخت او به اسناد مانند شناخت متخصصین این فن نبوده است، هر چند احادیث زیادی دارد و واقعاً فقیه و عالم بر جسته‌ای است[[490]](#footnote-490).

مؤلف می‌گوید: ابو عبدالله بصری گفت: بازگشت خورشید پس از غروبش ذاتاً تأکید در ضرورت نقل آن دارد، چون علاوه بر اینکه فضیلتی برای امیر المؤمنین است از نشانه‌های پیامبری نیز می‌باشد و این جریان نشانه‌های نبوت را از فضائل علی جدا می‌سازد.

می‌گویم: این از قوی‌ترین و آشکارترین دلایل بر دروغ بودن حادثه است. چون اهل علم فضائل علی را روایت نموده‌اند و در کتاب‌های صحیح و مسند‌ها و سنن‌، آنها را برشمرده‌اند و از علمای مورد اعتماد و مشهور روایت نموده‌اند. پس اگر این حدیث هم از آنها می‌بود؛ مردم نسبت به روایت آن علاقه بيشتري داشتند و در بیان صحت آن حریص‌تر می‌بودند، امّا آنها کسی را نیافته‌اند که این حدیث را با سند مورد اعتماد و دارای عدالت و دقت و احتیاط روایت کرده باشد.

مصنف می‌گوید: ابو العباس بن عقده گفت: جعفر ابن محمد بن عمر حدیث را برای ما بازگو نمود، سلیمان بن عباد به ما خبر داد، شنیدم بشار بن دراع گفت: امام ابوحنیفه[[491]](#footnote-491)به محمد بن نعمان[[492]](#footnote-492) رسید و از او سؤال نمود: حدیث بازگشت خورشید را از چه کسی روایت کرده‌ای؟ گفت: از غیر کسی که حدیث «یا ساریة الجبل» را روایت نموده است. مصنف می‌گوید: همه این احادیث و روایات دلیل بر ثبوت آن حدیث هستند.

می‌گویم: اتفاقاً این سخن دلیل است بر اینکه پیشوایان و اهل علم این حدیث را قبول نداشته‌اند و هیچ یک از پیشوایان مسلمانان آن را روایت نکرده است. همین ابو حنیفه که یکی از پیشوایان معروف است، هرگز به خاطر علی زیر سؤال نمی‌رود، چون او که اهل کوفه است، بسیاری از شیعیان آنجا را دیده و علی را دوست داشته و او را مولای خویش می‌داند و در مورد فضائل علی چیزهای زیادی شنیده است. با وجود آن، نقل این حدیث را از محمد بن نعمان انکار می‌کند و شکی نیست که امام ابوحنیفه از طحاوی و امثال او آگاه‌تر و فقیه‌تر است.

و از این طرف هم ابن نعمان جواب درستی به او نداده، بلکه گفته: از غیر کسی که حدیث «یا ساریة الجبل» را روایت نموده، آن را نقل می‌کنم!!.

باید به او گفت: فرض می‌کنیم که آن روایت دروغ است، حالا دروغ بودن آن چگونه بر درستی این روایت دلالت می‌کند؟ اگر این گونه باشد، امام ابوحنیفه که کرامات عمر و علی و... را انکار نمی‌کند، بلکه این حدیث را انکار می‌کند که دلايل بسیاری بر دروغ و مخالف بودنش با عقل و شرع موجود است. و هیچ یک از علمای مشهور و محدثین معروف از تابعین و تابع تابعين -که آنها احادیث را از اصحاب نقل نموده‌اند- این حدیث را روایت ننموده‌اند، بلکه تنها دروغگویان و جاهلان که عدالت، دقت و احتیاطشان معلوم نیست آن را روایت کرده‌اند، پس چگونه از آنها پذیرفته می‌شود؟!.

و سایر علمای مسلمان نیز دوست دارند که چنین حدیثی صحیح باشد، چون هم براي پيامبر معجزه است و هم فضیلتي است براي علي، اما آنها دروغ را نمی‌پسندند و مخالف دروغ‌پردازی هستند، لذا به جهت دينداري آن را رد نموده‌اند.

1. - اصول کافی، کلینی، 2/ 18. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مصدر سابق. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مصدر سابق. [↑](#footnote-ref-3)
4. - امالی الصدوق: 154، بحارالأنوار: 27 ص 167. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بحار الأنوار: 27/177-178 [↑](#footnote-ref-5)
6. - بحار الأنوار: 27/180 [↑](#footnote-ref-6)
7. - به کتاب «ما الشیعة وصکوك الغفران» مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-7)
8. - در قرآن کریم: ﴿فَ‍َٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلۡنَا....﴾ [التغابن: 8] آمده است. [↑](#footnote-ref-8)
9. - اصول کافی، کلینی: 1/432-425، بحارالانوار: مجلسی، ج 24، ص 336-340. [↑](#footnote-ref-9)
10. - مسألة الإمامة والوضع فی الحدیث عند الفرق الإسلامیة، دکتر محسن عبدالناصر، ص 193-194. [↑](#footnote-ref-10)
11. - علی رغم تحقیق و بررسی از منابع قابل دسترسی این روایت را پیدا نکردیم ولی حاکم در مستدرک: ج3 ، ص 129، با لفظی نزدیک به این لفظ از طریق ابوجعفر عبدالله بن یزید حرانی از عبدالرزاق از سفیان ثوری، از عثمان بن خثیم از عبدالرحمن بن عثمان روایت کرده است که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم می‌گفت: از رسول خدا هنگامی که دست علی بن ابی‌طالب را گرفته بود، شنیدم می‌گفت: «این، امیر نیکوکاران و قاتل کافران است پس هر که یاریگر او باشد پیروز و هر کس با او بجنگد شکست خواهد خورد». پس با همین گفته صدایش را طولانی کش داد. حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته است. ذهبی می‌گوید: به خدا قسم این حدیث موضوع و جعلی بوده و احمد (راوی حدیث) کذاب است. و از ناآگاهی حاکم اظهار تعجب کرده است. خطیب بغدادی هم در تاریخ بغداد، ج 4، ص 129 آن را ذكر كرده و می‌گوید: فقط احمدبن عبدالله این حدیث را از عبدالرزاق روایت کرده و حافظه‌ی وی قابل اعتماد نیست. همچنین بغدادی در ج 2، ص 377، عبارت: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است پس هر كس خواست وارد خانه شود باید از در خانه باید از در آن وارد شود»، را بدان افزوده است. و حافط بن عدی در الكامل: 1/195، از احمد بن عبدالله روایت كرده كه بسر حدیث جعل می‌كرد. و خطیب بغدادی رحمه الله در تاریخ بغداد: ج4، ص129، آن را روایت كرده و گفته: جز احمد بن عبدالله كسی آن را از عبدالرزاق روایت نكرده و این منكرترین چیزی است كه حفظ كرده، خداوند هم داناترین است.

    و نیز در مورد زیاده‌ای خطیب ذكر كرده گفته: این حدیث منكر است آن‌گونه كه من مطلعم جز أحمد بن عبدالله كسی دیگر آن را از مؤدب روایت نكرده است. بیوگرافی او را در لسان الـمیزان ابن حجر: 1/197 و میزان الاعتدال: 1/109 و سلسلة أحادیث ضعیفه و موضوع علامه البانی: 1/360، نگاه كن.

    از جمله تدلیس برخی از رافضهء معاصر امثال مرعشی نجفی كه لقب به آیت الله العظمی -و خمینی در ایران- در تعلیقه بر (احقاق الحق: 4/235) این روایت را همراه با راویان آن: خطیب بغدادی و ذهبی و ابن حجر رحمهم الله ذكر كرده بدون اینكه اشاره كنند به این كه ایشان آن را موضوع و جعلی تلقی كرده‌اند، و هدف آنها این بوده كه این توهم را بر خواننده القاء كنند كه گویا آن خطیب و ذهبی و ابن حجر این روایت دروغین را تصحیح كرده‌اند، و اگر به بررسی تدلیس و دروغ بستن شیعه بر علماء بپردازیم مثال‌های زیادی وجود دارد، بنابراین بنده به خوانندگان گرامی توصیه می‌كنم كه نقل شیعه از كتاب‌های اهل سنت باور نكنند و به آنان اعتماد نكنند، و لازم است به منبع معرفی شده مراجعه گردد و به خوبی از كلام علما در رابطه با آن نقل مطلع شد. در نتیجه تجربه‌ای كه نسبت به كتب رافضه دارم می‌دانم كه آنها همیشه مطالب سازگار با اعتقاد خود را به صورت قیچی شده نقل می‌كنند مانند كسی كه «ویل للمصلّین» را بدون آیه بعدی نقل كند. [↑](#footnote-ref-11)
12. - کتاب مناقب الإمام علی: ص 311-314. [↑](#footnote-ref-12)
13. - طبری در تفسیر خود، ج 10، ص 245-246 پنج اثر پیرامون مسأله ذکر کرده است که مقصود در آیه مذکور علی می‌باشد. در اثر اول نقل کرده است که گفت: این آیه تمام مؤمنین را در بر می‌گیرد ولی سائلی (گدایی) بر علی بن ابیطالب گذشت و او در مسجد در حالت رکوع انگشترش را به آن گدا بخشید. و در سه اثر دیگر آمده است که این آیه در شأن علی آمده و اینکه او نیز از زمره‌ی اهل ایمان است.

    استاد محمود شاکر بر روایت شماره 12213 تعلیق نوشته و ضعف دو تن از راویان آن را آشکار کرده است و همچنین بر روایت شماره: 12214 عنوان نموده است که یکی از راویان آن به نام غالب بن عبیدالله عقیلی جزری را به این توضیح مخدوش کرده است که وی منکر الحدیث و متروک می‌باشد.

    استاد می‌گوید: این راجح است که ابوجعفر طبری پیرامون فرموده خداوند ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ غفلت ورزیده و در بیان مبنای آن در این جایگاه با وجود شبهه در خصوص آن کوتاهی کرده است، زیرا شایسته بود که پیرامون آن بیشتر توضیح می‌داد ولی غفلت ورزیده است.

    استاد محمود شاکر سخنی را از ابن کثیر در مورد تفسیر این آیه به این مضمون نقل می‌کند که فرموده خداوند: ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ برخی گمان کرده‌اند حال برای ﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ می‌باشد. یعنی در حالت رکوع زکات می‌دهند اگر چنین بود در آن صورت پرداخت زکات در حالت رکوع نسبت به سایر وقت‌ها برتری داشت به خاطر اینکه در این آیه ستایش شده است در حالی که نزد هیچ کدام از علمای اهل رأی و اجتهاد این گونه نیست با وجود اینکه برخی از علما اثری هم پیرامون این که آیه در شأن علی نازل شده ذکر نکرده‌اند. پس استاد آثار گذشتگان و آنچه در این معناست را با طرق مختلف بیان می‌کند. استاد محمود شاکر می‌گوید: تمامی این آثار را نمی‌توان حجت در دین قلمداد کرد و علما پیرامون این مسأله و آنچه در مفهوم آن است سخن گفته‌اند. و گفته‌ی درست پیرامون ﴿وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ این است که آنها برای پروردگارشان متواضع و ذلیل در برابر امر و اطاعت او هستند ... تا آخر.

    به تفسیر حافظ ابن کثیر ذیل این آیه مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-13)
14. - او ابواسحاق احمدبن محمدبن ابراهیم ثعلبی، قاری، مفسر، سخنور، ادیب، لغت دان و صاحب کتاب «عرائس الـمجالس» در قصص انبیاء، که به چاپ هم رسیده، و کتاب «الکشف والبیان في تفسیر القرآن» که هنوز نسخه خطی است، از آثار وی می‌باشد. ثعلبی در سال 427 ﻫ وفات یافت. برای شرح حال وی می‌توان به کتاب‌های ذیل مراجعه کرد: ابن خلکان: 1/61-62، انباء الرواة: 1/119-120، بغیة الوعاة: ص 154، معجم الأدباء: 5/36-39، اللباب ابن اثیر: 1/194، طبقات المفسرین داودی: 1/65-66، الأعلام زرکلی: 1/205-206، معجم الـمؤلفین: 2/60. بروکلمان هم پیرامون ثعلبی در دایرة المعارف اسلامی سخن گفته و در مورد تفسیر وی می‌گوید: ابن الجوزی او را به سبب روایتش از ابن تغری ‌بردی مورد نقد قرار داده؛ زیرا وی روایات ضعیفی از او اخذ کرده خصوصاً پیرامون سوره‌های اول قرآن.

    ابن کثیر نیز در خصوص وی می‌گوید: وی حدیث زیاد نقل می‌کرد و بسیار اهل سماع حدیث بود به همین جهت در کتاب‌های وی چیزهای ناآشنای زیادی وجود دارد. به بدایة النهایة: 12/40، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-14)
15. - ابوالحسن علی‌بن احمدبن محمدبن علی واحدی. ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء: 18/340-341 آورده است که تفاسیر سه‌گانه «البسیط، الوسیط والوجیز» را او تصنیف کرده و غزالی نیز به همین اسامی سه تألیف خود در فقه را نگاشته است. ابوالحسن کتابی در خصوص اسباب نزول و کتاب «التحبیر فی أسماء الحسنی» و شرح دیوان متنبی از اوست. در زبان و لغت عرب چیره‌دست بود. و گفته می‌شود در میان جمعی از علما چنان سخنرانی می‌کرد که لازم و بایسته بود. برای شرح زندگی وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: معجم الأدباء: 2/257، الکامل ابن اثیر: 10/101، وفیات الأعیان: 3/303، البدایة والنهایة ابن کثیر: 12/114، طبقات المفسرین سیوطی: ص 23، طبقات المفسرین داوی: 1/378، شذرات الذهب: 3/330. [↑](#footnote-ref-15)
16. - ابومحمد حسین بن مسعود بن محمدبن فراء بغوی، ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء: 19/439، در باره‌ی وی می‌گوید: شیخ الاسلام – علامه قدوه، حافظ، شیخ الاسلام، محی السنة و در صفحه 441 می‌گوید: سید و امام، بسیار عالم، زاهد و به کمترین مقدار قانع بود. نان خالی می‌خورد. چون او را ملامت می‌کردند فقط با روغن به نان چاشنی می‌زد. پدرش خز درست می‌کرد و از فروش آن، درآمد تصنیفات بغوی تألیف می‌شد. و از همان نیز ارتزاق می‌نمود. پدرش به طور کامل وی را قبول داشت به جهت اینکه به نیکویی نیت و درستی هدف او پی برده بود. علما برای تحصیل نزد وی از هم پیشی می‌گرفتند. بغوی همیشه با طهارت درس می‌گفت، در پوشیدن لباس میانه‌رو و لباسی زبر و عمامه‌ای کوچک داشت. از هر جهت به روش سلف رفتار می‌کرد. در تفسیر، قدمی استوار و در فقه، دستی توانا داشت. (رحمة الله علیه).

    برای شرح زندگی وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: وفیات الأعیان: 2/136، تذکرة الحفاظ: 4/1257، الوافی بالوفیات: 13/26، البدایة والنهایة: 12/193، النجوم الزاهرة: 5/223، طبقات الـمفسرین سیوطی: 12، مقدمة فی اصول التفسیر ابن تیمیه: 9، التفسیر والـمفسرون دکتر ذهبی: 1/234، الـمفسرون بین التأویل والإثبات فی آیات عبدالرحمن غمراوی: 1/169. [↑](#footnote-ref-16)
17. - امام حافظ ابوعبدالرحمن بقی بن مخلد بن یزید قرطبی. که ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء: 13/286، درباره‌ی او می‌گوید: علم فراوانی به جزیره اندلس آورد، به وسیله او و محمدبن وضاح آنجا جایگاه علم حدیث شد. و تعداد اساتیدی که از آنها علم آموخت 204 نفر بودند. وی امامی مجتهد، صالح، ربانی، صادق، مخلص و در علم و عمل سرآمد، بی‌نظیر و یگانه‌ی روزگار خویش بود. بر طبق اثر فتوی می‌داد و از کسی تقلید نمی‌کرد. در نزد سحنون بن سعید در افریقیه علم فقه آموخت. شرح زندگی وی در این کتاب‌ها آمده است: معجم الأدباء: 7/75، تذکرة الحفاظ: 2/629، البدایة والنهایة: 11/56، النجوم الزاهرة: 3/75، شذرات الذهب: 2/169. [↑](#footnote-ref-17)
18. - امام حافظ ابومحمدبن عبدالرحمن بن ابی‌حاتم، متولد سال 240 و متوفی به سال 327 ه‍. شرح زندگی وی در این کتاب‌ها آمده است: تذکرة الحفاظ: 3/829، مقدمه‌ی جرح و تعدیل علامه یمانی. [↑](#footnote-ref-18)
19. - علامه فقیه ابوبکر محمدبن ابراهیم بن منذر نیشابوری، متولد سال 242 ه‍. شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است: وفیات الأعیان: 4/207، سیَر أعلام النبلاء: 14/490، الوافی بالوفیات: 1/336، اللباب ابن اثیر: 3/183، تذکرة الحفاظ: 3/782، طبقات الشافعیه سبکی: 3/102، طبقات الـمفسرین سیوطی: 91، شذرات الذهب: 2/280، و الأعلام زرکلی: 6/184. [↑](#footnote-ref-19)
20. - امام فقیه حافظ، محدث شام، ابوسعید عبدالرحمن بن ابراهیم بن عمروبن میمون دمشقی. متولد سال 170 ﻫ‍ بسیاری از علماء وی را ستوده‌اند که از جمله آنها: ابن ابی‌حاتم، نسائی، حاکم، خطیب بغدادی، ابن حنبل، دارقطنی و دیگر بزرگان امت اسلام. برای شرح حال وی به کتاب‌های ذیل مراجعه شود: تاریخ کبیر بخاری: 5/256، تاریخ صغیر بخاری: 2/382، تاریخ بغداد: 10/265، البدایة والنهایة: 10/346، تهذیب التهذیب: 6/131، شذرات الذهب: 2/108. [↑](#footnote-ref-20)
21. - امام بزرگ، سرور حافظان حدیث، ابویعقوب اسحاق بن راهویه متولد 261 ه‍، به دلیل شهرت نیازی به معرفی ندارد. از امام احمد در خصوص وی سؤال کردند؛ گفت: آیا از کسی مثل اسحاق از من می‌پرسی؟! اسحاق در نزد ما پیشواست و همچنین گفت: در دنیا برای اسحاق همتایی نمی‌شناسم. امام نسائی نیز می‌گوید: ابن راهویه یکی از پیشوایان حدیث است و ثقه و قابل اعتماد می‌باشد. از سعیدبن ذؤیب شنیدم می‌گفت: بر روی زمین کسی را همانند اسحاق نمی‌شناسم. امام حافظ خزیمه نیز می‌گوید:

    سوگند به خدا اگر اسحاق در بین تابعین بود حفظ، فقه و علم او را حتماً تأیید می‌کردند. به شرح حال وی در این کتاب‌ها می‌توان مراجعه کرد: تاریخ بغداد: 6/345، سیر أعلام النبلاء: 11/358، تاریخ کبیر: 1/379، تاریخ صغیر: 1/368، وفیات الأعیان: 1/199، تذکرة الحفاظ: 2/433، الوافي بالوفیات: 8/386، البدایة والنهایة: 10/317، تهذیب التهذیب: 1/216، النجوم الزاهرة: 2/290، شذرات الذهب: 2/89، (م). [↑](#footnote-ref-21)
22. - امام حافظ ابومحمد عبد بن نصر، علمای این امت او را ستوده‌اند کتاب «الـمنتخب» از مهمترین تصنیفات اوست. که در سه جزء با تحقیق شیخ فاضل مصطفی عدوی به چاپ رسیده است. که در مورد توجه و مطالعه بسیاری از علما واقع شده است. ذهبی / در خصوص آن می‌گوید: کتاب الـمنتخب نزد ما و دیگران جایگاهی ممتاز دارد. برای شرح حال وی به این کتاب‌ها مراجعه شود: سیر أعلام النبلاء: 12/235، تذکرة الحفاظ: 2/543، البدایة والنهایة: 11/4، تهذیب التهذیب: 6/455، شذرات الذهب: 1/120، (م). [↑](#footnote-ref-22)
23. - ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع بن حمیری صنعانی که اندکی از عبیدالله بن عمروبن جریح و اوزاعی و ثوری روایت کرده است. امام احمد، اسحاق، ابن معین و دیگران از وی روایت کرده‌اند. احمد می‌گوید: به دلیل گرایش به تشیع او را سرزنش کرده‌اند گرچه در شیعه‌گری غلو نمی‌کرد بلکه علی را دوست داشته و نسبت به کسی که او را به قتل رسانید دشمنی و کینه‌توزی داشت. ابن سعد می‌گوید: در نیمه شوال 211 وفات یافت و 85 سال زندگی کرد.

    شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است: طبقات مفسرین داوی: 1/27، میزان الاعتدال: 2/609-614. [↑](#footnote-ref-23)
24. - ابوالحسن -ابومحمد- علی‌بن محمدبن محمدبن طیب جلّابی شافعی واسطی بغدادی مشهور به ابن مغازلی متوفی به سال 483 در شهر واسط متولد شد سپس در اواخر عمر خود به بغداد عزیمت کرد. در فقه، شافعی مذهب و در اصول دین اشعری مسلک بود. به سبب اینکه یکی از گذشتگان وی در محله ریسندگان در واسط ساکن بود به ابن مغازلی معروف شده است. سمعانی در کتاب الأنساب خود، کتاب «ذیل تاریخ واسط» را از تألیفات وی برشمرده و می‌گوید: در شهر بغداد به سال 483 غرق شد و جسد او را از آنجا به واسط برده و در همانجا مدفون گردید.

    برای شرح حال وی به کتاب‌های ذیل مراجعه شود: الأنساب سمعانی: ص 146، تاج العروس زبیدی: 1/186)، تبصیر الـمنقبه بتحریر الـمشتبه، ابن حجر: 1/380، مقدمة کتاب مناقب الإمام علی بن ابی‌طالب، ابن مغازلی: ص 3-29، به تحقیق محمد باقر بهبودی، نشر دار الاضواء، بیروت 1983. [↑](#footnote-ref-24)
25. - این حدیث از ابوهریره در سنن ابن ماجه: 1/36، مقدمه، باب فضائل اصحاب النبی ، باب فضائل ابوبکر آمده است. عین لفظ آن این گونه است که: هرگز مالی به اندازه‌ی مال ابوبکر برای من سودمند نبود. پس ابوبکر گریست و فرمود: ای رسول خدا ! مگر جز این است که من و مالم از آن شما هستیم؟ این حدیث در مسند امام احمد چاپ المعارف (3/183) آمده و احمد شاکر / نیز آن را صحیح قلمداد کرده و با تضعیف آن به وسیله‌ی بوصیری در زوائدش مخالفت می‌کند. البانی نیز آن را در صحیح الجامع الصغیر: 5/190، صحیح دانسته و همچنین در مسند، چاپ المعارف (16/320-321) به طور طولانی آورده شده است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - این حدیث از ابوسعید خدری در بخاری (1/96)، کتاب «الصلاة، باب الخوخة والـممر في الـمسجد» که این گونه آغاز می‌شود: پیامبر خطبه خوانده و فرمودند: خدا بنده‌ای را بین دنیا و آنچه نزد خداست مخیر کرد ... .

    و در صحیح بخاری کتاب «فضائل اصحاب النبی ، باب مناقب الـمهاجرین، باب قول النبی : «سُدُّوا الأَبْوَابَ إِلاَّ بَابَ أَبِى بَكْرٍ» در صحیح مسلم: 4/1854-1855، کتاب «فضائل الصحابة، باب من فضائل ابی‌بکر»، سنن ترمذی: 5/278، کتاب «الـمناقب، باب مناقب ابی‌بکر الصدیق» که در آن حدیث از عایشه روایت شده است. ترمذی می‌گوید: در همین باب از ابوسعید خدری نیز روایت موجود است. و هم جنین در مسند، چاپ حلبی: 3/18 و در فتح الباری: 7/14، روایت گردیده است.

    خوخه: دریچه‌ای است که بر دیوار به منظور ورود نور ایجاد می‌کنند. شرط نیست که بلند باشد و هر اندازه پایین‌تر باشد می‌توان برای خروج و رسیدن به یک چیزی از آن استفاده کرد. [↑](#footnote-ref-26)
27. - این حدیث -با وجود اختلاف در الفاظ آن- از عبدالرحمن بن سمره در سنن ترمذی: 5/289، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان‌بن عفان روایت شده است. که این‌گونه شروع می‌شود: عثمان هزار دینار به نزد پیامبر آورد. پیامبر فرمودند: عثمان به خاطر آنچه انجام داد بعد از این روز ضرر نخواهد کرد. و دوبار این سخن را تکرار کردند. ترمذی می‌گوید: این حدیث به این طریق حسن و غریب است. این حدیث در مسند، چاپ حلبی، (5/63) نیز آمده است. حدیث دیگری نیز در سنن ترمذی (5/288-289) در همان باب و کتاب قبلی از عبدالرحمن بن جندب روایت شده که پیامبر لشکر عسرة را به بخشش و عطا کردن تشویق و ترغیب کرد که عثمان گفت: ای رسول خدا صد شتر بر عهده من ... سپس عثمان با دویست و بعد سی صد شتر به نزد پیامبر آمد. پیامبر فرمودند: بعد از این چیزی بر عهده عثمان نیست و دوبار تکرار کرد. ترمذی می‌گوید: این حدیث با این طریق غریب است. دوبار این حدیث در کتاب فضائل الصحابة به شماره: (822-823) و (1/504-505) آمده است که هر دو با سند ضعیف ذکر شده‌اند. ابوعبدالرحمن می‌گوید: بخشش عثمان به لشکر عسرة به طرق مختلف ثابت شده است که آن را در مقدمه جزء چهارم کتاب «سلسلة الشبهات حول الصحابة و الرد علیها» قسمت مربوط به عثمان ذی‌النورین آورده است.

    برای تفصیل بیشتر این روایات می‌توان به کتاب «موسوعة اطراف الحدیث النبوی» به نوشته هاجر محمد سعید، (9/162 و 72) مراجعه کرد. [↑](#footnote-ref-27)
28. - این حدیث – با وجود اختلاف در الفاظ آن – از ابوسعید خدری در بخاری (5/8) کتاب «اصحاب النبی » و در صحیح مسلم: 4/1967-1968، کتاب فضائل الصحابة، باب تحریم سباب الصحابة، در سنن ابوداود: 4/297-298، کتاب السنة، باب في النهی عن سباب الصحابة، در سنن ترمذی: 5/357-358، سنن ابن ماجه: 1/57، الـمقدمة، باب فضل اهل بدر ذکر شده است. در لسان العرب آمده: مُد نوعی پیمانه است که به اندازه صاع است و در آن مُد نبی مدنظر می‌باشد. نووی در شرح مسلم: 16/93، آورده است که اهل لغت می‌گویند: النصیف یعنی نصف ... معنای حدیث این است که اگر هر کدام از شما مثل کوه احد طلا انفاق کند ثواب او به خاطر آن انفاق به اندازه ثواب یک مُد یا نصف مدی که اصحاب من انفاق کرده‌اند نمی‌رسد.

    

    [↑](#footnote-ref-28)
29. - در سیرة ابن هشام: 3/106، آمده است: هنگامی که پیامبر به اهل خود رسید شمشیرش را به دخترش فاطمه داد و فرمود: ای دخترم، خونش را پاک کن، سوگند به خدا که امروز مرا تأیید کرد، علی بن ابیطالب نیز شمشیرش را به فاطمه سپرد و گفت: خون این را نیز بشوی که سوگند به خدا امروز مرا تأیید کرد. سپس پیامبر فرمودند: اگر تو امروز به درستی جنگیدی، سهل بن حنیف و ابودجانه نیز به همراه تو به نیکویی مبارزه کردند.

    ابن کثیر در البدایة والنهایة: 4/47، روایات دیگری آورده است که از جمله آنها: اگر تو به نیکویی جنگیدی عاصم بن ثابت بن ابی‌الأقلح و حارث بن صمه و سهل بن حنیف نیز به نیکی مبارزه کردند. [↑](#footnote-ref-29)
30. - این حدیث از جابر بن عبدالله در بخاری: 5/35، کتاب مناقب الأنصار، باب مناقب سعدبن معاذ روایت شده که نص آن چنین است: «عرش خداوند به خاطر مرگ سعدبن معاذ لرزید» و همچنین از جابر و انس بن مالک در مسلم: 4/1915-1916، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل سعدبن معاذ ، سنن ترمذی: 51/353، کتاب الـمناقب، باب مناقب سعدبن معاذ روایت شده است.

    ترمذی می‌گوید: در این باب از اسیدبن حضیر و أبوسعید نیز مثل آن آمده است. و در سنن ابن ماجه و مسند احمد هم ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. - قبلاً تخریج و شرح آن آمده است. [↑](#footnote-ref-31)
32. - این حدیث قسمتی از حدیث ابو‌درداء است که به طور کامل در صفحات بعدی خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-32)
33. - منظور این فرموده‌ی موسی است: ﴿وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ٢٩ هَٰرُونَ أَخِي ٣٠...﴾ [↑](#footnote-ref-33)
34. - عطیه بن سعدالعوفی که ابن حبان در خصوص وی در کتاب المجروحین (2/176) سخن گفته است، کنیه وی ابوالحسن و اهل کوفه بود. از ابوسعید خدری روایت کرده است. فراس‌بن یحیی و فضیل‌بن مرزوق از او روایت کرده‌اند. از ابوسعید خدری احادیثی شنیده است. پس از مرگ ابوسعید در مجالس درس کلبی حاضر می‌شد. هر گاه کلبی می‌گفت: پیامبر فلان چیز را فرموده است وی سخن او را حفظ می‌کرد. با کنیه ابوسعید از او حدیث روایت می‌کرد. هر گاه شخصی از او می‌پرسید چه کسی این حدیث را به تو گفت: می‌گفت ابوسعید. بنابراین گمان می‌کردند که مقصود وی ابوسعید خدری است در حالی که کلبی مدنظر او بود. بنابراین استدلال به او و نوشتن حدیث از او جز به منظور تعجب شایسته نیست.

    شرح حال وی در کتاب‌های ذیل آمده است: تهذیب التهذیب (7/224)، شرح حال شماره: (413)، الضعفاء و المتروکین ابن جوزی (ج 2، 180)، شرح حال شماره: (2321)، سؤالات ابو‌عبید آجری، (ص 105)، شرح حال شماره: (24)، میزان الاعتدال (3/79)، شماره: (5667) الضعفاء الکبیر، عقیلی (3/359)، شرح حال شماره: (1392) (م). [↑](#footnote-ref-34)
35. - لسان العرب، الضَّبع با سکون حرف باء؛ وسط بازو به همراه گوشتش است که هم انسان و هم غیر انسان را شامل می‌شود. به کل بازو یا زیر بغل یا نصف یا از بالا به پایین نیز گفته می‌شود. وقتی گفته می‌شود أخذ بضبعیه، یعنی دو بازویش را گرفت. [↑](#footnote-ref-35)
36. - ابوبکر محمدبن حسن بن زیاد موصلی. خطیب بغدادی در تاریخ خود (2/201) در خصوص او می‌گوید: وی عالم به حروف قرآن و حافظ تفسیر بود که در خصوص تفسیر کتابی تحت عنوان «شفاء الصدور» تصنیف کرده است و تصانیف دیگری در خصوص انواع قرائت و علوم دیگر دارد. همچنین در ص 201 می‌گوید: در روایات او احادیث منکر با سند از راویان مشهور وجود دارد. ذهبی در سیَر أعلام النبلاء: 15/576، می‌گوید: دانی در کتاب «التیسیر» بر روایات او در خصوص قرائت‌ها اعتماد کرده است و خداوند آگاه‌تر است، اما دل با روایات او آرام نمی‌گیرد. خداوند از او دربگذرد.

    شرح حال وی در این کتاب‌های آمده است: وفیات الأعیان: 4/298، تذکرة الحفاظ: 3/908، میزان الإعتدال: 3/520، الوافی بالوفیات: 2/345، البدایة والنهایة: 11/242، لسان الـمیزان: 5/132، شذرات الذهب: 3/8، (م). [↑](#footnote-ref-36)
37. - ذهبی در شرح حال ابو‌نعیم اصفهانی (احمدبن عبدالله حافظ) در میزان الاعتدال: 1/111» می‌گوید: خطیب بغدادی گفته است: احادیثی از ابونعیم دیده‌ام که در آنها سهل‌انگاری از جمله اخبرنا را به طور مطلق و عموم به کار گرفته و آن را تبیین نمی‌کند.

    گویم (ذهبی ): این روش ابونعیم و امثال اوست و نوعی فریب است. و سخن این بنده در خصوص ابو‌نعیم حیرت‌انگیز است و گفته او را نمی‌پسندم گفته هیچ کدام از آن دو را در خصوص یکدیگر نمی‌پذیرم و آن دو نزد من مقبول هستند.

    و تنها گناه آنها این است که روایت‌های ساختگی را نقل کرده‌اند ولی در خصوص آن روایت‌ها سکوت کرده‌اند: لسان الـمیزان: 1/201-202. [↑](#footnote-ref-37)
38. - ابن الجوزی این حدیث ساختگی -که قسمتی از حدیث طولانی منسوب به ابوهریره می‌باشد- را در موضوعات: 2/109-110، آورده است. و می‌گوید: این حدیث موضوع ولی رجال آن معتمد هستند گویا برخی از متأخرین آن را ساخته و با این سند آورده‌اند. سیوطی نیز در «الجامع الصغیر» آورده و آن را به ابوسعید نسبت داده است و البانی آن را ضعیف دانسته و در «ضعیف الجامع الصغیر: 6/256» آورده است.

    ابوعبدالرحمن می‌گوید: خداوند به محقق رحم کند و از او درگذرد زیرا ابن الجوزی/این حدیث موضوع را در کتاب الموضوعات خود آورده است ولی به شیوه محقق بیان نکرده است. به طوری که ابن الجوزی (2/200-201) آن را آورده است. ولی نگفته است که ساختگی است و رجال آن معتمد هستند، بلکه گفته است در ساختگی بودن این حدیث هیچ عاقلی شک نمی‌کند.

    اما (این رافضی) به صورتی ابداعی آن را جعل و وضع كرده و پرده را از بی شرمانه از روی واقعیت برداشته....و محقق رحمه الله به نقل ابن عراق در تنزیه الشریعة: ج2ص105 اعتماد داشته آنجا كه ابن عراق گفته: این حدیث موضوع را ابن حجر در اسان المیزان ج5ص302 و شوكانی در الفوائد المجموعة: 96-97ذكر كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-38)
39. - و یا اینکه برخی از جاهلان گمان می‌کنند قبر علی بن ابی‌طالب در بلخ افغانستان است، و از همین لحاظ آن را مزار شریف نامیده اند، البته روافض از این کار استفاده‌ی سیاسی و اقتصادی می‌برند، و حتی شیوه‌ی امامزاده‌سازی در ایران بسیار معمول است که در شهرها و بعضی جاهای تفریحی قبری نیز درست می‌کنند، و از این راه پولهای کلان به جیب می‌زنند، اما اعتقاد اینکه قبر علی در شهر مزار شریف افغانستان است فقط جهالت و بی‌سوادی قائلین آن را میرساند. [مصحح]. [↑](#footnote-ref-39)
40. - این حدیث را با لفظ «الأئمة من قریش» علامه البانی در إرواء الغلیل: ج 2، ص 298-301، شماره: 52 آورده است و می‌گوید: صحیح است و از حدیثِ جماعتی از اصحاب از جمله انس‌بن مالک، علی‌بن ابیطالب، ابوبرزه الأسلمی وارد شده است. سپس در خصوص طرق مختلف ورود آن سخن گفته است. و حدیث روایت شده از انس طولانی است و در مسند، چاپ حلبی (3/129) این گونه آغاز شده که: امامان از قریش هستند آنان بر شما حقی دارند و شما نیز حقی بر آنها دارید ... . البانی آن را صحیح دانسته و در ارواء الغلیل می‌گوید: طیالسی آن را در مسند خود و ابن عساکر و ابونعیم در «حلیه» و بیهقی در سنن خود آن را آورده‌اند.

    و حدیث علی این گونه شروع می‌شود: امامان از قریشند، نیکان آنها امیر نیکان و بدکاران آنها امیر بدانشان هستند ... . سیوطی می‌گوید: بیهقی و حاکم آن را تخریج کرد‌ه‌اند.

    البانی گفته: این روایت در مستدرک: 4/75-76، معجم الصغیر طبرانی: ص: 85، مجمع الزوائد: 5/192 و جاهای دیگری آمده است. همچنین نزد البانی صحیح است. حدیث ابو‌برزه در مسند، چاپ حلبی (4/421-422) و البانی نیز آن را در السنة ابن ابی‌عاصم شماره‌های: (1028، 1029) آورده است. [↑](#footnote-ref-40)
41. - این حدیث در سنن ابی‌داود: 4/293، کتاب السنة، باب في الخلفاء، سنن ترمذی: 3/341، کتاب الفتن، باب ماجاء في الخلافة آمده و ترمذی می‌گوید: این حدیثی حسن است: که چندین نفر از سعیدبن جهمان روایت کرده‌اند که او را فقط با حدیثش در المستدرک حاکم (3/71) می‌شناسیم.

    استاد محب‌الدین خطیب در کتاب الـمنتقی من منهاج الاعتدال: ص 57، در خصوص سند حدیث سخن گفته و ضعف آن را آشکار نموده است. و به عدم تصحیح آن توسط ابن عربی در کتاب العواصم من القواصم: ص 201) اشاره کرده است.

    ولی البانی این حدیث را تصحیح و در صحیح الجامع الصغیر: ج 3، ص 118، آورده است. [↑](#footnote-ref-41)
42. - برای اطلاع از حقیقت «تحکیم» به کتاب العواصم من القواصم ابن عربی، چاپ دارالکتب السلفیة، قاهره، 1405 ه‍. ق (ص 175-182) مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-42)
43. - صحیح بخاری: 1/83، 4، 21، مسلم: 4/2235-2236، مسند، چاپ المعارف، شماره‌های (6499، 6500، 6538، 6926، 6927). استاد احمد شاکر تمامی این احادیث را صحیح دانسته و درباره آنها سخن گفته است. [↑](#footnote-ref-43)
44. - حدیث موالات صحیح است، ولی این عبارت که: «دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که با او درآویزد» اساس درستی ندارد. علامه البانی پیرامون احادیث موالات سخن گفته و آنها را در سلسله‌ی احادیث صحیح: 3/330-344، آورده است. و در خصوص آن اضافه مذکور می‌گوید: در ثبوت آن متوقفم؛ زیرا چیزی که ضعف آن را اصلاح کند وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-44)
45. - این حدیث -با وجود اختلاف در الفاظ آن- از عمرفاروق در صحیح بخاری: 1/14، کتاب الإیمان، باب زیادة الایمان و نقصانه، (ج 6، ص 50) کتاب التفسیر، سورة الـمائده، و در صحیح مسلم: 4/2312-2313، کتاب التفسیر، احادیث شماره: (3، 4، 5) و در سنن ترمذی (4/316) کتاب التفسیر، سورة المائدة، در سنن نسائی: 8/100، کتاب الایمان وشرائعه، باب زیادة الایمان، در مسند احمد: 1/237 و در تفسیر ابن کثیر: 3/24، روایت شده است. [↑](#footnote-ref-45)
46. - سخن شیخ الإسلام ابن تیمیه به طور مطلق درست نیست، بلکه بسیاری از محدثین در خصوص آن با وی مخالفت کرده‌اند که به طور مفصل در فصل دوم و باب دوم پیرامون آن سخن خواهیم گفت. [↑](#footnote-ref-46)
47. - این حدیث با همین الفاظ در مسند، چاپ حلبی: 3/350، جز اینکه در آن: «احد ممن بایع» آمده است.

    از ام مبشر ب در صحیح مسلم: 4/1942، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل اصحاب الشجرة این حدیث روایت شده است. از حفصه نیز در سنن ابن ماجه: 2/1431، کتاب الزهد، باب ذکر البعث آمده است. امام احمد نیز روایت مسلم را در سند خود (6/420) آورده است. دو روایت دیگر را نیز با الفاظ نزدیک به هم آورده است. [↑](#footnote-ref-47)
48. - این حدیث -با وجود اختلاف اندکی در الفاظ آن- از جابر بن عبدالله در صحیح مسلم: 4/1942، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل اهل بدر و قصة حاطب بن ابی‌بلتعه، و مسند احمد: ج 6، ص 326، روایت شده است. [↑](#footnote-ref-48)
49. - این حدیث در سنن ابوداود: 4/300، کتاب السنة، باب النهی عن سبّ اصحاب رسول الله آمده است. [↑](#footnote-ref-49)
50. - این حدیث از ابوسعید خدری در صحیح مسلم: 2/745-746، کتاب الزکاة، باب ذکر الخوارج وصفاتهم و در سنن ابوداود: 4/300، کتاب السنة، باب ما یدل علی ترك الکلام في الفتنة. و مسند احمد: 3/33، 48، روایت شده است. [↑](#footnote-ref-50)
51. - این حدیث با وجود اختلاف در الفاظ آن از مغیره بن شعبه، عتبه بن عامر، ثوبان، جابربن عبدالله، معاویة بن ابی‌سفیان و دیگران در چهار جای صحیح بخاری از جمله: (4/85) کتاب فرض الخمس، (4/207) کتاب الـمناقب، باب حدثنی محمدبن المثنی و (9/136) کتاب التوحید و در صحیح مسلم: 1/137، کتاب الایمان، باب نزول عیسی بن مریم، سنن ابوداود (3/8) کتاب الجهاد و (4/138-139) کتاب الفتن ... و سنن ترمذی: 3/342، کتاب الفتن، باب ما جاء في الأئمة المضلین و سنن ابن ماجه، دارمی و جاهای زیادی از مسند امام احمد آمده است. [↑](#footnote-ref-51)
52. - این حدیث از سعدبن ابی‌وقاص در صحیح مسلم: (3/1525، کتاب الإمارة، باب لاتزال طائفة ... روایت شده است و نووی در شرح خود بر صحیح مسلم: 14/68، می‌گوید: «... معاذ گفت: آنها در شام هستند و در حدیث دیگری آمده است که آنها در بیت‌المقدس هستند و برخی هم گفته‌اند آنها اهل شام و اطراف آن هستند». [↑](#footnote-ref-52)
53. - یاقوت در «معجم البلدان» می‌گوید: نام بیره به مکان‌های متعددی گفته شده که از جمله شهری است در نزدیکی سُمیساط بین شهر حلب و مرزهای روم و آن قلعه محکمی است. [↑](#footnote-ref-53)
54. - یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: آن شهر بزرگ و شهریست در جزیره أقور و مرکز سرزمین مصر است که بین آن و رها و یک روز و رقه دو روز فاصله است. [↑](#footnote-ref-54)
55. - یاقوت می‌گوید: رقه شهری مشهور در کنار فرات است. که بین آن تا حران سه روز فاصله است. از جمله شهرهای معدود در سرزمین‌های جزیره است؛ زیرا در جانب فرات شرقی قرار گرفته است. [↑](#footnote-ref-55)
56. - یاقوت می‌گوید: سمیساط با ضم حرف اول و فتح دوم و یای ساکن و بعد از الف طای مهمله، شهری است در ساحل فرات در جانب غرب فرات به سمت سرزمین‌های روم. [↑](#footnote-ref-56)
57. - و با یک نظر سریع به کتاب‌های تاریخ در می‌یابیم که شیعه همیشه بر علیه مسلمانان با کفار و اشغالگران همکاری نموده اند، ابن علقمی و خواجه نصیر طوسی هلاکو خان و چنگیزی‌ها را بر علیه مسلمانان کمک کردند، و فعلا نیز روافض در عراق و افغانستان دست و بازوی اشغالگران آمریکائی هستند. [مصحح] [↑](#footnote-ref-57)
58. - در کتاب«مناقب الإمام علی: ص 266، 310 (م). [↑](#footnote-ref-58)
59. - موضوعات: 1/372-373. ابوعبدالرحمن می‌گوید: به کتاب‌های زیر می‌توان مراجعه کرد: میزان الاعتدال: 2/449 و اللآلی سیوطی: 1/357-358. [↑](#footnote-ref-59)
60. - ابن الجوزی این حدیث را با سیاق طولانی به این شیوه شروع کرده است: برای عبدالله بن حسین روایت کرد ... تا آخر. [↑](#footnote-ref-60)
61. - در کتاب الـموضوعات: به جای لفظ «عن» از «من» استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-61)
62. - «هذا النجم» از اضافات کتاب الـموضوعات می‌باشد. [↑](#footnote-ref-62)
63. - «الـموضوعات» . [↑](#footnote-ref-63)
64. - کتاب «الـموضوعات» که به صورت «هوی إلی اهل بیته» آورده است. [↑](#footnote-ref-64)
65. - الـموضوعات این آیات را نیز آورده است: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4]. [↑](#footnote-ref-65)
66. - بعد از سخن قبلی به صورت مستقیم آمده است. [↑](#footnote-ref-66)
67. - الـموضوعات: 1/273 . ابوصالح بازان در سند آن بوده و بسیار دروغگو است. [↑](#footnote-ref-67)
68. - الـموضوعات . مصنف می‌گوید: گفتم :جای شگفتی است. [↑](#footnote-ref-68)
69. - در الـموضوعات هم به صورت «من تفضیل» ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-69)
70. - در اـلموضوعات با لفظ «العقول» آمده است. [↑](#footnote-ref-70)
71. - حال آنکه دانشمندان ثابت نموده اند ستاره‌ها اجسام خیلی بزرگی هستند و حتی از زمین خیلی بزرگتر، و ما اگر آن را به اندازه‌ی یک صدم زمین هم بگیریم به مجرد فرود آمدن همه‌ی اهل مکه و مدینه را نابود می‌کرد، معلوم می‌شود جاعل نخست فردی کودن و نافهم بوده و بقیه که در نسل‌های بعدی از او روایت کرده‌اند انسانهای خنگی بوده‌اند. [مصحح] [↑](#footnote-ref-71)
72. - الـموضوعات «ویثبت حتی یری» ثابت بماند تادیده شود. [↑](#footnote-ref-72)
73. - الـموضوعات: عبارت: فی ذمیٍ ... آمده است. [↑](#footnote-ref-73)
74. - بعد از سخن قبلی به طور مستقیم آمده. [↑](#footnote-ref-74)
75. - به جای عبارت «ورووه بإسناد غریبٍ» در الموضوعات با اسناد خود از حمدبن نصر بن احمد ... روایت کرده تا اینکه به ابوالفضل نصر بن محمد بن یعقوب عطار می‌رسد، سپس سند را ادامه می‌دهد. [↑](#footnote-ref-75)
76. - در الموضوعات می‌گوید: سلیمان بن احمد بن یحیی بن عثمان مصری از ابوقضاعه ربیعه بن محمد طائی از ثوبان بن ابراهیم مصری از مال بن غصان نهشلی از ثابت بن انس بن مالک برای من روایت کرد. [↑](#footnote-ref-76)
77. - در کتاب الموضوعات، الخلیفه آمده است. [↑](#footnote-ref-77)
78. - لفظ «قد» در الموضوعات نیامده است. [↑](#footnote-ref-78)
79. - در الموضوعات علی‌بن ابیطالب است. [↑](#footnote-ref-79)
80. - در الموضوعات ، «جماعة من الناس» آمده است. [↑](#footnote-ref-80)
81. - الـموضوعات: علی بن ابیطالب . [↑](#footnote-ref-81)
82. - در الـموضوعات: از «والنجم إذا هوی تا وحیٌ یوحی» آورده است. [↑](#footnote-ref-82)
83. - بعد از سخن قبلی به طور مستقیم آمده است. [↑](#footnote-ref-83)
84. - الـموضوعات: و هذا هو الحدیث الـمقدم: این همان حدیث از پیش آمده است. [↑](#footnote-ref-84)
85. - الـموضوعات: عبارت إنما سرته آمده است. [↑](#footnote-ref-85)
86. - الـموضوعات: عبارت فغیروا آمده است. [↑](#footnote-ref-86)
87. - الـموضوعات: في زمنٍ آمده است. [↑](#footnote-ref-87)
88. - در الـموضوعات به صورت: و أبوالفضل آمده است. [↑](#footnote-ref-88)
89. - این حدیث از عایشه ل در صحیح مسلم: 4/1883، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل اهل بیت النبی روایت شده است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - این حدیث از ام سلمه ل در سنن ترمذی (5/30)، کتاب التفسیر، سورة احزاب و (5/328)، کتاب الـمناقب، باب مناقب اهل بیت النبي ، و در مسند احمد: 6/293، 298، 304، روایت شده و قسمتی از حدیث طولانی از ابن عباس در مسند: 5/25-25، آمده است. [↑](#footnote-ref-90)
91. - این حدیث از ابوسعید خدری در سنن ترمذی: 4/344، کتاب تفسیر القرآن، سوره‌ی توبه، حدیث شماره: (5097) با این عبارت آمده است که: دو مرد در خصوص این اولین مسجدی که بر اساس تقوی در روز اول بنا شد دچار کشمکش شدند. یکی می‌گفت: مسجد قباست، و دیگری می‌گفت: مسجد النبی است. پیامبر فرمودند: آن، این مسجد من است. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن است و از ابوسعید به طریق دیگری نیز روایت شده است. این حدیث در سنن نسائی: 2/30، کتاب الـمساجد، باب ذکر الـمسجد الذی ... در مسند احمد، چاپ حلبی: 3/8، 5، 116، 331، 335، روایت شده است. [↑](#footnote-ref-91)
92. - این حدیث از عبدالله بن عمر ب در صحیح بخاری: 2/61، کتاب فضل الصلاة في مسجد مکة والـمدینة، باب «من أتی مسجد قبا کل سبتٍ» با این عبارت آمده است که: پیامبر هر روز شنبه پیاده و یا سواره به مسجد قبا می‌آمد و عبدالله نیز همین کار را می‌کرد. این در ضمن حدیثی که طولانی است ذکر شده است. و در صحیح مسلم: 2/1017) کتاب الحج، باب فضل مسجد قبا ... روایت گردیده است. [↑](#footnote-ref-92)
93. - سیوطی این حدیث را در الجامع الصغیر، با لفظ «آل محمد کل تقی» آورده و می‌گوید: طبرانی در الأوسط از انس آن را ذکر کرده است. علامه البانی در ضعیف الجامع الصغیر و زیاداته آن را آورده و می‌گوید: این حدیث به شدت ضعیف است. [↑](#footnote-ref-93)
94. - این حدیث از ابو‌حمید ساعدی در صحیح بخاری: 4/146، کتاب الانبیاء، باب حدثنا موسی بن اسماعیل و با این عبارت آمده است که: آنها گفتند ای رسول خدا چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ پیامبر فرمودند: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». در صحیح مسلم: 1/306، کتاب الصلاة، باب الصلاة علی النبی و موطاء مالک: 1/165، کتاب قصر الصلاة فی السفر، باب ما جاء فی الصلاة علی النبی، و سنن نسائی: 3/ 42، کتاب السهر، باب کیف الصلاة علی النبی... نوع آخر) و سنن ابن ماجه: 1/293، کتاب اقامة الصلاة، باب الصلاة علی النبی آمده است. [↑](#footnote-ref-94)
95. - این حدیث -با وجود اختلاف در الفاظ آن- از ابوهریره در صحیح بخاری: 1/145، کتاب الأذان، باب ما یقول بعد التکبیر؛ صحیح مسلم: 1/149، کتاب الـمساجد، و مواضع الصلاة؛ سنن ابوداود: 1/288-289، کتاب الصلاة؛ سنن نسائی: 1-45، کتاب الطهارة، باب الوضوء بالثلج، سنن ابن ماجه، دارمی و مسند احمد آمده است. [↑](#footnote-ref-95)
96. - حدیث افک حدیثی طولانیست که در خصوص عایشه ل وارد شده و در صحیح بخاری: 3/173-176، کتاب الشهادات، باب تعدیل النساء بعضهن بعضاً (5/116-120)، کتاب الـمغازی، باب حدیث الإفك: 6/76-77، کتاب التفسیر سوره یوسف؛ در صحیح مسلم: 4/2129-2138، کتاب التوبة، باب في حدیث الإفك؛ و مسند امام احمد: 6/194-197، آمده است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - این حدیث از علی‌بن ابیطالب در سنن ابن ماجه: 1/52، الـمقدمة، باب في فضائل اصحاب رسول ‌الله، فضل عماربن یاسر و مستدرک حاکم: 3/188، آمده که حاکم می‌گوید: این حدیثی است که سند آن صحیح ولی کسی آن را تخریج نکرده است. و ذهبی می‌گوید: صحیح است. همچنین در مصنف ابن ابی‌شبیه: 12/118، آمده است، به حاشیه‌ی محقق مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-97)
98. - تفسیر آیه‌ی 36 سوره‌ی نور در تفسیر طبری، تفسیر ابن کثیر، زادالمسیر و تفسیر فخرالدین رازی: 3/24، بنگرید. [↑](#footnote-ref-98)
99. - این حدیث جایی یافت نشد. [↑](#footnote-ref-99)
100. - این حدیث با وجود اختلاف در الفاظ آن از سعیدبن جبیر در صحیح بخاری: 4/178-179، کتاب المناقب، باب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم...﴾ و (6/129)، کتاب التفسیر، سوره شوری، و در مسند امام احمد: 3/320-321، (4/205) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-100)
101. - ابن الجوزی در زادالـمسیر: 7/284-285، می‌گوید: در خصوص نزدیکان پیامبر دو قول وجود دارد: اول؛ مراد، علی فاطمه و فرزندان آنها که این را به صورت موضوع از پیامبر روایت کرده‌اند. که محقق این کتاب در حاشیه آن می‌گوید: سیوطی در کتاب الدر (6/7) گفته است: این روایت را ابن منذر، ابن ابی‌حاتم، طبرانی، ابن مردویه با سند ضعیف از طریق سعیدبن جبیر از ابن عباس تخریج کرد‌ه‌اند. هنگامی که آیه‌ی: ﴿لَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا...﴾ نازل شد اصحاب گفتند: این نزدیکان تو چه کسانی هستند که دوست داشتن آنها واجب است؟ فرمود : علی، فاطمه و فرزندانشان.

     حافظ ابن حجر آن را در تخریج الکشاف آورده می‌گوید: در سند آن، حسین اشقر ضعیف و ساقط است. و حدیث دیگری با آن تعارض دارد. که آن حدیث بهتر و برتر از آن می‌باشد که در صحیح بخاری از روایت طاووس از ابن عباس آمده که ایشان از این آیه مورد سؤال واقع شد. سعیدبن جبیر گفت: نزدیکان، آل محمد هستند. ابن عباس گفت: زود قضاوت کردی، زیرا طایفه‌ای در قریش نیست که با پیامبر قرابت نداشته باشد. [↑](#footnote-ref-101)
102. - این حدیث را با این لفظ پیدا نکردم ولی از ابن عباس بن عبدالمطلب در سنن ترمذی: 5/217-318، کتاب الـمناقب، باب مناقب ابی‌الفضل ... همان عبدالمطلب و در مسند امام احمد: 6/206-207-210.

     و همچنین با الفاظی نزدیک به هم در سنن ابن ماجه: 1/50، الـمقدمه، باب في فضائل اصحاب رسول‌الله ... فضل عباس بن عبدالمطلب آمده است که البانی در ضعیف الجامع الصغیر: 6/46، حدیث ترمذی را ضعیف دانسته ولی به طریق دیگر آن را مرجع دانسته است. [↑](#footnote-ref-102)
103. - این حدیث با لفظ نزدیک به هم از نعمان‌بن بشیر در صحیح مسلم: 4/1999-2000، کتاب البر والصمة والآداب، باب تراحم الـمؤمنین وتعاطفهم وتوادهم و با الفاظ دیگری نیز از او روایت شده است.

     در صحیح بخاری: 8/10، کتاب الآداب، باب رحمة الناس والبهائم که در ابتدا این گونه آغاز شده است: «تری الـمؤمنین في تراحمهم» در مسند احمد، چاپ حلبی: 4/270، نیز آمده است. علامه البانی در سلسلة الأحادیث الصحیحة: 3/71، شماره (1083) پیرامون آن حدیث، سخن گفته است. [↑](#footnote-ref-103)
104. - این حدیث از عمروبن عاص در صحیح بخاری: 5/5، فضائل اصحاب النبی ، لو کنت متخذاً خلیلاً ... و در مسلم: 4/1856، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل ابوبکر ... و سنن ترمذی: 5/365، کتاب الـمناقب، باب من فضل عایشه و مسند احمد چاپ حلبی: 4/203، آمده است. [↑](#footnote-ref-104)
105. - این حدیث در صحیح بخاری: 5/7، کتاب فضائل الصحاب النبی ، باب مناقب ابی‌بکر الصدیق و (8/168-171)، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی، و در مسند امام احمد: 1/323-327، آمده است. [↑](#footnote-ref-105)
106. - این حدیث موضوع را در کتاب‌های حدیث و سیره نیافتم. به آنچه در صفات بعد خواهد آمد بنگرید. [↑](#footnote-ref-106)
107. - این حدیث از عایشه ل در صحیح بخاری: 5/58-60، کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبی و أصحابه إلی الـمدینة روایت شده است. [↑](#footnote-ref-107)
108. - برای مقایسه‌ی متن اصلی با ترجمه به سیرة ابن هشام: 2/126-128، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-108)
109. - در سیرة ابن هشام ، أتی جبرئیل آمده است. [↑](#footnote-ref-109)
110. - ابن هشام: مکانهم قال لعلی بن ابیطالب آمده است. [↑](#footnote-ref-110)
111. - ابن هشام: و تسج. [↑](#footnote-ref-111)
112. - ابن هشام: قال ابن اسحق فحدثنی .... . [↑](#footnote-ref-112)
113. - ابن هشام: ابوجهل بن هشام. [↑](#footnote-ref-113)
114. - ابن هشام: جنان کجنان ... . [↑](#footnote-ref-114)
115. - ابن هشام: ثم جعلت ... . [↑](#footnote-ref-115)
116. - ابن هشام: و خرج علیهم رسول‌الله . [↑](#footnote-ref-116)
117. - بلی: در سیرة ابن هشام نیست. [↑](#footnote-ref-117)
118. - بعد از عبارت «فلان یرونه» سه سطر در سیره ابن هشام است که شیخ الإسلام ابن تیمیه آن را مختصر کرده است. [↑](#footnote-ref-118)
119. - در سیرة ابن هشام: عبارت «إلا وقد وضع علی...» آمده است. [↑](#footnote-ref-119)
120. - در سیرة ابن هشام، با عبارت: ینطلعون آمده است. [↑](#footnote-ref-120)
121. - در ابن هشام، متسجیاً آمده است. [↑](#footnote-ref-121)
122. - ابن هشام: والله لقد کان صدقنا الذی حدثنا: سوگند به خدا برای ما راست گفته بود آنچه گفت. [↑](#footnote-ref-122)
123. - سیرة ابن هشام: (2/128) ابن اسحاق می‌گوید: از جمله چیزهایی بود که خداوند در آن روز نازل فرمود ولی همگان بر آن اجماع نداشتند. [↑](#footnote-ref-123)
124. - ابن هشام: آیه 31 سوره طور را هم آورده است و سه سطر در سیره خود در خصوص آن نوشته که ابن تیمیه آن را مختصر کرده است . و ابن هشام می‌گوید: ابن اسحاق گفته است: خداوند به پیامبر اجازه (هجرت) داد. [↑](#footnote-ref-124)
125. - در سیرة ابن هشام با عبارت «عند ذلك في الهجرة» آمده است. [↑](#footnote-ref-125)
126. - ترمذی: 5/300، کتاب الـمناقب، مناقب علی بن ابیطالب باب (85)، البانی آن را در ضعیف جامع الصغیر: 2/14، آورده است. و سیوطی نیز آورده که ترمذی و حاکم از ابن عمر روایت کرده‌اند و البانی می‌گوید: به شدت ضعیف است. در کتاب مشکاة الـمصابیح تبریزی: (3/243-244، این حدیث آمده است. [↑](#footnote-ref-126)
127. - در مستدرک حاکم: 3/398، آمده است. حاکم می‌گوید: به شرط مسلم صحیح است ولی آن را تخریج نکرده است.

     و طبری در تفسیر خود این سخن را به عمربن خطاب نسبت داده است و گفت در شأن صهیب نازل شده است. ابن کثیر هم در تفسیر خود این گونه آورده است. وی بعد از آن می‌گوید: ابن مردویه گفته و با سند او نیز آورده است و خبر هجرت صهیب را آورده و می‌گوید: به مدینه آمده و به پیامبر رسید. پیامبر فرمود: صهیب سود برد و بهره‌مند گشت. دوبار تکرار کرد. و در زادالمسیر ابن جوزی نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-127)
128. - تفسیر طبری، چاپ المعارف (4/242-248). [↑](#footnote-ref-128)
129. - تفسیر طبری. [↑](#footnote-ref-129)
130. - تفسیر طبری: 4/247. [↑](#footnote-ref-130)
131. - تفسیر طبری: در شأن مردانی از مهاجرین نازل شده است. [↑](#footnote-ref-131)
132. - در تفسیر طبری به صورت حدثنی حجاج آمده است. [↑](#footnote-ref-132)
133. - تفسیر طبری: از ابن جریج. [↑](#footnote-ref-133)
134. - بعد از عکرمه امام طبری آیه را آورده است. [↑](#footnote-ref-134)
135. - تفسیر طبری: در خصوص صهیب بن سنان و ابو‌ذر غفاری و جندب بن سکن آمده. [↑](#footnote-ref-135)
136. - تفسیر طبری: تا اینکه به پیامبر رسید. [↑](#footnote-ref-136)
137. - استاد محمود شاکر: در حاشیه خود (4/248) آورده است. [↑](#footnote-ref-137)
138. - تفسیر طبری: وخلی آمده است. [↑](#footnote-ref-138)
139. - ابن تیمیه 9 سطر از تفسیر طبری بعد از کلمه سبیله را حذف کرده است. [↑](#footnote-ref-139)
140. - تفسیر طبری. [↑](#footnote-ref-140)
141. - تفسیر طبری. [↑](#footnote-ref-141)
142. - تفسیر طبری: 4/250-251. [↑](#footnote-ref-142)
143. - این حدیث از سعدبن ابی‌وقاص در صحیح مسلم: 4/1871، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی‌بن ابیطالب روایت شده است و این حدیث طولانی است که این گونه شروع می‌شود: معاویه بن ابی‌سفیان به سعد دستور داد و گفت: چه چیزی مانع شد که ابوتراب را دشنام دهی؟ و سخن ابن تیمیه در آخر حدیث آمده است. [↑](#footnote-ref-143)
144. - در صحیح مسلم فقط قسمتی از آیه تا «أبناءکم» آمده است. [↑](#footnote-ref-144)
145. - این حدیث از مصعب بن سعد از پدرش سعدبن ابی‌وقاص در صحیح بخاری: 4/36-37، کتاب الجهاد، باب «من استعان بالضعفاء والصالحین في الحرب» با این عبارت روایت شده گفت: سعد دید که نسبت به دیگران برتری دارد، پس پیامبر فرمودند: آیا جز به سبب ضعیفانتان یاری و روزی داده می‌شوید؟ با الفاظ نزدیک به هم در سنن نسائی: 6/37-38، کتاب الجهاد، باب «الاستنصار بالضعیف» و مسند احمد: 3/51، آمده است. استاد احمد شاکر در حاشیه‌ی خود می‌گوید: سند آن به دلیل منقطع بودن ضعیف است. ابن حجر در فتح الباری: 6/88-89، می‌گوید: شکل این سیاق مرسل است مصعب دوران این حدیث را درک نکرده ولی ممکن است که از پدر خود شنیده باشد. که اسماعیلی احادیثی که مصعب از پدر خود روایت نموده اشاره کرده است و نسائی هم آن را تخریج نموده است. و حدیث دیگری نیز با الفاظی نزدیک به این حدیث از ابو‌درداء در سنن ابوداود (3/32)، کتاب الجهاد، باب «الانتصار برُذُل الخیل والضعفة» و مسند امام احمد، چاپ حلبی (5/198) آورده است. [↑](#footnote-ref-145)
146. - این حدیث نزدیک به این لفظ – از براء بن عازب در مسند امام احمد، چاپ حلبی (4/283، 284، 297، 304) آمده است و حدیث نزدیک به آن از انس‌بن مالک در صحیح مسلم: 8/1808، کتاب الفضائل، باب رحمته الصبیان و العیال و تواضعه و فضل ذلک...آمده که این‌گونه شروع می‌شود: کسی را مهربان‌تر از پیامبر نسبت به فرزندان خود ندیده‌ام ... عمروبن سعید می‌گوید: هنگامی که ابراهیم وفات یافت، پیامبر فرمودند: ابراهیم فرزند من است و در شیرخوارگی از دنیا رفت دو دایه دارد که در بهشت دوران شیردهی‌اش را کامل‌ می‌کنند. این حدیث در مسند احمد: 4/112، و دو حدیث ضعیف در سنن ابن ماجه: 1/84، کتاب الجنائز، باب ماجاء فی الصلاة علی ابن رسول‌الله آمده است. [↑](#footnote-ref-146)
147. - نگا: مناقب الإمام علی، ص (63). [↑](#footnote-ref-147)
148. - ابوعبدالرحمن می‌گوید: نتوانستم این حدیث موضوع را در کتاب الموضوعات ابن جوزی بیابم. به کتاب‌های زیر می‌توان مراجعه کرد:

     اللآلئ سیوطی: 1/210، تنزیه الشریعة: 1/995، الفوائد الـمجموعه شوکانی: 394. [↑](#footnote-ref-148)
149. - سزکین در کتاب‌های خطی دارقطنی، کتاب الفوائد الأفراد و کتاب الفوائد الـمنتفاة الغرائب الحسان را آورده است. سزکین م 1، ج 1، ص (422) [↑](#footnote-ref-149)
150. - در این خصوص به کتاب‌های زادالـمسیر ابن جوزی (1/69) و تفسیر ابن کثیر، چاپ الشعب مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-150)
151. - مناقب الامام علی، ص (277) (م). [↑](#footnote-ref-151)
152. - این حدیث موضوع را نیافتم. به این کتاب‌ها مراجعه کنید: تفسیر ابن کثیر: 1/237-242، که در تفسیر خود پیرامون آیه: ﴿قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي...﴾ می‌گوید: هنگامی که خداوند ابراهیم را پیشوا قرار داد، وی از خداوند خواست که از فرزندان او نیز پیشوایانی برگزیند، از خداوند پاسخ شنید که از فرزندان تو افرادی ظالم خواهند بود بنابراین پیمان خداوند به آنها نخواهد رسید و پیشوا نخواهند شد مورد اقتدا واقع نمی‌شوند. به زادالـمسیر: 1/139-141، الدر الـمنثور سیوطی: 1/118، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-152)
153. - این دو حدیث را نیافتم و ابن جوزی در زادالـمسیر: 5/266، آورده: گفته شده: ابن عباس گفته است که این آیه در شأن علی نازل شده، ولی آن را شرح نکرده است. [↑](#footnote-ref-153)
154. - به تفسیر ابن کثیر در خصوص این آیه مراجعه کنید و همچنین حدیث صحیحی که در تفسیر آیه آورده است و آن از ابو‌هریره از پیامبر روایت شده است که فرمودند: هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد به جبرئیل می‌فرماید: من فلانی را دوست دارم پس جبرئیل نیز او را دوست داشته و در آسمان ندا می‌زند سپس محبت او را در میان اهل زمین گسترش می‌دهد. پس این تفسیر فرموده خداوند است که ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ...﴾. ابن کثیر می‌گوید: امام مسلم و ترمذی از عبدالله از قتیبه از دراوردی روایت کرده‌اند و ترمذی می‌گوید: حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-154)
155. - ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن فنا خسرو دیلمی همدانی، مؤرخ، محدث، متولد سال 445 و متوفی سال 509. کتابی بزرگی تحت عنوان فردوس الأخیار در حدیث دارد که ابن شهردار آن را مختصر کرده و سپس ابن حجر عسقلانی آن مختصر را اختصار کرده است. برای شرح حال وی به این کتاب‌ها مراجعه کنید: طبقات الشافعیة: 7/111-112، الأعلام: 3/268، معجم الـمؤلفین: 4/313، کشف الظنون: 1254. [↑](#footnote-ref-155)
156. - طبری این حدیث ساختگی را در تفسیر خود (16/357) آورده است. و می‌گوید: احمدبن یحیی صوفی از حسن بن حسین انصاری، از معاذبن مسلم بیاع هروی از عطاء بن سائب از سعیدبن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که می‌گوید: هنگامی که آیه: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ...﴾ نازل شد پیامبر دست خود ر بر سینه نهاد و گفت: من منذر (ترساننده) هستم و برای هر قومی هدایتگری است و با دست خود بر شانه‌ی علی زد و گفت: و تو نیز ای علی! هدایت‌کننده هستی. و به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان بعد از من هدایت می‌شوند.

     استاد محمود شاکر در حاشیه‌ی خود بر این حدیث ساختگی می‌گوید: حسن بن حسین انصاری عرنی، گویا علت اینکه به او عرنی می‌گویند این باشد که در مسجد حبة العرنی می‌ماند و از رؤسای شیعه بود، راستگو و قابل احتجاج نیست. ابن حبان می‌گوید: روایت‌های به هم بافته و مقلوب نموده و احادیث منکری را روایت کرده است. شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است: ابن ابی‌حاتم: 1-2-6، میزان الاعتدال: 1/225، لسان الـمیزان: 2/198. و معاذبن مسلم بیاع هروی با این صفت جز در تفسیر نیامده است. و هروی ثیابی است منسوب به هرات. در نسخ چاپی: حدثنا الهروی آمده است که سند آن به شدت باطل است.

     و معاذبن مسلم نیز مجهول است در خصوص وی ابن ابی‌حاتم نیز چنین گفته است . شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است: ابن ابی‌حاتم (4/1/248)، میزان الاعتدال: 3/178، لسان التمیزان: 6/55. این خبر از جوانب مختلف مخدوش است که ذهبی و ابن حجر در شرح حال حسن بن حسین انصاری گفته‌اند: معاذ شناخته شده نیست و عصمت اصلی ضعف حدیث اوست. احمد شاکر علت ضعف را از هر دو می‌داند معاذ و حسن. [↑](#footnote-ref-156)
157. - تفسیر طبری: 16/353-354. [↑](#footnote-ref-157)
158. - تفسیر طبری: ... بشر گفت. [↑](#footnote-ref-158)
159. - ابن تیمیه دو سند را با هم آورده است: (20138-20139). [↑](#footnote-ref-159)
160. - در تفسیر طبری: گفت: وکیع از سفیان برایم روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-160)
161. - این عبارت و بعد از آن در تفسیر طبری: 16/356، با لفظ «حدثنی یونس» آمده است. [↑](#footnote-ref-161)
162. - تفسیر طبری: گفت: ابن وهب به من خبر داد. [↑](#footnote-ref-162)
163. - تفسیر طبری: ابن زید گفت: این گفته: ﴿وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ ٧﴾ گفت: برای هر قومی نبی است. [↑](#footnote-ref-163)
164. - تفسیر طبری: النبی . [↑](#footnote-ref-164)
165. - تفسیر طبری: النبی . [↑](#footnote-ref-165)
166. - تفسیر طبری. [↑](#footnote-ref-166)
167. - استاد ناصرالدین البانی در سخن خود پیرامون این حدیث در سلسله احادیث ضعیف و موضوع (1/78-79) حدیث شماره: (58) می‌گوید: این حدیث ساختگی است و سخن ابن عبدالبر و ابن حزم را در این خصوص آورده است. به این احادیث: (59-60-61-62) مراجعه شود؛ زیرا در معنا نزدیک به هم هستند و همگی از احادیث موضوع می‌باشند. [↑](#footnote-ref-167)
168. - در مختصر التحفة الاثنی عشریة آمده است که ... و این روایت در فردوس دیلمی آمده که جامع احادیث ضعیف و خیالی است، با وجود آن در سند آن افراد ضعیف و مجهولی وجود دارند. ابوعبدالرحمن می‌گوید: ابن حجر رحمه‌الله این روایت موضوع را در شرح حال علی‌‌بن حاتم ابومعاویه در لسان المیزان (4/211-212) شرح حال شماره: (559) آورده است: علی‌بن ابی حاتم فرد جاهلی بوده و گفته‌های خیلی منکری دارد، از جمله: عبیدالله بن موسی از اسرائیل از ابن ابی نجیح روایت کرده که مجاهد گفته است: و آنها را نگه دارید که باید از ولایت علی باز پرسی شوند.

     همچنین امام ذهبی این روایت را در میزان الاعتدال: 3/118، شرح حال شماره: (5802) آورده است. و جای شگفتی است که محمد باقر محمودی شیعی در حاشیه خود بر کتابی که به دروغ و بهتان به ابونعیم اصفهانی منسوب است به نام النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی ، چاپ وزارت ارشاد ایران سال: 1406، ص (199) آورده است که این روایت موضوع در لسان الـمیزان و میزان الاعتدال موجود می‌باشد در حالی که گفته ابن حجر و ذهبی را پیرامون این روایت نیاورده است. و این عادت همیشگی شیعه در فریبکاری است. [↑](#footnote-ref-168)
169. - این حدیث موضوع را جایی نیافتم. ابن کثیر در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: یعنی آنچه از سخنانشان که دلالت بر اهداف آنهاست آشکار می‌شود؛ یعنی از مبانی و مدلول کلام متکلم می‌توان فهمید و مراد از لحن قول یعنی همین. همان طور که عثمان بن عفان می‌گوید: هر نیتی که فرد در درون خود کتمان می‌کند خداوند آن را در صفحات چهره‌اش نمایان کرده و به زبان خواهد آورد. زاد الـمسیر: 7/411. [↑](#footnote-ref-169)
170. - این حدیث از انس بن مالک در صحیح بخاری (5/32)، کتاب مناقب الأنصار، باب حب الأنصار و صحیح مسلم: 1/85، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن حب الانصار ... و در مسند امام احمد: 3/130-134-249، آمده است. [↑](#footnote-ref-170)
171. - این حدیث از ابو‌هریره و ابوسعید خدری و ابن عباس در صحیح مسلم: 1/68، کتاب الایمان، باب الدلیل علی أن حب الانصار ... و سنن ترمذی: 5/383، کتاب الـمناقب، باب فی فضل الانصار و قریش، و در مسند امام احمد: 4/293 و (18/114) و جاهای دیگر آن روایت شده است. [↑](#footnote-ref-171)
172. - این حدیث از علی بن ابیطالب در صحیح مسلم: 1/68، کتاب الایمان، باب الدلیل علی أن حب الأنصار ... و سنن ترمذی: 5/306، کتاب المناقب، باب مناقب علی و سنن ابن ماجه: 1/42، الـمقدمه، باب فی فضائل اصحاب رسول‌الله ... فصل علی و در مسند احمد: 2/57، و در جاهای دیگری از مسند روایت شده است. [↑](#footnote-ref-172)
173. - این حدیث از ابو‌هریر در صحیح بخاری (1/12)، کتاب الایمان، باب علامة المنافق و (3/180)، کتاب الشهادات باب من امر بإنجاز الوعد، و در مسلم (1/78-79)، کتاب الایمان، بیان خصال المنافق ... از چهار طریق که بر دو طریق آخر این عبارت نیز اضافه شده است که: اگر روزه گرفت و نماز خواند و پنداشت که مسلمان است و در سنن ترمذی: 4/130، کتاب الایمان، باب في علامة الـمنافق روایت شده است که ترمذی می‌گوید: در این باب از عبدالله‌بن مسعود و انس و جابر نیز روایت شده است. [↑](#footnote-ref-173)
174. - الـموضوعات: ابن جوزی: 1/370، تنزیه الشریعة ابن عراق: 1/355، الفوائد الـمجموعة شوکانی: 367، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-174)
175. - این اثر از عبدالله‌بن مسعود در صحیح مسلم: 1/43)، کتاب الـمساجد و مواضع الصلاة، باب صلاة الجماعة ... دو بار به شماره‌های (256-257) آمده است که بار دوم آن طولانی بود و این گونه آغاز می‌شود: هر کس شاد و خرسند است که خداوند را در فردای قیامت بر مسلمانی ملاقات کند پس باید که این نمازها را حفظ کند، در هر جایی که بدانها ندا داده شود. در سنن ابوداود: 1/373، کتاب الصلاة، باب فی التشدید فی ترك الجماعة و سنن نسائی: 2/84، کتاب الإمامة، باب الـمحافظة علی الصلوات حیث ینادی بهن.

     سنن ابن ماجه: 1/255-256، کتاب الـمساجد والجماعات، باب الـمشی إلی الصلاة و مسند امام احمد، چاپ حلبی: 1/382-414-415-419-455، آمده است. [↑](#footnote-ref-175)
176. - تفسیر طبری: 1/285. [↑](#footnote-ref-176)
177. - این حدیث از عبدالله‌بن عمروبن عاص رضی‌الله عنهما در صحیح بخاری: 1/12، کتاب الإیمان، باب علامة المنافق و (4/102)، کتاب الجزیة والـمعاهده، باب اثم من عاهد ثم غدر. و در صحیح مسلم: 1/78، کتاب الإیمان، باب بیان خصال المنافق، سنن ابوداود (4/305-306)، کتاب السنة، باب الدلیل علی زیاده الإیمان و نقصانه آمده است. [↑](#footnote-ref-177)
178. - اول حدیث: این عهد پیامبر امی است که فقط مؤمن مرا دوست خواهد داشت و صرف منافق ... ، این روایت قبلا گذشت. [↑](#footnote-ref-178)
179. - شاه عبدالعزیز در مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص (158-159) می‌گوید: محور این روایت ابو‌الحسن الاشقر می‌باشد در حالی که به اجماع او ضعیف است. عقیلی می‌گوید: وی شیعه و متروک الحدیث است و بعید نیست که این روایت ساختگی باشد؛ زیرا در آن نشانه‌های وضع موجود است، چون صاحب یاسین اولین کسی نبود که به عیسی ایمان آورد بلکه به فرستادگان عیسی ایمان آورد که عبارت قرآن نیز بدان دلالت دارد. ابوعبدالرحمن می‌گوید: او ابن الحسن الاشقر است و آن گونه که دهلوی گفته نیست. این روایت ضعیف را علامه ناصرالدین البانی در سلسلة الأحادیث الضعیفة والـموضوعة: 1/360-361، آورده است. او می‌گوید: این روایت به شدت ضعیف است. طبرانی نیز (3/111/2) از حسین‌بن ابی‌اسری عسقلانی از حسین اشقر از سفیان بن عیینه از ابن ابی‌نجیح از مجاهد از ابن عباس به طور مرفوع آورده است. محقق: این سند اگر موضوع نباشد به شدت ضعیف است؛ زیرا حسین اشقر همان ابن حسن کوفی شیعه افراطی است که بخاری به شدت او را ضعیف دانسته و در التاریخ الصغیر:» 230، می‌گوید: نزد او احادیث منکر فراوانی است. عقیلی در الضعفاء: 90، از امام بخاری روایت نموده که در این روایت نظر است. در الکامل ابن عدی: 1/97، آمده: سعدی گفته: او از غلوکنندگان بود و بهترین امت را دشنام می‌داد. حافظ ابن کثیر در تفسیر خود (3/570) می‌گوید: این حدیثی منکر است که فقط از طریق حسین اشقر شناخته شده است و او شیعه‌ای متروک است. مناوی از عقیلی مانند این قول را آورده است و حافظ ابن حجر هم در تهذیب التهذیب از عقیلی روایت کرده که او گفت: این سخن از ابن عیینه اصلی ندارد. [↑](#footnote-ref-179)
180. - ابوالحسن رزین بن معاویه بن عمار عبدری سرقطی اندلسی، متوفی به سال 535 که از زمره‌ی محدثین بود و از جمله تصنیفات وی از کتاب التجرید للصحاح الستة می‌توان نام برد. شرح حال وی در کتاب‌های: شذرات الذهب: 4/106، روضات الجنات ص (286)، معجم المؤلفی: (4/155-156، الأعلام: 3/46، آمده است. [↑](#footnote-ref-180)
181. - این حدیث از نعمان‌بن بشیر در صحیح مسلم: 3/1449، کتاب الإمارة، باب فضل الشهادة فی سبیل‌الله تعالی و در مسند احمد، چاپ حلبی: 4/269، و تفسیر طبری: 14/25-26، آمده است. [↑](#footnote-ref-181)
182. - این حدیث با وجود اینکه در الفاظ آن اختلاف هست – از انس ابن مالک در صحیح بخاری: 1/85، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی القبله (5/20)، کتاب التفسیر، سوره بقره، باب قوله: ﴿وَٱتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ مُصَلّٗى﴾ و مسند امام احمد چاپ المعارف (1/323-263) و در کتاب فضائل الصحابة شماره‌های: (234-435-437-493-495-682) آمده است. [↑](#footnote-ref-182)
183. - حافظ ابن کثیر در تفسیر آیت 12 سوره مجادله می‌گوید: گفته شده که قبل از نسخ این آیه کسی جز علی‌بن ابیطالب بدان عمل نکرده سپس می‌گوید: عوفی از ابن عباس در تفسیر ای آیه‌ی مبارکه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ﴾ [المجادلة: 12]. آورده است: مسلمانان قبل از نجوا کردن با پیامبر صدقه می‌دادند که با نزول آیات زکات نسخ گردید. [↑](#footnote-ref-183)
184. - این حدیث با وجود اختلاف در لفظ آن از ابوهریره در صحیح مسلم: 2/713، کتاب الزکاة، باب من جمع الصدقة و اعمال البر آمده است. [↑](#footnote-ref-184)
185. - این حدیث نیز از ابوهریره در صحیح بخاری: 3/24، کتاب الصوم، باب الریان للصائمین و (4/26)، کتاب الجهاد، باب فضل النفقه في سبیل الله (4/119)، کتاب بدء الخلق، باب صفة ابواب الجنة (5/6)، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب حدثنا الحمیدی.

     و در صحیح مسلم: 2/711-713، کتاب الزکاة، باب من جمع الصدقة و اعمال البر و سنن ترمذی: 5/276-277، کتاب المناقب، مناقب ابی‌بکر، باب 60 و سنن درامی – نسائی – موطاء امام مالک، و مسند امام احمد روایت شده است. [↑](#footnote-ref-185)
186. - این حدیث با هر دو قسمت آن – با وجود اختلاف در الفاظ آن – از ابو‌هریره در صحیح بخاری: 3/103-104، کتاب الوکالة، باب استعمال البقر للحراثة (4/174)، کتاب الأنبیاء، باب حدثنا ابوالیمان (5/5-6)، کتاب فضائل النبی، باب حدثنا الحمیدی و در صحیح مسلم (4/1857-1858)، کتاب فضائل الصحابة...، باب ابی‌بکر صدیق، و سنن ترمذی: 5/279، کتاب المناقب، مناقب ابی‌بکر ...، باب شماره: (64)، مسند امام احمد: 13/71، آمده است. [↑](#footnote-ref-186)
187. - قبلاً این حدیث مطرح شده است. [↑](#footnote-ref-187)
188. - قبلاً پیرامون این حدیث سخن گفته شده است. [↑](#footnote-ref-188)
189. - این حدیث از ابوهریره در سنن ابوداود: 4/295، کتاب السنة، باب فی الخلفاء و در مستدرک حاکم: 3/73، آمده است. حاکم می‌گوید: این حدیث با شرط مسلم و بخاری صحیح است ولی آن را نیاورده‌اند. البانی در کتاب ضعیف الجامع الصغیر: 1/71، این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-189)
190. - بخاری: 2/112،، کتاب التهجد، باب لا صدقة إلا عن ظهر غنی آورده است که ابوبکر تمام مالش را بخشید.

     و ابوداود: 2/173-174، کتاب الزکاة، باب في الرخصة فی ذلك آورده است که حدیثی است درست از زیدبن اسلم از پدرش که گفت: از عمربن خطاب شنیدم می‌گفت: رسول خدا به ما دستور داد: ... و در سنن ترمذی: 5/277، (کتاب الـمناقب، باب منه) ص (105) آورده است. ترمذی می‌گوید: حدیثی است حسن صحیح. و این حدیث در سنن دارمی (1/391-392)، کتاب الزکاة، باب الرجل بتصدیق بجمیع ماعنده ... آورده است. [↑](#footnote-ref-190)
191. - این حدیث از ابو‌درداء در صحیح بخاری: 5/5، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب حدثنا الحمیدی و (6/60) کتاب التفسیر، سوره اعراف، باب قل یا ایها الناس إلی رسول‌الله که قبلاً پیرامون حدیث سخن رفت. [↑](#footnote-ref-191)
192. - حدیث از عائشه در سنن ترمذی 5/276كتاب المناقب باب شماره: (59) و ترمذی گفته: این حدیث غریب است و سیوطی آن را در الفتح الكبیر: /373 روایت نموده است. [↑](#footnote-ref-192)
193. - این حدیث از عایشه ل در سنن ترمذی: 5/276، کتاب الـمناقب، مناقب ابوبکر، باب شماره: (59) آمده است. ترمذی می‌گوید: حدیث غریبی است. سیوطی در الفتح الکبیر: 3/373، آن را آورده و می‌گوید: آن در سنن ترمذی از عایشه روایت شده است. علامه البانی در ضعیف الجامع الصغیر و زیادته (6/96) می‌گوید: به شدت ضعیف است. [↑](#footnote-ref-193)
194. - این اثر، مضمونش از علی‌بن ابیطالب و از ابن عباس در تفسیر طبری: 6/555-557 و تفسیر ابن کثیر: 2/56 و زاد الـمسیر: 1/414-415، آمده است. [↑](#footnote-ref-194)
195. - حلیة الأولیاء: ج 1، ص 67 و ابونعیم در معرفة الصحابه، ج 1، ص 306 با لفظ دیگری از مکحول از علی در خصوص این فرموده‌ی خداوند: ﴿وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ ١٢﴾ که علی گوید: پیامبر فرمودند: ای علی، از خداوند خواستم تا آن را در گوشهایت قرار دهد. و هیثمی در مجمع الزوائد: ج1، ص 131 روایت دیگری با لفظ نزدیک به آن از ابورافع آورده است که رسول خدا به علی بن ابی‌طالب فرمودند: خداوند به من دستور داده تا به تو بیاموزم و جفا نکنم و به تو نزدیکی جویم و دور نشوم. پس بر من حق است که به تو بیاموزم و بر تو حق است که فرا گیری. در ادامه می‌گوید: بزار روایت کرده و در آن محمدبن عبیدالله بن رافع وجود دارد که منکر الحدیث است و عبادبن یعقوب، رافضی است. [↑](#footnote-ref-195)
196. - ابن کثیر در تفسیر خود بر آیه 12 سوره حاقه، حدیث اول را از روایت ابن ابی‌حاتم آورده و می‌گوید: و این چنین ابن جریر از علی‌بن سهل از ولیدبن مسلم از علی‌بن حوشب از مکحول روایت کرده است در حالی که مرسل است. همچنین حدیث دوم را از روایت ابن ابی‌حاتم آورده می‌گوید: جریر از محمدبن خلف از بشربن آدم روایت کرده است. سپس ابن جریر به طریق دیگری از داود الأعمی از بریده به وسیله آن آورده که صحیح نیست. به زادالـمسیر: 8/348، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-196)
197. - این حدیث را نیافتم. [↑](#footnote-ref-197)
198. - سزکین در مجلد 1، ج 2، ص 330، این کتاب و نسخه‌ی خطی آن را ذکر کرده، و در قاهره به سال 1308هـ به چاپ رسیده است. [↑](#footnote-ref-198)
199. - ابونعیم احمدبن عبدالله‌بن احمد اصفهانی، حافظ، مؤرخ که به سال 326 در اصفهان به دنیا آمد و در سال 430 وفات یافت. کتاب‌های حلیة الأولیاء، طبقات الأصفیاء، دلائل النبوة و طبقات الـمحدثین والروات از تصنیفات اوست. برای شرح حال وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: وفیات الأعیان: 1/75، میزان الاعتدال: 1/111، لسان الـمیزان: 1/201، طبقات الشافعیه: 4/18-25، الأعلام: 1/150. [↑](#footnote-ref-199)
200. - ابوالحسن خیثمة بن سلیمان بن حیدرة، قرشی طرابلسی، متولد سال 250 و متوفی سال 343 از حافظان حدیث بوده و کتاب بزرگی در فضائل الصحابة دارد. کتابی نیز در فضائل الصدیق به رشته تحریر درآورده است که سزکین آورده: نسخه‌ی خطی آن دو کتاب در قاهره مصر موجود است.

     برای شرح حال او می‌توان به کتاب‌های ذیل مراجعه نمود: شذرات الذهب: 2/365، لسان الـمیزان: 2/411-412، الأعلام: 2/374، معجم الـمؤلفین: 4/131، سزکین: م 1، ج 1، ص 368-369. [↑](#footnote-ref-200)
201. - سوره‌ی سجده یا سوره (الم - تنزیل). [↑](#footnote-ref-201)
202. - این حدیث -با- وجود اختلاف در الفاظ آن – از ابن عمر در صحیح بخاری (8/124-125)، کتاب القدر، باب القاء العبد النذر إلی القدر و در صحیح 3/1260-1261)، کتاب القدر، باب النهی عن القدر وأنه لایرد شیئاً که در آن سه روایت به شماره‌های: (2، 3، 4) آمده است و از جمله آنها در روایتی است که شیخ الإسلام ابن تیمیه آورده است. این حدیث همچنین در سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه و دارمی و بیهقی و مسند امام احمد روایت شده است که البانی در ارواء الغلیل: 8/208-209، به شماره: (255) آورده است. [↑](#footnote-ref-202)
203. - این حدیث را جایی نیافتم. [↑](#footnote-ref-203)
204. - این حدیث -با وجود اختلاف اندکی در الفاظ آن- از علی‌بن ابیطالب در صحیح بخاری: 5/19، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب علی‌بن ابیطالب (3/65)، ، باب خادم الـمرأة، و در صحیح مسلم: 4/2091-2092، کتاب الذکر والدعاء ... باب التسبیح أول النهار وعند النوم. سنن ابوداود: 4/430، کتاب الأدب، باب في التسبیح عند النوم و سنن ترمذی: 5/142، کتاب الدعوات، باب ماجاء في التسبیح و التکبیر والتحمید عند النوم روایت شده است. [↑](#footnote-ref-204)
205. - توضیح این حدیث قبلاً گذشت و در ص (183) کتاب، پیرامون آن سخن رفت. [↑](#footnote-ref-205)
206. - این حدیث با وجود اختلاف در الفاظ آن از ابوهریره در صحیح مسلم: 2/716، کتاب الزکاة، سنن نسائی: 5/51، کتاب الزکاة، باب أی صدقه افضل، و (6/198)، کتاب الوصایا، الکراهیة في تأخیر الوصیة، سنن ابن ماجه: 2/903، کتاب الوصایا، باب النهی عن امساك في الحیاة والتبذیر عند الموت، و در مسند امام احمد شماره‌های: (7159، 7401، 9367، 9767) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-206)
207. - ابونعیم این اثر را در حلیة الأولیاء: 1/47، آورده است. [↑](#footnote-ref-207)
208. - مناقب الإمام علی: ص (269). [↑](#footnote-ref-208)
209. - ابوالحجاج مجاهدبن جبرالمکی، تابعی، مفسر اهل مکه، در سال 21 تولد شده و در سال 104 از دنیا رفت. ذهبی در سیر أعلام النبلاء می‌گوید: امام، استاد قاریان و مفسران ... . ابوبکر بن عیاش می‌گوید: به اعمش گفتم: چرا از تفسیر مجاهد پرهیز می‌کند؟ گفت: آنها می‌دیدند که وی از اهل کتاب سؤال می‌کرد. ابن خراش می‌گوید: احادیث مجاهد از علی و عایشه مرسل هستند. برای شرح حال وی می‌توان به این کتا‌ب‌ها مراجعه کرد: سیر أعلام النبلاء: 4449-4457، چاپ مؤسسة الرساله، بیروت 1401 ه‍ میزان الاعتدال: 3/439-440، حلیة الأولیاء: 3/279-310، الأعلام: 6/161. [↑](#footnote-ref-209)
210. - تفسیر طبری، چاپ بولاق، ج 1، ص 24. [↑](#footnote-ref-210)
211. - تفسیر طبری: عبارت یقولون آمده است. [↑](#footnote-ref-211)
212. - ابوعبدالرحمن می‌گوید: ابونعیم در حلیة الأولیاء: 3/27، با لفظ دیگری آورده است: از ابوحمراء صحابی رسول‌الله روایت شده که ایشان گفتند: در شب اسراء دیدم بر ساق عرش نوشته شده است: من جنت عدن را غرس نموده ام، و محمد برگزیده‌ی خلق من است، او را به علی مؤید نموده‌ام.

     ابونعیم گفته است: این روایت از حدیث یونس از سعید بن جبیر غریب است، و آن را غیر از این وجه ننوشته‌ایم.

     و هیثمی نیز آن را در مجمع الزوائد: 9/131، ولی با لفظ نزدیک به آن روایت نموده و گفته: طبرانی آن را روایت کرده است که در سند آن عمروبن ثابت وجود دارد که متروک است. همچنین ابن الجوزی در العلل اـلمتناهیة: ج 1، ص (237) می‌گوید: این حدیث غیر صحیح است. ابن حبان می‌گوید: احمدبن حسن کوفی حدیث وضع می‌کرد. دارقطنی گوید: متروک است. [↑](#footnote-ref-212)
213. - ابوعبدالرحمن می‌گوید: او کتابی به نام معرفة الصحابه دارد که در3 جلد به تحقیق دکتر محمد راضی بن حاج عثمان، در مکتبة الدار – مدینه منوره به سال 1408 ه‍ به چاپ رسیده است. [↑](#footnote-ref-213)
214. - این حدیث از روایت براء بن عازب در صحیح بخاری: 4/65-66، کتاب الجهاد السیر، باب یکره من التنازع و الاختلاف في الحرب: 5/94، کتاب الـمغازی، باب غزوة احد، و مسند امام احمد چاپ حلبی (4/293) روایت شده است. ولی در مسلم این حدیث را نیافتم و در جامع الأصول ابن اثیر (9/176-178) آمده است. [↑](#footnote-ref-214)
215. - برای تعداد غزوات پیامبر و گروه‌هایی نظامی که اعزام کرده اند به این کتاب‌ها مراجعه کنید:

     زاد المعاد (1/129-130)، جوامع السیرة (ص 16-21)، صحیح مسلم (3/1447-1448)، کتاب الجهاد والسیرة باب غزوات النبی . [↑](#footnote-ref-215)
216. - قسمتی از حدیث جابر بن عبدالله است در صحیح بخاری: 3/84، کتاب البیوع که با این عبارت آغاز شده: خداوند خرید و فروش خمر، گوشت مردار و خوک و بت‌ها ... را حرام کرده است، و در صحیح مسلم: 3/1207، کتاب الـمساقاة، باب تحریم الخمر، سنن ابن ماجه: 2/732، کتاب التجارات، باب ما لایحل بیعه، مسند امام احمد: 3/324-326، آمده است. [↑](#footnote-ref-216)
217. - در تفسیر طبری: 11/556-557، آمده است که: در خصوص فرموده‌ی: ﴿وَجَعَلَ ٱلَّيۡلَ سَكَنٗا﴾ اهل قرائت در آن اختلاف کرده‌اند بیشتر قاریان اهل حجاز و مدینه و برخی از بصری‌ها به صورت جاعل اللیل و به خاطر عطف بر فالق با اعراب رفع جاعل و جر اللیل به خاطر اضافه شدن جاعل بر آن و نصب الشمس و القمر به خاطر عطف بر محل اللیل قرائت کرده‌اند. زیرا اگرچه لیل لفظا مضاف إلیه است ولی محلاً به خاطر اینکه مفعول جاعل است منصوب می‌باشد. بنابراین خوب است که آن (شمس و قمر) را به معنای اللیل عطف کنیم نه لفظش به سبب اینکه سکناً بین آن و لیل آمده است و عموم قاریان کوفه به این شیوه قرائت کرده‌اند: و جعل اللیل سکنا والشمس. [↑](#footnote-ref-217)
218. - این اثر از ابن عباس در صحیح بخاری (6/39)، کتاب التفسیر، سورة آل‌عمران، باب ان الناس قد جمعوا لکم آمده است. به تفسیر ابن کثیر (2/147) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-218)
219. - این دو بیت از متنبی است که در بیت اول قصیده، سیف‌الدوله را در هنگام برگشتن از سرزمین روم در سال 345 مدح گفته است. به شرح دیوان متنبی (4/307) به شرح استاد عبدالرحمن البرقوفی، چاپ درالکتاب العربی، بیروت مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-219)
220. - این حدیث از ابو‌هریره در صحیح بخاری: 2/178، کتاب الشهادات، باب الیمین روایت شده است. همچنین از ابوهریره در صحیح بخاری: 3/110-111، کتاب الشرب والـمساقات، باب اثم من منع ابن السبیل من الـماء (9/79)، کتاب الأحکام، باب من بایع رجلاً لا یبایع الا للدنیا و در مسلم: 1/103، کتاب الایمان، باب بیان غلظ تحریم إسبال الإزار.... و سنن نسائی: 7/217، کتاب البیوع، باب الحلف الواجب للخدیع في البیع و در مسند امام احمد، چاپ المعارف (13/180) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-220)
221. - ابوعبدالرحمن می‌گوید: هر کس از کتاب‌های صوفیه به ویژه کتاب الطبقات شعرانی مطلع باشد شگفتی‌هایی از کرامات صوفیه را که مدعی کرامت هستند، می‌یابد چیزهایی که برای انبیاء ‡ هم اتفاق نیفتاده است که برخی از آنها را جمع کرده و به خواست خداوند در مسأله‌ای کوتاه خواهم آورد. [↑](#footnote-ref-221)
222. - نمونه‌ی بارز آن در این عصر تخریب مسجد جامع شیخ فیض در مشهد و مسجد و مدرسه‌ی امام ابوحنیفه - سراوان. [مصحح] [↑](#footnote-ref-222)
223. - از عراق و افغانستان می‌توان بطور نمونه یادآوری کرد و همکاری روافض با اشغالگران و قتل اهل سنت توسط آنها را در این دو کشور مشاهده نمود. [مصحح] [↑](#footnote-ref-223)
224. - تفسیر طبری: 10/413-414. [↑](#footnote-ref-224)
225. - تفسیر طبری: المثنی گفت: اسحاق از عبدالله‌بن هشام روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-225)
226. - تفسیر طبری: 10/411-413. [↑](#footnote-ref-226)
227. - تفسیر طبری: 10/417-418. [↑](#footnote-ref-227)
228. - تفسیر طبری: 10/416-417. [↑](#footnote-ref-228)
229. - تفسیر طبری: 10/419. [↑](#footnote-ref-229)
230. - تفسیر طبری: 10/419. [↑](#footnote-ref-230)
231. - تفسیر طبری: 10/419. [↑](#footnote-ref-231)
232. - تفسیر طبری: 10/420. [↑](#footnote-ref-232)
233. - طبری این حدیث را در تفسیر خود، ج (10)، ص (414-415) آورده است. [↑](#footnote-ref-233)
234. - مقصود شیخ الإسلام ابن تیمیه در اینجا راوندیه است که پیروان ابن راوندی هستند. وی در ابتدا از پیشوایان معتزله بود که سپس از آنها جدا شده و به مذهب آنها حمله کرده و ملحد و کافر شد. راوندیه فرقه‌ای از فرقه‌‌های کیسانیه هستند. ابن نوبختی در کتاب فرق الشیعة، ص (57) می‌گوید: کیسانیه همگی بدون امام هستند جز عباسیه که امامت را در فرزندان عباس‌بن عبدالمطلب ثابت می‌دانند که تا به امروز رهبری آنها را برعهده دارند. ابن نوبختی قبل از آن در صفحه 45 می‌گوید: فرقه‌ای می‌گویند که عبدالله‌بن محمد بن حنفیه به محمدبن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب به عنوان جانشین خود سفارش کرد؛ زیرا در نزد آنها در سرزمین شام وفات یافت و او نیز وصیت عبدالله را به پدرش علی بن عبدالله‌بن عباس برگرداند. زیرا محمدبن علی در هنگام وفات ابوهاشم کودک بود پس به او دستور داد که هرگاه بالغ شد (امامت) وصیت را به وی بسپارد پس او امام و خداوند صاحب جلال و شکوه است و بر هر چیزی آگاهی دارد و هر کس او را شناخت هر کاری می‌تواند انجام داهد. اینها اهل غلو راوندیه هستند. و به سخن ابن حزم در الفصل (5/154) می‌توان مراجعه کرد که می‌گوید: گروهی گفتند که خلافت جز در فرزندان عباس‌بن عبدالمطلب جایز نیست و آنها راوندیه هستند. کتاب اصول الدین، ص (281). [↑](#footnote-ref-234)
235. - مناقب الإمام علی: ص 246. [↑](#footnote-ref-235)
236. - الفردوس: ج2، ص 421. این روایت ساختگی را ابونعیم نیز در معرفة الصحابه: ج 1، ص 302 و خطیب در تاریخ بغداد: ج 14، ص 155، در شرح حال یحیی بن حسین مدائنی شماره: (7468) آورده‌اند که در سند آن عبدالله‌بن لهیعه آمده که از ضعفا و متروکین می‌باشد. همچنین علامه البانی در سلسلة احادیث الضعیفة والـموضوعة: ج 1، ص 358، شماره:‌ 355، آن را آورده است و می‌گوید: موضوع است. [↑](#footnote-ref-236)
237. - ابوبکر احمدبن جعفر حمدان بن مالک قطیعی صاحب الزیادات بر کتاب فضائل الصحابة در سال 273 هـ‍ ق متولد شد و به سال 368 وفات یافت. برای شرح حال وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: طبقات الحنابلة: 2/6-7، تاریخ بغداد: 4/73-74، الأعلام: 1/103. [↑](#footnote-ref-237)
238. - کتاب فضائل الصحابة: 2/627-628، شماره (1072). [↑](#footnote-ref-238)
239. - فضائل الصحابة: حدثنا محمد، حدثنا الحسن بن عبدالرحمن الأنصاری. [↑](#footnote-ref-239)
240. - فضائل الصحابة: قال: أخبرنا عمرو بن جمیع عن ابن ابی لیلی. [↑](#footnote-ref-240)
241. - فضائل الصحابة: از برادرش عیسی بن عبدالرحمن بن‌ابی لیلی. [↑](#footnote-ref-241)
242. - دکتر وصی ‌الله بن محمد عباس در حاشیه‌ی خود می‌گوید: به دلیل، عمروبن جمیع أبی المنذر موضوع است و گفته‌اند: ابو‌عثمان متروک بوده و ابن معین او را تکذیب کرده است. نسائی و دارقطنی می‌گویند: متروک است. ابن عدی می‌گوید: متهم به وضع در حدیث است. [↑](#footnote-ref-242)
243. - فضائل الصحابة،: 2/655-656، شماره: 1117. [↑](#footnote-ref-243)
244. - فضائل الصحابة، فیما کتب الینا .. الی آخر. [↑](#footnote-ref-244)
245. - فضائل الصحابة، أنا. [↑](#footnote-ref-245)
246. - فضائل الصحابة: ابن جمیع البصری از محمد بن ابی لیلی از عیسی بن عبدالرحمن از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش ابولیلی روایت نموده که رسول الله فرمودند.. [↑](#footnote-ref-246)
247. - دکتر وصی‌الله می‌گوید: موضوع است. [↑](#footnote-ref-247)
248. - دکتر وصی‌الله می‌گوید: در الضعفاء نسائی: ص 229، الـمجروحین: 2/77، الـمیزان: 3/251، اللسان: 3/358.

     ابوعبدالرحمن می‌گوید: به این کتاب‌ها مراجعه کنید: تاریخ بغداد: 12/192، الـمغنی في الضعفاء ذهبی: 2/482، شماره: (4639) الـمؤتلف والـمختلف دارقطنی: 1/405، الضعفاء والـمتروکین، ص (303) شرح حال شماره: (378)، الـمجروحین ابن حبان (2/77) و گفته: او از جمله کسانی بود که موضوعات را از اثبات و احادیث منکر را از مشاهیر روایت می‌کرد نوشتن حدیث او و یاد آوری از نامش جز برای عبرت روا نیست. برای تفصیل حال او به کتاب‌های: تاریخ ابن معین، کتاب الکنی از دولابی و کتاب الکامل ابن عدی مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-248)
249. - در مسند، چاپ حلبی، (3/112) ... و در صحیح بخاری: 5/15، کتاب فضائل الصحاب النبي ، باب فضائل عثمان ... و در آن احد به جای حرا آمده است. علامه البانی به طور مفصل در خصوص این حدیث و الفاظ و راویان آن در سلسلة الأحادیث الضعیفة: 2/45-458 شماره: (875) سخن گفته است. [↑](#footnote-ref-249)
250. - این روایت در مسند امام احمد، (5/331) آمده است. [↑](#footnote-ref-250)
251. - این حدیث با الفاظ نزدیک به هم از عبدالله بن مسعود در صحیح بخاری 8/ 25 (کتاب الأدب، باب قول الله تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَكُونُواْ مَعَ ٱلصَّٰدِقِينَ ١١٩﴾ [التوبة: 119]. صحیح مسلم: 4/ 2013 (کتاب البر، باب قبح الکذب وحسن الصدق وفضله)، سنن ترمذی: 3/ 224- 225 (کتاب البر، باب ما جاء في الصدق والکذب)، سنن ابی داود: 4/ 407 (کتاب الأدب، باب التشدید في الکذب) وأوله: إیاکم والکذب ... . و این حدیث با اختلاف در الفاظ در سنن ابن ماجه 1/ 18 (مقدمه، باب اجتناب البدع والجدل)، سنن دارمی: 2/ 299- 300 (کتاب الرقاق، باب فی الکذب)، مسند امام احمد (طبع المعارف): 5/ 231، 275، 343 و در چند جای دیگر از جزء ششم آن. [↑](#footnote-ref-251)
252. - به تفسیر حافظ ابن کثیر، آیت 274 سوره‌ی بقره و احادیث و آثاری مبنی بر اینکه این آیه در مورد صاحبان اسب و یا کسانی که اسب‌ها را علوفه می‌دهند نازل شده است، مراجعه شود. سپس حافظ ابن کثیر روایتی از مجاهد موافق روایتی که ابن مطهر رافضی آورده و آنرا به ابن ابی حاتم نسبت داده ذکر کرده، و گفته است: و هم چنین ابن جریر آنرا از طریق عبدالوهاب بن مجاهد آورده و او ضعیف است، اما ابن مردویه آن را از طریق دیگر از ابن عباس آورده که این آیه در شأن علی بن ابیطالب نازل شده است.

     ابوعبدالرحمن گفته: هیثمی آن را در مجمع الزوائد 6/ 324 ذکر کرده و گفته است: طبرانی آنرا روایت نموده و در سند آن عبدالرحمن بن مجاهد آمده و او ضعیف است. [↑](#footnote-ref-252)
253. - در کتاب فضائل الصحابة: 2/654، شماره: (1114). [↑](#footnote-ref-253)
254. - فضائل الصحابة: حدثنا إبراهیم بن شریک الکوفی حدثنا زکریا بن یحیی الکسائی حدثنا عیسی. [↑](#footnote-ref-254)
255. - دکتر وصی‌الله در حاشیه خود می‌گوید: سند آن به سبب زکریا بن یحیی کسائی به شدت ضعیف است. [↑](#footnote-ref-255)
256. - این حدیث از عکرمة در صحیح بخاری: 9/15، کتاب استتابة الـمرتدین، باب حکم الـمرتد والـمرتدة روایت شده است. [↑](#footnote-ref-256)
257. - این حدیث را نیافتم. [↑](#footnote-ref-257)
258. - این حدیث از مسور بن مخرمه در صحیح بخاری (3/190)، کتاب الشروط، باب الشروط في الـمهر عند عقدة النکاح: 5/22-23، (کتاب فضائل أصحاب النبی .... باب ذکر أصهار النبی منهم ابوالعاص بن ربیع) و (7/37)، کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیرة والإنصاف ... و در مسلم: 4/1902-1904، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمه، و سنن ابوداود: 2/304-305، کتاب النکاح، باب ما یکره أن یجمع بینهن من النساء، و سنن ترمذی: 5/359-360، کتاب الـمناقب، باب ما جاء فضل فاطمة ل سنن ابن ماجه: 1/643-644، کتاب النکاح، باب الغیرة، و در مسند امام احمد: 4/5، 328، آمده است. [↑](#footnote-ref-258)
259. - حدیث افک: حدیثی طولانی است که از عایشه ل روایت شده است که ابتدای آن این لفظ بخاری: 5/116، می‌باشد عایشه گفت: رسول خدا هر گاه قصد سفر می‌کرد بین همسران خود قرعه می‌انداخت هر کدام که قرعه به نام او بود همراه با رسول خدا می‌رفت. این حدیث در صحیح بخاری: 3/173-176، کتاب الشهادات، باب تعدیل النساء بعضهن بعضاً (5/116-120)، کتاب الـمغازی، باب حدیث الإفك: 6/76-77، کتاب التفسیر، سورة یوسف، و صحیح مسلم: 4/2129-2138، کتاب التوبة، باب حدیث في حدیث الإفك و در مسند امام احمد: 6/194-197، آمده است. [↑](#footnote-ref-259)
260. - یعنی شناخته نشده است که پیامبر چیزی را از ابوبکر ناپسند دارد و فعلی از او سر بزند که برای پیامبر ناخوشایند باشد. [↑](#footnote-ref-260)
261. - حافظ ابن کثیر در تفسیر خود بر ابتدای آیه 43 سوره‌ی نساء آورده است که ابن ابی‌حاتم با سند خود از علی‌بن ابیطالب روایت می‌کند که گفت: عبدالرحمن بن عوف طعامی برای ما فراهم کرده و به ما خمر نوشاند و خمر ما را گرفت.

     وقت نماز فرارسید پس یکی را به عنوان امام پیش فرستادند گفت: ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ ٢﴾ و در ادامه گفت: نحن نعبد ما تعبدون: ما آنچه شما می‌پرستید می‌پرستیم. که خداوند آیه مذکور را نازل کرد. ابن کثیر می‌گوید: ابن ابی‌حاتم نیز این چنین روایت کرده است. همچنین ترمذی از عبدالله‌بن حمید از عبدالرحمن دشتکی به وسیله او گفت این حدیث حسن صحیح است. سپس ابن کثیر حدیث دیگری که ابن جریر طبری آن را روایت کرده می‌آورد که در آن آمده است: امام آنها عبدالرحمن بن عوف بود و سپس ابن کثیر می‌گوید: ابوداود و نسائی از حدیث ثوری نیز این چنین روایت کرده است. و ابن کثیر حدیث سوم را که طبری روایت کرده بود آورده است که در آن نماز، علی بن ابیطالب امام جماعت بود. و حدیث چهارم آورده که امام، عبدالرحمن بود. مراجعه شود به تفسیر طبری: 8/376، الآثار: 9524-9525، سنن ترمذی: 4/305، و سنن ابوداود: 3/445، کتاب الأشربة باب تحریم الخمر. [↑](#footnote-ref-261)
262. - این حدیث از علی در صحیح بخاری: 6/88، کتاب التفسیر، سوره کهف و (2/50)، کتاب التهجد، باب تحریض النبی علی صلاة اللیل ... و در مسند امام احمد، چاپ المعارف (2/89-172) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-262)
263. - افراد نامبرده اگر چه اصحاب پیامبر را دیده بودند اما کسانی دیگر وجود داشتند که بعد از اینها آمده و اصحاب را ندیده بودند اما از اینها بهتر بودند [مصحح].

     2- این حدیث را با این لفظ جایی نیافتم ولی لفظ حدیث در صحیح بخاری: 4/74، کتاب الجهاد، باب من تکلم بالفارسیة والرطانة از ابوهریره آمده است: که حسن بن علی یک خرما از خرماهای صدقه برداشت و آن را در دهان خود گذاشت [↑](#footnote-ref-263)
264. پیامبر فرمود: کخ کخ آیا نمی‌دانی که ما صدقه نمی‌خوریم. در مسلم: 2/751، کتاب الزکاة، باب تحریم الزکاة علی رسول‌الله وعلی آله ... و به طریق دیگری با لفظ: برای ما صدقه حلال نیست آمده است . احادیث دیگری در صحیح مسلم به همین معنا و در همین باب آمده است و شبیه آن در سنن ابوداود: 2/83-84 و سنن ترمذی: 2/165-167، روایت شده است. [↑](#footnote-ref-264)
265. - این حدیث از ابن ابی‌اوفی در صحیح بخاری: 8/77، کتاب الدعوات، باب هل یصلی علی غیر النبی و در سنن ابوداود: 2/142، کتاب الزکاة، باب دعاء المصدق لأهل الصدقة، و در سنن نسائی: 5/22، کتاب الزکاة، باب صلاة الإمام علی صاحب الصدقة و سنن ابن ماجه (1/572)، کتاب الزکاة، باب ما یقال عند اخراج الزکاة و در مسند امام احمد، چاپ حلبی (4/353-355-381-383) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-265)
266. - این حدیث -با وجود اختلاف در لفظ آن- از ابوموسی اشعری در صحیح بخاری: ج (6)، ص (195)، کتاب فضائل القرآن باب حسن الصوت بالقراءة با این عبارت آمده که: ای ابوموسی، مزماری از مزامیر آل داود به تو داده شده است. و در صحیح مسلم: 1/546 و ترمذی: 5/355-356، کتاب المناقب، باب مناقب ابی‌موسی الاشعری و در سنن ترمذی، سنن ابن ماجه و مسند احمد نیز روایت شده است. [↑](#footnote-ref-266)
267. - این حدیث با تغییراتی در لفظ آن از واثله بن الاسقع در کتاب: مسلم: 4/1782(کتاب الفضائل، باب فضل نسب النبی و در سنن ترمذی: 5/243 (کتاب المناقب، باب ماجاء في فضل النبی ) ودر الـمسند: 4/107 روایت شده است. [↑](#footnote-ref-267)
268. - قرامطه: فرقه‌ای از اسماعیلیه پیروان حمدان بن اشعب ملقب به قرمط‍. [↑](#footnote-ref-268)
269. - حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیات می‌گوید: ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَیۡنِ یلۡتَقِیانِ ١٩﴾ که ابن عباس گفته: یعنی آنها را رها کرده و در مورد «یلتقیان» ابن زید گفته یعنی: خداوند آنها را منع کرده که مخلوط شوند. بسبب پرده‌ای که غیر مرئی است و مانع بهم رسیدن آنها می‌باشد.

     منظور از کلمه‌ی (بحرین)‌ یعنی شور و شیرین، شیرین آنست که در بین مردم روان است واز آن استفاده می‌نمایند. در سوره‌ی فرقان در مورد آیه: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ وَجَعَلَ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٗا وَحِجۡرٗا مَّحۡجُورٗا ٥٣﴾ [الفرقان: 53]. «و اوست كسى كه دو دریا را موج‏زنان به سوى هم روان كرد این یكى شیرین [و] گوارا و آن یكى شور [و] تلخ است و میان آن دو مانع و حریمى استوار قرار داد». بر این موضوع صحبت کردیم.﴿بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ٢٠﴾ یعنی «در بین آنها پرده‌ای قرار داده که هیچکدام نمی‌تواند به دیگری غالب گردد» ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ یعنی: از مجموع آنان اگر این لؤلؤ مرجان از یکی شان بوجود بیاید کفایت می‌کند .لؤلؤ یعنی مروارید که معروف است و امّا مرجان گفته شده که به معنی مروارید کوچک می‌باشد .به این منابع نگاه کنید: 1- تفسیر طبری 2- زادالـمسیر ابن جوزی 3- الدرالـمنثور: سیوطی. [↑](#footnote-ref-269)
270. - این حدیث از ابی هریره رضی الله عنه در صحیح بخاری 4/140 (کتاب الأنبیاء) باب قوله تعالی: ﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ١٢٥﴾40/149 و (کتاب الأنبیاء) باب قول الله تعالی: ﴿لَّقَدۡ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخۡوَتِهِۦٓ ءَايَٰتٞ لِّلسَّآئِلِينَ ٧﴾ روایت شده است. [↑](#footnote-ref-270)
271. - به تفسیر طبری (چاپ بولاق) 27/74-76، و تفسیر زاد الـمسیر: 8/112 نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-271)
272. - به تفسیر طبری (چاپ بولاق) 27/76-78، و زادالـمسیر: 8/113، نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-272)
273. - طبری در تفسیرش (چاپ – المعارف) 16/500-507 در مورد ﴿وَمَنۡ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلۡكِتَٰبِ ٤٣﴾چنین می‌گوید: آنانکه علم الکتاب را داشتند کسانی بودند که از کتابهای قبل از قرآن مثل: توراة و انجیل آگاهی داشتند، و مفسرین دیگر هم چنین گفته اند. سپس طبری آثاری می‌آورد (20535-20541) مبنی بر اینکه مراد عبدالله بن سلام می‌باشد. و آثار دیگری وارد می‌کند که آنها گروهی از اهل کتاب از جمله: عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و تمیم داری می‌باشند. حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: ... گفته شده این آیت در مورد عبدالله بن سلام نازل شده که مجاهد آن را گفته است، و این قول غریبی است؛ چون این آیه در مکه نازل شده و عبدالله بن سلام در هنگام هجرت پیامبر صلّی ‌الله‌ علیه ‌وسلّم به مدینه مسلمان شد. اما از همه بهتر در این مورد قول عوفی از ابن عباس است که می‌گوید: آنانیکه علم الکتاب داشته اند از یهود و نصاری می‌باشند.

     علامه قرطبی هم در تفسیر این آیه می‌گوید: قاضی ابوبکر ابن العربی گفته: کسی که گفته منظور علی بن ابی طالب است تکیه گاهش این دو دلیل است: یا به خاطر این که در نزد وی علی از همه مؤمنان عالم تر است، که اینطوری نیست بلکه ابوبکر و عمر و عثمان از او عالم تر هستند. و یا بنا به فرموده‌ی پیامبر که می‌فرماید: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا «من شهر علم هستم و علی درِ آن» که این هم فرموده‌ی ایشان نیست و باطل است. [↑](#footnote-ref-273)
274. - این حدیث موضوع را در هیچ جایی ندیده‌ام. [↑](#footnote-ref-274)
275. - حدیث از ابن عباس در صحیح بخاری: 4/139 کتاب الأنبیاء، باب قول الله تعالی: ﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ١٢٥﴾ 4/168 (کتاب الجنة وصفة نعیمها وأهلها باب فناء الدنیا وبیان الحشر یوم القیامة)، سنن ترمذی: 5/4 (کتاب التفسیر، سورة الأنبیاء) آن هم در ترمذی در جاهای دیگر و باز هم حدیث در نسائی و دارمی و مسند امام احمد یافت می‌شود. [↑](#footnote-ref-275)
276. - حدیث از ابو هریره روایت شده و در صحیح بخاری در چند جایی آمده که آخرش در 9/139 (کتاب التوحید، باب الـمشیة والإرادة) ابتدای حدیث از این قرار است: (یک نفر مسلمان و یک نفر یهودی یکدیگر را دشنام دادند و پیامبر این جریان را دید و فرمود: مرا بر موسی ترجیح ندهید چون مردم در روز قیامت همه بیهوش می‌شوند و اولین کسی که به هوش می‌آید من هستم در آن هنگام دیدم که موسی عرش را محکم گرفته و نمی‌دانم که او از کسانی بوده که بیهوش شده و قبل از من به هوش آمده و یا خداوند او را استثناء نموده است. این حدیث با کمی اختلاف در لفظ آن در صحیح مسلم: 4/1844-1845 کتاب الفضائل، سنن ابی داود: 301-302 کتاب السنه، مسند امام (ط –المعارف ) 14/20-22 (شماره: 7576) آمده است. [↑](#footnote-ref-276)
277. - این حدیث از انس بن مالک در کتاب الفضائل باب فضائل ابراهیم خلیل ذکر شده که نص آن از این قرار است: که شخصی پیش پیامبر آمد و گفت: یا خیر البریة. پیامبر ‌فرمود: او ابراهیم است. و حدیث در کتاب سنن ترمذی: 5/116 (کتاب التفسیر سورة لم یکن ...‌)، ‌مسند امام احمد (طبع حلبی) 3/178،184. امام نووی در شرحش بر صحیح مسلم در صفحه‌ی 15/121، 122 گفته که علماء گفته‌اند: اینکه پیامبر فرموده: او ابراهیم است به خاطر تواضع و احترام ایشان است نسبت به ابراهیم در جهت دوستی و پدریش و الا مقام و جایگاه پیامبر از همه بالاتر است، همانطور كه فرموده: من برترین اولاد آدم هستم، و منظورش افتخار و اظهار قدرت نسبت به پیامبران پیشین نبوده بلكه به خاطر این است كه خداوند دستور بیان و تبلیغش به او داده. به همین منظور است كه كه فرموده (ولا فخر) برای رفع سوء تفاهم كه پیامبر هدفش فخر و غرور نیست. [↑](#footnote-ref-277)
278. - این عبارات در حدیث طولانی از مجموع احادیث مربوط به شفاعت آمده، و از ابن عباس و ابی سعید الخدری و انس بن مالک در سنن ترمذی: 4/370-371 (کتاب تفسیر القرآن، سورة الإسراء) آمده و ترمذی گفته: این حدیث حسن است.‌ و برخی این حدیث را از ابونضره از ابن عباس روایت نموده، این حدیث هم چنین در سنن ترمذی: 5/ 247 (کتاب الـمناقب، باب ما جاء في فضل النبی ، حدیث شماره: 3693، سنن ابن ماجه: 2/ 1440 (کتاب الزهد، باب ذکر الشفاعة)، مسند امام احمد (ط. المعارف) حدیث شماره: 2546، 2692. [↑](#footnote-ref-278)
279. - این بخشی است از حدیثی طولانی از ابوهریره در صحیح مسلم: 1/218 (كتاب الطهارة باب استحباب إطالة الغرة...) ابتدایش چنین است: «رسول خداه به گورستان رفت و فرمود: سلام بر شما ای قوم مؤمن... دلم می‌خواهد برادرانم را ببینم. عرض كردند: مگر ما برادر تو نیستیم ای رسول خدا؟... در همان حدیث آمده است كه فرمود: همانا افراد امت من در قیامت با دست پا و پیشانی سفید بر اثر آثار وضو به محشر می‌آیند و من قبل از بر سر حوض كوثر حاضر می شوم، آگاه باشید كه افرادی را از حوض من دور رانده می‌شوند همانگونه كه شتر گمشده دور رانده می‌شود، من ایشان را صدا می‌كنم و می‌گویم: بیایید، گفته می‌شود: واقعاً ایشان بعد از تو دگرگون شدند، می‌گویم: دور باشند، دور باشند».

     این حدیث- باوجود اختلاف در مورد الفاظ آن- در الموطأ 1/28-30(كتاب الطهارة باب جامع الوضوء)، سنن ابن ماجه:2/1439-1440(كتاب الزهد، باب ذكر الحوض) و حدیث به صورت خلاصه در صحیح مسلم و با الفاظ مختلف در 1/217(شماره37) آمده است. [↑](#footnote-ref-279)
280. - حدیث از جریر بن عبدالله و عبدالله بن عمر و ابن عباس رضی الله عنهم در صحیح بخاری: 1/31 (کتاب العلم، باب الانصات للعلماء)‌ ذکر شده است و در صحیح مسلم: 1/81-82 (کتاب الایمان، باب قول النبی ‌«لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» و در سنن ابی داود 4/35 (کتاب السنة باب الدلیل علی زیادة الإیمان ونقصانه) و در سنن ترمذی: 3/329 (کتاب الفتن باب تَرْجِعُوا بَعْدِی كُفَّارًا) و در سنن دارمی: 2/69 (کتاب الـمناسك، باب في حرمة الـمسلم، و در الـمسند (ط المعارف) 7/316 و317 و در جاهای دیگر الـمسند یافت می‌شود. [↑](#footnote-ref-280)
281. - آن‌چه شیخ الإسلام ابن تیمیه در این‌جا ذكر كرده بخشی از حدیثی است با اختلاف در الفاظ آن از علی و ابی سعید خدری و جابر بن عبدالله ...در صحیح بخاری 4/200201 (كتاب الـمناقب باب علامات النبوة) و صحیح مسلم: 2/ 740-747 كتاب الزكاة باب ذکر الخوارج وصفاتهم، باب التحریض علی قتل الخوارج.

     برای تفصیل بیشتر به: جامع الأصول از ابن اثیر: 10/ 436- 440، سنن ابوداود 4/ 336 کتاب السنة، باب في قتال الخوارج، سنن ابن ماجه: 1/ 60- 61 المقدمة، باب في ذکر الخوارج، مسند امام احمد: (ط. الحلبی) 3/ 65، 68، 73، 353، 354- 355 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-281)
282. - حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ مِنَ ٱلۡمَآءِ بَشَرٗا﴾ می‌گوید: یعنی خداوند انسان را از نطفه‌ی ضعیف آفریده، سپس او را سر و سامان داده و او را معتدل القامه کرده، سپس بعد ازاین مراحل او را کامل الخلقه آفریده بصورت نر و ماده کمایشاء ﴿فَجَعَلَهُۥ نَسَبٗا وَصِهۡرٗاۗ﴾ او در ابتدا بچه است و سپس ازدواج می‌کند داماد می‌شود در نتیجه خویشاوند و غیره پیدا می‌شود از چند قطره آب پست به همین خاطر است که می‌فرماید: ﴿وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرٗا ٥٤﴾ [↑](#footnote-ref-282)
283. - این دو آیه: 118-119، سوره‌ی توبه را و دیگر روایاتی مختلف که در مورد کعب بن مالک آمده در تفسیر ابن کثیر نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-283)
284. - حدیث از ام سلمه ل روایت شده در صحیح بخاری: 3/180 (کتاب الشهادات باب من اقام البینة بعد الیمین) 9/25 (کتاب ترك الحیل، باب حدثنا بن کثیر)9/69 (کتاب الأحکام، باب موعظة الإمام للخصوم)، در صحیح مسلم: 3/1337-1338 (کتاب الأقضیة باب الحکم بالظاهر واللحن بالحجة)، در سنن ابی‌داود: 3/410 (کتاب الأقضیة باب في قضاء القاضی اذا أخطأ) و در المسند (ط. الحلبی (3/320) و این حدیث در سنن ترمذی والنسائی وابن ماجه والموطا و جاهای دیگر از مسند پیدا می‌شود. [↑](#footnote-ref-284)
285. - ابو عبدالرحمن می‌گوید: امام نسائی در خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ‌در ص 21 دو روایت را ذکر می‌نماید اولی را با سند ضعیفی و دومی را با سند صحیح که امیر المؤمنین اولین کسی بوده در بین مسلمانان که نماز را خوانده روایت اول: از سلمه بن کهیل روایت شده که میگوید از حبة العرنی شنیدم که گفت: از علی شنیدم که گفت: من اولین کسی بوده ام که با پیامبر نماز خوانده‌ام. روایت دوم عمروبن مره از ابی حمزه از زید بن ارقم روایت می‌کند که گفته: اولین کسی که با پیامبر نماز خوانده علی است. اما محقق الخصائص شیخ احمد میرین در مورد این دو حدیث تعلیقاتی دارد که در مورد اولی این چنین می‌گوید: سندش ضعیف است راویان به غیر از حبه بن جوین العرنی از کسانی هستند که مورد اعتماد هستند. امام احمد و عجلی او را توثیق نموده‌اند. و نسائی گفته: قوی نیست. ذهبی می‌گوید: او از شیعیان اهل غلو می‌باشد و کسی است که می‌گوید: در صفین 80 مرد بدری علی را همراهی کرده اند در حالیکه این محال است. حافظ ابن کثیر می‌گوید: حبه با حبه‌ای (دانه‌ای) مساوی نیست. حافظ ابن حجر می‌گوید: او صدوق است اما غلط‌هایی دارد اغلب در مسائل تشیع (ت 76) الـمیزان: 1/45501) البدایة والنهایة: 7/344)‌ التهذیب: 2/176،. می‌گویم: معروف است که حبه اهل غلو در تشیع می‌باشد، روایتش قبول نمی‌باشد چون بدعتش زیاد است همانطور که حافظ این را در کتاب نزهة النظر در ص50-51 بیان نموده. ابن سعد این حدیث را از طبقات کبری در آورده (3/21) و ابن ابی‌شیبه در کتابش (12/65) و امام احمد در الـمسند: 1/141، و در فضائل صحابه، شماره: (999-1002)، و ابن قتیبه در المعارف ص 169، و ابن ابی عاصم در «الآحاد والـمثانی» ق 15/أ و در «الأوائل» (68)، و بغوی در معجم الصحابه (ق-148)، و خطیب در تاریخ: 4/233، و خوارزمی در المناقب (21)، و ابن عساکر در تاریخ دمشق (64،63:12) در رقم 84 از طریق سلمه بن کهیل در مورد حبه. و در مورد حدیث دوم می‌گوید: صحیح است و رجالش اهل ثقه و از رجال شیخین هستند بغیر از ابی‌حمزه که اسمش طلحه بن یزید است که او تنها از رجال بخاری است. طیالسی در مسندش به شماره: (678) وامام احمد در المسند (370،368:4) و در الفضائل: (1004) و بلاذری در «أنساب الأشراف» (112:1) و قطیعی در «زوائد فضائل الصحابة» در شماره: (1040)، و ابن جریر در تاریخ: 198:1، و بیهقی در السنن الکبری: 206:6، و ابن عبدالبر در الإستیعاب: 32:3، و ابن المغازلی در مناقب علی (14) و خوارزمی در «المناقب (20) و ابن عساکر (106) از طریق شعبه از عمرو بن مره اخراج نموده اند. امام احمد و بغوی و طبرانی و بیهقی اضافه نمودند که عمرو گفته: این را برای ابراهیم نخعی نقل کرده ام، او این روایت را انکار کرد و گفت: که ابوبکر اولین کسی بوده که مسلمان شده است. [↑](#footnote-ref-285)
286. - و در تفسیر طبری (ط. المعارف) 1/572 در مورد این آیه: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرۡكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ ٤٣﴾ [البقرة: 43]. «و نماز را بر پا دارید و زكات را بدهید و با ركوع‏كنندگان ركوع كنید». ابو جعفر گفته: بعضی از پیشوایان یهود و منافقین به مردم دستور می‌دادند كه نماز بخوانند و زكات بدهند، خداوند هم آنان را دستور داد كه با مسلمانانی که محمد را تصدیق نموده اند نماز بخوانند و زكات اموالشان را به آنان بدهند و اینكه برای خدا خضوع كنند. به تفسیر حافظ ابن كثیر در مورد این آیه ص 1/575 مراجعه نمائید.. [↑](#footnote-ref-286)
287. - هیچ‌کسی را نیافته‌ام که این را ذکر کرده باشد، اما سیوطی در کتاب الدر الـمنثور: 4/295 حدیثی به این معنا آورده که گفته: سلفی در کتاب «الطیوریات» به سند ضعیف و پوچی آن را خارج نموده از ابو جعفر محمد بن علی که گفته: هنگامیکه این آیه: ﴿وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي ٢٩﴾ هارون أخی اشدد به ازری﴾ پیامبر بر بالای کوهی بود سپس به حضور خدا دست به دعا کرد و فرمود: (اللهم اشدد ازری، بأخی علی) خداوند هم دعای او را مستجاب نمود. [↑](#footnote-ref-287)
288. - حدیث از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش «عبدالله بن عمرو بن عاصب» روایت شده، در کتاب سنن ابی داود: 1/193 (کتاب الصلاة باب متی یؤمر الغلام بالصلاة) در الـمسند (ط المعارف)10/217 (به تعلیقات محقق / بر این حدیث و قولش که اسنادش صحیح است و اینکه گفته که این حدیث در مستدرک: (1/ 197) موجود می‌باشد نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-288)
289. - حدیث در «فضائل صحابه» 2/638- 639 شماره: (1085) ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-289)
290. - محقق كتاب « فضائل الصحابة» بر این مسند 1/525(حدیث شماره871)، سپس در نوقع تعلیقه زدن بر این حدیث گفته: اسناد آن ضعیف است به خاطر عبدالمؤمن بن عباد، و قبل از آن در 1/525گفته: ابوحاتم عبدالمؤمن بن عباد عبدی را ضعیف دانسته و بخاری در مورد او فرموده: «حدیث او متابعت نمی‌شود» ساجی و ابن الجارود در كتاب الضعفاء و ابن حبا در الثقات او را ذكر كرده‌اند. تاریخ الكبیر: 3/2/117، الدیوان ص202 الـمیزان: 2/670، اللسان: 4/76. [↑](#footnote-ref-290)
291. - نگا: فضائل صحابه: 2/ 639. [↑](#footnote-ref-291)
292. - ترجمه‌ی عبدالمؤمن بن عباد در «الجرح والتعدیل» م 3ق 1 ص 66 آمده و ابو حاتم در مورد او گفته: «ضعیف الحدیث است». [↑](#footnote-ref-292)
293. - حدیث از انس بن مالک روایت شده در بخاری 3/96 (کتاب الكفالة) باب قول الله تعالی: ﴿وَٱلَّذِينَ عَقَدَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ﴾ و نص حدیث از این قرار است: عاصم به ما خبر داد: به انس گفتم: آیا به شما رسیده که پیامبر فرموده: لا حلف في الإسلام؟ پس گفت: چطور پیامبر خود بین قریش و انصار در خانه‌ی من حلف و برادری را برقرا کرده (این حدیث باز هم در صحیح مسلم 4/196 (کتاب فضائل الصحابة، باب مؤاخات النبی بین أصحابه) و در سنن ابی‌داوود 3/78 (کتاب الفرائض باب في الحلف) ودر جاهای دیگر کتاب‌های حدیث یافت می‌شود. [↑](#footnote-ref-293)
294. - این حدیث از عروه بن زید روایت شده: در بخاری: 7/5 (کتاب النکاح، باب تزویج الصغار من الکبار) نص آن عبارت است از اینکه پیامبر برای خواستگاری عائشه نزد ابوبکر رفت، ابوبکر گفت: من برادر شما هستم پیامبر در جواب فرمود: شما در دین خدا و کتابش با من برادريد و عائشه هم برایم حلال است. [↑](#footnote-ref-294)
295. - این روایت با اختلاف در لفظ آن از انس بن مالک روایت شده در کتاب صحیح بخاری: 8/19،20 (کتاب الأدب، باب ما ینهی عن التحاسد والتدابر، باب الهجره وقول رسول الله : لاَ يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثٍ» و در صحیح مسلم: ج 4/1983 (کتاب البر والصلة والآداب ، باب تحریم التحاسد والتباغض).

     حدیثی دیگر به این معنا از ابی هریره روایت شده در صحیح بخاری 8/19 (موضع قبلی) و در صحیح مسلم: 4/1985 و1986کتاب البر ... باب تحریم الظن والتجسس و حدیث از انس در سنن ابی داود: 3834 (کتاب الادب، باب فیمن هجر أخاه المسلم) و در ترمذی و ابن ماجه مسند و موطاء هم یافت می‌شود. [↑](#footnote-ref-295)
296. - این حدیث به همان لفظ از عبدالله بن عمر ب روایت شده در بخاری: 9/22 (کتاب الاکراه، باب یمین الرجل لأصحابه أنه أخوه ...)، در صحیح مسلم: 4/1996 (کتاب البر، باب تحریم الظلم)، در سنن ابی داود: 4/376 (کتاب الادب باب الـمؤاخاة) و در المسند (چاپ– المعارف ) 8/46. [↑](#footnote-ref-296)
297. - این حدیث با اختلاف در لفظ آن از انس بن مالک در صحیح بخاری 1/12 (کتاب الإیمان، باب من الإیمان أن یحب لأخیه ما یحب لنفسه) ابتدای این حدیث با جمله‌ی: «لا یؤمن أحدکم ...» آغاز شده است در مسلم 1/67-68 (کتاب الایمان باب الدلیل علی أن من خصال الإیمان)، در سنن ابن ماجه 1/26 (الـمقدمة، باب الایمان) و در مسند (ط – الحلبی) 3/176- 206 – 251 ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-297)
298. - ترمذی این حدیث را در باب الفاظ به هم نزدیک روایت کرده 5/272-273 (کتاب الـمناقب باب 53) ترمذی بار اول گفته: این حدیث غریب است و ولید بن محمد موقّری آن را ضعیف می‌داند بار دوم ترمزی این حدیث را از انس در (5/272 – 273) ذکر می کند و می‌گوید: این حدیث حسن غریب و امام احمد آن را در مسندش آورده (چاپ المعارف)2 /37-38 (شماره 602 ) احمد شاکر می‌گوید: اسنادش صحیح می‌باشد. سپس گفت: حدیث را همچنین ترمذی (4/310) و ابن ماجة 1/25-26با دو اسناد دیگرضعیف روایت كرده‌اند، و این حدیث و حدیث قبل از زیادات عبدالله بن أحمد است.

     و این حدیث -با وجود اختلاف در الفاظ- از عون بن أبی جحیفه از پدرش در سنن ابن ماجه 1/38 (الـمقدمة باب فضائل أصحاب رسول الله ، فضل أبی بكر صدیق ) و صحیح البانی حدیث در صحیح الجامع الصغیر: 6/75، آمده و به مجمع الزوائد هیثمی: 9/53، نگاه كن. [↑](#footnote-ref-298)
299. - این روایت در سنن ابی‌داود: 4/ 288 (کتاب السنة، باب فی التفضیل) است. نص آن به این عبارت است: «من زعم أن علیا کان أحق بالولایة منهما خطّأ أبابکر وعمر والـمهاجرین والأنصار، وما أراه أن یرتفع له مع هذا عمل إلی السماء». [↑](#footnote-ref-299)
300. - ج 3 ص 354 شماره: 5066 .م. [↑](#footnote-ref-300)
301. - ابن تیمیه / با این كلام اشاره به كلام ابن عربی اشاره دارد كه ادعا می‌كرد كه خاتم اولیاست، آنجا كه گفت: من ختم ولایتم بدون شك، برای ارث هاشمی و مسیح. و ابن عربی (متوفی سال669) در كتاب خود فصوص الحكم 1/62.... و این بالاترین درجه‌ی علم و دانش در باره‌ی خداست، و چنین علمی جز برای خاتم رسولان و خاتم اولیاء نیست، و جز چراغدان پیامبر خاتم كسی آن را ندیده، و كسی از اولیاء آن را نمی‌بینند جز از چراغدان ولی خاتم، حتی پیامبران هم – وقتی كه آن را ببینند جز از چراغدان خاتم أولیاء آن را نمی‌بینند. و نگاه كن به جامع الرسائل ابن تیمیه با تحقیق من (1/205-206). [↑](#footnote-ref-301)
302. - این شش قول را ابن جوزی در «زادالـمسیر» 8/310-311 ذکر کرده. و در تفسیر طبری 28/105 (ط بولاق) بعضی از این اقوال ذکر شده، همچنین سعید بن جبیر و عکرمه و مقاتل بن حیان و ضحاک و دیگران هم گفته اند: منظور از (صالح الـمؤمنین): ابوبکر و عمر می‌باشد. حسن بصری عثمان را هم به آنان اضافه نموده و لیث بن ابی‌سلیم از مجاهد روایت میکند که صالح المؤمنین علی بن ابی‌طالب است. و ابن ابی‌حاتم گفته که: «حدثنا علی بن الحسین، حدثنا محمد بن ابی‌عمر، محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین برای ما گفت: فردی ثقه از علی برایم روایت نمود که پیامبر فرمود: قول: وصالح الـمؤمنین علی بن ابی طالب است. اسناد این حدیث بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-302)
303. - این جزئی است از حدیث مفصلی که از ابن عمر ب در چند جایی از بخاری آمده یکی از آنها 9/40،41 (کتاب التعبیر - باب الامن وذهاب الروع باب الأخذ علی الیمین فی النوم) ابتدای آن از کتاب اول «چند کسی از اصحاب رسول در عهد پیامبر خواب می‌دیدند و برای پیامبر تعریف می‌کردند. و این حدیث باز هم در بخاری با الفاظ دیگری و روش دیگری آمده. 2/69 (کتاب التهجد، باب فضل من تعار من الیل فصلی) و در مسلم: 4/1927-1928 (کتاب فضایل الصحابة، باب من فضل عبدالله بن عمر) آمده اولش از آن جا شروع می‌شود که فرمود: (سنن ابن ماجه 2/1291) کتاب تعبیر رؤیا، الـمسند (چاپ المعارف) 9/141 – 150) رقم: (6330) . [↑](#footnote-ref-303)
304. - این حدیث سالم از پدرش ابن عمر ب روایت می‌کند او در صحیح مسلم آمده 4/1884-1885 (كتاب فضائل الصحابة، باب فضائل زید بن حارثة وأسامة بن زید..) ونصه: «إن تطعنوا في إمارته – يريد أسامة بن زيد. فقد طعنتم في إمارة أبيه من قبل، وأيم الله إن كان لخليقاً لها. وأيم الله إن كان لأحب الناس إليّ، وأيم الله إن هذا لها لخليق – يريد أسامة بن زيد – وأيم الله إن كان لأحبهم إليّ من بعده، فأوصيكم به فإنه من صالحيكم». [↑](#footnote-ref-304)
305. - او یکی از رجال حافظ و معتمد و قاری بوده که نامش ابوبکر قاسم بن ذکریا بن یحیی بغدادی است. ذهبی در تذکرة الحفاظ: 2/717: در رابطه با او می‌گوید: او از اهل حدیث و صدق می باشد. ترجمه او را نگاه کنید: سیر اعلام النبلاء: 14/ 149، تاریخ بغداد: 12/441 ، الـمنتظم: 6/146، البدایة والنهایة: 11/128.(م ). [↑](#footnote-ref-305)
306. - او ابو سعید عباد بن یعقوب الرواجنی است، او رافضی است که در دین و عقیده اش متهم است بسیار در شیعه‌گری غلو کرده بود، و به مقام صحابه کرام اهانت می‌نمود و حتی به عثمان و طلحه و زبیر دشنام می‌داد. ابن حبان در مورد او میگوید: نام برده یکی از داعیان شیعه بوده و با وجود این هم همیشه منکرات را از مشاهیر روایت کرده است، ترجمه‌ی او را در تهذیب التهذیب: 5/110، .الضعفاء لابن جوزی: 2/77، الکشف الحثیث عمن رُمی بوضع الحدیث لحلبی: 146-147)، الـمجروحین لابن حبان: 2/172، الجرح والتعدیل: 6/88، الـمیزان: 2/379، نگاه کنید. (م). [↑](#footnote-ref-306)
307. - ابو عبدالرحمن می‌گوید: (شیخ الاسلام ابن تیمیه این حکایت را به صورت مختصر نقل کرده. برای اینکه اعتقاد این رافض برای همه روشن و کشف شود این روایت را برای خوانندگان گرامی به صورت کامل بیان می‌کنیم) محمد بن مظفر می‌گوید: (از قاسم بن ذکریا المطرز شنیدم می‌گفت: (به کوفه رفتم ودر مورد بزرگان آنجا هر کدام چیزی نوشتم به غیر از عباد بن یعقوب، بعد از اینکه تمام شدم پیش وی رفتم دیدم هر کس به او گوش میکند امتحان می‌کرد، به من گفت: چه کسی دریا را حفر کرده؟

     گفتم: خداوند دریا رادرست کرده.

     گفت: درست است اما چه کسی آن را کنده؟ گفتم: شیخ خواهد گفت!!!.

     گفت: علی بن ابی طالب آن را حفر کرده. سپس گفت: چه کسی آن را جاری و روان کرده؟ گفتم: خداوند جاری کننده‌ی رودها و چشمه ها است. گفت: این درست است اما چه کسی آب دریا را به جریان انداخته؟ گفتم: باید شیخ در این مورد به من استفاده برساند. سپس گفت :حسین بن علی آن را جاری کرده.

     گفت: عباد کور بود، اما دیدم در خانه‌ی عباد شمشیری با غلافش همراه با وسایل جنگی دیگر به دیوار آویخته شده است.

     گفتم: یا شیخ این شمشیر مال چه کسی است؟

     گفت: این را آماده کرده‌ام تا همراه با مهدی به جنگ بروم.

     سپس گفت: هنگامی که چیزهایی که خواستم از او بشنوم، شنیدم کارم تمام شد تصمیم گرفتم از شهر خارج شوم و رفتم پیش او. از من پرسید: چه کسی دریا را حفر کرده؟

     گفتم: معاویه آن را کنده و عمرو بن عاص آن را جاری و روان نموده. پس با نهایت دشمنی بامن رفتار نمود و پا به فرار گذاشتم و او هم داد میزد که با آن فاسق برسید و کارش را تمام کنید به این دشمن خدا برسید و به قتلش برسانید).

     به تهذیب التهذیب: 5/109 – 110، الضعفاء والـمتروکین لابن الجوزی: 2/77-78، میزان الاعتدال: 2/379، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-307)
308. - به گفته‌ی ابن تیمیه که در صفحات بعدی می آید نگاه کنید که وارد شدن این حدیث موضوع را در تفسیر طبری ذکر می‌نماید و می‌گوید: در هیچ کتاب حدیثی که به آنها مراجعه نمودم این حدیث را پیدا نکردم. [↑](#footnote-ref-308)
309. - طبری در تفسیرش (چاپ بولاق) 19 74 می‌گوید: محمد بن اسحاق از عبدالغفار بن قاسم ، از منهال بن عمرو از عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب از علی بن ابی طالب برایمان نقل کرد: هنگامی که این آیه نازل شد ... [↑](#footnote-ref-309)
310. - به ترجمهی‌ ابی مریم عبدالغفار بن قاسم در: میزان الاعتدال: 2/640-641، لسان الـمیزان: 4/42-43، نگاه کن. حافظ ابن کثیر به نقل از طبری در تفسیرش (ط. الشعب) 6/180 این حدیث موضوع را ذکر می‌نماید و می‌گوید، عبدالغفار بن قاسم ابی مریم به این سیاق این حدیث را به تنهایی آورده و این حدیث متروک است چون او یک کذاب شیعه است، علی بن مدینی و دیگران او را متهم به وضع حدیث نموده، و امامان حدیث رحمة الله علیهم او را تضعیف نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-310)
311. - او عبدالله بن عبدالقدوس تیمی رازی است، ابن ابی حاتم در رابطه با او در كتاب جرح و تعدیل (ق/2م/1ص104) گفته: از أعمش و عبید المكتب و عبید الملك بن عمیر و لیث بن أبی سلیم روایت كرده و سعید بن سلیمان از او روایت كرده است. ذهبی در میزان الدعتدال (2/457) گفته: اهل كوفه و رافضی است، در ری سكونت داشته از أعمش و غیره روایت كرده. یحیی گفته: چیزی نیست، رافضی پلید است. نسائی و غیر او گفته‌اند: موثق نیست و دارقطنی گفته: أبومعمر گفت: عبدالله بن عبدالقدوس برای ما حدیث نقل كرد در حالی كه او پلید است. [↑](#footnote-ref-311)
312. - حدیث از اسامه بن زید ب روایت شده، در صحیح بخاری: 2/147 (كتاب الحج، باب توریث دور مكة وبیعها وشرائها) كه عبارت و نص آن این طور است: «انه قال: يا رسول الله اين ننزل في دارك بمكة؟ فقال: وهل ترك عقيل من رباع او دور؟» عقیل از ابوطالب و طالب ارث برده بود، اما از جعفر و علی هیچ چیزی به ارث نبرده بود چون آنان مسلمان بودند و عقیل و طالب كافر ... . این حدیث در صحیح مسلم: 2/984- 985 (كتاب الحج، باب النزول بمكة للحجاج و توریث دورها) ودر سنن ابن ماجه 2/912 (كتاب الفرائض، باب میراث أهل الإسلام من أهل الشرك). [↑](#footnote-ref-312)
313. - این خبر در كتاب «الفصول في اختصار سیرة الرسول» ابن كثیر آمده كه استاد محقق محمد العید الخطراوی، و محیی الدین مستو آن را تحقیق كرده‌اند، ص207، ط. بیروت، 1399-1400 كه نص حدیث عبارت است از: «دعا علی ابن أبی لهب، فسلّط اله علیه السَّبُع بالشام وفق دعائه علیه السلام» كه این دو محقق گفته اند: ابن أبی لهب: همان عتبة بن عبدالعزی (ابولهب) است، این حدیث را حاكم و ابن إسحاق با اسناد صحیح روایت كرده اند. به كتاب: نسیم الریاض شرح كتاب الشفاء: 3/ 126 نگاه كنید. این حدیث را جز در سیره‌ی ابن هشام پیدا نكرده‌ام، این حدیث در المستدرك: حاكم ج 2 ص 539 در تفسیر سوره ابی لهب با این نص و عبارت آمده: «كان لهب بن أبي لهب يسب النبي فقال النبي :اللهم سلّط عليه كلبك فخرج في قافلة يريد الشام، فنـزل منـزلاً فقال: إني أخاف دعوة محمد قالوا: کلا، فحطوا متاعهم حوله، وقعدوا يحرسونه، فجاء الأسد، فانتزعه، فذهب به. قال الحاكم»: صحيح الإسناد ولم يخرجاه ووافقه الذهبی. [↑](#footnote-ref-313)
314. - حدیث از أبی هریره در: صحیح بخاری: 6/111-112 (كتاب التفسیر، سورة الشعراء)، مسلم 1/192 (كتاب الإیمان، باب في قوله تعالى: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾، اـلمسند (چاپ الحلبی) 2/333، 360، 519. [↑](#footnote-ref-314)
315. - حدیث از أبی هریره در صحیح البخاری: 4/6-7 (كتاب الوصایا، باب هل یدخل النساء والولد في الأقارب)، 4/185 (كتاب الـمناقب، باب من انتسب إلى آبائه في الإسلام والجاهلیة)، 6/112 (كتاب التفسیر، سورة الشعراء)، مسلم: 1/192-193 (كتاب الإیمان، باب في قوله تعالى: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾. و باز در سنن النسائی و دارمی و مسند امام احمد موجود می باشد. [↑](#footnote-ref-315)
316. - این حدیث در مسلم در جای گذشته 1/193 (رقم 253 – 254) آمده است. [↑](#footnote-ref-316)
317. - این حدیث در صحیح مسلم در جای گذشته 1/192 (رقم: 350) آمده است.

     4- این حدیث: حدیث ابن المخارق و زهیر بن عمرو سابق است، و ابن المخارق همان قبیصة بن المخارق است. [↑](#footnote-ref-317)
318. [↑](#footnote-ref-318)
319. - حدیث از ابن عباس ب– با اختلافی در ألفاظ – در: البخاری: 6/111 (كتاب التفسیر، سورة الشعراء)، 6/122 (كتاب التفسیر، سورة سبأ)، 6/179-180 (كتاب التفسیر، سورة تبت یدا أبی لهب وتب)، مسلم: 1/193-194 (كتاب الإیمان، باب في قوله تعالى: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾، سنن الترمذی: 5/121 (كتاب التفسیر، ومن سورة تبت)، المسند (ط. المعارف) 4/186، 286 آمده است. [↑](#footnote-ref-319)
320. - این روایت جزئی از حدیثی است از ابن عباس رضی الله عنهما که در: كتاب بخاری: 6/122 (كتاب التفسیر، سورة سبأ)، 6/180 (كتاب التفسیر، سورة تبت یدا أبی لهب وتب) آمده است. [↑](#footnote-ref-320)
321. - زمخشری معنای این حدیث رامختصراً در تفسیر «الكشاف» 3/131 (چاپ مصطفى الحلبی 1385/ 1966) عند تفسیر قوله تعالى: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214] ذكر نموده است. [↑](#footnote-ref-321)
322. - این حدیث از عائشه ل در: سنن ترمذی: 4/317 (كتاب تفسیر القرآن، باب سورة الـمائدة) آمده و عبارت نصش این است: پیامبر از سوی اصحاب محافظت می شد تا اینكه آیه: ﴿وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾ نازل شد. به همین دلیل رسول الله سرش را از پنجره بیرون آورد و به آنهایی كه از او محافظت می كردند فرمود: «یا أیها الناس انصرفوا فقد عصمنی الله» ترمذی گفته است: این حدیث غریب است، و بعضی از راویان این حدیث را از جریری او هم از عبد الله بن شقیق روایت كرده است. عبد الله گفته است: پیامبر محافظت می‌شد، و عائشه را در آن ذكر نكرده‌اند. و ابن كثیر این حدیث را در تفسیرش ذكر كرده است و گفته: پسر أبی حاتم آن را از عائشه روایت كرده و سپس روایت ترمذی را آورده و گفته: جریر و حاکم در المستدرک آن را از طریق مسلم بن ابراهیم چنین آورده اند، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است اما امام بخاری و امام مسلم آن را روایت نکرده اند. و هم چنین سعید بن منصور آن را از حارث بن ابی قدامه ایادی از جریری از عبدالله بن شقیق از عائشهل روایت کرده است. شیخ أحمد شاكر در «عمدة التفسیر» گفته: از اسناد آن از ابن كثیر: 4/193، صحیح است، و آن هم در ترمذی: 4/96، و طبری: 76/122. و حاكم (2/313) آمده و ذهبی بر صحت آن موافقت كرده است، و بعضی آن را نزد طبری و غیر او مرسل روایت كرده اند و ترمذی به آن اشاره كرده است. و این توضیحات دلیل بر صحت موصول نمی شود. [↑](#footnote-ref-322)
323. - این حدیث-با اختلاف الفاظ- از جابر بن عبد الله در صحیح مسلم 2/890 (كتاب الحج، باب حجة النبي )، و مسند امام احمد (چاپ الحلبی) 4/367 آمده است. [↑](#footnote-ref-323)
324. 2- حدیث از أبی بكرة در: بخاری 2/176-177 (كتاب الحج، باب الخطبة أیام منى) و باز بدین معنی در بخاری: 1/20 (كتاب العلم، باب قول النبی : رُبّ مبلغ أوعى من سامع) آمده است. [↑](#footnote-ref-324)
325. - مسلم: 4/1873-1874 (كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی ابن أبی طالب). [↑](#footnote-ref-325)
326. 2- آن حدیث با الفاظ نردیك به هم از زید بن أرقم وأبی سعید الخدری و زید بن ثابت در: سنن ترمذی: 5/328-329 (كتاب المناقب، باب مناقب أهل بیت النبي مسند (چاپ الحلبی) 3/14، 17، 26، 59، 15/181-182، 189-190. ترمذی گفته است: «این حدیث حسن و غریب است». [↑](#footnote-ref-326)
327. - ابوعبدالرحمان گفته است که: حق به عکس آن است که امام ابن تیمیه رحمه الله به دنبال آن رفته است، و آن زیادتی که ابن تیمیه ذکر کرده صحیح است. علّامه ألبانی در خارج کردن حدیث موالاة وارد سخن شده و تمام کلامش را در این خصوص ذکر کرده است تا اینکه طالبان علم از آن نفع ببرند سپس به دنبال کلامش آسان کاری کرده – با کمال أدب و احترام به فضایل شیخ ألبانی- این دنباله‌ی شیخ البانی تنها تلاشی است برای اثبات اینکه این تیمیه / در تضعیف روایت حدیث موالاة و زیادتی كه ذكر كرده منفرد نشده است.

     علامه البانی این حدیث را در سلسله‌ی احادیث صحیح ج 4 ص 330 و بعد از آن، بعد از اینكه حدیث موالاة را می‌آورد گفته است:

     از حدیث زید بن أرقم و سعد بن أبی وقاص و برید بن حصیب وعلی بن ابی طالب و ابی أیوب أنصاری و براء بن عازب و عبدالله بن عباس و انس بن مالک و ابی سعید و أبی هریره به شرح زیر وارد شده است:

     1- حدیث زید از پنج طریق نقل و روایت شده است:

     طریق اول: از ابی طفیل از زید که گفت: موقعی که پیامبر از حجة الوداع تمام شد و در برگشتن به غدیر خم رسید، أمر کرد که سایبانی بسازند و چنین کردند، سپس فرمود: مثل اینکه من فراخوانده شده‌ام پس من آن را اجابت کردم و من دو چیز را میان شما بجا می‌گذارم، که یکی از این دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترت که همان اهل بیت است، بدانید که با این چگونه می‌سازید، چون این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، سپس گفت: همانا خداوند سرور من است و من هم سرور همه مؤمنان هستم «إن الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن» سپس دست علی را گرفت و فرمود: «من كنت وليه، فهذا وليه، اللهم والِ من والاه، وعاد من عاداه» هر کس که من دوست او هستم پس علی هم دوست او هست خدایا کسی که علی را دوست می‌دارد تو هم او را دوست بدار و کسی که با علی دشمنی دارد تو هم با او دشمنی کن.

     نسائی در خصائص علی: ص 15 و الحاکم: 3/109 و امام احمد:1/118 و ابن ابی‌عاصم: 1365 و طبرانی: 4969-4970، استخراج و از سلیمان أعمش روایت کرده اند که گفته است: حبیب بن ابی‌ثابت او هم از پدرش برای ما گفته است، و حاکم گفته: بنا بر شرط شیخین صحیح است. ناقد کتاب می گوید که:

     ذهبی از آن سکوت کرده است همانطور که می‌گوید: ای کاش حبیب مدلس و عنعنه نمی‌بود که در چنین صورتی ذهبی تنها نیست بلکه فطر بن خلیفه از ابی طفیل او را متابعت کرده است. أبی طفیل گفته است که: علی مردم رادر جای پهناوری جمع کرد سپس به آنها گفت: ای مسلمانان شما را به خدا سوگند اگر کسی از شما در روز غدیر خم چیزی از پیامبر شنیده است بلند شود و بگوید: سی نفر از آن جمع مردم، و در روایتی تعداد بسیاری از آنها بلند شدند که شاهد دست گرفتن علی از طرف پیامبر بودند كه خطاب به مردم فرمود: «أتعلمون أنی أولى بالمـؤمنین من أنفسهم؟» مردم در جواب گفتند: بله یا رسول الله، بعد پیامبر فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذَا مَوْلاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ».

     أبی طفیل گفته که خارج شدم مثل اینکه در درونم چیزی بود، به زید بن أرقم رسیدم و به او گفتم: من از علی شنیده‌ام که چنین و چنان می‌گوید: زید گفت که انکار نکنید من از رسول الله شنیدم که چنین به او گفت.

     احمد: 4/37، ابن حبان در صحیحش (2205= موارد الظمآن) و ابن ابی عاصم: 1367-1368، طبرانی: 4968 و ضیاء در مختارش (شماره: 527 با تحقیق) ‌استخراج کرده‌اند حاکم گفته که می‌گویم: بنابر شرط بخاری سندش صحیح است.

     هیثمی در مجمع (9/104) گفته: امام احمد آن را روایت کرده است و راویانش بجز فطر بن خلیفه که ثقه است همه صحیحند.

     سلمه بن کهیل تابع فطر بن خلیفه شده که گفته: از ابا طفیل شنیدم که ابی سریحه یا زید بن أرقم (در اینجا شعبه شک کرده است) گفته: که از پیامبر مختصرا روایت شده است که فرمود: «من كنت مولاه، فعلی مولاه» (ترمذی-2/298) استخراج کرده و گفته: حدیث حسن و صحیح است.

     ناقد می‌گوید که: سندش بر شرط شیخین است. حاکم (3/109-110) از طریق محمد بن سلمه بن کهیل از پدرش از أبی طفیل از أبن واثله روایت کرده که با تفصیل از زید بن أرقم شنیده مانند روایت حبیب بدون قول: (اللهم وال ...) و حاکم گفته: بنا بر شرط شیخین صحیح است. ذهبی با قول خود آن را رد کرده و گفته: بخاری و مسلم آن را برای محمد استخراج نکرده اند و سعدی او را ضعیف دانسته است. ناقد می‌گوید: او دو ثقه‌ی قبل از خودش مخالفت کرده است در آن سند ابن واثله را اضافه کرده که این از اوهامش می‌باشد و حکیم بن جبیر که ضعیف است از ابی طفیل تابع او شده. طبرانی (4971) استخراج کرده است.

     طریق دوّم: از میمون ابی‌عبدالله مانند حدیث حبیب. احمد (4/372) وطبرانی (5092) از طریق ابی‌عبید و سپس از طریق شعبه استخراج کرده است و نسائی (ص16) از طریق عوف هر دو از میمون بدون قول (اللهم وال ...) که شعبه آنرا اضافه کرده استخراج نموده، میمون گفته: بعضی از اقوام از زید برایم گفته‌اند که پیامبر فرمود: (اللهم ...)

     هیثمی گفته که احمد و بزار آن را روایت کرده اند که در آن میمون أبو عبدلله بصری موجود است ، ابن حبان او را ثقه و جماعتی ضعیفش دانسته اند. می گویم: که حاکم برایش تصحیح کرده است (3/125).

     طریق سوّم: از ابی سلیمان مؤذن گفته: مردم بر من گواهی دادند و سپس گفته: کسی را به خدا قسم که از پیامبر شنیده که فرموده است (اللهم من کنت ...) گفت که شانزده مرد بلند شدند و شهادت دادند. امام احمد: 3/370 و أبو قاسم هبة الله بغدادی در أمالی دوم (ق 20/2) استخراج کرده‌اند.

     از أبی اسرائیل ملائی از حکم از او روایت شده، أبو القاسم گفته: این حدیث حسن و متنش صحیح است. هیثمی: 9/107، گفته: احمد روایت کرده و أبو سلیمان در آن است، من او را نمی‌شناسم مگر اینکه بشیر بن سلیمان باشد اگر او باشد پس ثقه است و بقیه راویانش معتبر هستند حافظ بن حجر بر او تعلیق زده بدین قول که أبو سلیمان زید بن وهب است همانطور که نزد طبرانی ثبت شده است.

     ناقد می‌گوید: او از راویان معتبر بخاری است، اما نزد ابی القاسم زیادت مؤذن ثبت شده است، که در ترجمه‌ی زید آن را ذکر نکرده‌اند، ‌اگر این کلمه‌ی مؤذن چیزی ثابت بود باید در ترجمه اش می‌آمد. و امّا نسبت به أبواسرائیل که اسمش اسماعیل بن خلیفه است اختلاف وجود دارد، و در تقریب آمده که او صادق و بد حفظ است. ناقد می‌گوید: حدیثش در شواهد حسن است. سپس دریافتم که: طبرانی: 4696، به همان شیوه که نزدش ثبت شده آن را استخراج کرده است، بعد گفته: که أبو سلیمان مؤذن حجاج اسمش یزید بن عید الله است و از زید بن أرقم روایت می‌کند و حکم بن عتیبه و عثمان بن مغیره ثقفی و مسعر بن کدام از او روایت کرده اند. سپس حدیث را از راه‌های ذکرشده روایت کرده است.

     هیثمی می گوید: واژه‌ی مؤذن را برای جدا کردن أین دو أبو سلیمان ذکر کرده‌ایم.

     ناقد می‌گوید: پس در این صورت او أبو سلمان است نه أبو سلیمان، و در نتیجه او زید بن وهب نیست همانطور که حافظ گمان برده بلکه یزید بن عیدالله است همانطور که مزی آن را تأیید کرد، حدیثی که طبرانی در ترجمه‌اش آورده این را تأیید می‌کند (أبو سلمان المؤذن عن زید بن أرقم ) و زیر آن سه حدیث را روایت می‌کند که این یکی از آنهاست.

     بله نزد طبرانی: 4985، از روایت اسماعیل بن عمرو بجلی ثبت شده است: که ابو اسرائیل ملائی از حکم از سلیمان زید بن وهب از زید بن أرقم ... گفته: و این روایت آن است که حافظ به آن اشاره کرده است و در جزما بر آن اعتماد کرده است که او أبو سلیمان زید بن وهب است، و بر حافظ پوشیده باقی مانده که اسماعیل بن عمرو بجلی که فردی ضعیف در آن است أبو حاتم و دار قطنی او را ضعیف دانسته اند همانطور که خود حافظ آن را در (اللسان) ذکر کرده است.

     طریق چهارم: از یحیی بن جعده از زید بن أرقم گفته که: با رسول خارج شدیم تا اینکه به غدیر خم رسیدیم ... حدیث به همان طریق اوّل و در آن آمده: «ای مردم! هیچ پیامبری برگزیده نشده مگر اینکه به اندازه‌ی نصف عمر پیامبر پیش از خودش زندگی کرده است، و نزدیک است که من به سوی پروردگار برگردم، و من در میان شما چیزی را به امانت می‌گذارم بعد از آن گمراه نشوید و آن کتاب خدا است ... و در آن حدیث (اللهم وال ...) نیامده است، و طبرانی (4986) آن را استخراج کرده و راویانش معتبرند.

     طریق پنجم: از عطیه عوفی نقل شده که گفته: از زید بن أرقم پرسیدم: او همانطور که شنیده بدون زیادی نقل کرده، به او گفتم: آیا پیامبر این را گفته: (اللهم وال من والاه وعاد من عاداه)؟ زید گفت: همانطور که شنیده‌ام برایت بازگو می‌کنم. احمد: 4/368 و طبرانی: 5068-5071، استخراج کرده‌اند و راویان حدیث طبرانی معتبر هستند، و راویان حدیث مسلم بغیر از عطیه که ضعیف است همه معتبرند. نزد طبرانی حدیث‌های دیگری هست که از عطیه روایت شده اند و خالی از ضعف نیستند (4983،5058،5059).

     2- حدیث سعد بن ابی وقاص که از سه طریق روایت شده است:

     طریق اوّل: از عبدالرحمان بن سابط بصورت مرفوع نسبت به قسمت اولش. ابن ماجه (121) استخراجش کرده. و سندش صحیح است.

     طریق دوّم: از عبدالواحد بن ایمن از پدرش نقل کرده. و نسائی در خصائص (16) استخراج کرده. باز اینهم سندش صحیح است، بدون از ایمن پدر عبدالرحمن بقیه‌ی رجال آن ثقه و از رجال بخاری‌اند. و صاحب التقریب او را نیز ثقه گفته است.

     طریق سوّم: از خیثمه بن عبدالرحمان با عبارت زیادی نقل شده است. حاکم در (3/116)از طریق مسلم ملائی استخراج و نقل کرده است. ذهبی در تلخیصش گفته: حاکم از تصحیح آن سکوت کرده و مسلم متروک است.

     3- حدیث بریده از سه طریق روایت شده است:

     طریق اوّل: از ابن عباس از بریده روایت شده است که گفته: باعلی به سوی یمن خارج شدم از او یک کم مهری و سختی دیدم، نزد پیامبر آمدم وجریان علی را به صورت مذمت برایش گفتم. صورت پیامبر تغییر کرد و فرمود: أی بریده! آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان برتر نیستم؟ گفتم: بله ای رسول خدا، فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ». نسائی و حاکم در (3/110) و أحمد در (5/347) استخراج و از طریق عبدالملک بن أبی عنیبه روایت کرده‌اند که گفته: حکم از سعید بن جبیر از ابن عباس به ما خبر داده است. من می‌گویم: و این اسناد بر شرط شیخین صحیح است و تصحیح کردن حاکم به تنهایی بر شرط مسلم ناتمام است.

     طریق دوّم: از ابن بریده از پدرش نقل شده از کنار مجلسی رد شد که مهمان علی بودند و غذا می خوردند او هم نزدشان ایستاد و بعد گفت: چیزی در درونم نسبت به علی هست و خالد بن ولید همینطور مثل من بود پیامبر من را همراه لشکری که علی فرمانده آن بود فرستاد، کسانی را اسیر کردیم که علی جاریه‌ای از خمس را برای خود برگرفت، بعد خالد بن ولید گفت: این کار را نکن، می‌گوید: هنگامی که به حضور پیامبر ‌آمدیم آنچه که رخ داده بود برایش بازگو کردیم سپس گفتم: که علی جاریه ای از خمس را برای خود بر گرفته است و می‌گوید كه: من مرد سر به زیری بوده که سرم را که پایین انداخته بودم، و چون به صورت پیامبر متوجه شدم، دیدم که صورت پیامبر تغییر کرده است پس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ».

     نسائی و أحمد در (5/350و 358و361) استخراج کرده‌اند و چگونگی روایتش از طرق مختلف از أعمش از سعد بن عبیده است. سندش بر شرط شیخین یا مسلم صحیح است. فقط ابن حبان (2204) از این صورت مرفوع استخراج کرده است.

     طریق سوّم: از طاووس از بریده بدون قول (اللهم وال ...) نقل شده است. طبرانی در صغیر (رقم-171- الروض) و در أوسط (341) استخراج کرده و از دو طریق از عبدالرزاق و با دو سند از او، از طاووس روایت شده است و راویانش معتبرند.

     4- حدیث علی بن أبی طالب که از نه طریق روایت شده است:

     طریق اوّل: از عمرو بن سعید که از علی شنیده در رحبه که نام جایی است که مردم را به خدا سوگند می‌داد کیست آن کسی که از رسول الله شنیده است می فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه) پس آن شش نفر بلند شدند گواهی دادند.

     نسائی از طریق هانی بن أیوب از طاووس که اصلش طلحه و از عمر بن سعید که اصلش: سعد است، استخراج کرده است.

     و هانی در روایتش گفته: ابن سعد، که در آن ضعف است. ابن حبان در کتاب (الثفات) آن را ذکر کرده است پس هانی از کسانی است که در شواهد و متابعات از او طلب گواهی کرده‌اند.

     طریق دوم: از زاذان بن عمر نقل شده که گفته علی ‌در رحبه شنیدم همان حدیثی که روایت شده، و آن کسانی که بلند شدند و گواهی دادند سیزده مرد بودند. امام احمد: 1/84، و ابن ابی عاصم: ‌1372، از طریق ابی عبدالرحیم کندی روایت استخراج کرده‌اند گفته می‌شود که کندی شناخته شده نیست، هیثمی می‌گوید: در روایت احمد کسانی هست که من آنها را نمی شناسم.

     طریق سوّم و چهارم: از سعید بن وهب از زید بن یثیع گفته اند: علی در رحبه مردم را مخاطب قرار داده و می‌گفت: شما را به خدا سوگند هر کسی در روز غدیر خم از رسول الله شنیده که حدیث مذکور را فرموده است بلند شود، بعد از طرف سعید شش نفر و از طرف زید هم شش نفر بلند شدند و گواهی دادند که آنها در روز غدیر خم از رسول الله شنیدند که به علی گفت: (اًلیس الله أولی بالـمؤمنین) گفتند: بله پیامبر فرمود: (اللهم من کنت مولاه...) تا آخر حدیث.

     عبدالله بن احمد در (زوائدالـمسند-1/118) استخراج کرده، و ضیاء مقدسی از او در (الـمختاره-456) با تحقیق از طریق شریک از ابی اسحاق روایت کرده است. نسائی (16) از این طریق استخراج کرده، امّا سعید بن وهب را در سندش ذکر نکرده است، و در آخرش اضافه کرده که (قال شریک – شریک گفت): به ابی اسحاق گفتم: آیا از براء بن عازب شنیدی که اینطور از پیامبر گفته باشد؟ا بی اسحاق گفت: بله.

     نسائی گفته: عمران بن أبان واسطی در روایت حدیثش از شریک قوی نیست. ناقد می‌گوید: که ابن أبی عاصم (1375) از شریک از طریق دیگر روایت کرده است. باز ناقد میگوید: شریک که بد حفظ است پسر عبدالله قاضی است. و حدیثش در شواهد خوب است. و به نظر نسائی (ص 16) شعبه از شریک تبعیت کرده و امام احمد هم در بعضی موارد (5/366) و ضیاء در المختاره (رقم 455- با تحقیق) از شریک آورده وغیر اینها هم از شریک پیروی کرده‌اند.

     طریق پنجم: باز هم از شریک از ابی اسحاق از عمرو ذی مر همان روایت قبلی که از سعید و زید نقل شده با این عبارت اضافی (وانصر من نصره، واخذل من خذله) آمده است. باز هم عبدلله آورده و می‌گوید که: حال شریک و عمرو ذی مر را می‌شناسم و ابن ابی حاتم (3/1/232) هیچی از آنها ذکر نکرده است.

     طریق ششم: از عبدالرحمان بن ابی لیلی گفته که در رحبه شاهد بودم که علی مردم را به خدا سوگند می‌داد و همان عبارت اوّل حدیث قبلی بدون اضافه کردن (وانصر ..) ذکر کرده است. عبدالله بن احمد (1/119) از طریق یزیدبن ابی زیاد و سماک بن عبید بن ولید عبسی آورده است. ناقد می‌گوید: این دو طریق روایت با هم صحیح‌اند. و از این دو طریق آمده کسانی که در رحبه بلند شدند دوازده نفر بودند.

     طریق هفتم و هشتم: از أبی‌مریم و مردی از مجلس علی بدون زیاده، از علی نقل کرده که پیامبر در روز غدیر خم حدیث مذكور را گفته: ... می‌گوید: که مردم بعد از «وال من والاه وعاد من عاداه» چیز‌هایی را اضافه کرده‌اند. عبدالله (1/152) از نعیم به حکیم آورده که: ابو مریم و مردی از مجلس علی برایم گفته است. و این سندی است که در متابعات اشکالی ندارد همانطور که در (التقریب) آمده ابو مریم مجهول است.

     طریق نهم: از طلحه به مصرف گفته که از مهاجر بن عمیر یا عمیره بن مهاجر شنیدم که می‌گفت: از علی شنیدم که مردم را به خدا سوگند می‌داد ... این حدیث هم مثل روایت ابن ابی لیلا آمده است. ابن ابی عاصم (1373) مهاجر بن عمیره را با سند ضعیف آورده است، همانطور که در (الجرح والتعدیل) ذکر شده است. (4/1/261) از روایت عدی بن ثابت انصاری.

     امّا نزد ابن حبان (3/256) معتبر است و جرح و تعدیلی نسبت به او مطرح نیست.

     5- حدیث ابو ایوب انصاری که رباح بن حارث از او روایت کرده که گفته: جماعتی در رحبه نزد علی آمدند و گفتند: السلام علیکم ای سرور ما، علی گفت: من چگونه سرور شما هستم در حالی که شما قوم عرب هستید؟ گفتند: روز غدیر خم از پیامبر شنیدیم که می‌فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ». بدون هیچ‌گونه عبارت اضافی برایش نقل کردند رباح گفته: هنگامیکه آنها رفتند دنبالشان را گرفتم و پرسیدم آنها که بودند؟ گفتند: گروهی از انصار که ابی‌أیوب انصاری در میانشان بود.

     أحمد (5/419) و طبرانی ( 4052و4053) از طریق حنش بن حارث بن لقیط نخعی اشجعی از رباح بن حارث آورده است.

     ناقد می‌گوید: این سند خوبی است و راویانش معتبر هستند. و هیثمی گفته که احمد و طبرانی روایت کرده‌اند و راویان احمد معتبرند.

     6- حدیث ابن عازب که عدی بن ثابت از او روایت کرده که گفته ما با پیامبر در سفر بودیم و به غدیر خم آمدیم و زیر دو درختی را برا ی پیامبر جارو زده بودند و با (الصلاة جامعة) فریادی در میانمان بر آمد سپس پیامبر نماز ظهر را بجای آورد و دست علی را گرفت، مگر نمی‌دانید که من نسبت به هر مؤمنی از خودش برتر هستم؟ ... این روایت مثل روایت فطر بن خلیفه از زید است.

     با این عبارت اضافی که آمده و گفته: بعد از آن عمر به علی رسید و به او گفت: أی ابن أبی طالب به مناسبت اینکه سرور هر زن و مرد شده‌ای تبریک می‌گوئیم. احمد و پسرش در (زائده-4/381 ) و ابن ماجه (116) مختصرا از طریق علی بن زید از عدی بن ثابت – که راویانش معتبرند- آورده‌اند راویان مسلم که ابی جدعان در ردیف آنهاست و ضعیف می‌باشد غیر علی بن زید است، همانطور که قبلا در طریق دوّم و سوّم از حدیث علی ذکر شد از ابن جدعان از براء بطریق دیگری آمده است.

     حدیث ابن عباس، که عمرو بن میمون به صورت مرفوع بدون زیاده از او نقل کرده است: احمد (1/330-331) و حاکم از او (3/132-134) آورده اند و حاکم گفته که سندش صحیح است و ذهبی با آن موافقت کرده و همانند احمد و حاکم گفته است.

     8و 9 و 10- حدیث انس بن مالک و أبو سعید و أبوهریره که عمیره بن سعد از آنها نقل کرده و گفته: در حالیکه علی بر سر منبر بوده شاهد بودم که علی اصحاب پیامبر را بخدا سوگند می‌داد کیست آن کسی که از پیامبر حدیث مذکور را شنیده است. برای روایت این حدیث راههای بسیار دیگری موجود است گروه زیادی که هیثمی درمیان آنها است در (الـمجمع: ،9/103-108) آمده‌اند. ناقد می‌گوید: بعد از تحقیق یقینی بر صحت سند روایت‌های این حدیث آنچه که برایم آسان و ممکن بود ذکر کرده و آورده‌ام چون براستی روایت‌های زیادی در خصوص این حدیث وارد شده است. و امّا قول راوی در طریق پنجم از حدیث علی باعبارت «وانصر من نصره واخذل من خذله» در ثابت بودنش نزد من اشکالی هست چون ضعیف است و چیزی موجود نیست که ضعف آن را جبران کند. و همانطور قول عمر که به علی گفت: به دلیل اینکه سرور مومنین شدی تبریک می‌گویم. بنابراین خلاصه کلام روی حدیث مذکور و صحت آن همانطور که شیخ الاسلام این تیمیه بیان کرده قسمت اوّل حدیث ضعیف و قسمت دوّمش دروغ است. این نتیجه مبالغه‌گویی کسیست که قبل از بررسی طریق روایتها و دقت نظر در آنها احادیث ضعیف را نقل کرده و آورده است.

     امّا آنچه که شیعه در این حدیث و غیر آن ذکر می کنند که پیامبر فرموده: (علی جانشین بعد از من است) أصلا صحیح نیست، بلکه از افتراءات ودروغهای زیاد آنها است که تاریخ شاهد و دال بر کذب آن است. به فرض اینکه پیامبر چنین چیزی گفته باشد باید آن طور که گفته در عمل واقع می‌شد، چون وحی بوده (وحی یوحی) (نجم: 4) و خداوند سبحان خلاف وعده عمل نمی‌کند. ناقد کتاب می‌گوید: که بعضی از احادیث روایت شده شیعه را در رابطه با این موضوع در کتاب دیگری به نام (الضعیفه – 4923و 4932) در ردیف احادیثی که عبدالحسین در (المراجعات) به آن احتجاج می‌کند آورده ام که همه آنها دروغ و باطل است و عجیب تر از این از زبان امامان اهل سنت نقل کرده است.

     أبو عبدالرحمان گفته: که تنها ابن تیمیه قسمت اول حدیث را ضعیف و قسمت دومش را کذب نخوانده است. برای آگاهی بیشتر به کتاب (الکامل- در تضعیف راویان) كه تألیف ابن عدی است و کتاب (العلل الـمتناهیة) که تألیف ابن جوزی است بنگرید. حدیث موالات بدون شک جزء متواتر است و عبارت اضافی با سند قوی روایت شده‌اند. و حتی به عکس آنچه است که ابن تیمیه و ابن حزم آورده اند، شایسته آن است که حق پیروی شود. [↑](#footnote-ref-327)
328. - ابو عباس أحمد بن محمد بن سعید بن عُقْدَة كوفی، در سال 249 متولد شده و در سال 333 وفات كرده است، و به رأی شیعه تمایل داشته است. به: لسان المیزان (1/263-266)، و معجم الـمؤلفین: 2/106، الأعلام: 1/198، سزكین (م1 ج1، ص361) بنگرید. [↑](#footnote-ref-328)
329. - در الفصل في الـملل والأهواء والنحل: 4/224، آمده است. [↑](#footnote-ref-329)
330. - با وجود اختلاف در الفاظ، حدیث از أبی‌هریرة و أبی أیوب ب در: صحیح بخاری: 4/179-180، 181 (كتاب الـمناقب، باب مناقب قریش، باب ذكر أسلم وغفار ومزینة وجهینة وأشجع)، مسلم: 4/1954-1955 (كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل غفار وأسلم...)، سنن الترمذی 5/385 (كتاب الـمناقب، باب في غفار وأسلم وجهینة ومزینة)، (چاپ المعارف) 15/28، (چاپ الحلبی) 2/388، 467-468، 481، 5/194 (از زید بن خالد الجهنی ). [↑](#footnote-ref-330)
331. - ابن هشام در: السیرة 3/49، گفته: «هنگامی كه رسول الله از غزوة السویق برگشته است بقیه‌ی ماه ذی الحجه را در مدینه اقامت داشت سپس به غزوه‌ی نجد رفته و باز با غطفان در غزوه ی ذی‌امر جنگید و در این مدت عثمان بن عفان جانشین ایشان در مدینه بود برای تفصیل این غزوه به طبقات ابن سعد: 2/34-35، زاد الـمعاد: 3/190، السیرة النبویة ابن كثیر: 3/3، مراجعه نمائید. [↑](#footnote-ref-331)
332. - بشیر بن عبدالمنذر همان أبو لبابة بن عبد المنذر است. ابن حجر در «الإصابة: 4/167» گفته كه: در اسمش اختلاف است، موسى بن عقبه گفته: اسمش بشیر است و ابن إسحاق گفته كه: اسمش رفاعة است ... و كشاف و غیر او در تفسیر انفال گفته كه: اسمش مروان است. به ترجمه‌اش در اسد الغابة: 1/232، 6/265-267، الاستیعاب: 4/ 167بنگرید. و برای خبر غزوات و جانشینی به سیره‌ی ابن هشام: 3/52، طبقات ابن سعد: 2/29، إمتاع الأسماع: 1/105، مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-332)
333. - این خبر را در: طبقات ابن سعد: 2/35-36، إمتاع الأسماع: 1/107، زاد الـمعاد: 3/190، جوامع السیرة: ص152، سیرة ابن هشام: 3/46، بنگرید و گفته كه: «سباع بن عُرْفُطة الغفاری یا ابن أم مكتوم بر مدینه كارگزار و جانشین بوده‌اند». [↑](#footnote-ref-333)
334. - محمد بن سعد همان أبو عبد الله محمد بن سعد بن منیع زهری صاحب الطبقات است، زمانی با واقدی مؤرخ هم دوره بوده است، در سال 168 متولد شده و در سال230 وفات كرده است. به شرح حال او در تهذیب التهذیب: 9/182-183، تاریخ بغداد: 5/321-322، وفیات الأعیان: 3/473، الأعلام: 7/6، بنگرید. [↑](#footnote-ref-334)
335. - حدیث از عمر بن خطاب در: صحیح بخاری: 8/158 (كتاب الحدود، باب: ما یكره من لعن شارب الخمر وأنه لیس بخارج عن الـملة). [↑](#footnote-ref-335)
336. - حدیث از علی بن أبی طالب در: البخاری 4/59 (كتاب الجهاد والسیر، باب: الجاسوس)، مسلم: 4/1941-1942 (كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أهل بدر وقصة حاطب بن أبی بلتعة)، سنن الترمذی: 5/82-84 (كتاب التفسیر، سورة الـممتحنة) روایت شده است. [↑](#footnote-ref-336)
337. - در: مسند (چاپ الحلبی) 5/205 از أسامه بن زید روایت شده که گفت: رسول الله من را گرفت و بر رانش نشاند و حسن بن علی را بر ران دیگرش نشاند و سپس ما را به آغوش گرفت و فرمود: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا فَإِنِّي أَرْحَمُهُمَا». و در الـمسند (ط. الحلبی) 5/210 از أسامة بن زید گفت: پیامبر من و حسن را گرفت و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا».

     این حدیث در كتاب «فضائل الصحابة» 2/768 (حدیث رقم: 1352) آمده و محقق گفته است: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-337)
338. - او عروة بن مسعود بن متعب بن مالك ثقفی است. ابن حجر در «الإصابة» 2/470 گفته: و ذكر عروة بن مسعود در حدیث صحیح در داستان حدیبیه ثبت شده است و دست بالایی برای صلح و آشتی داشت. سپس گفته: در روایت اسحاق آمده او اثر پیامبر را دنبال کرد هنگامی كه از طائف بر گشت مسلمان ‌شد و اجازه گرفت به سوی قومش برگردد. بعد پیامبر فرمود: (من می‌ترسم كه تو را بكشند) عروه گفت: اگر من را در خواب پیدا كنند بیدارم نمی‌كنند. پیامبر او را اجازه داد و رفت بعد قومش را به سوی اسلام دعوت و نصیحت كرد، قومش او را نافرمانی كردند بعد مردی از ثقیف او را با تیر زد و كشت، هنگامی كه این خبر به پیامبر رسید فرمود: عروه مثل صاحب یاسین است، قومش را به سوی خدا دعوت می‌كرد بعد او را كشتند. خبر در سیره‌ی ابن هشام: 4/182، زاد الـمعاد: 3/498، إمتاع الأسماع: ص489-490، آمده است. [↑](#footnote-ref-338)
339. - حدیث از أبی موسى الأشعری در: البخاری 3/138 (كتاب الشركة، باب الشركة فی الطعام والنهر...)، مسلم: 4/1944-1945 (كتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل الأشعریین ). [↑](#footnote-ref-339)
340. - حدیث در: البخاری 3/184-185 (كتاب الصلح، باب كیف یكتب هذا ما صالح فلان بن فلان...) و این حدیث صلح حدیبیه است. [↑](#footnote-ref-340)
341. - حدیث از أبی‌هریره در: صحیح بخاری: 1/78-79 (كتاب الصلاة، باب ما یستر من العورة) و متن آن این است كه ابو هریره گفت: ابوبكر در این سفر حج من را با عده‌ای دیگر از اعلام کنندگان فرستاد تا در روز قربان در منی فریاد بزنیم آگاه باشید كه نباید مشركان بعد از امسال به حج بیایند، و طواف بیت با لختی انجام داده نشود. حمید بن عبدالرحمن بن عوف گفته: سپس پیامبر علی را دنبال كاروان حج فرستاد به او امر كرده بود كه فریاد برائت از مشركین را اعلام دارد. ابوهریره گفت: علی نیز همراه ما در روز نحر برای اهل منی اعلام کرد: بعد از امسال مشرک و برهنه اطراف خانه‌ی خدا طواف نکند.

     این حدیث در جاهای دیگر در بخاری: 2/ 153 (كتاب الحج، باب لا یطوف بالبیت عُریان ولا یحج مشرك)، 5/167 (كتاب الـمغازی، باب حج أبی بكر بالناس سنة تسع)، 6/64 (كتاب التفسیر، سورة تفسیر التوبة)، 4/102 (كتاب الجزیة، باب كیف ینبذ إلى أهل العهد) آمده است. و هم چنین در: سنن أبی داود 2/264-265 (كتاب الـمناسك، باب یوم الحج الأكبر)؛ سنن النسائی 5/186 (كتاب الـمناسك، باب قوله تعالى: «خذوا مناسككم عند كل مسجد»)، سنن الدارمی: 2/237 (كتاب السیر، باب في الوفاء للمشركین بالعهد)، المسند (چاپ. المعارف) 15/133-134 نیز ذکر شده است.

     احادیث دیگری در رابطه با این موضوع از أبی بكر وعلی و غیر آنها از اصحاب رضوان الله علیهم آمده كه ابن كثیر در تفسیرش به بعضی از آنها اشاره كرده است (چاپ الشعب) 4/44-53، و طبری هم به بعضی از آنها اشاره كرده است. تفسیرش را بنگرید (چاپ المعارف) 14/98 و ما بعد آن. و مسند (چاپ المعارف) 1/156، 2/32. [↑](#footnote-ref-341)
342. - حدیث از ابن عباس در صحیح بخاری 4/168 (كتاب الأنبیاء، باب واذكر فی الكتاب مریم) اولش این است كه می‌فرماید: عریان و پابرهنه حشر می شوند ... سپس مردانی از اصحابم به راست و چپ برگرفته می‌شوند، و من هم می‌گویم: اصحابم، گفته می‌شود: از آن موقع كه از آنها جدا شدی مدام در ارتداد و بی‌دینی به سر بردند، پس می‌گویم: همانطور كه عبد صالح عیسی بن مریم گفت: ... ) این حدیث در بخاری 6/55 (كتاب التفسیر، سورة الـمائدة)، 6/97 (كتاب التفسیر، سورة الأنبیاء)، سنن الترمذی: 5/4-5 (كتاب التفسیر، سورة الأنبیاء) آمده است. [↑](#footnote-ref-342)
343. - حدیث از: زید بن خالد و أبی هریره ب در: صحیح بخاری: 3/102 (كتاب الوكالة، باب الوكالة في الحدود)، 8/167-168 (كتاب الحدود، باب الاعتراف بالزنا)، 8/172-173 (كتاب الحدود، باب إذا رمى امرأته وامرأة غیره بالزنا..)، 8/176 (كتاب الحدود، باب هل یأمر الإمام رجلاً..)، سنن الترمذی 2/441، 443 (كتاب الحدود، باب ما جاء في التلقین في الحد، باب ما جاء فی الرجم على الثیب) وارد شده است. [↑](#footnote-ref-343)
344. - حدیث را با این لفظ پیدا نكردم اما حدیثی با این مفهوم پیدا كرده ام در: سنن أبی داود 3/56 (كتاب الجهاد، باب فی الطاعة) از عقبة بن مالک با این نص آمده است كه گفته: پیامبر سریه‌ای را فرستاد و مردی از آنها به شمشیر مسلح شد و هنگامی كه برگشت گفت: اگر می‌دیدم پیامبر ما را سرزنش نمی‌كرد. حضرت فرمود: آیا عاجز شده‌اید از اینكه مردی از شما را فرستاده‌ام كه گوش به فرمان نیست، پس شما كسی را به جای او بگذارید كه گوش به فرمان باشد! حدیث در: الـمسند (چاپ الحلبی) 4/160 آمده است. [↑](#footnote-ref-344)
345. - با توجه به اختلاف الفاظ، این حدیث از جابر بن عبد الله در: صحیح بخاری 8/26-27 (كتاب الأدب، باب من لم یر إكفار من قال ذلك متأولاً أو جاهلاً) و اولش این است كه: معاذ بن جبل با پیامبر نماز می‌خواند سپس نزد قومش آمده و برای آنها نماز جماعت را اقامه می‌كرد و سوره‌ی بقره را خواند. پیامبر فرمود: امام باید نماز جماعت را مختصر و با حد اقل واجب بخواند ... حدیث در: مسلم 1/339-340 (كتاب الصلاة، باب القراءة في العشاء)، سنن أبی داود: 1/292 (كتاب الصلاة، باب في تخفیف الصلاة)، سنن النسائی: 2/76-77 (كتاب الإمامة، باب خروج الرجل من صلاة الإمام)، المسند (ط. الحلبی) 3/124، 299، 300، 308، 369 آمده است. [↑](#footnote-ref-345)
346. - با توجه به اختلاف الفاظ، حدیث از أبی هریره در: صحیح بخاری: 1/138 (كتاب الأذان، باب إذا صلى لنفسه فلیطوّل ما شاء) و اول حدیث این است كه: هنگامی كه یكی از شما برای مردم امام نماز را اقامه كرد باید در آن تخفیف حاصل نماید ... .

     حدیث در: مسلم 1/341 (كتاب الصلاة، باب أمر الأئمة بتخفیف الصلاة في تمام)، سنن الترمذی 1/150-151 (كتاب الصلاة، باب ما جاء إذا أمّ أحدكم الناس فلیخفف)، سنن ابن ماجه: 1/315 (كتاب إقامة الصلاة والسنة فیها، باب من أمّ قوماً فلیخفف). الـمسند (ط. المعارف) 13/201، (ط. الحلبی) 2/502، 537.

     ترمذی در تعلیقش بر این حدیث گفته: «در این باب از عدی بن حاتم و أنس و جابر بن سمرة و مالك بن عبد الله وأبی واقد و عثمان بن العاص و أبی مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس نیز احادیثی وارد شده است». [↑](#footnote-ref-346)
347. - حدیث از أبی سهلة السائب بن خلاّد در: سنن أبی داود 1/189 (كتاب الصلاة، باب في كراهیة البُزاق في الـمسجد) و نصش آن است: مردی كه امامت قومی را می‌كرد آب دهانش را رو به قبله انداخت در حالی كه پیامبر او را دید و هنگامی كه فارغ شد حضرت فرمود: نباید این مرد برایتان امامت كند) بعد از آن، خواست كه برایشان نماز جماعت كند، اما او را منع كردند و به رسول خبر دادند و او هم فرمود: «إنك آذیت الله ورسوله». وحدیث در: الـمسند (چاپ الحلبی) 4/56 آمده است. [↑](#footnote-ref-347)
348. 1- حدیث با این لفظ قسمت اول از حدیث عبد الله بن سرجس در: سنن الترمذی: 5/161 (كتاب الدعوات، باب ما یقول إذا خرج مسافراً) ترمذی گفته است: «این حدیث حسن صحیح است»، و باز قسمتی از حدیث دیگر از عبد الله بن عمر ب در: سنن الترمذی: 5/165 (كتاب الدعوات، باب ما جاء فیما یقول إذا ركب دابة) و اول حدیث این آیه و دعای قرآنی است: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ وَإِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ ١٤﴾ سپس فرمود: اللهم إنی أسألك في سفری هذا... .

     ترمذی گفته: این حدیث حسن است، و حدیث دیگر در: المسند (چاپ المعارف) 9/138-139 آمده، قسمت اولش از از این عبارات قول پیامبر است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ» در احادیث زیادی آمده، از آن‌جمله حدیثی از ابن عمر در: مسلم 2/978 (كتاب الحج، باب ما یقول إذا ركب إلى سفر الحج وغیره)، الـمسند (ط. المعارف) 9/185. از آن‌جمله حدیثی از أبی هریره در: سنن ترمذی 5/160 (كتاب الدعوات، باب ما یقول إذا خرج مسافراً)، الـمسند (چاپ المعارف) 18/21-22، (چاپ الحلبی) 2/433. و حدیثی از ابن عباس در: مسند امام أحمد (چاپ. المعارف) 4/87، 255. [↑](#footnote-ref-348)
349. - این عبارت در ضمن حدیث دجال آمده؛ حدیثی که نواس بن سمعان روایت كرده است در: مسلم 4/2250-2251 (كتاب الفتن وأشراط الساعة، باب ذكر الدجال وصفته وما معه) حدیث رقم: 110 و این عبارت در صفحه‌ی 2251 آمده است . و در: سنن أبی داود: 4/166 (كتاب الـملاحم، باب خروج الدجال)، سنن الترمذی: 3/346-349 (كتاب الفتن، باب ما جاء فی فتنة الدجال)، سنن ابن ماجه: 2/1356-1359 (كتاب الفتن، باب فتنة الدجال...)، الـمسند (چاپ الحلبی) 4/181-182. [↑](#footnote-ref-349)
350. - به تفسیر ابن كثیر: 1/99-103، و زاد الـمسیر: 1/58-60، بنگرید. [↑](#footnote-ref-350)
351. - برای تفصیل به: الفوائد الـمجموعة للشوكانی: ص346، تنـزیه الشریعة 1/353 مراجعه نمائید. [↑](#footnote-ref-351)
352. - در: 1/347. [↑](#footnote-ref-352)
353. - الـموضوعات: از أنس بن مالک. [↑](#footnote-ref-353)
354. - الـموضوعات: وعودی علی بن أبی طالب ، وحدیث در «اللآلئ الـمصنوعة» 1/326 وارد شده است. [↑](#footnote-ref-354)
355. - در الـموضوعات لابن الجوزی: 1/378 . [↑](#footnote-ref-355)
356. - الـموضوعات:إسماعیل بن أحمد از ابن أبی سفیان گفت ... [↑](#footnote-ref-356)
357. - الـموضوعات: علی... [↑](#footnote-ref-357)
358. - الـموضوعات: مطر الإسكاف. [↑](#footnote-ref-358)
359. - الـموضوعات: من أترك بعدی. [↑](#footnote-ref-359)
360. - ابن جوزی بعد از آن گفته: این حدیث درست نیست: مطر بن میمون متهم است، ابن حبان گفت: موضوعات را از طریق اثبات روایت كرده، پس درست نیست كه از او روایت شود. [↑](#footnote-ref-360)
361. - عبید الله بن موسى عبسی كوفی. ذهبی در میزان الاعتدال: 3/16 گفته: شیخ بخاری، خودش معتبر است اما شیعه‌ی محترق است، در سال 213 فوت كرده است. [↑](#footnote-ref-361)
362. - در موضوعات: 1/383. [↑](#footnote-ref-362)
363. - حدیث از عائشه ل در: البخاری 4/141 كتاب الجهاد والسیر، باب ما قیل في درع النبی..) و نص آن این است كه پیامبر در حالی فوت کرد که زره اش را نزد یک یهودی در مقابل سی وسق از جو به رهن گذاشته بود، با توجه به اختلاف الفاظ در: بخاری 6/15 (كتاب الـمغازی، باب حدثنا قبیصة). وجاء الحديث بمعناه ومع اختلاف في الألفاظ عن ابن عباس وأنس وأسماء بنت يزيد : سنن ترمذی: 2/344 (كتاب البیوع، باب ما جاء في الرخصة فی الشراء إلى أجل). سنن النسائی: 7/267 (كتاب البیوع، باب مبایعة أهل الكتاب)، سنن ابن ماجه: 2/815 (كتاب الرهون، باب حدثنا أبو بكر بن أبی شیبة)، المسند (ط. المعارف) الأرقام 2109، 2724، 2743، 3409، (ط. الحلبی) 3/102، 6/453، 457 . [↑](#footnote-ref-363)
364. حدیث از ابی هریره در: بخاری 4/12 (كتاب الوصایا، باب نفقة القیم للوقف)، مسلم 3/1382 (كتاب الجهاد والسیر، باب قول النبی : لا نورث...)، سنن أبی داود 3/198 (كتاب الخراج والإمارة والفیء، باب في صفایا رسول الله من الأموال)، الـموطأ 2/993 (كتاب الكلام، باب ما جاء في تركة النبی ، الـمسند (ط. المعارف) 13/25-26، 17/53 (ط. الحلبی) 2/464 . [↑](#footnote-ref-364)
365. - در كتاب‌های حدیث صحیح و موضوع این حدیث موضوع را به این صورت ندیده‌ام، و در كتاب‌های احادیث موضوع چند حدیث ذكر شده كه بیانگر برادر خواندگی علی با پیامبر می باشد، از جمله آنچه چند صفحه قبل با الفاظی متفاوت از شیخ الإسلام ابن تیمیه نقل كردیم. [↑](#footnote-ref-365)
366. - هيثمی در مجمع الزوائد: 9/111-112 حديثي از ابن عباس در مورد عقد برادري پيامبر و علي ذكر می‌كند سپس می‌گويد: طبرانی در الكبير و الأوسط: آن را روايت كرده، و حامد بن آدم مروزی كه كذّاب است در سلسله‌ی راويان آن وجود دارد سپس حديث ديگر از جابر نقل مي‌كند و می‌گويد: طبرانی در الأوسط آن را روايت كرده است، و أشعث بن عم حسن بن صالح كه ضعيف است و ما آن را نمی‌شناسيم در سلسله‌ی راويان آن وجود دارد، و در «مناقب جماعة من الصحابة » حديثی در مورد عقد برادری ميان اصحاب آمده است. سپس حديث سومی از أبی أمامة روايت می‌كند و گفته است: «طبرانی آن را از طريق بشر بن عون كه ضعيف است روايت نموده است». [↑](#footnote-ref-366)
367. - در حدیث بخاری 5/69 (كتاب مناقب الأنصار، باب كيف آخى النبي بين الأصحاب) آمده: و عبد الرحمن بن عوف گفت: بعد از اینكه وارد شهر مدینه شدیم، پیامبر مرا با سعد بن ربیع به عنوان برادر قرار داد. و در «سیرة ابن هشام: 2/150-153، زاد الـمعاد: 3/63-65، نیز این روایت را نگاه كن. [↑](#footnote-ref-367)
368. - تفسیر طبری (چاپ المعارف) 8/272 . [↑](#footnote-ref-368)
369. - مقالات الإسلاميين: 1/156. [↑](#footnote-ref-369)
370. - این عبارت در كتاب "مناقب الشافعي" نوشته‌ی أبو بكر أحمد بن حسین بیهقی، به تحقیق أستاذ سید أحمد صقر (چاپ دار التراث، القاهرة، 1391/ 1971) 1/434 آمده و بعد از آن چنین بیان شده: «كسانی كه اختلاف داشته اند تنها در مورد علی و عثمان اختلاف نموده اند: بعضی علی را بر عثمان و بعضی نیز عثمان را بر علی تفضیل می‌دهند، ولی ما هیچ كدام از أصحاب رسول را نسبت به كارهایشان خطاكار معرفی نمی كنیم». [↑](#footnote-ref-370)
371. - حدیث از ابن عمر ب همراه با اختلافی در ألفاظ – در: بخاری 5/4 (كتاب فضائل أصحاب النبي ، باب مناقب الـمهاجرين وفضلهم، باب فضل أبي بكر) آمده و لفظ آن بدین سان است: «ما در زمان پیامبر بعضی از اصحاب را بر بعضی دیگر برتری می‌دادیم، ابوبكر سپس عمر بن خطاب سپس عثمان بن عفان را یكی پس از دیگری تفضیل می‌دادیم»، 5/14-15 (كتاب فضائل أصحاب النبي، باب مناقب عثمان)، سنن أبی داود 4/287 (كتاب السنة، باب في التفضيل) از دو طریق كه در یكی از آنها این جمله هم اضافه شده است: «سپس برتری دادن میان أصحاب پیامبر را ترک می كردیم و هیچ كدام را بر دیگری برتری نمی‌دادیم، كتاب فضائل الصحابة، الأرقام 53-58، 61-63، 401، مجمع الزوائد 9/58، المسند (چاپ المعارف) الأرقام 4626، 4797. [↑](#footnote-ref-371)
372. - أبو عبد الرحمن گفت: شيخ احمد ميرين بلوچي حديث طائر را تخريج كرده و امام نسائي در تحقيق بر كتاب خصائص أمير المؤمنين عليّ بن أبی طالب روش او را پیروی كرده است، و به خاطر ارزشمند بودن آن تخریجش را برای دانشجویان ذكر می‌كنم تا از آن بهره‌مند شوند:

     شیخ بلوشی می‌گوید: برای این حدیث كه از أنس گزارش شده سی طریق وجود دارد-

     نخست: طریق سدی از أنس.

     ترمذی در الـمناقب (5: 300) و أبو یعلى چنانكه در «المقصد العلی» آمده (ق 2/123) و ابن عدی در «الكامل (2/3/69) وابن المغازلی در «مناقب علی (171) وابن عساكر (12: 124، 125) و ابن جوزی در «العلل الـمتناهیة (1: 226) و خوارزمی در «الـمناقب» (59)آن را تخریج كرده‌اند. و ابن عساكر گفته‌ی دارقطنی را «الـمسند» نقل كرده كه: عیسى بن عمر سدی به تنهایی آن را گزارش داده است. می‌گویم: بلكه حارث بن نبهان از سدی نزد ابن عساكر او را پیروی كرده است، و همچنانكه در «التقریب» آمده حارث متروک است.

     دوم: طریق حماد بن مختار از عبد الملک بن عمیر از انس.

     طبرانی در «الكبیر: 1/226 و ابن الـمغازلی: 171، و ابن عساكر: 12: 125، و ابن الجوزی در «العلل (1: 228) و ابن المؤید جوینی در فرائد السمطین: 1: 209، و حماد بن مختار این را تخریج كرده‌اند، ابن الجوزی از ابن عدی در مورد حماد چنین نقل می كند: «شیعه ای مجهول است». و ذهبی در « المغنی گفته است: (1: 83) «او را نمی شناسم».

     سوم: از جعفر بن سلیمان از عبد الله بن مثنى از عبد الله بن أنس از انس.

     أبو یعلى در «الـمسند» همچنانكه در «الـمطالب العالیة» آمده (ق 556) و ابن عدی (ق 2/32) و ابن المغازلی: 172 و ابن عساكر: 12: 122، آن را تخریج كرده اند و جعفر بن سلمیان چنانكه در الـمیزان: 1: 408، آمده هر چند كه فردی معتبر است اما از افراط گرایان روافض می‌باشد، و به علت قوت بدعت و غلو روایت او قبول شدنی نیست. وعبد الله بن مثنى در التقریب در مورد او چنین گفته: «صدوق است اما اشتباهات فراوانی از او سر می‌زند.

     چهارم: أبو هندی از أنس.

     ابن شاذان در جزئی از مشیخه‌ی خویش (ق102) و خطیب در تاریخ بغداد: 3: 171 و ابن مغازلی: 166 و ابن عساكر: 12: 124، و ابن الجوزی در العلل: 1: 227، ان را تخریج كرده است. و خطیب در مورد أبو الهندی گفته است: «مجهول می‌باشد و نام او غیر معروف است» و ذهبی نیز در الـمیزان: آن را گفته است (4: 583).

     پنجم: از إسماعیل بن سَلْمان – به سكون لام – الأزرق از انس.

     امام بخاری در التاریخ الكبیر: 1: 358) و بزار در مختصر زوائد مسنده: (ق363) و ابن المغازلی: (161) و خوارزمی (65) آن را تخریج كرده است. و ابن نمیر و نسائی در مورد إسماعیل أزرق گفته اند: متروك است، و أبو حاتم و دارقطنی گفته اند: ضعیف است، و ابن معین گفته: چیزی نیست. به الـمیزان: 1: 232، مراجعه شود.

     ششم: از عثمان الطویل از انس.

     بخاری در [التاریخ الكبیر: 2: 3، و ابن المغازلی: 162 و ابن عساكر: 12: 123]، آن را تخریج كرده‌اند وعثمان الطویل مجهول الحال است و چنانكه در اللسان: (4:159 ) آمده به جز ابن حبان هیچ كس دیگر او را تأیید نكرده است و گفته است: «چه بسا اشتباه كرده باشد» و به خاطر اینكه فردی سهل انگار می‌باشد تأییدات او معتبر نمی‌باشد. و چنانكه بخاری بیان داشته معروف نیست كه عثمان از انس شنیده باشد.

     هفتم: از محمد بن عیاض از یحیى بن حسان از سلیمان بن بلال، از یحیى بن سعید از انس.

     طبرانی در الأوسط: (ق 2/109) و ابن یونس در «تاریخ مصر» چنانكه در «اللسان (5: 58) آمده و حاكم: 3: 130، آن را تخریج كرده‌اند و حاكم گفته است: «صحیح على شرط الشیخین» و ذهبی در مورد آن چنین گفته:«ابن عیاض را نمی‌شناسم» و حافظ در اللسان: 5: 58، گفته: «مجهول است».

     هشتم: از إسماعیل بن سلیمان رازی از عبد الملك بن أبی سلیمان از عطاء از او.

     طبرانی در «الأوسط همچنانكه در مجمع البحرین: 3: 340، آمده و خطیب در تاریخ خود (9: 36) و ابن عساكر: 12: 125، و ابن جوزی در العلل: 1: 227، آن را تخریج كرده اند. و إسماعیل بن سلیمان برادر إسحاق بن سلیمان است. ذهبی «المغنی» گفته: (1: 82) «افراد زیادی او را تضعیف كرده‌اند، عقیلی گفت: وهم بر احادیث او غلبه كرده است».

     نهم: از مسلم بن كیسان از انس.

     خطیب در الـموضح: 2: 398 و ابن الـمغازلی (168) و ابن الجوزی در العلل: 1: 232، و ابن عساكر (12: 123، 125) آن را تخریج كرده اند. و فلاس در مورد مسلم گفته: متروك الحدیث است، و ابن معین گفته: معتبر نیست، و بخاری گفته: در مورد او سخنانی گفته شده. المیزان (4: 106).

     دهم: از إبراهیم بن باب از ثابت بنانی از انس.

     عقیلی (1:46) و حاكم (3: 131) و إبراهیم بن باب كه بصری است آن را تخریج كرده‌اند ، ذهبی در الـمغنی: 1: 10، در مورد او گفته است: «ضعیف است».

     یازدهم: از بشر بن حسین، از زبیر بن عدی از انس.

     أبو نعیم در أخبار أصبهان: 1: 232 وابن المغازلی در مناقب علی: 163، و ابن عساكر: 12: 124، ابن المؤید جوینی در فرائد السمطین: 1: 212، آن را تخریج كرده اند. و بخاری در مورد بشر بن حسین گفته: «باید در مورد او تحقیق شود، زیرا در مورد او سخنانی موجود است» و أبو حاتم گفت: بر زبیر دروغ می‌گوید. التاریخ الكبیر: 2: 17، الجرح و التعدیل: 2: 355.

     دوازدهم: از عبد الله بن محمد بن عمارة از مالك از إسحاق بن عبد الله از انس.

     أبو نعیم در الحلیة: 6: 339، ابن الجوزی در العلل: 1: 225، آن را تخریج كرده و ذهبی در الـمیزان: 2: 489، در مورد ابن عمارة گفته: «گمنام است نه تأیید شده و نه تضعیف» و حافظ در اللسان: 3: 336: در شرح حال او گفته: دارقطنی در «الغرائب» از مالك از إسحاق بن عبد الله از أنس حدیث الطیر را گزارش داده است و او فردی منكر است.

     سیزدهم: از أبی مكیس دینار از انس.

     سهمی در تاریخ جرجان: ص169، خطیب: 8: 382 و ابن جوزی در العلل: 1: 229، آن را تخریج كرده اند. و ذهبی در الـمغنی: 1: 224، در مورد أبو مكیس گفته: ساقط است. ابن حبان گفت: «روایات موضوع را از انس روایت می كند».

     چهاردهم: از یغنم بن سالم از انس.

     ابن المغازلی: 164: 171، آن را تخریج كرده. ابن حبان در الـمجروحین: 3: 145، در مورد یغنم گفته: «شیخی است كه بر أنس بن مالک حدیث را وضع می‌كند» و ذهبی در الـمغنی: 2: 760، می‌گوید: ـ هلاک شده است».

     پانزدهم: از علی بن حسن از خلید بن دعلج، از قتاده از انس.

     ابن المغازلی: 169 و ابن عساكر: 12: 123، آن را تخریج كرده‌اند. و علی بن حسن همان سامی است كه ذهبی در الـمیزان: 3: 120، در مورد او گفته: «او از شمار متروكین [ترك شده‌ها] می‌باشد». و ابن معین و امام أحمد هر دو خلید بن دعلج را ضعیف معرفی كرده‌اند، و نسائی در مورد او گفته: معتبر نیست، و أبو حاتم گفته: در حدیث محكم و قوی نیست، أحادیث منكری را از قتادة نقل كرده است. التهذیب: 3: 158.

     شانزدهم: از خالد بن عبید از انس.

     ابن المغازلی: 173 و ابن جوزی در العلل: 1: 229، آن را تخریج كرده‌اند. و امام بخاری در مورد خالد گفته: حدیث او مشكل دارد و حاكم گفته: احادیث موضوع را از انس گزارش داده است. الـمیزان: 1: 634.

     هفدهم: از عبدالله بن زیاد أبی علاء از علی بن زید از سعید بن المسیب از انس.

     ابن عساكر: 12: 123، آن را تخریج كرده بخاری در التاریخ: 5:95، در مورد عبد الله بن زیاد گفته: «احادیث او منكر است» و علی بن زید همان ابن جدعان است كه حافظ در مورد او گفته: «ضعیف است».

     هیجدهم: از میمون أبی خلف از انس .

     بخاری در التاریخ الكبیر: 1: 358 و عقیلی: 4: 189 و ابن عساكر: 12: 123، 124، آن را تخریج كرده‌اند. و میمون أبو خلف همان ابن جابر است، و أبو زرعة در مورد او گفته: متروك (رها شده) است، و عقیلی گفت: حدیث او صحیح نیست. لسان المیزان: 6: 140.

     نوزدهم: از عبد الله بن میمون از جعفر بن محمد –الصادق- از پدرش از انس.

     أبو الشیخ در طبقات الـمحدثین: ق223 و ابن جوزی در العلل: 1: 232، آن را تخریج كرده‌اند. و عبد الله بن میمون همان قداح است، كه حافظ در مورد او گفته است: «احادیث او منكر و متروک (رها شده) است».

     بیستم: از محمد بن زكریا بن دُوید از حمید الطویل از انس.

     ابن المغازلی: 156، آن را تخریج كرده است، و ذهبی در المیزان: 3: 549، در مورد محمد بن زكریا گفته: «از حمید الطویل خبر باطل روایت کرده است. و علی بن صدقة جوهری را كه از او روایت می‌كند نمی‌شناسم» می‌گویم: و او همان راوی طیر از او است.

     بیست و یكم: از حسن بن عبد الله ثقفی از نافع از انس.

     ابن المغازلی: 167، آن را تخریج كرده است. و ذهبی در الـمیزان: 1: 501، در مورد حسن ثقفی گفته: «احادیث او منكر است» و نافع همان ابن هرمز است و او مردی ضعیف می‌باشد.

     بیست و دوم: از محمد بن سلیم از انس.

     ابن عساكر: 12: 124، آن را تخریج كرده ، و محمد بن سلیم مجهول است. حافظ در اللسان: 5: 192، در مورد او گفته: «او را نمی شناسم».

     بیست و سوم: از عبد الله بن مثنى از ثمامه از انس .

     ابن عساكر: 12: 122، و ابن جوزی در العلل: 1: 231. و در سند ابن عساكر «عبد السلام بن راشد» وجود دارد. ذهبی در الـمغنی: 1: 394، در مورد او گفته: «مشخص نیست كه او چه كسی باشد» و در سند ابن جوزی، عباس بن بكّار وجود دارد و ذهبی در الـمغنی: 1: 328، در مورد او گفته: «دارقطنی او را تكذیب كرده است».

     بیست و چهارم: از أبی النضر سالم مولى عمر بن عبید الله از انس.

     ابن جوزی در العلل: 1: 230، آن را تخریج كرده و أحمد بن سعید بن فرقد در إسناد او وجود دارد و ذهبی در الـمیزان: 1: 100، در مورد او گفته: «به اسناد صحیحین حدیث طیر را روایت كرده و او به وضع آن متهم است».

     بیست و پنجم: از مفضل بن صالح از حسن بن حكم از انس.

     ابن جوزی: 1: 231، آن را تخریج كرده، و بخاری و أبو حاتم در مورد مفضل گفته‌اند: احادیث او منكر است، و ابن حبان گفته: مقلوبات را از افراد معتبر نقل می‌كند پس واجب است كه به او استدلال نشود. التهذیب: 10: 271.

     بیست و ششم: حماد از إبراهیم نخعی از انس.

     ابن الأثیر در أسد الغابة: 4: 30 و در سند ایشان محمد بن إسحاق بن إبراهیم أهوازی وجود دارد و ایشان متهم به وضع است الـمیزان: 3: 478.

     بیست و هفتم: از عبد الملک بن أبی سلیمان از انس.

     بخاری در التاریخ: 2: 3 و أبو حسین نرسی در جزئی از حدیث أبی محمد (ق136) و ابن المغازلی: 157، آن را تخریج كرده‌اند و إسناد آن منطقع است، امام بخاری گفته: روایت عبد الملك بن أبی‌سلیمان از أنس روایاتی مرسل است. و أبو حاتم نیز چنین گفته است. الـمراسیل: ص132.

     بیست هشتم: از یحیى بن أبی كثیر از انس.

     طبرانی در «الأوسط» چنانكه در مجمع البحرین: 3: 340، آمده آن را تخریج كرده. و یحیى تدلیس می‌كند و از أنس نشنیده است. الـمیزان : 4: 402.

     بیست و نهم: از خالد بن عبید أبی عصام از انس.

     ابن عدی: 3: 896، آن را تخریج كرده. و حافظ در مورد خالد گفته: «متروک (رها شده) است».

     سی‌ام: از عمر بن عبد الله بن یعلى بن مرة از پدرش از جدش از أنس.

     خطیب: 11: 376، ابن جوزی در العلل: 1:230، آن را تخریج كرده‌اند. و أحمد و نسائی هر دو عمر بن عبد الله را ضعیف معرفی كرده‌اند، و بخاری گفته: در مورد او سخنانی گفته‌اند، و دارقطنی گفته: متروک (رها شده) است. الـمیزان: 3: 211، ذهبی در الـمیزان: 2: 528، در مورد عبد الله بن یعلى گفته است: «بسیاری او را تضعیف كرده اند» بخاری گفته: در او نظر است.

     این بعضی از آن طرقی بود كه به أنس وصل می‌شود و توانستم آن را جمع آوری كنم، هر چند كه بنا به آنچه حافظ ابن كثیر در البدایة والنهایة ط ( 7: 353 ) ذكر كرده كمتر از یك سوم طرق حدیث از انس را ذكر نموده‌ام، از ذهبی روایت شده كه ایشان یك جزء از طرق این حدیث را تدلیس نموده و گفت: «تعداد كسانی كه از انس روایت می‌كنند به نود و اندی رسیده است، قریب ترین آن طرق احادیثی غریب و ضعیف هستند، و فرومایه‌ترین آنها طریق‌هایی گوناگون می باشند، و اغلب آنها طرقی ضعیف هستند» سپس نام آنهایی كه از انس روایت كرده‌اند به ترتیب ذكر می‌كند.

     و باز از حدیث سفینه، و ابن عباس و علی، و یعلى بن مرة روایت شده است.

     و برای حدیث سفینه سه طریق وجود دارد:

     نخست: از مطیر أبی خالد از ثابت بجلی از او.

     أبو یعلى در «الـمسند» چنانكه در الـمطالب العالیة: ق556، آمده، و ابن عساكر: 12: 126 و ابن المؤید در فرائد السمطین: 1: 214، آن را تخریج كرده‌اند و أبو حاتم در مورد مطیر گفته: متروک (رها شده) است، و أبو زرعه گفت: ضعیف است. الجرح والتعدیل: 8: 394.

     دوم: از بریده بن سفیان از او.

     بزار چنانكه در مختصر زوائد مسنده: ق263، آمده و ابن المغازلی: 175، ابن عساكر: 12: 126، آن را تخریج كرده اند. و دارقطنی در مورد بریدة بن سفیان گفته: متروک است. المغنی: 1: 102.

     سوم: از سلیمان بن قَرْم، از فطر بن خلیفة از عبد الرحمن بن أبی نُعیم از او.

     در الـمجروحین: 1: 332، آمده: «رافضی و افراط‌گر است و اخبار را منقلب می‌كند» و ابن حجر گفت: «حافظه‌ی بدی دارد» و ذهبی در الـمغنی: 2: 516، در مورد فطر بن خلیفة گفته: «شیعه است».

     و از حدیث ابن عباس.

     عقیلی: 4: 82-83، طبرانی در الكبیر: 10: 343، ابن عدی: 3: 859، ابن المغازلی: 164، ابن عساكر: 12: 122، خوارزمی در «المناقب» (50) از طریق محمد بن شعیب از داود بن علی بن عبد الله بن عباس، از پدرش از جدش آن را تخریج كرده است. و حافظ در اللسان: 5: 199، در مورد محمد بن شعیب گفته: «مجهول و گمنام است» و سلیمان بن قرم باز در این سند وجود دارد كه قبلا در مورد او سخن راندیم، و هیثمی در الـمجمع: 9: 126، از طبرانی روایت می‌كند كه گفته: محمد بن شعیب در آن سند وجود دارد در الـمجمع والـمعجم: به طور اشتباه سعید آمده است، سعید شیخی است كه سلیمان بن قرم از او روایت می‌كند و من او را نمی‌شناسم، بقیه‌ی رجال را تأیید كرده و در آن ضعف موجود است. أ.هـ..

     و از حدیث علی بن ابی طالب.

     ابن عساكر: 12: 122، از طریق عیسى بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن أبی‌طالب از پدرش از جدش از علی آن را تخریج كرده. و دارقطنی در مورد عیسى بن عبد الله گفته: «متروك است» چنانكه در «التمغنی» آمده است (2: 498).

     و حدیث یعلى بن مره در طریق سی‌ام از أنس و از او در مورد آن سخن راندیم.

     حافظ ابن كثیر در البدایة والنهایة: 7: 354، گفته: «از حدیث یعلى ابن مرة روایت شده و إسناد به سوی او نا مشخص است، و از حدیث حبشی بن جنادة نیز روایت شده و باز صحیح نیست، و از حدیث أبی رافع شبیه آن روایت شده و صحیح نیست».

     و حدیث طیر با وجود اینكه با سندی ضعیف گزارش شده اما با الفاظی متفاوت و متضاد روایت شده، از سه طریق اضطراب در آن مشاهده می شود:

     نخست: اختلاف در نوع پرنده، أبی یعلى، و ابن عدی از أنس روایت كرده اند كه آن پرنده «كبک» بوده است و خطیب از او -منظورم از انس است- و ابن عساكر از علی روایت كرده اند كه آن پرنده «حُباری» بوده است و ابن المغازلی از أنس روایت كرده كه آن پرنده «یعاقیب» بوده و باز ابن المغازلی از انس روایت كرده كه آن پرنده «مرغ آتشی» بوده و عساكر در روایتی بیان داشته كه آن پرنده «مرغ خانگی» بوده است.

     دوم: اختلاف در تعداد پرندگان، در بعضی روایتها آمده كه آن یک پرنده یا یك مرغ خانگی یا یك مرغ آتشی بوده، و در بعضی روایت‌ها به صورت جمع «أطیار= پرنده‌ها» و «طوائر = پرنده‌ها» و «نحامات= مرغ‌های آتشی» آمده است.

     سوم: اختلاف در مورد كسانی كه پرنده را به عنوان هدیه برای پیامبر آوردند، در روایت عقیلی و طبرانی آن زن «أم أیمن» و در روایت ابن عساكر و ابن المغازلی «زنی از أنصار» بوده است، گزارش شده و أم أیمن أنصاری نیست.

     و اضطراب در متن به صحت و حسن بودن حدیث ضربه وارد می‌كند. و جمهور أئمه‌ی حدیث این حدیث را ضعیف معرفی كرده‌اند و بعضی آن را حسن دانسته‌اند و اینک توضیح آن:

     عقیلی در الضعفاء: 1: 46، گفته: روایت در این باب ضعیف است و روایت ثابتی در این باب نمی‌یابیم و محمد بن إسماعیل بخاری در این باب چنین گفته است.

     بزار گفته: «از راه‌های زیادی این حدیث از انس روایت شده و تمام كسانی كه از او روایت كرده‌اند قوی نیستند».

     أبو بكر بن أبی‌داود (ت316) در رد این حدیث و إنكار آن مبالغه كرده است ، همچنانكه در سیر الأعلام: 13: 232، آمده است.

     و أبو یعلى خلیلی: ت446، در الإرشاد: ق82، گفته: «افراد معتبر حدیث طیر را روایت نكرده‌اند. بلكه افراد ضعیف همچون إسماعیل بن سلیمان أزرق و امثال آنها آن را گزارش داده اند، و جمیع أئمه‌ی حدیث آن را رد كرده‌اند».

     و ابن جوزی در العلل: 1: 233، از محمد بن طاهر مقدسی (ت507) اینگونه قول او را نقل می كند: «تمامی طرق حدیث طیر باطل و معلول می‌باشند».

     و از حافظ محمد بن ناصر سلامی (ت550) روایت شده كه گفته: «حدیثی موضوع است، از جانب افراد غیر معتبر أهل كوفه از مشاهیر و مجاهیل از أنس و دیگران روایت شده». الـمنتظم: 7: 275.

     ابن جوزی (ت597) در العلل: 1: 233، از شانزده طریق آن را گزارش داده و علت هر كدام را بیان داشته و گفته: «ابن مردویه از بیست طریق آن را ذكر كرده كه تمام آنها مورد طعنه قرار گرفته‌اند».

     و شیخ الإسلام ابن تیمیه (ت728) می‌گوید: «حدیث طائر از دروغ‌های موضوع نزد أهل‌علم و آگاه به حقائق نقل می‌باشد». [منهاج السنة: 4: 99].

     و حافظ ذهبی (ت748) در سیر أعلام النبلاء: 13: 233، می‌گوید: «و حدیث طیر با وجود اینكه حدیثی ضعیف می‌باشد، اما از طرق زیادی روایت شده، و آن را در یك جزء مخصوص ذكر كرده كه آن جزء باقی نمانده».

     و چنانكه در البدایة والنهایة: 7: 354، آمده أبوبكر باقلانی (ت403) از جمله كسانی است كه آن روایت را ضعیف معرفی كرده و در رد و تضعیف آن از نظر متن و سند مجلد بزرگی نوشته است.

     و حافظ ابن كثیر در البدایة والنهایة: 7: 351، 354، گفته است: مردم در مورد این حدیث تصنیفاتی را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند و این حدیث طرق متعددی دارد و هر كدام از آنها اشكالاتی دارد سپس بعضی از آن طرق را ذكر می‌كند و می‌گوید: در كل هر چند كه طرق این حدیث متعدد می‌باشد اما این حدیث از نظر صحت اشكلاتی دارد.

     و كمال الدین دمیری (ت808) در حیاة الحیوان: 2: 240، می‌گوید: طبرانی، أبو یعلى و بزار حدیث طیر را از طریق‌های متعددی روایت كرده اند كه تمام آنها ضعیف می‌باشند و حاكم آن را صحیح دانسته، و این حدیث از أحادیث «الـمستدركة على الـمستدرك» می‌باشد.

     و شوكانی در الفوائد الـمجموعة: ص382، از مجد محمد بن یعقوب فیروزآبادی (ت817) در «الـمختصر» در مورد این حدیث چنین بیان داشته: «این حدیث از طریق‌های بسیاری روایت شده كه تمام آنها ضعیف هستند».

     و شیخ محمد ناصرالدین ألبانی نیز در كتاب مشكاة الـمصابیح: 3: 245، در تعلیقاتی بر قول ترمذی: كه در مورد آن گفته: «این حدیث غریب است» چنین بیان داشته: «یعنی این حدیث ضعیف است».

     و از جمله كسانی كه حدیث پرنده را قوی دانسته‌اند:

     ابن شاهین (ت385) در آنچه ابن عساكر در تاریخ دمشق: 12: 123، از او نقل می‌كند كه او از طریق صالح بن عبد الكبیر، از عبد الله بن زیاد أبی علاء، از علی بن زید، از سعید بن المسیب، از أنس، حدیث را تخریج نموده و گفته: و عبد القدوس بن محمد از عمویش صالح بن عبد الكبیر به تنهایی این حدیث را روایت كرده، فكر نمی‌كنم كسی دیگر این حدیث را روایت كرده باشد، و این حدیث حسن است.

     می‌گویم: این تحسین جای اشكال است، زیرا صالح بن عبد الكبیر بن شعیب مجهول و گمنام است، و چنانكه در الـمیزان: 2: 298، آمده غیر از خواهر زاده اش عبد القدوس بن محمد هیچ كس دیگری از او روایت نكرده است. و بخاری در التاریخ الكبیر: 5: 95، در مورد عبد الله بن زیاد أبو علاء گفته: «احادیث او منكر است». و علی بن زید همان ابن جدعان است كه أحمد در مورد او گفته: ضعیف است، و ابن معین گفته: چیزی نیست، و امام بخاری و أبو حاتم گفته‌اند: به او استدلال نمی‌شود. المیزان: 3: 128.

     و چنانكه در طریق قبلی از انس بیان داشتیم حاكم در «الـمستدرك» بر شرط شیخین آن را صحیح معرفی نموده، و گفته: «گروهی قریب به سی نفر از اصحابش آن را از انس روایت كرده، سپس روایت از علی، و أبی سعید خدری، و سفینه را صحیح معرفی كرده است». و حافظ ذهبی بر این قول حاكم (آن را از انس روایت كرده) بهترین تعلیق را نوشته است: آنها را به معتبرینی وصل كن كه صحیح باشد به آنها اسناد شود: و در مورد قول دوم حاكم: «روایت از علی، و أبی سعید الخدری، و سفینه را صحیح معرفی كرده است» گفته: نه به خدا هیچ كدام از آنها صحیح نیستند: البدایة و النهایة: 7: 35.

     حافظ ذهبی در السیر: 17: 168، تذكرة الحفاظ: 3: 1042، از أبی نعیم الحداد از حسن بن أحمد سمرقندی حافظ، از أبا عبد رحمن شاذیاخی حاكم نقل می‌كند كه گفته: «در مجلس سید أبی‌الحسن نشسته بودیم، از أبو عبدالله حاكم در مورد حدیث طیر سؤال شد؟ گفت: صحیح نیست و اگر صحیح می‌بود هیچ كسی بعد از پیامبر از علی بزرگ‌تر نمی‌بود» سپس ذهبی گفته: «این سخنی قوی است، پس چرا ایشان حدیث طیر را در (الـمستدرک» تخریج كرده است؟!! مثل اینكه اجتهادات ایشان با هم تفاوت دارند».

     و قول حافظ ابن حجر نیز در مورد آن حدیث متفاوت است. در لسان الـمیزان: 3: 336، گفته: «آن روایتی منكر است» و در «الأجوبة عن أحادیث وقعت في مصابیح السنة ووصفت بالوضع» در ضمیمه‌ی پایانی مشكاة الـمصابیح: 3: 313، آن را حسن معرفی كرده است. گفت: «مسلم احادیث سدی إسماعیل بن عبدالرحمن را تخریج نموده است، و جماعتی از جمله شعبه و سفیان و یحیى القطان او را تأیید كرده‌اند». می‌گویم: در «الخصائص» كه در شماره: (10) از آن بحث كردیم به روایت ترمذی و نسائی اشاره می‌كند و در آنجا بیان كرد كه سدی موصوف به افراط‌گرائی در تشیع می‌باشد، و افراط‌گر هر چند كه معتبر باشد چنانكه حافظ او را تأیید كرده است در چیزی كه بدعتِ او را تقویت می‌كند روایتش پذیرفته نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-372)
373. - ابن كثیر در تفسیر این آیه‌ها گفته است: و بسیاری از مفسرین گفته‌اند كه این آیات در مورد ابوبكر نازل شده، حتی بعضی از آنها در این باره اجماع مفسرین را بر این مسئله بیان داشته‌اند. [↑](#footnote-ref-373)
374. - حدیث از عائشه ل روایت شده و در: بخاری 5/58-61 (این عبارتها در ص58) (كتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبي وأصحابه إلى الـمدينة) آمده است. و در: سیرة ابن هشام 2/11-13. و در تعلیق محققین نیز آن را نگاه كن: «و اسم ابن دغنة: مالک است. و قسطلانی به فتحه‌ی دال و كسر غین و فتح نون مخففه خوانده است، و به ضم دال و نون به صورت مشدد نیز خوانده می‌شود». [↑](#footnote-ref-374)
375. - حدیث از مسور بن مخرمه و مروان روایت شده كه هر دو رفیق او بودند. در بخاری: 3/193-198 كتاب الشروط باب شروط جهاد. و این عبارت در ص194 مسند چاپ حلبی 4/323-326و 328-331 آمده است. ابن حجر در «فتح الباری 5/340» نگاشته: لات نام بت عروه بود، یعنی برو عورت مادرت لات را بمک. چون او فرار و بزدلی را به مسلمانان نسبت داد و در حدیث این نكته برداشت می‌شود كه جایز است نسبت به كسی كه سزاوار است الفاظ ركیک به كار برده شود. [↑](#footnote-ref-375)
376. - این حدیث با این معنی در الـمسند (چاپ المعارف) 1/180-181 (رقم 65) از ابن أبی‌ملیكة آمده كه ایشان گفته: بسیاری اوقات شلاق از دست ابوبكر می‌افتاد، روای می‌گوید: ایشان شتر را می‌خواباند و از شتر پایین می‌آمد و خود شلاقش را بر می‌داشت، خدمت او عرض می‌كردند: چرا امر نمی‌فرمودی تا آن را به شما پس بدهیم؟ می‌فرمود: دوست صمیمیم به من دستور داده كه هیچ چیزی را از مردم نخواهم. محقق /می‌گوید: «به خاطر وجود انقطاع در این حدیث سند آن ضعیف می‌باشد». و از تعدادی از اصحاب روایت شده كه پیامبر بدین كار دستور داده‌است. مسلم 2/721 (كتاب الزكاة، باب كراهة الـمسألة للناس)، الـمسند (چاپ حلبی) 5/181. [↑](#footnote-ref-376)
377. - حدیث با اختلافی كوچک در الفاظ از عمرو بن تغلب در: بخاری 2/10-11 (كتاب الجمعة، باب من قال في الخطبة بعد الثناء: أما بعد)، 9/156 (كتاب التوحید، باب قول الله تعالى: ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ١٩...﴾، الـمسند (چاپ حلبی) 5/69 آمده است. [↑](#footnote-ref-377)
378. - این حدیث از أنس بن مالک در: بخاری 4/94 (كتاب فرض الخمس باب ما كان النبي یعطی الـمؤلفة قلوبهم...)، مسلم: 2/733-734 (كتاب الزكاة، باب إعطاء المؤلفة قلوبهم على الإسلام...)، الـمسند (چاپ حلبی)3/165-166، 275 آمده است. [↑](#footnote-ref-378)
379. - این حدیث از عائشه ل به همین لفظ و به لفظ: «مَنْ أَحْدَثَ فِى أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» «هر كس در قانون ما چیز تازه‌ای انجام دهد كه در آن موجود نباشد آن كار مردود است» روایت شده است. بخاری: 3/69 (كتاب البیوع، باب النجش)، 3/184 (كتاب الصلح، باب إذا اصطلحوا على صلح جور فهو مردود)، 9/107 (كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب إذا اجتهد العامل أو الحاكم فأخطأ...)، مسلم: 3/1343-1344 (كتاب الأقضیة، باب نقض الأحكام الباطلة، ورد محدثات الأمور) سنن أبی داود: 4/280 (كتاب السنة، باب في لزوم السنة). و در سنن ابن ماجه و مسند أحمد نیز همین حدیث وجود دارد. [↑](#footnote-ref-379)
380. - اصحابی مانند زبیر و انس و ابی سعید خدری و ابی‌هریره حدیث را روایت کرده اند (صحیح بخاری کتاب علم، باب اثم من کذب علی النبی)، صحیح مسلم کتب زهد (4 / 2298 . 2299)، ابن ماجه و ترمذی و دارمی. و در مسند در موارد متعدد از جمله در چاپخانه المعارف شماره‌های 6486، 6888، 7006، و ابن جوزی در مقدمه‌ی كتاب الموضوعات خود در باره‌ی این حدیث گفته: حدود شصت و یک صحابه از رسول خدا روایت و من هم از آنها ذكر می‌كنم. شیخ گفت:‌ او را دیدم در غیر این نسخه از نود و هشت نفر روایت كرده از جمله ابوبكر صدیق . [↑](#footnote-ref-380)
381. - حدیث به روایت ابن عباس است، امام بخاری در کتاب فضائل صحابه باب مناقب عمر و امام مسلم در کتاب فضائل اصحاب باب فضائل عمر آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-381)
382. - یعنی بر هر مؤمنی امارت می‌کند. [↑](#footnote-ref-382)
383. - صحیح مسلم: 4/ 1873- 1874 (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن أبی‌طالب). [↑](#footnote-ref-383)
384. - قبلاً بر این حدیث تعلیقه نوشتم، و این روایت با الفاظ نزدیك به هم از روایت ترمذی از زید بن أرقم روایت شده. و ترمذی گفته: این حدیث حسن و غریب است. و ترمذی حدیث دیگری را (5/327-328) از جابر بن عبدالله با الفاظ نزدیک به هم روایت كرده است و گفته:‌ در این باب از أبی ذر و أبی سعید و زید بن أرقم و حذیفه بن أسید. این حدیث از این وجه غریب جسن است. و سعید بن سلیمان و چند نفری از اهل علم از زید بن حسن روایت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-384)
385. - این کتاب را در ضمن سزکین نیافتم، اما او (م1 ج1 ص424) کتاب فضائل الصحابة را آورده است. [↑](#footnote-ref-385)
386. - این حدیث از علی بن حسن از پدرش از پدر بزرگش در باب فضائل صحابه شماره: 2/ 693 ـ 694 با الفاظ نزدیک به هم روایت شده است، محقق در مورد حدیث می‌گوید: در سند علی بن جعفر بن محمد صادق وجود دارد که در میان مجروحین و عادلان ذکر نشده ولی بقیه راویان ثقه هستند. ذهبی در میزان الإعتدال: 3/117، در مورد آن راوی می‌گوید: هیچ کس او را تجریح یا تعدیل نکرده ولی حدیثش بسیار منکر است و ترمذی نه او را تصحیح كرده و نه تحسین، سپس این حدیث را ذكر كرده و در كتاب سیر أعلام النبلاء: 4/108، گفته: سند آن ضعیف است و متن آن منكر است و ترمذی آن را تخریج كرده (5/641) و گفته: این حدیثی است حسن و غریب و آن را نمی‌شناسیم جز از حدیث جعفر بن محمّد و دیدیم كه ذهبی معرفی كردن این روایت به حسن از جانب ترمذی را انكار كرده است. احمد شاكر در تعلیقه بر مسند (2/25) نوشته:‌ فقط در برخی از نسخه‌های ترمذی تحسین این حدیث ثابت است. و در التهذیب: 10/43، یادآور شده كه وقتی كه نصر بن علی این حدیث را روایت كرد، خلیفه‌ی وقت متوكل دستور داد هزار تازیانه به او بزنند. [↑](#footnote-ref-386)
387. . حدیث در کتاب فضائل، 2/ 693 . 694 (شماره: 1185) در روایت از عبدالله ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-387)
388. - فضائل الصحابة: گفت: علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی به من خبر داد كه گفت: برادرم موسی بن جعفر به من خبر داد...تا آخر روایت. قبل از چند صفحه گفته‌‌ی محقق «فضائل الصحابة» در تعلیقه بر این حدیث را نقل كردم. [↑](#footnote-ref-388)
389. - ابن الجوزی این روایت را انكار كرده كه به نام براء و زید بن أرقم ساخته شده است با وجود این كه در مورد الفاظ آن اختلاف دارندو و در مورد روایت اول گفته: ازدی گفته: اسحاق بن ابراهیم حدیث جعل می‌كرد. و در باره‌ی روایت دوّم گفته: او عدوی كذاب و دروغگوی حدیث‌ساز است كه شاید آن را از نحوی سرقت كرده باشد. و ابن عراق آن را كنانی در تنزیه الشریعة: 1/361حدیث را ذكر كرده، به آنچه در باره‌اش گفته مراجعه كن. [↑](#footnote-ref-389)
390. - روایت در الموضعات ابن قیم جوزی شماره: 1/ 385 با سند و لفظی دیگر ذکر شده است «هر کس بمیرد و در قلبش مقدار کمی عداوت و بغض به نسبت علی داشته باشد بر کیش یهودی یا نصرانی بمیرد». ابن جوزی می‌گوید: این حدیث موضوع است چون علی بن قرین در سند آن متهم است. عقیلی می‌گوید: این حدیث را وضع کرده. یحیی بن معین می‌گوید: دروغ گوی کثیفی است بغوی می‌گوید: دروغ گو بود.

     و اما حدیث اول را نیافتم، اما سیوطی در کتاب اللآلی المصنوعة 1/ 328 حدیث موضوع منسوب به جابر را آورده که نص آن از این قرار است: «علی خیر البشر فمن أبی فقد کفر». برای تفصیل بیشتر به کلام سیوطی در این مورد مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-390)
391. - بخاری در کتاب الصلح باب کلام رسول در مورد حسن بن علی و کتاب الـمناقب باب علامات النبوة، شماره: 5/ 26 و کتاب فضائل باب مناقب حسن و حسین شماره: 9/56ـ 57 و کتاب فتن باب کلام پیامبر در مورد حسن از ابی بکرة شماره: 3/186 حدیث را روایت کرده است و لفظ امام بخاری اینگونه است که «لعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین»، سنن ابی داود: 4/ 299-300 کتاب السنة باب ترک کلام در مورد فتنه، سنن ترمذی: 5/ 323 کتاب الـمناقب باب حدیث محمد بن بشار.

     سنن النسائی: 3/ 87ـ 88 کتاب الجمعه باب سخن گفتن امام بر منبر. [↑](#footnote-ref-391)
392. - ازارقه پیرو ابی راشد نافع بن ازرق بن قیس حنفی بکری وائلی هستند اهل بصره بوده، در ابتدا شاگرد ابن عباس بود سپس یکی از شورشیان مخالف عثمان شد و تا رسیدن به حروراء همراه علی بود. فردی ظالم و خون ریز است در سال 65 کشته شد. عثمان و علی و طلحه و زبیر را تکفیر می‌کرد، همانگونه كسانی را تكفیر می‌كنند كه همراه آنها نمی‌كنند، و نیز مرتكب گناه كبیره را كافر می‌دانند و معتقدند كه آنها برای همیشه در دوزخ می‌مانند، و سرزمین مخالفین را دار الكفر می‌دانستند. نگاه: لسان الـمیزان: 6/144-145، تاریخ الطبری: 5/528-565، 566-568، 613، 614، الأعلام: 8315-316، مقالات الاسلامیین: 1/157-162، الـملل والنحل: 1/109-110، الفرق بین الفرق ص(5052) التبصیر فی الدین: ص29-30، الفصل في الـملل والنحل: 5/25-53، الخطط للمقریزی: 2/354. [↑](#footnote-ref-392)
393. - نجدات یا نجدیه پیرو نجده بن عامر حنفی هستند در سال 36 به دنیا آمد و در سال 69 فوت کرد در ابتداء پیرو نافع بن ازرق بود سپس با او به مخالفت پرداخت و مذهب مستقلی تأسیس نمود در مدت خلافت عبدالله بن زبیر در بحرین به سر می‌برد. در آنجا به امیر المؤمنین معروف بود پنجاه سال آنجا بود تا کشته شد.

     همانگونه که اشعری می‌گوید: آنها مانند اکثر خوارج نمی‌گفتند که گناه کبیره موجب کفر می‌شود و حتی نمی‌گفتند که گناه کبیره موجب عذاب می‌گردد بلکه می‌گفتند اگر مرتکب گناه صغیره شد و بر آن پا فشاری کرد مشرک می‌شود.

     لسان الـمیزان: 6/148، شذرات الذهب: 1/76، الکامل لابن اثیر: 4/78-80، الاعلام: 8/ 324 ـ 325 ، مقالات الاسلامین: 1/ 156 ، 262 . 264، الفرق بین الفرق، الـملل والنحل: 1/ 110-112، التبصیر: ص 30 . 31، الخطط للمقریزی: 2/354. [↑](#footnote-ref-393)
394. - اباضیه پیرو عبدالله بن اباض مردی بود كه مؤرخین در مورد سیره او اختلاف دارند، بعضی می‌گویند: معاصر امیر معاویه بوده و تا دوران عبد الملک زنده مانده و در سال 86 فوت کرده است.

     اباضیه می‌گویند: همه اهل قبله غیر از آنها کافر هستند و دار آنها به جای دار الاسلام دار التوحید است، جز لشكرگاه پادشاه كه آنجا دار تجاوزگری است. و متفق هستند بر این كه گناه مرتكب گناه كبیره مانند كفران و ناسپاسی نعمت است نه كفر خارج شدن از دین. اباضیه تقسیم می‌شوند به دسته‌های حفصیه، حارثیه و یزیدیه. برای اطلاع بیشتر در باره‌ی عبدالله بن اباض و اباضیه به این منابع مراجعه كن: لسان الـمیزان: 3/248، الأعلام: 4/184-186، مقالت الاسلامین: 1/170-176، الـملل والنحل: 1/121-122، الفرق بین الفرق: ص61-65، التبصیر فی الدین: ص34-35، الفصل فی الـملل والنحل: 5/51، الخطط للـمقریزی: 2/355، الإباضیة في موكب التاریخ تألیف علی یحیی معمر (چاپ مكتبة وهبة 1384/1964)، الإباضیة في دائرة الـمعارف الإسلامیة اثر موتیلنسكی. [↑](#footnote-ref-394)
395. - تخریج این حدیث قبلا گذشته است. [↑](#footnote-ref-395)
396. - أبوعبدالرحمن گفته: امام نسائی رحمه الله در باره‌ی ویژگی‌‌های امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب در صفحه 61حدیثی شبیه این روایت كرده كه معنی آن چنین است: از علی بن علقمه روایت است كه از علی روایت می‌كرد كه وقتی وقتی این آیه نازل شد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ﴾ [المجادلة: 12]. كم «ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگوئی كنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید» رسول خدا . به علی فرمود: «به ایشان دستور ببده صدقه بدهند»، گفت: ای رسول خدا چقدر بدهند؟ گفت: یك دینار. گفت: نمی‌توانند یك دینار بدهند. فرمود: نصف دینار. گفت: نمی‌توانند. فرمود: پس چقدر می‌دهند. علی گفت: یك دانه جو. رسول خدا ای علی تو بسیار پارسا هستی، پس این آیه نازل شد: ﴿ءَأَشۡفَقۡتُمۡ أَن تُقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَٰتٖ﴾ [المجادلة: 13]. تا آخر آیه، یعنی: «آیا می‌ترسید كه پیشاپیش نجوای خود صدقه‌هائی را بدهید» علی می‌گفت: به وسیلة من حكم این آیه تخفیف یافت.

     و محقق شیخ بلوچی گفته: اسناد آن ضعیف است. بخاری در باره‌ی علی بن علقمه انماری گفته: حدیث او جای بحث است. و عقیلی و ابن جارود او را در میان افراد ضعیف ذكر كرده‌اند، و ابن حبان در كتاب الضعفاء در باه‌اش گفته: او دارای احادیث نكر است، به تنهایی احادیثی را از علی روایت كه شباهتی به حدیث او ندارد. و نیز او را در ثقات خود ذكر كرده است. همچنین ذهبی در الضعفاء او را ذكر كرده، و ابن حجر هم گفته: مقبول افراد معتمد است(5/163)، الـمجروحین: 7/365، التقریب: ص247.

     و ابن ابی شیبه در مصنف خود (12/81) و عبد بن حمید (90) و ترمذی (4/80) و بزار (ق60/1) و ابن جریر در تفسیرش (28/21) و ابن حبان(544-الموارد) و عقیلی (3/243) و أبو یعلی (1/322) این روایت را استخراج كرده‌اند. همچنین ابن عدی (5/1847) از طریق شریك و هر دو از طریق عثمان بن مغیره آن را روایت كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-396)
397. - ابن کثیر در تأویل آیه می‌فرماید: ابن ابی‌نجیح از مجاهد روایت کرده که صحابه‌ی کرام قبل از اینکه صدقه بپردازند از نجوی با رسول اکرم منع شدند تنها علی با ایشان نجوی کرد در مقابل نجوی یک دینار صدقه داد بعد از پرداخت صدقه با رسول‌الله در مورد ده خصلت و صفت مؤمن نجوی کرد سپس آیه رخصت نجوی نازل شد.

     معمر بن قتاده می‌گوید: آیه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَٰجَيۡتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيۡنَ يَدَيۡ نَجۡوَىٰكُمۡ صَدَقَةٗۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ وَأَطۡهَرُۚ فَإِن لَّمۡ تَجِدُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ١٢﴾ [المجادلة: 12]. نسخ شد تنها برای چند لحظه حکمش ثابت بود. عبد الرزاق از معمر از ایوب از مجاهد این گونه روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-397)
398. - همه این موارد در آیه‌ی: 196 سوره‌ی بقره آمده است:

     ﴿وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِۚ فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ وَلَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ بِهِۦٓ أَذٗى مِّن رَّأۡسِهِۦ فَفِدۡيَةٞ مِّن صِيَامٍ أَوۡ صَدَقَةٍ أَوۡ نُسُكٖۚ فَإِذَآ أَمِنتُمۡ فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلۡعُمۡرَةِ إِلَى ٱلۡحَجِّ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۚ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖ فِي ٱلۡحَجِّ وَسَبۡعَةٍ إِذَا رَجَعۡتُمۡۗ تِلۡكَ عَشَرَةٞ كَامِلَةٞۗ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمۡ يَكُنۡ أَهۡلُهُۥ حَاضِرِي ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ١٩٦﴾ [البقرة: 196].

     و حج و عمره را براى خدا به اتمام برسانید! و اگر محصور شدید، (و مانعى مانند ترس از دشمن یا بیمارى، اجازه نداد كه پس از احرام بستن، وارد مكه شوید،) آنچه از قربانى فراهم شود (ذبح كنید، و از احرام خارج شوید)! و سرهاى خود را نتراشید تا قربانى به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود) و اگر كسى از شما بیمار بود و یا ناراحتى در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد،) باید فدیه و كفاره اى از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندى بدهد! و هنگامى كه (از بیمارى و دشمن) در امان بودید، هر كس با ختم عمره، حج را آغاز كند، آنچه از قربانى براى او میسر است (ذبح كند)! و هر كه نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامى كه باز مى‌گردید، روزه بدارد! این، ده روز كامل است. (البته) این براى كسى است كه خانواده او، نزد مسجد الحرام نباشد [اهل مكه و اطراف آن نباشد]. و از خدا به پرهیزید و بدانید كه او، سخت كیفر است!.

     تفسیر این آیه را در تفسیر ابن کثیر مشاهده کنید و هم چنین روایتی که حافظ ابن کثیر از امام بخاری و امام احمد در باره‌ی کعب بن عجره روایت نموده را نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-398)
399. - در کتاب «الاصابة» تألیف ابن حجر ج2 ص157: آمده که: ابن سعد از هوذه از عوف ازمردی از اهل مدینه روایت می‌کند که: پیامبر شیبة بن عثمان را صدا کرد و کلید خانه‌ی کعبه را به او داد و گفت: این کلید پیش تو باشد چون تو برخانه‌ی خدا امین هستی. و مصعب زبیری می‌گوید: به او و به عثمان بن ابی طلحه داد و گفت: بگیرید، ای پسران ابی طلحة، تا ابد و برای همیشه پیش شما باشد و جز ظالم، کسی آن را از شما نمی‌گیرد". و واقدی بیان می‌دارد که پیامبر در روز فتح آن را به عثمان داد وتا وقتی که فوت نمود، پیش او بود سپس به شیبة پسرش رسید وپیش او ماند. به کتاب "الاستیعاب ج2ص155- 157 با حاشیه «الاصابة» به آن مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-399)
400. - جلد3 صفحه1499 (کتاب الامارة، باب فضل الشهادة في سبیل الله تعالی). [↑](#footnote-ref-400)
401. - این قسمتی از حدیثی است که ابی سعید خدری آن را روایت نموده است و قبلاً هم بیان شد. و ابن عباس هم آن را روایت نموده است. الـمسند (چاپ المعارف) ج4ص134؛ و (چاپ الحلبی) ج3، ص447-448، و ج4، ص211- 212 (از ابی سعیدبن المعلّی ). [↑](#footnote-ref-401)
402. - این حدیث از ابو هریره روایت شده. و در: سنن ابن ماجه ج1ص36 المقدمة، باب في فضائل اصحاب رسول الله ، باب فضل ابی‌بکر الصدیق و عین عبارت آن چنین است: «هیچ وقت مال هیچ کسی به اندازه‌ی مال ابو بکر به من سود نرسانده». می‌گوید: ابوبکر گریه کرد و گفت: من و دارایم در خدمت شما هستیم ای رسول خدا. و این حدیث در المسند (چاپ المعارف)ج13ص183، و شیخ احمد شاکر این حدیث را صحیح شمرده است. و با بویصیری که آن را در زوائد خود ضعیف دانسته مخالف است. و آلبانی هم در «تصحیح الجامع الصغیر». ج5 ص190 آن را صحیح قلمداد نموده. و باز در الـمسند (چاپ.المعارف) ج16، ص320-321 به تفصیل وطولانی آمده است. [↑](#footnote-ref-402)
403. - این حدیث قبلاً گذشت.‌‌‌‌‌‌‌‌‌ [↑](#footnote-ref-403)
404. - ابن جوزی این حدیث را در الـموضوعات: ج1، ص374-375 از چهار طریق ذکر می‌نماید که همه‌شان غیر صحیح و موضوع می‌باشند. و سیوطی نیز از او پیروی نموده و در اللآلئ الـمصنوعة:ج1، ص358-359 آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-404)
405. - و آن، کتابی است که استاد وصی الله بن محمد عباس آن را بررسی نموده و دانشگاه/ پوهنتون ام القری آن را در سال1403/1983چاپ و پخش نموده است. [↑](#footnote-ref-405)
406. - ابوعبد الرحمن گفت: اضافات عبد الله بن امام احمد در مسند علی ابن ابی طالب نردیک به 240 مورد است. که این تعداد 28 درصد از مجموع روایات مر بوط به مسند علی ابن ابی طالب، که روی هم رفته 853 روایت است، می‌باشند. و برای استفاده بیشتر به ذکر ارقام آن اضافات که از امام احمد نقل شده‌اند در (چاپ المعارف) بخش دوم، اشاره می‌کنم:

     564، 571، 575، 576، 581، 582، 588، 589، 598، 601، 602، 605، 606، 607، 613، 614، 695، 696، 697، 698، 703، 706، 777، 790، 793، 797، 808، 809، 810، 811، 812، 823، 829، 830، 831، 832، 833، 834، 836، 837، 855، 858، 866، 867، 871، 875، 878، 889، 890، 891، 893، 894، 897، 902، 904، 908، 910، 917، 918، 919، 922،926، 928، 934، 938، 939، 942، 944، 945، 946، 947، 950، 951، 952، 958، 961، 964، 965، 972، 973، 982، 983، 988، 990، 991، 996، 997، 998، 1013، 1014، 1015،1016، 1027،1030، 1031، 1032،1041، 1044،1046، 1047، 1051، 1052، 1054، 1055، 1059، 1060، 1069، 1070، 1071،1074،1075، 1080، 1081، 1082، 1083، 1087، 1089، 1092، 1095، 1102،1103، 1104، 1105، 1106،1111، 1113، 1114، 1115، 1116، 1118،1121،1125،1128،1129،1130،1131،1136،1137،1138،1140،1142،1143،1148،1155،1164،1165،1166،1170،1176،1179،1187،1188،1189،1196،1197،1198،1201،1202،1207،1212، 1213،1214،1216،1217، 1224،1225 ،1226،1227،1231 ،1232، 1233،1239، 1240، 1241، 1246، 1247،1248،1251،1252 1253،1259،1260،1261،1264،1265،1266،1267،1268،1269،1270،1277،1278،1279،1280،1281،1283،1284،1285،1286،1292،1293،1294،1295،1296،1299،1300،1301،1302،1303،1310،1312،1317،1318،1319،1321،1322،1328،1329،1331،1332،1134،1136،1137،1338،1342،1343،1344،1349،1350،1351،1352،1353،1359،1366،1372،1376،1377،1378،1379، 1380. [↑](#footnote-ref-406)
407. - از زبیر بن عوام - در سنن ترمذی ج 5 ص307 (کتاب الـمناقب، باب مناقب ابی محمد طلحة بن عبید الله - روایت شده، ‌که گفت: در روز بدر دو زره بر تن پیامبر بودند. و پیامبر می‌خواست به سوی تخته‌سنگی بالا برود امّا نتوانست پس طلحه زیر پای او رفت و پیامبر را بلند نمود تا به آن تخته سنگ رسید. زبیر می‌گوید: شنیدم که پیامبر می‌فرمود: (بهشت) برای طلحه واجب شد. ترمذی می‌گوید: این حدیث، حسن، صحیح، غریب است. و باز این حدیث در مسند (المعارف) ج3ص12آمده، و احمد شاکر آن را صحیح شمرده، و در سیره ابن هشام ج3ص91-92. نیزآمده است. [↑](#footnote-ref-407)
408. - این عبارت، قسمتی از یک حدیث طولانی است که از براء بن عازب سه بار در سه جا روایت شده است. در بخاری ج3ص184-185 (کتاب الصلح، باب کیف یکتب هذا ما صالح علیه فلان بن فلان..) و این، حدیث در رابطه با صلح حدیبیه است و ابتدای آن چنین است: «از براء بن عازب شنیدم که گفت: هنگامی که پیامبر با اهل حدیبیه صلح نمود، علی صلح نامه‌ای میان آنان نوشت ... و در آن آمده بود که پیامبر فرمود: من رسول خدا و محمد بن عبدالله هستم» و در اخیر حدیث آمده: سپس پیامبر بیرون رفت و دختر حمزه دنبالشان رفت و گفت: عمو، عمو! پس علی دست او را گرفت و به فاطمه گفت: دختر عمویت پیش تو باشد. او را بردار، پس علی و زید و جعفر به اختلاف و نزاع بر سر او پرداختند. علی گفت: من نسبت به او ذی حق و سزاوارتر هستم چون او دختر عموی من است. و جعفرگفت: او دختر عموی من، و خاله‌اش همسر من است. و زید هم گفت او برادر زاده من است پس من لایق تر هستم. پیامبر حکم نمود: که او را به خاله‌اش بدهند. چون «خاله به جای مادر است». و به علی گفت: تو از من هستی و من از تو. و به جعفر هم گفت: تو به شکل و قیافه و اخلاق من شباهت داری. و به زید گفت: تو برادر ما و دوست ما هستی.

     و باز در بخاری ج4 ص103-104 (کتاب الجزیة والـموادعة، باب الـمصالحة علی ثلاثة أیام ...)آمده اما در آن این عبارت نیامده. و در ج5 ص141-142 (کتاب الـمغازی، باب عمرة القضاء) نیز آمده است.

     و بخاری این عبارت را در اول باب مناقب علی بن ابی طالب، از کتاب فضائل الصحابة: ج 5 ص18آورده اما حدیث را به صورت کامل نیاورده است.

     و باز این عبارت در احادیث دیگری آمده از جمله. از حَبشی بن جَنادة در سنن ترمذی: ج5، ص299-300 (کتاب الـمناقب، باب 85) و عین عبارت آن چنین است: علی از من است و من از علی هستم، و هیچ کس از جانب من کاری را انجام نمی‌دهد مگر خودم، یا علی. و در سنن ابن ماجه ج1ص44 (مقدمة، باب فضل علی بن ابی طالب)، المسند (چاپ الحلبی)ج4، ص164-16.

     و این عبارت در حدیث دیگری از أسامةه بن زید در المسند (چاپ الحلبی) ج5 ص204 نیز آمده. و به کتاب الریاض النضرة: تألیف محب الطبری: ج2ص225-226 نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-408)
409. - این حدیث با عبارت‌های به هم نزدیک از ابو موسی اشعری در بخاری جلد3 ص 138 (کتاب الشرکة، باب الشرکة في الطعام والنهر..) و در مسلم جلد 4ص1944-1945 (کتاب فضائل صحابه باب من فضائل الاشعرین آمده است. [↑](#footnote-ref-409)
410. - جلد4 ص1918-19190 (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل جلیبیب) و در مسند (چاپ حلبی) ج4 ص 421،422،425 نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-410)
411. - این حدیث از عبدالله بن عباس روایت شده و در صحیح بخاری ج1ص96-97 (کتاب الصلاة، باب الخوخة والـممر في المسجد)، و ج5، ص4 (کتاب فضائل اصحاب النبی ، باب قول النبی: لو کنت متخذاً خلیلاً)، و در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود وعبد الله بن عباس ج4، ص1855-1856 (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل ابی‌بکر و شیخ احمد شاکر تصریح می‌دارد که این حدیث که در صحیح مسلم آمده، از روایات ابن عباس می‌باشد. و همزمان با حدیثی وارد شده که در الـمسند (ط. المعارف) ج5ص202 «حدیث شماره:3580» آمده. همچنانکه قبل از آن هم حدیثی از ابن عباس در الـمسند (ط.المعارف) ج4، ص143 (حدیث شماره 2432) آمده، و قسمتی از آن در ج5 ص254 «حدیث شماره 3689» نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-411)
412. - این حدیث در کتاب فضائل الصحابة: ج1، ص503 «شماره521»، و ج1، ص524 «شماره868» آمده.و محقق در ج1ص503 می گوید: موضوع است و دو نفر راوی متروک، متهم به وضع حدیث هم در آن موجودند: طلحة و عبیدة..و این حدیث در الموضوعات ج1ص334؛ و البدایة والنهایة: ج7، ص213؛ و در جاهای دیگری نیز، در مورد عثمان بن عفان آمده. اما محقق می گوید: این حدیث هم موضوع می‌باشد. [↑](#footnote-ref-412)
413. - استاد محب الدین الخطیب در تعلیقش بر کتاب «منهاج الاعتدال» ص312 می‌گوید: اخطب خوارزم ادیبی فرهیخته و زبر دست و از شاگردان زمخشری است، نامش الموفق بن احمد بن اسحاق متولد 486و متوفی 568 هـ. می‌باشد. شرح حالش در کتاب «بغیة الوعاة» ص 401 و «روضات الجنات» چاپ دوم ص 722 و نیز در جاهای دیگر آمده و کتابی که این خبر دروغ را بر پیامبر بافته نامش «مناقب اهل البیت» است. به شرح حال ابی المؤید الموفق بن احمد المکی الخوارزمی در الاعلام: ج8، ص289 مراجعه شود. زرکلی می‌گوید: کتابش به نام «مناقب امیر الـمؤمنین علی بن ابی طالب» چاپ شده است. [↑](#footnote-ref-413)
414. - مسلم: ج4، ص1871. [↑](#footnote-ref-414)
415. - آنچه ابن تیمیه / در اینجا آورده است قسمتی از حدیثی است-البته بااختلافی که در کلمات و جملات آن وجود دارد- از علی و ابو سعید خدری و جابر بن عبدالله که در صحیح بخاری: ج4، ص200-201 (کتاب الـمناقب، باب علامات النبوة) و صحیح مسلم: ج2، ص740-747 (کتاب الزکات، باب التحریض علی قتل الخوارج) و جامع الاصول لابن الاثیر: ج1، ص436-440، و سنن ابی‌داود: ج4، ص336 (کتاب السنة، باب في قتال الخوارج) و سنن ابن ماجه: ج1، ص60-61 (الـمقدمة، باب في ذکر الخوارج)؛ و الـمسند (چاپ الحلبی) ج3ص65،68،73،353،354،355 آمده است. [↑](#footnote-ref-415)
416. - این حدیث از انس ابن مالک در :صحیح مسلم ج 1ص110 (کتاب الإیمان، باب مخافة الـمؤمن أن یحبط عمله) آمده که وقتی آیه‌ی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ [الحجرات: 2]. «ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید» نازل شد ثابت ابن قیس غمگین شد و خود را از پیامبر پنهان کرد و سخنی گفت که آخرش چنین است: و من از دوزخیانم، سعید ابن معاذ جریان را برای پیامبر بیان کرد .پیامبر فرمود: :بلکه او از بهشتیان است. این حدیث در المسند (چاپ الحلبی) ج3، ص 137،145-146،287 نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-416)
417. - امام بخاری در جلد 5 ص37-38 (کتاب مناقب الانصار، باب مناقب عبدالله ابن سلام ، و مسلم در ج4 ص1930-1932 (کتاب فضائل صحابة، باب من فضائل عبدالله ابن سلام ) این حدیث را از سعد ابن ابی وقاص روایت می‌کند که درآن آمده -این روایت بخاری است- نشنیده‌ام پیامبر به کسی که روی زمین راه می‌رود بگوید: او از اهل بهشت است جز در مورد عبدالله ابن سلام، چنانچه در حدیث دیگر روایت نموده‌اند از قیس ابن عباده که او در مجلس قومی بوده که سعد ابن مالک و عبدالله ابن عمر در میان آنان بودند، که عبدالله ابن سلام از آنجا می‌گذرد. آن قوم گفتند: این مرد از اهل بهشت است قیس در مورد او سؤال کرد؟ پس عبدالله ابن سلام بیان کرد که او خوابی دیده و برای پیامبر بازگو نموده و پیامبر نیز تعبیر نموده که در آخر سخنش چنین آمده: اما عروه پیوند استوار اسلام است، و تا هنگام مرگ به آن متمسک باقی خواهی ماند.

     3- این حدیث از عمربن الخطاب در بخاری ج8 ص158(کتاب الحدود، باب ما یکره من لعن شارب الخمر و انه لیس بخارج من النار) آمده است. [↑](#footnote-ref-417)
418. - این حدیث با اندک اختلافی که در الفاظ و جملات آن وجود دارد-از عمرو بن تغلب در: البخاری ج2، ص10-11 (کتاب الجمعة، باب من قال في الخطبة بعد الثناء: اما بعد)؛ و ج9، ص156 (کتاب التوحید، باب قول الله تعالی: ﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ١٩﴾: انسان بی‌تاب و نا آرام آفریده شده است، و المسند (چاپ الحلبی) ج5، ص69. [↑](#footnote-ref-418)
419. - این حدیث با اختلافی که در الفاظ آن وجود دارد از عوف بن مالک در: صحیح مسلم: ج2، ص662-663 (کتاب الجنائز، باب الدعاء للمیت في الصلاة)، و سنن النسائی: ج1، ص46 (کتاب الطهارة، باب الوضوء بماء البرد) و ج4، ص59-60 (کتاب الجنائز، باب للدعاء) و الـمسند (چاپ الحلبی) ج6، ص23 آمده است. [↑](#footnote-ref-419)
420. - ابن الجوزی قسمتی از این سخن را در الـموضوعات: ج1، ص378-380 آورده است ومی گوید: این روایت ساختگی است و هیچ اصل و اساسی ندارد. ادامه سخن را در آنجا مطالعه کن. وسیوطی هم در«اللآلئ الـمصنوعة» ج1، ص361 شبیه این سخن را بیان داشته است. [↑](#footnote-ref-420)
421. - با وجود جستجوی زیاد این حدیث را در صحیح مسلم نیافته‌ام. [↑](#footnote-ref-421)
422. - بخاری: ج5 ص15-18 (کتاب فضائل اصحاب النبی باب قصةالبیعة). و سخن ذیل در ص17-18 آمده است. [↑](#footnote-ref-422)
423. - صحیح بخاری: ج5ص17 پس گفت. [↑](#footnote-ref-423)
424. - صحیح بخاری: پس گفت. [↑](#footnote-ref-424)
425. - بخاری: به عبدالرحمن بن عوف. [↑](#footnote-ref-425)
426. - قسمتی از این حدیث در صحیح بخاری: ج2ص103 (کتاب الجنائز، باب ما جاء فی قبر النبی و در ج9، ص78 (کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الامام الناس) آمده است. [↑](#footnote-ref-426)
427. - بخاری: من کسی نیستم که در این مسئله با شما رقابت کنم. [↑](#footnote-ref-427)
428. - بخاری: آن جماعت. [↑](#footnote-ref-428)
429. - این حدیث از نافع بن جبیر –که تابعی است-در صحیح بخاری: ج4، ص53، کتاب الجهاد والسیر، باب ماقیل في لواءالنبی و عبارت آن: «شنیدم عباس به زبیر گفت: آیا پیامبر به تو دستور داده که در این جا پرچم را بر افراشته کنی؟». [↑](#footnote-ref-429)
430. - این حدیث از عباس بن عبدالمطلب در صحیح مسلم: ج3، ص1398-1400(کتاب الجهاد والسیر، باب في غزوة الحنین) روایت شده. مسند(ط. المعارف) ج3ص208-210 و شیخ احمد شاکر در حاشیه‌ای ذکر نموده که: مسلم در ج2، ص10-61 این حدیث را از طریق یونس از زهری، و از طریق عبدالرزاق از معمر از زهری روایت نموده است. و همچنین حاکم در الـمستدرك: ج3، ص327 آن را روایت نموده است و گمان می‌کند که بخاری و مسلم آن را نیاورده اند اما ذهبی این سخن را چنین تصحیح نموده که مسلم حدیث مزبور را روایت کرده است. همچنین دلیلی نداریم بر اینکه حدیث عباس را بخاری روایت کرده باشد. و احتمالا ابن تیمیه منظورش این باشد که این حدیث با مفهومش از روایات براء بن عازب در بخاری باشد. [↑](#footnote-ref-430)
431. - این حدیث از براء بن عازب در بخاری: ج4، ص30-31 (کتاب الجهاد والسیر، باب من قاد دابة غیره) و عبارت آن چنین است: مردی به براء بن عازب گفت: آیا در حنین از پیامبر فرار کردید؟ گفت: پیامبر خدا فرار نکرد بلکه هوازن قومی هستند بسیار ماهر در تیراندازی وما وقتی که به آنان رسیدیم به آنان حمله کردیم و آنان شکست خوردند. و مسلمانان به سوی غنایم روی آوردند و دشمن با تیر با ما رو به رو شدند. اما پیامبر فرار نکرد من خودم پیامبر خدا را روی الاغ سفیدش دیدم که ابو سفیان افسارش را گرفته بود و پیامبر می‌گفت: من پیامبرم دروغ نیست. من پسر عبدالمطلب هستم. و این حدیث در صحیح مسلم: ج3، ص1400-1401آمده است. و این حدیث از براء در جاهای دیگری نیز نقل شده است. در صحیح بخاری: ج4، ص32 (کتاب الجهاد والسیر، باب بغلة النبي البیضاء)، و ج4، ص43(کتاب الجهاد والسیر، باب من صفّ اصحابه عند الهزیمة..) و ج4، ص67 (کتاب الجهاد والسیر، باب من قال خذها و انا ابن فلان) و ج5، ص153 (کتاب الـمغازی، باب قول الله تعالی: ﴿وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ...﴾ و نگاه: فتح الباری: ج8، ص28-32) [↑](#footnote-ref-431)
432. - این عبارت در حدیث عباس در صحیح مسلم: ج3، ص1398، الـمسند (چاپ المعارف) ج3، ص208 آمده است. [↑](#footnote-ref-432)
433. - در سیرة ابن هشام: ج2، ص248 و در جوامع السیرة: ص102 آمده کسی که در غزوه بواط، پیامبر او را خلیفه خود قرار داد، سائب بن عثمان بن مظعون بوده. اما ابن کثیر در البدایة والنهایة: ج3، ص246. و مقریزی در کتاب امتاع الاسماع ص54 و واقدی هم می‌گویند: که سعد بن معاذ بوده و بعضی هم گفته‌اند: سائب بن عثمان بن مظعون بوده است. [↑](#footnote-ref-433)
434. - در این زمینه به کتاب البدایة والنهایة: ج3، ص247 (وهذه غزوه بدر الاولی). و امتاع الاسماء ص 54 ابن هشام مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-434)
435. - در البدایة والنهایة: ج3، ص346، امتاع الاسماع: ص55، ابن هشام: ج2، ص248، جوامع السیرة: ص102 آمده که پیامبر درغزوه العشیره. ابا سلمه پسر عبدالاسد مخزومی را در مدینه جانشین قرار داد. [↑](#footnote-ref-435)
436. - و به غزوه بنی‌سلیم نیز مشهور است. ابن هشام در ج3، ص46. و ابن حزم در جوامع السیرة ص152می‌گویند: «سباع بن عرفطه الغفاری یا ابن ام مکتوم». مقریزی در امتاع الاسماع: ص107 می‌گوید: «عبدالله ابن ام مکتوم بوده». [↑](#footnote-ref-436)
437. - در این رابطه به کتاب: جوامع السیرة: ص107، و ابن هشام: ج2ص263-264 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-437)
438. - قسمت اول این حدیث موضوع را نیافتم اما قسمت آخر آن که: شمشیری نیست مگر ذوالفقار و جوان تنها علی است را به موضوع بودن توصیف نموده‌اند و کسانی همچون ابن الجوزی در الـموضوعات: ج1، ص381-382. و سیوطی در اللآلی الـمصنوعة: ج1 ص 364-365. و ملا علی القارئ در الاسرار الـمرفوعة ص 384-385 و ابن عراق الکنانی در تنزیه الشریعة ج1ص385 و ابن العجلونی در کشف الخفاء: ج2، ص363-364 راویانش را دروغگو قلم داد می‌کنند. [↑](#footnote-ref-438)
439. - این حدیث در سنن ترمذی ج3ص60-61 (کتاب السیر، باب فی النفل) از ابن عباس نقل شده و ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب است. و در سنن ابن ماجه: ج2، ص939 (کتاب الجهاد، باب السلاح) و به تفصیل در الـمسند (چاپ المعارف) ج4، ص146-147 آمده و شیخ احمد شاکر می‌گوید: این حدیث سندش صحیح است. و ابن کثیر در التاریخ: ج4، ص11-12 از روایت بیهقی ازطریق ابن وهب از ابن ابی الزناد آنرا بسیار طولانی‌تر بیان داشته است. [↑](#footnote-ref-439)
440. - این حدیث از انس بن مالک در صحیح بخاری: ج 5 ص32 (کتاب مناقب الانصار، باب حب الانصار) و مسلم: ج1، ص85 (کتاب الایمان، باب الدلیل علی أن حب الانصار..)، الـمسند (چاپ الحلبی) ج3، ص130و134و249 آمده است. [↑](#footnote-ref-440)
441. - این حدیث از علی ابن ابی طالب در صحیح مسلم: ج1، ص86 (کتاب الایمان، باب الدلیل علی ان حب الانصار وعلی من الایمان ..) و سنن ترمذی: ج 5، ص306 (کتاب الـمناقب، باب مناقب علی) و سنن ابن ماجه: ج1، ص42 (الـمقدمة، باب في فضائل اصحاب رسول الله فضل علی) و المسند ط. الـمعارف ج2، ص57. و در جاهای دیگری از المسند نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-441)
442. - او: شیرویه پسر شهردار پسر شیرویه پسر فنا خسرو که در سال 445 به دنیا آمده ودر سال 509 وفات کرده. مورخ و محدث می‌باشد و کتاب‌های به نام «تاریخ همدان» در تاریخ و «فردوس الاخبار » که کتاب بزرگی در رابطه با حدیث می‌باشد- و پسرش شهردار آنرا مختصر نموده است، و ابن حجر عسقلانی هم، آن مختصر را دوباره تلخیص نموده است. به شرح حال او در: شذورات الذهب: ج4، ص23-24، والاعلام: ج3ص268 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-442)
443. - این حدیث موضوع را نیافته ام اما حدیث موضوع دیگری شبیه آنرا –که ابن الجوزی آن را در «الـموضوعات» ج1، ص37 آورده است، در آن می‌گوید: دوستی علی گناهان انسان را از بین می‌برد همچنانکه آتش هیزم را از بین می‌برد. و سیوطی نیز آن را در اللآلئ الـمصنوعة: ج1، ص355 آورده است. [↑](#footnote-ref-443)
444. - کمی پیش این حدیث بیان شد. [↑](#footnote-ref-444)
445. - این حدیث از عائشه روایت شده و امام بخاری نیز در سه جا آنرا آورده است؛ بخاری: ج5، ص23 (کتاب فضائل اصحاب النبی ، باب ذکر اسامة بن زید) و ج4، ص175 (کتاب الأنبیاء، باب حدثنا ابو الیمان ...) عبارت آن را آورده است: قریش خیلی برایشان سخت بود جریا ن زن مخزومی که دزدی کرده بود ... و در این حدیث آمده که پیامبر فرمود: آیا در احکام خدا و حد شرعی میانجی گری و مداخله می‌کنید؟ سپس ایستاد و خطبه‌ای ایراد نمود. و سپس فرمود: به همین خاطر بود امتهای پیش از شما نابود شدند ‍‍... و در صحیح بخاری: ج8، ص160 (کتاب الحدود، باب اقامة الحدود علی الشریف والوضیع) و صحیح مسلم: ج3، ص1315-1316 (کتاب الحدود، باب قطع السارق الشریف وغیره...) و سنن ابی‌داود: ج4، ص188 (کتاب الحدود، باب فی الحد یشفع فیه) و نیز در سنن ترمذی و ابن ماجه و نسائی و دارمی و مسند امام احمد هم آمده است. [↑](#footnote-ref-445)
446. - حدیث اول را نیافتم اما نسبت به حدیث دوم کسانی چون: ابن الجوزی در الـموضوعات: ج1، ص382-383، و سیوطی در اللآلئ الـمصنوعه: ج1ص365-366، و شوکانی در الفوائد الـمجموعة: ص373.-آن را موضوع دانسته و راویان آن را به جاعل و واضع حدیث معرفی می‌نمایند. و ابن تیمیه اگر چه عادتش این طور نیست که عبارت را بیاورد و سپس آن را نقد نماید. اما در اینجا عین عبارت ابن المطهر حلی را آورده و آن را نقد نموده است. [↑](#footnote-ref-446)
447. - الـموضوعات: ج1ص355-357 [↑](#footnote-ref-447)
448. - جمله‌ی داخل پرانتز در «موضوعات» وجود ندارد، ولی در كتاب تنـزیه الشریعة، اللآلئ الـمصنوعة و الفوائد الـمجموعة وجود دارد . [↑](#footnote-ref-448)
449. - الـموضوعات: ج1ص356. [↑](#footnote-ref-449)
450. - الـموضوعات: از علی ابن حسن. [↑](#footnote-ref-450)
451. - شرح حال فاطمه بنت علی ابن ابی طالب در تهذیب التهذیب: ج12، ص443، و الاعلام: ج 5ص328. [↑](#footnote-ref-451)
452. - یعنی ابن الجوزی پس از سه سطر. [↑](#footnote-ref-452)
453. - این عبارت در الـموضوعات نیامده است. [↑](#footnote-ref-453)
454. - این عبارت در الـموضوعات موجود نیست. [↑](#footnote-ref-454)
455. - شرح حال عبد الرحمن بن عبدالله بن دینار در: تهذیب التهذیب: ج6ص206-207. [↑](#footnote-ref-455)
456. - الـموضوعات ج1ص356. [↑](#footnote-ref-456)
457. - الـموضوعات: گفت: برای ما سخن گفت. [↑](#footnote-ref-457)
458. - الـموضوعات: گفت: برای ما سخن گفت. [↑](#footnote-ref-458)
459. - مستقیما ًپس از سخن قبلیش. [↑](#footnote-ref-459)
460. - الـموضوعات: ابوحاتم رازی. [↑](#footnote-ref-460)
461. - الـموضوعات: مؤلف می‌گوید اما من جز ابن عقده کسی را متهم نمی‌کنم. [↑](#footnote-ref-461)
462. - این عبارت در الموضوعات ج1ص357 پنج خط پس از سخن قبلیش چنین آمده است: و ابن عدی گفت: از ابوبکر بن ابی طالب. [↑](#footnote-ref-462)
463. - در «الـموضوعات» چنین آمده: چون او استادان ما را به دروغ گفتن وادار می‌کرد. [↑](#footnote-ref-463)
464. - در این رابطه از طریق افراد دیگری غیر از شیخ کوفه هم به یقین رسیده‌ایم. [↑](#footnote-ref-464)
465. - عبارت داخل گیومه در الـموضوعات می‌باشد اما ترتیب، و بعضی از کلماتش متفاوت هستند همین حدیث موضوع در تنزیه الشریعة: ج1، ص378-382، و در اللآلئ الـمصنوعة: ج1، ص336-338، و در الفوائد الـمجموعة: ص 350 نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-465)
466. - ابو هاشم -یا ابو عامر- اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیعة بن مفرغ الحمیری، شاعر شیعی که در سال 105 به دنیا آمده، امّا در مورد تاریخ وفاتش اختلاف است بعضی گفته‌اند سال 173، و بعضی هم گفته‌اند: سال 179وفات کرده. ابن حجر در مورد او می‌گوید: او رافضی کثیفی بوده است. دارقطنی می‌گوید: در اشعارش سلف را دشنام می‌داد و علی را مدح می‌کرد. شهرستانی او را از مختاریه کیسانیه -یاران مختاربن ابی عبید ثقفی که معتقد به امامت محمد بن حنفیه بعد از علی هستند- دانسته است. در مورد شرح حال و مذهبش به کتاب لسان الـمیزان: ج1، ص436-438، وفات الوفیات: ج1، ص32-36، و البدایة والنهایة: ج1، ص173-174، و روضات الجنات: ص29-31، و الاعلام: ج1ص320-321، و الـملل و النحل: ج1ص133-134 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-466)
467. - این حدیث با اختلافی که در الفاظ و کلمات آن وجود دارد -از ابو هریره در دو جا روایت شده است. بخاری: ج4 ص86، (کتاب فرض الخمس، باب حدّثنا ابو الیمان...)، و ج7، ص12 (کتاب النکاح، باب من احب البناء قبل الغزو). و در این جا به صورت اختصار آمده و این حدیث باز هم در صحیح مسلم: ج3، ص1366 (کتاب الجهاد والسیر، باب تحلیل الغنائم لهذه الامة خاصّة)، و المسند (چاپ المعارف) ج16، ص102-103 نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-467)
468. - این حدیث با اختلاف کمی در الفاظ آن، از ابن عمر در صحیح بخاری ج 5 ص112 (کتاب الـمغازی، باب مرجع النبی من الاحزاب) 2/15 و صحیح مسلم: ج 3 ص1391 (کتاب الجهاد والسیر، باب الـمبادرة بالغزو...) آمده. و در آن نیز آمده که هیچ کس نماز ظهر را نخواند مگر در بنی‌قریظه. [↑](#footnote-ref-468)
469. - احادیث زیادی از چندین نفر از صحابه که در رابطه با جریان شکافته شدن ماه آمده است. از جمله: در صحیح بخاری: ج4 ص206-207 (کتاب الـمناقب، باب سؤال الـمشرکین ان یریهم النبی آیة فأراهم انشقاق القمر) و در این باب از عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و از ابن عباس هم روایت شده و باز در صحیح بخاری: ج 5 ص49 (کتاب مناقب الاًنصار، باب انشقاق القمر) تکرار شده و عین حدیث انس بدین ترتیب است. اهل مکه از پیامبر خواستند که نشانه‌ای (معجزه‌ای) به آنها نشان دهد. سپس پیامبر ماه را دو نیمه نشان آنها داد به گونه‌ای که حرا را در شکاف بین دو نیمه‌ی آن دیدند. و اما حدیث عبدالله بن مسعود بدین ترتیب است: ماه دو نیم شد و ما با پیامبر در مِنی بودیم، پیامبر فرمود: نگاه کنید، مشاهده کنید، و جماعتی به سوی کوه رفتند. و اما حدیث ابن عباس: ماه شکافته شد در زمان پیامبر و در صحیح بخاری هم ج 6، ص142و143 (کتاب التفسیر، سورة اقترب الساعة وانشق القمر)؛ و در صحیح مسلم: ج 4 ص 2158و2159 (کتاب صفات الـمنافقین واحکامهم، باب انشقاق القمر)؛ و سنن ترمذی ج 5 ص71-73 (کتاب التفسیر، سورة القمر) و در این باب باز از ابن عمر و جبیر بن مطعم و ابی هریره ، و در مسند (چاپ المعارف) ج 5 ص304، و ج 6 ص12و135و (چاپ الحلبی) ج 3 ص165و220و 275و ج 4 ص81و82 آمده است. [↑](#footnote-ref-469)
470. - با وجود جستجوی زیاد نتوانستم معلوماتی از این کتاب و یا مصنف آن بدست بیاورم. [↑](#footnote-ref-470)
471. - این حدیث با عبارت: الذی تفوته صلاة العصر...، تا آخر، از عبدالله بن عمر روایت شده است. و در صحیح بخاری: ج1، ص111 (کتاب الـمواقیت، باب اثم من فاتته العصر) و در صحیح مسلم: ج1ص435 (کتاب الـمساجد، باب التغلیظ علی تفویت صلاة العصر)، و ج1ص436 با عبارت (من فاتته...) و در جاهای دیگری در صحیح بخاری و مسلم و در کتاب السنن و در الـموطأ و الـمسند نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-471)
472. - این حدیث از علی روایت شده. صحیح بخاری: ج4، ص43-44 (کتاب الجهاد والسیر، باب الدعاء علی الـمشرکین بالهزیمة...) و در صحیح مسلم: ج1، ص436-437 کتاب الـمساجد ومواضع الصلاة، باب التغلیظ في تفویت صلاة العصر، باب الدلیل لـمن قال الصلاة الوسطی هی صلاة العصر) احادیث202-206، و سنن الترمذی: ج4، ص286 (کتاب التفسیر، سورة البقرة حدیث 4068) و المسند (چاپ المعارف) ج2، ص31و46و177و213. [↑](#footnote-ref-472)
473. - این حدیث با اختلافی که در عبارات آن موجود است از گروهی از صحابه روایت شده که علی ابن ابی‌طالب و سعدبن ابی وقاص و ابو بریده و سلمه از آنها هستند. صحیح بخاری: ج5، ص18 (کتاب فضائل اصحاب پیامبر ، باب فضائل علی و در صحیح مسلم: ج4، ص1871-1872 (کتاب فضائل صحابه، باب من فضائل علی ابن ابی‌طالب) و ترمذی: ج5، ص301-302 (کتاب مناقب، باب مناقب علی ابن ابی طالب) و در سنن ابن ماجه: ج1ص43-44 مقدمه، باب فی فضائل اصحاب النبی فصل علی و المسند (چاپ المعارف) ج3ص97-98 (چاپ حلبی) ج5، ص353-354و358-359. [↑](#footnote-ref-473)
474. - فضیل بن مرزوق اغر رقاشی کوفی، شرح حالش در: تهذیب التهذیب ج7ص298-300؛ و میزان الاعتدال: ج3، ص362-363. و ذهبی در مورد او می‌گوید: سفیان بن عیینه و ابن معین او را مورد اعتماد دانسته‌اند. و ابن عدی می‌گوید: امیدوارم که او مشکل نداشته باشد. و نسائی و عثمان بن سعید او را ضعیف دانسته‌اند. می‌گویم: او به شایعه پراکنی معروف بوده، البته بدگو نبوده است. [↑](#footnote-ref-474)
475. - این عبارت را ابن حجر از ابن حبان در: تهذیب التهذیب: ج7، ص299 نقل نموده است. [↑](#footnote-ref-475)
476. - در کتابش: الجرح والتعدیل: ق2م3، ص75 (چاپ حیدر آباد1361/1942). [↑](#footnote-ref-476)
477. - شرح حالش در: میزان الاعتدال: ج1، ص531-532 و تهذیب التهذیب: ج2ص335-337 و نامکاملش الحسین بن الحسن الاشقر الفزاری الکوفی است. ابن حجر می‌گوید: امام بخاری گفت: او مشکل دارد، و مره می‌گوید: نزد او احادیث منکر موجود‌اند. [↑](#footnote-ref-477)
478. - در میزان الاعتدال: ج1ص531- و ابن علی می‌گوید: گروهی از راویان احادیث را از حسین اشقر نقل می‌نمایند هرچند بر احادیث وی ایراداتی وارد است. و چند نمونه احادیث منکر را ذکر نموده و در مورد یکی از آنها می‌گوید این بلا که نزد من از اشقر است. [↑](#footnote-ref-478)
479. - به شرح حال عمار بن مطر که کنیه اش ابو عثمان رهاوی است مراجعه کن در کتاب: میزان الاعتدال: ج3، ص169-170، و لسان الـمیزان: ج4، ص275-276؛ و ابن حجر پس از اینکه حدیث باز گشت خورشید را از او نقل می کند می‌گوید: ابن هشام از ابوهریره از پیامبر روایت کرده که پیامبر فرمود: خورشید جز بر یوشع بن نون بر کسی باز نگشته است. و ابن حجر از زبان ذهبی در مورد عمار بن مطر می‌گوید: و عده‌ای هم او را به «حفظ» توصیف نموده‌اند. و ذهبی می‌گوید، ابن حبان گفت: او احادیث را دزدید. و عقیلی می‌گوید: او احادیث منکر را از افراد مورد ثقه نقل می‌کرد. و ابوحاتم رازی در کتاب الجرح والتعدیل: م3ق1ص394 می‌گوید: او دروغ می‌گفت. ذهبی و ابن حجر سخن رازی را نقل نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-479)
480. - او عبدالله بن موسی بن ابی مختار، و نامش باذام العبسی است شرح حالش را در: تهذیب التهذیب: ج7، ص50-53 مطالعه کن. و در آن آمده که: ابن سعد گفت: عبسی در ذی القعده سال 213 وفات نمود. و حاکم می‌گوید: از قاسم بن قاسم سیاری شنیدم که ابو مسلم بغدادی حافظ می‌گفت: عبید الله بن موسی از «متروکین» است و امام احمد او را به خاطر شیعه بودنش ترک نموده است. ابن قانع می‌گوید: او کوفی و مرد صالح و شیعه بود. ساجی می‌گوید: او در مذهب شیعه‌گری افراط می‌کرد. و ذهبی در مورد او در میزان الاعتدال: ج3، ص16 از ابو داود می‌گوید: او شیعه‌ی بسیار غلیظی بود. [↑](#footnote-ref-480)
481. - به مطالبی که در مورد عبیدالله بن موسی العبسی بیان شد مراجعه کن. [↑](#footnote-ref-481)
482. - در منابعی که در دست دارم نام این مرد را نیافتم. [↑](#footnote-ref-482)
483. - این بیانات و بیانات دیگری از علی بن هاشم بن برید را در میزان الاعتدال: ج3ص160، و تهذیب التهذیب: ج7، ص392-393 مطالعه کنید. [↑](#footnote-ref-483)
484. - شرح حال عبّاد بن یعقوب رواجنی اسدی ملقب به ابو سعید کوفی را در میزان الاعتدال: ج2، ص379-380 و تهذیب التهذیب: ج5 ص109-110 و در آن این جریان به تفصیل آمده است. [↑](#footnote-ref-484)
485. - ابن عقده احمد ابن محمد ابن سعید ابن عقده ملقب به ابو العباس است. ذهبی می‌گوید: شیعه میانه روی است و عده ای او را ضعیف دانسته‌اند. البته کسانی هم او را قوی دانسته‌اند. ابو عمر بن حیوة می‌گوید: ابن عقده از اصحاب، عیب‌جویی و بدگویی می‌کرد و در مورد امام مسلم و امام بخاری هم بدگویی دارد. پس احادیثش متروک هستند. او در سال 332 در سن 84 سالگی وفات یافت. به کتاب میزان الاعتدال: ج1، ص136-138و لسان الـمیزان: ج1، ص263-266 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-485)
486. - این مقوله را ذهبی در شرح حال ابوالمقدام عمرو ابن ثابت بن هرمز کوفی که کنیه‌اش ابا ثابت است، ذکر نموده است و باز ذهبی ذکر نموده که ابو داود گفت: او رافضی است. ابن ابی‌حاتم می‌گوید: از پدرم در مورد عمرو ابن ثابت بن ابی المقدام سؤال کردم گفت: احادیثش ضعیف هستند. بد رای و در مذهب تشیع بسیار تند بوده. به کتاب الجرح و التعدیل: ق1 م3 ص223و میزان الاعتدال: ج3 ص249-250و تهذیب التهذیب: ج8، ص9-10 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-486)
487. - در کتاب مشکل الآثار: ج2 ص11، چاپ حیدر آباد دکن ،1333. [↑](#footnote-ref-487)
488. - کتاب مشکل الآثار: و علی بن عبدالرحمان بن المغیره از احمد بن صالح حکایت می‌کند که او می‌گفت: ... [↑](#footnote-ref-488)
489. - کتاب مشکل الآثار: از حفظ حدیث اسماء کسی که از طرف او حدیث را برای ما روایت کرده، چون این حدیث از نشانه‌های بارز نبوت است. [↑](#footnote-ref-489)
490. - او ابو جعفر احمد بن محمد ابن سلامه بن سلمه ازدی حجری مصری طحاوی، فقیه و امام و حافظ است و ریاست حنفی‌های مصر به او رسید و در سال239 – در طحا از سرزمین مصر به دنیا آمد و نشأت گرفت و در سال 321هـ در قاهره وفات یافت. کتاب‌های «شرح معانی الآثار» و «الـمختصر فی الفقه» و «مناقب ابو حنیفه» و «مشکل الآثار» از تألیفات او هستند. شرح حالش را در تذکرة الحفاظ: ج3، ص808-810 ، الجواهر الـمضیة: ج1، ص102-105 و وفیات الأعیان: ج1، ص53 تا55، و لسان الـمیزان: ج1، ص274-282 و الاعلام: ج1 ص197 بخوانید. و آنچه ابن حجر از بیهقی در لسان الـمیزان: ج1 ص277 در رابطه با او بیان کرده مطالعه کنید. و بیهقی در المعرفه پس از ذکر سخن طحاوی در مورد لمس آلت تناسلی به دنبال آن می‌گوید: خواستم اشتباه او را در این زمینه بیان کنم. و از اکثر امثال آن اشتباهات سکوت نموده. و نیز از سخن او دانسته می‌شود که علم حدیث رشته‌ی علمی او نبوده بلکه کلمه کلمه آنرا از علمای حدیث گرفته است. [↑](#footnote-ref-490)
491. - ابو حنیفه نعمان بن ثابت پیشوای حنفی‌ها و یکی از چهار امام اهل سنت که اصالتش از فرزندان فارس است. در کوفه سال 80 به دنیا آمد و در سال150وفات یافت. شرح حالش را در تاریخ بغداد: ج13، ص323-423 و الجواهر الـمضیة: ج1، ص26-32 و وفیات الاعیان: ج5 ص39-47 و الأعلام: ج9 ص4-5 مطالعه کنید. [↑](#footnote-ref-491)
492. - به نام محمد بن نعمان افراد زیادی معروف هستند و احتمالاً منظور مؤلف، محمد ابن نعمان بن بشیر انصاری باشد به شرح حالش در کتاب تهذیب التهذیب: ج9 ص492 مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-492)